

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب:

مجلس اول

عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود / ۱۹

- ۲۳..... سرّ عزاداری بر امام حسین علیه السلام و تازگی آن.....
- ۲۳..... شهادت امام حسین علیه السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم السلام.....
- ۲۴..... خدای تعالی، اولین عزادار امام حسین علیه السلام.....
- ۲۵..... استدلال از کتب اهل سنت.....
- ۲۶..... در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب.....
- ۲۷..... امام حسین علیه السلام انسان لاهوتی و جوهرهٔ عرشی.....
- ۲۷..... سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه السلام.....
- ۲۸..... شهادت امام حسین علیه السلام بالاتر از رحلت جمیع انبیا علیهم السلام.....
- ۲۹..... ثبوت پریشانی عوالم امکان در شهادت امام حسین علیه السلام.....
- ۳۰..... سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی.....
- ۳۱..... بساط عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود.....
- ۳۲..... طیب مولد بشریت در اثر قیام امام حسین علیه السلام.....
- ۳۳..... بقاء طومار فقه و توحید در اثر قیام سید الشهداء علیه السلام.....
- ۳۳..... قیام امام حسین علیه السلام برای اصلاح امت.....
- ۳۵..... عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه السلام در مذهب شیعه.....

- بی منطقی سقیفه..... ۳۶
- شرائط عالمان دین که جانشینان امام علیه السلام هستند..... ۳۷
- اعلمیت و اتقائیت و اعبدیت و باب الحوائجی موسی بن جعفر علیه السلام..... ۳۸
- حکایت قاضی ابو یوسف، شاگرد ابوحنیفه..... ۳۹
- امام علیه السلام و عالمان جانشین او در منطق شیعه..... ۴۲
- شب آخر عمر سید الشهداء علیه السلام..... ۴۴
- اصحاب امام حسین علیه السلام اشعه جلال و کمال..... ۴۶
- دلیل گریستن بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام..... ۴۷
- عزا و اشک خاتم بر ابا عبد الله علیه السلام..... ۴۸
- انبیاء اولو العزم بر مزار ابا عبد الله الحسین علیه السلام..... ۴۹
- شمع انجمن هستی..... ۵۱
- وداع با اهل حرم..... ۵۱
- پیراهن کهنه..... ۵۳
- وداع آخرین با زینب کبری علیه السلام..... ۵۵
- توبه و انابه با توسل به دو دست بریده قمر بنی هاشم علیه السلام..... ۵۶
- بی نوشت:..... ۵۹

مجلس دوم

اهداف قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام / ۹۱

- عظمت واقعه عاشورا..... ۹۳
- تلخ شدن گوشت شتر پخته شده..... ۹۴
- جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ..... ۹۵
- بیت المقدس، مطلع وحی و محل اشراق دین..... ۹۶
- عکس العمل بیت المقدس، در برابر خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام..... ۹۶
- معجزه عاشورا در نظام هستی..... ۹۷
- تخلّف از عزای امام حسین علیه السلام، تمرد از سنت تکوین و تشریح..... ۹۷

۹۹ انقلاب عاشورا، در تمام نظام هستی
۹۹ نفی باطل و اثبات حق
۹۹ اهداف پنجگانه قیام ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۱ حکایتی از شیخ انصاری <small>رحمته الله علیه</small> نابغه نایاب بشریت
۱۰۲ رؤیای صادق شاهگرد شیخ انصاری <small>رحمته الله علیه</small>
۱۰۳ قصر مآلی دربندی <small>رحمته الله علیه</small> یکی از قصرهای اختصاصی ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۴ مقام والای قمر بنی هاشم <small>علیهم السلام</small> در کلام مآلی دربندی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۰۴ شفای امراض لا علاج، به پیراهن مآلی دربندی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۰۵ شفاعت در صحرائی محشر، به دستان بریده حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small>
۱۰۶ امام حسین <small>علیه السلام</small> صاحب تمام اسرار الهی
۱۰۷ اسم اعظم و اسماء حسناى الهی
۱۰۷ مواردی که در تمام سفر <small>علیهم السلام</small> و علم تمامی سفر <small>علیهم السلام</small>
۱۰۹ راه برقراری ارتباط با امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۱۰ نماز، یکی از راه‌های ارتباط با ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small>
۱۱۱ امیدواری به درگاه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۱۲ زیارت ضریح شش گوشه، آرزوی سگان مآلی اعلی
۱۱۵ صبح عاشورا
۱۱۶ افتتاح و ختم دفتر شهادت بنی هاشم <small>علیهم السلام</small>
۱۱۷ تصرف شریعه فرات به یک حمله سید الشهداء <small>علیه السلام</small> در لحظات واپسین
۱۱۸ عطش ذوالجناح و نوشیدن آب
۱۲۰ سید الشهداء <small>علیه السلام</small> در کنار فرات
۱۲۱ شیون زینب کبری <small>علیه السلام</small>
۱۲۱ وداع آخرین
۱۲۲ لحظه شهادت و شیهه ذوالجناح
۱۲۵ پی نوشت:

مجلس سوم

سید الشهداء علیه السلام عقل و اراده منزه از اوهام / ۱۴۳

- تمام کمالات در گرو علم و عمل ۱۴۵
- حقیقت حکمت ۱۴۶
- نتیجه تخلف از قانون تکوینی الهی ۱۴۷
- حکمت دستگاه مغز و هاضمه ۱۴۷
- حکمت رویدن گوشت بر تکیه گاههای بدن ۱۴۷
- حکمت باز و بسته شدن پلک دیده انسان ۱۴۸
- قدرت اراده و تأثیر شگفت آن ۱۴۹
- اثر نیروی مغز و اراده آدمی در حفظ تعادل بدن ۱۴۹
- سقوط بشر در اثر وهم و خیال و ترس سقوط ۱۵۰
- قدرت عقل و اراده ۱۵۱
- امانت عقل ۱۵۱
- حیات عقلانی ۱۵۳
- اوهام، سبب خواری عقل ۱۵۳
- قدرت عقلانی بر ساختن تکیه گاه ۱۵۴
- حقیقت یقین، علم منزه از اوهام ۱۵۴
- رسیدن به توحید با آزادی عقل از وهم ۱۵۵
- وهم، سبب ترس از قدرتهای خیالی و نترسیدن از خدای تعالی ۱۵۶
- عظمت خدای تعالی ۱۵۶
- تابشی از خدا شناسی اباعبد الله الحسین علیه السلام ۱۵۸
- تقوا در آیین اباعبد الله الحسین علیه السلام ۱۵۸
- عبادت احرار و آزادگان ۱۵۹
- کمال عالم به آدم و کمال آدم به عقل و کمال عقل به رهایی از اوهام ۱۶۰
- سید الشهداء علیه السلام میوه جهان و عصاره عالم ۱۶۰
- شهادت آدمیت و رفتن انسانیت ۱۶۰

۱۶۱ زیارت خدا در عرش
۱۶۲ کرامت انسانی و ارزش بشریت در نزد ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small>
۱۶۳ تخییر بین شهادت و پیروزی، و اختیار شهادت
۱۶۵ عطر گل عالم و آدم
۱۶۵ احترام به اربعین، امضای سند آدمیت
۱۶۶ گل همیشه بهار عالم
۱۶۶ شیشه خون خدا در دستان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۶۸ ناله حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> در کنار قبری که پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> آن را کند
۱۶۹ قرآن ورق ورق بر دستان زینب کبری <small>علیها السلام</small>
۱۷۱ پی نوشت:

مجلس چهارم

شفاعت کبرای محشر / ۱۸۹

۱۹۲ ثبت تمام گفتارهای آدمیان
۱۹۲ گنهکارانی که منکر اعمال دنیوی خود شوند
۱۹۳ شهادت ملائکه بر گفتار و کردار انسانها
۱۹۳ شهادت زمین بر اعمال آدمی
۱۹۴ شهادت اعضای بدن
۱۹۵ حکم انسان بر علیه خود، در محکمه قیامت
۱۹۶ دیوان نعمتهای الهی و دیوان گناهان و طاعات
۱۹۷ دیوان نعمتها
۱۹۸ دیوان طاعات
۱۹۹ دیوان گناهان
۲۰۱ شفاعت کبرای ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small> ، مرهم اهل محشر
۲۰۴ حرمان از شفاعت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، برای دو شخص
۲۰۵ ارجاع شفاعت خلایق در صحرای محشر، به فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>

- ۲۰۶..... سرّ خطاب «فترضی» به فاطمه زهرا علیها السلام، در نفس راضیه مرضیه سید الشهداء علیه السلام
- ۲۱۰..... سرّ محبت مکنونه در اباعبد الله الحسین علیه السلام
- ۲۱۱..... امام حسین علیه السلام مغناطیس دلها
- ۲۱۲..... رضای فاطمه زهرا علیها السلام به رضای خدای تعالی، در شهادت سید الشهداء علیه السلام
- ۲۱۴..... جامه خونین اباعبد الله الحسین علیه السلام بر سر فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۱۵..... ورود حضرت زهرا علیها السلام به بهشت و آمدن همه انبیا علیهم السلام به زیارت او
- ۲۱۶..... اهمیت تشییع جنازه مسلمان
- ۲۱۷..... تشییع غریبانه میوه باغ رسالت در نیمه شب
- ۲۱۸..... عیادت عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۲۱..... پریدن رنگ رخساره امام حسن علیه السلام با دیدن مغیره
- ۲۲۳..... پی نوشت:

مجلس پنجم

لرزش عرش اعلی از خون اباعبد الله الحسین علیه السلام / ۲۳۷

- ۲۳۹..... وظیفه مردم
- ۲۴۱..... مکاتبه مروان و معاویه
- ۲۴۲..... نامه معاویه به سید الشهداء علیه السلام
- ۲۴۳..... جواب سید الشهداء علیه السلام به معاویه
- ۲۴۷..... وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسین علیه السلام
- ۲۴۹..... اعتراف معاویه به پاکی و بی عیبی امام حسین علیه السلام
- ۲۵۰..... مصباح هدایت و کشتی نجات
- ۲۵۱..... شب آخر حیات اباعبد الله الحسین علیه السلام
- ۲۵۲..... زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا
- ۲۵۳..... عطر خون اباعبد الله الحسین علیه السلام در عرش اعلی
- ۲۵۳..... لرزش قائمه عرش از خون سید الشهداء علیه السلام
- ۲۵۴..... تحفه زمین به آسمان

پی نوشت: ۲۵۶

مجلس ششم

ابا عبدالله الحسین علیه السلام پرچم دار توحید در محبت / ۲۶۳

مراتب توحید	۲۶۵
توحید ذات	۲۶۵
توحید صفات	۲۶۵
توحید در اسماء حسنی	۲۶۶
توحید در حکم	۲۶۶
توحید در عبادت	۲۶۷
توحید در عمل	۲۶۷
توحید در فعل	۲۶۸
توحید در محبت	۲۶۸
تفسیر توحید به زبان امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>	۲۷۰
ابا عبد الله الحسین <small>علیه السلام</small> علمدار توحید در محبت	۲۷۲
خدا را به خدا شناختن	۲۷۲
همه کمالات در یافتن خدا	۲۷۳
گریه ما بر عالم و آدم	۲۷۴
مصیبت بیگانگی مردم با امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۷۵
تناسب با امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۷۶
تقوا و دوری از تیرگی گناه، مقدمه وصل شدن به امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۷۶
وصل شدن و روشنایی به برق ولایت کبری	۲۷۷
برنامه افلاکیان در بیابان کربلا	۲۷۷
اذان شاهزاده علی اکبر <small>علیه السلام</small>	۲۷۸
امام حسین <small>علیه السلام</small> بر کرسی کرامت	۲۷۹
لنکر عالم وجود	۲۷۹

- ۲۷۹..... ظهور مقام سید الشهداء علیه السلام در غوغای محشر
- ۲۸۰..... پناه اهل محشر به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام
- ۲۸۲..... جمع شدن تمام انبیا علیهم السلام و تمام اُمم، به دور خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
- ۲۸۲..... گوهر وجود در دستان فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۸۴..... پیراهن غرقه به خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام
- ۲۸۴..... رضای امام حسین علیه السلام
- ۲۸۵..... صف آرایی لشکر امام حسین علیه السلام در عاشورا
- ۲۸۶..... دعایی که ارکان عالم را لرزاند
- ۲۸۷..... ارکان وجود، بر در خانه معبود
- ۲۸۷..... وداع امام حسین علیه السلام با ولی عهد امامت علیه السلام
- ۲۸۹..... سپردن اسم اعظم و موارث انبیا و سفرا علیهم السلام به امام زین العابدین علیه السلام
- ۲۹۰..... زینب کبری علیها السلام جواب گوی تمام مباحث دین
- ۲۹۲..... آنگاه که زمین لرزید و خورشید بگرفت
- ۲۹۵..... پی نوشت:

مجلس هفتم

ابا عبدالله الحسین علیه السلام اکسیر عالم وجود / ۳۱۷

- ۳۱۹..... قرآن خلاصه براهین و فصول علمی
- ۳۲۰..... برهان حیات
- ۳۲۰..... استدلال به برهان حیات بر وجود حیّ قیوم
- ۳۲۱..... استدلال به برهان حیات بر معاد
- ۳۲۱..... معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله در اخبار قرآن به قانون زوجیت نباتات
- ۳۲۲..... تدبّر در قرآن با صفای دل و تقوا
- ۳۲۲..... حیات قلوب با بارش آب قرآن بر دل های مرده
- ۳۲۳..... زنده شدن دل به نسیم بهار امامت و ولایت
- ۳۲۴..... نور آفتاب نبوت و نسیم بهار ولایت، در منظومه شمسی روح

۳۲۵	اکسیر و کیمیا.....
۳۲۷	امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> آقیانوس علم وجود.....
۳۲۹	حضرت علی <small>علیه السلام</small> آفتاب عالم انسانیّت و بدر تمام بشریّت.....
۳۳۰	خاتم <small>صلوات الله علیه</small> جامع تمام علوم و وصی <small>علیه السلام</small> کلید جمیع علوم.....
۳۳۱	فرق کیمیا و اکسیر.....
۳۳۲	حیات کیمیایی و حیات اکسیری اولیای خدا.....
۳۳۴	امام <small>علیه السلام</small> اکسیری کیمیا ساز.....
۳۳۴	قابلیّت اکسیر.....
۳۳۵	فصل امتیاز امام <small>علیه السلام</small> از تمام بشریّت.....
۳۳۵	امام حسین <small>علیه السلام</small> بالاتر از افق زمان.....
۳۳۶	امام حسین <small>علیه السلام</small> اکسیر عالم وجود.....
۳۳۷	حکایت یوحنا بن نصرانی طیب و مرگ موسی بن عیسی.....
۳۴۱	پی نوشت:.....

مجلس هشتم

قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه السلام / ۳۵۳

۳۵۵	قدرت عقل بر درک اسرار خلقت و رموز وجود.....
۳۵۶	عظمت کهکشانها.....
۳۵۶	بازخواست آدمی.....
۳۵۷	مسئولیّت و وظیفه آدمیان در قبال نعمت عقل.....
۳۵۹	روزگاری پیشین که نشانی از انسان نبود.....
۳۶۱	اعطای سمع و بصر برای هدایت انسان.....
۳۶۲	خلقت روز و شب.....
۳۶۳	مادّی گرایی از قبل میلاد مسیح تا فلسفه مارکس و انگلس.....
۳۶۴	حکایتی از یک استاد ماده‌گرا.....
۳۶۵	شخصی منکر خدا در محضر امام هشتم <small>علیه السلام</small>

- ۳۶۶ نمونه‌ای از حکمت‌های الهی
- ۳۶۸ جلوه‌گری خدا در عالم
- ۳۶۸ خداشناسی، غرض خلقت
- ۳۶۸ حدیث پیامبر ﷺ به معاذ
- ۳۶۹ ردّ شدن اعمال در آسمان اول در اثر غیبت
- ۳۷۰ ردّ شدن اعمال در آسمان دوم در اثر دلدادگی دنیا
- ۳۷۰ ردّ شدن اعمال در آسمان سوم در اثر کبر
- ۳۷۱ ردّ شدن اعمال در آسمان چهارم در اثر عُجب
- ۳۷۲ ردّ شدن اعمال در آسمان پنجم در اثر حسد
- ۳۷۲ ردّ شدن اعمال در آسمان ششم در اثر بی‌رحمی
- ۳۷۴ ردّ شدن اعمال در آسمان هفتم در اثر حبّ شهرت و نبودن اخلاص
- ۳۷۴ ردّ شدن اعمال در پیشگاه خداوند در اثر اینکه اراده خدا را ننموده
- ۳۷۵ سجده بر تربت امام حسین علیه السلام سبب قبولی اعمال
- ۳۷۶ ارتباط با حسین بن علی، جبران نواقص اعمال
- ۳۷۶ خاک کربلا و همنشینی با گل زهرا علیها السلام
- ۳۷۷ حکایتی از حضور اهل بیت علیهم السلام در کربلا در شب جمعه
- ۳۸۰ سرّ تجلیات ارواح انبیا علیهم السلام و اوصیا علیهم السلام در کنار قبر امام حسین علیه السلام
- ۳۸۱ بقاء توحید و رسالت و امامت و نبوت انبیا علیهم السلام به امام حسین علیه السلام
- ۳۸۱ بقاء قرآن به وجود امام حسین علیه السلام
- ۳۸۲ قلب زینب کبری علیها السلام و دل خلائق مجذوب قبر سید الشهداء علیه السلام
- ۳۸۲ عشق و علاقه فرزندان سید الشهداء علیهم السلام به زیارت قبر پدر
- ۳۸۲ مقنعه حضرت زهرا علیها السلام و عمامه سید الشهداء علیهم السلام
- ۳۸۵ طلب نمودن پیراهن خونین ابا عبدالله الحسین علیه السلام
- ۳۸۶ اقامه عزای امام حسین علیه السلام و عزیزان آل الله علیهم السلام در شام
- ۳۸۶ حکایت باز پس گرفتن سر بریده سید الشهداء علیه السلام
- ۳۸۷ سر بریده سید الشهداء علیه السلام در دستان اهل حرم و بر مزار حضرت رقیه

پی نوشت: ۳۹۱

مجلس نهم

انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا / ۴۰۱

- ریشه پیدایش عاشورا و عظمت آن ۴۰۳
- لزوم اشک ریختن در عزای امام حسین علیه السلام بر طبق همه مذاهب ۴۰۴
- لزوم تحصیل علوم و معارف نظری در دبیرستان و دانشگاهها ۴۰۴
- وضع آخر الزمان ۴۰۴
- اقامه عزای امام حسین علیه السلام سنت و ترک آن بدعت ۴۰۵
- باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ ۴۰۶
- حقیقت باریدن خون از آسمان و جوشیدن خون از زمین ۴۰۸
- گسستن شیرازه قوانین خلقت، در شهادت رکن ارکان عالم وجود ۴۰۸
- انقلاب ناگهانی در نظام وجود در واقعه عاشورا ۴۰۹
- دگرگونی قوانین طبیعت در عوالم علوی و سفلی در بعثت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله ۴۱۰
- تغییر قانون خلقت در آسمان و زمین، در واقعه عاشورا ۴۱۱
- خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز ۴۱۲
- عاشورا قیامت و محشر کبری ۴۱۳
- دستور رحمانی و قیام سبحانی ۴۱۴
- امام حسین علیه السلام بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۱۵
- قلب پیامبر صلی الله علیه و آله عرش اعظم و امام حسین علیه السلام قلب توحید ۴۱۵
- تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در تمام خلقت ۴۱۶
- استمداد از علم ماوراء طبیعت و حکمت علیا در تبیین واقعه کربلا ۴۱۶
- حکومت اراده مسبب الاسباب بر قوانین عالم طبیعت ۴۱۷
- سرخ شدن آفاق و جوشیدن خون از زمین در عاشورا ۴۱۷
- اعتراف ابن حجر به باریدن خون بر در و دیوار ۴۱۷
- نمایان شدن غضب پروردگار به صورت سرخی عالم ۴۱۸
- لرزیدن زمین جلوه غضب خدا ۴۱۹

- احتجاج بر عامّه با روایات بیان شده..... ۴۲۰
- اشک نریختن و نلرزیدن در مصائب امام حسین علیه السلام، تخلّف از اراده خدا..... ۴۲۰
- تقصیر ما در گریه اندک بر امام حسین علیه السلام..... ۴۲۱
- گریه صبح و شام امام زمان علیه السلام و غبار غم بر عالم هستی..... ۴۲۱
- هدف امام حسین علیه السلام از کشته شدن..... ۴۲۲
- نام مقابله کنندگان با اهداف امام حسین علیه السلام، در طومار عمر سعد..... ۴۲۲
- نام خدمت گزاران به دین، در طومار حسینی..... ۴۲۲
- ترک حجاب بانوان و ترک نماز، باعث حذف نام از دفتر امام حسین علیه السلام..... ۴۲۳
- دعوت گنه کاران و اهل معصیت به دستگاه امام حسین علیه السلام..... ۴۲۴
- دست به دامان امام حسین علیه السلام و رهایی از آلودگی‌ها..... ۴۲۵
- انقلاب تمام مراتب هستی در شب و روز عاشورا..... ۴۲۶
- عهد با امام حسین علیه السلام..... ۴۲۷
- امید به دامنه شعاع رحمت امام حسین علیه السلام..... ۴۲۷
- بیست و پنج سفر پیاده امام حسین علیه السلام به زیارت بیت الله الحرام..... ۴۲۸
- عطای امام حسین علیه السلام..... ۴۲۹
- سیره سید الشهداء علیه السلام راه سیاست مُدُن..... ۴۳۱
- همنشینی با فقرا و دعوت ایشان، درسی به عالم انسانیت..... ۴۳۲
- وظایف زینب کبری علیه السلام در شب و روز عاشورا..... ۴۳۴
- پی نوشت:..... ۴۴۰

مجلس دهم

چشمه راحوما در کربلا و عطش سید الشهداء علیه السلام / ۴۵۱

- استعداد تکامل و ترقی در بشر..... ۴۵۳
- امانت الهی..... ۴۵۴
- انسان فرمانده قوای عالم وجود..... ۴۵۴
- کمال آدمیت در تأثیر اراده خلاقه بشر در عالم خارج..... ۴۵۵

۴۵۵	ارزش آدم بیشتر از تمام عالم.....
۴۵۶	لزوم عصمت در مرتبى بشریت و متمم آدمیت.....
۴۵۶	شرایط و قیود تربیت آدمی (حلیت مولد و رزق).....
۴۵۸	تفکیک بین رشد صنعت و سیر در کمالات آدمیت.....
۴۵۸	معنی آدمیت.....
۴۵۹	منشأ فساد عقیده مردم.....
۴۶۱	خطرات آخر الزمان.....
۴۶۳	آنان که مورد لعن خدا هستند.....
۴۶۴	حسینیه جایگاه پاکان.....
۴۶۵	اهمیت نماز.....
۴۶۷	محروم بودن تارک نماز از شفاعت و از تابش نور امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۶۸	راه معرفت امام <small>علیه السلام</small> : علم و استجابت دعا.....
۴۶۹	فناء اراده امام <small>علیه السلام</small> در اراده خدا و جلوه اراده حق از وجود امام <small>علیه السلام</small>
۴۷۰	امام <small>علیه السلام</small> جلوه گاه قدرت حق و محل مشیت رب.....
۴۷۰	ظهور قدرت و علم امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> در کربلا در کنار دیر راهب.....
۴۷۰	آشکار شدن سنگی بزاق.....
۴۷۲	پدیدار شدن آب سفید نقره فام از چشمه راحوما.....
۴۷۳	ایمان آوردن راهب.....
۴۷۴	امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> پدر هستی و پدر وجود امکانی و فرمانده عالم امکان.....
۴۷۴	چشمه راحوما ذخیره پروردگار و یادگار عیسی <small>علیه السلام</small> در کربلا.....
۴۷۴	شهادت راهب در جنگ صفین.....
۴۷۷	لبان تشنه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small> و پشت پا زدن به چشمه راحوما.....
۴۷۸	سعادت حضور در مجلس عزای امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۷۹	عاشورا اکسیر احمر.....
۴۸۰	امام حسین <small>علیه السلام</small> ، رحمت واسعه و کشتی نجات و وسیله بین خدا و مردم.....
۴۸۰	برخاستن رمق از حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small> با دیدن تپشهای قلب زینب کبری <small>علیه السلام</small>

- شهادت رعنا جوان سيد الشهدا عليه السلام حضرت على اكبر عليه السلام ۴۸۱
- حضرت على اكبر عليه السلام همچون قرآن ورق ورق، بر روى زمين كربلا ۴۸۲
- پى نوشت: ۴۸۵
- فهرست ها: ۵۰۵

مجلس اول:

عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود

عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^(۱)

این سوره‌ای که امشب تلاوت شد به نام نامی و اسم سامی سید الشهدا امام حسین بن علی علیه السلام نامیده شده^(۲) و تأویل نفس مطمئنه در این سوره، آن روح مقدسی

۱. الفجر (۸۹): ۲۷ و ۲۸.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ ارْجِعُوا فِيهَا رَجْمَكُمُ اللَّهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو إِسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام خَاصَّةً؟ فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم خَاصَّةً مِنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ»؛ سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید، زیرا این سوره حضرت حسین بن علی علیه السلام است. به آن راغب باشید، خدا شما را رحمت کند. ابو اسامه که در مجلس حضور داشت به حضرت گفت: چگونه این سوره مخصوص امام حسین علیه السلام است؟! ایشان فرمودند: آیا نشنیده‌ای که در این سوره می‌فرماید: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾. منظور از نفس مطمئنه که راضی و مرضی است امام حسین علیه السلام است. اصحاب امام حسین علیه السلام که از آل محمد صلوات الله عليهم بودند فردای قیامت از خدا راضی و خدا هم از آنان راضی خواهد بود. این سوره مبارکه فقط در شأن حضرت حسین علیه السلام و شیعیان آن بزرگوار و شیعه آل محمد صلوات الله عليهم نازل شده است. کسی که در تلاوت سوره مبارکه و الفجر مداومت نماید درجه او در بهشت نظیر درجه امام حسین علیه السلام خواهد بود. تأویل الآیات، استرآبادی، ج ۲، ص ۷۹۶؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۵، ص ۶۵۷ و ص ۶۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۹۳ و ج ۴۴، ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹؛ تفسیر کنز الدقائق، مشهدی، ج ۱۴، ص ۲۸۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۹۷ و ص ۹۸.

است که شهادت او، عالم را تکان داد^(۱) و ولی خود او تکان نخورد. واقعه شهادت سیدالشهدا علیه السلام، یکی از قضایای بزرگیست که هنوز آن چنان که باید و شاید دانشمندان جهان به غور این مطلب نرسیده‌اند، عمده این مطالب، احادیثی است که از بزرگ‌ترین علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت نقل می‌شود و تکیه‌گاهش مصادر متقن است و این مصادر هم از آن مصادر نیست که تنها یک عالم و دانشمند سنی آن را نوشته باشد بلکه احادیثی را که ذکر می‌کنم از نظر استحکام مدرک به قدری قویست که در چشم منتقدین حدیث و خرده‌گیران رجال اهل سنت، عالی‌ترین مرتبه اعتبار را دارد، و تمام شرایط صحّت سند به شرط بخاری و مسلم در قسمت عمده این احادیث، موجود است.

۱. امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند: «إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى بِكَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ لَمْ تَبِكْ عَلَيْهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءُ قَالَ لَمْ تَبِكْ عَلَيْهِ الْبَصْرَةُ وَ لَا دِمَشْقُ وَ لَا أَلْ عَثْمَانَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ ... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى...»؛ هنگامی که حضرت ابا عبد الله علیه السلام از این عالم ارتحال نمودند آسمانهای هفت‌گانه و هفت طبقه زمین و هر آنچه در آنها و بینشان بود بر آن حضرت گریستند؛ چنان که کل موجودات در بهشت و جهنم و آنچه که دیده می‌شد و دیده نمی‌شد بر آن حضرت گریه کردند مگر سه چیز! عرض کردم: فدایت شوم آن سه چیز کدامند؟ حضرت فرمودند: بصره و دمشق و آل عثمان بر آن حضرت گریه نکردند... شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سرپرده‌های عرش خدا را لرزاند و تمام خلایق بر آن گریستند، و آسمانهای هفت‌گانه و طبقات هفت‌گانه زمین و آنچه از موجودات که در آنها و بین آنها هستند بر آن گریستند، و تمام مخلوقات پروردگار که در بهشت و جهنم قرار دارند بر آن گریه کردند، آنچه از موجودات دیده شده و آنچه دیده نمی‌شود بر آن اشک ریختند، شهادت می‌دهم که تو حجت خدا و فرزند حجتش هستی، شهادت می‌دهم که تو کشته شده در راه خدا و فرزند کشته شده در راه خدایی، و شهادت می‌دهم که تو خون خدا و فرزند خون خدا هستی، و شهادت می‌دهم که تویی آن فرد بی‌همتا در آسمانها و زمین که انتقام خونش گرفته نشده است. کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۶۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۵۱.

سرّ عزاداری بر امام حسین علیه السلام و تازگی آن

امشب می‌خواهم به چند سؤال جواب بدهم. یک سؤال عبارت از این است که چرا برای حسین بن علی علیه السلام عزا می‌گیرند و چرا این عزا کهنه شدنی نیست؟ در مقابل این سؤال دو جواب است. یک جواب از نظر روایی و یک جواب از نظر طبیعی.

مرگ اشخاص از جهت عاطفی فقط در محیط خانواده و خاندان و ارحام آنان مؤثر است و این تأثیر هم موقت بوده و هر مصیبتی بر اساس قواعد و اصول در اثر مرور زمان، کهنه و فرسوده می‌شود ولی داستان بهت انگیز عاشورا داستانی است که ریشه عاطفی ندارد بلکه اصل عقلی و اصل طبیعی دارد و هنوز مردم بی‌خبرند که اصلاً عاشورا چیست؟ و حسین بن علی علیه السلام کیست؟

شهادت امام حسین علیه السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم السلام

از عجایب عالم آن است که شهادت امام حسین علیه السلام یعنی حیات اسلام و حیات توحید، قتل سیدالشهدا علیه السلام یعنی زنده شدن روح تمام انبیا و احیای مآثر تمام سفراء.^(۱)

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام ... بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَالْجَهَالَةِ وَالْعَمَى وَالشُّكِّ وَالْإِزْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى...» جانس را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شک و شبهه نجات داد. کامل‌الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۹؛ مزار، مشهدی، ص ۳۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۷۷ و ج ۹۸، ص ۲۱۰.

همچنین در زیارت اربعین: «وَبَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» و جان پاکش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از جهالت و سردرگدانی و گمراهی نجات دهد. مصباح‌المتجهد، شیخ طوسی، ص ۷۸۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۳؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۵۱۴ و ص ۵۱۵؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۳، ص ۱۰۱ و ص ۱۰۲؛ مصباح، شیخ ابراهیم کفعمی، ص ۴۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

خدای تعالی، اولین عزادار امام حسین علیه السلام

خدای تعالی اولین کسی است که برای امام حسین علیه السلام بساط عزای پهن نمود. (۱) ۲۰

مطالبی که امشب می‌گویم نه تنها برای محیط این مجلس است بلکه باید تمام طبقات فاضله مردم این مطالب را بگیرند و پشتوانه این مطالب، منطق قوی و برهان محکم است و استدلالی که بیان می‌شود آن‌چنان روشن است که می‌توانید با تمام مراکز علمی در این مطالب گفتگو کنید. ممکن است عده‌ای به این جوانان ساده دل که هنوز معلومات کاملی ندارند و در دانشگاه به تحصیل اشتغال دارند، بگویند که این غوغا و این عزاداری‌ها برای چیست؟

۱. «عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ... [سأل عن مولانا صاحب الزمان علیه السلام] فَأَخْبَرَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ تَأْوِيلِ ﴿كَهَيْعِصٍ﴾ قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أُنْبَاءِ الْغَيْبِ أطلعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَيَّ مُحَمَّدٌ علیه السلام وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِيْلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بِالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَزْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تُثَوِّرُ زَفْرَتِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ: ﴿كَهَيْعِصٍ﴾ فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعُسْرَةِ وَ الْبَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحْيِ وَ كَانَتْ تُدْبِئُهُ إِلَهِي أَنْ تُجْمَعَ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ إِلَهِي أُنزِلْ بِلُوى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِنَفْسِهِ إِلَهِي أَلْبَسْ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ تِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِلَهِي أُنحِلْ كَرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتَيْهِمَا ثُمَّ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقْرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَاثِرًا وَ صَيِّبًا وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَقْتِنِي بِهِ ثُمَّ فَجَّعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجَعُ مُحَمَّدًا حَبِيبِكَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ بِحَيِّى وَ فَجَّعَهُ بِهِ وَ كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ علیه السلام كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ»؛ [سعد بن عبد الله گوید از حضرت علیه السلام سوال کردم:] ای فرزند رسول خدا مرا از تائویل آیه ﴿كَهَيْعِصٍ﴾ خبر دهید. حضرت علیه السلام فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند زکریا را از آن مطلع کرده داستان آن را به محمد علیه السلام باز گفته است و داستان از این قرار است که زکریا از پروردگارش درخواست کرد که اسماء خمسہ طیبہ را به او بیاموزد و خدای تعالی جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن اسماء را به او تعلیم داد، زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن را یاد می‌کرد اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زایل می‌گشت و چون حسین علیه السلام را یاد می‌کرد غصه و بغض گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌شد. روزی گفت: بار الهی! چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم تسلیت می‌یابم و اندوهم برطرف می‌شود، اما چون حسین را یاد می‌کنم اشکم

امشب به حول و قوّه خدا از متقن‌ترین مدرک ثابت خواهیم کرد که اگر ما برای امام حسین علیه السلام عزا می‌گیریم، به این دلیل است که خدا برای حسین بن علی علیه السلام عزا گرفته و این عزا را هم در عالم منعکس نموده است و بعد هم خواهیم گفت چرا خدای تعالی برای امام حسین علیه السلام عزا گرفته و فلسفه این عزا چیست؟ آن وقت معلوم می‌شود که حسین بن علی علیه السلام آن نیست که ما تاکنون شناخته‌ایم.

استدلال از کتب اهل سنت

این مطلب را باید قبلاً متوجه بود که هر امری را از دید محبت یا بغض دیدن غلط است و همیشه در هر امری باید نگاه ناظر و قضاوت قاضی نه با مهر و محبت آمیخته باشد، و نه با بغض و کینه معجون باشد و یک چنین قضاوتی معتبر است.

سخن گفتن از زبان دوست، برای حریف چندان اعتبار ندارد و باید استدلال را از زبان طرف مقابل گرفت؛ چرا که ایشان ابداً به دید محبت نگاه نمی‌کنند؛ بلکه تا

→ جاری و ناله‌ام بلند می‌گردد؟ خدای تعالی او را از این داستان آگاه کرد و فرمود: ﴿كهيعص﴾ پس کاف، اسم کربلاست و هاء، رمز هلاک عترت است و یاء، نام یزید ظالم بر حسین علیه السلام است و عین، اشاره به عطش و صاد، نشان صبر او است. و چون زکریا این مطلب را شنید نالان و غمین شد و تا سه روز از مسجدش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سرداد و نوحه او چنین بود: بار الها! از مصیبتی که برای فرزند بهترین خلاق خود تقدیر کرده‌ای، دردمندم. خدایا! آیا این مصیبت را در آستانه او نازل می‌کنی؟ و آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می‌پوشانی؟ و آیا این فاجعه را در ساحت آنها فرود می‌آوری؟ و بعد از آن می‌گفت: بار الها! فرزندی به من عطا کن تا در پیروی چشمم بدو روشن باشد و او را وارث و وصی من قرار ده و منزلت او را در نزد من مانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی مرا شیفته او کن آنگاه مرا دردمند او گردان همچنان که حبیب محمد را دردمند فرزندش گرداندی. خداوند یحیی را به او عطا کرد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل یحیی شش ماه بود و بارداری از حسین علیه السلام نیز شش ماه بود و برای آن نیز داستانی طولانی است. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۴۶۱؛ دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص ۵۱۳؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۸، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۲۳.

جایی که بتوانند حقایق را کتمان می‌کنند. من امشب از چنین مدارک متقنی سخن می‌گویم و از خود مدارک آنان استدلال و استنتاج می‌نمایم و نظر خود را در این مطلب دخالت نمی‌دهم.

در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب

جلال الدین سیوطی از بزرگترین دانشمندانی است که شخصیت جهانی دارد و در فنون متعدّد، مرد برانزنده‌ایست، مردیست ادیب، فرزانه و مفسّر و مردی است که در حدیث محقق و در تاریخ مدقق است و چنین مردی از آن کسانی است که سخنش سند جهانی است. این مرد می‌نویسد که: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد تا هفت شبانه‌روز ستاره‌ها به هم آمیخته بودند و اوضاع کواکب مشوّش بود». (۱) ۳۰

این سخنی نیست که از زبان یک مرد شیعی مذهب بیان شده باشد، این

۱. «لما قتل الحسين علیه السلام مكثت الدنيا سبعة أيام، و الشمس على الحيطان كالملاحف المعصفرة، و الكواكب يضرب بعضها بعضا و كان قتله يوم عاشوراء، و كسفت الشمس ذلك اليوم، و احمرت آفاق السماء ستة أشهر بعد قتله، ثم لا زالت الحمرة ترى فيها بعد ذلك، و لم تكن ترى فيها قبله.» هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد هفت روز دنیا به این صورت بود که آفتاب که به دیوارها تابیده به قدری قرمز بود که گویا چادر رنگین است و کواکب بعضی به بعضی برخورد می‌کرد و روز قتل حسین علیه السلام روز عاشورا بود و در آن روز، خورشید گرفت. بعد از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام آفاق آسمان تا شش ماه سرخ بود، پیوسته آن سرخی در آسمان دیده می‌شد؛ در حالیکه قبل از آن نمی‌دید. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۲۶.

و همچنین در دیگر از منابع اهل تسنن: «عثمان بن ابي شيبة حدثني ابي عن جدي عن عيسى بن الحارث الكندي قال لما قتل الحسين مكثنا سبعة أيام (أياماً سبعة) إذا صلينا العصر نظرنا إلى الشمس على أطراف الحيطان كأنها الملاحف المعصفرة و نظرنا (بصرنا) إلى الكواكب يضرب بعضها بعضا.» عیسی بن حارث کندی روایت کند که چون حسین بن علی علیه السلام کشته شد تا هفت روز هرگاه نماز عصر می‌گزاردیم و نظر می‌کردیم به نور خورشید که روی دیوارها بود، می‌دیدیم آفتاب بر دیوارها چون پارچه‌های زعفرانی، سرخ رنگ شده است و چون به کواکب نظر می‌کردیم می‌دیدیم که بعضی از این کواکب به بعضی دیگر برخورد می‌کردند. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۴؛ الاتحاف، شبروی، ص ۱۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۳۵۶؛ تهذیب الکمالم، مزی، ج ۶، ص ۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۵؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۷.

کلمه ایست از زبان یک عالم سنی آن هم نه یک عالم عادی بلکه او عالمی است که تمام دانشمندان اهل سنت در قرون متمادیه در مقابل او همه به خاک شاگردی افتاده اند، این مرد می گوید: «کواکب به هم می خوردند».

باید دید تأثیر این کلمات تا چه حد است تا اگر یک روزی سبک مغزی به شیعی مذهبی گفت: روش شما بدعت است. با علم پاسخش را بگوییم که تو بدعت و سنت را از هم تشخیص نداده ای. تو باید در مکتب دانایان آمده و زانو به زمین بزنی تا به تو بفهمانند بدعت کدام است؟ و سنت کدام است؟ سخنان امشب جنبه جهانی دارد، نه تنها در یک مملکت کوچک و در یک محیط محدود بلکه در سرتاسر جهان علم، باید روی این مطالب حساب بشود.

امام حسین علیه السلام انسان لاهوتی و جوهره عرشی

وقتی چنین مردی که چند قرن است که سیطره علمی دارد می گوید: هفت شبانه روز اوضاع کواکب مشوش بود، آشکار می نماید که حادثه شهادت این بشر آسمانی و این انسان لاهوتی و این جوهره عرشی که درک مقامش میسر نیست، چیست؟ آن حضرت علیه السلام کسی است که لنگر آسمان را تکان داده است. امام حسین علیه السلام مرد زمینی نیست، مرد آسمانی است که از زمین سر زده است.^۴

سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه السلام

بزرگ تر از این امر آن است که هم جلال الدین سیوطی و هم ابن حجر و هم بزرگ ترین دانشمندان متعصب اهل سنت نوشته اند که: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام تا شش ماه تمام آفاق سرخ رنگ بود».^(۱) تا شش ماه اثر واقعه کربلا در عالم این چنین بود.

۱. «احمرت آفاق السماء ستة أشهر بعد قتله ثم زالت الحمرة تری [فيها] بعد ذلك.» بعد از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام آفاق آسمان تا شش ماه سرخ بود سپس پیوسته آن سرخی در آسمان دیده می شد. تاریخ

ما از دنیا استنطاق می‌کنیم می‌گوییم این کلمات از علمای شیعه نیست. این کلمات از علمای اهل سنت است. آن هم از کسانی که ابدأً شبهه این که بوی تشیع به مشامشان خورده باشد، نیست.

ممکن است از عالمی این کلمات را نقل کنم که اهل تسنن بگویند این عالم ممکن است شیعه باشد؛ ولی اینان کسانی هستند که هسته مرکزی علم تسنن؛ یعنی اگر اینان کنار بروند، پیکر اهل تسنن به جثه‌ای بی جان و مرده‌ای بی روح می‌ماند. این‌ها کلمات یک چنین مردانی است. اینان می‌نویسند که شهادت امام حسین علیه السلام در عالم چنان آثاری گذاشت.

شهادت امام حسین علیه السلام بالاتر از رحلت جمیع انبیا علیهم السلام

سؤالی که من این جا دارم آن است که وقتی که نوح علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟ در کدام تاریخ هست؟ وقتی ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟ در کدام تاریخ هست و در کدام مدرک هست؟ وقتی موسی علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟

→ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۲۶؛ صواعق المحرقة، ابن حجرهیمی مکی، ص ۱۹۴؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۰.

و همچنین: «عن علي بن مدرك عن جده الأسود بن قيس قال احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسين ستة أشهر [سته أشهر بعد قتله] يرى [نرى] ذلك في آفاق السماء كأنها الدم. قال فحدثت بذلك شريكا فقال لي سألت من الأسود قلت هو جدي أبو أمي قال أما والله إنه كان لصدوق الحديث عظيم الأمانة مكرما للضيف» علی بن مدرک از جدش اسود بن قیس نقل می‌کند که پس از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام آفاق آسمان تا شش ماه سرخ شد و همانند خون دیده می‌شد. علی بن مدرک گوید که این جریان را برای شریک نقل نمودم، او به من گفت: اسود را می‌شناسی؟ گفتم که او جد من است و به خدا قسم خیلی راستگو و امانتدار و اکرام کننده به میهمان بود. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۵۴۲.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۶؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۲؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۵ (ذهبی می‌گوید: أما والله إنه [الأسود بن قيس] كان لصدوق الحديث)؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۰.

در کدام تاریخ هست و در کدام مدرک هست؟ وقتی عیسی علیه السلام رفت، به عقیده نصاری به دار آویخته شد،^(۱) به اعتقاد ما به سماء برده شد،^(۲) آیا چنین وضعی به وجود آمد؟ وقتی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در کدام تاریخ از اهل سنت، در کدام کتاب از حدیث هست که این اتفاق افتاده باشد؟
پس شهادت حسین بن علی علیه السلام از رحلت تمام انبیا علیهم السلام بالاتر است. این برهان ماست.

ثبوت پریشانی عوالم امکان در شهادت امام حسین علیه السلام

اقامه عزا برای شهادت او روی قانون و حساب استدلال و برهان و دلیل و منطق است و تمام دانشگاه‌های جهان در مقابل این منطق، سر تعظیم فرود می‌آورند، چراکه بر اساس یک استدلال منطقی است.

امشب باید به حول و قوه خدا و به مدد روح مقدس سیدالشهدا علیه السلام اثبات نمایم که اول عزا گیرنده برای او، ذات پاک خداست. همچنان که این مطالب را از مدارک اهل تسنن نقل نمودم، استدلال و استنتاج را هم از خود آنان می‌نمایم.
ابن جوزی در مقام بیان مطلب و در مقام تشریح قضیه که چه شد که شش ماه تمام عالم در شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام این‌گونه بود، وارد تحقیق می‌شود.

۱. یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۴.

۲. ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَلْنَاكَ وَإِنَّا فَتَلْنَاكَ إِلَيَّ﴾؛ [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: «ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم. آل عمران (۳): ۵۵.
و همچنین آیه شریفه: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشبه شد؛ و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است. النساء (۴): ۱۵۷-۱۵۸.

از نظر قانون علمی، بحث در حقیقت یک امر، بعد از اثبات آن امر است. «ثبت العرش ثم انقش»^(۱) اول باید مطلب را ثابت کرد بعد باید تحقیق کرد. پس معلوم می‌شود که انقلاب طبیعی و اضطراب جهانی و پریشانی عوالم امکان، در رحلت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام، آن‌چنان در مغز دانشمندان و محققین و بزرگان علمای اهل سنت مسلم شده است که قضیه را مفروغ‌غنه گرفته‌اند؛ بعد به تحقیق مطلب می‌پردازند و نکته علمی قضیه این است. ابن جوزی از نظر فنی وارد تحقیق می‌شود. اول باید مرحله تتبع را تمام کرد بعد باید به مرحله تحقیق رسید و اول نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که ضرورت در میان دانشمندان اهل سنت قائم شده است بر این که فاجعه عاشورای امام حسین علیه السلام در همه عوالم منعکس شده است. پس این قضیه مرگ یک بشر معمولی عادی نیست.

سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی

ابن جوزی می‌گوید: معنای احمرار تمام آفاق و معنای سرخ شدن آفاق در کشته شدن حسین بن علی علیه السلام، ظهور غضب باری تعالی است. خدا خواست غضبش را در شهادت امام حسین علیه السلام نشان بدهد و این عالم محقق سنی چه تعبیر علمی شیرین و عمیقی دارد. ابن جوزی می‌گوید: هم‌چنان که انسان وقتی غضب می‌کند چهره‌اش از غضب سرخ می‌شود، و این سرخی چهره علامت غضب است. خداوند عالم قدوس و سبوح است، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» خدا برای این که غضبش را نشان بدهد زمین و آسمان را سرخ رنگ کرد تا انعکاس غضب خدا در فاجعه کشته شدن حسین بن علی علیه السلام باشد.^(۲) •۷

۱. مثلی است مشهور، کنایه از این که ابتدا باید مطلبی را ثابت نمود و سپس به آثار و لوازم آن پرداخت.
 ۲. «قال جدي أبو الفرج في كتاب (التبصرة) لما كان الغضبان يحمر وجهه عند الغضب فليستدل بذلك على غضبه و انه أمانة السخط و الحق سبحانه ليس بجسم فظاهر تأثير غضبه على من قتل الحسين علیه السلام بحمرة

بساط عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود

پس به حکم استدلال و بدون کمک از هیچ مدرک شیعی ثابت شد که تاریخچه عزای امام حسین علیه السلام از خود خدا شروع شده و اول کسی که برای امام حسین علیه السلام را در بساط عزا پهن کرده خداست و خدای تعالی بساط عزای امام حسین علیه السلام را در آسمان‌ها، و در آفاق، و در عوالم وجود برپا نمود، و بساط عزای ابا عبدالله الحسین علیه السلام فقط در این حسینیّه‌ها و در این شهرها نیست.

از این جا یک مطلب مهم و یک امر عظیم ثابت می‌شود و آن امر عبارت از این است که اصلاً روی حساب منطقی و استدلالی از آن جا که سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام در این معامله و در این سودا هر چه بوده یکسره برای احیای اسم خدا فانی کرده است،^۸ خدای تعالی هم عالم را برای احیای اثر او استخدام کرده و از این جا ثابت می‌شود که اثر قیام امام حسین علیه السلام چیست؟

→ الأفق، و ذلك دليل على عظم الجناية. و ذكر جدي أيضا في هذا الكتاب و لما اسر العباس يوم بدر سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم أئنه فما نام تلك الليلة فكيف لو سمع أنين الحسين عليه السلام].
قال و لما أسلم وحشي قاتل حمزة قال له رسول الله غيب وجهك عني فاني لا أحب من قتل الأحبة قال و هذا و الإسلام يجب ما قبله. فكيف يقدر الرسول أن يرى من ذبح الحسين و أمر بقتله و حمل أهله على اقتاب الجمال.» سبط ابن جوزی گوید که جدّم در کتاب «التبصره» گفته: نشانه غضب هر کسی در صورتش به صورت سرخی چهره مشاهده می‌شود و خداوند جسم نیست پس تاثیر غضبش بر کسانی که حسین را کشته اند را به صورت حُمَره ای در افق ظاهر نموده است و این غضب دلیل بر عظمت جنایت است. و نیز گفته: پیامبر صلى الله عليه وسلم در جنگ بدر هنگامی که صدای ناله عمویش عباس را شنید خواب به چشمهایش نیامد پس چه حالی داشت اگر صدای ناله فرزندش حسین علیه السلام را شنیده بود.
و نیز گفته: هنگامی که وحشی، قاتل حضرت حمزه به ظاهر اسلام آورد پیامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود که از جلوی چشمان من غایب شو که دوست ندارم ببینم کسی را که محبوب مرا کشته است. پس چگونه رسول خدا قادر است ببیند کسی را که حسینش را ذبح نموده و آن کس را که فرمان به قتل او داده است و اهل بیت او را همچون اسیران در سرزمینها گردانیده است. منابع اهل تسنن: تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۴۷.

طیب مولد بشریت در اثر قیام امام حسین علیه السلام

قیام امام حسین علیه السلام در دنیا چه کرده است؟ هنوز مردم نمی دانند که قیام امام حسین علیه السلام چه کاری در عالم نموده است؟ من باید بی پرده بگویم اگر قیام حسین بن علی علیه السلام در عالم نبود در سرتاسر قلمرو مملکت اسلام اصلاً یک بیچّه حلال زاده نبود. این اولین اثر قیام امام حسین علیه السلام است. چرا؟ برای خاطر این که قواعد قرآن و قواعد اسلام به قیام امام حسین علیه السلام باقی ماند و در تاریخ آمده است که یزید و دودمان بنی امیه کسانی بودند که نه از خواهر می گذشتند و نه از دختر می گذشتند،^(۱) وضع این جور بود، نقشه این بود. بنا و پایه حکومت آنان بر این بود که تمام معالم دین همه پایمال بشود.^۹

پس اول اثر وجود امام حسین علیه السلام آن است که اگر سیدالشهدا علیه السلام در دنیا کشته نمی شد، بنیان بشریت خراب می شد؛ یعنی دیگر طیب مولد و طهارت دامن در جهان وجود نداشت.

۱. قال عبد الله بن حنظلة ذلك الصحابي العظيم المنعوت بالراهب قتيل يوم الحرة يومئذ: «يا قوم! اتقوا الله وحده لا شريك له، فوالله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا أن نرمي بالحجارة من السماء، [كان] إن رجلاً [إنه رجل] ينكح الأمهات والبنات والأخوات، ويشرب الخمر، ويدع الصلاة، والله لو لم يكن معي أحد من الناس لأبليت لله فيه بلاء حسناً» عبد الله بن حنظله - صحابي عالقدر که او را پارسا نامیده اند و در قیام "حرة" کشته شد - گفت: ای قوم! از خدای یگانه ای که شریک ندارد، بترسید. به خدا قسم از قیام علیه یزید آنقدر خودداری کردیم که ترسیدیم از آسمان سنگ بر سرمان فرو ریزد. یزید کسی است که با مادر و دختر و خواهر خود زنا می کند و شراب می خورد و نماز را ترک می کند. به خدا اگر کسی از مردم با من نباشد، باز هم در راه خدا و علیه او به نیکوترین وجهی قیام و مبارزه می کنم. الغدير، علامه امینی، ج ۱۰، ص ۲۵۵ و ص ۲۵۶.

منابع اهل تسنن: طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۵، ص ۶۶ و ص ۶۷؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۲۷، ص ۴۲۹؛ منتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، ج ۶، ص ۱۹؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۲۷؛ تاریخ خلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۲۲۸؛ صواعق المحرقة، أحمد بن حجر هیتمی مکی، ص ۲۲۱، ینایع المودة لذوی القربی، قندوزی، ج ۳، ص ۳۳.

بقاء طومار فقه و توحید در اثر قیام سید الشهداء علیه السلام

مردم باید بدانند که اول اثری که از قیام امام حسین علیه السلام گرفته شد این است که در اثر قیام حسین بن علی علیه السلام طومار فقه دین باقی ماند؛ یعنی کتاب صلاة، کتاب طهارت، کتاب صوم، کتاب حج، کتاب زکات، کتاب بیع، کتاب صلح، کتاب مزارعه، کتاب شرکت، تا برسد به کتاب نکاح و طلاق و تا برسد به کتاب ارث، و کتاب قضا و کتاب قصاص، و کتاب حدود و دیات، تمام این‌ها در اثر روز عاشورای امام حسین علیه السلام باقی مانده است.

بلکه اگر این قیام نبود از بالای این مأذنه بانگ «أشهد أن لا إله إلا الله»، بلند نمی‌شد. این بود اثر شهادت حسین بن علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام آن کسی بود که در اثر شهادتش به جهان فهماند که باید این دین بماند و باید این آئین حکومت کند.

قیام امام حسین علیه السلام برای اصلاح امت

آنگاه که سیدالشهدا علیه السلام حرکت نمودند، تمامی سیاست‌مداران به آن حضرت علیه السلام اعتراض کردند که چرا می‌روید؟ برای چه می‌روید؟^(۱) وضع خطرناک است. صد در صد امام علیه السلام می‌دانستند که عاقبت وضع چیست؟^(۲) اما آن‌چه که خود آن

۱. «فأناه كتب أهل الكوفة و هو بمكة فتجهز للمسیر فنهاه جماعة منهم أخوه محمد بن الحنفية و ابن عمر و ابن عباس و غیرهم فقال رأیت رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم فی المنام و أمرنی بأمر فأنا فاعل ما أمر»

منابع اهل تسنن: أسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به سوی مکه خطاب به ام سلمه فرمودند: «... یا أُمّاه قَدْ سَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَرَانِی مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظَلَمًا وَ عُدْوَانًا وَ قَدْ سَاءَ أَنْ یَرِی حَرَمِی وَ رَهْطِی وَ نِسَائِی مُشْرِدِیْنَ وَ أَطْفَالِی مَذْبُوحِیْنَ مَظْلُومِیْنَ مَأْسُورِیْنَ مُقْتَدِیْنَ وَ هُمْ یَسْتَعِیْثُونَ فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِیْنًا.» خدا خواسته مرا به واسطه ظلم و دشمنی دشمنان، مقتول و سر بریده بنگرد. مشیت خدا قرار گرفته که اهل بیت و زنان من اسیر و تبعید گردند، کودکانم سر بریده و مظلوم شوند، آنان اسیر و دچار قید و بند گردند، ایشان استغاثه کنند ولی یار و معینی نداشته باشند. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۳۱.

حضرت علیه السلام فرمودند، خلاصه‌اش این بود که: من می‌بینم به حق عمل نمی‌شود و از باطل تناهی پیدا نمی‌شود و امر به معروف نمی‌شود و نهی از منکر نمی‌شود و اصلاح در این امت از میان می‌رود و من می‌روم برای این‌که معالم دین را اصلاح کنم و اسلام را در امت جدم اظهار نموده و امر به معروف، و نهی از منکر نمایم و بلاد را تطهیر کنم. ^(۱)

پس بهای خون حسین بن علی علیه السلام چیست؟ قرآن. بهای خون حسین بن علی علیه السلام چیست؟ تمام آثار پیغمبران علیهم السلام.

۱. دعا الحُسَيْنِ علیه السلام بِدَوَاةٍ وَبَيَاضٍ، وَ كَتَبَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ لِأَخِيهِ مُحَمَّدًا: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنْ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَأَ وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صلوات الله عليه أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ... ثُمَّ طَوَى الْحُسَيْنُ الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ وَدَعَهُ وَخَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ. » امام حسین علیه السلام قلم و دوات طلب فرمودند و این وصیت را برای برادرشان محمد بن محمد بن حنفیه نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم این وصیت نامه‌ای است که حسین بن علی علیه السلام برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت: حسین شهادت می‌دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد صلوات الله عليه بنده و رسول خدا است که حق را از طرف حق آورد. بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست. خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد برانگیخته خواهد کرد، من نه به انگیزه خودخواهی و هوای نفس و راحت طلبی قیام کرده‌ام و نه خوشگذرانی و نه برای تباهی و بیداد؛ بلکه من برای اصلاح امت جدم قیام می‌کنم من می‌خواهم مطابق سیره جدم رسول خدا صلوات الله عليه و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم. کسی که مرا به جهت اینکه حق می‌گویم قبول کند او به حق سزاوارتر است و کسی که دست رد به سینه من بگذارد من صبر می‌کنم تا خدا که بهترین حکم‌کنندگان است بین من و او داوری نماید... سپس امام علیه السلام آن وصیت نامه را مهر کرد و پیچید و به محمد بن حنفیه داد و در دل شب از مدینه خارج شد. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ عوالم، بحرانی، ص ۱۷۹. منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۳.

عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه السلام در مذهب شیعه

این جا باید یک قضیه مهم برایتان بگویم تا عظمت مذهب شیعه معلوم بشود و قدرت استدلال در این مذهب روشن بشود، گفتم تمام این مطالب از متقن ترین مدارک اهل سنت است. شیعیان می گویند: امام باید اعلم و اتقی و افضل مردم باشد.^(۱) این عقیده شیعیان است و آن عالمی هم که جانشین امامند باید چنین باشند. حساب در مذهب شیعه این چنین دقیق است. اولین شرط امام عبارت از عصمت،^(۲) اعلمیّت، اتقائیّت، اشجعیّت است؛ یعنی امام علیه السلام در تمام مکارم بشری باید نقطه اولی باشد، این عقیده شیعه است، دلیلش چیست؟ باید شاهد و گواه صدق در آستین او باشد، چرا این گونه است؟ علت آن است که او امام است و امام یعنی رهبر، امام یعنی پیشوا. این منطق شیعیان است، این منطق خیلی روشن است،

۱. الإمام يجب أن يكون أفضل من رعيته لأنه إما أن يكون مساويا لهم أو أنقص منهم أو أفضل. و الثالث هو المطلوب، و الأول محال لأنه مع التساوي يستحيل ترجيحه على غيره بالإمامة، و الثاني أيضا محال لأن المفضل يوجب عقلا تقديمه على الفاضل، و يدل عليه أيضا قوله تعالى: ﴿أَقَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ و يدخل تحت هذا الحكم كون الإمام أفضل في العلم و الدين و الكرم و الشجاعة و جميع الفضائل النفسانية و البدنية. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلی، المقصد الخامس، ص ۴۹۵.

۲. اعتقادنا في الأنبياء و الرسل و الأنمة و الملائكة صلوات الله عليهم أنهم معصومون مطهرون من كل دنس، و أنهم لا يذنبون ذنبا، لا صغيرا و لا كبيرا، ﴿و لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَعْصُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾. و من نفى عنهم العصمة في شيء من أحوالهم فقد جهلهم و اعتقادنا فيهم أنهم موصوفون بالكمال و التمام و العلم من أوائل امورهم إلى أواخرها، لا يوصفون في شيء من أحوالهم بنقص و لا عصيان و لا جهل. ابن بابويه رحمة الله عليه گوید: اعتقاد ما در شأن انبياء و رسل و انمه و ملائكة صلوات الله عليهم اجمعين این است که ایشان معصوم و پاک شده از پلیدیها هستند. و هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، و نافرمانی حق تعالی نمی نمایند، هر چه امرکنند انجام می دهند، و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، به تحقیق که جاهل به حق ایشان شده، و اعتقاد ما در شأن ایشان آن است که از ابتداء امرشان تا آخر، معصوم و کامل و تمام و عالم هستند، و در هیچ حالی از احوالشان متصف به نقص و معصیت و جهلی نیستند. اعتقادات فی دین الإمامیه، شیخ صدوق، ص ۹۶.

می‌گویند کسی که دست امت را می‌گیرد، باید چشم داشته باشد، کسی که دست امت را می‌گیرد، باید دست داشته باشد. آدمی که دست نداشته و شل است، نمی‌شود دست‌گیری از امت نماید. آدم کور نمی‌تواند راهنما بشود. آدمی که گنگ است نمی‌تواند در جمعیت ناطق باشد. منطق شیعیان عبارت از این است، می‌گویند امام باید لسانی باشد که از این لسان ترجمان تمام کتاب خدا ظاهر بشود. (۱) ۱۲۰

بی‌منطقی سقیفه

کسی که خودش می‌گوید آمده‌ام بر شما مقدم شده‌ام و بهتر از شما هم نیستیم، اگر کج شدم راستم کنید. (۲) ۱۳۰ جوابش این است که اگر تو کج هستی، و وضعت

-
۱. «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأَيْمَةُ.» بصائر الدرجات، محمد الصفار، ص ۲۱۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸۹، ص ۹۸.
۲. ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؛ مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم»؛ منابعی که این اقرار ابوبکر را نقل نموده اند عبارتند از:

منابع شیعه: طرائف، سید ابن طاووس، ص ۴۰۲ (به این عبارت: من طرائف ما رأيت في كتبهم أن أبا بكر استقال من الخلافة فقال: أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و علي فيكم)؛ و ص ۹۷ (به این عبارت: قد رووا بلاخلاف بينهم أن أبا بكر قام على المنبر و قال: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و فعل ذلك من غير إكراه أحد له على الخلع و لا خوف من القتل)؛ شرح نهج البلاغة، ابن ميثم بحرانی، ج ۱، ص ۲۵۷ (به این عبارت: إشارة إلى أبي بكر، و طلبه الإقالة هو قوله: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ)؛ النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر، مقداد سيوري، ص ۱۱۳؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، قطب الدين راوندی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ در النظيم، يوسف بن حاتم شامي، ص ۴۴۶؛ صراط المستقيم، عاملي، ج ۲، ص ۲۹۴ (به این عبارت: ما ذكره الطبري في تاريخه و البلاذري في أنساب الأشراف و السمعاني في الفضائل و أبو عبيدة من قوله على المنبر حين بويع: أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و علي فيكم، و هذا يدل على أنه ليس خليفة رسول الله)؛ روضة المتقين، مجلسی اول، ج ۵، ص ۳۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۰، ص ۴۹۶ و ص ۵۰۴.

منابع اهل سنت: طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۲؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۰۱؛ شرح سير الكبير، سرخسی، ج ۱، ص ۳۶؛ تفسير كشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۳۰۹؛ تفسير رازی، ج ۲۳، ص ۱۱۷؛ تفسير قرطبي، ج ۳، ص ۲۶۲؛ تفسير بحر المحيط، أندلسی، ج ۶، ص ۳۸۷؛ وفيات الأعيان، ابن خلكان، ج ۳، ص ۶۶؛ كنز العمال، متقی هندی، ج ۵، ص ۶۰۷؛ إعجاز القرآن، باقلانی،

این چنین است و بهتر از ما نیستی، چه شده که تو بر سر ما باشی و ما زیر پای تو باشیم؟! آیا حساب عقل و منطق چیست؟
آن کسی که می‌گوید: من بهتر از شما نیستم اما والی شمایم، مثل این است که این پا به این پا بگوید که من بهتر از تو نیستم اما من سرم و تو پایی، این منطق در عالم قیمت و ارزشی ندارد.

منتها روزی، چراغ علم روشن می‌شود و این حقایق آشکارا می‌گردد و حقّ مظلوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از پشت پرده بیرون می‌آید، به شرط این که شما جوانان درس خوانده و فهمیده، قدرت منطق و استدلال پیدا نموده و در علم دین قوی شده و مذهب را با دلیل و برهان بگیرید و البته هر دلی عاشق منطق و استدلال است، در مقام استدلال نه جنگست و نه مرافعه. زبان شما نباید زبان دشنام باشد، باید زبان ادب و زبان علم باشد، باید زبان منطق و استدلال باشد، اینست زبان آن مردمی که همیشه متکی به حق و حقیقت هستند، منطق در این مذهب این گونه است.

شرائط عالمان دین که جانشینان امام علیه‌السلام هستند

آن‌گاه عالمانی که به جای امام می‌نشینند، باید چگونه باشند؟ شرایط آنان هم بسیار زیاد است، چه قدر شرایط زیاد است. اولاً باید صاحب نظر باشند، ناظر باشند در حلال و حرام، عارف باشند به احکام، کور کورانه در مطالب وارد نباشند، ناظر در حرام و حلال، عالم به احکام، مخالف هوی، مطیع امر مولا، چنین آدمی عالم جمعیت می‌شود.^(۱) این منطق شیعه است.

→
ص ۱۳۷؛ عیون الأخبار، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۴، ص ۶۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۸۰؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۲۷، ص ۱۸۰؛ أضواء البیان، شتیطی، ج ۱، ص ۳۱.

* شعری از معظم له در وصف امیرمؤمنان علیه‌السلام: «اقبلونی نشسته بر سرکار * سلونی لب فرو بسته ز گفتار»

۱. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ [كلهم]...» پس آن

اعلمیت و اتقائیت و اعبدیت و باب الحوائجی موسی بن جعفر علیه السلام

قضیه‌ای را می‌گویم که بسیار اهمیت داشته و ارزش علمی زیادی دارد این‌که در این مطلب مطالعه بشود، و بنا ندارم به مطلبی که ارزش ندارد اهمیت بدهم. ابن حجر می‌نویسد: موسی بن جعفر علیه السلام اعلم تمام اهل زمانش بود، اعبد تمام اهل زمانش بود، اسخای تمام زمانش بود، این را راجع به موسی بن جعفر علیه السلام می‌نویسد.

این چنین عظمت ائمه شیعه علیهم السلام جلوه‌گر است که خود ابن حجر می‌نویسد موسی بن جعفر علیه السلام آن‌قدر گره‌گشایی‌ها می‌کرد که لقبش «باب الحوائج» شد. (۱) ۱۴۰۱ مردم خیال می‌کنند لقب باب الحوائج در افواه پیرزن‌های شیعیان است، خبر ندارند که لقب باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام در تاریخ خطیب بغداد، (۲) و در

دسته از فقها که محافظ و مراقب نفس خویش‌اند، حافظ دینشان هستند، با نفس خویش مخالفت می‌نمایند و مطیع امر مولایشان هستند. عوام باید از ایشان تقلید کنند. و این شرایط را بعضی از فقهای شیعه دارا می‌باشند نه همه ایشان. تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۰۰؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ بیان، شهید اول، ص ۸؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۳۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۲، ص ۶۰.

۱. ابن حجر هیتمی مکی در مورد امام کاظم علیه السلام گوید: «موسی کاظم و هو وارثه علما و معرفة و کمالا و فضلا سمي کاظم لكثره تجاوزه و حلمه و كان معروفا عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله و كان أعبد اهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم»؛ موسی کاظم علیه السلام و او وارث جعفر بن محمد علیه السلام است از جهت علم و معرفت و کمال و فضل و او را کاظم نامیدند به جهت کثرت حلم و بردباریش و اینکه به کثرت از خطاهای دیگران گذشته و چشم پوشی می‌کرد و نزد اهل عراق به باب الحوائج معروف است. و او عابدترین، عالم‌ترین و سخاوتمندترین اهل زمانش بود.

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۱۱۷.
 ۲. «أخبرنا القاضي أبو محمد الحسن بن الحسين بن محمد بن رامین الاستربادي قال أنبأنا أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي قال سمعت الحسن بن إبراهيم أبا علي الخلال يقول: ما همّي أمر فقصدت قبر موسى بن جعفر و توسلت به إلا سهل الله تعالى لي ما أحب» خطیب بغدادی با سند خودش از ابا علی خلال [که

صواعق ابن حجر است، باب الحوائجی موسی بن جعفر علیه السلام این گونه سگه اش به عالم خورده است، این قدر معجزه کرده است و کرامت نشان داده که به باب الحوائجی مشتهر شده است، ابن حجر که از متعصب ترین مردان عامه است باب الحوائجی آن حضرت علیه السلام را قبول می کند.

حکایت قاضی ابو یوسف، شاگرد ابوحنیفه

شیعیان می گویند دین و آئین دین را باید از امام علیه السلام گرفت آن هم به توسط این طبقه از علما. اما نقطه مقابل چیست؟

شب عاشورا است، اگر شب عاشورا نبود این مطالب را نمی گفتم، گریه و زاری زیاد کردید و پس از این هم خواهید کرد ولی باید بدانید برای چه گریه می کنید؟ و به جای گریه ارزش دارد که برایش خون ببارید!!

نقطه مقابل این است: می نویسند قاضی ابو یوسف، بزرگ ترین شاگرد ابوحنیفه، اعلم تمام علمای عصر هارون است.^(۱) قاضی ابو یوسف گفت: دل شب خوابیده بودم، یک وقت دیدم که به شدت حلقه بر در خانه ام زدند، در را باز کردم نگاه کردم دیدم فرستاده هارون است. گفت: اَجِب امیرالمؤمنین.

من دنبال سرش رفتم اما وصیتم را کردم. دل از زندگی کندم. وقتی رفتم آن جا دیدم یکی از بزرگ ترین اعیان با حال منقلب آن جا نشسته است، هارون به من نگاه

→
مورد وثوق علمای اهل تسنن است [نقل می کند: هیچ امر مشکلی برای من پیش نیامد مگر این که به طرف قبر موسی بن جعفر علیه السلام] رفتم و به ایشان توسل نمودم و آن چنان که دوست داشتم آن امر برای من آسان گردید. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۹، ص ۱. منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۹، ص ۸۸. ۲. «کان أبوحنیفه یقول عن ابی یوسف: إنه أعلم أصحابه... کان أول من ولاه القضاء الهادي و هو أول من لقب قاضي القضاة، و كان يقال له: قاضي قضاة الدنيا، لأنه كان يستيب في سائر الأقاليم التي يحكم فيها الخليفة.» بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

کرده و گفت: نیمه شب تو را به ترس انداختیم، گفتم: بله، چنان ترسیدم که پنداشتم دیگر رگ حیات من قطع شده است، گفت: داستان این است که این مرد یک کنیزی دارد که من از عشق این کنیز بی طاقت شده‌ام. -امامت در دستگاه خلفای عامه این است، و امامت در دستگاه ما آن است!- گفت: از عشق این کنیز بی تاب شده‌ام، دل شب صاحب او را آورده و احضارش کردم تا کنیز را از او بگیرم. هارون، امیرالمؤمنین آن‌ها است، در تاریخ‌ها ببینید چقدر مناقبش را در مدرسه‌ها می‌خوانند، اما آنچه پشت پرده است را برای شما نمی‌گویند. در محفل رندان خبرهاست ولی آهسته آهسته.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

گفت: این کنیز را می‌خواهم. رو کرد به صاحب این جاریه و گفت: چه می‌گویی؟ گفت: من قسم خورده‌ام نه این کنیز را بفروشم نه این کنیز را ببخشم. تا گفت قسم خورده‌ام که نه این کنیز را بفروشم و نه ببخشم، هارون ماند و گفت: هر کار در توانت هست باید بکنی، چاره‌ای نیست، اگر زمین و آسمان به هم دوخته بشود، باید این کنیز امشب در آغوش من باشد.

قاضی ابو یوسف چه گفت؟ این است بزرگ عالمان اهل سنت، هارون پیشوا و امامشان، و ابو یوسف فقیهش. ابو یوسف کمی فکر و تأمل کرده و رو نمود به این مردی که این کنیز را در خانه دارد و گفت: تو قسم خورده‌ای که نه بفروشی نه ببخشی؟ گفت: بله. هارون گفت: چاره نیست که باید کار را امشب تمام کنی.

دین کجا؟ آئین کجا؟ شهوت است و هوس و باید شهوتش اعمال بشود، منتها باید به صورت دین هم صورت‌گذاری بشود.

قاضی رو کرد به این شوهر که این کنیز زیر دامن اوست، گفت: حالا که چنین قسمی خوردی نصفش را به خلیفه بفروش و نصف دیگرش را به او ببخش، که نه همه را فروخته باشی، و نه همه را بخشیده باشی، نصف این کنیز را ببخشد، نصف

کنیز را هم به صد هزار مثقال طلا فروخت. بعد هارون گفت: چه شد؟ گفت: دیگر حلال شد. گفت: قاضی کار تمام شد؟ گفت: صد در صد تمام شد.

عجب، دین خدا این است. دین خدا این گونه وارونه و ملعبه می شود. غوغا این جاست حالا بفهم چه مذهبی داری. حالا بیدار باش، دست بر دامن که زدی؟ به دامن آن امامی که متعصب ترین عالم اهل سنت می گوید: اعلم تمام اهل روی زمین است، عابدترین و سخی ترین شخصیت آن زمان موسی بن جعفر علیه السلام است. ولی او باید گوشه زندان جان بدهد.^(۱) و چنین رذلی سر کار حکومت کند، و عجب این است که باید حق او تا به امروز مخفی ولی نام او به عنوان هارون الرشید در کتابها معنون باشد. آئین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام این جور ملعبه می شود، مردی که قسم خورده که نه بفروشد، و نه ببخشد، یعنی قسم خورده به هیچ طریقی این زن را از تحت علقه خود خارج نکند ولی بزرگ ترین عالم اهل سنت یک مرتبه این فتوا را داد تا کسی را که امیرالمؤمنین نامیده اند خوشحال کند.

گفت: کنیز امه است و امه استبراء دارد و من امشب بی طاقتم و چاره جز این نیست که باید امشب با همین کنیز همبستر بشوم.

یک همچین بشری آیا می تواند محور قرآن بشود؟! یک همچین آدمی می شود جانشین پیغمبر آخر الزمان بشود؟!!

گفت: باید یک کاری کنی که کار امشب تمام بشود و الا جان من به لب میاید، قاضی بنا کرد به فکر کردن تا دیگر چه بازی در بیاورد؟ و دیگر چه کلکی بزند؟

قاضی ابو یوسف به خلیفه گفت: چون کنیز است، باید استبراء شود ولی الآن آزادش کن، حره استبراء ندارد. هارون فوری کنیز را آزاد کرد، بعد کنیز را به همسری

۱. «لا خلاف أن الملوک من ولد العباس لم یزالوا علی الإخافة لآباء الإمام و خاصة ما جرى من أبي جعفر المنصور مع الصادق علیه السلام، و ما صنعه هارون بأبي الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام حتی هلك في حبسه ببغداد.» فصول المختاره، شیخ مفید، ص ۳۲۸.

به این منابع نیز رجوع شود: عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۹۶؛ مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۴۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۲۸ و...

گرفت و همان شب هارون با این کنیز همبستر شد و در همان شب فرمان داد تا دویست هزار درهم از بیت‌المال به این قاضی بدهید.^(۱) ۱۶۰

امام علیه السلام و عالمان جانشین او در منطق شیعه

شیعیان می‌گویند دین را نباید از این مردمان گرفت، شیعیان می‌گویند: نمی‌شود چنین آدمی پیشوای مسلمانان باشد، شیعیان می‌گویند اگر امام است، علی ابن ابی طالب علیه السلام است، و اگر فقیه است، سلمان فارسی است؛^(۲) اگر امام است جعفر بن محمد علیه السلام است^(۳) و اگر عالم است زرارة ابن اعین است؛^(۴) اگر امام است، آن امام علیه السلام موسی بن جعفر علیه السلام است، و اگر عالم است محمد بن ابی عمیر است،^(۵) این منطق شیعیان است.

۱. «عن حماد بن أبي إسحاق، عن أبيه عن بشر بن الوليد عن أبي يوسف. قال: بينا أنا ذات ليلة قد نمت في الفراش، إذا رسول الخليفة يطرق الباب، فخرجت منزعا فقال: أمير المؤمنين يدعوك، فذهبت فإذا هو جالس و معه عيسى بن جعفر فقال لي الرشيد: إن هذا قد طلبت منه جارية يهينها فلم يفعل، أو يبعنها، و إني أشهدك إن لم يبعني إلى ذلك قتلته. فقلت لعيسى: لم لم تفعل؟ فقال: إني حالف بالطلاق و العتاق و صدقة مالي كله أن لا أبيعها و لا أهبها. فقال لي الرشيد: فهل له من مخلص؟ فقلت: نعم يبيعك نصفها و يهبك نصفها. فوهبه النصف و باعه النصف بمائة ألف دينار، فقبل منه ذلك و أحضرت الجارية، فلما رآها الرشيد قال: هل لي من سبيل عليها الليلة؟ قلت: إنها مملوكة و لا بد من استبرائها، إلا أن تعتقها و تزوجها فإن الحرة لا تستبرأ. قال فأعتقها و تزوجها منه بعشرين ألف دينار، و أمر لي بمائتي ألف درهم و عشرين تختا من ثياب، و أرسلت إلي الجارية بعشرة آلاف دينار.» بدايه و النهاية، ابن كثير، ج ۱۰، ص ۱۹۵؛ طبقات الشافعية الكبرى، عبد الوهاب بن علي سبكي، ج ۲، ص ۲۰۴ (با اندکی تفاوت).

۲. امير المؤمنين علیه السلام فرمود: «بِخَ بَخِ سَلْمَانَ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ علیه السلام وَ مَنْ لَكُمْ بِمَثَلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ عَلِمَ عَلِمَ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ؛ خوشا به حال سلمان، سلمان از ما اهل بیت است و کیست در میان شما مثل لقمان حکیم که عالم علم اولین و آخرین بود. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۳۰.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «رَجِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ، لَوْلَا زُرَّارَةُ وَ نَظَرُؤُهُ لَأَنْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي علیه السلام.» خدا زراره را رحمت کند؛ اگر او و دقت نظرهایش نبود هرآینه احادیث پدرم از بین می‌رفت. رجال کشی، ج ۱، ص ۳۴۸ و...

۴. «محمد بن أبي عمير من أوثق الناس عند الخاصة و العامة و أنسكهم و أروعهم و أعبدهم و قد ذكره الجاحظ في كتابه في فخر قحطان على عدنان بذلك، و ذكر أنه كان أوحدا أهل زمانه في الأشياء كلها أدرك

امام حسین علیه السلام آن کسی بود که با قیام عاشورا نشان داد که ای مردمان، دین ملعبه هوا و هوس و آئین پروردگار بازیچه هر غرض و هر مرض نخواهد بود. معنای قیام امام حسین علیه السلام این بود که این حقایق از پشت پرده بیرون بیفتد تا به دنیا روشن بشود که باید مردم عالم یک سره، سر بر دامن قرآن بگذارند و قرآن را هم باید از در خانه آن خاندانی بگیرند که زبان آنان مهر عصمت دارد و بیان آنان ضمان از طرف پروردگار دارد، این فلسفه قیام امام حسین علیه السلام است. حالا در مقابل شهادت چنین بشری نتیجه‌ای که الآن گرفته می‌شود این است که روز به روز ابرها کنار می‌رود و این حقایق از پشت پرده آشکار می‌شود و دم به دم باید به دنیا معلوم بشود که اگر امام حسین علیه السلام به شهادت نمی‌رسید مغزها بیدار نمی‌شد تا بفهمند که حقایق اسلام، چه حقایق بلندبست و قرآن چه آئینست و بازیچه هوس هر متجبری و ملعبه غرض هر متکبری نیست.

این است که در دستگاه این مذهب فقط اساس روی علم و عمل و عصمت و تقوا است، و چنین آدمی لازم بود تا به قیامش این حقایق را از پشت پرده بیرون بیاورد و به عالم انسانیت نشان بدهد، حالا در مقابل شهادت او چه باید کرد؟ آیا عزای او چه اندازه اثر در جهان باید بگذارد؟

من متحیرم که از کدام گوشه از گوشه‌های عظمتش بگویم، اما همین اندازه می‌گویم: ای مردمی که این جا جمع شده‌اید، وقتی دانستید که عزای حسین بن علی علیه السلام چیست و وقتی فهمیدید که غرض از این قیام چیست و فهمیدید روال و طریقه مذهب شیعه چیست باید بدانید که به این دستگاه جز از راه طهارت و تقوا نمی‌شود راه پیدا کرد.^(۱)

→ من الأئمة الثلاثة: أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام ولم يرو عنه، وروى عن أبي الحسن الرضا والجواد عليهما السلام، وروى عنه أحمد بن محمد بن عيسى... «فهرست، شيخ طوسی، ص ۲۱۸؛ رجال ابن داود، ابن داود حلی، ص ۱۵۹ و...»

۱. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ اتَّقَى مِنْكُمْ وَأَصْلَحَ فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که تقوا داشته

شب آخر عمر سید الشهداء علیه السلام

ای جوانانی که امشب پای این منبر آمده‌اید که برای حسین بن علی علیه السلام اشک بریزید شما مردم باید بدانید که امام حسین علیه السلام آن کسی بود که تنها امشب را که شب آخر عمرش بود، به منظور تلاوت قرآن و اداء نماز مهلت گرفت.^(۱)

شما مردمی که می‌خواهید اسمتان را در طومار عذاران حسین بن علی علیه السلام ثبت کنید، آنگاه اسم شما را در این طومار می‌نویسند که اول یک نشانه از بندگی خدا بر پیشانی‌تان باشد. شما جمعیتی که در این مجالس جمع شدید باید بدانید که با دست آلوده و با دامن آلوده نمی‌شود راهی به حسین بن علی علیه السلام پیدا کرد. ای مخدراتی که در این جا جمع شده‌اید که برای پسر فاطمه علیه السلام عزا بگیرید اساس این دین و اساس مذهب شیعه - که دین اسلام یعنی این مذهب - بر طهارت است. اساس این دین بر تقواست. اساس این دین بر پاکی است.

→ باشد و خودش را اصلاح کند، او از ما اهل بیت است. دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۶۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۱. [چون عمر سعد در روز تاسوعا لشکر را به سوی خیمه‌ها حرکت داد. امام حسین علیه السلام، قمر بنی هاشم علیه السلام را فرستاد تا علت را جویا شود. حضرت ابوالفضل علیه السلام به نزد امام بازگشت و عرضه داشت: می‌گویند یا یزید بیعت کن و یا آماده نبرد باش.] حضرت علیه السلام فرمود: «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغُدُوَّةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ [كثرة] الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ.» اگر می‌توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب ایشان را از ما بازگردان تا امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم؛ زیرا خدا می‌داند همانا من نماز و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۰۶؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۲۴۳.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷.

و به همین مضمون و با اختلاف در عبارت: لهوف، سید ابن طاووس، ص ۵۴؛

منبع اهل تسنن: بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۱.

یک کلمه برای مردها بگویم، یک کلمه برای زن‌ها: ای مردهایی که در این مجلس هستید، ای جوان‌ها، نغمه‌ها امروز بلند است که شراب را آزاد کنند، و شراب‌خوری را رواج بدهند، شما جمعیت باید بیدار باشید که مذهب شیعه اساسش بر عقل است و بر تقوا و بر طهارت. هیچ خبر دارید که اگر یک نفر آدم شراب بخورد و شب بخوابد صبح که می‌شود چه تکلیف دارد؟ همان طوری که اگر آدم جنب شد باید غسل جنابت کند، یکی از اغسال مستحبّه این جاست که اگر یک آدم شراب خورد و شب سر گذاشت به بستر و خوابید صبح که بیدار شد باید این شراب خورده غسل کند.^(۱) این قدر این دستگاه، دستگاه طهارت است.

ای زنانی که آمده‌اید در مجلس عزای سیدالشهدا علیه السلام شما هیچ خبر از روح هدف حسینی دارید؟ هیچ خبر دارید که اگر یک زن مسلمان عطر بزند برای غیر شوهر خودش و بوی آن عطر به شامهٔ مرد بیگانه برسد این زن باید برود غسل کند.^(۲) معنای

۱. «غسل من شرب مسکرا فنام، ففي الحديث عن النبي ما مضمونه: ما من أحد نام علی سکر إلا و صار عروسا للشیطان إلى الفجر، فعليه أن یغتسل غسل الجنابة.» کسی که در حالت مستی بخوابد بر او غسل می‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: اگر کسی در حالت مستی بخوابد تا طلوع فجر عروس شیطان است پس بر او غسل جنابت لازم است. عروة الوثقی، سید یزدی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. «قال أبو عبد الله علیه السلام: ایما امرأة باتت و زوجها علیها ساخط فی حق لم تقبل منها صلاة حتی یرضی عنها و ایما امرأة تطیبت لغير زوجها لم تقبل منها صلاة حتی تغتسل من طیبها کغسلها من جنابتها.» امام صادق علیه السلام فرمود: هر زنی که حق شوهرش را ضایع کرده باشد و شوهرش بر او غضبناک باشد، نمازش قبول نمی‌گردد تا این که شوهرش از او راضی گردد و هر زنی که بوی خوش برای غیر شوهرش به کار ببرد نمازش قبول نمی‌گردد [آثار نماز مقبول برایش مترتب نمی‌گردد] تا این که همانند زمانی که جنب می‌شود، غسل نماید. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۵۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۴۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۳۳۹.

مسأله: «غسل المرأة إذا تطیبت لغير زوجها. ففي الخبر: ایما امرأة تطیبت لغير زوجها لم تقبل منها صلاة حتی تغتسل من طیبها کغسلها من جنابتها.» غسل کردن زن هنگامی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال نماید. در روایت وارد شده است هر زنی که بوی خوش برای غیر شوهرش به کار ببرد نمازش قبول نمی‌گردد [آثار نماز مقبول برایش مترتب نمی‌گردد] تا این که همانند زمانی که جنب می‌شود، غسل نماید. عروة الوثقی، سید یزدی، ج ۲، ص ۱۵۸.

این کلمه این است که هم چنان که یک زن عطر زد و بوی این عطر به شامهٔ مرد بیگانه رسید یک سمّ شهوت از آن مرد بر روح این زن می‌نشیند که آن سمّ شهوت بدون این غسل پاک نمی‌شود. این است اساس طهارت در مذهب شیعه. این است تعلیمات درخشان این دین.

اصحاب امام حسین علیه السلام اشعهٔ جلال و کمال

اگر می‌خواهید در زمرهٔ عزاداران باشید بدانید که اصحاب حسین بن علی علیه السلام، امشب را تا به صبح به نماز، به قرآن، به ذکر و به تسبیح صبح کردند. (۱) ۱۸۰ این‌ها ستارگان درخشانی بودند که وجودشان اشعهٔ جلال و کمال را در تمام عوالم ملکوت پخش می‌کرد. دیگر من چه بگویم در مقام تو یا ابا عبد الله علیه السلام، ای حسین بن علی علیه السلام هر چه بگویم در شأن تو کم گفته‌ام، و تمام گفته‌ها در مقام تو کوتاه است. فقط خواستم به شما مردم این اندازه بگویم عزای حسین علیه السلام یعنی عزای عالم. خواستم به شما مردم بگویم اگر این جا آمده‌اید به حکم خدا آمده‌اید. اگر این جا آمده‌اید به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده‌اید.

۱. قَالَ الرَّأوي: «بَاتَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيَّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَقَانِمٍ وَ قَاعِدٍ فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا وَ كَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَمَالِ صِفَاتِهِ.» امام حسین علیه السلام و یارانش، شب عاشورا را تا به صبح [به راز و نیاز و مناجات با خدا] به سرآوردند، صدای ناله و زمزمه آنها همانند آوای بال زنبور عسل بود، بعضی در رکوع، بعضی در سجده و برخی ایستاده و برخی نشسته، مشغول عبادت بودند. از لشکر عمر سعد سی و دو نفر بر آنان عبور کردند] و تحت تأثیر قرار گرفته و به لشکر امام حسین علیه السلام پیوستند] و این چنین بود شیوه سید الشهداء علیه السلام از نظر کثرت نماز و کمال صفاتش. لهوف، سید بن طاووس، ص ۵۷؛ منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۴۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۴۵؛ أسرار الشهداء، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۲۶۹؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۱، ص ۲۸۲.

دلیل گریستن بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام

اگر به شما جوانانی که به مدرسه می‌روید گفتند: چرا برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنید؟^{۱۹} به من مراجعه کنید، صحیح بخاری را به شما نشان بدهم. آنجا حدیثی است که پسری از دار دنیا رفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای این پسر گریه کرد، با این که آن پسر بیگانه بود. به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا برای یک پسر بیگانه که مرده است، گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه اثر رحمت است و کسی که این اشک را ندارد، رحم و رحمت ندارد.^{(۱) ۲۰}

۱. «حدثنا عبدان و محمد قالا أخبرنا عبد الله أخبرنا عاصم بن سليمان عن أبي عثمان قال حدثني أسامة بن زيد رضي الله عنهما قال: أرسلت ابنة النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إليه إن ابنا لي قبض فأتنا فأرسل يقرئ السلام و يقول إن لله ما أخذ و له ما أعطى و كل عنده بأجل مسمى فلتصبر و لتحتسب فأرسلت إليه تقسم عليه ليأتينها فقام و معه سعد بن عبادة و معاذ ابن جبل و أبي بن كعب و زيد بن ثابت و رجال فرغ إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الصبي و نفسه تتقعق قال حسبه أنه قال كأنها شن ففاضت عيناه. فقال سعد: يا رسول الله ما هذا؟ فقال هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده و إنما يرحم الله من عباده الرحماء.» صحیح بخاری، بخاری، ج ۲، ص ۸۰ و ج ۷، ص ۲۲۳ و ج ۸، ص ۱۶۵.

همچنین به همین مضمون با اختلاف کم: مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۹۱ و...

منابع اهل تسنن: مصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۲؛ مصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۳، ص ۲۶۶؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۰۴ (قال هذه رحمة يضعها الله في قلوب من يشاء من عباده)؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۳، ص ۳۹؛ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج ۱، ص ۵۰۶؛ سنن ابی داود، سجستانی، ج ۲، ص ۶۴؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۲، ص ۲۰۸؛ تمهید، ابن عبد البر، ج ۱۷، ص ۲۸۵؛ سنن نسائی، نسائی، ج ۴، ص ۲۲؛ سنن الکبری، نسائی، ج ۱، ص ۶۱۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۶۵؛ شعب الإیمان، بیهقی، ج ۷، ص ۱۲۹؛ تخریج الأحادیث و الآثار، زیلعی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ریاض الصالحین، نووی، ص ۷۶؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مجموعة الفتاوى، ابن تیمیة، ج ۱۰، ص ۴۷ و ج ۱۵، ص ۲۹۱؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۳، ص ۱۲۴ (أن عبد الله بن عثمان بن عفان من رقية بنت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لما مات وضعه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجره و قال إنما يرحم الله من عباده الرحماء.) و ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ عمدة القاری، عینی، ج ۸، ص ۷۲؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج ۴، ص ۱۵۰ و...

اگر پیغمبر ﷺ برای یک پسر بیگانه گریه می کند و می گوید: این اشک علامت رحمت است، مسلمانان برای پسر پیامبر ﷺ اشک نریزند؟! ای بیچارگان بی سواد و ای درماندگان نادان، کمی تحصیل علم و معرفت کنید.

عزا و اشک خاتم بر ابا عبد الله ﷺ

اگر به شما مردم گفتند چرا برای حسین ﷺ اشک می ریزید؟ اگر گفتند این مجالس عزا را که درست کرده؟ بگوئید مجلس عزا را پیغمبر ﷺ درست کرده. عایشه گفت: وارد شدم بر پیغمبر ﷺ دیدم اشک از چشم های پیغمبر ﷺ می ریزد. گفتم یا رسول الله ﷺ چرا گریانی؟ گفت: الآن حسینم ﷺ را می بوسیدم جبرئیل بر من نازل شده و گفت: این پسر را در کنار شریعه فرات در کربلا لب تشنه می کشند، برای لب های تشنه حسینم ﷺ گریه می کنم.^(۱) پیغمبر ﷺ هنوز حسینش ﷺ کشته نشده، برایش گریه کرد.^{۲۱}

۱. عن عائشة قالت: «دخل الحسين بن علي [ﷺ] على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهو يوحى إليه فنزا على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهو منكب وهو على ظهره فقال جبريل لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أتجبه يا محمد قال يا جبريل ومالي لا أحب ابني قال فان أمتك ستقتله من بعدك فمد جبريل يده فأتاه بتربة بيضاء فقال في هذه الأرض يقتل ابنك هذا واسمها الطف فلما ذهب جبريل ﷺ من عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم والتزمه في يده يبكي فقال يا عائشة إن جبريل أخبرني أن ابني حسين مقتول في أرض الطف وان أمتي ستفتن بعدي...». عایشه روایت می کند: هنگامی که جبرئیل وحی را بر رسول خدا ﷺ ابلاغ می کرد، حسین [ﷺ] وارد شد و بلاد رنگ بر پشت و شانه آن حضرت قرار گرفت. جبرئیل گفت: ای محمد! این کودک را دوست می داری؟ در پاسخ گفت: چگونه او را دوست نداشته باشم حال آنکه او فرزند من است! جبرئیل گفت: ائمت پس از تو، او را می کشند. در همان لحظه جبرئیل دستش را دراز کرد و تربت سفید رنگی را به رسول خدا ﷺ داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندات به شهادت می رسد و نام آنجا، "طف" است. پس از آنکه جبرئیل از حضور رسول خدا ﷺ بیرون رفت. حضرت رسول ﷺ از خانه بیرون آمد، در حالیکه دست حسین [ﷺ] را گرفته بود و می گریست. آنگاه به من فرمود: ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد فرزندم حسین، در سرزمین "طف" به شهادت می رسد و ائمت پس از من، به فتنه و فساد می پردازند.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۷؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۸۷-۱۸۸.

پیامبر ﷺ امشب یقیناً مثل ابر بهار برای حسینش اشک می‌ریزد. شما امشب به پیامبر ﷺ اقتدا کرده‌اید. امشب، شب عاشورا است. قدر دیده‌گریان خودتان را بدانید. یا اباعبدالله ﷺ این است مقام تو، این است جلال تو، هنوز این‌ها کجا و جلال تو کجا؟

انبیاء اولو العزم بر مزار اباعبدالله الحسین ﷺ

الآن انبوه جمعیت بیرون این حسینیه، روی زمین‌های نمناک، در هوای سرد نشسته‌اند. برای چه؟ به عشق که؟ من یک کلمه به شما می‌گویم؛ می‌گویم: امشب شما بیداری بکشید که امشب خواب در چشم پسر فاطمه ﷺ نمی‌آید. شما مخدرات امشب بی‌خوابی بکشید که امشب در چشم سکینه ﷺ و زینب ﷺ خواب راه ندارد. شما جوانمردان و شما محترمین که بیرون این حسینیه روی زمین‌های نمناک نشسته‌اید، شما مردم قدر خود را بدانید، متوجه باشید که اگر امشب به دیدن او آمدی، آن شبی که تو را میان قبر بگذارند به بازدید تو خواهد آمد. امام حسین ﷺ رحمت واسعة الهیه است. ای مسلمانان! تنها شما بر این درگاه سر نساییده‌اید. تنها شما مردم نیستید که عاشق قبر اباعبدالله الحسین ﷺ هستید.

حسین، نواده ابی حمزه ثمالی، گفت: حرکت کردم رفتم به نینوا برای زیارت قبر پسر زهرا ﷺ، در آن شدت خوف و بیم و هراس! هم‌چنان که دل شب خواستم وارد حائر بشوم یکی آمد راه را بر من گرفت و گفت: امشب حق ورود در این آستانه را نداری. گفتم: من بسیار رنج کشیده‌ام و زحمت دیده‌ام. راه طولانی آمده‌ام. در این خوف و مشقت چگونه ناامید برگردم؟!

گفت: من یکی از آن چهار هزار ملکی هستم که ناله غربت پسر پیغمبر ﷺ را شنیدیم. از آسمان به زمین آمدیم. از خدا خواستیم که دیگر به آسمان برنگردیم و دور این قبر می‌گردیم. من امشب از طرف پرودگار مأموریت دارم کسی را در این حائر راه ندهم.

پرسیدم مگر امشب چه خبر است؟ گفت: امشب خاتم النبیین ﷺ به زیارت پسرش آمده. امشب ابراهیم خلیل ﷺ به زیارت حسین بن علی ﷺ آمده. امشب موسی بن عمران ﷺ به زیارت آمده. امشب عیسی بن مریم ﷺ به زیارت آمده. امشب نوح ﷺ به زیارت آمده. پنج پیغمبر اولوا العزم ﷺ پروردگار امشب تا به صبح می خواهند کنار قبر حسین ﷺ، خدا را بخوانند. (۱) ۲۲ •

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ إِلَى زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُسْتَخْفِيًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَأَخْتَفَيْتُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْيَةِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ نَصْفُهُ أَقْبَلْتُ نَحْوَ الْقَبْرِ فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ أَقْبَلَ نَحْوِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي أَنْصِرْ لِي مَأْجُورًا فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ فَرَجَعْتُ فَرَجْعًا حَتَّى إِذَا كَادَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْهُ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي: يَا هَذَا إِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ لِمَ لَا أَصِلُ إِلَيْهِ وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ أُرِيدُ زِيَارَتَهُ فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ أَصْبِحَ فَيَقْتُلُونِي أَهْلُ الشَّامِ إِنْ أَدْرَكُونِي هَاهُنَا قَالَ فَقَالَ لِي اصْبِرْ قَلِيلًا فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهَمَّ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَمَنْ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ قَالَ أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أَمُرُوا بِحِرَاسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ الْإِسْتِغْفَارِ لِرُؤُوسِهِ فَأَنْصَرَفْتُ وَقَدْ كَادَ أَنْ يَطِيرَ عَقْلِي لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ قَالَ فَأَقْبَلْتُ لَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ نَحْوَهُ فَلَمَّ يَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَحَدًا فَدَنَوْتُ مِنَ الْقَبْرِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ وَ أَقْبَلْتُ مُسْرِعًا مَخَافَةَ أَهْلِ الشَّامِ.»؛ از حسن بن محبوب، از حسین بن بنت ابی حمزة الثمالي، وی می گوید: اواخر حکومت بنی مروان بود که من برای زیارت قبر حضرت حسین بن علی ﷺ -در حالیکه از اهل شام پنهان می داشتم- از شهر کوفه خارج شدم تا به کربلا رسیدم. در جایی مخفی شدم تا نیمی از شب گذشت. سپس از مکان خود بیرون آمده و به طرف قبر رفتم و وقتی نزدیک شدم مردی به طرف من آمد و گفت: برگرد که مأجور هستی امشب نمی توانی به قبر شریف برسی. نالان و با ناراحتی و ترس برگشتم تا نزدیک طلوع صبح به طرف قبر بازگشتم تا نزدیک آن شدم. باز همان شخص به طرف من آمد و گفت: تو دسترسی به قبر نداری. به او گفتم: خدا سلامتت بدارد چرا به قبر دسترسی ندارم، در حالیکه من از کوفه به نیت زیارت آن حضرت آمده‌ام؟ از تو تقاضا دارم بین من و قبر حائل نشوی تا زیارت کنم و سریع برگردم؛ زیرا ترس آن دارم که صبح شود و اهل شام مرا در اینجا ببینند و مرا بکشند. راوی می گوید: آن شخص به من گفت: کمی صبر کن زیرا حضرت موسی بن عمران ﷺ از خداوند متعال درخواست نموده که به او اذن زیارت قبر حسین بن علی ﷺ را بدهد و حق تعالی به وی اذن داده و او با هفتاد هزار فرشته از آسمان به زیر آمده و هم اکنون در محضر امام ﷺ بوده و آن جناب را زیارت کرده و انتظار می کشند صبح طلوع کند تا به آسمان بروند. راوی می گوید: به آن شخص گفتم: خدا سلامتت بدارد کیستی؟ گفت: من از فرشتگانی هستم که مأمور حفاظت و حراست قبر حسین بن علی ﷺ

شمع انجمن هستی

ای حسین بن علی علیه السلام، ای شمع انجمن هستی! تو چه کردی؟ به خدا شهادت باید عالم را تکان دهد. حالا دل‌ها آماده شد، حالا که قلب‌ها متوجه است بگویم ای مردم شهادتش زمین را تکان داد، داغش آسمان را لرزاند.

خدایا این مصیبت با دل پریشان زینب علیها السلام چه کرد؟ یک نفر زن در مقابل این حادثه چه کرد؟ تمام امیدش این بود اگر برادرزاده‌ها رفتند، اگر علمدار رفت، هنوز سایه یک آفتاب بر سرش هست.

وداع با اهل حرم

همین طوری که داشت در میانه خیمه می‌گردید، یک وقت نگاه کرد دید از پشت خیمه قد و بالایش نمایان شد، صدای دلربایش بلند شد. - شب عاشورا است مردم دیگر مهلت نمی‌دهند من مصیبت بخوانم. حق دارند و باید هم بنالند. عاشورای حسین است. مردم امشب، شب انقلاب عالم است. - هم چنان که گوش داد، دید صدا می‌زند ای زینب علیها السلام، ای امّ کلثوم علیها السلام یک به یک دخترانش را صدا زد آخر امر فرمود: «علیکنّ مئی السلام»^(۱) تا این کلمه را گفت زینب علیها السلام متوجه شد دیگر سایه

→ و طلب آموزش برای زوّار آن جناب هستند. برگشتم و نزدیک بود به خاطر آنچه از او شنیده بودم عقلم بپرد. وی می‌گوید: هنگامی که صبح شد جلورفتم کسی مانع نشد به قبر نزدیک شدم و سلام نمودم و بر قاتلان آن حضرت نفرین کردم و همان جا نماز صبح را به جا آوردم و به جهت خوف و هراسی که از اهل شام داشتم سریع برگشتم. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۰۸؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۰۶؛ (به این سند نقل کرده: أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن ثابت، عن أبي حمزة الثمالي...) ریاض الأبرار، سید نعمت الله جزائری، ج ۱، ص ۳۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۷۱۴.

۱. «... نادى علیها السلام: یا امّ کلثوم! و یا زینب! و یا سکینه! و یا رقیة! و یا عاتکه! و یا صفیة علیکنّ مئی السلام. فهذا آخر الاجتماع، و قد قرب منکم الافتجاع. فصاحت امّ کلثوم: یا اخی کأنک استسلمت للموت. فقال لها

برادر از سرش کوتاه شد همان جا دو دست را روی سر گذاشت صدا زد: ای کاش زینب مرده بود. (۱) فرمود: خواهرم صبر کن. جدّم پیغمبر ﷺ از دار دنیا رفت، پدرم علی ﷺ از دار دنیا رفت، مادرم زهرا ﷺ از دار دنیا رفت، برادرم امام حسن ﷺ از دار دنیا رفت. ۲۳ اما دختر پیغمبر ﷺ گویی جوابی داد که سیدالشهدا ﷺ را منقلب کرد. برادرم! اگر جدّم پیغمبر ﷺ از دار دنیا رفت، از آل عبا، علی ﷺ بود، زهرا ﷺ بود، تو بودی و برادرم امام حسن ﷺ بود، اگر مادرم زهرا ﷺ از دار دنیا رفت، سایه پدرم علی ﷺ بر سرم بود، برادرم امام حسن ﷺ بود تو را داشتیم، اگر پدرم علی ﷺ از دار دنیا رفت، باز دلم به دو برادر خوش بود، اگر برادرم امام حسن ﷺ از دار دنیا رفت به تو دل خوش داشتم. ای خامس آل عبا، ای یادگار علی و زهرا ﷺ. سیدالشهدا ﷺ را منقلب کرد، اشک از چشم های گریان می ریزد، یکی می گوید بابا ما را به حرم جدّمان برگردان. (۲) ۲۴.

→ الحسين ﷺ: يا أختاه، فكيف لا يستسلم من لا ناصر له، ولا معين. فقالت: يا أخي ردّنا إلى حرم جدّنا. فقال لها عليه السّلام: يا أختاه! هيهات هيهات! لو ترك القطا لنام. فرفعت سكينه صوتها بالبكاء والتّحيب، فضمّهما الحسين عليه السّلام إلى صدره الشّريف وقبّلها، و مسح دموعها بكمّته. مقتل أبي مخنف، ابو مخنف ازدي، ص ۸۴؛ دمع السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۵۱.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۷۹ (با اختلاف در متن)

۱. حضرت زینب ﷺ - در وداعی که حضرت پیراهن کهنه درخواست کردند- پس از اطمینان به اینکه برادرش کشته خواهد شد و چاره ای جز این نیست فرمود: «لیتني لم تلدني امي و لم أك شيئاً و ما أرى هذا اليوم». ناسخ التواریخ، حضرت زینب، عباس قلی خان، ج ۱، ص ۲۲۱.

* این جمله را حضرت زینب ﷺ در شب عاشورا نیز فرمودند، رجوع شود به ص ۸۵، پی نوشت ۲۳.

۲. «ان الحسين لما نظر إلى اثنين و سبعين رجلا من أهل بيته صرعى التفت إلى الخيمة و نادى يا سَكِينَةُ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيَنَّ مَنِّي السَّلَامُ فَنَادَتْهُ سَكِينَةُ يَا أَبَهَ اسْتَسَلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينَ فَقَالَتْ يَا أَبَهَ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدَّنَا فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ فَتَصَارَخْنَ النِّسَاءُ فَسَكَتَهُنَّ الْحُسَيْنِ وَ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ»؛ هنگامی که امام حسین ﷺ دید هفتاد و دونفر از مردان اهل بیتش شهید شده اند متوجه خیمه ها شد و فرمود: ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم من رفتم خدا حافظ. سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تسلیم موت شده اید! فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینی ندارد؟ گفت: پدر جان! ما را به سوی حرم جدمان پیامبر خدا ﷺ باز گردان. فرمود: هیهات اگر مرغ ←

مردم شب عاشورا است می خواهم دو سه کلمه بیشتر مصیبت بخوانم اجر همه شما با پیغمبر ﷺ، اما مرد و زن با ادب باشید همگی وقتی از حسینیه بیرون می روید با حال توبه بیرون بروید. امشب خیلی محترم است. امشب، شب رحمت و اسعۀ الهیه است. امشب خود را از هر گناه پاکیزه کن. همه بیدار باشید. مردها وقتی از در حسینیه بیرون می روید با علی ﷺ خدا حافظی کنید. شما مخدرات هم وقتی می خواهید بروید بدانید زهرا ﷺ با موی پریشان به شما خوش آمد خواهد گفت. مجلس، مجلس عزای پسر علی ﷺ است، مسلم صاحب عزا خودش حاضر است. دختران هر کدام یک نغمه ای دادند خدا می داند این بلبلان شیرین زبان کلماتشان با دل سیدالشهدا ﷺ چه می کند؟

یکی می گوید: بابا در شب تار ما به که پناه ببریم؟! گفتند و گفتند آخر یک نگاه به همه کرد و گفت: همه تان را به خدا سپردم و رفتم. (۱) ۲۵.

پیراهن کهنه

این کلمه را که گفت خواهرش را خواست گوشه خیمه، آنجا دیگر کسی نبود خودش بود و خواهرش، اول خواهر را دلداری داد بعد گفت: خواهرم برو یک پیراهن

→ قطا را گذاشته بودند که می خوابید. ناگاه زنان صدا به گریه بلند کردند و امام حسین ﷺ ایشان را ساکت کرد و بر آن ستمکاران حمله ور شد. منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۷؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عوالم، امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۹؛ أسرار الشَّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۰۸؛ معالی السَّبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۵.

۱. [حضرت قبل از جهاد] قبای خز مصری در پوشید و عمامه رسول خدا بر سر بست و سپر حمزه سید الشهداء بر پس پشت افکند و ذو الفقار شاه ولایت حمایل کرد و بر اسب ذو الجناح سوار شده، آهنگ میدان نمود. پرده نشینان حجله عصمت، از پی وی روان و دوان شده گفتند: ای وایلاه ما را به که می گذاری و این غریبان بی کس را به کدام کس می سپاری؟ امام حسین «علیه السلام» فرمود: بازگردید شما را به خدا سپردم و او وکیل من است در مهمات شما، و کفی باللَّه وکیلا. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۴۲۹؛ تاریخ الفی، ج ۲، ص ۸۳۳.

کهنه برایم بیاور. پیراهن کهنه را گرفت مقابل چشم زینب علیها السلام این پیراهن را پاره پاره کرد. پیراهن را پوشید^(۱) و آن جبهه خز قیمتی را روی پیراهن پوشید^(۲) بعد سوار شد چه رقم سوار شد دیگر من نمی دانم، انبیا علیهم السلام همه این جا جمعند، ملائکه همه این جا حاضرند.

سوره توحید یزدان شد برون «قل تعالی الله عما یشرکون»

فرش زیر پای شه رخسار حور بر سر شه افسر الله نور
مهر تابان از جمال او خجل عقل فعال از کمالش منفعل^(۳)

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام ابغوا لي ثوباً لا يرغب فيه أجدله تحت ثيابي لئلا أجرد منه فأتني بئان فقال لا ذلك لباس من ضربت عليه الذلة [فأخذ ثوباً خلقاً] فخرقه وجعله تحت ثيابه فلما قتل عليه السلام جردوه منه»؛ امام حسين عليه السلام فرمود: پیراهن کهنه‌ای به من دهید که زیر لباسم بپوشم تا مرا از آن برهنه نکنند. پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: این نه. زیرا این لباس اهل ذلت است. بعد پیراهن کهنه‌ای را گرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید. چون به شهادت رسید آن پیراهن را نیز بردند. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۷۳؛ اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۴؛ عوالم، امام حسین عليه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۲۹۷.

۲. امام علیه السلام [به هنگام وداع] خواهر خود زینب را فرمود: جامه فرسوده و کهنه‌ای از برای من حاضر کن که آن را بهایی نبوده باشد تا چون کشته شوم، آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند. جامه حاضر کرد. چون بر بدن آن حضرت تنگ می افتاد، فرمود: این جامه اهل ذمت است. از این وسیع تر باید بود. برفتند و جامه وسیع تر از آن آوردند. اطراف آن را با دست مبارک پاره پاره ساخت تا بی بهاتر باشد. آن گاه درپوشید و بر زیر آن جامه‌های دیگر دربر کرد و قطیفه خز زبرپوش فرمود و درعی بترآء درپوشید و سلاح جنگ دربر راست کرد. بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت. ناسخ التواریخ سید الشهداء عليه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۶۳.

و همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ خَزٌّ دَكْنَاءٌ فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةً وَسِتِّينَ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةِ السَّيْفِ وَ طَعْنَةِ الرَّمْحِ أَوْ رَمِيَّةٍ بِالسَّهْمِ. «امام باقر عليه السلام فرمود: امام حسین عليه السلام به شهادت رسید و حال این که لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشتند. در آن لباس جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج ۶، ص ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۹۴.

۳. قصیده معظم له در وصف اباعبدالله الحسین عليه السلام. رجوع شود به کتاب مصباح الهدی جلد اول.

وداع آخرین با زینب کبری علیها السلام

همچنان که با آن چهره درخشان از میانه حرم بیرون آمد، رو به میدان تاخت، چه ارواحی دور این جان دارند می گردند خدا می داند. همچنان که دارد می تازد یک مرتبه زمام مرکب را گرفت نگه داشت، ملائکه را حیران کرد که چرا این شهسوار ایستاد؟ انبیا علیهم السلام نگران شدند که با این شور عشق، چرا توقف کرد؟

گوش داد دید از پشت سر یک ناله دلسوزی بلند است، یکی داد می زند: «مهلاً مهلاً، یابن الزهراء علیها السلام، یابن الزهراء علیها السلام، یابن الزهراء علیها السلام»^(۱) تا برگشت دید خواهرش

۱. فی کتاب المعدن: فنادی فی تلك الحالة: یا زینب یا أم کلثوم و یا سکینه یا رقیة یا فاطمة، علیکن منی السلام. فأقبلت زینب علیها السلام فقالت: یا أخي، أیقنت بالقتل؟ فقال علیها السلام: کیف لا أیقن و لیس لی معین و لا نصیر؟ فقالت: یا أخي ردنا إلى حرم جدنا. فقال علیها السلام: هیهات، لو ترکت ما ألقیت نفسی فی المهلکه، و کأنکم غیر بعید کالعبید، یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب. فلما سمعته زینب علیها السلام بکت، و جرى الدموع من عینی، و نادت: و ا وحدتاه، و ا قلة ناصراه، و ا سوء منقلباه، و ا شؤم صباحاه. فشقت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت علی وجهها. فقال الحسین علیها السلام: مهلا لها، یا بنت المرتضی، ان البكاء طویل. فأراد أن یشرح من الخیمة، فلصقت به زینب علیها السلام فقالت: مهلا یا أخي، توقف حتی أزوّد من نظری، و أودعک و داع مفارق لا تلاق بعده:

فمهلا یا أخي قبل الممات هنیهة لتبرد منی لوعة و غلیل

فجعلت تقبل یدیه و رجلیه...»؛

ترجمه: ملاً صالح برغانی در معدن البکا گوید: حضرت در آن حال ندا درداد: یا زینب! یا أم کلثوم! یا سکینه! یا رقیة! یا فاطمة! علیکن منی السلام. آنگاه حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: برادر! به قتل خود یقین کردی؟ حضرت علیها السلام فرمود: چگونه یقین نکنم و حال آن که معینی و ناصری ندارم. ای خواهر! گویا می بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب می دوانند و عذاب می کنند. زینب علیها السلام چون این سخن را شنید، اشک از دیده اش جاری شد. با دل سوزان شروع به شیون و فغان کرد و گفت: وای از تهایی؛ ای وای از کمی یار و یاور؛ وای از صبح شوم فردا؛ و در این هنگام گریبان چاک زد و موها پریشان نمود و لطمه به صورت خود می زد. پس امام علیها السلام به خواهرش فرمود: ای دختر مرتضی صبوری پیشه نما که گریه ها زیاد است. چون امام علیها السلام اراده کرد از خیمه خارج شود، زینب علیها السلام برادر را در آغوش گرفت و گفت: ای برادر! آرام گیر. زمانی توقف بنما تا از دیدن روی تو توشه برگیرم که این وداع

زینب کبری علیها السلام با پای برهنه می‌دود، آمد کنار مرکبش ایستاد، یک کلمه دلسوزی گفت. من گمان می‌کنم زینب کبری علیها السلام یک وصیتی داشت یقیناً وصیت را از مادرش زهرا علیها السلام داشت، گفت: برادر یک خواسته دارم، زینب کبری علیها السلام حق بزرگی دارد، تمام این طفلان یتیم سپرده دست زینب‌اند، او باید این قافله را از کربلا به مدینه برساند، حق دارد یک حاجت بخواهد، حاجتی خواست که عالمی را منقلب کرد. گفت: برادر آرزو دارم یک‌بار دیگر گلویت را ببوسم، هم‌چنان که بالای اسب سوار بود گردن خم کرد، خواهر دو دست به گردن برادر انداخت، دیگر من چطور بگویم، لب‌ها را بر گلوی برادر گذاشت. (۱) •۲۹ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۲).

توبه و انابه با توسل به دو دست بریده قمر بنی هاشم علیهم السلام

شب عاشورا است و شب دعا، پنج مرتبه این آیه کریمه را برای قضاء حوائج همه محتاجان بخوانیم. قبل از آن صیغه استغفار بخوانید که امشب، شب توبه و انابه است و هیچ گنه‌کاری، امشب نا امید نباشد.

→ آخرین است که دیگر تو را دیگر نخواهم دید.

"ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد." پس از آن بوسه به دست و پای برادر زد. اسرار الشهاده، علامه دربندی، ص ۴۲۳؛ دمه الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۱. در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام چند قدمی از خیمه‌ها دور شد، حضرت زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادر! لحظه‌ای درنگ کن تا وصیت مادرم فاطمه علیها السلام را نسبت به تو عمل کنم». امام علیه السلام توقف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟ زینب علیها السلام فرمود: مادرم به من وصیت کرده بود: هنگامی که نور چشم حسین روانه میدان جنگ با دشمن شد، عوض من گلویش را ببوس. آنگاه زینب گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت. تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۷۴.

«إِنَّ الْحَسِينَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ»^(۱) هر آلوده‌ای در این دریا خودش را

بشوید و برود.

خدایا ما همه تهی هستیم. پروردگارا نه نمازی داریم و نه روزه‌ای، نه علمی، نه عملی، اما امشب در خانه تو می‌آییم، دست‌ها را برید کنار نهر علقمه. آن جا دو شاخه گل از بدن جدا شده. این دو دست بریده در درگاه خدا خیلی قیمت دارد. این دو دست را وسیله قرار دهید.

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»، «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْئَلُهُ أَنْ يَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةً عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ خَاشِعٍ مُسَكِّنٍ مُسْتَكِينٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^(۲)

بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ بَدَمِ الْحَسَنِ ﷺ، يَا اللَّهُ!

مردمی که در درون حسینیّه‌اند، مردمی که بیرون حسینیّه‌اند همه با صدای بلند آمین بگویند و از خدا امشب گدایی کنند.

۱. روي عن الحسين ﷺ أنه قال: «أتيت يوما جدي رسول الله فرأيت أبي بن كعب جالسا عنده فقال لي جدي: مرحبا بك يا زين السماوات والأرض، فقال أبي: يا رسول الله وهل أحد سواك يكون زين السماوات والأرض؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: يا أبي بن كعب! والذي بعثني بالحق نبيا إن الحسين بن علي في السماوات أعظم مما هو في الأرض واسمه مكتوب عن يمين العرش؛ إن الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة». منتخب، طريحي، ص ۱۹۸؛ مدينة المعاجز، علامه بحراني، ج ۴، ص ۵۱.

و به همین مضمون با عبارت: «إِنَّ الْحَسِينَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ» همانا حسین بن علی ﷺ در آسمان بزرگتر است از روی زمین و نوشته شد در طرف راست عرش خدا "چراغ هدایت و کشتی نجات". عیون اخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۲؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۶۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۵۱ و ج ۳، ص ۱۱۶۶؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص ۳۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۰۵ و ۴۱۲ و ج ۹۱، ص ۱۸۴.

پروردگارا تو را قسم می دهیم به روح مقدّس سیّدالشّهداء خامس آل عبّا علیهم السلام
پروردگارا تو را قسم می دهیم به دندان شکسته خاتم انبیا علیهم السلام، پروردگارا تو را قسم
می دهیم به فرق شکافته علی مرتضی علیه السلام، بارالها تو را قسم می دهیم به دل شکسته
صدیقه کبری علیها السلام، خدایا تو را قسم می دهیم به لب های زهر خورده امام مجتبی علیه السلام،
پروردگارا تو را قسم می دهیم به خون پاک گلوی سیّدالشّهدا علیه السلام، امشب حوائج ما را
برآور!

احدی را از مرد و زن امشب ناامید از این حسینیه بیرون مفرست!

خدایا قلم عفو بر تمام جرائم اعمال ما بکش!

بارالها آن چه خطا گفتیم و خطا کردیم ما را به آبروی ولّیت حسین بن علی علیه السلام

بیخش!

خدایا اعمال نالایق ما را به کرم خودت و به آقایی ولی و شهید راهت پذیر!

پی نوشت:

۱. نمونه‌ای از اثرات شهادت امام حسین علیه السلام در نشئه وجود در منابع اهل تسنن:

(الف) گریه آسمان و زمین:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أَتَيْتَنَا مَعَ عَلِيٍّ فَمَرَرْنَا بِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام [هَهُنَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَهُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ هَهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ فِتْنَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام] يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرَصَةِ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.» اصبغ بن نباته روایت می‌کند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که رسید به موضع قبر امام حسین علیه السلام فرمود که اینجا جای خسبانیدن شتران ایشانست و فرود آمدن و محل ریختن خون‌های ایشان، جوانان آل محمد علیهم السلام به این عرصه کشته شوند که آسمان و زمین بر ایشان بگریند. ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۹۷؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۳.

همچنین: مفسرین مشهور اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ می‌نویسند: «قال السدي: لما قتل الحسين بن علي بكت [عليه] السماء عليه، وبكاؤها حمرتها.» هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد آسمان بر او گریست و گریه آسمان سُرخ‌ی آن بود. جامع البيان، محمد بن جریر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ الکشف و البیان، ابواسحاق ثعلبی، ج ۸، ص ۳۵۳؛ تفسیر البغوی، بغوی، ج ۴، ص ۱۵۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ نظم در السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۲۲؛ معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۹۹؛ صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۱۰۱.

به همین مضمون در این منابع: تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم رازی، ج ۱۰، ص ۳۲۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۵؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۳۵۳؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ دُر المثور، سیوطی، ج ۶، ص ۳۱.

ب) (أفق به رنگ خون:

رجوع شود به ص ۲۷ جلسه اول.

ج) تاریخ شدن آسمان و زمین (کسوف)

رجوع شود به مجلس نهم، ص ۴۱۲، عنوان: خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز

د) سرخ شدن خورشید هنگام طلوع و غروب

«أخبرنا عمرو بن عاصم الكلابي، قال حَدَّثَنَا خَلَادُ صَاحِبِ السَّمْسِمْ وَكَانَ يَنْزِلُ بَنِي جِحْدَرٍ قَالَ، حَدَّثَنِي أُمِّي قَالَتْ: كُنَّا زَمَانًا بَعْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ وَ أَنَّ السَّمْسَ تَطْلُعُ مَحْمَرَةً عَلَى الْحَيْطَانِ وَ الْجِدْرَانِ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ...» عمرو بن عاصم به ما خبر داد و گفت که خلاد برای ما حدیث کرد و او از بنی جحدر که مادرم

→

برای من گفت: بعد از کشته شدن حسین [ع] خورشید طلوع می‌کرد در حالی که سرخی آن صبح و عصر [پیش از غروب] روی دیوارها بود. ترجمه امام حسین [ع] من طبقات ابن سعد، ابن سعد، ص ۹۱؛ ترجمه امام حسین [ع]، ابن عساکر، ص ۳۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر [م. ۵۷۱]، ج ۱، ص ۲۲۶.

به همین مضمون در این منابع: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ترجمه امام حسین [ع]، ابن عساکر، ص ۳۵۶؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۶، ص ۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۵؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۷.

ه) در هم پیچیده شدن و فرو ریختن ستارگان

رجوع شود به: ص ۲۶، عنوان: در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب.

و) باریدن خون از آسمان

رجوع شود به مجلس نهم ص ۴۰۶، عنوان: باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ.

ز) ریختن خاک سرخ از آسمان

«خلف بن خلیفه عن ابيه قال لما قتل الحسين اسودت السماء وظهرت الكواكب نهارا... وسقط التراب الاحمر.» خلف بن خلیفه از پدرش نقل می‌کند که هنگام کشته شدن حسین بن علی [ع] آسمان سیاه شد و در روز روشن، ستاره‌ها آشکار گشتند و از آسمان خاک سرخ بارید. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۲۶؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۴؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۶، ص ۴۳۲؛ تهذیب ابن بدران، ج ۴، ص ۳۳۹؛ مختصر ابن منظور، ج ۷، ص ۱۴۹.

ح) خون تازه زیر هر سنگ و کلوخ

رجوع شود به مجلس نهم ص ۴۰۶، عنوان: باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ.
۲. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه: «... وَأَقِيمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِي أَعْلَى عَلِيَّيْنِ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سَكَتَتْهَا وَ الْجِنَانُ وَ حَزُنَّتْهَا...» و در اعلی علیین برای این مصیبت مجلس عزای بر پا شد و حور العین به صورت خود لطمه می‌زدند... المزار، محمد مهدی، ص ۵۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۳۲۳.

۳. أخرج عثمان بن أبي شيبة: «أن السماء مكثت بعد قتله سبعة أيام تری على الحيطان كأنها ملاحف معصفرة من شدة حرمتها و ضربت الكواكب بعضها بعضا». صواعق المحرقة، ابن حجرهیتمی مکی، ص ۱۹۴.

همچنین: «عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ نَوَاجِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ [ع] قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ... وَ انْشَبَكَتِ النُّجُومُ [وانكبت النجوم] فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أُرْجِفْنَا بِقَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرٌ شَيْءٍ حَتَّى نُنْعِيَ إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ»؛ ابی نصره از شخصی از اهالی بیت المقدس نقل کرده که وی گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و حوالی آن به عصری که حضرت

←



حسین بن علی علیه السلام در آن شهید شدند آگاه و مطلع هستیم. به او گفتیم: چه طور...؟ گفت: اوضاع ستارگان دگرگون شد. وقتی صبح شد ما راجع به قتل آن حضرت گفتگو کردیم. چند صباحی بیش نگذشت که خبر شهادت امام حسین علیه السلام آمد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۱، باب ۲۴ ح ۲؛ مدینه المعاجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۵۶.

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوزَةٍ مَكُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النَّوْرَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلِ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوزَةٍ مَكُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا - لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ.» امام صادق علیه السلام فرمود: خدا (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را (یعنی پیکر و اجساد ما را) از طینتی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن، جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی هستیم، و برای هیچ کس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ای قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما. و خدا هیچ کس را جز انبیا از خلقت ایشان بهره‌ای نداد. از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و به سوی دوزخ می‌روند. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ مختصر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۸۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۴۵.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ ذَلِكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا.» امام صادق علیه السلام فرمود: خدا ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و پیکرشان را از پائین آن آفرید، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دل‌های ایشان مشتاق ماست. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۴۰؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مجمع البحرین، طریحی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۴۴.

۵. سرخ شدن آفاق به مدت ۴ ماه:

(الف) «عن يزيد بن أبي زياد [عن زيد بن زياد] قال: لما قتل الحسين علیه السلام]، احمرت [له] آفاق السماء أربعة أشهر قال يزيد: و احمرارها بكاؤها.» از يزيد بن ابی زیاد [زيد بن زیاد] این چنین نقل شده: زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد چهار ماه آفاق آسمان سرخ بود و سرخی آسمان گریه آن بود.

منابع اهل تستن: تفسیر عز بن عبد السلام، عز بن عبد السلام، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۴؛ در المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۳۱.

(ب) حکای جریب عن يزيد بن ابی زیاد قال: لما قتل الحسين بن علی احمر له آفاق السماء اربعة اشهر و احمرارها بكاؤها.



→

منبع اهل تسنن: تفسیر ماوردی (النکت و العیون)، ج ۵، ص ۲۵۳.

(ج) عن زید بن ابی زید لما قتل الحسین بن علی احمر له آفاق السماء اشهرا و احمرارها بكاؤها.

منبع اهل تسنن: تفسیر روح البیان، اسماعیل بروسوی، ج ۸، ص ۳۲۰.

همچنین: قال جریر بن عبد الحمید، عن زید بن ابی زید قال: «... وَ أَحْمَرَتْ آفَاقُ السَّمَاءِ.»؛ از زید بن ابی زید نقل شده زمانی که حسین بن علی [علیه السلام] کشته شد آفاق آسمان سرخ گشت.

منابع اهل تسنن: تاریخ ابن معین، الدوری، یحیی بن معین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۹۰-۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۵؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۵؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۳؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۵؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۳۰۵.

و همچنین: «الْأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ [كَانَتْ لِيَالِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنِ عَشْرِينَ سَنَةً] لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ اِزْتَفَعَتْ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ فَكَادَتَا يَلْتَقِيَانِ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ سِنَّةً أَشْهُرًا.»؛ اسود بن قیس گوید: هنگامی که حسین [علیه السلام] کشته شد دو حمرة یکی از مشرق و دیگری از مغرب آشکار می شد و بالا می آمد و این دو حمرة تا شش ماه در دل آسمان دیده می شد. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۶۷.

و همچنین: «حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهَرٍ الْقُرَشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدَّتِي أَنَّهَا أَذْرَكَتِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ حِينَ قُتِلَ فَمَكَّنْتُنَا سَنَةً وَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ السَّمَاءُ مِثْلَ الْعَلَقَةِ مِثْلَ الدَّمِ مَا تَرَى الشَّمْسَ.»؛ پدرم رحمة الله عليه، از سعد بن عبد الله، از عبد الله بن احمد، از عمر بن سهل، از علی بن مسهر قرشی نقل کرده که وی گفت: جدّام برایم نقل کرد که هنگام شهادت حسین بن علی [علیه السلام] را درک نموده وی گفت: یک سال و نه ماه پس از این واقعه پیوسته آسمان مانند لخته خونی بود و خورشید اصلا دیده نشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۸۲ باب ۲۸ ح ۷؛ مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۴۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۰؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۶۸.

و همچنین: تاریخ النسوی زوی حماد بن زید عن هشام عن محمد قال: «تَعَلَّمُ هَذِهِ الْحُمْرَةُ فِي الْأُفُقِ مِمَّ هِيَ ثُمَّ قَالَ مِنْ يَوْمِ قِتْلِ الْحُسَيْنِ [علیه السلام].» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۶۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۸؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۵.

و همچنین: «عن أم حکیم قالت قتل الحسین و أنا يومئذ جویریة فمكثت السماء أياما مثل العلقة» ام حکیم گوید که هنگام کشته شدن حسین بن علی [علیه السلام] من در جویریة بودم و آسمان در آن زمان ایامی همانند علقه [خون بسته شده] بود.

←



منابع اهل تسنن: معجم الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۳؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۱۹۶ (هيشمی می گوید: راویان این حدیث همه مورد اعتماد هستند).

و همچنین: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسَهْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَدَّتِي قَالَتْ كُنْتُ أَيَّامَ الْحُسَيْنِ ﷺ جَارِيَةً شَابَةً فَكَانَتْ السَّمَاءُ أَيَّاماً [كَأَنَّهَا] عَلَقَةٌ.» علی بن مسهر گوید: جدهام می گفت، من در زمان [کشته شدن] حسین بن علی [ﷺ] دختر جوانی بودم و آسمان چندین روز به صورت علقه [خون بسته شده] بود.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوه، بیهقی، ج ۶، ص ۴۷۳؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۷.

و همچنین: «و روى ابن الجوزي في كتاب التبصرة، عن محمد بن سيرين قال: لما قتل الحسين اظلمت الدنيا ثلاثة أيام، ثم ظهرت هذه الحمرة في السماء.» منابع اهل تسنن: معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۹۸؛ نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۲۱؛ تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۴۶.

۶. تفسیر القمی ابي عن ابن ابي عمير عن جميل بن صالح عن حمران بن أعين عن ابي جعفر ﷺ قال: إن عيسى ﷺ وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا إليه عند المساء وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت و ينفض رأسه من الماء فقال إن الله أوحى إلي أنه رافعي إليه الساعة و مطهري من اليهود فأبكم يلقي عليه سبحة فيقتل و يصلب و يكون معي في درجتي فقال شاب منهم أنا يا روح الله قال فأنت هو ذا فقال لهم عيسى أما إن منكم لمن يكفر بي قبل أن يصبح اثنتي عشرة كفرة فقال له رجل منهم أنا هو يا نبي الله فقال له عيسى أتجس بذلك في نفسك فلتكن هو ثم قال لهم عيسى ﷺ أما إنكم ستفترون بعدي على ثلاث فرق فرقتين مفتربتين على الله في النار و فرقة تتبع سمعون صادقة على الله في الجنة ثم رفع الله عيسى إليه من زاوية البيت و هم ينظرون إليه ثم قال أبو جعفر ﷺ إن اليهود جاءت في طلب عيسى من ليلتهم فأخذوا الرجل الذي قال له عيسى ﷺ إن منكم لمن يكفر بي قبل أن يصبح اثنتي عشرة كفرة و أخذوا الشاب الذي ألقي عليه سبحة عيسى فقتل و صلب و كفر الذي قال له عيسى تكفر قبل أن تصبح اثنتي عشرة كفرة؛» امام باقر ﷺ فرمودند: که عيسى ﷺ در هنگام عصر آن شبی که خدای تعالی او را به آسمان بالا برد، یاران خود را که دوازده نفر بودند، نزد خود خواند و ایشان را داخل خانه ای کرد و سپس از چشمه ای که در کنج آن خانه بود در آمد، در حالی که آب از سر و رویش می ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا می برد، و مرا از یهود پاک می کند، کدامیک از شما داوطلب می شوید به شکل من در آید و خدای تعالی شکل مرا به او بدهد و به جای من کشته و به دار آویخته گردد و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از میان آنان گفت: یا روح الله من حاضریم، فرمود: بله تو همانی، آن گاه رو کرد به بقیه و فرمود: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شما تا قبل از رسیدن صبح دوازده بار بر من کافر می شود (و اظهار بیزاری از من می کند)، مردی از میان جمع گفت: یا نبی الله آن منم؟ عیسی ﷺ گفت: مثل اینکه از نفس خودت چنین چیزی را احساس کرده ای، باشد تو همان شخص باش، آن گاه رو کرد به بقیه و فرمود: بعد از من دیری نمی باید که به سه فرقه متفرق می شوید، دو فرقه به



→

خدای تعالی افتراء می‌بندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است، و آن فرقه‌ای است که از شمعون صادقانه پیروی می‌کند و به خدا دروغ نمی‌بندد که آن فرقه در بهشت خواهد بود، این را که گفت در جلو چشم همه اصحابش از زاویه خانه به طرف آسمان بالا رفت و ناپدید شد. از سوی دیگر یهود که مدت‌ها در جستجوی مسیح بود، در همان شب آن خانه را پیدا کرد. آن جوانی را که داوطلب شده بود به شکل عیسی علیه السلام درآید، گرفتند و کشتند و به دار آویختند و سپس آن کس دیگر را که عیسی علیه السلام خبر داده بود تا صبح دوازده نوبت کافر می‌شوی گرفته و او همان کفرها را دوازده بار مرتکب شد. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۶۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۷. «قال الشيخ أبو الفرج ابن الجوزي: كان الغضبان يحمر وجهه عند الغضب فيستدل على غضبه وهو إمارة الشخص، الحق سبحانه وتعالى ليس بجسم فأظهر تأثير عظمته على من قتل الحسين علیه السلام بحمرة الأفق وذلك دليل على عظيم الجنایة. وقال أيضا: لما أسر العباس يوم بدر سمع النبي صلی الله علیه و آله و سلم [أنينه فما نام تلك الليلة، وكيف لو سمع أنين الحسين.]» منابع اهل تسنن: نظم در السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۲۲؛ معارج الوصول، زرندي حنفي، ص ۹۹؛ فضائل الثقلين، ايجي شافعي، ص ۵۱۶؛ جواهر العقدين، سمهودي، ج ۳، ص ۳۸۰.

همچنین: قال ابن الجوزي: «و حکمته إن غضبنا يؤثر حمرة الوجه، والحق منزه عن الجسمية، فأظهر تأثير غضبه على قتلة الحسين بحمرة الأفق، اظهارا لعظم الجنایة. قال: وأنين عباس ببدر وهو أسير منع النبي عن النوم، فكيف بأنين الحسين.»

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي، ص ۱۹۴؛ بناييع الموده، قندوزي، ج ۳، ص ۲۱.

۸. به روایت امام محمد تقی علیه السلام از جانب خدا به همه خلق، اولین و آخرین ندا شد که: بدانید و آگاه باشید که امتی را بهتر از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلق نفرموده‌ام، و لکن این امت مرحومه، معصیت ما خواهند کرد به حدی که مستحق عذاب جهنم خواهند گردید. آیا در میان این خلق کسی هست که این عاصیان را از ما بخرد و آنها را در قیامت شفاعت نماید تا به جهنم نروند؟ و در بعضی کتب است که چون محمد و آل محمد علیهم السلام در اجابت ندای حق بر همه خلق سبقت گرفتند، نور الهی فروگرفت همه ذرات وجودشان را، و درخشنده شد این نور در غیب و شهودشان. پس خداوند تکلیف نمود تمام خلق را به اینکه تصدیق نمایند به جلالت و بزرگی ایشان. پس قابلیت خبیثه، چون این مقام و مرتبه را برای آل محمد علیهم السلام مشاهده کردند، حسد بر آنها بردند و عداوت آنها دردل گرفتند. کما قال الباقر علیه السلام فی قوله تعالی:

﴿إم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله﴾ نحن والله الناس المحسودون.

پس در آن حال به واسطه این حسد و عداوت، ظلمت مترکم شد و آن عالم را فرو گرفت. پس ندا کرد منادی حق که: آیا کسی که متصدی شود و این ظلمت را بر طرف نماید؛ نه به قهر و غلبه، بلکه به مظلومیت و مقهوریت؛ یعنی شهادت کلیه. عرض کردند: بارالها! شهادت کلیه چیست؟ فرمود: دور شدن از وطن و تحمل بلايا و محن و با لب تشنه کشته شدن و فرزندان و برادران و یاران خود را کشته دیدن و از دشمنان،

←



دشنام شنیدن و اموال غارت کردن و زن و فرزند اسیر شدن و در بازارها در میان نامحرمان گشتن و سر در طشت طلا در مجلس شراب گذاشتن و چوب خیزران بر او زدن و دختر به کنیزی خواستن و معجر از سر خواهران کشیدن و اطفال از تشنگی مردن و تیر بر حلقوم طفل شش ماهه خوردن و دستهای برادر بریده دیدن و فرق جوان هیجده ساله شکافته مشاهده کردن و ناله العطش العطش از کودکان شنیدن و به دوازده ضربت، سر از عقب جدا ساختن و بدن را برهنه کردن و در آفتاب انداختن و اسب بر آن تاختن. پس چون اهل آن عرصه، این تفسیر را شنیدند، بر خود لرزیدند و از قبولش رمیدند و خود را قابل تحمل آن ندیدند. کما قال: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾.

عرض کردند: بارالها! ما نتوانیم این بار را بکشیم و این کار را از پیش برداریم و به روایت امام محمد تقی علیه السلام جوابی عرض نکردند؛ بلکه ساکت شدند. پس دوباره به ایشان ندا شد و هیچ کس جواب نداد نا دفعه سیم، که ندا شدند به ندای عظیمی، که کیست مرد این کار و مشتری این بازار و گشونده این بار؟ یعنی کیست قبول کننده شهادت کلیه، تا در روز قیامت لوای شفاعت کلیه به دستش دهم، تا این عاصیان را از دوزخ برهاند و به درجات بهشت بنشانند؟ و مع ذلک کسی این ندا را نیز اجابت نکرد، مگر گلگون قباوی صحرای کربلا حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام. پس عرض کرد که: بارالها! من این بار را می کشم و این کار را می کنم؛ یعنی در راه تو جان و مال و عیال و اولاد می بازم و با هرگونه محنت و بلا می سازم و جان این گناهکاران را می خرم تا به آتش جهنم نسوزند. و به روایتی آن است که چون عرض کرد که: من می خرم ایشان را، ندا آمد که: «يَا حُسَيْنَ بِمَ تَشْتَرِيهِمْ وَ تَشْفَعُهُمْ وَ تَعْتَقُهُمْ مِنَ النَّارِ؟» ای حسین با چه چیز ایشان را می خری و شفاعتشان می کنی و از آتش جهنم آزادشان می نمایی؟ عرض کرد: به هر چیز که در نزد تو عزیز تر است. ندا آمد که: هیچ چیز در نزد من از جان عزیزتر نیست. عرض کرد که: جان می دهم و امت را می خرم. خطاب رسید که: به جان، مردان را می خری؛ زنان را به چه می خری؟ عرض کرد: زنان و دختران خود را می دهم در راه تو، تا اسیر کنند و در شهرها بگردانند. خطاب آمد که: جوانان آنها را به چه می خری؟ عرض کرد که: جوانان خود را می دهم تا در راه تو کشته شوند. ندا آمد که: اطفال آنها را به چه می خری؟ عرض کرد طفل شیر خواره ام را می دهم، تا با لب تشنه، تیر بر حلقومش زند. پس حضرت ربّ الارباب، در این باب از آن جناب، عهد و پیمان گرفت و این عهد در صحیفه نوشته شد. پس به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شد تا امضا نماید و چون پیغمبر این عهد نامه را مطالعه فرمود رنگش تغییر کرد و آثار خون در چهره انورش ظاهر گردید و گریست، گریستن شدیدی. پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا برای ما راضی است و بر این مصیبت صبر می نمایم؛ چه در افزایش ترویج دین و شفاعت مذنبین است، پس به خاتم مبارکش آن عهد نامه را مهر فرمود؛ در حالی که بی اختیار چشمش اشکبار بود. پس آن صحیفه عهدنامه را برای پدرش علی علیه السلام آوردند؛ او نیز گریست و فرمود: «مَا لِي وَلَا لِأَبِي سُفْيَانَ؟» ما ربا آل ابوسفیان چه کار؟ پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راضی شده اند. پس آن صحیفه را امضا فرمود و به خاتم شریف مهر کرد. پس آن صحیفه را نزد مادرش فاطمه الزهرا علیها السلام آوردند چون بر مضمونش اطلاع به هم رسانید، گریست، گریستن



→

شدیدی و بیهوش شد و چون بهوش آمد از دل پر سوز ناله و اولداد! و احسینا برکشید و چون ملاحظه فرمود که در عوض این مصیبت عظمی، ترویج دین و شفاعت کبری است، فرمود راضی شدم به آنچه خدا و پیغمبر و علی به آن راضی شدند. پس آن صحیفه را به نزد امام حسن علیه السلام آوردند. او نیز گریست. پس راضی شد و مهر کرد. پس تمام انبیا و اوصیا و ملائکه این صحیفه را مهر کردند و این مضمون را در دفاتر ملکوتیه ثبت نمودند. پس منادی حق ندا کرد که: ای معاشر خلق! «هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ هُوَ حَبِيبِي وَوَلِيِّي وَصَفْوَتِي وَوَدِيعَتِي فِيكُمْ أَحِبُّوهُ وَأَعْرُؤُوهُ وَلَا تَخَالِفُوهُ وَلَا تُنْكِرُوا عَلَيْهِ». اینک دوست من، حسین بن علی است که به جان و مال و فرزند و عیال، شما را از من خرید. پس او را دوست بدارید و عزیز بشمرید... پس اول کسی که این ندا را اجابت کرد، محمد صلی الله علیه وآله و آل محمد علیهم السلام بودند و پس از ایشان، شیعیان و دوستان آنها بودند. و از اینجاست که فرمود: حسین علیه السلام را در دلهای دوستانش محبتی است، پوشیده و چون منافقان این منزلت بلند را برای حسین علیه السلام دیدند، بر بغض و حسد و عداوتشان بیافزود و نتوانستند که خودداری نمایند. عرض کردند که: آیا این تکلیف؛ یعنی محبت و اطاعت حسین علیه السلام از روی جبر و اضطراب است؛ یا از روی میل و اختیار؟ خطاب رسید که: ما کسی را به اضطراب تکلیف نمی فرماییم ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾... خطاب به امام حسین علیه السلام رسید که: اگر خواهی این بلیه را از تو بگردانیم و از مقام و درجات چیزی نگاهیم. عرض کرد: الهها! می خواهم در راه رضای تو روزی هزار کثرت کشته شوم، تا دین تو کامل گردد و شریعت جدم رواج یابد و فردای قیامت، عاصیان امتش را شفاعت نمایم. و از این جهت بود که در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملک به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفه عهدنامه است که در عالم دژ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْبِكُمُ الَّذِي بَايَعَكُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَيْنُ نَحْنُ مَا حَتَمْنَا عَلَيْكَ الْمَوْتَ وَمَا أَلَزَمْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ. فَلَكَ الْخِيَارُ وَلَا يُقْضَى حَقُّكَ عِنْدَنَا فَإِنْ شِئْتَ انصَرَفَ عَنْكَ هَذِهِ الْبَلِيَّةُ» ای حسین! ما کشته شدن را بر تو حتم فرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از درجات چیزی کم نگردانیم. «فَاعْلَمْ؛ أَنَا قَدْ جَعَلْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ فِي حُكْمِكَ، فَأَمْرٌ فِيهِمْ بِمَا تُرِيدُ مِنْ إِهْلَاكِ هَؤُلَاءِ الْكُفْرَةِ الْفَجْرَةِ»؛ ای حسین! ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را بفرما. «فَإِذَا بِالْمَلَائِكَةِ قَدْ مَلَأُوا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، بِأَيْدِيهِمْ حَرَابٌ مِنَ النَّارِ يَنْتَظِرُونَ لِحُكْمِ الْحُسَيْنِ وَأَمْرِهِ؛ پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حرابهایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید به هلاکت این کافران. پس چون آن

←



امام مظلوم ابن بديد، صحيفه را به سوى آسمان انداخت و عرض كرد: «يَا رَبِّ! وَدِدْتُ أَنْ أَقْتَلَ وَ أَحْيِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ إِنِّي قَدْ سَأَمْتُ الْحَيَوَةَ بَعْدَ قَتْلِ الْأَجْبَةِ» تذكرة الشهداء، علامه ملاحيب الله كاشاني، ج ۱، ص ۱۰-۱۹.

۹. قال الشعبي: «فلما دخل عثمان رحله دخل إليه بنو أمية حتى امتلأت بهم الدار، ثم أغلقوها عليهم، فقال أبو سفيان بن حرب: أعندكم أحد من غيركم؟ قالوا: لا. قال: يا بني أمية تلقفوها تلقف الكرة، فولذي يحلف به أبو سفيان، ما من عذاب ولا حساب، ولا جنة ولا نار، ولا بعث ولا قيامة؛» شعبي از راويان معتبر و معروف اهل تسنن نقل می کند: هنگامی که خلافت به عثمان رسید تمام بنی امیه وارد خانه او شدند و خانه پُر از بنی امیه گردید سپس در خانه را بستند در این هنگام ابوسفيان [در حالیکه کور بود] گفت: آیا غیر از بنی امیه کسی در خانه هست؟ گفتند نه. ابو سفيان گفت: ای بنی امیه این خلافت را به مانند گوی در دست بگیريد [کنایه از این که آن را بازيجه خود قرار دهید] چرا که قسم به آن که ابوسفيان به آن قسم یاد می کند [یعنی قسم به بتهایی که می پرستیدیم] نه عذابی هست و نه حسابی و نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی و مردگان هیچگاه برانگیخته نمی شوند و قیامتی هم وجود ندارد.

منابع اهل تسنن: سقيفه و فدک، جوهری، ص ۸۷؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۳ (با اندکی تفاوت)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۹، ص ۵۳

همچنين: حدثني المغيرة محمد المهلبی قال: «ذاكرت إسماعيل بن إسحاق القاضي، عند الحديث وأن أبا سفيان قال لعثمان: بأبي أنت أنفق ولا تكن كأبي حجر، وتداولوها يا بني أمية تداول الولدان الكرة، فوالله ما من جنة، ولا نار...» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۱۹۸.

منابع اهل تسنن: سقيفه و فدک، جوهری، ص ۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۴۵. و همچنين: ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ نُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ و لا اختلاف بين احد انه اراد بها بنی امیه... و يرويه الرواه من قوله [أي ابو سفيان]: يا بني عبد مناف تلقفوها تلقف الكره، فما هناك جنة و لا نار و هذا كفر صراح يلحقه به اللعنه.» تاريخ طبري، طبري، ج ۸، ص ۱۸۵؛ مختصر في أخبار البشر، أبي الفداء، ج ۲، ص ۵۷ (با اندکی تفاوت) و...

و همچنين: «قال أبو سفيان في أيام عثمان، وقد مر بقبر حمزه، و ضربه برجله، و قال، يا أبا عمارة! إن الامر الذي اجتلدنا عليه بالسيف أمسى في يد غلماننا اليوم يتلعبون به! ثم آل الامر إلى أن يفاخر معاوية عليا.» ابوسفيان در ایام خلافت عثمان به قبر حمزه سيد الشهداء ﷺ مرور كرد و با پایش به قبر زد و گفت: آن امری [یعنی دین اسلامی] که با آن توسط شمشیر با ما جدال می کردید الآن بازيجه دست بچه های ماست و آخر الامر نیز معاویه به علی مفاخره خواهد کرد.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۱۶، ص ۱۳۶. و همچنين: بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «... قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ اللَّهُ مَا كَانَ إِلَّا مُنَافِقًا قَالَ وَ لَقَدْ كُنَّا فِي مَحْفَلٍ فِيهِ أَبُو سُفْيَانَ وَ قَدْ كَفَّ بَصْرَهُ وَ فِينَا عَلِيٌّ ﷺ فَأَذَنَ الْمُؤَذِّنُ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو سُفْيَانَ هَاهُنَا مَنْ يَحْتَسِبُ قَالَ وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ لَا فَقَالَ لِلَّهِ دَرُّ أَخِي بَنِي هَاشِمٍ انظُرُوا أَيْنَ وَصَّحَ



→

اسْمُهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ؑ أَسْحَرَ اللَّهُ عَيْنَكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ اللَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ ﴿وَوَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ ابن عباس گوید به خدا قسم ابو سفیان منافق بود چراکه ما در محفلی بودیم که ابو سفیان هم در آنجا بود در حالی که چشمانش کور بود و در میان ما علی ؑ هم بود پس شخصی شروع به اذان گفتن کرد پس هنگامی که رسید به این جمله «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» ابو سفیان گفت: آیا این جا کسی هست که از حرف من خشمگین شود؟ شخصی گفت: خیر. ابو سفیان گفت ای بنی هاشم ببینید چطور محمد اسم خودش را بالا برده [کنایه از این که هر چه او آورده و گفته دروغ بوده و فقط می خواسته سلطنت طلبی نماید و نامش را بلند گرداند]. پس امیر مؤمنان ؑ فرمود: خداوند چشمانت را بگریاند و داغ کند مگر نمی دانی خداوند در قرآن فرموده: «ای پیامبر، ما نام تو را بلند کردیم». قصص الأنبياء، قطب الدین راوندی، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

و همچنین: «أن بعض سُمارة حدث بحديث عن مطرف بن المغيرة بن شعبة الثقفي، وقد ذكر هذا الخبر الزبير بن بكار في كتابه في الاخبار المعروفة بالموفقيات التي صنفها للموفق، وهو ابن الزبير، قال: سمعت المدائني يقول: قال مطرف بن المغيرة بن شعبة: وَقَدْتُ مع أَبِي المغيرة إلى معاوية، فكان أَبِي يأتيه يتحدث عنده ثم ينصرف إليّ فيذكر معاوية و يذكر عقله و يعجب مما يرى منه، إذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء، فرأيته مغتماً، فانتظرتُه ساعة، و ظننت أنه لشيء حدث فينا أو في عملنا، فقلت له: ما لي أراك مغتماً منذ الليلة؟ قال: يا بني، إني جئت من عند أخبث الناس، قلت له: و ما ذاك؟ قال: قلت له و قد خلوت به: إنك قد بلغت منا يا أمير المؤمنين، فلو أظهرت عدلاً و بسطت خيراً فإنك قد كبرت، و لو نظرت إلى إخوتك من بني هاشم فوصلت أرحامهم فو الله ما عندهم اليوم شيء تخافه، فقال لي: هيهات هيهات!! ملك أخو تميم فعدل و فعل ما فعل، فو الله ما عدا إن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: أبو بكر، ثم ملك أخو عدي، فاجتهد و شمر عشر سنين، فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: عمر، ثم ملك أخونا عثمان فملك رجل لم يكن أحد في مثل نسبه، فعمل ما عمل و عمل به فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، و ذكر ما فعل به، و إن أخا هاشم يُصْرَحُ به في كل يوم خمس مرات: أشهد أن محمداً رسول الله، فأبي عمل يقيم مع هذا؟ لا أم لك، و الله ألا دفنا دفنا؟ مُطَرَفُ بنِ الْمُغِيرَةِ بنِ شُعْبَةَ گوید: پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و او را به زیرکی و عقل ستایش می کرد. اما شبی از پیش معاویه آمد، آنقدر ناراحت بود که غذا نخورد. گمان کردم عملی انجام دادم که از من ناراحت است. پرسیدم: چه شده که امشب اینقدر غمگین هستید؟ گفت: فرزندم، از پیش خبیث ترین مردم می آیم! گفتیم: مگر چه شده؟ گفت: با معاویه تنها بودم. به او گفتم: توبه آرزوی خود رسیدی و دیگر پیر شده ای، کاش اکنون عدالت و خیرخواهی برپا می نمودی، و از حال برادرانت بنی هاشم جويا می شدی، ای معاویه، چیزی نزد آنها نمانده که از آنها بررسی. معاویه در پاسخ گفت: هیهات هیهات! ابو بکر مدتی پادشاهی کرد و مرد. و نامی از او باقی نماند مگر اینکه گوینده ای گاهی بگوید: ابو بکر. بعد از آن عمر به پادشاهی رسید، او هم مرد و نامی از او نماند. پس از آن عثمان به خلافت رسید که در نسب بی همتا بود! او نیز هلاک شد و نامش فراموش شد. اما ابن ابی کبشه (لقبی که کفار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دادند) سالهاست که مرده ولی هنوز مردم روزی پنج بار نام او را

←



در مآذنه ها فریاد می‌زنند. نه به خدا قسم؛ با وجود نام او (پیامبر)، هیچ عملی و هیچ نامی از ما نمی‌ماند، مگر اینکه نامش دفن شود، به طوریکه هیچ اثری از او باقی نماند.
منبع اهل تسنن: الأخبار الموقیبات، زبیر بن بکار [م. ۲۵۶ هـ ق] ج ۱، ص ۲۱۹؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ (به نقل از الاخبار الموقیبات)

۱۰. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقَمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ يَا أُخِي إِنْ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُنِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أُخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يُغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ تَوَاجِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يُقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ازْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَلَبَّغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ يَا أُخِي أَلَمْ تَعْدِنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتَنِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا قَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَعْدَ مَا فَارَقْتَنِي فَقَالَ يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لِي عليه السلام إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.؛ سيد بن طاووس می‌فرماید که من از اصل احمد بن حسین بن عمر بن بریده که محدثی مورد اعتماد است، روایت می‌کنم که او از اصل محمد بن داود قمی از امام جعفر صادق عليه السلام روایت می‌کند که فرمود: آن شبی که امام حسین عليه السلام تصمیم گرفته بود فردای آن از مکه خارج شود محمد بن حنفیه به حضور آن حضرت آمد و گفت: ای برادر! تو پیمان شکنی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت می‌دانی. می‌ترسم از اینکه مبدا حال تو نظیر حال آنان شود. اگر صلاح میدانی در مکه اقامت کن، زیرا مقام تو در مکه از هر کسی بالاتر و منبع تر است. امام حسین عليه السلام فرمود: ای برادر! خوف آن دارم که یزید بن معاویه مرا در مکه معظمه که احرام امن خدا است غافلگیر نماید و به وسیله ریختن خون من حرمت و احترام خانه خدا از بین برود. محمد بن حنفیه گفت: اگر این خوف را داری پس متوجه کشور یمن یا گوشه و کنار بیابان ها شو، زیرا بدین وسیله احترام تو محفوظ خواهد بود و احدی دست بر تو نخواهد یافت. امام عليه السلام فرمود: در این باره فکری خواهی کرد. هنگامی که سحر شد امام حسین عليه السلام کوچ کرد و این موضوع به گوش محمد بن حنفیه رسید. محمد نزد امام حسین عليه السلام آمد و مهار ناقه آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی در باره این مسافرت تجدید نظری کنی؟ فرمود: بلی. گفت: پس چه باعث شد که به این زودی حرکت کردی؟! فرمود: وقتی از تو مفارقت کردم جدم پیامبر خدا صلى الله عليه وآله را در عالم خواب دیدم که به من فرمود: ای حسین خارج شو! زیرا مشیت خدا این طور قرار گرفته که تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! پس این زن و بچه را برای چه همراه خود می‌بری، در صورتی که با این حال خارج میشوی؟! فرمود: جدم به من فرمود: مشیت خدا این طور قرار گرفته که ایشان را اسیر ببیند. لهوف، سید ابن



→

طاووس، ص ٣٩؛ منتخب، طريحي، ج ٢، ٤٣٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٤٤، ص ٣٦٤؛ عوالم
امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص ٢١٤؛ أسرار الشهداء، دربندی، ٢٤٣-٢٤٤؛ مقتل الحسين عليه السلام،
مقرم، ص ١٧٠؛ معالي السبطين، علامه مازندراني، ج ١، ص ٢٥١، ٢٥٢.
منيع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزي، ج ٣، ص ٦٠ (با اختلاف كم).

١١. ذهب الإمامية إلى أن الأئمة كالأنبياء، في وجوب عصمتهم عن جميع القبائح والفواحش، من الصغر إلى
الموت، وعمدا وسهوا، لأنهم حفظوا الشرع، والقوامون به، حالهم في ذلك كحال النبي، ولأن الحاجة إلى
الإمام إنما هي للاتصاف من المظلوم عن الظالم، ورفع الفساد، وحسم مادة الفتن، وأن الإمام لطف يمنع
القاهر من التعدي، ويحمل الناس على فعل الطاعات، واجتناب المحرمات، ويقيم الحدود والفرائض، و
يؤاخذ الفساق، ويعزز من يستحق التعزيز، فلو جازت عليه المعصية، وصدرت عنه، انتفت هذه الفوائد، و
افتقر إلى إمام آخر، وتسلسل. وخالفت السنة في ذلك. وذهبوا إلى جواز إمامة الفساق، والعصاة، و
السراق، كما قال الزمخشري، وهو أفضل علمائهم: "لا كالدوانيقي المتلصص"، يشير به إلى المنصور. فأى
عاقل يرضى لنفسه الانقياد الديني، والتقرب إلى الله تعالى بامثال أوامر من كان يفسق طول وقته، وهو
غائص في القيادة وأنواع الفواحش، ويعرض عن المطيعين، المبالغين في الزهد والعبادة، وقد أنكر الله
تعالى ذلك بقوله: ﴿أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَانِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. نهج الحق، علامه حلي، ص ١٦٤-١٦٥. و
نيز رجوع شود به كشف المراد، علامه حلي، ص ٤٩٢.

١٢. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً
فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتُ أَحْبَبْتِي [أجبت] فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ
فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِقُرْآنَ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنًا وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ
مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِذْ الْآيَةُ يَكُونُ أَوْلَاهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرَفٌ عَلَى وَجْهِهِ»
محاسن، برقي، ج ٢، ص ٣٠٠؛ تفسير عياشي، محمد بن مسعود، ج ١، ص ١٢؛ وسائل الشيعه، حر عاملي،
ج ٢٧، ص ١٩٢؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٨٩، ص ٩١؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمي
مشهدى، ج ١، ص ٤.

١٣. «فجرى قوله على منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم: قوموني لست خيركم أفعال هزلا أو جدلاً أو
امتحاناً فإن كان هزلاً فالخلفاء منزهون عن الهزل وإن قاله جدلاً فهذا نقض للخلافة وإن قاله امتحاناً». سر
العالمين، ص ٢٢؛ تذكرة الخواص، ص ٦٥.

همجنين: (... قَالَ أَبُو بَكْرٍ عَانِدًا بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِكَ يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ بَاكِيًا يَكَادُ نَفْسُهُ أَنْ
تَزْهَقَ وَ هِيَ تَقُولُ وَ اللَّهُ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أَصَلَّيْهَا. ثُمَّ خَرَجَ بَاكِيًا فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ لَهُمْ
أَبَيْتُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ مَعَانِيًا لِحَلِيلَتِهِ مُسْرُورًا بِأَهْلِهِ وَ تَرَكْتُكُمْ بِي وَ مَا أَنَا فِيهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِي
بَيْعَتِي...» امامة و السياسة، ابن قتيبة (تحقيق زيني)، ج ١، ص ٢٠.

و همجنين: «[فبايع الناس أبا بكر بيعة عامة بعد بيعة السقيفة] ثم تكلم أبو بكر فقال في خطبته بعد أن حمد

←



الله و اثنى عليه [بما هو اهلها أما بعد] أيها الناس [إني] قد وليت عليكم و لست بخيركم فإن أحسنت فأعينوني و إن أسأت فقوموني».

منابع اهل تسنن: سيرة النبويه، ابن هشام حميرى، ج ٤، ص ١٠٧٥؛ تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، ج ٢، ص ٤٥٠ و ص ٤٤٩؛ الثقات، ابن حبان، ج ٢، ص ١٥٧؛ الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، ج ٢، ص ٣٣١؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج ١٧، ص ١٥٨؛ تخريج الأحاديث و الآثار، زيلعى، ج ٢، ص ٤٠٦؛ بداية و النهايه، ابن كثير، ج ٥، ص ٢٦٩ و ج ٦، ص ٣٣٣ (وقال: هذا إسناد صحيح)؛ سيرة النبويه، ابن كثير، ج ٤، ص ٤٩٣ (وقال: هذا إسناد صحيح)؛ كنز العمال، متقى هندی، ج ٥، ص ٦٠٠ - ٦٠٢؛ سيرة الحلبيه، حلبى، ج ٣، ص ٤٨٣؛ نهايه الأرب، نويرى، ج ١٩، ص ٤٢؛ الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله و الثلاثة الخلفاء، كلاعى، ج ٢، ص ٥٧؛ تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص ٧٧؛ رياض النضره، محب طبرى، ج ١، ص ٢٤٠.

و اما منابعى كه عبارت «وليتكم و لست بخيركم» را در نقل هاى مختلف با اختلاف كم از ابوبكر نقل کرده‌اند عبارتند از:

منابع شيعه: الإيضاح، فضل بن شاذان أزدى، ص ١٢٩؛ تاريخ يعقوبى، يعقوبى، ج ٢، ص ١٢٧؛ الاستغاثه، أبو القاسم الكوفى، ج ٢، ص ٤٢؛ دعائم الإسلام، قاضى نعمان مغربى، ج ١، ص ٨٥؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج ٢، ص ٢٠٢ و ص ٢٥٥؛ تقريب المعارف، أبو الصلاح حلبى، ص ٣١٧؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٤٣٠؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، ج ٣، ص ١١؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٣٠، ص ٤٩٦ و ص ٥٠٤.

منابع اهل تسنن: المصنف، صنعانى، ج ١١، ص ٣٣٦؛ أنساب الأشراف، بلاذرى، ج ١، ص ٥٩٠؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر، ج ٣٠، ص ٣٠٤؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج ٢، ص ٥٥ و ج ٦، ص ٢٠؛ تخريج الأحاديث، زيلعى، ج ٢، ص ٤٠٦؛ كنز العمال، متقى هندی، ج ٥، ص ٥٩٩ و ص ٦٣٦.

و همچنین: حضرت رضا عليه السلام [در مناظره بين فقها و متکلمان] خطاب به يحيى بن ضحاک سمرقندى فرمود: «يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ تَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يَوْمَ وَ تَرَكْتَ مَنْ أَمَّ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ أَيْ يَكُونُ مُحِقًّا مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا فَسَكَتَ يَحْيَى فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ أَجِبْهُ فَقَالَ يُعْغِيبُنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرَفْنَا الْغُرُضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَا بُدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ أَيْمَتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكُذَابٍ وَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوْلَهُمْ وَ لِيَتَكْفَرُوا وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ قَالَ تَالِيهِ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلْتَهُ فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ فَوَ اللَّهُ مَا رَضِي لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ إِلَّا بِالْقَتْلِ...»؛ اى يحيى از هر چه مى خواهى بپرس. گفت: راجع به امامت مى پرسم؛ شما چگونه ادعاى امامت مى کنى براى كسى كه امامت نكرد، و رها مى كنى كسى را كه امامت كرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام عليه السلام فرمود: اى يحيى! بگو آنكه تصديق مى كند كسى را كه او خود را تكذيب مى كند و آنكه تكذيب مى كند كسى را كه خود را راستگو مى داند کدام يك از اين دو حَقّند و به واقع رسیده‌اند و کدامين باطل گو و خطاكار؟ يحيى ساكت





شد. مأمون به او گفت: جواب بده. گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد. مأمون گفت: یا ابا الحسن مقصودتان را از سؤال برایم توضیح دهید. امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد از رهبران که درباره خود دروغگو بودند یا راستگو. اگر می‌پندارد که آنان دروغ گفتند پس کذاب شایسته امامت نیست، و اگر می‌پندارد صادق بودند، پس از جمله آنها اولی (یعنی ابوبکر) است که گفته‌است: من بر شما ولایت یافتم و اما بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود (عمر بن خطاب) در باره‌اش گوید که بیعت با اولی اشتباه بود. هر کس به مثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید. به خدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر به قتل و کشته شدن... عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۵۵؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۳۵.

و همچنین: در قسمتی از احتجاج بعضی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر علیه ابابکر پس از غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام: «... فَأُفْحِمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ حَتَّى لَمْ يَحِزْ جَوَابًا ثُمَّ قَالَ وَ لَيْتَكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْزِلْ عَنْهَا يَا لَكُمُ إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَجِ قُرَيْشٍ لِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هَذَا الْمَقَامَ وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُخْلَعَكَ وَ أُجْعَلَهَا فِي سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ...»؛ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که چون ابابکر، شهادت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و دلایل اولویت و احقیقت آن سرور را از او و از جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید، به غایت مضطر و بی تاب و بی نهایت متحیر و در اضطراب شد. اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت امت نداشت. لذا عاجز و بی تاب گشته بهت و سکوت خود بر همگان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر به زیر انداخت و بعد از مدتی سر برآورد و گفت: ای اصحاب و انصار، هر که را به این کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید؛ زیرا که تا علی علیه السلام در میان شما است من به امر خلافت امت سزاوار نیستم. عمر بن الخطاب غضبناک شد و روی به ابی بکر کرد و گفت ای الکعبه به زبان هرگاه تو را قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس چرا خود را در این مقام قرار دادی؟! به خدای عالم قسم که همت خود بر آن مصروف داشتم که تو را خلع نموده و از خلافت امت معزول گردانم و این کار را حواله به مولى بنی حذیفه نمایم و این امر را به او واگذار کنم... احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۸، ص ۲۰۱.

۱۴. قال ابن الساعي: «اما الامام الكاظم فهو صاحب الشأن العظيم، و الفخر الجسيم، كثير التهجد، الجاد في الاجتهاد، المشهود له بالكرامات، المشهور بالعبادات المواظب على الطاعات، بيت الليل ساجدا، و قائما و يقطع النهار متصدقا و صائما، و لفرط حلمه، و تجاوزه عن المعتدين عليه كان كاظما، يجازي المسيء باحسانه إليه، و يقابل الجاني بعفوه عنه، و لكثرة عبادته يسمي بالعبد الصالح، و يعرف بالعراق بباب الحوائج الى الله لنجح المتوسلين الى الله تعالى به، كراماته تحار منها العقول، و تقضي بان له قدم صدق عند الله لا تزول» مختصر أخبار الخلفاء، ابن الساعي، [م. ۶۶۶]، ص ۳۹.

همچنین: «الامام موسى الكاظم علیه السلام، تبارك من اتج مبارك هذه الثمر من تلك الشجرة النبوية المطهرة ما أقدره، فهو امام الصبر على التقوى و العبادة الحائز لقصب السبق في ميدان سيادة الولاية و ولاية السيادة،





سمي بالكاظم لكثرة تجاوزه وحلمه، وكان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله وبالعباد الصالحين من كثرة عبادته واجتهاده وقيامه الليل فإنه كان أعبد أهل زمانه.»
 منبع اهل تسنن: الأنوار القدسية، سنهوتى شافعى، ص ٣٨ ط السعادة بمصر (بناير نقل شرح احقاق الحق، ج ١٩، ص ٥٣٨).

همچنين: «في ذكر موسى الكاظم: هو الامام الكبير الأوحى، الحجة الساهر ليله قائماً، القاطع نهاره صائماً، المسمى لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين كاظماً، وهو المعروف بباب الحوائج لأنه ما خاب المتوسل به في قضاء حاجته قط.» أخبار الدول، قرمانى دمشقى [م. ١٠١٩]، ج ١، ص ٣٣٧.

همچنين: «كان موسى بن جعفر [عليه السلام] من أشد الناس عبادة». تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٤١٤.
 همچنين: كان الشافعى يقول: «قبر موسى الكاظم الترياق المجرّب». بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٤٨، ص ٣١٨.

همچنين: «هو [موسى بن جعفر عليه السلام]: الإمام الكبير القدر العظيم الشأن الكبير المجتهد الجاد في الاجتهاد، المشهور بالعبادة المواظب على الطاعات المشهود له بالكرامات يبيت الليل ساجداً قائماً و يقطع النهار متصدقاً و صائماً، لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين عليه دعي كاظماً. كان يجازي المسيء باحسانه إليه و يقابل الجاني بعفو عنه، و لكثرة عبادته كان يسمى بالعباد الصالح، و يعرف في العراق بباب الحوائج إلى الله لنجح مطالب المتوسلين إلى الله به، كراماته تحار منها العقول و تقضى بأن له عند الله صدق لا تزول و لا تزول.»

منبع اهل تسنن: مطالب السؤل، ابن طلحة شافعى، ص ٢٩٦.
 و همچنين: «... الكاظم هو الإمام الكبير القدر الأوحى الحبر الساهر ليله قائماً القاطع نهاره صائماً المسمى لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين كاظماً و هو المعروف عند أهل العراق بباب الحوائج إلى الله و ذلك لنجح قضاء حوائج المتوسلين به (و مناقبه) كثيرة شهيرة...»

منبع اهل تسنن: فصول المهمه، ابن صباغ، ج ٢، ص ٩٣١؛ نور الأبصار، شبلىنجى، ص ٣٠٢.
 و همچنين: ابن صباغ از علمای قرن هشتم گوید: «كان [أبو الحسن] موسى الكاظم عليه السلام أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم كفاً و أكرمهم نفساً، و كان يتفقد فقراء المدينة في الليل و يحمل إليهم الدراهم و الدنانير إلى بيوتهم و النفقات و لا يعلمون من أي جهة وصلهم ذلك، و لم يعلموا بذلك إلا بعد موته» و ابو الحسن موسى كاظم عليه السلام عابدترین و عالم ترین و سخاوتمند ترین و كريم ترین اهل زمانش بود و شبانه از فقراى مدينه دستگیرى می کرد و طلا و نقره به سوى خانه هاى ايشان می فرستاد و فقراى نمى دانستند كه اين اموال را چه كسى می فرستد.

منابع اهل تسنن: فصول المهمه، ابن صباغ، ج ٢، ص ٩٤٩ - ٩٥٠؛ يبايع الموده، قندوزى، ج ٣، ص ١٦٤.
 و همچنين: «من رجالنا موسى بن جعفر بن محمد و هو العبد الصالح جمع من الفقه و الدين و النسك و الحلم و الصبر. و ابنه علي بن موسى المرشح للخلافة، و المخطوب له بالعهد، كان أعلم الناس، و اسخى الناس، و اكرم الناس أخلاقاً». شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١٥، ص ٢٩١.





و همچنین: «ابن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب؛ و یلقب (بالکاظم) و المأمون، و الطیب و السید، و کنیته أبو الحسن و یدعی بالعبد الصالح لعبادته و اجتهاده و قیامه باللیل؛ ... و کان موسی جوادا حلیمًا و انما سمي الكاظم لأنه كان اذا بلغه عن أحد شيء بعث اليه بمال...» سبط بن جوزی از علمای قرن ششم گوید: [موسی] بن جعفر [علیه السلام] که لقب ایشان کاظم و مأمون و طیب و سید و کنیه او ابو الحسن است و ایشان را عبد صالح گویند به جهت عبادت بسیار و شب زنده داری... موسی بن جعفر [علیه السلام] بسیار بخشنده و حلیم و بردبار بود و کاظم نامیده می شد به این جهت که هرگاه از کسی به ایشان بدی می رسید اموالی را به سوی آن شخص می فرستاد [بدی را با خوبی جواب می داد].

منبع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۳۱۳.

و همچنین: «كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَسْحَاهُمْ كَفَاءً وَ أَكْرَهُهُمْ نَفْسًا وَ رُؤْي أَنَّهُ... كَانَ أَوْصَلَ النَّاسِ لِأَهْلِهِ وَ رَحِمِهِ. وَ كَانَ يَتَمَتَّدُ فُقَرَاءَ الْمَدِينَةِ فِي اللَّيْلِ فَيَحْمِلُ إِلَيْهِمْ فِيهِ الْعَيْنَ وَ الْوَرَقَ وَ الْأَذِقَةَ وَ التَّمُورَ فَيُوصِلُ إِلَيْهِمْ ذَلِكَ وَ لَا يَعْلَمُونَ مِنْ أَيِّ جِهَةٍ هُوَ» حضرت موسی بن جعفر [علیه السلام] عابدترین مردمان زمان خود و فقیهترین ایشان و باسخاوت تر و گرامی ترین مردمان آن زمان بود، و روایت شده که آن حضرت مهربانترین مردم به خانواده و خویشاوند خود بود، و شب که می شد از فقرای مدینه تقفد و دلجویی می فرمود، و پول و آرد و خرما برای ایشان می برد و آنان نمی دانستند از کجا می آید و چه کسی می آورد. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۳۱؛ کشف الغممه، اربلی، ج ۳، ص ۲۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۷، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۱۰۱.

و همچنین امام صادق [علیه السلام] اشاره به فرزندش موسی بن جعفر فرمودند: «... فِيهِ الْعِلْمُ وَ الْحُكْمُ وَ الْفَهْمُ وَ السَّخَاءُ وَ الْمَعْرِفَةُ بِمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ. وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ...» در او هست علم و حلم و حکم و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم احتیاج داشته باشند در آنچه اختلاف کنند در امر دین خود. و در او است حسن خلق و نیکی همسایگی و و او دری است از درهای حق تعالی... الإمامة والتبصرة، علی ابن بابویه قمی، ص ۷۸؛ عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۳. [مرحوم کلینی نیز این روایت را با سند دیگری از امام کاظم [علیه السلام] ذکر نموده است.]

۱۵. «أَنَّ السَّنْدِيَّ بْنَ شَاهِكٍ حَضَرَ بَعْدَ مَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ السَّمِّ فِي الرُّطْبِ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَلَ مِنْهَا عَشْرَ رُطَبَاتٍ فَقَالَ لَهُ السَّنْدِيُّ تَزَادَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: حَسْبُكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ أَحْضَرَ الْقَضَاءَ وَ الْعُدُولَ قَبْلَ وَقَاتِهِ بِأَيَّامٍ وَ أَخْرَجَهُ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى فِي صَنْكٍ وَ ضُرٌّ وَ هَا هُوَ ذَا لَا عِلَّةَ بِهِ وَ لَا مَرَضٍ وَ لَا ضُرٍّ فَالْتَفَتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ أَشْهَدُوا عَلَيَّ أَنِّي مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَشْهَدُوا أَنِّي صَحِيحٌ الظَّاهِرُ لَكِنِّي مَسْمُومٌ وَ سَأَحْمَرُّ فِي آخِرِ هَذَا الْيَوْمِ حُمْرَةً شَدِيدَةً مُنْكَرَةً وَ أَصْفَرُّ غَدًا صَفْرَةً شَدِيدَةً وَ أبيضُ بَعْدَ غَدٍ وَ أَمْضِي إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ رِضْوَانِهِ فَمَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَالَ فِي آخِرِ الْيَوْمِ الثَّلَاثِ» سندی بن شاهک خدمت موسی بن جعفر [علیه السلام] رسید همان موقع که خرماي زهرآلود در مقابل امام بود و ده دانه خرما خورده بود، سندی گفت بیشتر بخوريد. فرمود: بس است آنقدر که لازم بود در مورد دستوری که به تو داده اند خوردم.





سپس چند روز قبل از شهادت امام جعفر علیه السلام قاضی‌ها و اشخاص عادل را حاضر کرد و امام را به ایشان نشان داد و گفت: مردم می‌گویند موسی بن جعفر علیه السلام در ناراحتی و مضیقه است. اکنون ملاحظه کنید که نه ناراحتی دارد و نه بیمار است و نه آزاری دیده. موسی بن جعفر علیه السلام رو به جمعیت حاضر نمود و فرمود: گواه باشید که من تا سه روز دیگر به وسیله سم از دنیا می‌روم. گرچه ظاهر من سالم است ولی مرا مسموم کرده‌اند. همین امروز تا شام رنگم شدید سرخ می‌شود، فردا زیاد زرد می‌شوم پس فردا سفید خواهد شد و به سوی رحمت خدا و رضوانش می‌روم. همان طوری که فرموده بود در آخر روز سوم از دنیا رفت. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۴۷؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج ۲، ص ۳۳۱؛ انوار البهیة، محدث قمی، ص ۱۹۷.

منبع اهل تسنن: إثبات الوصیة، مسعودی، ص ۲۰۱.

۱۶. گویند در یک شب از دولت او [هارون الرشید]، قاضی ابو یوسف را که شاگرد ابو حنیفه بود، پنجاه هزار دینار برسد و حال چنان بود که ابراهیم برادر هارون را کنیزکی جمیله بود. هارون خواست تا او را بستاند، سی هزار دینار از وی می‌خرید. ابراهیم سوگند خورد که آن کنیزک را نه فروشد و نه ببخشد. پشیمان شد و از آزار خلیفه بترسید. تأویل طلبید. قاضی ابو یوسف گفت یک نیمه ببخش و یک نیمه بفروش تا سوگند واقع نشود. چنین کردند. هارون گفت چون تو یک نیمه کنیزک به من بخشیدی، من پانزده هزار دینار به تو ببخشم. ابراهیم گفت شکرانه آنکه این راه قاضی به من نمود، سی هزار دینار بدو دادم. هارون خواست تا همان شب با کنیزک وطی کند و بی استبراء جایز نمی‌دید. قاضی ابو یوسف گفت او را با غلامی عقد نکاح کن و پیش از دخول طلاق بستان تا آن عقد مایه استبراء گردد. هارون کنیزک را با غلامی عقد نکاح کرد. غلام طلاق نمی‌داد. به ده هزار دینار نوید داد، قبول نمی‌کرد. قاضی ابو یوسف گفت غلام را به کنیزک ببخش تا چون ملک کنیزک شود، عقد نکاح منفسخ گردد. هارون چنین کرد و به شکرانه ده هزار دینار که به غلام می‌داد، به قاضی داد. چون هارون کنیزک را در تصرف آورد، صد هزار دینار [به روی نما] بداد، کنیزک ده هزار دیگر بشکرانه آنکه او را به امیرالمؤمنین رساند، به قاضی داد. «تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی قزوینی، ص ۳۰۴، (متوفای: ۷۳۰).

و همچنین نکاح هارون با کنیزی که در ملک پدرش بوده به فتوای قاضی ابویوسف:

«قال عبد الله بن المبارك: لما أفضت الخلافة إلى هارون، وقعت في نفسه جارية من جوارى المهديّ [أبي إبية]، فأرادها [فراودها] علي [عن] نفسها، فقالت: لا أصلح لك؛ إن أباك قد أطاف بي، فشغف [فأغري] بها. قال: فبعث إلى أبي يوسف فقال: جارية من جوارى المهديّ أردتها فتحصنت منّي و ذكرت أنّ أبي قد وقع بها، فعندك في هذا شيء؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين، لا تصدّقها، ليست بمأمونة علي نفسها. [و في تاريخ الخلفاء: فأرسل إلى أبي يوسف فسأله أعتدك في هذا شيء فقال يا أمير المؤمنين أو كلما ادعت أمة شيئاً ينبغي أن تصدق لا تصدّقها فإنها ليست بمأمونة]. قال عبد الله بن المبارك: فلم أدر من أيّهم أعجب، من هذا الذي قد وضع يده في دماء المسلمين و أموالهم يتحرّج من [وطء جارية] لأبيه رغبت بنفسها عن أمير المؤمنين، أم من هذا فقيه الأرض و قاضيتها، قال: تهتك حرمة أيبك و اقض شهوتك و صيرّه في رقبتى.»



→

تذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج ۹، ص ۱۸۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۱۶

همچنین نکاح هارون با کنیزی که در ملک برادرش بوده به فتوای قاضی ابو یوسف:

«حکى جعفر بن قدامة قال: كان لموسى الهادي جارية يقال لها: غادر، و كانت من أحسن النساء وجهها و غناء، و كان يحبها حبا شديدا، فبينما هي تغنيه يوما عرض له فكر و سهو تغير له لونه، فسأله من حضر عن ذلك، فقال: وقع في فكري أنني أموت، و أن أخي هارون يلي الخلافة و يتزوج جاريته هذه، فقيل له: نعيذك بالله، و تقدم الكل قبلك، فأمر بإحضار أخيه و عرفه بما خطر له فأجابه بما يوجب زوال هذا الخاطر، فقال: لا أرضى حتى تحلف لي إنني متى مت لم تتزوجها . فأحلفه و استوفى عليه الأيمان من الحج راجلا، و طلاق نسائه، و عتق المماليك، و تسبيل ما يملكه، ثم نهض إليها فأحلفها بمثل ذلك فما لبث إلا نحو شهر حتى توفي، و ولي الرشيد فبعث يخطب الجارية، فقالت: كيف يميني و يمينك؟ فقال: أكثر عن الكل و أحج راجلا، فتزوجها و زاد شغفه بها على شغف أخيه حتى إنها كانت تضع رأسها على حجره و تنام و لا يتحرك أحثى تتبته، فبينما هي ذات يوم على ذلك انتبهت فزعة تبكي، فسألها عن ذلك، فقالت: رأيت أحاك الساعة و هو يقول: أخلقت وعددي بعد ما جاورت سكان المقابر و نسيتي و حنثت في أيمانك الكذب الفواجر و نكحت غادرة أخي صدق الذي سماك غادر أمسيت في أهل البلاد و غدوت في حور الغرائر لا يهنك الألف الجديد و لا تدر عنك الدوائر و لحقت بي قبل الصباح فصرت حيث غدوت صائر والله يا أمير المؤمنين فكأنني لما سمعتها كتبها في قلبي فما أنسيت منها كلمة، فقال لها الرشيد: أضغاث أحلام، فقالت: كلا. ثم لم تزل تضطرب و ترتعد حتى ماتت بين يديه». المنتظم، ابن جوزي، ج ۸، ص ۳۴۹.

۱۷. «قال مالك بن انس الفقيه: و الله ما رأيت عيني أفضل من جعفر بن محمد [عليهما السلام] زهدا و فضلا و عبادة و ورعا». مالك، اعظم ائمه اهل سنت می گوید: افضل از جعفر بن محمد ندیدم، نه در زهدش، نه در ورعش، نه در فضلش، نه در عبادتش. فضائل الأشهر الثلاثة، شیخ صدوق، ص ۳۸؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۲۳۶؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۶، (عبارته: فضلا و علما و ورعا). عدد القویه، علامه حلی، ص ۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۷، ص ۲۰.

همچنین: «قال مالك بن انس: ما رأيت عين ولا سمعت اذن ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلا و علما و عبادة و ورعا». خلاف، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۳، (عبارته: علما و عبادة و ورعا)؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۷، ص ۲۸.

۱۸. چون حضرت امر کرد که خیمه ها را نزدیک به هم سراپا کنند: «...رَجَعَ ﷺ إِلَى مَكَانِهِ فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ وَيَدْعُو وَيَبْتَغِرُ وَقَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَيَدْعُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ.» امام حسین علیه السلام به محل خویش بازگشت و تمام شب را ایشان و اصحابش به نماز و دعا و استغفار و زاری مشغول بودند. مقتل الحسين علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۱۲ با این اختلاف: (فلما أمسى حسين و أصحابه قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون)؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۴؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، بحرانی، ص ۲۴۶.

←



منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۱۹: (به نقل از ابومخنف): کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۳۷.

همچنین: «بات الحسین (علیه السلام) و أصحابه طول لیلهم یصلون و یتستغفرون و یدعون و یتضرعون، و خیول حرس عدوهم تدور من ورائهم.»

منبع اهل تسنن: بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۲.

و همچنین: «عن عبد الله بن عاصم عن الضحاك بن عبد الله المشرقي قال: فلما أمسى حسين وأصحابه قاموا الليل كله يصلون و يتستغفرون و يدعون و يتضرعون». مقتل الحسین (علیه السلام) أبو مخنف أزدی، ص ۱۱۲.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹.

همچنین: «و جاء الليل، فبات الحسین علیه السلام تلك الليلة راكعاً، ساجداً، باکیاً، مستغفراً، متضرعاً، و بات أصحابه، و لهم دویّ كدویّ التحل. و باتوا قارئین، راكعین، ساجدین». مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۹.

همچنین: «و قام [كان] الحسین و أصحابه یصلّون اللیل كلّه، و یدعون». المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۳۸؛ المختصر فی اخبار البشر، ابی الفداء ج ۱، ص ۱۹۱.

۱۹. ثواب گریه در مصائب امام حسین (علیه السلام)

عن الربیع بن منذر عن أبيه قال كان حسين بن علي (علیه السلام) يقول: «من دمعت عيناه فينا دمعاً أو قطرت عيناه فينا قطرة آتاه الله عز وجل الجنة أخرجه أحمد في المناقب»

منبع اهل تسنن: ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۹.

همچنین: «ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده: إن من دمعت عيناه لقتل الحسين دمعاً أو قطرت قطرة بؤاه الله عز وجل الجنة.» طرائف، سید ابن طاووس، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ نهج الحق، علامه حلی، ص ۲۵۷.

و همچنین: حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّاهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ دَمْعًا حَتَّى يَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ لِأَذَى مَسَّنَا مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّاهُ اللَّهُ مَبْرَأً صِدْقِي فِي الْجَنَّةِ وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذَى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى يَسِيلَ دَمْعُهُ عَلَى خَدِّيهِ مِنْ مَصَاصَةِ مَا أُودِي فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَ النَّارِ.» در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: هر گاه چشم شخص مؤمنی برای

شهادت امام حسین (علیه السلام) به قدری پر از اشک شود که به گونه های صورتش بچکد خدا او را در غرفه های بهشتی جای خواهد داد. هر شخص مؤمنی که چشمش برای آن اذیت هایی که در دنیا به ما رسیده به قدری پر از اشک شود که به گونه های صورت وی برسد خدا او را در جایگاه صداقت در بهشت جای خواهد داد، هر شخص مؤمنی که در راه ما دچار اذیت و آزاری شود و چشمانش برای آن اذیت ها پر از اشک شود و به گونه های صورتش بریزد خدا اذیت و آزارها را از او دور می کند و روز قیامت وی را از غضب خود و آتش





جهنم در امان خواهد داشت . تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۰۱ (حدثني الحسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب...); ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۸۳ (حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد وعبد الله ابني محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب...); مثير الأحزان، ابن نما حلی، ص ۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۸۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۱۰۲.
و همچنین: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ» امام جعفر صادق ﷺ فرمود: هر جزع و فرغ و گریه ای مکروه است غیر از جزع و گریه برای امام حسین ﷺ. امالی، شیخ طوسی، ص ۱۶۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲، ص ۹۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

و همچنین: روایت شده: هنگامی که پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه زهرا ﷺ را از شهادت فرزندش حسین ﷺ و مصائب او آگاه نمود آن بانو گریه شدیدی کرد و گفت: «يَا أَبُهِ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فِي زَمَانٍ خَالَ مِنِّي وَ مِنْكَ وَ مِنْ عَلِيٍّ فَاشْتَدَّ بَكَاءُهَا وَ قَالَتْ يَا أَبُهِ فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ الْعَزَاءِ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ رِجَالُهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَسْمَعِينَ أَنْتَ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ.» پدر جان! یک چنین مصائبی در چه موقع رخ می دهد؟ فرمود در آن زمانی که من و تو و علی در دنیا نباشیم! گریه حضرت زهرا ﷺ شدیدتر شد و گفت: پدر جان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی متصدی عزاداری وی خواهد شد؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. همه ساله هر گروهی پس از دیگری عزاداری را تجدید می نمایند. هنگامی که روز قیامت فرارسد تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. هر یکی از ایشان که در مصیبت امام حسین ﷺ گریه کند ما دست او را میگیریم و داخل بهشت می نمایم. ای فاطمه! هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین گریه کند؛ زیرا صاحب آن چشم، خندان است و مزده نعمت های بهشت به وی داده خواهد شد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۹۳؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۵۳۴.

● گریه و شهنقه حضرت زهرا ﷺ و منقلب شدن عوالم وجود

«عَنْ أَبِي بصير قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَحَدُهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ فَقَالَ لَهُ مَرَجِبًا وَ صَمَهُ وَ قَبَلَهُ وَ قَالَ حَقَّرَ اللَّهُ مَنْ حَقَّرَكَ وَ انْتَقَمَ مِنْ وَ تَرَكْتُكَ وَ خَذَلَ اللَّهُ مَنْ خَذَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ كَانَ اللَّهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ نَاصِرًا فَقَدْ طَالَ بَكَاءُ النِّسَاءِ وَ بَكَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ يَا أَبَا بصير إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَنَا نِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَ إِلَيْهِمْ يَا أَبَا بصير إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ لَتَبْكِيهِ وَ





تَشَهُقٌ فَتَرْفُرُ جَهَنَّمَ زَفْرَةً لَوْ لَا أَنَّ الْخَزَنَةَ يَسْمَعُونَ بُكَاءَهَا وَ قَدِ اسْتَعَدُّوا لِذَلِكَ مَخَافَةَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا عُنُقٌ أَوْ يَشْرُدَ دُخَانُهَا فَيُحْرَقَ أَهْلُ الْأَرْضِ فَيَحْفَظُونَهَا [فَيَكْبُحُونَهَا] مَا دَامَتْ بَاكِيَةً وَيَزْجُرُونَهَا وَيُوثِقُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا مَخَافَةَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَسْكُنَ صَوْتُ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ وَإِنَّ الْبِحَارَ تَكَادُ أَنْ تَتَفَتَّقَ فَيَدْخُلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ مَا مِنْهَا قَطْرَةٌ إِلَّا بِهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ فَإِذَا سَمِعَ الْمَلِكُ صَوْتَهَا أَطْفَأَ نَارَهَا بِأَجْنِحَتِهِ وَ حَبَسَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ مَخَافَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ مُشْفِقِينَ بِيَكُونُهُ لِيَكَانِهَا وَ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ وَ يَتَضَرَّعُ أَهْلُ الْعَرْشِ وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ تَرْتَفِعُ أَصْوَاتٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ مَخَافَةَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَنَّ صَوْتًا مِنْ أَصْوَاتِهِمْ يَصِلُ إِلَى الْأَرْضِ لَصَعَقَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعَتِ الْجِبَالُ وَ زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ قَالَ غَيْرُهُ أَعْظَمُ مِنْهُ مَا لَمْ تَسْمَعُهُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَمَا تَحِبُّ أَنْ تَكُونَ فِيمَنْ يُسَعِدُ فَاطِمَةَ عليها السلام فَبَكَيْتُ حِينَ قَالَهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَى الْمُنْطِقِ وَ مَا قَدَرْتُ عَلَى كَلَامِي مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمُصَلَّى يَدْعُو فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَمَا انْتَمَعْتُ بِطَعَامٍ وَ مَا جَاءَنِي النَّوْمُ؛» ابو بصير نقل کرده که: محضر مبارک امام صادق عليه السلام بوده و برای آن جناب سخن می گفتم در این هنگام یکی از فرزندان حضرت داخل شد. امام عليه السلام به او فرمودند: بارک الله، و او را به سینه خود چسبانده و وی را بوسیده و فرمودند: خدا ذلیل کند کسانی را که شما را ذلیل کنند و انتقام کشد از آنان که به شما ظلم کنند، و خوار کند افرادی را که شما را خوار کنند، و لعنت کند اشخاصی را که شما را می کشند و خدا ولی و حافظ و ناصر شما باشد. زنان و انبیا و صدیقین و شهدا و فرشتگان آسمان بسیار بر شما گریستند. سپس آن حضرت گریسته و فرمودند: ای ابو بصیر هر گاه به فرزندان حضرت حسین عليه السلام می نگریم به واسطه مصیبت و ظلمی که به پدرشان و خودشان شده حالتی به من دست می دهد که قابل کنترل نیست. ای ابو بصیر: فاطمه عليها السلام بر آن حضرت گریست و زجه زده و به دنبال آن جهنم فریادی کشید و جیغی زد که فرشتگان حافظ و نگهبان بر آن، صدای گریه دوزخ را شنیدند و سریع آماده شدند آن را کنترل کنند؛ زیرا خوف آن بود که از درون دوزخ آتش زبانه کشد یا دود آن بیرون رفته و اهل زمین را بسوزاند. لذا تا وقتی که دوزخ، گریان و نالان است فرشتگان حافظ آن را مهار کرده و به جهت خوف و هراسی که بر اهل زمین دارند آن را محافظت نموده و دربهای آن را محکم بسته اند ولی در عین حال دوزخ ساکت و آرام نمی شود مگر صدای فاطمه عليها السلام آرام گردد. ای ابو بصیر دریاها نزدیک بود شکاف برداشته در نتیجه برخی در بعضی دیگر داخل شوند و قطره ای از آب دریاها نیست مگر آنکه فرشته ای بر آن موکل است، لذا هر گاه فرشته موکل بانک دریا و خروش آن را بشنود با زدن بالش خروش و طغیان را خاموش و ساکت می کند و آنها را حبس کرده و نگاه داشته تا بر یکدیگر داخل و وارد شوند و این نیست مگر به خاطر خوف و هراس بر دنیا و آنچه در آن و کسانی که بر روی زمین می باشند و پیوسته فرشتگان از روی شفقت و ترحم به واسطه گریستن دریاها می گریند و خدا را خوانده و به جانبش تضرع و زاری نموده و اهل عرش و اطراف آن نیز جملگی در تضرع و ناله هستند. صداهای فرشتگان بلند است که به خاطر خوف و هراس بر اهل زمین همواره حق تعالی را تقدیس و تزیه می نمایند و اگر احیانا صدای آنها به زمین برسد اهل زمین به فریاد آمده و کوهها قطعه قطعه شده و زمین اهلس را می لرزاند. ابو بصیر می گوید: محضر مبارک امام عليه السلام عرضه داشتیم: فدایت





شوم این امر بسیار عظیم و بزرگ است! حضرت فرمودند: از این عظیم‌تر غیر آن، [یعنی خبری که نشنیده‌ای] است. سپس فرمودند: ای ابو بصیر! دوست نداری در زمره کسانی باشی که حضرت فاطمه علیها السلام را کمک می‌کنند؟ ابو بصیر می‌گوید: وقتی امام علیه السلام این کلام را فرمودند به طوری گریه به من دست داد که قادر بر سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلویم را می‌فشرد که توانایی بر تکلم نداشتم. سپس حضرت پیا خواسته و به نمازخانه تشریف برده و به خواندن دعا پرداختند. پس از مجلس با چنین حالی برخاسته و بیرون آمدم و نه طعام خوردم و نه توانستم بخوابم. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۸.

• گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

رجوع شود به ص ۴۸، عنوان: عزا و اشک خاتم بر اباعبد الله صلی الله علیه و آله.

• گریه امیر مومنان علیه السلام

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنِ الْخَصْمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي خُرُوجِهِ [فِي خَرْجَتِهِ] إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا نَزَلَ بَيْنَتَوَى وَهُوَ شَطُّ الْفَرَاتِ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ قُلْتَ لَهُ مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام لَوْ عَرَفْتُهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُورُهُ حَتَّى تَبْكِي كَبْكَائِي قَالَ فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَالَتْ الدَّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ وَ بَكَينَا مَعًا وَ هُوَ يَقُولُ أَوْه أَوْه مَا لِي وَ لَالَ أَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَ لَالَ حَرْبِ حَزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ صَبْرًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى مِنْهُمْ...» ابن عباس گوید در سفر صفین خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم چون به نینوا در کنار فرات رسید به صدای بلند فریاد زد: ای پسر عباس اینجا را می‌شناسی؟ گفتم یا امیرالمؤمنین نه. فرمود اگر مانند من می‌شناختی از آن نگذشتی تا چون من گریه کنی و چندان گریست که محاسنش خیس شد و اشک بر سینه‌اش روان گردید و با هم گریه کردیم و می‌فرمود: وای وای، مرا چه کار با آل ابو سفیان، چه کار با آل حرب حزب شیطان و اولیای کفر! صبر کن ای ابا عبدالله که پدرت بیند آنچه را تو بینی از آنها...» امالی، شیخ صدوق، ص ۶۹۴؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۵۳۳؛ فتوح، أحمد بن أعثم كوفي، ج ۲، ص ۵۵۲؛ خرائج والجرائح، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۴۵؛ درّ النظم، عاملی، ص ۵۳۸؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، ج ۴، ص ۱۹۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۵۲.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص ۲۰۹.

• گریه حضرت ابراهیم علیه السلام

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشِ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَنْ يَرْجَعَ أَهْلُ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبَّ خَلْقِي إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا



خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَفْهَوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُكَ قَالَ بَلْ وُلْدُهُ قَالَ فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعَّ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وُلْدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعَّ لِقَلْبِي قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا كَمَا يُذْبِحُ الْكَنُيْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي فَجَزَعَ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتَلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتٍ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَابِي وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. فضل بن شاذان می گوید: از امام رضا ﷺ شنیدم که فرمود: چون خداوند به ابراهیم ﷺ فرمان داد به جای پسرش اسماعیل آن قوچی را که فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می کرد و به ذبح آن قوچ مأمور نمی شد تا به قلبش آن رسد که به قلب پدری که عزیزترین فرزندش را ذبح کرد می رسد، تا با این کار به بالاترین درجه ثواب مصیبت زده نایل گردد. پس خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا، کسی را که محبوب تر از حبیب تو محمد ﷺ باشد نیاورده ای، وحی شد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را از خودم بیشتر دوست دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت: بلکه فرزند او را. فرمود: ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناک تر است یا ذبح شدن فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت من؟ گفت: پروردگارا ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برایم دردناک تر از ذبح فرزندم به دست خودم است. فرمود: ای ابراهیم طائفه ای که گمان می کنند که از امت محمد هستند، فرزند او حسین را پس از وی از روی ستم و دشمنی می کشند، همان گونه که قوچ را سر می برند و با این کار دچار غضب من می شوند. ابراهیم با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و قلبش به درد آمد و شروع به گریه کرد، پس به او وحی شد که ای ابراهیم ناراحتی تو بر قتل حسین ﷺ را معادل ناراحتی تو بر فرزندت اسماعیل، در صورتی که او را ذبح می کردی قرار می دهم و با این کار تو را به بالاترین درجه اهل ثواب در مصیبت می رسانم و این معنای سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. خصال، شیخ صدوق، ص ۵۸؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۸۷؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص ۲۵۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۶۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

• گریه حضرت موسی و حضرت ﷺ

«عن علی بن موسی ﷺ... أتى موسى العالم فأصابه في جزيرة من جزائر البحر إما جالساً وإما متكئاً فسلم عليه موسى فأثكر السلام إذ كان بأرض ليس بها سلام فقال من أنت قال أنا موسى بن عمران قال أنت موسى بن عمران الذي كلمه الله تكليماً قال نعم قال فما حاجتك قال جئت لتعلمني مما علمت رشداً قال إني وكلت بأمر لا تطيقه ووكلت بأمر لا أطيقه ثم حدثه العالم بما يصيب آل محمد من البلاء حتى اشتد بكأؤهما ثم حدثه عن فضل آل محمد حتى جعل موسى يقول يا ليتني كنت من آل محمد و حتى ذكر فلاناً



وَفُلَانًا وَ مَبِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَى قَوْمِهِ وَ مَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ...» امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی موسی آن عالم را در جزیره‌ای ملاقات کرد و به او سلام نمود، او از موسی پرسید: تو کیستی؟ موسی گفت: من موسی بن عمران هستم، همان که خداوند با او تکلم نموده آمدم تا علمی از تو فرا بگیرم که رشد و هدایت بیابم، او گفت: تو طاقت همراهی مرا نداری، سپس آن عالم از مصائب آل محمد علیهم السلام برای موسی سخن گفت تا آنجا که هر دو به شدت گریستند، سپس آن عالم از فضل و برتری آل محمد علیهم السلام برای موسی سخن گفت، تا آنجا که موسی گفت: ای کاش من هم از آل محمد علیهم السلام بودم. بعد همه ماجراها از تکذیب آل محمد علیهم السلام توسط مردم و ماجرای خلافت خلفاء غاصب را برای او بیان کرد. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۸، تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۶۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۸، ص ۱۰۷.

• گریه حضرت زکریا علیه السلام

رجوع شود به ابتدای جلسه اول، ص ۲۴، پاورقی ۱.

• گریه ملائکه:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ شُعْثًا غُيْبًا فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ هَبَطَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلِكٍ وَ صَعِدَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلِكٍ فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَ يَشْهَدُونَ لِمَنْ رَأَاهُ وَ يُسَيِّعُونَهُ بِالْوَفَاءِ إِلَى أَهْلِهِ وَ يَعُودُونَهُ إِذَا مَرَضَ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ.» ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال چهار هزار فرشته را بر قبر حضرت حسین بن علی علیهم السلام موکل قرار داده که جملگی ژولیده و غمگین و گرفته بوده و از طلوع صبح تا زوال آفتاب (وقت ظهر) بر آن جناب می‌گریند و وقتی ظهر می‌شود چهار هزار فرشته دیگر به زمین فرود آمده و این چهار هزار نفر به آسمان می‌روند و فرشتگان به زمین آمده پیوسته می‌گریند تا صبح طلوع کند... کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۵۲.

• گریه جغد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْبُومَةِ قَالَ هَلْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَأَاهَا بِالنَّهَارِ قِيلَ لَهُ لَا تَكَادُ تَظْهَرُ بِالنَّهَارِ وَ لَا تَظْهَرُ إِلَّا لَيْلًا قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَأْوِي الْعُمَرَانَ أَبَدًا فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنِ ﷺ أَلَسْتَ عَلَى نَفْسِهَا أَنْ لَا تَأْوِي الْعُمَرَانَ أَبَدًا وَ لَا تَأْوِي إِلَّا الْخَرَابَ فَلَا تَزَالُ نَهَارَهَا صَانِمَةً حَزِينَةً حَتَّى يَجُتَّهَا اللَّيْلُ فَإِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ فَلَا تَزَالُ تَرِنُ [تَرْتِ] عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ حَتَّى تُصْبِحَ.» محمد بن الحسین بن احمد بن ولید و جماعتی از اساتیدم، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از حسین بن ابی غندر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، وی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام درباره جغد فرمودند: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است؟ محضر مبارکش عرض شد: خیر ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می‌گردد. حضرت فرمودند: اما اینکه این حیوان پیوسته در خرابه‌ها مسکن گرفته و در آبادی نمی‌آید جهتش آنست که: وقتی حضرت امام حسین علیه السلام شهید شدند این حیوان بواسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سکنا نکرده و منزلش تنها در خرابه‌ها باشد پس پیوسته در روز صانم و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد





از ابتداء آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام زمزمه و نوحه سرائی و مرثیه خوانی می کند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۳.

۲۰. «روى أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم: وجعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ابنه إبراهيم في حجره وهو يوجد بنفسه فذرفت عينا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقيل في ذلك؛ فقال إنها رحمة وإنما يرحم الله من عباده الرحماء. ثم قال: العين تدمع والقلب يحزن ولا نقول إلا ما يرض ربنا.»

منابع اهل تسنن: فتح العزيز، عبد الكريم رافعی، ج ۵، ص ۲۵۵-۲۵۸؛ تلخیص الحبير، ابن حجر، ج ۵، ص ۲۵۶؛ تمهید، ابن عبد البر، ج ۱۷، ص ۲۸۴.

۲۱. عن عائشة، قالت: «بيننا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم راقدا إذ جاء الحسين عليه السلام فحبو إليه فحيتته عنه، ثم قمت لبعض أمري، فدنا منه فاستيقظ يبكي، فقلت: ما يبكيك؟ قال: إن جبريل أراني التربة التي يقتل عليها الحسين، فاشتد غضب الله علي من يسفك دمه، وبسط يده فإذا فيها قبضة من بطحاء. فقال: يا عائشة والذي نفسي بيده أنه ليحزني، فمن هذا من أمتي يقتل حسينا بعدي.»

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسين (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۴۶؛ ترجمه امام حسين، ابن عساکر، ص ۲۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۹۵؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۳۳؛ سبل الهدى والرشاد، صالحی شامی، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

همچنین: «عن عبد الله بن يحيى الحضرمي عن أبيه أنه سافر مع علي، وكان أحب مطهرته حتى حاذى نينوى و هو منطلق إلى صفين فنادى: صبرا أبا عبد الله، صبرا أبا عبد الله! قلت: ماذا أبا عبد الله! قال: دخلت على النبي صلى الله عليه وآله وعيناه تفيضان، قال: قلت: يا رسول الله! ما لعينيك تفيضان؟ أغضبك أحد؟ قال: قام من عندي جبريل فأخبرني أن الحسين يقتل بشط الفرات، [فقال هل لك أن أريك من تربته فقلت نعم. فمد يده فقبض قبضة من تراب فأعطانيها ما ملكت] فلم أملك عيني أن فاضت.»؛ عبد الله بن يحيى روایت کند از پدرش که او گفت: بیرون رفتم با امیرالمؤمنین به صفین چون به برابر نینوی شدید آن حضرت می گفت: صبرا ابا عبد الله! صبرا ابا عبد الله! گفتم: یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی چه بود؟ فرمود که: روزی رفتم نزد رسول الله صلى الله عليه وآله و چشمهایش گریان بود گفتم بابی و امی یا رسول الله چیست که چشمهای تو گریان است؟ آیا کسی تو را به خشم آورده؟ فرمود که: جبرئیل نزد من بود پس خبر داد مرا که حسین به کنار فرات کشته شود. آنگاه گفتم: می خواهی از تربت او به شما نشان دهم؟ گفتم: بله سپس دست دراز کرد و قبضه ای از آن خاک به من داد پس مالک نیستند چشمان من که نگریند.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۸، ص ۶۳۲؛ آحاد و المثانی، ضحاک، ج ۱، ص ۳۰۸. و به همین مضمون در منابع شیعه: مثیر الأحران، ابن نما حلی، ص ۹؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۴۷.

۲۲. رَوَاةُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ فِي كِتَابِ أَصْلِهِ فِي فَضْلِ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ وَ لَمْ يَذْكَرْ عَاشُورَاءَ فَقَالَ مَا لَفَطَهُ: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَنَا أُرِيدُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ فَأَتَيْتُهُتُ إِلَى





الْغَاضِرِيَّةَ حَتَّى إِذَا نَامَ النَّاسُ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ حَتَّى إِذَا كُنْتُ عَلَى بَابِ الْحَيْرِ [الْحَايِرِ] خَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرَّيْحِ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ فَقَالَ انصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَأَنْصَرَفْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ فَأَنْسَبْتُ بِهِ حَتَّى إِذَا كَانَ نِصْفَ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَايِرِ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ بِعَيْنِهِ فَقَالَ يَا هَذَا انصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَأَنْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَايِرِ خَرَجَ إِلَيَّ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا هَذَا إِنَّكَ لَا تَصِلُ فَقُلْتُ فَلِمَ لَا أَصِلُ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَيِّدِ سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ - وَ قَدْ جِئْتُ أُمْسِي مِنَ الْكُوفَةِ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَ أَخَافُ أَنْ أَصْبِحَ هَاهُنَا وَ تُقْتَلَنِي مُصْلِحَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ انصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَقُلْتُ وَ لِمَ لَا أَصِلُ فَقَالَ إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَأُذِنَ لَهُ فَأَتَاهُ وَ هُوَ فِي سَبْعِينَ أَلْفٍ فَأَنْصَرَفَ إِذَا عَرَّجُوا إِلَى السَّمَاءِ فَتَعَالَ فَأَنْصَرَفْتُ وَ جِئْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ اغْتَسَلْتُ وَ جِئْتُ فَدَخَلْتُ فَلَمْ أَرْ عِنْدَهُ أَحَدًا فَصَلَّيْتُ عِنْدَهُ الْفَجْرَ وَ خَرَجْتُ إِلَى الْكُوفَةِ.؛ راوی گوید: در اواخر سلطنت بنی مروان اراده زیارت آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام نمودم و پنهانی از اهل شام، خود را به کربلا رساندم. در گوشه‌ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت. پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می‌آید و گفت خدا تو را اجر و پاداش دهد. برگرد که به قبر حضرت نمی‌رسی! من وحشت زده و ترسان برگشتم و در گوشه‌ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد. باز دو مرتبه به جانب قبر روانه شدم و چون نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی‌توانی برسی. به او گفتم عافاک الله. چرا من به آن قبر نمی‌رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده‌ام؟ بین من و آن قبر مانع نشو، زیرا من می‌ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و به قتل برسانند، وقتی این حرف را از من شنید گفت: مقداری صبر کن، چون حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت سید الشهداء علیه السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و اینک با هفتاد هزار ملک به زیارت حضرت آمده و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند. بعد به آسمان عروج می‌کنند. راوی گوید از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟ گفت من یکی از آن ملائکه‌ای هستم که مأمور پاسداری قبر سید الشهداء علیه السلام هستیم و برای زوار ایشان طلب مغفرت می‌کنیم. تا این را شنیدم برگشتم و پنهان شدم. هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس زیارت کردم و بر قاتلین آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا خواندم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۶۴؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۵۷.

و همچنین: اسحاق بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: «لَيْسَ نَبِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يُسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ]. كَافِي، كليني، ج ۴، ص ۵۸۸؛ كامل الزيارات، ابن قولويه، ص ۲۲۰؛ ثواب الاعمال، شيخ صدوق، ص ۹۶؛ مزار، شيخ مفيد، ص ۱۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۱۰.





۲۳. این کلام را حضرت در شب عاشورا نیز به حضرت زینب علیها السلام فرمودند، آنگاه که زینب کبری اشعار: "يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ... " را از ابا عبدالله شنید و بی تابي کردند و فرمود: «وَأَكْلَاهُ لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَا تَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي عَلِيٌّ وَأَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالِ الْبَاقِي فَتَنْظَرِ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام فَقَالَ لَهَا يَا أُخِيَّةُ لَا يُذْهِبَنَّ جِلْمَكَ الشَّيْطَانُ وَتَرْفُقَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمِّ وَقَالَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَاءَ لَنَامَ فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَفْتَعْتَصَبْتُ نَفْسُكَ اغْتِصَابًا فَذَاكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشْدُّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَهَوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ وَحَزَّتْ مَعْشِيًا عَلَيْهَا فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام فَصَبَّ عَلَى وَجْههَا الْمَاءَ وَقَالَ لَهَا يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّيْ بِعَزَاءِ اللَّهِ وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ وَيُعَوِّدُونَ وَهُوَ قَزْدٌ وَحْدَهُ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَ لِي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ يَرْسُولُ اللَّهَ عليه السلام أَسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَنَحْوِهِ...» واکلاہ (ای عزا و مصیبت من) کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم، امروز (چنان ماند که) مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند! ای بازمانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان! امام حسین علیه السلام به او نگاه کرده فرمود: خواهرم، شکیبائی را از دست مده، (این سخن را فرمود) و اشک چشمانش را گرفت و فرمود: اگر مرغ قطار را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاردند (آسوده) می‌خوابید. زینب گفت: ای وای بر حال من آیا تو به ناچاری خود را به مرگ سپردی (و تن بدان داده‌ای)؟ این بیشتر دل مرا ریش کند، و بر من سخت‌تر است (این سخن را گفت) سپس لطمه به صورت زد و دست بگیربان برده چاک زد و بیهوش به زمین افتاد! امام حسین علیه السلام برخاسته آب به روی خواهر پاشید و به او فرمود: آرام باش ای خواهر، و به آن شکیبائی که خدا بهر هات سازد بردباری کن، و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان به جای نمانند، و همانا هر چیز هلاک گردد جز خداوندی که آفریدگان را به قدرت خود آفرید، و مردم را برانگیزد، و دوباره بازگرداند، و او است یگانه و یکتای بی‌همتا، جد من بهتر از من بود، و پدرم بهتر از من بود، و مادرم به از من بود، و برادرم به از من بود (و همه از این دنیا رفتند) و من و هر مسلمانی باید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تاسی کنیم، و خواهر را به این سخنان و مانند آن دلداری داد... مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف أزدی، ص ۱۱۱؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۳؛ إعلام، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲. الدمعة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۲۷۵؛ أسرار الشَّهادة، علامه دربندی، ص ۲۶۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۲۳۲؛ زینب الکبری، علامه نقدی، ۹۹؛ وسیلة الدَّارين، زنجانی، ص ۳۰۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۲۵ و..

و برخی این قضیه را در هنگام ورود به کربلا نقل کردند.

۲۴. این کلام نیز از حضرت زینب علیها السلام و ام کلثوم نیز نقل شده است:

(حضرت ام کلثوم): «ثُمَّ نَادَى عليها السلام: يَا أُمَّ كَلْثُومِ! يَا زَيْنَبُ! يَا سَكِينَةَ! يَا رَقِيَّةَ! يَا عَاتِكَةَ! وَيَا صَفِيَّةَ عَلِيَّكَنَّ مِنِّي السَّلَامُ. فَهَذَا آخِرُ الْاجْتِمَاعِ، وَقَدْ قَرِبَ مِنْكُمْ الْاِفْتِجَاعُ. فَصَاحَتْ أُمَّ كَلْثُومُ: يَا أَخِي كَأَنَّكَ اسْتَسَلَمْتَ لِلْمَوْتِ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام: يَا أَخْتَاهُ، فَكَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ مِنْ لَا نَاصِرَ لَهُ، وَلَا مَعِينَ. فَقَالَتْ: يَا أَخِي رَدُّنَا



→

إلى حرم جدنا. فقال لها عليه السلام: يا أختاه! هيهات هيهات! لو ترك القطا لنام. فرفعت سكينه صوتها بالبكاء والتّحيب، فضمّتها الحسين عليه السلام إلى صدره الشّريف و قبلها، ومسح دموعها بكمّته، مقتل أبي مخنف، ابو مخنف ازدي، ص ۸۴.

منيع اهل تسنن: ينابيع المودّة، قندوزي، ج ۳، ص ۷۹ (با اختلاف در متن)
(حضرت زينب عليها السلام): في كتاب المعدن: فنادى في تلك الحالة: يا زينب يا أم كلثوم يا سكينه يا رقيه يا فاطمة، عليك مني السلام. فأقبلت زينب عليها السلام فقالت: يا أخي، أيقنت بالقتل؟ فقال عليها السلام: كيف لا أيقن وليس لي معين ولا نصير؟ فقالت: يا أخي ردنا إلى حرم جدنا. فقال عليها السلام: هيهات، لو تركت ما ألقيت نفسي في المهلكة، و كأنكم غير بعيد كالعبيد، يسوقونكم أمام الركاب، ويسومونكم سوء العذاب. أسرار الشهادة، علامه دربندي، ص ۴۲۳؛ دمه السّاكبة، علامه بهبهاني، ج ۴، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۲۵. [امام حسين عليه السلام هنگام وداع] بانگ برداشت که یا سكينه! یا فاطمه! یا زينب! یا أم كلثوم! عليك مني السلام. چون اهل بيت اين ندا شنيدند، فرياد «الوداع الوداع، و الفراق الفراق» برآوردند. سكينه مقنعه از سر برافكند. و قالت: يا أبة! استسلمت للموت، فإلى من أتكلنا؟ عرض كرد: «ای پدر! تن به مرگ دردادی. ما به کدام کس پناهنده شويم؟ و اتكال از چه کس جويم؟» حسين عليه السلام بگريست... ناسخ التواريخ سيد الشهدا عليه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۱.

همچنين: پردگيان سراق عصمت را طلبيد و دختران و خواهران را در بر كشيده و هر يك را به ثوابهاى حق تعالى تسلي بخشيد. صدای شيون از خيمه‌هاى حرم بلند شد. صدای «الوداع! الوداع!» و ناله «الفراق! الفراق!» از زمين به آسمان می‌رسيد. پس سكينه، دختر آن حضرت مقنعه از سر كشيده و گفت: ای پدر بزرگوار! تن به مرگ در داده‌ای! ما را به که می‌گذاری؟ آن امام مظلوم گريست و فرمود: ای نور دیده من! هر که یاوری ندارد، يقين مرگ را بر خود قرار می‌دهد. ای دختر! یاور همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد. صبر کنید بر قضای خدا و شکیبایی ورزید که به زودی دنیای فانی منقضی می‌شود و نعيم ابدی و آخرت، زوال ندارد. جلاء العيون، علامه مجلسی، ص ۶۸۴.

۲۶. حدثنا علي بن عبد العزيز ثنا إسحاق بن إسماعيل الطالقاني حدثنا جرير عن بن أبي ليلي قال قال حسين بن علي عليه السلام: حين أحس بالقتل انتوني [بغوني] ثوبا لا يرغب فيه أحد أجمعه تحت ثيابي [حتى] لا أجد فقيل له تبا فقال لا ذلك [لا ذلك] لباس من ضربت عليه الذلة فأخذ ثوبا [فخرقه] فمزقه فجعله تحت ثيابه فلما أن قتل جردوه. معجم الكبير، طبراني، ج ۳، ص ۱۱۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱؛ ترجمة امام حسين عليه السلام، ابن عساکر، ص ۳۲۴-۳۴۰؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۱۷؛ كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۴۳۴؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۱۹۳ (رواه الطبراني ورجاله إلى قائله ثقات).

همچنين: «قال عليه السلام لأخته: (يا أختاه) انتيني بثوب عتيق، لا يرغب أحد فيه من القوم أجمعه تحت ثيابي، لنلا أجد منه بعد قتلي.» مدينة المعاجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۶۷؛ منتخب، طريحي، ص ۴۵۰؛ بحر المصائب، ملا محمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج ۳، ص ۴۳؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۶؛ وسيلة الدارين، زنجانی، ص ۳۲۱؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندي، ص ۴۰۸.

←



و همچنین: «لَمَّا قَتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ كُلَّهُمْ، وَ تَفَانُوا، وَ أَبِيدُوا، وَ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ، بَقِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَعِيثُ فَلَا يَغَاثُ، وَ يُقِنُّ بِالْمَوْتِ؛ أَتَى إِلَى نَحْوِ الْخِيْمَةِ، وَ قَالَ لِأَخْتِهِ: آتِنِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لَا يَرِغَبُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِنَلَا أَجْرِدَ مِنْهُ بَعْدَ قَتْلِي. قَالَ: فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْبِكَاءِ وَ التَّحْيِيبِ، ثُمَّ أُوتِي بِثَوْبٍ فَخَرَّقَهُ وَ مَرَّقَهُ مِنْ أَطْرَافِهِ، وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، وَ كَانَ لَهُ سُرْوَالٌ جَدِيدٌ، فَخَرَّقَهُ أَيْضًا لِنَلَا يَسْلُبُ مِنْهُ. فَلَمَّا قَتَلَ عَمِدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَسَلِبَهُمَا مِنْهُ، وَ تَرَكَ عَرِيَانًا بِالْعُرَاءِ، مَجْرَدًا عَلَى التَّرْمِضَاءِ، فَسَلَّتْ يَدَاهُ فِي الْحَالِ، وَ حَلَّ بِهِ الْعَذَابُ وَ النِّكَالُ. قَالَ: فَلَمَّا لَبَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الثَّوْبَ الْمُخَرَّقَ، وَدَخَّ أَهْلُهُ وَ أَوْلَادُهُ وَ دَاعٍ مَفَارِقَ لَا يَعُودُ. مَنْتَخِبٌ، طَرِيحِي، ج ۲، ص ۴۵۱؛ دَمْعَةُ السَّاكِبَةِ، بِبِهَانِي، ج ۴، ص ۳۳۷؛ أَسْرَارُ الشَّهَادَةِ، دَرَبَنْدِي، ص ۴۰۸-۴۰۹.

۲۷. كَانَ عَلَيْهِ جَبَّةٌ خَزٌّ دَكْنَاءَ وَ عِمَامَةٌ مَوْزَدَةٌ أَرَخَى لَهَا ذَوَابِتَيْنِ، وَ التَّحْفَ بِبُرْدَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْه، وَ تَقَلَّدَ بِسَيْفِهِ. وَ طَلَبَ ثَوْبًا لَا يَرِغَبُ فِيهِ أَحَدٌ يَضَعُهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ لِنَلَا يَجْرِدَ مِنْهُ، فَإِنَّهُ مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ. فَآتَوْهُ بَبْتِيَانِ فَلَمْ يَرِغَبْ فِيهِ، لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ الدَّلَّةِ، وَ أَخَذَ ثَوْبًا خَلَقًا وَ خَرَّقَهُ، وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، وَ دَعَا بِسُرَاوِيلِ حَبْرَةٍ، فَفَزَرَهَا، وَ لَبَسَهَا، لِنَلَا يَسْلُبَهَا. مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ، مَقْرَمٌ، ص ۳۴۰-۳۴۱.

و همچنین: «أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَعْتَبُ مَوْلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ [ع] يَقُولُ: أَصِيبَ الْحُسَيْنِ [ع] وَعَلَيْهِ جَبَّةٌ خَزٌّ.» رَاوِي گُوَيْدَازِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [ع] شَنِيدَمِ هَنْگَامِي كِه آن مَصِيْبَتَهَا بِه حُسَيْنِ [ع] رَسِيْدِ اِيْشَانِ جَبَّةِ اِيْزِ خَزُّ بَه تَنْ دَاشْتَنْدِ. مَنَابِعُ اَهْلِ تَسْنَنِ: تَرْجَمَةُ اِمَامِ حُسَيْنِ (مِنْ طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ)، ابْنِ سَعْدٍ، ص ۴۲؛ تَارِيخُ اِسْلَامٍ، ذَهَبِي، ج ۵، ص ۱۰۵.

و همچنین: «لَقَدْ ذَكَرَ أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ عِبَادٍ فِي كِتَابِ [الأنوار] كَلِمَاتٍ شَرِيفَةً عَنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: وَ لَمْ نَرِ أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَأَقْوَى قَلْبًا مِنَ الْحُسَيْنِ [ع] قَتَلَ حَوْلَهُ وَ لَدَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَ كَانَ يَشُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَنْكَشِفُونَ عَنْهُ اِنْكَشَافَ الْمَعْزَى وَ وَجَدَ فِي جَبَّةِ خَزٍّ كَانَتْ عَلَيْهِ فِي مَقْدَمِهِ قَرِيبًا مِنْ مِائَةِ وَ ثَمَانِينَ ضَرْبَةَ خَرَقًا مِنْ طَعْنَةِ رَمْحٍ وَ رَمِيَةِ سَهْمٍ وَ ضَرْبَةَ بِسَيْفٍ وَ حِجْرٍ.» سَعْدُ السَّعُوْدِ، سَيِّدُ ابْنِ طَاوُوسٍ، ص ۱۳۶. و همچنین: «قَتَلَ الْحُسَيْنِ [ع] يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ بِالطُّفِّ بِكَرْبَلَاءَ وَ عَلَيْهِ جَبَّةٌ خَزٌّ دَكْنَاءَ...» حُسَيْنِ [ع] دَرِ رُوزِ عَاشُورَاءِ سَالِ شِصْتِ وَ يَكِ دَرِ سِرْزَمِيْنِ طُفِّ دَرِ كَرْبَلَاءِ كَشْتَهْ شُدَّ وَ حَالِ اَيْنِ كِه لِبَاسِي بِه رَنْگِ سِيَاهِ اَزِ جَنْسِ خَزُّ بَرِ تَنْ دَاشْتِ.

مَنَابِعُ اَهْلِ تَسْنَنِ: مَعْجَمُ الْكَبِيْرِ، طَبْرَانِي، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تَارِيخُ مَدِيْنَةِ دِمَشْقِ، ابْنِ عَسَاكِرِ، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ مَعْجَمُ الزَّوَانِدِ، هَيْشَمِي، ج ۹، ص ۱۹۳؛ تَفْسِيْرُ آلُوْسِي، آلُوْسِي، ج ۸، ص ۱۱۱.

۲۸. «فِي التَّاسِخِ: ... فَارَادَ الْحُسَيْنُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْخِيْمَةِ، فَتَعَلَّقَتْ بِهِ وَ قَالَتْ: مَهَلَا يَا أَخِي حَتَّى أَتَزَوَّدَ مِنْكَ، وَ مِنْ نَظَرِي إِلَيْكَ، وَ أَوْدَعَكَ وَ دَاعٍ مَفَارِقَ لَا تَلَاقِي بَعْدَهُ. فَجَعَلَتْ تَقْبَلُ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ، وَ أَحْطَنَ بِه سَائِرَ النِّسْوَةِ، وَ جَعَلَ يَقْبَلُنْ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ، فَسَكَّتْهُنَّ الْحُسَيْنِ وَ رَدَّهِنَّ إِلَى الْفَسْطَاطِ، ثُمَّ دَعَا بِأَخْتِهِ زَيْنَبَ وَ صَبَّرَهَا، وَ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهَا، وَ سَكَّنَهَا مِنَ الْجَزَعِ، وَ ذَكَرَ لَهَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ لِلصَّابِرِيْنَ مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْكِرَامَاتِ لِلْمَقْرَبِيْنَ، فَفَرَضَتْ، وَ أَظْهَرَتْ الْفَرْحَ وَ السَّرُورَ فِي وَجْهِهِ، وَ قَالَتْ: يَا ابْنَ أُمِّي! طَبَّ نَفْسًا، وَ قَرَّ عَيْنًا، فَإِنَّكَ



→

تجدنی كما تحب و ترضی، معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ج ۲، ص ۱۳۸۸، وسیلة الدّارين، زنجانی، ص ۳۲۰-۳۲۱.

همچنین: فی المفتاح البكاء عن مقتل: أن الحسين علیه السلام لما توجه نحو الميدان بقلب حزان سمع نداء نحیفیا و صوتا ضعيفا فنظر إلى ورائه فرأى أخته زينب. پس آنجناب نگاه کرده دیدند که خواهرش زینب با هزار رنج و تعب سر و پا برهنه میآید و آه و ناله را به آسمان بلند مینماید ... و میگفت واغوثاه و وا أخاه توقف یابن أمی و یا ملاذی

فمهلا یا أخي قبل الممات هنیهة لتبرّد منی لوعه و غلیل

آنجناب از ناله دختر بو تراب بی تاب شده بی اختیار برگردید و فرمود ای یادگار مادرم زهرا و ای پرستار این یتیمان بی نوا چرا از خیمه بیرون آمدی به جای من تو پرستار این یتیمان باش. بحر المصاب و کنز الغرائب، ملا محمد جعفر تبریزی، ج ۳، ص ۸۰.

همچنین: در پاره‌ای اخبار وارد است که چون مالک بن یسر بر آن حضرت ضربتی فرود آورد و برنس مبارکش را از خون مملو ساخت، امام علیه السلام برنس را از سر بیفکند و به خیمه درآمد و پارچه بخواست و جراحتش را بریست. به روایتی در این حال ندا برآورد و فرمود: «یا زینب و یا أم کلثوم و یا سکنیة یا رقیة یا فاطمة، علیکن منی السلام». زینب سلام الله علیها به آن حضرت روی آورد و فرمود: «یا أخي! أیقنت بالقتل؟» عرض کرد: «ای برادر! یقین به قتل فرمودی؟» فرمود: «چگونه یقین نکنم با این که مرا معین و نصیری نیست!» عرض کرد: «ای برادر! ما را به حرم جدّ خود بازگردان!» فرمود: «هیئات لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلكة، و کأني بکم غیر بعید کالعبيد یسوقونکم أمام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب». «اگر مرا به خود می گذاشتند، خویش را به مهلکه نمی افکندم، و گویا می نگریم که شما را به زودی مانند بندگان در جلو رکاب می رانند، و به سختی عذاب دچار می کنند.» چون زینب این سخن بشنید، بگریست و اشک دیدگانش روان شد و ندا برآورد: «وا وحدتاه! و اقلّة ناصراه، و ا سوء منقلباه! و ا شوم صباحاه!» پس جامه خود پاره کرد و موی پریشان ساخت و بر چهره لطمه زد. امام علیه السلام فرمود: «ای دختر مرتضی! سکون و آرام بجوی. همانا گریه بسیار خواهد بود و زمانی دراز خواهد داشت.» آن گاه امام خواست از خیمه بیرون شود زینب به آن حضرت چسبید و عرض کرد: «ای برادر! چندی درنگ فرمای از دیدارت توشه بردارم و با تو آن وداع گویم که دیگرش ملاقاتی نخواهد بود:

فمهلا یا أخي قبل الممات هنیهة لتبرّد منی لوعه و غلیل

«ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد.» آن گاه هر دو دست و هر دو پای مبارکش را همی بوسید و دیگر زنان نیز در گرد آن حضرت انجمن شدند و همان معامله به پا بردند. آن گاه آن حضرت جامه کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد؛ الی آخر الخبر. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیه السلام، عباس قلی خان، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲۹. فی المفتاح و روی أنه لما قتل جمیع اصحاب الحسین جعل یودع اهله و یوصیه بوصایاه فضجّن النساء فی وجهه و بکین بکاء عظیما و هن ینادین واحسیناه و ابن علیاه. فقال لهن الحسین علیه السلام صبرا صبرا فإن البكاء ←



أمامك. فقالت زينب بنت علي: ثم خرج [اباعد الله] و جعل ينادى ألا من يقرب لي فرسي وأين من يذني إلى فرسي حتى قالها ثلاثا و كان من عادته إذا أراد أن يركب يأتي إليه بفرسه أخوه العباس و بعض اهليته. قالت [زينب] فلما سمعت ذلك منه انكسر قبلي عليه فالتفت يمينا و شمالا فلم أر من يذني إليه فرسه. فقمتم و آتيت به فقلت له يا أخي اركب على اسم الله تعالى. قالت: فركب جواده فقلت له: يا سيدى يا ابا عبد الله هل رأيت أختا مثلي قبل هذا؟ قدمت فرس أخيها للموت. فلما سمع كلامها اختنق بعبرته و بكى و انكب على رأسها و انكبت على صدره و جعل يبكيان طويلا. فلما فرغ عن البكاء الوى عنان فرسه و مضى فنادته يا أخي لى حاجة إليك فقال لها: و ما هي؟ قلت له: اكشف لي عن صدرك فكشف لها عن صدره فشمته طويلا و قبلته و شمته في نحره ثم توجهت إلى جهة مدينة و قلت يا أمه هذه الامانة قد أديتها. فقال لها الحسين: و ما هي؟ فقلت له اعل يا اخي أنه لما دنت وفاة أمنا فاطمة الزهراء قالت لي يا زينب فقلت لبكي يا امه فقالت لي اكشفي لي عن صدرك و نحرك. فشكفت لها عن صدري و نحري فشممتي في نحري و قبلتني في صدري. ثم قالت هذه وديعة مني إلى أخيك الحسين. يا زينب إذا رأيت أخاك الحسين في كربلاء و حيدا فريدا يستغيث فلا يغاث و يستجير فلا يجار عليه و يطلب الماء فلا يسقي منه فليس له ناصر و معين و لا شفيق حميم قبله في صدره و شميته في نحره نيابة عني. قال الراوي فلما سمع ذكر أمه بكى الحسين بكاء عاليا صوته ثم ودعها و مضى. بحر المصابب و كنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبريزى، ج ۳، ص ۸۱-۸۲.

و همچنين: در كتاب بحر المصابب از كتاب مصائب الابرار مروى است كه چون امام حسين عليه السلام به آهنگ ميدان قدمى چند بسپرد، صدایى به سخن بلند شنيد. روى مبارك برتافت و خواهرش حضرت زينب را نگران شد كه همى گويد: يا سبط الرسول! ارجع انظر إلى هذه الغريبات كيف عولن بالحسرات؛ اى فرزندزاده رسول خدای! باز شو و بر اين زنان بی شوهر و اطفال بی پدر، يكى بنگر كه چگونه از روى حسرت به ناله و عويل اندرند. آن حضرت برای تسليه اهل حرم بازگشت و جمله را به ناله و زاری بيديد و از اين حالت سخت بگریست و آن جماعت را به ثواب و كرامت بشارت داد و خواست به ميدان روى كند. زينب كبرى عليها السلام با آن حضرت به معانقه درآمد و گلوگاه مباركش را بوسيد. و قالت: يا أختا! قد أحرقت قلبي بفراقك، و آلمت فؤادي بوداعك، فوالله شهادتك أجزت دموعي و هيجت همومي فكيف أرى خيامك منهوبة و عيالك و أطفالك مظلومين مسلوبين. عرض كرد: اى برادر! همانا از آتش فراق و اندوه وداعت دل مرا بسوختى و دردناك ساختى. سوگند به خدای از گزند شهادت تو اشكم ريزان و اندوهم در هيجان است. چگونه مى توانم خيمه هاى تو را غارت شده و عيال و اطفال تو را ستم يافته و تو را برهنه بنگرم؟ سيد الشهداء صلوات الله عليه فرمود: اى خواهر! بر مصائب روزگار شكيبايى جوى و در نواب جهان به پدريت و مادرت اقتدا كن. آن گاه ايشان را وداع كرد و روى به آن قوم مردود فرمود. ناسخ التواريخ، حضرت زينب، عباس قليخان سپهر، ج ۱، ص ۲۳۱.

همچنين: در كتاب بحر المصابب، از مفتاح البكاء مسطور است كه چون حسين عليه السلام با قلبى سوزان آهنگ ميدان فرمود، ندايى نحيف و آوازي ضعيف بشنيد. پس روى برتافت و خواهرش حضرت زينب را ←



بدید که نالان نمایان است. امام علیه السلام از ناله دختر بو تراب بیتاب شد و برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم، زهر! ای پرستار این یتیمان بی‌نوا! از چه از خیمای بیرون شدی و چون تو را حال بر این منوال باشد؟ این زنان و دختران و اطفال را کدام کس تسلی می‌دهد و چگونه آنان را قرار و آرام خواهد بود؟ ای خواهر! جد و پدر و مادر و برادرم از من افضل بودند. برفتند و تو این چنین بی‌قرار و پریشان و گریان نشدی؟ مگر ندانی دنیا بر این حال و بر این منوال باشد؟ عرض کرد: وصیت مادرم به خاطرم بیامد و برای مطلبی بیامدم. چون امام علیه السلام نام مادر بشنید، بگریست و از آن وصیت پرسید. عرض کرد: سفارش مادرم این است که آن‌جا را که جدّم رسول خدا می‌بوسید، ببوسم. پس آن حضرت با جناب زینب خاتون معانقه کرد و زینب خاتون حلقوم مبارکش را بوسید و هر دو تن بسیار بگریستند. آن‌گاه امام علیه السلام او را تسلی داد و بازگردانید. ناسخ التواریخ، عباس قلیخان سپهر، ج ۱، ص ۲۳۰.

❖ مفتاح البکاء از فقیه بزرگ مرحوم علامه برغانی است که در مورد ایشان می‌فرمایند: «کان فقیها إمامیا، محدثا، مفسرا، متکلما، من أكابر العلماء.» موسوعة طبقات الفقهاء، اللجنة العلمية فی مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ج ۱۳، ص ۵۹۸.

۳۰. «عن موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب قال: «دخلت على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عنده أبي بن كعب فقال لي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرحبا بك يا أبا عبد الله يا زين السماوات والأرضين قال له أبي وكيف يكون يا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زين السماوات والأرضين أحد غيرك قال يا أبي والذي بعثني بالحق نبيا إن الحسين بن علي علیه السلام في السماء أكبر منه في الأرض وإنه لمكتوب عن يمين عرش الله عز وجل مصباح هدى وسفينة نجاة» حسين بن علي بن ابي طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: وارد شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که ابی بن کعب نزد او حاضر بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود مرحبا به تو ای ابا عبد الله، ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها. پس ابی بن کعب به رسول خدا عرض کرد که یا رسول الله چگونه می‌شود احدی غیر از تو زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟! آن جناب فرمود: بحق آن کسی که مرا بر حق به پیغمبری فرستاد، حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگتر است از روی زمین و نوشته شد در طرف راست عرش خدا «چراغ هدایت و کشتی نجات». عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۲؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۶۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۵۱ و ج ۳، ص ۱۱۶۶؛ قصص الانبیاء، قطب راوندی، ص ۳۵۹؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ص ۱۵۰ و ۲۰۳ و ۲۶۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۰۵ و ۴۱۲ و ج ۹۱، ص ۱۸۴.

مجلس دوہ

اهداف قیام ابا عبد اللہ الحسین علیہ السلام

اهداف قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام

عظمت واقعه عاشورا

چرا دل بر این کاروانگه نهیم
پس از ما همین گل دمد بوستان
که یاران برفتند و ما بر رهیم
نشینند با یکدگر دوستان^(۱)

* * *

دریغا که بی ما بسی روزگار
بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت
بروید گل و بشکفد نوبهار
برآید که ما خاک باشیم و خشت^(۲)

* * *

جهان بین که با مهربانان خویش
ز نامهربانی چه آورد پیش^(۳)

این وضع دنیای متعفن است. روزگار، بسیار فراوان مرگ و زندگی دیده و طلوع و افول کواکب وجود مشاهده کرده است.

اما هزار و سیصد و خرده‌ای سال می‌گذرد که ضایعه امروز مثل روز اول، تر و تازه است و هر سال هم بر تازگیش افزوده می‌شود. باید دید فلسفه این مطلب چیست؟ و چرا این واقعه هم قبل از وجودش هم بعد از وجودش این قدر در دنیا عظمت یافته

۱ بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب، موعظه و تنبیه

۲ بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب، حکایت در معنی بیداری از خواب غفلت

۳ خمسه نظامی، شرف‌نامه، بخش ۳۸.

است؟ یکی از مطالب بسیار مهم عبارت از این است که در داستان امروز حوادثی اتفاق افتاد که اصلاً بشر نتوانست این حوادث را فراموش کند و هر چه کرد نتوانست عظمت این واقعه را کم کند. امروز حوادثی اتفاق افتاد که عقل و مغز بشر را گیج کرده است، نمونه‌ای از آن‌ها را الآن برایتان بیان می‌نمایم. اگر این مطالب را علمای شیعه نوشته بودند، ممکن بود کسی آن را بر عصیّت حمل کند ولی وقتی مطلبی را مهم‌ترین مورّخین و دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند، دیگر این ادّعا وجهی ندارد.

تلخ شدن گوشت شتر پخته شده

جلال الدین سیوطی یکی از بزرگ‌ترین محدّثین و مفسّسین و مورّخین اهل سنت است. او صاحب «الإتقان فی علوم القرآن» و صاحب «الدر المنثور» و از رجال علم ادب و از اساطین تاریخ و از ارکان حدیث است. چندین قرن است که تمام مراکز علمی اهل سنت به وجود این مرد افتخار می‌کنند. چنین مردی می‌گوید که در روز عاشورا لشکریان عمر بن سعد یک شتر در میدان نینوا گیر انداختند که این شتر را بپزند و قوت خود کنند وقتی سر دیگ را برداشتند دیدند از زهر تلخ‌ترست^(۱) چه انقلابی پیدا شده که نه تنها در آفاق بلکه بر لقمه غذایی که آن روز پخته می‌شود هم اثر کرده است.

۱. «أخبرنا أبو الحسن، أخبرنا عبد الله، حدثنا يعقوب، حدثنا سليمان بن حرب، حدثنا حماد بن زيد، قال: قال: عَنْ جَمِيلٍ [حميد] بْنِ مُرَّةٍ قَالَ: أَصَابُوا إِبِلًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ [عليه السلام] يَوْمَ قُتِلَ فَنَحَرُوهَا وَ طَبَخُوهَا قَالَ فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلْقَمِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَسْبِغُوا مِنْهَا شَيْئًا. از جميل بن مروه نقل می‌کند که گفت: در آن روزی که حسین بن علی [عليه السلام] کشته شد لشکر کفری یک شتر از یاران آن حضرت به غارت بردند وقتی آن شتر را کشتند و گوشت آن را پختند آن گوشت نظیر علقم تلخ شد و نتوانستند از آن استفاده نمایند. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۶، ص ۴۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۱؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۷؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۴۱؛ تهذيب الكمال، مزي، ج ۶، ص ۴۳۵؛ تاريخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶.

جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ

متعصب‌ترین عالم سنی می‌نویسد: در روز عاشورا آنگاه که آفتاب زوال پیدا کرد و سر ابا عبد الله علیه السلام بر بالای نیزه رفت، در سرزمین بیت المقدس هر سنگی را که از روی زمین برداشتند، از زیر سنگ خون تازه می‌جوشید. ^(۱) این چه انقلابی است در عالم؟ جوشیدن خون از زمین بیت المقدس یعنی چه؟ زمین که خون ندارد خون یک ترکیب طبیعی است که در بدن حیوان پیدا می‌شود. از جهت قوانین طبیعی ممکن نیست خون در قشر زمین پیدا بشود آن هم خون جهنده.

ما دو رقم خون داریم: یک رقم خون جهنده که این خون جستن دارد، مانند خون انسان و قسمت عمده‌ای از حیوانات و یک رقم خونی که جهنده نیست؛ مانند بسیاری از حیوانات خزنده که این‌ها خون دارند، اما خونشان جهش ندارد. خون ترکیبی است که حامل غذا و هواست و فقط در بدن حیوان باید پیدا بشود و از نظر علمی اصلاً خون در زمین معنا ندارد.

۱. «عَنْ مَعْمَرٍ قَالَ: أَوَّلُ مَا عُرِفَ الزُّهْرِيُّ تَكَلَّمَ فِي مَجْلِسِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ الْوَلِيدُ أَيُّكُمْ يَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ أَحْجَارُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ بَلَّغَنِي أَنَّهُ لَمْ يُقَلَّبْ حَجَرٌ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْطٍ.» ولید بن عبد الملک از زهری پرسید: سنگ‌های بیت المقدس در روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام چه حالتی به خود گرفتند؟ زهری گفت: به من خبر دادند که روز شهادت حسین بن علی علیه السلام هر سنگی را که از زمین بر می‌داشتند در زیر او خون تازه می‌دیدند. إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۷۲. منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج ۶، ص ۴۷۱؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۴؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۳.

همچنین: «اعلم الامین جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و [آله] سلم قتله و آراه تربته، احمرت السماء لقتله و کسفت الشمس یوم موته و صار الورس فی عسکره رمادا و المنحور من جذره دما لم یرفع حجر بالشام إلا رئی تحته دم عییط و ناحت الجن لرزیته و فقده». معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۹.

معنای این کلمه چیست؟ معنای این کلمه این است که امروز به قوانین خلقت استثناء خورده است. معنای این کلمه این است که امروز شیرازه عالم گسیخته شده است. این مطلب به قدری مهم است که از حوصله فکر بزرگ‌ترین محققان عالم خارج است و از عجایب این است که همه بزرگان علمای اهل سنت اعتراف کردند که در وقت کشتن حسین بن علی علیه السلام از زمین خون می‌جوشید.

بیت المقدس، مطلع وحی و محل اشراق دین

جوشیدن خون از زمین، آن هم از زمین بیت المقدس، به چه معنی است؟ قصه‌اش عبارت از این است که اصلاً مطلع وحی و مشرق دین برای تمام جوامع بشری و مطلع دین در دنیا بیت المقدس است. محل طلوع موسی بن عمران علیه السلام، محل شروق عیسی بن مریم علیه السلام، محل جلوه تمام این سلسله انبیاء علیهم السلام آن جاست؛ همانطور که مطلع ظهور ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام و مشرق ظهور تیر اعظم خاتم انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، مکه است.

عکس العمل بیت المقدس، در برابر خون اباعبدالله الحسین علیه السلام

از آنجا که بیت المقدس کانون وحی آسمانی است و مسجد الأقصى قبله نخست پرستش الهی است و چون امام حسین علیه السلام آن کسی است که زنده کننده وحی و آیین تمام انبیاست، این است که باید این نقطه در شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام، عکس العمل نشان بدهد. پس معلوم می‌شود که اصلاً داستان امام حسین علیه السلام از ریشه و اصل یک داستانی است جدا از همه داستان‌ها.

این‌جا جای حیرت کامل است، این‌جا جایی است که خواه ناخواه دنیا باید سر فرود بیاورد و در اطراف این قضیه تحقیق کند. از نظر مدرک، هیچ دانشمند گران مایه‌ای نیست مگر این‌که به این چند کلمه‌ای که الان گفتم اعتراف کرده است.

معجزه عاشورا در نظام هستی

و از نظر تحقیق مطلب آن چنان که گفتیم خواه ناخواه نشان می‌دهد که عاشورای امام حسین علیه السلام در نظام هستی همان اثری را می‌آورد که شوق القمر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله آورده، همان کاری را می‌کند که ابراه اکمه و ابرص عیسی علیه السلام کرده^(۱)، همان کاری را می‌کند که عصای موسی بن عمران علیه السلام کرده است.^(۲) پس روز عاشورا یک روز عادی معمولی نیست.

تخلف از عزای امام حسین علیه السلام، ترمّد از سنت تکوین و تشریح

این مردمانی که از تحصیلات علمی بی بهره و از تمام مدارک بی خبرند و به جوانان عزادار می‌گویند که این عزا و این نوحه و این غوغا برای چیست؟ چرا نمی‌آیند تا ما این مدارک متقن را به آنان نشان بدهیم. این مطالب روی یک اصول علمی و مبانی منطقی است که در هیچ یک از مجامع علمی جهان قابل انکار نیست، به آنها

۱. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْبَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» در حقیقت، من [عیسی علیه السلام] از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام: من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرند می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا ناینمای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم مسلماً در این [معجزات]، برای شما - اگر مؤمن باشید - عبرت است.» آل عمران (۳): ۴۹. و همچنین رجوع شود به سوره: المائدة (۵): ۱۱۰.

۲. «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ.» پس [موسی] عصایش را افکند به ناگاه اژدهایی آشکار شد. الاعراف (۷): ۱۰۷؛ الشعراء (۲۶): ۳۲.

«فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.» الشعراء (۲۶): ۴۵؛ «فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فُزُقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ.» الشعراء (۲۶): ۶۳؛ «وَأَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ.» النمل (۲۷): ۱۰؛ القصص (۲۸): ۳۱؛ «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا.» البقره (۲): ۶۰؛ «أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا.» الاعراف (۷): ۱۶۰.

بفهمانید که اصلاً تخلف از عزای حسین بن علی علیه السلام، یعنی تخلف از عالم هستی؛ سرپیچیدن در مقابل عزای حسین علیه السلام و سر خم نکردن در مقابل این پرچم سیاه، یعنی سرفرازی و گردن‌کشی در مقابل کبریاء پروردگار؛ خضوع نکردن برای حسین بن علی علیه السلام، یعنی تمرد از سنت تکوین و تشریح.

باید مغزها با کسب علم بیدارتر شود و دل‌ها بیشتر متوجه بشود. به قدری واقعه عاشورا مهم است که وقتی فلاسفه بزرگ می‌خواهند بگویند که حادثه‌ای در جهان اتفاق می‌افتد که آن حادثه تمام نظام خلقت چه جان‌دار چه بی‌جان را متأثر می‌کند، مثل می‌زنند به روز عاشورای حسین بن علی علیه السلام، قضیه این قدر اهمیت دارد.

حالا که مطلب این جور است اگر بناست زمین بر حسین علیه السلام خون‌گریه کند اگر آدم بر حسین علیه السلام اشک نریزد، این آدم از جماد پست‌تر است. ^(۱) مردمی که اصلاً دلشان بر حسین بن علی علیه السلام نسوخته، مردمی که در عمرشان چشمشان بر امام حسین علیه السلام تر نشده است، به حکم سنت قطعی که مورد اتفاق بین تمام ملل مسلمان است، این مردم از سنگ سیاه پست‌ترند. ^(۲) **﴿قُلُوبُهُمْ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾** ^(۳).

۱. قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «بِأَيِّ وَ أُمِّي الْحُسَيْنَ الْمُقْتُولَ بَطْهَرِ الْكُوفَةَ وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْوُحْشِ مَادَّةً أَعْتَقَهَا عَلَيَّ قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوُحْشِ يَبْكُونَهُ وَيَزُتُونَهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَيَأْتِيكُمْ وَالْحَجَفَاءُ.»؛ حضرت علی علیه السلام فرمود که پدر و مادرم فدای حسینم باد، حسین در پشت کوفه کشته خواهد شد، به خدا قسم گویا می‌بینم که وحوش گردن‌های خود را بر قبرش کشیده و بر او می‌گریند و از شب تا صبح بر او مرثیه می‌خوانند و وقتی حال وحوش چنین باشد پس شما انسان‌ها از جفا به او حذر کنید. کامل‌الزیارات، ابن‌قولویه، ص ۱۶۵؛ ذوب‌النضار، ابن‌نماحلی، ص ۲۳؛ بحار‌الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۵؛ عوالم‌امام حسین علیه السلام، شیخ عبد‌الله بحرانی، ص ۴۸۹.

۲. عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الدُّنُوبِ.»؛ (از اصبع بن نباته نقل شده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خشک شدن اشک چشم‌ها به خاطر سختی دل‌ها بوده و سختی دل‌ها به علت گناهان زیاد است.) علل‌الشرائح، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸۱؛ روضة‌الواعظین، فتال‌نیشابوری، ص ۴۲۰؛ بحار‌الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۵۵.

۳. **﴿قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾**؛ پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید حتی سخت‌تر از سنگ. البقرة (۲): ۷۴.

انقلاب عاشورا، در تمام نظام هستی

پس عزای امام حسین علیه السلام تنها از لوازم بشریت نیست، از لوازم بودن در منطقه قلمرو عبودیت پروردگار است و فلسفه عزای حسین علیه السلام این است. یک عده ابلهان خیال می‌کنند این قضیه یک قضیه شیعی است. باز یک عده‌ای دیگر مانند اینان تصور می‌کنند این حادثه یک حادثه اسلامی است، باز یک عده نادانان تصور می‌کنند یک قضیه بشری است، ولی محققین و متفکرین عالم روی مبانی علمی استنباط می‌کنند که اصلاً عاشورای حسین علیه السلام یک واقعه جهانی است؛ یعنی در تمام نظام هستی انقلاب ایجاد کرده و موج در اقیانوس وجود انداخته است. این ریشه کار امام حسین علیه السلام است.

نفی باطل و اثبات حق

اما اثر این کار چیست؟ و این درخت چه میوه دارد؟ وقتی ریشه این بود، میوه این ریشه چیست؟ میوه این ریشه که از امروز برخاست و تمام دنیا را پر کرد، یک مطلب است و آن مطلب عبارت از اینست که دو نقش بستگی دارد به وجود امروز: نقش نفی باطل و نقش اثبات حق؛ یعنی اگر امروز نبود و کار حسین بن علی علیه السلام نبود، طومار تمام قواعد دین یک‌باره در هم نوردیده و هیچ اثری از مآثری که انبیاء علیهم السلام آورده بودند نبود.^(۱)

اهداف پنجگانه قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام

وقتی سیدالشهدا علیه السلام حرکت نموده و عازم رفتن شد، وصیتی خطاب به برادرشان محمد حنفیه نگاشت که یک دنیا مطلب است. اهداف این حرکت را بیان فرمود و جهان روز به روز دارد این کلمات را تشریح می‌کند.

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۳، پاورقی ۱.

سید الشهدا علیه السلام فرمود:

هدف اولم: عبارت از این است که رفتنم برای تنافس در سلطنت نیست، یعنی حرکت من به هوس زمامداری و فرمانروایی نیست، پس چرا می‌روم و به چه منظور می‌روم؟

آن حضرت در نامه‌ای به شیعیان بصره نوشتند: می‌روم تا معالم دین خدا را بنمایانم،^(۱) معالم یعنی چه؟ معالم یعنی نشانه‌ها، می‌روم تا نشانه‌های دین را ارائه کنم و مظاهر اسلام را به دنیا نشان بدهم، این یک هدفم.

هدف دومم: عبارت از این است: «لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي» قیام من برای طلب اصلاح در امت جدّم می‌باشد.

هدف سومم: آن است که امر به معروف بنمایم. «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ»

هدف چهارم: آن است که نهی از منکر کنم. «وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

هدف پنجم: آن است که کتاب و سنت را زنده کنم «وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ

بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام».^(۲)

این نقشه‌ای است که خود ابا عبد الله الحسین علیه السلام بیان می‌کند که رفتن من فقط به این منظور است و بس.

باید فهمید کسی که امروز کشته می‌شود کیست؟ و مردم امروز برای چه گریه

۱. امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به شیعیان بصره اینگونه نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ، وَالْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، وَالْمَنْذَرِ بْنِ الْجَارُودِ، وَمَسْعُودِ بْنِ عَمْرٍو، وَقَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَامَةِ الْبِدْعِ، فَإِن تَجِيبُوا تَهْتَدُوا سُبُلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامِ»؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از حسین بن علی علیه السلام به مالک بن مسمع و أخنف بن قیس، و منذر بن الجارود، و مسعود بن عمرو، و قیس بن الهیثم، سلام علیکم؛ اما بعد. شما را به احیای معالم حق و امامت بدعت‌ها دعوت می‌کنم. اگر اجابت کنید راه راست یابید. والسلام» روضة الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۱۸.

منبع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبة، ص ۲۳۳.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۳۴، پاورقی ۱.

می‌کنند؟ مردم امروز گریه می‌کنند برای دست بریده قمر بنی هاشم علیه السلام، برای فرق شکافته علی اکبر علیه السلام.

اگر می‌خواهید بدانید قمر بنی هاشم علیه السلام کیست، این سخن را گوش بدهید. گرچه در مقامات قمر بنی هاشم علیه السلام، قضیه فوق این حرف‌هاست.

اول منبر از بزرگترین علمای سنی گفتم که عاشورا چیست، آخر منبر هم از علمای شیعه می‌گویم تا مردم متوجه بشوند غوغا چه غوغایی است و داستان چه داستانی است.

حکایتی از شیخ انصاری رحمته الله نابغه نایاب بشریت

شیخ انصاری رحمته الله مردی است که مادر علم، کم‌تر مثل او زاییده است. امروز روز وصف عظمت او نیست. این مرد عالی مقام، از یکی از بلاد مورد مطالبه قرار می‌گیرد که از نجف یک شخص عالمی برای ما بفرستید.

شیخ رحمته الله نه آن است که ما به این زودی بتوانیم تصور کنیم که کیست؟ شیخ انصاری رحمته الله آن کسی است که دنیا اعتراف می‌کند که او از آن نوابغ نایاب بشریت است و از آن مغزهای طراز اول عالم بشریت است. شیخ رحمته الله فرمانده صد میلیون شیعه بوده و میلیون‌ها لیره در آن زمان از زیر دستش رد می‌شده، ولی وقتی که از دنیا رفت، تمام دارایی‌اش هفده تومن بوده. آن علمش که سیطره علم او دنیا را پر کرده و این هم عملش که وضع عملش عالم را گیج کرده است. این است که وقتی خلیفه عثمانی از والی عراق برنامه زندگی شیخ انصاری رحمته الله را پرسید، او به خلیفه عثمانی گفت که اگر می‌خواهی علی بن ابی طالب علیه السلام را در علم ببینی و اگر می‌خواهی فاروق اعظم را در زهد ببینی باید شیخ انصاری رحمته الله را ببینی، شیخ رحمته الله چنین مردی است.

آن وقت از یک چنین مردی و از یک چنین فحلی، شخص عالمی را طلبیدند، بسیار تأمل نمود تا یکی را انتخاب کرد. شیخ انصاری رحمته الله آن هنگام که این شخص را فرستاد، تا دم دروازه به همراهی و بدرقه‌اش رفت و برگشت.

رفتن شیخ رحمته تا دم دروازه نکته‌ای بسیار مهم و با عظمت است. فردای آن روز، به شیخ انصاری رحمته خبر دادند که این شخص برگشته است. شیخ رحمته پریشان شد که چرا برگشته، به دیدنش رفت و گفت: چرا آمدی؟ گفت: دیروز که بدرقه‌ام کردی وارد کربلا شدم. خوب گوش بدهید، ببینید چه غوغایی است.

رؤیای صادقه شاگرد شیخ انصاری رحمته

گفت: از نجف به کربلا رفتم. وارد کربلا شدم. به خواب رفته و خودم را در بهشت دیدم، به من قصری نشان دادند که دیدم تمام قصرهای عالم در مقابل این قصر گویی خرابه‌ای بیش نیست، پرسیدم این قصر از کیست؟ گفتند: این قصر از آن توست و تو سه شب دیگر در این قصر منزل می‌کنی.

دنبال آن قصر دیگری به من نشان دادند که دیدم باز قصر من در مقابل آن قصر گویی مثل یک خرابه‌ای بیش نیست. چشمم که به آن قصر افتاد اصلاً تمام بهشت را فراموش کردم. گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: این قصر از شیخ مرتضی انصاری رحمته است.

بعد از این قصر، قصر سومی را به من نشان دادند که باز دیدم قصر تو در مقابل آن قصر یک خرابه‌ای بیشتر نیست. پرسیدم: این قصر مال کیست؟ گفتند: این قصر از ملا آقای دربندی رحمته است. تا من این کلمه را شنیدم در عالم رؤیا متحیر ماندم. گفتم: شیخ ما کجا، ملای دربندی رحمته کجا؟!

ملاّی دربندی رحمته مردی است برازنده^(۱) ولی چه حسابی در این عالم است که

۱. (الدربندی) ملا آقا بن عابد بن رمضان علی بن زاهد الشروانی الحائری شیخ فقیه متکلم محقق مدقق، جامع المعقول والمنقول، عارف بالفقه والأصول، کان من تلامذة شریف العلماء، وکان له فی حب أهل البيت علیهم السلام سیما سید الشهداء علیه السلام مقام رفیع و تغیر أحواله من اللطم و البكاء و غیر ذلك من شدة

قصر شیخ انصاری رحمته الله با این تفوق علمی و عملی اش، در مقابل قصر مملای دربندی رحمته الله، مثل یک ستاره در مقابل خورشید باشد؟!

قصر مملای دربندی رحمته الله یکی از قصرهای اختصاصی ابا عبد الله الحسین رحمته الله

تا این حیرت برای من پیش آمد، به من گفتند داستان این است: این قصری که به تو داده‌اند زاییده علم و عمل توست. این قصری هم که به شیخ رحمته الله داده‌اند، مولود علم و عمل شیخ است. اما این قصری که به مملای دربندی رحمته الله داده‌اند، نه از علم اوست و نه از عمل او، این یکی از قصرهای اختصاصی حسین بن علی رحمته الله است و چون مملای دربندی رحمته الله برای عزای پسر فاطمه رحمته الله منبر می‌رفته، سیدالشهدا رحمته الله از قصور اختصاصی اش این قصر را به مملای دربندی رحمته الله حواله داده است. این نه قصری است که به علم و عمل بشود به آن رسید. این قصر اختصاصی حسینی است.

حال توجه کنید! بعد از این که خواب را برای شیخ انصاری رحمته الله تعریف نمود، گفت: شما دو شب به من مهلت بدهید. اگر خواب من تعبیر شد و از دار دنیا رفتم، دیگر مجالی نیست تا به سفر بروم، اگر هم تعبیر نشد من بار سفر می‌بندم.

آن عالم برازنده، خواب را برای شیخ رحمته الله گفت. چنان‌که در خواب به او گفته بودند: «این قصر، مال توست و سه شب دیگر جای این جاست» همچنان شد و او در آن شب موعود، در وادی السلام زیر خاک خفته بود.

→ مصیبه علی الحسین المظلوم رحمته الله فی آیام عاشوراء مشهور. یحکی انه کان یعظم کتب العلم سیما کتب الحدیث، و انه کلما أخذ تهذیب الشیخ یقبله و یضعه علی رأسه و یقول: کتب الحدیث مثل القرآن المجید یلزم احترامه. له الخزائن، و أسرار الشهادة و السعادة الناصرية و غیر ذلك... الکنی و الألقاب، محدث قمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

همچنین: [الدربندی] فقیه اصولی متکلم محقق مدقق جامع للمعقول و المنقول. أعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۲، ص ۸۷.

مقام والای قمر بنی هاشم علیهم السلام در کلام ملّای دربندی علیه السلام

اینها را گوش دادید، حال ببینید داستان چیست؟ خوب گوش بدهید و توجه کنید، این مقدمات برای این کلمه بود: ملّای دربندی علیه السلام به آذربایجان آمد. وارد تبریز که شد، به منبر رفته و گفت: امروز می‌خواهم برای شما مردم از کسی سخن بگویم که از تمام ملائکه بالاتر است، اِلّا چهار نفر: یکی جبرئیل، یکی میکائیل، یکی اسرافیل، یکی عزرائیل.

بعد کمی فکر کرد و گفت: از این حرفم گذشتم از هر چهار نفر ملک مقرب هم بالاتر است، امروز می‌خواهم برای شما از کسی سخن بگویم که از تمام ملائکه کرویین بالاتر است، اِلّا از حمله عرش.

سپس کمی فکر کرده و برانداز نموده و حساب کرد. بعد از فکر و تأمل گفت: از حرفم گذشتم و از سخنم برگشتم. نه تنها مقامش از کرویین بالاتر است، از هر هشت نفر حمله عرش هم مرتبه‌اش بالاتر است، مردم همه گیج‌اند که ملّای دربندی چه می‌خواهد بگوید؟

ناگهان پرده از کار برداشته و گفت: مردم! من امروز می‌خواهم برای شما از قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه السلام سخن بگویم. من امروز به اسم قمر بنی هاشم علیه السلام دم می‌زنم و در این پیراهن عرق نموده و می‌خواهم این عرق را برای شب اول قبرم ذخیره کنم. آن روز ملّای دربندی علیه السلام در تبریز در مقامات قمر بنی هاشم علیه السلام یک مجلس سخن گفت.

شفای امراض لا علاج، به پیراهن ملّای دربندی علیه السلام

بزرگان علماء و فقهای مذهب، به این قضیه اعتراف نمودند. یکی از عجایب عالم این است: ملّای دربندی علیه السلام بعد از این گفتگو از منبر فرود آمد، مردم تبریز پیراهن ملّای دربندی علیه السلام را تکه تکه کرده و هر کدام تکه‌ای را برداشتند.

یکی از علمای بزرگ نجف می‌گوید: من در آن وقت در تبریز جزء محصلین

علوم دینی بودم. یک رشته از پیراهنی که آن روز ملّای دربندی علیه السلام در آن پیراهن، مصیبت قمر بنی هاشم علیه السلام را خوانده بود، به دست من افتاد. - البته مصیبت خواندن با آن علم و عمل ملّای دربندی علیه السلام و با آن صفا و اخلاص ملّای دربندی علیه السلام-. این تگّه از پیراهن را به نجف آوردم. در نجف اشرف هر شخصی به دردی که طیبیان بغداد جوابش می کردند، مریض می شد، او را در خانه من می آوردند، من آن تگّه پیراهن را که ملّای دربندی علیه السلام به اسم قمر بنی هاشم علیه السلام در آن عرق کرده بود، میان آب می زدم و به آن مریض می دادم، از مرض شفا پیدا می کرد.

دستگاه، یک چنین دستگاهی است؛ ملّای دربندی علیه السلام در گفتگوی قمر بنی هاشم علیه السلام عرق می کند و پیراهن او این اثر را دارد!

شفاعت در صحرای محشر، به دستان بریده حضرت ابالفضل علیه السلام

مقام حضرت ابالفضل العباس علیه السلام این چنین است. ابالفضل العباس علیه السلام آن قدر عظمت و مقام دارد که روز قیامت آن گاه که طبق را از روی دستان بریده او برداشتند، حساب محشر یکسره می شود.^(۱) این مقام قمر بنی هاشم علیه السلام است. چرا اینجور

۱. [قال الدرّبندی:] سمعت عن بعض من أثق به أنه نقل عن بعض المتّبعين في كتب المقاتل: إذا صار يوم القيامة واشتد الأمر على أهل المحشر بعث رسول الله صلى الله عليه وآله أمير المؤمنين عليه السلام إلى فاطمة عليها السلام لتحضر مقام الشفاعة. فيقول أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله: يا فاطمة، ما عندك من أسباب الشفاعة وما آذرت لأجل هذا اليوم الذي فيه الفزع الأكبر. فتقول فاطمة عليها السلام: يا أمير المؤمنين، كفانا لأجل هذا المقام الميدان المقطوعتان من ابني العباس؛ زماني که روز قیامت امر بر مردم شدت می گیرد و کار دشوار می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام طلب می کنند که چه چیزی برای شفاعت امروز ذخیره کرده ای؟ می فرمایند: ای امیرالمؤمنین دو دست بریده فرزندم عباس، برای شفاعت مرا کفایت می کند. اسرار الشهادة، دربندی، ص ۳۳۹؛ ترجمه اسرار الشهادة، دربندی، ج ۲، ص ۱۱۰۰؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۲۷۶.

همچنین: «إن ما تحتج به فاطمة الزهراء عليها السلام يوم الحساب يدا أبي الفضل عليه السلام، وثنية أيها المصطفى صلى الله عليه وآله، وثوب الحسين عليه السلام المخرق بالنبال والسيوف.» على الأكبر عليه السلام، مكرم، ص ۸۸ به نقل از جواهر الايقان و أسرار الشهادة.

است؟ نکته‌اش چیست؟ نکته‌اش این است: در مشرق و مغرب عالم بگردید، در تواریخ ملل دنیا بگردید، ببینید کدام جوانمرد است که هنگامی که دستش بریده شده و خون مثل فواره می‌ریزد داد بزند:

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ
اِنِّيْ اَحَامِيْ اَبْدًا عَنْ دِيْنِيْ^(۱)

آن بشری که می‌گوید: حتی اگر دست از بدنم جدا بشود، پیوند بین من و دینم جدا شدنی نیست، صاحب دین یک چنین برکتی به وجودش می‌دهد.

امام حسین علیه السلام صاحب تمام اسرار الهی

حضرت ابوالفضل علیه السلام با این عظمت، آن ابوالفضل علیه السلام که اسمش این‌گونه مشکل گشاست، آن ابوالفضل علیه السلام که قبرش این‌گونه معجز‌نماست، آن ابوالفضل علیه السلام که امام چهارم علیه السلام فرمود: «حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام فردای قیامت مقامی در درگاه خدا دارد که جمیع شهدا به آن مقام غبطه می‌خورند»، «فَدَىٰ اَحَاةً بِنَفْسِهِ»؛^(۲) جان خود را فدای امام حسین علیه السلام نمود، چراکه امام حسین علیه السلام صاحب تمام اسرار خداست.^۳

۱. فَفَرَّقَهُمْ فَكَمَنْ لَهُ زَيْدٌ بُنُورٌ وَرَقَاءُ الْجُهَنِيِّ مِنْ وَرَاءِ نَحْلَةٍ وَعَاوَنُهُ حَكِيمٌ بُنُورٌ طِفْلٌ السَّنْسَبِيّ فَضْرَبَهُ عَلَى يَمِيْنِهِ فَأَخَذَ السَّيْفَ بِشِمَالِهِ وَحَمَلَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ يَرْتَجُزُ:

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ
وَ عَنِ اِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِيْنِ
اِنِّيْ اَحَامِيْ اَبْدًا عَنْ دِيْنِيْ
نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ

فَقَاتَلَ حَتَّى ضَعْفَ فَكَمَنْ لَهُ الْحَكِيْمُ بُنُورٌ الطَّفِيْلُ الطَّائِي مِنْ وَرَاءِ نَحْلَةٍ فَضْرَبَهُ عَلَى شِمَالِهِ فَقَالَ:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ
وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
قَدْ قَطَعُوا بِغِيْبِهِمْ يَسَارِي

فَأَصْلِهِمْ يَارَبِّ حَرَّ النَّارِ

منابع: مقتل الحسين علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۷۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۰.

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ

اسم اعظم و اسماء حسناى الهى

ای مردم، امروز خون کسی روی زمین ریخته شد که با ریخته شدن خون او، اسم اعظم خدا بر روی زمین ریخت. * اسماء حسناى خدا روی زمین ریخته شد. (۱) *

مواریث جمیع انبیا ﷺ و علم تمامی سفراء ﷺ

امروز مواریث جمیع انبیا ﷺ روی زمین ریخت. علم تمام سفراء ﷺ روی زمین ریخته شد. امام حسین ﷺ آن کسی است که هرچه در سینه ابراهیم ﷺ بود، در سینه او بود؛ هرچه در سر انگشت سلیمان ﷺ بود، در بند انگشت او بود؛ هرچه در دست موسی بن عمران ﷺ بود، در چنگ او بود؛ هرچه در نفس عیسی بن مریم ﷺ بود، در دهان او بود؛ * امام حسین ﷺ آن کسی است که آن چه در چهره پیغمبر خاتم ﷺ بود، در جبین او بود؛ امام حسین ﷺ آن کسی است که آن چه در سینه حیدر کزّار ﷺ بود در سینه او بود.

→ قَالَ: نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سُبُّدَ الْعَابِدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: ... رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ ﷺ، فَلَقَدْ أَثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَحَاةً بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاةُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ ﷺ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزَلَةً يَغِطُّهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.؛ امام سجاد ﷺ به عبید اللہ بن عباس بن علی ابن ابی طالب ﷺ نگاهی کرد و اشک چشمش را گرفت و فرمود ... خدا عمویم عباس را رحمت کند که جانبازی کرد و خود را فدای برادر کرد تا دو دستش قطع شد و خدا در عوض به او دو بال داد که بدانش با فرشتگان در بهشت پرواز می کند چنانچه به جعفر بن ابی طالب عطا کرد و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهدا و اولین و آخرین بدان غبطه خورند. «مقتل الحسین ﷺ، أبو مخنف أزدی، ص ۱۷۶؛ أمالی، شیخ صدوق، ص ۵۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۲۷۴»
۱. امام صادق ﷺ ذیل آیه شریفه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا...» سوگند به خدا ماییم آن اسماء حسناىی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۴۲؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج ۲، ص ۶۱۷، بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۱، ص ۶.

بعد از این وقتی رو به کربلا ایستاده و گفتید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ
اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ»^(۱)

آن وقت می فهمید که سیدالشهدا علیه السلام کیست؟ چنین واقعه و داستانی در عالم هستی سابقه نداشته و نخواهد داشت. کار به جایی رسید که یک چنین خونی روی خاک ریخت، آن هم چه گونه؟ به گونه ای که ارکان وجود را لرزاند.^(۲) این است که واقعه شهادت حسین بن علی علیه السلام را تا ابد باید زنده نگه داشت.

خوشا به حال شما مردم! فقط کاری کنید مردم که بین شما و صاحب امروز جدایی نیافتند. امروز روز عاشورا است. شما مردها و شما مخدراتی که امروز در این مجلس و محفل آمده اید، جوری نشود که رشته ارتباط شما با پسر فاطمه علیها السلام قطع شود. چه وقت این رشته با پسر فاطمه علیها السلام قطع می شود؟

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۹؛ مزار، مشهدی، ص ۳۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۷۷ و ج ۹۸، ص ۲۱۰.

۲. فرازی از زیارت امام حسین در نیمه شعبان: «... أَشْهَدُ لَقَدْ أَقْشَعَرْتُ لِدِمَائِكُمْ أَظْلَةَ الْعَرْشِ مَعَ أَظْلَةِ الْخَلَائِقِ وَ بَكْتِكُمْ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ سُكَّانَ الْجَنَّةِ وَالْبِرِّ وَ الْبَحْرِ...» شهادت می دهم که به سبب شهادت شما اظله و ارکان عرش و همه مخلوقات به لرزه در آمد و آسمان و زمین و سگان بهشت و خشکی ها و دریا بر شما گریستند. إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۳، ص ۳۴۲؛ مزار، شهید اول، ص ۱۴۴؛ مصباح کفعمی، ص ۴۹۲؛ بلد الأمين، کفعمی، ص ۲۸۲.

همچنین: فرازی از زیارت امام حسین به روایت امام صادق علیه السلام: «... أَشْهَدُ أَنْ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَقْشَعَرْتُ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ...»؛ شهادت می دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سرآورده های عرش خدا را لرزاند و تمام خلایق بر آن گریستند. کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۶۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۵۱.

راه برقراری ارتباط با امام حسین علیه السلام

ای زنانی که حرف مرا می شنوید! کدام وقت رشته رابطه شما با سیدالشهدا علیه السلام بریده و قطع خواهد شد؟ زینب کبری علیه السلام شبانگاه که به زیارت قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد، پدرش امیرمؤمنان علیه السلام چراغ را کم نور می نمود تا کسی دخترش زینب کبری علیه السلام را نبیند. (۱) ۷۰

شما زنان اگر بنا شد با موی پریشان در مقابل چشم بیگانگان در کوچه و بازار بیاید، انتظار نداشته باشید که هنگام مردن، سیدالشهدا علیه السلام به بالین شما قدم رنجه کند. این جاست که رابطه قطع می شود.

ای مردانی که در این محفلید! رابطه شما با حسین بن علی علیه السلام کی قطع می شود؟ رابطه شما با امام حسین علیه السلام آن دم قطع می شود که وقتی دفتر عمل شما را نگاه کنند ببینند آن عملی که در طومار یزید است در طومار شما هم هست. چون روز عاشورا است من به شما مردم می گویم بشنوید و به دیگران هم بگویید. ای جوانانی که انتظار می کشید تا روز عاشورا بیاید و برای پسر زهرا علیه السلام بر سر و

۱. «حدّث یحیی المازنی، قال: كنت في جوار أمير المؤمنين عليه السلام في المدينة مدّة مدیة، و بالقرب من البيت الذي تسكنه زینب ابنته، فلا- و الله- ما رأيت لها شخصا، و لا سمعت لها صوتا. و كانت إذا أرادت الخروج لزيارة جدّها رسول الله صلی الله علیه و آله تخرج ليلا، و الحسن عن يمينها، و الحسين عن شمالها، و أمير المؤمنين أمامها، فإذا قربت من القبر الشريف سبقها أمير المؤمنين عليه السلام فأحمد ضوء القناديل، فسأله الحسن مرّة عن ذلك؟ فقال: أخشى أن ينظر أحد إلى شخص اختك زینب.» یحیی مازنی روایت کرده است: مدّتها در مدینه در خدمت حضرت علی علیه السلام به سر بردم و خانه ام نزدیک خانه زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام بود. به خدا سوگند هیچ گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می خواست به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، شبانه از خانه بیرون می رفت، در حالی که حسن علیه السلام در سمت راست او و حسین علیه السلام در سمت چپ او و امیر المؤمنین علیه السلام پیش رویش راه می رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا نزدیک می شد، حضرت علی جلو می رفت و نور چراغ را کم می کرد. یک بار امام حسن علیه السلام از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت فرمود: می ترسم که کسی به خواهرت زینب نگاه کند. زینب الکبری، علامه نقدی، ص ۶۲-۶۳.

سینه بزیند، باید بدانید که نمی‌شود از یک طرف برای پسر پیغمبر ﷺ نوحه سرایی کرد و سینه زد و عزا گرفت و از یک طرف دست به ورق قمار زد. نمی‌شود از یک طرف گفت یا حسین ﷺ و از یک طرف لب به جام شراب، آلوده کرد. شما باید بدانید که سر بریده و چوب خیزران یک طرف بود، شیشه شراب و وسیله قمار یک طرف بود. (۱)

نماز، یکی از راه‌های ارتباط با ابا عبدالله الحسین ﷺ

شما جمعیت اگر می‌خواهید با پسر پیغمبر ﷺ رابطه داشته باشید، نمی‌شود تا بعد از طلوع آفتاب بخوابید و برای خدا سجده نکنید و اسمتان را در طومار امام حسین ﷺ بنویسند.

۱. امام رضا ﷺ فرمودند: «لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ فَوَضَعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفَقَّاعَ فَلَمَّا فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوَضَعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرَةٍ وَ بَسَطَ عَلَيْهِ رُفْعَةَ الشُّطْرُنْجِ وَ جَلَسَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ يَلْعَبُ بِالشُّطْرُنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ ﷺ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ فَمَتَى قَامَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفَقَّاعَ فَشَرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ صَبَّ فَضَلَّتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتِ مِنَ الْأَرْضِ فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفَقَّاعِ وَ اللَّعِبِ بِالشُّطْرُنْجِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفَقَّاعِ أَوْ إِلَى الشُّطْرُنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ لْيَلْعَنُ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ بَعْدُ النَّجُومُ.» هنگامیکه سر مبارک حسین بن علی ﷺ را به شام بردند، یزید ملعون امر کرد که آن سر را در مجلسش گذاشتند و طعام حاضر ساختند آن ملعون با اصحاب خود شروع کردند به طعام خوردن و شراب نوشیدن. پس از فراغت، امر کرد آن سر مبارک را در میان طشتی گذاشتند و در زیر تخت گذاشتند و بر روی تخت سفره شطرنج پهن کردند و آن ملعون نشست به شطرنج بازی و نام حسین و پدر بزرگوارش و جد امجدش ﷺ را می‌برد و سخریه و استهزا به ایشان می‌نمود و چون بر حریف خود در قمار باختن غالب می‌آمد سه مرتبه شراب می‌خورد یعنی سه پیاله پس از آن و باقیمانده آن را در کنار طشت بر روی زمین می‌ریخت. پس هر کسی که از شیعیان ما باشد از شراب خوردن و شطرنج بازی کردن دوری کند و هر کس شراب یا شطرنج ببیند باید حسین ﷺ را یاد کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کرد حق تعالی گناهان او را محو کند اگر چه به عدد ستاره‌ها باشد. عیون أخبار الرضا ﷺ شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۵؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۴۱۹؛ الدعوات، قطب راوندی، ص ۱۶۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۲۰، ص ۶۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۷.

امروز که روز عاشورا است، سپیده صبح که سر زد، بانگ مؤذن امام حسین علیه السلام به الله اکبر بلند شد، علی اکبر علیه السلام اذان گفت، صف به جماعت بسته شد، حسین بن علی علیه السلام نماز جماعت خواند. ^(۱) ۸

مردمی که می خواهند با امام حسین علیه السلام رابطه داشته باشند، راهش این است که گفتیم. اگر جز بر این راه بروی:

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی

کین ره که تو می روی به ترکستان است ^(۲)

امیدواری به درگاه اهل بیت علیهم السلام

به خدا آنچه انجان امیدوارم به ولایت پسر فاطمه علیه السلام که هرگز گمان نمی کنم امروز از این مجلس، احدی دست خالی بیرون برود. می دانید در خانه چه کسی آمده‌اید؟ می دانید امروز به گدایی به درگاه که آمده‌اید؟ به خدا تمام مردم از مرد و زن امروز در این حسینیه به دریای رحمت آمده‌اید. همه شما وقتی بیرون بروید پاکیزه‌اید، فقط کاری کنید که دیگر آلوده نشوید.

۱. [هنگام صبح عاشورا] امام غریب گرم مناجات با قاضی الحاجات بود ناگاه صدای اذان اصحاب به سمع امام علیه السلام رسید. حجاج بن مسروق مؤذن عامه بود و شاهزاده علی اکبر مؤذن خاصه همینکه صدای اذان گفتن علی اکبر به الله اکبر بلند شد امام علیه السلام دل در برش تطیید. ریاض القدس، قزوینی، ج ۱، ص ۲۹۱.

همچنین: سفیده صبح روز عاشورا که طالع شد، حضرت علیه السلام با اصحاب مهیای نماز صبح شدند. اما وضو گرفت، معلوم نیست. باید تیمم کرده باشند. حضرت علیه السلام، مؤذنی داشت، حجاج بن مسروق بود. یکی از شهداست که همیشه او اذان می گفت. حضرت علیه السلام فرمود که امروز علی اکبر علیه السلام اذان بگوید. جناب علی اکبر علیه السلام اذان گفت. حضرت علیه السلام نماز کردند، و همه اقتداء کردند. مجالس، علامه شیخ جعفر شوشتری، مجلس ششم ماه محرم.

۲. گلستان، سعدی، باب دوم، حکایت ششم.

زیارت ضریح شش گوشه، آرزوی سگان ملا اعلی

الآن می خواهیم یک قافله دل را از این جا بردارم، کجا ببرم؟ کنار قبر شش گوشه. این قبر چه قبری است؟ قبری که امام ششم علیه السلام فرمود: هر روز هفتاد هزار ملک از آسمان به زمین فرود می آیند ^(۱) هفتاد هزار ملک برای چه می آیند؟ چون دور قبر امام حسین علیه السلام یک محیطی است: بیست و پنج ذراع جلوی او، بیست و پنج ذراع پشت سر، بیست و پنج ذراع بالای سر، بیست و پنج ذراع پایین پا، این حدی که گفتم جایی است که هیچ آبی نیست مگر این که یک فوجی از ملائکه از آسمان به این نقطه و از این نقطه به آسمان در حال نزول و صعود هستند. ^(۲) این نقطه است

۱. «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ كُلِّ مَسَاءٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ لِيَلْتَهُمْ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ انْصَرَفُوا إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ تَنْزِلُ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ نَهَارَهُمْ حَتَّى إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ انْصَرَفُوا إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَبْلَ أَنْ تَغِيَبَ الشَّمْسُ». داود رقی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند متعال مخلوقی زیاده تر از فرشتگان نیافریده، در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شده و از اول شب تا طلوع صبح بیت الله الحرام را طواف می کنند و پس از طلوع صبح به طرف قبر نبی اکرم صلى الله عليه وآله برگشته و به آنجا که رسیدند به حضرتش سلام نموده و بعدا به نزد قبر امیر المؤمنین عليه السلام رفته و به آن جناب سلام کرده و پس از آن به نزد قبر حسین عليه السلام آمده و بر آن وجود مبارک سلام داده و قبل از طلوع آفتاب به آسمان عروج می کنند و پس از ایشان فرشتگان روز که آنها نیز هفتاد هزار نفر هستند به زمین آمده ابتداء بیت الله الحرام را طواف کرده و طول روز به آن اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب به طرف قبر رسول خدا صلى الله عليه وآله رفته و بر آن جناب سلام داده و پس از آن نزد قبر امیر المؤمنین عليه السلام می آیند و بر آن حضرت سلام کرده و بعد به نزد قبر حسین عليه السلام حاضر شده و بر آن جناب سلام داده و سپس پیش از غروب آفتاب به آسمان می روند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۲۴؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۹۶؛ الیقین، سید ابن طاووس، ص ۲۵۸؛ عقد النصید، محمد بن حسن قمی، ص ۱۳؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۷، ص ۱۱۷.

۲. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ

که جای اجابت دعاست^(۱) و این نقطه است که خزینه کرم خداست هر روز هفتاد هزار ملک رخصت دارند بیایند در این نقطه دور این قبر شش گوشه بگردند و

→ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حُرْمَةً مَعْلُومَةً - مَنْ عَرَفَهَا وَاسْتَجَارَ بِهَا أُجِيبَ قَلْتُ فَصِيفَ لِي مَوْضِعَهَا جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ فَاَمْسَحْ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ وَخَمْسَةً وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ وَخَمْسَةً وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَخَمْسَةً وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ مِنْذُ يَوْمِ دُفِنَ رَوْضَةَ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ مِعْرَاجٌ يُعْرَجُ فِيهِ بِأَعْمَالِ زُورِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ. اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق شنیدم که می فرمودند: برای جای قبر حسین بن علی حریم معلومی می باشد، کسی که آن را بداند و پناهنده به آن شود پناه داده می شود. محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم مکان حریم قبر را برای من بیان فرمائید: حضرت فرمودند: از مکانی که امروز قبر آن است این طور ارزیابی کن: از هر یک جوانب چهارگانه یعنی جانب پا و جلو و پشت و سر بیست و پنج ذراع اندازه بگیر و مساحتی که از ملاحظه آن بدست می آید حریم قبر می باشد. و مکان قبر روزی که حضرت در آن دفن شدند باغی از باغهای بهشت بوده، و در همان جا نردبانی نصب شده و اعمال زوار آن جناب را بوسیله آن به آسمان می برند و هیچ فرشته و پیامبری در آسمان نیست مگر از خدا در خواست می کند که به او اذن زیارت قبر حسین داده شود پس دسته ای برای زیارت به پائین آمده و گروهی پس از زیارت به بالا می روند. کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۵۷؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۹۴ (شیخ صدوق عبارت و لیس من ملک و لانبی ... را نقل نکرده)؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۵۱۱.

و با اختلاف در این عبارت: «فليس ملك في السماوات ولا في الأرض...»: مزار، شیخ مفید، ص ۱۴۱؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۲؛ مصباح المتعجل، شیخ طوسی، ص ۷۲۲؛ مزار، مشهدی، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۰.

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامٌ زَائِرِيهِ جَانِباً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمْرِهِ.» از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمد باقر و امام صادق شنیدم که می فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین مقام امامت را نصیب ذریه آن بزرگوار نمود، و شفاه امراض را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. و ایامی که زوار آن بزرگوار به زیارتش می روند و بر می گردند جزء عمر آنان شمرده نمی شود. امالی، شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ بشارة المصطفى، طبری، ص ۳۲۷؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تأویل الآیات، استرآبادی، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

حوائجشان را بخوانند^(۱) این هفتاد هزار ملک وقتی به آسمان برمی گردند، ملکوتیان به دیدنشان می آیند از آنها می پرسند: دیگر چه آرزویی دارید؟ جوابی که می دهند این است: می گویند فقط آرزوی ما این است که ای کاش یک بار دیگر به ما اجازه بدهند برویم دور این قبر بگردیم. این آرزوی سگان ملاً اعلام است. شب های جمعه پیغمبران خدا ﷺ می آیند،^(۲) آن ها باید بیایند حوائجشان را بخوانند.
یا اباعبد الله ﷺ:

گرچه دوریم به یاد تو سخن می گویم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

۱. «حَدَّثَنِي أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَكَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْحُسَيْنِ ﷺ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ شُعْثًا غُبْرًا وَ يَدْعُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يَقُولُونَ يَا رَبِّ هُوَ لَاءِ زَوْاؤُ الْحُسَيْنِ ﷺ أَفْعَلْ بِهِمْ وَ أَفْعَلْ بِهِمْ [كَذَا كَذَا]». از حضرت ابی عبد الله ﷺ نقل کرده اند که آن جناب فرمودند: از روزی که حضرت حسین بن علی ﷺ شهید شده اند تا زمانی که خدا بخواهد یعنی تا قیام قائم ﷺ خداوند هفتاد هزار فرشته را مبعوث فرموده که با حالی ژولیده و گرفته هر روز بر حضرتش صلوات فرستاده و طلب رحمت می کنند. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۸۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۵۴.

۲. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا أَتَى الْحَيْرَةَ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ قُلْتُمْ وَ تَزُورُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْ ذَلِكَ يُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ»: از صفوان جمال نقل شده که وی گفت: وقتی حضرت ابو عبد الله ﷺ به حیره تشریف آوردند به من فرمودند: آیا مایل به زیارت قبر حسین ﷺ هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟ حضرت فرمودند: چگونه آن را زیارت نکنم و حال آنکه خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیا و اوصیا به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند. البته حضرت محمد ﷺ افضل انبیا و ما افضل اوصیا هستیم. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۲۲۲؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۰.

صبح عاشورا

حالا که قلب‌ها آماده است وقت رفتن به کربلاست، نزدیک ساعت ده است. حالا در کربلا چه غوغایی است؟ من درست نمی‌دانم. اما همین اندازه می‌توانم بگویم الآن دیگر نوبت رسیده است که یک نفر، یک نفر بیایند اجازه بگیرند و به میدان بروند.^(۱)

صبح امروز آفتاب که طلوع کرد حمله‌ای ناگهانی به خیمه‌ها شد، در این حمله ناگهانی قسمت عمده اصحاب سیدالشهدا علیه السلام کشته شدند^(۲) ۱۲۰ این جمعیتی که

۱. «كَانَ كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَعَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَيَجِيئُهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفَكَ وَبِقَرَأُ: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ [ثمَّ يَحْمَلُ، فَيَقْتُلُ، حَتَّىٰ قَتَلُوا عَنْ آخِرِهِمْ (رضوان الله عليهم)، و لم يبق مع الحسين إلا أهل بيته]؛ یک به یک از اصحاب آن حضرت می‌آمدند و رخصت جهاد می‌طلبیدند و آن امام مظلوم را وداع می‌کردند و می‌گفتند: السلام عليك يا بن رسول الله! حضرت می‌فرمود: و عليك السلام! برو که ما نیز به زودی پشت سر تو می‌آییم! و این آیه را می‌خواند: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾؛ "پس بعضی مرگ خود را دریافتند و بعضی انتظار می‌کشند". مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۰؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۹ (با اختلاف کم).

۲. «قَالَ الرَّائِي فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَىٰ نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِسَهْمٍ وَقَالَ اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوْلُ مَنْ رَمَىٰ وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ فَقَالَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حِمْلَةً وَحِمْلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ علیه السلام جَمَاعَةً»؛ راوی گفت: عمر بن سعد پیش آهنگ لشکر کوفه شد و تیری به طرف سربازان حضرت پرتاب نمود و گفت: در نزد فرماندار عبید الله گواه من باشید که نخستین کسی که تیر به سوی حسین پرتاب نمود من بودم این بگفت و تیرها مانند قطرات باران باریدن گرفت حضرت به یارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد برخیزید و مرگی را که چاره‌ای از آن نیست آماده شوید که این تیرها رسولان مرگند از دشمن به سوی شما پس دو لشکر پاره از روز را با هم جنگیدند و چند حمله یکی پس از دیگری کردند تا آنکه عدّه زیادی از یاران حضرت شهید شد. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۵۵.

باقی ماندند، این‌ها دور هم نشستند و گفتند: ما یک نفر، یک نفر می‌رویم،^(۱) شاید هر کدام بتوانیم دو دقیقه، یا سه دقیقه به حیات قلب عالم امکان کمک کنیم. یک نفر، یک نفر رفتند تا نوبت رسید به بنی هاشم.

افتتاح و ختم دفتر شهادت بنی هاشم علیهم‌السلام

آن‌گاه که نوبت به بنی هاشم رسید، کاری کرد تا افتتاح دفتر از طرف خودش بشود و ختم دفتر هم از طرف خودش بشود. وقتی یک کسی می‌خواهد به یک آستان بزرگی یک دسته گل تقدیم کند، اول و آخر، نخبه گل‌ها را اختیار می‌کند، امام حسین علیه‌السلام اول گلی که انتخاب کرد، رعنا جوانش بود.^(۲) پسرش را خواست، به دست خودش لباس رزم را چون کفن به قد و بالای جوانش پوشاند.^(۳) ۱۴۰ یک

۱. کتب مقاتل از جمله ابن نما حلی در مشیر الاحزان ص ۴۲ و سید بن طاووس در لهوف ص ۶۱ و خوارزمی در مقتل الحسین ج ۲، ص ۱۲ و ابن صباغ در فصول المهمه، ج ۲، ص ۸۲۳ و دیگر مقاتل، جنگ انفرادی اصحاب سید الشهداء علیهم‌السلام را ذکر نموده اند که البته دلیل بر شجاعت ایشان می‌باشد.

۲. «فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرَخَى علیه‌السلام عَيْنَهُ وَ بَكَى.» یاران امام حسین علیه‌السلام همه به شهادت رسیدند و جز خاندانش کسی باقی نماند، در این هنگام علی اکبر علیه‌السلام برای رفتن به میدان آماده شد، او دارای زیباترین چهره، و نیکوترین سیرت بود، از پدرش اجازه رفتن به میدان طلبید، امام علیه‌السلام به او اجازه داد، سپس نگاهی مایوسانه به قد و قامت علی اکبر علیه‌السلام نمود، و چشمانش را به زیر افکند و گریه کرد. لهوف، سید بن طاووس، ص ۶۷.

و همچنین: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام: «أَنَّ أَوَّلَ قَتِيلٍ قُتِلَ مِنْ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ عَلِيٍّ»؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۵؛ عوالم، امام حسین علیه‌السلام؛ شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۷؛ أسرار الشهداء، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۱: (با اختلاف در عبارت).

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، ابی فرج اصفهانی، ص ۷۶.

۳. پس امام حسین «علیه السلام» از بسیاری ناله و زاری او به دست مبارک خود سلاح در وی پوشانید و زره و جوشن بر وی راست کرد و کمر ادیم که از آن حضرت امیر بود بر میان او بست و مغفر فولادی بر فرق مبارکش نهاد و بر اسب عقابش سوار گردانید. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۴۱۹.

نگاهی به قد و بالای پسر کرد^(۱) و گفت: خدا مرگ را بر تو مبارک کند.^(۲) ۱۰
این اول گلی بود که در این دسته گل گذاشت. آخر گلی که گذاشت چه گلی
بود؟ دسته گل را به که ختم کرد؟^(۳)

تصرف شریعه فرات به یک حمله سید الشهداء علیه السلام در لحظات واپسین

همین که خواست کار را تمام کند، اول وارد شریعه فرات شد. چرا وارد شریعه
شد؟ آمد میان شریعه فرات که دو نمایش بدهد: یک نمایش این بود که بفهماند
الآن من برادر ندارم، برادرزاده ندارم، پسر علی علیه السلام غرقه به خون میان خیمه‌ها آرمیده
است،^(۴) بچه شیرخواره‌ام زیر خاک خوابیده است.^(۵) خودم مانده‌ام یگه و تنها امّا

۱. «... خَرَجَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ أَكْثَرُ مِنْ عَشْرِ سِنِينَ فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي
الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ وَ أَرَخَى عَيْبَتَهُ...». مشیر الأحزان، ابن نما حلی، ص ۵۱.

و نیز رجوع شود به صفحه قبل پاورقی ۲.

۲. «سید الشهداء علیه السلام به پسرش بشارت و وعده کشته شدن می داد و به عوض آب دادن این را می فرمود: ارجع
إلى الميدان بارك الله لك في القتل. جواهر الايقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۲۶۰ و در ص ۲۴۸:
«وقتی علی اکبر از پدرش آب خواست آن امام مظلوم فرمود: وا غوثاه، یا بنی! اصبر قليلا يستقيك جدك
شربة لا ظمأ بعدها أبدا فارجع بارك الله فيك»؛ و ص ۲۵۷: «فرمود: ای جانم، ای علی اکبر، به سوی میدان
مراجعت نما؛ بارك الله لك في القتل» خداوند مرگ را برایت مبارک گرداند.

۳. ختم دفتر شهادت کلیه در کربلا به شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام تحقق پذیرفت و ختم دفتر شهادت، در
دائرة اصحاب و مقاتلین کربلا، به حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام و ختم دفتر شهادت، در دائرة اهل بیت
سیدالشهداء علیه السلام به حضرت علی اصغر علیه السلام و به نقلی حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام تحقق یافته است.

۴. هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید و امام حسین بر بالین فرزندش آمد به جوانان دستور داد
و فرمود: «احْمِلُوا أَحْصَانَكُمْ فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ.»؛ اینک بیابید
نعش برادران را بردارید پس آنها آمدند بدن مبارک علی اکبر علیه السلام را در پیش خیمه‌ای که برابر آن مقاتله
می کردند گذاردند. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۶۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۰۷؛ إعلام
الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۶۵ (با اندکی تفاوت)؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۵۵ (به
همین مضمون)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله
بحرانی، ص ۲۸۷.

هنوز این قدرت را دارم که شریعه فرات را به یک حمله تصرف کنم. امروز غوغا کرد با یک چنین آتشی یک حمله کرد، به یک حمله فرات را گرفت^(۱) ۱۷۰* فهماند که من بیچاره نیستم، در مانده نیستم، این یک کارش بود.

عطش ذوالجناح و نوشیدن آب

اما کارم دوّمش: این اسبی که زیر قدمش بود این اسب جگر سوخته بود، لب تشنه بود. راضی نشد این حیوان در عطش بسوزد و بگدازد. راه شریعه فرات را در پیش گرفت. اسب را وارد شریعه کرد. جان جهانی قربان تو، یا اباعبدالله ﷺ تا کجا را نظر داشت «السلام علیک یا رحمة الله الواسعة و یا باب نجاة الأمة»^(۲) اسب وارد

→ منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ مقاتل الطالبيين، أبی الفرج اصفهانی، ص ۷۷؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷؛ کامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴؛ نهایة الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۵۵: (با اندکی تفاوت).

۱. «رَوَى أَبُو مِحْنَبٍ عَنِ الْجُلُودِيِّ أَنَّ الْحُسَيْنَ حَمَلَ عَلَى الْأَعْوَرِ السُّلَمِيِّ وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيِّ وَكَانَا فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ رَجُلٍ عَلَى الشَّرِيعَةِ وَأَقْفَمَ الْفَرَسَ عَلَى الْفُرَاتِ فَلَمَّا أَوْلَعَ الْفَرَسُ بِرَأْسِهِ لَيْشَرَبَ قَالَ ﷺ أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنَا عَطْشَانٌ وَاللَّهِ لَا أَدُوْقُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ فَلَمَّا سَمِعَ الْفَرَسُ كَلَامَ الْحُسَيْنِ سَالَ رَأْسَهُ وَلَمْ يَشْرَبْ كَأَنَّهُ فِهِمُ الْكَلَامَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ اشْرَبْ فَأَنَا اشْرَبْتُ...»؛ ابن شهر آشوب از جلودی نقل می کند که امام حسین ﷺ بر اعور سلمی و عمرو بن حججاج زبیدی که با تعداد چهار هزار نفر مرد موکل شریعه بودند حمله کرد و اسب خود را به فرات رسانید هنگامی که اسب سر خود را خم کرد که آب بیاشامد امام حسین ﷺ فرمود: تو عطشان و من هم عطشانم، به خدا قسم من آب نمی آشامم تا تو آب بیاشامی. وقتی آن اسب سخن امام را شنید سر خود را بلند کرد و آب نیاشامید. گویا کلام امام را فهمید. امام حسین ﷺ فرمود: بیاشام من هم می آشامم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۵۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۱؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عوالم، امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۹۴؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندری، ص ۴۱۱؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۱۳-۱۴.

۲. ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل نموده که حضرت فرمودند: «... وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَهُوَ ابْنِي وَوَلَدِي وَخَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَحِبِّهِ وَهُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ كَهْفُ الْمُسْتَجِيرِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ

←

شریعه شد آنها که واردند می دانند اسب های عربی خیلی باهوشند، تربیت شده اند، معلّمند، مهم عبارت از این است که این اسب در عین حالی که حیوان است اما از نظر ملکوت وجود، خبردار است که جان جهان بر پشت او سوار است. وقتی اسب وارد شریعه فرات شد، هر کاری کرد این حیوان سر نزدیک آب نبرد. ^(۱) لا إله إلا الله.

دل مرد و زن می لرزد. وقت، وقت خجالت نیست. جمعیتی که در میان آفتاب نشسته اید، ای مردمی که الآن در درون و بیرون این حسینیه غرق عزاید، مسلّم همه آزرده اید. خواب راحتی نکردید. الآن شما هم با بدن های خسته این جا زانو به زمین زده اید ولی آفتابی که اینجا بر تن شما می تابد کجا و آفتابی که بر زخم های تن پسر زهرا علیها السلام تابید کجا؟ شما مردم دیشب صیحه زدید و عزاداری کردید، خسته اید، اما خستگی شما کجا و خستگی زینب کبری علیها السلام کنار نعش علی اکبر علیه السلام کجا؟ ^(۲)

→ طَاعَتُهُ طَاعَتِي مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي...» امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷؛ بشاره المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۳۰۸؛ الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۹۸؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۸، ص ۳۹.

۱. رجوع شود به صفحه قبل، پاورقی ۱.

۲. هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید: «خَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي يَا أُخْيَاةَ وَ ابْنَ أُخْيَاةَ وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ.» حضرت زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمده با ناله اندوهناکی برادر و برادرزاده را ندا می داد و بالاخره بی تاب شده خود را بر اندام پاک او افکند. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۶۴؛ با این اختلاف (قال حمید بن مسلم ازدی: و کأني أنظر إلى امرأة خرجت مسرعة كأنها الشمس الطالعة تنادي يا أخياه ويا ابن أخيه قال فسألت عليها فقبل هذه زینب ابنة فاطمة ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله فجاءت...)؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۰۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۶۵ (با اندکی تفاوت)؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۳۱۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۴۱ (از ابو مخنف نقل کرده است)؛ مقاتل الطالبیین، أبی الفرج اصفهانی، ص ۷۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

همچنین همین مضمون در این منابع: لهوف، سید بن طاووس، ص ۶۷؛ مثير الأحران، ابن نما، ص ۵۱.

منابع اهل تسنن: منتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج ۲، ص ۲۸۷.

سید الشهدا علیه السلام در کنار فرات

حال که دل‌ها منقلب است، می‌خواهم روز عاشورا دو سه کلمه مصیبت بخوانم: وقتی دید ذوالجناح لب به آب نمی‌زند، اول کاری که کرد، دست‌ها را زیر آب برد، یک کف آب برداشت جلو لب خودش آورد، خواست بفهماند: ای ذوالجناح! لب به آب بزن، تا ما زودتر از میان شریعه بیرون برویم، بعضی توهم نمودند که سید الشهدا علیه السلام می‌خواستند آب بیاشامند، ولی به خدا امام حسین علیه السلام لب به آب نمی‌زد، برادرش کنار این آب آمد و تشنه لب برخاست، چطور سید الشهدا علیه السلام لب به آب خواهد زد؟ همچنان که دست نزدیک لب آمد، تیری به دهان مبارک و تیری به پیشانی اصابت نمود. یک وقت مردم دیدند، خون از دهانش می‌ریزد با دهان خونین از میان شریعه بیرون آمد. (۱) ۱۸۰.

۱. خوردن تیر به دهان مبارک حضرت علیه السلام: «و اشتدّ عطش الحسين علیه السلام ف دنا من الفرات ليشرب، فرماه حصين بن نمير بسهم، فوقع في فمه، فجعل يتلقى الدم بيده، ورمى به إلى السماء، ثم حمد الله وأثنى عليه، ثم قال اللهم إني أشكو إليك ما يصنع بابت بنت نبيك، اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، ولا تبق منهم أحدا.» تشنگی حسین علیه السلام شدت یافت. ناگزیر رود فرات را قصد کرد که آب بنوشد. حصین بن نمیر او را هدف تیر قرار داد. تیر به دهانش اصابت کرد. او خون را از دهان خود با کف دست گرفت و حواله آسمان کرد. خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت: «خداوندا! من نزد تو شکایت می‌کنم از آنچه نسبت به فرزند دختر پیغمبر تو مرتکب شده‌اند. خداوندا! آن‌ها را یک یک بکش و پراکنده کن و یک تن از آن‌ها را باقی نگذار.» منابع اهل تسنن: کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۶؛ نه‌ایة الارب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۵۷ (با اندکی تفاوت). و به همین مضمون: المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ مختصر فی أخبار البشر تاریخ ابی الفداء، ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۱.

* خوردن تیر به پیشانی مبارک حضرت علیه السلام: «فقصدوه القوم و هو في ضمن ذلك يطلب شربة ماء، فكلمّا حمل بفرسه على الفرات حملوا عليه بأجمعهم حتّى أحوه عنه ثمّ رماه رجل من القوم يكتنّى أبا الحتوف الجعفيّ لعنه الله بسهم، فوقع السهم في جبهته، فزرعه من جبهته، فسالت الدماء على وجهه ولحيته، فقال صلوات الله عليه: اللهم إنك ترى ما أنا فيه من عبادك هؤلاء العصاة، اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، و لا تذر على وجه الأرض منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا.» و آن حضرت در دفع آن حملات می‌کوشید و چون عطش بر وی غالب شده بود، هر لحظه به جانب فرات می‌تاخت و دشمنان میان او و فرات حایل شده بودند و نمی‌گذاشتند که به کنار آب رسد. در این اثنا، ملعونی مکنی به ابو الحتوف تیری بر پیشانی امام

شیون زینب کبری علیها السلام

پشت خیمه‌ها آمد و خواهرش زینب علیها السلام را صدا زد، همچنان که خواهر آمد، یک کلمه آهسته به زینب علیها السلام گفت، اما شیون زینب علیها السلام اهل حرم را بیچاره کرد، تا نگاه کرد دید برادر با این چهره آمده است، آیا چه خبر است؟ چه داستان است؟ فرمود: خواهر برو یک پیراهن کهنه برایم بیاور.

دیگر زینب علیها السلام فهمید کار از کار گذشته است. دانست چراغ عمر برادرش رو به خاموشی می‌رود. دامن برادر را گرفت. ای یادگار جد و پدرم! ای باقی مانده برادر و مادرم! فرمود: خواهرم صبر کن! صبر کن! ^(۱) این کلمه را به زینب علیها السلام گفت و پیراهن کهنه را پوشید. ^(۲)

وداع آخرین

پس از آن سیدالشهدا علیه السلام به خواهرش زینب کبری علیها السلام فرمود: بگو دخترانم همه بیایند. خواهرانم همه بیایند. آمدند پروانه‌وار دورش را گرفتند - لا إله إلا الله - یکی می‌گوید بابا ما را به حرم جدمان برگردان. ^(۳) یکی می‌گوید: بابا فرزندانم در این شب تار به که پناه ببرند. ^(۴) از همه خداحافظی کرد و رفت دیگر این زن و بچه از حال

→ حسین زد و او تیر را کشید و خون بر روی و موی آن جناب ریخت. سپس امام حسین روی به جانب آسمان کرد و گفت: خداوندا! من نزد تو شکایت می‌کنم از آن چه نسبت به فرزند دختر پیغمبر تو مرتکب شده‌اند. خداوندا! آن‌ها را بکش و پراکنده کن و یک تن از آن‌ها را باقی مگذار. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۱ و ص ۵۲.

منیع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۵۵، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۵۴، پاورقی ۱.

۳. رجوع شود به مجلس اول، ص ۵۲، پاورقی ۲.

۴. رجوع شود به ص ۵۳ پاورقی ۱.

آقا خبر نداشتند. فقط گاهی حمله می کرد، به بالای بلندی می آمد و با صدای بلند فریاد می زد: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^(۱) ۲۰ می خواست بگوید: خواهرم آسوده باش و زینب کبری علیها السلام می فهمید برادر زنده است. می گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ یعنی سکنیه ام غصه نخور، هنوز سایه پدر بر سر داری.

لحظة شهادت و شبهة ذو الجناح

گوشه میدان آمده و ایستاد تا یک ساعتی استراحت کند، «فَوَقَّفَ يَسْتَرْيِحُ سَاعَةً»^(۲) ۲۱ یک مرتبه سنگی آمد و به پیشانی نازنینش خورد. خون از پیشانی جاری شد، دامن

۱. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ: «... فَيَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْهَزُ مَوْنَ كَانَتْهُمْ الْجُرَادُ الْمُتَشِيرُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَقَامِهِ [مرکز] و هو يقول: " لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. "؛ حضرت بر آن جماعت - که شماره آنان به سی هزار رسیده بود - حمله می کرد و آنان چون ملخهایی که پراکنده می شوند، از مقابل وی فرار می کردند و سپس به مقام و مرکز خود برمی گشت و پیوسته بر زبانش ورد " لا حول ولا قوة الا بالله " بود. مثير الأحزان، ابن نما حلی، ص ۵۴؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۰؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۹۳؛ شرح الشافية، ابن امیر الحاج، ص ۳۷۲؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۱۰؛ معالی السبطين، علامه مازندرانی، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۲۰.
۲. «... فَوَقَّفَ يَسْتَرْيِحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ آتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ إِلَهِي أَنْتَ تَعَلَّمْتَهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنٌ بِنْتُ نَبِيِّ غَيْرِهِ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ». امام حسین علیه السلام ایستاد تا اندکی استراحت کند. ضعف بر بدنش غالب شده بود و دیگر قدرت جنگ نداشت. در این هنگام ناگاه سنگی آمد و بر پیشانیش خورد. دامنش را بلند کرد تا خون پیشانیش را پاک کند. ناگاه قلب او هدف تیر سه پر زهر آلود قرار گرفت. فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، به نام خدا و توکل بر خدا و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.» سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا تو می دانی که اینان مردی را می کشند که در سراسر زمین، جز او پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. سپس با دست آن تیر را از پشت بیرون آورد، خون همچون ناودان جاری شد. دیگر نتوانست جنگ کند. لهوف، سیدبن طاووس، ص ۷۱؛ مثير الاحزان، ابن نما حلی، ص ۵۵ (با اختلاف کم)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ بحرانی، ص ۲۹۵.

پیراهن را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند. دیگر این جا گفتنی نیست. سه ساعت گذشت. دیگر صدای سیدالشهدا علیه السلام به حرم نرسید. ^(۱) ۲۲ • خبر ندارند در این میدان چه می‌گذرد. - اگر روز عاشورا نبود من نمی‌گفتم. - دیگر این زن و بچه ندانستند چه شد، آن‌ها ندیدند چه پیش آمد.

همین اندازه می‌گویم اهل حرم زانوی غم در بغل گرفته بودند، ناگهان صدای شیئه ذوالجناح بلند شد. آن وقت بچه‌ها خبردار شدند که چه خبر است. همه به هم خبر دادند که پدر از میدان برگشت. همه به استقبال پدر رفتند. تا دامن خیمه را بالا زدند، دیدند ذوالجناح بدون سوار و با زین واژگون به سوی خیم می‌آید، ناگاه همه فریاد زدند: وا محمدا. ^(۲) ۲۳ •

۱. قال أبو مخنف: «بقي الحسين علیه السلام ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه، رامقا بطرفه إلى السماء، و بنادي: يا الهي صبرا على قضائك، و لا معبود سواك، يا غياث المستغيثين. فتبادر إليه أربعون فارسا، يريدون حز رأسه الشريف المكرم المبارك المقدس المنور، و يقول عمر بن سعد: و يلکم عجلوا بقتله»؛ أبو مخنف می‌گوید: سه ساعت مغشیا علیه و به خون غلطان افتاده بود و لشکریان او را زنده می‌دانستند و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند و می‌گفت: صبرا علی قضائک یا رب! لا إله سواک یا غیاث المستغیثین! این هنگام چهل تن از اشرار کفار و سران سپاه در گرد آن حضرت پرسه زدند. عمر بن سعد گفت: «مادر تان به عزایتان بنشینند! هر چه زودتر کار او را به پایان برسانید.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج ۳، ص ۸۲.

به همین مضمون در این منابع: ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۹۴؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۵ در بندی با این عبارت آورده است: (بقي الحسين مكبوبا على الأرض ملطخا بدمه ثلاث ساعات).

۲. «أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدِمِّ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلَ يَرْكُضُ وَ يَصْهَلُ فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله صَهِيلَهُ فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا علیه السلام قَدْ قُتِلَ وَ خَرَجَتْ أُمَّ كَلْثُومُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَتَدَبُّ وَ تَقُولُ وَا مُحَمَّدَاهُ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ قَدْ سَلِبَ الْعِمَامَةَ وَ الرَّدَاءَ»؛ و اسب حسین علیه السلام آمد و یال خود را به خون او آغشته کرد و دوان دوان شیهه می‌کشید چون دختران حسین شیهه او را شنیدند بیرون دویدند و اسب بی‌صاحب دیدند و دانستند که حسین علیه السلام کشته شده، ام کلثوم دختر حسین دست بر سر نهاد و شیون سرداد و می‌گفت وا محمداه! این حسین است که در بیابان است و عمامه و ردایش به غارت رفته. أمالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۶؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۳۲۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام شیخ عبد الله بحرانی، ص ۱۷۱؛ نفس

→ مهموم، شيخ عباس قمي، ص ٣٤١؛ دمة الساكبة، مولى محمد باقر بهبهاني، ج ٤، ص ٣٦٣. همچنين: روى انه لما قتل الحسين عليه السلام [وضع] فرسه ناصيته في دمه و أقبل يركض نحو خيمة الحسين و يصهل، فلما رأته النسوة علمن قتل الحسين بذلك فرفعن أصواتهن بالصراخ، و أقبل القوم لعنهم الله إلى الخيمة فاستلبوا بزة النسوة حتى أخذوا من أذنى أم كلثوم قرطها و خرموا أذنها و ضربوا الخيمة بالنار.» تاريخ الاسلامى المعروف باسم التاريخ المظفرى، ص ٢٠٨.

و همچنين: فرازى از زيارت ناحيه مقدسه: «وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا وَ إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحْمَجِمًا بَاكِيًا فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادِكُمْ مَخْزِيًا وَ أَبْصَرْنَ سَرْجَكَ مَلُوبِيًا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ لِلشُّعُورِ نَاشِرَاتٍ وَ لِلْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ وَ لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ...»؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدى، ص ٥٠٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ٩٨، ص ٢٤٠.

پی نوشت:

۱. «حکى ابن عيينه عن جدته ... و نحرنا ناقة في عسكرهم ... (و طبخوها) فطبخوها فصارت مثل العلقم.»؛ ابن عيينه از جده اش نقل می کند که پس از کشته شدن حسین بن علی [علیه السلام] [لشکر عمر بن سعد] شتری را از لشکر حسین بن علی [علیه السلام] نحر کردند و آن را پختند. گوشت آن همانند علقم بسیار تلخ گشت. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۲۶؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۱۹.

و همچنین: «عن سفیان بن عیینة، قال: حدّثني جدّتي، قالت: لما قتل الحسين بن عليّ صلوات الله عليه ساقوا إبلا عليها ورس، فلما نحررت رأين [رأينا] لحومها مثل العلقم.» سفیان بن عیینة از جده اش نقل می کند هنگام شهادت امام حسین [علیه السلام] شتری [از لشکر امام حسین [علیه السلام]] را که بر روی او ورس (نوعی گیاه) بود برای نحر کردن می کشیدند پس هنگامی که شتر را نحر نمودند گوشت آن همانند علقم [گیاهی بسیار تلخ] تلخ گشت. ثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۳۳۷؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۸۱.

و همچنین: «عن أبي الوصي قال: نحررت الإبل التي حمل عليها رأس الحسين وأصحابه، فلم يستطيعوا أكلها، كانت لحومها أمرّ من الصبر.»؛ ابی الوصی نقل می کند شتری را که سر حسین بن علی [علیه السلام] و یارانش را بر روی آن حمل می کردند، نحر نمودند؛ اما آن قدر گوشت آن شتر تلخ شده بود که نتوانستند آن را بخورند. منتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۲؛ الرّد علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص ۴۵؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۷۷.

به همین مضمون با اختلاف در عبارت در منابع شیعه به نقل از ابو مخنف: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۱۱۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۳۰۵؛ عوالم امام حسین [علیه السلام]، بحرانی، ص ۶۱۸.

۲. «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِنَّ أَخْبَرْتَنِي [اعلمتني] أَيُّ عِلْمَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ قُلْتُ لَمْ تَرْفَعْ حَصَاةَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيْطٌ فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِنِّي وَ إِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لَقَرِينَانِ [قربان].»؛ زهري گوید که عبد الملک مروان به من گفت: به من خبر بده که چه نشانه ای در روز کشته شدن حسین بن علی [علیه السلام] اتفاق افتاد؟ گفتم: که هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافت شد. پس عبد الملک گفت: من و تو در این حدیث و گفتار قرین و مثل هم هستیم. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۹؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۶ (هیشمی گوید: رواه الطبرانی و رجاله ثقات)؛ کفایة الطالب، کنجی شافعی، ص ۴۴.

همچنین: «حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاقِدُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْبُلْخَيْيِّ [السُّلَمِيُّ] قَالَ لِي أَبُو الْحُسَيْنِ وَأَخْبَرَنِي عَمِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ - قَالَ مَا رَفَعْنَا حَجْرًا وَ لَا مَدْرًا وَ لَا صَخْرًا إِلَّا وَ رَأَيْنَا تَحْتَهَا دَمًا عَبِيْطًا يَغْلِي ...»؛ مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا قسم ←

→

اهالی بیت المقدس و اطرافش در شام همان روزی که امام حسین علیه السلام کشته شد، از جرین با خیر شلیم. راوی از او پرسید چگونه؟ پاسخ داد: هیچ سنگ و کلوخ و تخته سنگی از زمین برنداشتیم مگر اینکه زیرش خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۰، باب ۲۴، ح ۲؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۵۶.

«قال أبو سعید الخدری: ما رفع [لم يرفع] حجر في [من] الدنيا لما [يوم] قتل الحسين علیه السلام إلا و[وجد] تحته دم عبيط.» از ابو سعید خدری نقل شده است که: هنگام کشته شدن حسین علیه السلام هیچ سنگی در دنیا از زمین برداشته نشد مگر این که در زیر آن خون تازه بود. تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۵۵؛ نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۲۱؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول، زرنندی حنفی، ص ۹۹؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۴؛ جواهر العقدين، سمهودی، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۰.

همچنین: «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام [بن علي] لَمْ يَبْقَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَصَاةٌ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيْطٌ.»؛ هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد در بیت المقدس سنگی باقی نماند مگر زیر آن خون تازه بود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۱؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۵.

منبع اهل تسنن: بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۳۷. با این اختلاف (لم يرفع حجر ببیت المقدس إلا وجد دم عبيط) در این منابع: معجم الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۳؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۲؛ الأنس الجليل، معير الدين حنبلي، ج ۱، ص ۲۸۵.

و همچنین: «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِذْ أَخْبَرْتَنِي أَيُّ عِلْمَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَمْ تُرْفَعْ [لا يرفع - ما رفعت] حَصَاةٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيْطٌ.»؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ملاحم و الفتن، سید ابن طاووس، ص ۳۳۷؛ مثير الاحزان، ابن نما حلی، ص ۶۳؛ كشف الغمة، اربلی، ج ۲، ص ۶۱ و ص ۲۶۸؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۷.

منابع اهل تسنن: معجم الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۹؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۲۸؛ (ما رفع بالشام حجر يوما قتل الحسين ابن علي ألا عن دم) ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۳ (با اختلاف کم)؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۳۷؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۱۹۶ (هیشمی گوید: رواه الطبراني و رجاله ثقات)؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۱۷.

و همچنین: «يوم قتل الحسين علیه السلام اظلمت علينا ثلاثا، و لم يمس أحد من زعفرانهم شيئا، فجعله علي وجهه إلا احترق، و لم يقلب حجر ببیت المقدس إلا وجد تحته دم عبيط.» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴،

←



ص ۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۲؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۷؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶.

و همچنین: «... لَمْ يُرْفَعْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَجْرٌ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْطٍ وَ أَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ حَمْرَاءَ كَأَنَّهُ الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ بِالنَّسْوَةِ وَ رَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ». ... در بیت المقدس سنگی برداشتند جز آنکه خون تازه زیرش بود و مردم خورشید را بر دیوارها سرخ دیدند مانند پتوهای رنگین تا علی بن الحسین علیه السلام با زنان بیرون شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا برگرداند. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۳۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۹۲.

و همچنین: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَاشَّخَصَهُ إِلَى الشَّامِ... فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجْرٌ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْطٍ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ... وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام...» شخصی از یحیی بن بشیر نقل کرده که وی گفت: از ابو بصیر شنیدم که می گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: هشام بن عبد الملک به سوی پدرم فرستاد و ایشان را به شام دعوت نمود، ... پدرم به او فرمود: در آن شبی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد هر سنگی را که از زمین بلند می کردند زیر آن خون تازه بود ... شبی که در آن حسین بن علی علیه السلام شهید گردید زیر هر سنگی که برداشته می شد خون تازه دیده می شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۵۹؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۴، ص ۳۳۶ و ج ۴۲، ص ۳۰۲.

و همچنین: « حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةٌ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَاشَّخَصَهُ إِلَى الشَّامِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَشَّخَصْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهَا غَيْرِي وَ لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ خَلْقًا يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَ أَوْ عَرَفَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ إِنْ كَانَ إِلَّا وَاحِدًا فَقَالَ أَبِي لَيْسَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَعْلَمْ قُلْتَ لَا أَدْرِي وَ كَانَ الصَّدَقُ أَوْلَى بِي فَقَالَ هِشَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلِيُّ قَتْلُهُ وَ مَا الْعَلَامَةُ فِيهِ لِلنَّاسِ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ أَجِبْتَ فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِعَلِّيٍّ علیه السلام فِي قَتْلِهِ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجْرٌ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْطٍ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَى علیه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يُوْسَعُ بْنُ نُونٍ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمُونِ الصَّفَّاءِ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام...» پدرم علیه الرحمه و گروهی از اساتیدم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از شخصی از یحیی بن بشیر نقل کرده که وی گفت: از ابو بصیر شنیدم که می گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: هشام بن عبد الملک به دنبال پدرم فرستاد و ایشان را به شام دعوت نمود.



→

هنگامی که پدرم بر وی داخل شد او محضر پدرم عرضه داشت: ای ابو جعفر من شما را به اینجا دعوت کرده و آوردم تا مسأله‌ای را از شما بپرسم چه آنکه صلاح نیست دیگری آن را از شما جویا شود و اساساً روی زمین کسی را سراغ ندارم که شایسته دانستن این مسأله بوده یا کاملاً از آن اطلاع داشته باشد و تنها شخصی که از آن آگاه است یک نفر بوده و آن شما هستید. پدرم فرمودند: آنچه را می‌خواهی سؤال کن اگر بدانم جواب داده و اگر ندانم می‌گویم نمی‌دانم و راست گفتن سزاوارتر است به من. هشام عرض کرد: خیر دهید به من از شبی که در آن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند و بفرمائید کسانی که در آن شهر نبوده و هنگام شهادت آن حضرت حضور نداشتند به چه علامتی بر کشته شدن آن حضرت آگاه شدند. و اصلاً برای مردم چه علامتی دال بر شهادت آن حضرت وجود داشته اگر از آن آگاه هستید و جواب می‌دهید در ضمن به من خبر دهید آیا آن علامت برای شهادت و قتل غیر علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بوده یا نه؟ پدرم به او فرمود: ای هشام در آن شبی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد هر سنگی را که از زمین بلند می‌کردند زیر آن خون تازه بود چنانچه در شبی که هارون برادر موسی علیه السلام کشته شد و شبی که در آن یوشع بن نون مقتول واقع شد و شبی که در آن حضرت عیسی بن مریم به آسمان رفت و شبی که در آن شمعون بن حمون صفا به قتل رسید چنین بود و همچنین شبی که در آن حسین بن علی علیه السلام شهید گردید زیر هر سنگی که برداشته می‌شد خون تازه دیده می‌شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۵۸ باب ۲۴ ح ۱؛ قصص الأنبياء، قطب راوندی، ص ۱۴۶؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۳؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۷۳.

و همچنین: «رُوي عن الصادق علیه السلام أن عبد الملك بن مروان كتب إلى عامله بالمدينة و في رواية هشام بن عبد الملك أن وجهه إلى محمد بن علي فخرج أبي وأخرجني معه... قال [هشام] عرضت لي مسألة لم يعرفها العلماء فأخبرني إذا قتلت هذه الأمة إمامها المفروض طاعته عليهم أي عبرة بربهم الله في ذلك اليوم قال أبي إذا كان كذلك لا يرفعون حجراً إلا و يرون تحته دماً عبيطاً فقيل عبد الملك رأس أبي و قال صدقت إن في اليوم الذي قتل فيه أبوك علي بن أبي طالب علیه السلام كان علي باب أبي مروان حجر عظيم فأمر أن يرفعوه فرأينا تحته دماً عبيطاً يغلي و كان لي أيضاً حوض كبير في بستانني و كان حافتاه حجارة سوداء فأمرت أن ترفع و يوضع مكانها حجارة بيض و كان في ذلك اليوم قتل الحسين علیه السلام فرأيت دماً عبيطاً يغلي تحته...» امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هشام بن عبد الملك به والی مدینه نوشت که محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] را به شام بفرستد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم از مدینه خارج شد و من نیز به اتفاق پدرم خارج شدم... هشام به پدرم گفت: مسأله‌ای روی داد و هیچ یک از دانشمندان، نتوانستند جواب دهند و آن اینکه: اگر امتی امام واجب الإطاعة خود را بکشند، خدا چه نشانه‌ای به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود: اگر این گونه شود، در آن هنگام هر سنگی را بلند کنند زیر آن خون تازه می‌یابند. هشام، سر پدرم را بوسید و گفت: راست گفتی. روزی که جدت علی بن ابی طالب کشته شد، سنگی نزد درب خانه پدرم مروان بود، دستور داد تا آن را بلند کنند، زیر آن سنگ، خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. من نیز در باغی حوض بزرگی داشتم که اطرافش با سنگهای سیاه چیده شده بود. روزی دستور دادم که آنها را بردارند و به جایش سنگهای سفید بگذارند، که

←



دیدم از زیر آنها خون تازه جوشید. بعد فهمیدم که در همان روز، حسین بن علی علیهما السلام کشته شده است. خراج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۵، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

و همچنین: «عن عمر بن محمد بن عمر بن علی، عن أبيه قال: أرسل عبد الملك إلى ابن رأس جالوت فقال: هل كان في قتل الحسين [ع] علامة قال (ابن رأس الجالوت): ما كشف يومئذ حجر إلا وجد تحته دم عبيط.» عمر بن علی از پدرش نقل نموده که: عبد الملك قاصدی را به سوی رأس الجالوت (از بزرگان یهود و از نوادگان حضرت داوود علیهم السلام) فرستاد و از او پرسید که آیا هنگام کشته شدن حسین بن علی [ع] نشانه‌ای اتفاق افتاد؟ رأس الجالوت جواب داد که هیچ سنگی در آن روز برداشته نشد مگر این که زیر آن خون تازه بود. طبقات (ترجمه امام حسین)، ابن سعد، ص ۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ۲۳۰؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۴؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶؛ مختصر ابن منظور، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۵۰؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۴۴۳.

۳. حضرت امام حسین [ع] خطاب به اصبع بن نباته فرمودند: «نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا لِأَنَّا أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ فَتَبَسَّمْ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ»؛ ما اینم که علم و بیان قرآن نزد ما است و آنچه که نزد ما است نزد احدی از خلق نیست؛ چون که ما اهل بیت اهلیت اسرار خدا را داریم. سپس به صورت من خندید و فرمود: ما آل الله و وارثهای رسول او هستیم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۱؛ مدینه المعاجز، علامه بحرانی، ج ۳، ص ۵۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۸۴؛ عوالم امام حسین [ع]، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۵۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۴۷۰.

همچنین: امام صادق [ع] خطاب به خثیمه فرمودند: «يَا خَيْثَمَةُ نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَا بِذِمَّتِنَا فَقَدْ وَفَا بِذِمَّةِ اللَّهِ وَ مَنْ وَفَا بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ.» ای خثیمه، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و کانون دانش و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و محل سر و راز خدانیم، ما هستیم امانت خدا در میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا ما هستیم امان خدا، ما هستیم پیمان خدا، هر که به پیمان ما وفا کند به پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان شکنی کند پیمان و عهد خدا را شکسته است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۷۷؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۲۴۵.

همچنین: امیر المؤمنین [ع] فرمودند: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ وَ أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ وَ أَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ وَ أَنَا الْمُؤْتَمَنُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ وَ أَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ.» من حجت خدا و خلیفه خدا و صراط و باب خدا و خازن علم خدا و مؤتمن سر خدا و امام همه مردم پس از بهترین مردم محمد [ع] که نبی رحمت است هستیم. امالی، شیخ صدوق، ص ۸۸؛ روضة الواعظین، قتال نیشابوری،



→

ص ۱۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۳۳۵.

و همچنین: فرازی از زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيَّ مَحَالَّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهُ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ...» سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا.

و همچنین: «قال امير المؤمنين عليه السلام:...يا سلمان، نحن سرّ الله الذي لا يخفى، و نوره الذي لا يطفى، و نعمته التي لا تجزى، أولنا محمد، و أوسطنا محمد، و آخرنا محمد، فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم.» مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص ۲۵۵.

و همچنین: قال امير المؤمنين عليه السلام: «... أنا سرّ الله في بلاده، و حجّته على عباده.. أنا الواجب له من الله الطاعة، أنا سرّ الله المخزون...» مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص ۲۶۹.

و همچنین: امير مومنان عليه السلام در وصف حجتهای خدا می فرماید: «... خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَ وَّلَّاهُمْ أَمْرَ مَمْلَكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونِ وَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُقْرَبُونَ...» مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۱۷۳؛ مجمع النورين، شيخ أبو الحسن مرندی، ص ۲۲؛ مصباح البلاغه، علامه ميرجهانی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. «ان أمير المؤمنين عليه السلام مرّ في طريق فسايره خيبري فمرّ بواد قد سال فركب الخيبري مرطه و عبر على الماء ثم نادى أمير المؤمنين عليه السلام: يا هذا لو عرفت كما عرفت لجرّيت كما جرّيت، فقال له أمير المؤمنين: مكانك، ثم أوما إلى الماء فجمد و مر عليه. فلما رأى الخيبري ذلك أكبّ على قدميه و قال: يا فتى ما قلت حتى حولت الماء حجرا؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: فما قلت أنت حتى عبرت على الماء؟ فقال الخيبري: أنا دعوت الله باسمه الأعظم، فقال أمير المؤمنين عليه السلام و ما هو؟ قال: سألته باسم وصي محمد، فقال أمير المؤمنين: أنا وصي محمد، فقال الخيبري: إنك، الحق. ثم أسلم.» در روایت آمده که امير مومنان عليه السلام در مسیری می گذشت پس یک یهودی خیبری با ایشان همراه شد و به محلی رسیدند که آب فراوانی آنجا را فراگرفته بود و آن خیبری از روی آب عبور نمود و سپس امير مومنان عليه السلام را صدا زد و گفت اگر می دانستی آنچه را که من می دانم تو هم از روی آب می گذشتی چنان که من گذشتم. امير مومنان عليه السلام فرمود که سر جایست و سپس اشاره ای به آب نمود و آب، جامد شد و حضرت از روی آب گذشتند. خیبری که این جریان را مشاهده نمود خودش را روی قدمهای امير مومنان عليه السلام انداخت و گفت ای جوان چه گفتمی که که آب به سنگ تبدیل شد؟ امير مومنان عليه السلام به او فرمود که تو چه گفتمی و از روی آب گذشتی؟ خیبری گفت که من خدا را به اسم اعظمش خواندم. امير مومنان عليه السلام فرمود آن چیست؟ گفت که من خدا را به اسم جانشین محمد خواندم. حضرت عليه السلام فرمود: من خودم وصی محمدم. پس خیبری گفت تو حق هستی و سپس اسلام آورد. مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص ۲۷۱؛ مدینه المعاجز، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۴۳۰.

۵. «عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: إِذَا تَزَلَّتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾.» امام رضا عليه السلام فرمودند: هنگامی که دچار مصیبت و سختی و گرفتاری شدید پس به وسیله ما از خدا یاری بجویید و این همان کلام خداست که می فرماید: اسماء حسنا برای خداست پس خدا را با آن اسماء

←



بخوانید. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۴۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۱، ص ۵؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۵، ص ۲۵۱.

همچنین: امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی خطاب به جابر فرمودند: «... نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ...» ما آن اسمای حسناى خدا هستيم كه خداوند عملی را از بندگان قبول نخواهد كرد مگر با معرفت ما، به خدا قسم ما همان كلماتی هستیم كه آدم از خدا فرا گرفت و بعد توبه اش پذیرفته شد. مختصر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۴.

۶. عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا وَ أَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ بِهِمَا الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَعْطَى مُحَمَّدًا اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَ اخْتَجَبَ حَرْفًا لِنَلَّا يُعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يُعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۲۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۲۵؛ مصباح، كعفی، ص ۳۱۲؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۱۱.

۷. هرگاه علیا مخدره زینب برای زیارت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده مسجد می نمود، امام حسن علیه السلام از یک طرف و امام حسین علیه السلام از یک طرف آن مخدره می رفتند و امیر المؤمنین علیه السلام کسی را می فرستاد که چراغ‌های مسجد را خاموش کنند، مبادا نامحرمی به سوی آن‌ها نظر کند. ریاحین الشریعة، محلاتی، ج ۳، ص ۶۰؛ خصائص الزینبیة، جزائری، ص ۱۶۸-۱۶۹ (به همین مضمون)

۸. اذان علی اکبر علیه السلام هنگام نماز ظهر روز ورود به کربلا: «... فَأَرْسَلُ إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ قَالَ الْحُرُّ فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عليه السلام نُودِيْتُ ثَلَاثًا يَا حُرُّ أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ فَالْتَقْتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا فَقُلْتُ تَكَلَّتْ أُمُّهُ يُخْرِجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ يُسْتَرُّ بِالْجَنَّةِ فَرَهَقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عليه السلام ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا...» حر بن یزید را با هزار سوار جلوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد. حر گفت چون از منزل بر آمدم كه برابر حسین علیه السلام روم سه بار ندائی شنیدم كه ای حر مؤذنه بهشت گیر! نگاه كردم به پشت سرم ولی کسی را ندیدم. با خود گفتم مادر به عزای حر نشیند به جنگ فرزند پیغمبر می رود چگونه مؤذنه بهشت دارد. حر هنگام نماز ظهر به حسین علیه السلام رسید امام حسین علیه السلام پرسش را امر كرد اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام با هر دو گروه نماز ظهر را خواند؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۱۴؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۱۶۳.

۹. «بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَدْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ قَالَ قُلْتُ يَطْرُحُ عَنْهُ حَبَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا هِيَ حَبَّةٌ الضَّعِيفِ حَتَّى يَقْوَى - وَ يَحْجَّ إِلَى نَيْبِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ تَطَوَّفَ بِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ - حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُمُ اللَّيْلُ صَعَدُوا وَ نَزَلُوا غَيْرُهُمْ فَطَافُوا بِالْبَيْتِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَ إِنَّ



→
 الْحُسَيْنِ عليه السلام لَأَكْرُمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْبَيْتِ وَإِنَّهُ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ لَيُنزِلُ عَلَيْهِ سَعْمُونَ أَلْفَ مَلَكٍ شُعْثٌ غُبْرًا لَا تَعْفُ عَلَيْهِمُ النَّوْبَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ از یونس، از حضرت رضا عليه السلام، حضرت فرمودند: کسی که قبر حضرت امام حسین عليه السلام را زیارت بکند پس یک حج و یک عمره به جا آورده. راوی می گوید: عرض کردم یعنی حجة الإسلام از او دیگر ساقط است؟ حضرت فرمودند: خیر مقصود این است که این زیارت حج افراد ضعیف محسوب شده تا قوی گردند و به بیت الله الحرام بروند، آیا نمی دانی که هر روز هفتاد هزار فرشته بیت الله را طواف کرده تا شب فرا برسد و پس از آمدن شب به آسمان رفته و فرشتگان دیگر نازل شده و تا صبح بیت را طواف می کنند و اما حضرت امام حسین عليه السلام نزد خدا عزیزتر از بیت بوده چرا که در هر وقت نماز هفتاد هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلوده و گرفته هستند نازل شده و قبر مطهر را طواف می کنند و تا روز قیامت به ایشان دیگر نوبت نمی رسد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۴۰؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۵۴؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۵۴.

۱۰. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ بَقِيرٍ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ شُعْثًا غُبْرًا فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ هَبَطَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ وَصَعِدَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَيَشْهَدُونَ لِمَنْ رَأَوْهُ وَيُسَيِّعُونَهُ بِالْوَفَاءِ إِلَى أَهْلِهِ وَ يَعُودُونَهُ إِذَا مَرَّصَ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ.» ابو حمزة ثمالی از حضرت ابی عبد الله عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال چهار هزار فرشته را بر قبر حضرت حسین بن علی عليه السلام موکل قرار داده که جملگی ژولیده و غمگین و گرفته بوده و از طلوع صبح تا زوال آفتاب (وقت ظهر) بر آن جناب می گریند و وقتی ظهر می شود چهار هزار فرشته دیگر به زمین فرود آمده و این چهار هزار نفر به آسمان می روند و فرشتگان به زمین آمده پیوسته می گریند تا صبح طلوع کند... کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۵۶؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۷۷.

۱۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: «إِذَا رُزِّمْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَالْزُمَّوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَإِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِ تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَايِرِ فَتُصَافِحُهُمْ فَلَا يُحْيِيُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ حَتَّى يَبْرُزَ الْفَجْرُ ثُمَّ يَكَلِّمُونَهُمْ وَ يَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَسْبَابِ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يَقْرَأُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدَّعَاءِ وَ لَا يَسْغَلُونَهُمْ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ عَنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا سَغَلُهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ قُلْتُمْ جَعَلْتُمْ فِدَاكَ وَ مَا الَّذِي يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ وَ أَيُّهُمْ يَسْأَلُ صَاحِبَةَ الْحَفَظَةِ أَوْ أَهْلَ الْحَايِرِ قَالَ أَهْلُ الْحَايِرِ يَسْأَلُونَ الْحَفَظَةَ لِأَنَّ أَهْلَ الْحَايِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَبْرَحُونَ وَ الْحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَ تَصْعَدُ قُلْتُمْ فَمَا تَرَى يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ قَالَ إِنَّهُمْ يَمُرُّونَ إِذَا عَرَّجُوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ قُرْبَمَا وَ أَقْبُوا النَّبِيَّ عليه السلام وَ عِنْدَهُ فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءُ عليه السلام وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ عليه السلام مِنْ مَضَى مِنْهُمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَسْبَابِ وَ مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ الْحَايِرِ وَ يَقُولُونَ بَسْرُوهُمْ بِدَعَائِكُمْ فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ كَيْفَ بَسْرُهُمْ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ كَلَامًا فَيَقُولُونَ لَهُمْ بَارِكُوا عَلَيْهِمْ وَ ادْعُوا لَهُمْ عَنَّا فِيهِ الْبِسَارَةُ مِمَّا فَإِذَا انْصَرَفُوا فَحَفُّوهُمْ بِأَجْنِحَتِكُمْ حَتَّى يُجِسُّوا مَكَانَكُمْ وَ إِنَّا نَسْتَوْدِعُهُمُ الَّذِي لَا تَضِيحُ وَدَائِعُهُ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَأَقْتَلُوا عَلَى زِيَارَتِهِ بِالْشَيْوْفِ وَ لَبَّاعُوا

←

أَمْوَالَهُمْ فِي إِيْتَانِهِ وَإِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَمَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صَدِيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ
 أَلْفُ أَلْفٍ يُسْعِدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ وَ إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بِكَيْ رَحْمَةً لِّصَوْرَتِهَا وَ مَا
 تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله [أَبُوهَا] فَيَقُولُ يَا بُنَيَّةُ قَدْ أَبْكَيْتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ شَغَلْتَهُمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ
 فَكُفِّي حَتَّى يَمُدُّسُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِالْغَمِّ أَمْرُهُ وَ إِنَّهَا لَتَنْتَظِرُ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ فَتَسْأَلُ اللَّهَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ لَا
 تَزْهَدُوا فِي إِيْتَانِهِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِيْتَانِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى. « وقتی به زیارت حضرت ابا عبد الله علیه السلام رفتید در
 آنجا سکوت اختیار کرده و کلامی نگویند مگر سخن نیک و خیر، زیرا فرشتگان شب و روز که از نگهبانان و
 حافظین هستند نزد فرشتگانی که در حائر حسینی می باشند آمده و با ایشان مصافحه کرده ولی ایشان از
 شدت گریه و ناراحتی که دارند جواب آنها را نداده بناچار آنها صبر می کنند تا ظهر فردا برسد و صبح طلوع
 نماید سپس آنان با ایشان سخن گفته و راجع به امور آسمانی سؤالاتی را مطرح می نمایند ولی بین این دو
 وقت (صبح و ظهر) ابدا صحبت نکرده و از گریستن و دعاء نمودن کوتاهی نمی کنند و در این دو وقت آن
 فرشتگان نیز ایشان را از یارانشان منصرف و مشغول نمی کنند تنها وقتی شما سخن گفته و تکلم می نمایند
 ایشان مشغول و منصرف می گردند. راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، چه چیزی را
 سؤال می کنند و کدامیک از دیگری می پرسد آیا فرشتگان نگهبان و حافظ از فرشتگان حائر سؤال می کنند یا
 بالعکس؟ حضرت فرمودند: فرشتگان اهل حائر از حافظین و نگهبانان می پرسند، زیرا فرشتگان حائر از
 آنجا دور نشده و به جایی دیگر نمی روند ولی حافظین، و نگهبانان به زمین نزول کرده و از آن به آسمان
 صعود می کنند. عرض کردم: نظر شما راجع به سؤال آنها چه بوده و می فرمائید از چه چیز سؤال
 می کنند؟ حضرت فرمودند: حافظین وقتی به آسمان عروج می کنند عبورشان به اسماعیل یعنی صاحب هواء
 می افتد و بسا با نبی اکرم ملاقات کرده در حالی که نزد آن جناب حضرات فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و
 حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام حضور دارند پس فرشتگان از ایشان راجع به اشیائی چند و در باره آنان که از شما در
 حائر حاضر می شوند سؤالاتی می کنند؟ حضرات معصومین علیهم السلام در پاسخ سؤالاتشان می فرمایند: زائرین را
 بشارت دهید و به دعائی که برای ایشان می نمایند مژده دهید. فرشتگان حافظ عرض می کنند: چگونه به
 ایشان بشارت دهیم در حالی که صدای ما را نمی شنوند؟ حضرات معصومین علیهم السلام به ایشان می فرمایند: برای
 ایشان دعاء کنید که برکات حقتعالی بر ایشان مداوم باشد و نیز از جانب ما ایشان را دعاء نمایند و این خود
 بشارتی است از ما به ایشان و وقتی از زیارت برگشتند با بال هایتان ایشان را نوازش کنید، بطوری که شما را
 حس و درک نمایند و ما ایشان را به امانت نزد شما می سپاریم و امید است که این ودائع ضایع و تباه نشوند.
 و اگر خیر و برکتی که در زیارت آن جناب است مردم می دانستند قطعا و به طور حتم در نائل شدن به زیارت
 آن حضرت با شمشیر با یک دیگر به مقاتله پرداخته و مال های خود را فروخته و به زیارت آن جناب
 می رفتند. و حضرت فاطمه علیها السلام هر گاه به ایشان (زائرین) نظر نمایند در حالی که با وی هزار پیغمبر علیهم السلام و
 هزار صدیق و هزار شهید از کروبین می باشند هزار هزار (یک میلیون) نفر آن حضرت را بر گریستن یاری و
 همراهی می کنند و آن حضرت علیها السلام چنان فریاد می زند که هیچ فرشته ای در آسمان ها باقی نمی ماند مگر
 آنکه از صدای ایشان به گریه می افتد، و آن حضرت علیها السلام آرام نمی گیرند تا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نزد ایشان
 ←



آمده و می‌فرمایند: دخترم، اهل آسمان‌ها را به گریه انداختی و ایشان را از تسبیح و تقدیس حق تعالی بازداشتی، پس خودداری کن تا ایشان به تقدیس حق بپردازند چه آنکه امر و فرمان خدا بر همه چیز نافذ و روان می‌باشد. سپس امام علیه السلام فرمودند: حضرت فاطمه علیها السلام به کسانی که از شما به زیارت سید الشهداء روند نظر فرموده و از خداوند متان برای ایشان هر خیر و خوبی را مسألت می‌نمایند، مبدا در رفتن، به زیارت آن جناب علیه السلام بی‌ربغت باشید چه آنکه خیری که در زیارت آن حضرت علیه السلام است بیشتر از آنست که بتوان احصاء و شمارش نمود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۷۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۲۴؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۵۰۳.

۱۲. فلما كان اليوم المذكور، و هو يوم عاشوراء، كان في صبيحته الحرب بين الحسين عليه السلام و عمر بن سعد، حمل حملة حتى قتل جمع من أصحاب الحسين عليه السلام. التمه في تواريخ الائمة، سید تاج الدین عاملی، از اعلام قرن ۱۱، ص ۷۸-۷۹.

همچنین: « فدعا الحسين عليه السلام بفرس رسول الله صلى الله عليه وآله المرتجز، فركبه و عبأ أصحابه، و زحف إليه عمر بن سعد و نادى غلامه دريدا: قدم رايتك، ثم وضع عمر سهمه في قوسه، ثم رمى، و قال: اشهدوا لي عند الأمير عبيد الله أني أول من رمى الحسين، فرمى أصحابه كلهم بأجمعهم، فما بقي أحد من أصحاب الحسين عليه السلام إلا أصابه من سهامهم قيل: فلما رموهم هذه الرمية قتل أصحاب الحسين عليه السلام، و بقي القوم الذين يذكرون، و قتل في هذه الحملة الأولى من أصحاب الحسين خمسون رجلاً رحمة الله عليهم. » امام حسين علیه السلام مرتجز که اسب رسول خدا صلى الله عليه وآله بود را طلب فرمود و بر آن سوار شد و عمر بن سعد به غلامش فریاد زد: ای دریدا! پرچم را نزدیک بیاور! پس از اینکه پرچم را نزدیک آورد عمر تیری به چله کمان نهاد و پرتاب کرد. سپس گفت: همه شاهد باشید، اول کسی که از این مردم تیراندازی کرد من بودم. یاران ابن سعد عموماً یکی یک تیر انداختند. هیچ کدام از یاران امام حسین علیه السلام نبود مگر اینکه تیری از آنان به بدنش اصابت کرد. گفته شده: هنگامی که این تیر اندازی شروع شد. یاران امام حسین قلیل شدند در این حمله تعداد پنجاه نفر مرد کشته شدند. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۵۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲ (با اختلاف کم).

همچنین: « ثُمَّ رَمَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَ قَالَ أَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى. فَقَالَ عليه السلام قَوْمُوا إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ. فَهَضُّوا جَمِيعاً وَ التَّقَى الْعَسْكَرَانَ وَ امْتَسَرَ الرَّجَالَةُ مِنَ الْفُرْسَانِ وَ اشْتَدَّ الصَّرَاعُ وَ خَفِيَ لِإِنَارَةِ الْعَثِيرِ الشُّعَاعُ وَ السَّمْهَرِيَّةُ تُزَعْفُ نَجِيعاً وَ الْمَشْرِفِيَّةُ تَسْمَعُ لَهَا فِي الْهَامِ رَقِيعاً وَ لَا يَجِدُ الْحُسَيْنُ عليه السلام فِي مَسَاقِطِ الْحَرْبِ لَوْعَظَهُ سَمِيعاً وَ قَدْ كَفَرُوا بِالرُّسُولِ وَ لَا يَمِيلُونَ إِلَى الصَّوَارِمِ وَ النَّصُولِ وَ لَمْ يَبْقَ بَيْنَهُمْ سِوَى الْهَازِمِ الرَّزْقِ وَ الصَّوَارِمِ الدَّلْقِ وَ السَّهَامِ تَسْرِي كَالْعَيْثِ الْمُغْرِقِ وَ الشَّرَارِ الْمُحْرِقِ. »

«عمر بن سعد»، غلام خویش، «درید»، را صدا زد و او به آن عنصر پلید نزدیکتر شد. «عمر بن سعد» تیری از او ستاند و آن را در چله کمان نهاد و رو به سپاه اموی کرد و گفت: هان ای لشکریان خدا! بنگرید و گواه باشید و فردای پیروی نزد امیر شهادت دهید که من نخستین تیر را به سوی «حسین» شلیک کردم! و آن گاه





بود که بارانی از تیر به سوی حسین علیه السلام و اردوگاه نور باریدن گرفت و در آن شرایط دشوار بود که پیشوای آزادی و آزادی رو به یاران اصلاح طلب خویش کرد و فرمود: بپا خیزید ای آزاد مردان! رحمت خدا بر شما باد ای بزرگمنشان، برخیزید که این باران تیرها از سوی دشمن، پیکها و سفیران آنان به سوی شماست. و افزود: بپا خیزید ای آزاد مردان! بپا خیزید و به سوی شهادت پر افتخاری بشتابید که دیگر راهی جز آن نیست! پس از دستور آن حضرت، همگی به پاخواستند و دو نیروی حق طلب و باطل‌گرا با هم روبرو شده و سواره نظام و پیاده نظام از هم جدا گردیدند و درگیری و پیکار شدت یافت و گرد و غبار شدیدی که به آسمان برمی‌خاست، شعاع روشنگر خورشید را پوشانید. نیزه‌ها به کار افتاد و خون‌ها را روان ساخت و صدای چکاچک شمشیرهایی که بر فرق‌ها می‌نشست، گوش‌ها را خراشید و حسین علیه السلام در آن شرایط بحرانی، برای پند و اندرز خیرخواهانه و روشنگری‌های انسانساز خویش گوش شنوایی نیافت. سپاه شوم اموی به پیامبر ﷺ و راه و رسم بشر دوستانه و خداپسندانه او کفر ورزیده و جز به شمشیر برنده و نیزه‌های شکافنده و جنگ و آتش افروزی تمایل نشان نمی‌داد و در میان آنان جز مرگ و شمشیر و باران تیر و شراره‌های سوزان باقی نماند، مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۴۱.

و همچنین: قال أبو مخنف: فلما رموهم هذه الرمية قل أصحاب الحسين، فبقي في هؤلاء القوم الذين يذكرون في المبارزة، وقد قتل منهم ما ينيف على خمسين رجلا، فعندها ضرب الحسين [ﷺ] بيده إلى لحيته، فقال: هذه رسل القوم - يعني السهام -، ثم قال: «اشتد غضب الله على اليهود والنصارى إذ جعلوا له ولدا، و اشتد غضب الله على المجوس إذ عبدت الشمس والقمر و النار من دونه، و اشتد غضب الله على قوم اتفقت آراؤهم على قتل ابن بنت نبيهم، و الله، لا أحببهم إلى شيء مما يريدونه أبدا، حتى ألقى الله و أنا مخضب بدمي» ثم صاح عليه السلام: «أما من مغيث يغيثنا لوجه الله تعالى؟ أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟» منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲.

و همچنین: (... وأحلدق عسكر ابن سعد بالحسين [ﷺ] وأصحابه وصقوا لهم وأرشقوهم بالسهام والنبال و اشتد عليهم القتال ولم يزالوا يقتلوا من أهل الحسين [ﷺ] واحداً بعد واحد حتى أتوا على ما ينيف على خمسين منهم، فعند ذلك صاح الحسين [ﷺ]: أما من ذاب يذب عن حريم رسول الله...» منبع اهل تسنن: فصول المهمة في معرفة الأئمة، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۲۳ - ۸۲۵.

۱۳. فرازی از زیارت حضرت علی اکبر [ﷺ]: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ»؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۴۸۷؛ اقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۳، ص ۷۳؛ مزار، شهید اول، ص ۱۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۶۵؛ عوالم، امام حسین [ﷺ]، شیخ بحرانی، ص ۳۳۵.

همچنین: «لَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ [بعد] رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ [ﷺ] إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ [ﷺ] وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مَرْثَةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا»؛ هم چنان یک یک از یاران سید الشهداء [ﷺ] پیش می‌آمد و کشته می‌شد تا به جای نماند از همراهان امام حسین [ﷺ] جز خاندان آن بزرگوار. پس فرزندش علی بن حسین [ﷺ] پیش آمد و مادرش لیلی دختر ابی قره بن عروه بن مسعود ثقفی بود و از زیباترین مردم آن زمان بود. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲،



→

ص ۱۰۶؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۶۴؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۵۵. همچنین: «حدثني زهير بن عبد الرحمن ابن زهير الخثعمي قال كان آخر من بقى مع [من اصحاب] الحسين من أصحابه سويد بن عمرو بن أبي المطاع الخثعمي قال وكان أول قتيل [من قتل] من آل [بني] أبي طالب يومئذ على الأكبر ابن الحسين بن علي وأمه ليلى ابنة [بنت] أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي وذلك أنه اخذ يشد على الناس [حمل عليهم]» ابو مخنف از زهير بن عبد الرحمن نقل می کند که آخرین نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام سويد بن عمرو بود و اولین شهيد از فرزندان ابيطالب در اين روز على اكبر علیه السلام بود و نام مادرش ليلی بود و بر دشمن به سختی حمله می کرد. مقتل الحسين علیه السلام، أبو مخنف ازدي، ص ۱۶۰ - ۱۶۳.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبري، طبري، ج ۴، ص ۳۴۰؛ كامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۴، ص ۷۴؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۵۵.

همچنین: «فإذا كانت الزيارة لأبي عبد الله الحسين علیه السلام زار ولده عليا الأكبر، وأمه ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي، وهو أول قتيل في الواقعة يوم الطف من آل أبي طالب علیه السلام». سرائر، ابن إدريس حلی، ج ۱، ص ۶۵۴.

و همچنین: «كان أول قتيل من آل أبي طالب علي الأكبر ابن الحسين بن علي قتله مرة بن منقذ».

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذري، ج ۳، ص ۲۰۰.

و همچنین: «علي الأكبر بن الحسين بن علي بن أبي طالب، القرشي الهاشمي: من سادات الطالبين و شجعانهم. قتل مع أبيه الحسين السبط الشهيد، في وقعة الطف (كربلاء) و كان أول من قتل بها من أهل الحسين، طعنه مرة بن منقذ بن النعمان العبدي (من بني عبد القيس) و هو يحوم حول أبيه، يدافع عنه، و يقيه، و ينشد رجزاً أوله: أنا علي بن الحسين بن علي».

منبع اهل تسنن: الاعلام، خير الدين زركلي، ج ۴، ص ۲۷۷.

و همچنین: «قاتل حوله أصحابه، حتى قتلوا جميعاً، و حمل ولده علي علیه السلام [بني] يرتجز: أنا علي بن الحسين بن علي * نحن وبيت الله أولى بالنبى.» منبع اهل تسنن: سير أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۲.

و همچنین: «كان أول قتيل قتل من أهل الحسين من بني أبي طالب علي الأكبر بن الحسين بن علي، وأمه ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي، طعنه مرة بن منقذ بن النعمان العبدي فقتله، لأنه جعل يقبي أباه، و جعل يقصد أباه، فقال علي بن الحسين: أنا علي بن الحسين بن علي * نحن وبيت الله أولى بالنبى.» منبع اهل تسنن: بداية والنهاية، ابن كثير، ج ۸، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

۱۴. از سيد سجادة علیه السلام مرویست که فرمود: من روز عاشورا به مرض شديد گرفتار بودم که ناگاه در حالت بی خودی [بیهوشی] دیدم که یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می بوسد. نظر کردم برادرم علی اکبر را دیدم که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود را به کف پایم می مالد. گفتم ای برادر تو را چه می شود که حالت دیگرگون و اشکت چون جیحون است؟ گفت پدرم تنها مانده و یارانش کشته شده اند اینک قصد آن را دارم که جانم را نثارش کنم. پس شاهزاده مادر و برادر و عمه ام را وداع کرد و به نزد پدر بزرگوار آمد.

←



شاه مظلومان به دست خود اسلحه حرب بر بالای زیبای شاهزاده پوشانید. و به روایتی عمامه پیغمبر ﷺ را بر سرش بست. پس به سویش نگریست و بسیار گریست و آه حسرت چنان از دل کشید که زمین کربلا بتپید. تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۱، ص ۴۶۸.

و همچنین: پس آن شاه بی کس، جوان مقدس خود را پیش طلبید ... و رتب علی قامتہ اسلحة الحرب و البسة الدرع و شد في وسطه له من الاديوم فوضع علی مفرقه مغفرا فولاديا و قلد سيفا مصريا و اركبه العقاب. رياض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۷-۸.

و همچنین: در کتاب روضه الاحباب مسطور است که: حسین علیه السلام علی اکبر را به دست خود سلاح جنگ درپوشانید. او را درعی عادی و مغفری فولاد داد و ادیمی که از علی مرتضی به یادگار داشت، بر میان فرزند استوار بست. و اسب عقاب را داد تا برنشست و چون به جانب میدان روان گشت، آن حضرت سخت بگریست و سبابه مبارک را به سوی آسمان فراز کرد و گفت: اللّهُمَّ اشهد...». نسخ التواریخ سید الشهداء ﷺ، سپهر، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۰.

همچنین: «سلطان شهدا خواهر خود حضرت زینب ﷺ را فرمود: ای خواهر، لباسی از برای علی اکبرم ببار. حضرت زینب ﷺ بقمچه پیش امام انام بر زمین نهاد. چون آن جناب بقمچه را گشاد چشمش بر عمامه رسول خدا افتاد. آه سرد از سینه پردرد کشیده گفت: یا رسول الله، از حال فرزندت خبر داری یا نه پس پیچ‌های آن عمامه را تازه کرده چون مد بسم الله بر سرش گذاشت و کمر ادیم امیرالمؤمنین را بر کمرش بست». بحر المصائب، شیخ جعفر تبریزی (معروف به روضه خوان قرن ۱۳ قمری)، ج ۲، ص ۷۷۶.

۱۵. «روي أنه قتل علی عطشه مائة و عشرين رجلا، ثم رجع إلى أبيه، و قد أصابته جراحات كثيرة، فقال: يا أبا! العطش قد قتلني، و ثقل الحديد أجهدني، فهل إلى شربة من ماء سبيل أتقوى بها على الأعداء؟ ... فأخذ الخاتم في فيه و في رواية، قال الحسين: وا غوثاه! يا بني اصبر قليلا، يسقيك جدك شربة لا ظمأ بعدها أبدا، فعد بارك الله فيك. أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ترجمه، ج ۲، ص ۱۱۹۹.

همچنین: [چون که حضرت علی اکبر ﷺ جهت تحصیل آب به سوی پدرش مراجعت فرمود و عرض نمود] یا اباہ العطش قد قتلنی و ثقل الحديد اجهدنی... امام ﷺ در جواب فرمود وا غوثاه، یا بني! اصبر قليلا يسقيك جدك شربة لا ظمأ بعدها ... و به روایتی فرمود: فعد بارك الله فيك. یعنی برگرد ای فرزند به میدان قتال که خدا مبارک گرداند بر تو این جهاد را. مخزن البكاء، برغانی، ص ۵۷۹-۵۸۰.

همچنین: «فبکی الحسين ﷺ فقال: وا غوثاه، یا بني! یعزّ علی محمد المصطفی، و علی علی المرتضی، و علی أن تدعوهم فلا یجیبوک، و تستغیث بهم فلا یغیثوک، یا بني! قاتل قليلا، فما أسرع ما تلقی جدك محمدا صلی الله علیه و اله، فیسقيك بكأسه الأوفی شربة لا تظمأ بعدها أبدا؛ یا بني! هات لسانك. فأخذ لسانه، فمصّه، و دفع إليه خاتمه، و قال: امسكه في فيك، و ارجع إلى قتال عدوك، فأتی أرجو أنك لا تمسي حتى يسقيك جدك بكأسه الأوفی شربة لا تظمأ بعدها أبدا، ولدي عد بارك الله فيك. فرجع إلى القتال...»؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۲.



→

۱۶. چون حضرت علی اصغر علیه السلام به روی دست اباعبدالله به شهادت رسید: «فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَنْ فَرْسِهِ وَ حَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِجَفْنِ سَيْفِهِ وَ رَمَلَهُ بَدْمَةً وَ دَفَنَهُ»؛ امام علیه السلام از اسب به زیر آمله و با غلاف شمشیر قبری کند و او را به خونش آغشته ساخته و دفن کرد. احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۹؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۹۲. أسرار الشَّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۰۲.

همچنین: «كَانَ لَهُ علیه السلام وَلَدٌ صَغِيرٌ فَجَاءَهُ سَهْمٌ مِنْهُمْ فَقَتَلَهُ فَرَمَلَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ حَفَرَ لَهُ بِسَيْفِهِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ...» برای آن حضرت علیه السلام فرزند شیرخواری بود تیری بر حلق طفل مظلوم آن حضرت زدند و به شهادت رسید و آن حضرت با شمشیر قبر وی کند و بر وی نماز گذارد و او را دفن نمود. کشف الغمّة، اربلی، ج ۲، ص ۲۳۷.

منابع اهل تسنن: مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۸۹؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۷۷۲؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص ۲۷۹.

۱۷. [چون] عطش شدید بر آن مظلوم و همچنین بر ذو الجناح مستولی شد پس قصد فرات نمود و چند رؤسا لشکر که با چهار هزار نفر نامرد یا پنجاه هزار موکل بر فرات بودند آنها را متفرق و منهزم گردانید داخل شد به فرات و اشاره به ذوالجناح نمود فرمود ای ذو الجناح تو تشنه و من تشنه ام والله آب نخواهم خورد تا آنکه اول تو بخوری. اسحاق بن جثوه که یکی از رؤسا موکلین بر فرات بود این حالت را از امام مظلوم علیه السلام مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و گفت در پیش خودش والله انت ضلع من اضلاع النبوة آیا این چه فتوت و چه مروت است در این حالت قبل از اسبش آب نمی خورد پس ذوالجناح با وفا کلام امام علیه السلام را فهمید و آب نخورد و منتظر آب خوردن امام علیه السلام شد. پس امام علیه السلام فرمود ای ذو الجناح تو آب بخور و من هم می خورم پس دست مبارکش را دراز نموده یک غرفه از آب برداشت. جواهر الايقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۳۵-۳۳۶.

همچنین: «پس حضرت اراده فرات نمود، جمیع لشکر، اطراف او را احاطه نمودند، آن بزرگوار بر ایشان حمله کرد چنانکه جمیع لشکر از هم پاشیدند، و میمنه و میسره و قلب بر هم ریختند و یکدیگر را پایمال نمودند، فَأَقْحَمَ فَرَسَهُ عَلَي الْفَرَاتِ" پس اسب خود را وارد فرات ساخت و آن حیوان هم تشنه بود و انتظار می کشید، که اول امام آب بیاشامد، حضرت به او فرمود: "إشرب فأنا أشرب" آب بیاشام که من هم آب خواهم آشامید، پس کفی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه حصین ابن نمیر تیری انداخت که آمد بر ران مبارک حضرت نشست، حضرت علیه السلام آن تیر را کشید و خون آن را می گرفت و به آسمان می پاشید و می فرمود: "يارب اليك المشتكى من قوم أراقوا دمي و منعوا شرب الماء" خدایا به سوی تو شکایت می کنم از گروهی که خون مرا ریختند و مرا از شربت آبی منع کردند. باز خواست آب بیاشامد پسر سعد ملعون گفت: وای بر شما اگر حسین علیه السلام قطره ای آب بیاشامد همه شما را هلاک خواهد کرد که ناگاه ملعونی فریاد کرد که: "يا أبا عبد الله تَلَذَّذْ بِشَرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هَيْتَكَ حَرْمُكُ". ای حسین؛ تو لذت میبری به آشامیدن آب فرات و حال آن که خیمه های تو را غارت کردند. "فَنَفَصَ الْمَاءَ مِنْ يَدِيهِ وَ حَمَلَ عَلَي الْقَوْمِ نَكِشْفَهُمْ فَإِذَا

←



الخيمة سالمة" پس حضرت، آب را ریخت و حمله کرد بر آن جماعت و ایشان را متفرق ساخت و خود را به خیمه رسانید پس یافت خیمه را صحیح و سالم. انوار الشهاده، شیخ محمد حسن بن علی یزدی، ص ۱۹۳. ۱۸. نقلی هست که کف آب پیش دهن آورد هنوز به حلقش نارسیده حصین بن نمیر تیری بر دهن مبارک آن حضرت زد، که آن آب نصیب وی نشد اما دهان آن حضرت زمان پر خون می شد و بیرون می افکند. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۴۳۴-۴۳۶.

همچنین: «و قد اشتد عطش الحسين، فحاول أن يصل إلى أن يشرب من ماء الفرات فما قدر، بل مانعوه عنه، فخلص إلى شربة منه، فرماه رجل يقال له حصين بن تميم بسهم في حنكه، فأثبته، فانتزعه الحسين من حنكه، ففار الدم، فتلقاه بيديه، ثم رفعهما إلى السماء و هما مملوءتان دما، ثم رمى به إلى السماء، وقال: اللهم أحصهم عددا، و اقلهم بددا، و لا تذر على الأرض منهم أحدا.» منبع اهل تسنن: بداية والنهاية، ابن كثير، ج ۸، ص ۲۰۳.

۱۹. فی المفتاح [البكاء]: و روى أنه لما قتل جميع اصحاب الحسين جعل يودع اهله و يوصيه بوصاياہ فضجن النساء في وجهه و بکين بكاء عظيما و هن ينادين واحسيناه و ابن علياه. فقال لهن الحسين ﷺ صبوا صبوا فإن البكاء أمامكن...» بحر المصائب و كنز الغرائب، ملا محمد جعفر تبریزی، ج ۳، ص ۸۱-۸۲. همچنین: آن حضرت چون شیر درنده بر ایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن برداخت و اسب به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت. قال الحسين: أنت عطشان و أنا عطشان. و الله لا ذقت الماء حتى تشرب. فرمود: «تو تشنه ای و من تشنه ام. سوگند به خدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری.» کأنه فرس فهم کرد کلام آن حضرت را و سر برافراشت؛ یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم. پس حسین علیه السلام دست فرابرد و کفی آب برگرفت و فرمود: «آب بخور که من آب می آشامم.» ناگاه حصین بن نمیر تیری به جانب آن حضرت گشاد داد و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید... پس دیگر باره اهل بیت را وداع گفت و فرمود: یا زینب! یا ام کلثوم! یا سکینه! اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل های شکسته در نزد آن حضرت فراهم آمدند. در خاطر هیچ آفریده ای صورت نیندد که ایشان به چه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید. بالجمله، ایشان را وداع گفت و به صبر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه ای که درخور اسیری باشد، درپوشند. و قال لهم: استعدوا للبلاء و اعلموا أن الله حافظکم و حامیکم و سينجیکم من شر الأعداء، و يجعل عاقبة أمرکم إلى خیر، و يعدب أعاديکم بأنواع البلاء، و يعوضکم الله عن هذه البلیة أنواع النعم و الكرامة، فلا تشکوا، و لا تقولوا بالستکم ما ينقص قدرکم. فرمود: «اعداد نزول بلا کنید، و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید، و از شر دشمنان نجات دهد، و عاقبت امر شما را به خیر گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب و بلا مبتلا گرداند، و شما را به انواع نعم و کرم پاداش فرماید. لاجرم زبان به شکوی مگشایید و سخنی مگویید که از منزلت و مکانت شما بکاهد.» ناسخ التواریخ سید الشهداء علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۱.

و همچنین: قد اشتد به العطش، فحمل من نحو الفرات علی عمرو و بن الحجاج، و كان في أربعة آلاف،



→

فكشفتهم عن الماء، وأقحم الفرس الماء، فلما ولغ الفرس ليشرب قال الحسين: أنت عطشان وأنا عطشان، فلا أشرب حتى تشرب، فرجع الفرس رأسه كأنه فهم الكلام، ... ثم إنّه عليه السّلام ودّع عياله ثانياً، وأمرهم بالصبر، ولبس الأزر وقال: استعدّوا للبلاء، واعلموا أنّ الله تعالى حاميكم وحافظكم وسينجّيكم من شرّ الأعداء، ويجعل عاقبة أمركم إلى خير، ويعذب عدوكم بأنواع العذاب، ويعوّضكم عن هذه البليّة بأنواع النعم والكرامة، فلا تشكوا، ولا تقولوا بألسنتكم ما ينقص من قدركم. مقتل الحسين عليه السّلام، مقرّم، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۲۰. قال الرّاوي: ... لقد كان يحمل فيهم، فقلب أولهم على آخرهم، فانكشفوا من بين يديه، يدقّ بعضهم بعضاً، فينهزمون كأنهم الجراد المنتشر، ثم يرجع إلى مركزه، ويقف، وينظر بطرفه إلى مخيمه، ويقول برفيع صوته: لا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم. ويسمع صوته اليهن الرّائي يقول:

تشرط منه الطّرف طرف إلى العدى و طرف يراعي نسوة شأنها الخدر

ثم يرجع إليهم ويقاتلهم. معالي السبطين، مازندراني، ج ۲، ص ۲۹.

وهمجنين: لقد كان يحمل فيهم، فقلب أولهم على آخرهم، فانكشفوا من بين يديه يدقّ بعضهم بعضاً، فينهزمون منه كأنهم الجراد المنتشر. ثم يرجع إلى مركزه، ويقف، وينظر بطرفه إلى مخيمه، ويقول برفيع صوته: لا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم. وسيلة الدارين، زنجاني، ص ۳۱۱.

۲۱. «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ آتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَسَأَلَتْ الدَّمَاءُ مِنْ جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّرْبَ لِيَسْمَحَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ وَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ دَمًا رَمَى بِهِ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَجَعَ مِنْ ذَلِكَ قَطْرَةٌ وَمَا عَرَفَتْ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ حَتَّى رَمَى الْحُسَيْنُ بِدَمِهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ ثَانِيًا فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتِهِ وَقَالَ هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي مُحَمَّدًا وَأَنَا مَحْضُوبٌ بِدَمِي وَأَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ»؛ [چون بر بدن مبارک امام حسین علیه السلام ۷۲ زخم وارد شد] ایستادند تا اندکی استراحت کنند، ضعف بر بدنشان غالب شده بود، به طوری که دیگر توان جنگ را نداشت، در این هنگام ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی خورد و خون جاری شد، پس پیراهنش را بالا گرفت تا خون را از پیشانی پاک کند که ناگاه تیر تیز سه شعبه و مسمومی آمد و بر قلب حضرت نشست. امام حسین علیه السلام گفت: بسم الله و بالله و على ملة رسول الله. آنگاه سر به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدای من! تو می دانی که اینان کسی را می کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست. امام تیر را از پشت سر بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. دستش را زیر محل زخم گرفت و چون پر از خون شد به آسمان پرتاب کرد. که قطره ای از این خون به زمین بازنگشت و پیش از آن سرخی در آسمان دیده نشده بود. دو مرتبه دسته مبارک را زیر زخم گرفت و چون از خون پر شد به صورت و محاسنش مالید و فرمود: این گونه به خون خضاب خواهم بود تا جدم محمد صلی الله علیه و آله را دیدار کنم و بگویم ای رسول خدا! فلانی و فلانی مرا کشتند. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۳؛

←

→

تسلیة المجالس، محمّد بن أبی طالب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۲۹۵؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۲۶؛ معالی السّبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۳۵.

منیع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۲۲. «... ولقد مكث طويلا من النهار ولو شاء الناس ان يقتلوه لفعلوا ولكنهم كان يتقى بعضهم ببعض ويحب هؤلاء أن يكفيهم هؤلاء قال فنأدى شمر في الناس ويحكم ماذا تنظرون بالرجل اقتلوه ذكلكم أمهاتكم...» مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدي، ص ۲۰۰.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ بداية والنهاية، ابن كثير، ج ۸، ص ۲۰۴.

۲۳. «رَوَى أَبُو مَخْنَفٍ عَنِ الْجُلُودِيِّ أَنَّهُ كَانَ صُرِعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَجَعَلَ فَرَسُهُ يُحَامِي عَنْهُ وَ يَبُئُ عَلَى الْفَارِسِ فَيَخِطُهُ عَنْ سَرَجِهِ وَيُدْوِسُهُ حَتَّى قَتَلَ الْفَرَسَ أَزْبَعِينَ رَجُلًا ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَ لَهُ صَهِيْلٌ عَالٍ وَ يَضْرِبُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ.» هنگامی که امام حسین علیه السلام افتاده بود اسبش از آن بزرگوار حمایت می کرد و بر سوارها حمله می نمود و آنان را از بالای زمین به زیر می انداخت و می کشت تا اینکه تعداد چهل نفر مرد را بدین کیفیت کشت. سپس خود را به خون امام حسین علیه السلام رنگین کرد و متوجه خیمه ها شد. آن حیوان در حالی آمد که شیهه می کرد و دست خود را به زمین می کوبید. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۵۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۷؛ عوالم، امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۰۰؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۳۵.

و همچنین: نقل: أَنَّهُ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ علیه السلام جَعَلَ جِوَادَهُ يَصْهَلُ وَيَحْمَحُمُ، وَ يَتَخَطَّى الْقَتْلَى فِي الْمَعْرَكَةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَصَاحَ بِالرِّجَالِ: خَذَوْهُ، وَ آتُونِي بِهِ. وَ كَانَ مِنْ جِيَادِ خَيْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَتَرَكَضَتِ الْفَرَسَانَ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ يَرْفَسُ بِرَجْلَيْهِ، وَ يَمْنَعُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ يَكْدُمُ بِفَمِّهِ، حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ، وَ نَكَسَ فَرَسَانًا عَنْ خِيُولِهِمْ وَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، فَصَاحَ ابْنُ سَعْدٍ: وَ يَلِكُمْ! تَبَاعَدُوا عَنْهُ وَ دَعُوهُ لِنَنْظُرَ، مَا يَصْنَعُ. فَتَبَاعَدُوا عَنْهُ، فَلَمَّا أَمِنَ الطَّلَبُ جَعَلَ يَتَخَطَّى الْقَتْلَى، وَ يَطْلُبُ الْحُسَيْنَ علیه السلام حَتَّى إِذَا وَصَلَ إِلَيْهِ، جَعَلَ يَشْتُمُ رَائِحَتَهُ، وَ يَقْبَلُهُ بِفَمِّهِ، وَ يَمْرَغُ نَاصِيَتَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَصْهَلُ وَ يَبْكِي بِكَاءِ التُّكْلَى حَتَّى أَعْجَبَ كُلُّ مَنْ حَضَرَ، ثُمَّ انْفَلَتَ، يَطْلُبُ خَيْمَةَ النِّسَاءِ، وَ قَدْ مَلَأَ الْبَيْدَاءَ صَهِيْلًا.» منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۶۵؛ اسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ معالی السّبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۵۱.

و همچنین: (قال عبد الله بن عباس): حدثني من شهد وقعة الطف: إن فرس الحسين أوصله الله إلى غاية بركاته و منتهى رضوانه و سعاداته جعل يصهل صهيلا عاليا و يمشي عند القتلى واحدا بعد واحد حتى وقف على البدن المبارك للحسين (عليه آلاف الآف التحية و الثناء) و يقبله، فلما نظر إليه عمر ابن سعد قال لأصحابه: " خذوه و آتوني به " فلما علم طلبهم جعل يلطمهم برجله و يكدم بفمه حتى قتل منهم خلقا كثيرا. و طرح فرسانا عن ظهر خيولهم، فصاح عمر و قال: و يلكم تباعدوا عنه ثم جعل يقبل البدن المبارك المكرم،

←

→

و يمرغ ناصيته بالدم المطهر المعطر، و يصهل صهيلا عاليا، و توجه إلى الخيمة، و قالت أم كلثوم: يا سكينه
إنني سمعت صهيل فرس أبيك، أظن قد أتانا بالماء، فاخرجي إليه فخرجت سكينه فرأته خاليا من راحبه،
فهتكت خمارها، و صاحت: وا قتيلاه وا محمدها وا عليها وا أبتاه وا حسيناها وا فاطمها وا حمزتها وا جعفرها وا
عقيلها وا عباسها.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزي، ج ٣، ص ٨٤ - ٨٥.

مجلس سوم

سید الشہداء علیہ السلام عقل و ارادہ منزه از اوہام

سید الشهداء علیه السلام عقل و اراده منزّه از اوهام

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾^(۱). در این آیه کریمه، پروردگار مظاهر تربیت قرآن را بیان نموده است.

تمام کمالات در گرو علم و عمل

البته باید این قسمت را دانست که تمام کمالات و نتایج عالم در گرو دو کلمه است یکی علم و دیگر عمل.^(۲) ۱.

۱. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مثل آنها در انجیل. الفتح (۴۸): ۲۹.

۲. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمِنَهُ وَسَيَفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَأَطِئُوهُ.» ای مردم بدانید کمال دین، طلب علم و عمل به آن است، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم‌تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادل (که خداست) آن را بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می‌رساند ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید، پس آن را بخواهید. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۱۹۹؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۵.

این بنا و سرایی که الآن مردم را در خود جا داده، جز میوه علم و عمل بیش نیست، آغاز آن توأم با نقشه و فکری از مهندس و معمار و طراح بوده، و همان نقشه و فکر به وسیله عمل طاقگران منعکس شد و با مصالح ساده ای، آن طرح علمی به صورت ساختمان، مجسم شد و چنین بنایی به وجود آمد.

آن شاخه ریحانی که در مقابل ماست، او هم جز جلوه علم و عمل بیش نیست. یکی دستگاه دقت و حکمت و نظام عالمانه وجود است و دیگر هم عملی شدن نقشه علم و حکمت، به وسیله فعالیت ریشه در دل خاک و شکوفا شدن ساقه در فضا است.

پس تمام کائنات طبیعی در نظام طبیعت، و تمام موجودات مصنوعی در نظام زندگی بشر، همگی از برکت علم و عمل موجودند، و بنابر این چون سنت عالم بر این است، بشر نیز باید از سنن خدا در نظام عالم پیروی کند.

حقیقت حکمت

کمال حکمت، عبارت از این است که آدمی مقررات خدا را بداند و بر طبق مقرراتی که وضع شده است زندگی کند. حقیقت حکمت جز این نیست و به غیر از این هم چاره ای نیست، چرا که در سراسر عالم، هر موجودی که از مقررات او سرپیچی نماید، به جز خسران و زیان نصیبش نمی شود و هر موجودی که در مقابل سنن او سر سپرد، جز شهادت میوه ای نخواهد چید.

ما که به این صورت در آمدیم و منشاء این آثار در این جهان شدیم، جز این نیست که در میان شکم مادر بدون چون و چرا نقشه ای که او طراحى نمود، پذیرفتیم و هر چه قلم صورتگران او، در میان رحم، به ما نقش بستند، پذیرفتیم^(۱) و پس از آن که به دار دنیا آمده و قدم زدیم، اینجا ثمره اش را چیدیم و میوه اش را گرفتیم.

۱. ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾: اوست کسی که شما را آن گونه که می خواهد در رحمها صورتگری می کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست. آل عمران (۳): ۶.

نتیجهٔ تخلف از قانون تکوینی الهی

اگر سرا پا وجود ما در میان شکم مادر به قدر تار مویی از فرمان او سر می پیچید، عکس العمل بدبختی اش را اینجا می دید، یعنی جای جای مغز ما به آن اصول حکیمانه آفریده شده و قلب ما به جایی گذاشته شده و از او شریان و ورید منشعب شده و از مغز ما اعصاب حسّ و حرکت مایه گرفته، و استخوانهای ما در قالبی اندازه گیری شده و بر طبق آن و متناسب با آن آمده، به گونه ای که کوچکترین مخالفت با این طرح منسجم در جایگاه مغز آدمی، انسان را فلج نموده و ساختمان و پیکرهٔ بدن را از کار می اندازد. اگر ما تنها یک حکمت را نمی پذیرفتیم و از یک فرمان تخلف می کردیم، آن وقت می فهمیدیم که عکس العمل آن تخلف در زندگانی ما چیست؟

حکمت دستگاه مغز و هاضمه

در خلقت بدن آدمی اسرار و حکمتهایی نهاده شده است تا اصول سعادت انسان در زندگی تنظیم شود؛ منتها چون نعمت، بی پایان و بی حدّ و حصر است و تمامی وجود ما را در بر گرفته، ما اکنون ملتفت نیستیم در چه حکمتی به سر می بریم و چه نقشه‌هایی در خلقت ما طراحی شده و ما هم پذیرفتیم، و توانستیم با صورت پذیرفتن آن نقشه، این زندگانی مرتب و منظم را پیدا کنیم. الآن در بدن ما تجهیزات بهت انگیزی مشغول به فعالیت است.

یک طرف دستگاه مغز ماست، که حکمت و اسرار را از زوایای مختلف عالم در می یابد، و جایی دیگر دستگاه هاضمه جای دارد که نیرو و قوت و توان این بدن را مهیا نموده؛ تمام این دستگاه‌ها که گویی هر یک هزاران پیچ و مهره دارد و تمام آن منظم و مرتب است به میلیاردها گونهٔ مختلف که هیچ به نظر ما نمی آید.

حکمت رویدن گوشت بر تکیه گاههای بدن

مثلاً یک مطلب ساده ای که در زندگی آدمی، مورد توجه نبوده و هیچ به حساب

نمی‌آید، ولی اگر رعایت نمی‌گردید، آنگاه روشن می‌شد که چه ارزشی دارد، همین ترتیب اندام ماست.

این که یک قسمت از اعضای بدن بیشتر از قسمت دیگر گوشت دارد، مثلاً ساق پا و کمر انسان، یعنی آنجا که تکیه گاه بدن است، دارای گوشت بیشتری است و این خصوصیت در این زندگی الآن پیدا است. این که مقدار گوشتی که زیر این پوست است، در یک قسمت بدن از قسمت دیگر بیشتر است، اثرش الآن در این زندگی پیدا می‌شود. اگر گوشت بدن به این نظم و ترتیب، زیر این پوست نبود، عکس العملش هنگام راه رفتن و نشستن بر این زمین ظاهر می‌شد. آنجا که تکیه گاه بدن است و صلابت و سختی زمین را تحمل می‌کند، گوشت بیشتری دارد. اگر آنجا مانند سر و صورت و یا پشت دست ما پوستی بر استخوان داشت، راه رفتن و نشستن آدمی به مشکل بر می‌خورد. مگر می‌شد به قدر ساعتی، در این مجلس بنشینید. نشستن به این راحتی برای این است که زیر هر بدنی که در این مجلس نشسته، یک تشک طبیعی انداخته شده است.

حکمت باز و بسته شدن پلک دیده انسان

اگر فکر کنید از وقتی که اینجا نشسته‌اید این چشم به هر نقطه‌ای دوخته شده، چقدر این پلک‌ها را باز می‌کند و می‌بندد، همین پلکی که این قدر باز و بسته می‌شود، اگر ساختمان خلقتش به گونه‌ای بود که وقتی باز شد، دیگر انسان قدرت بستن آن را نداشت، اگر انسان یک ربع ساعت، به یک نقطه نگاه می‌کرد و دو پلک او به هم نمی‌خورد، تمام نظام زندگی او مختل می‌شد. فقط به هم خوردن این دو پلک، چه تشکیلاتی را برقرار می‌کند. چشم را مرطوب نگه داشته و از خشکی و عفونت چشم جلوگیری نموده و به مغز آسایش می‌دهد و گرنه اگر به نقطه‌ای چشم می‌دوختید، و پلک بسته نمی‌گردید، قرنیه چشم آسیب می‌دید. این عمل ناچیزی که در این بدن است، دارای چنین آثار مهمی می‌باشد.

قدرت اراده و تأثیر شگفت آن

امروز مهم ترین مذهبی که دانایان جهان را به خود متوجه کرده است مذهب قدرت اراده و تسهیل است. و البته این مذهب، علمای برازنده بشر را از دیر زمانی به خود متوجه کرد که انسان همچنان که در اثر ورزش، بازویش را قوت می‌دهد و این بازو وزنه بر می‌دارد، اگر یک روزگاری بشر اراده اش را قوت بدهد و ورزش ارادی کند، چه خواهد شد.

اعاظم بشر متوجه این نکته شدند که خصوصیت انسانی اینگونه است که هر قوه ای از قوایش را که با ورزش پروراند، این ورزش قدرت بشر را در آن قوه بالا می‌برد. ازدیاد قوت بازو چه اثری دارد؟ روز اول در مقابل یک بار، کمی خسته؛ روز آخر وزنه های طاقت فرسا را به آسانی بر می‌دارد.

حالا اگر بنا باشد عقل و اراده انسان ورزش کند، چه خواهد شد! برای ورزش عقل و اراده بشر، آفت هایی در پیش بود و آنان متوجه این آفات شدند که من امشب به طور نمونه قسمتی از آن را می‌گویم، تا ببینید اگر عقل ورزش نماید، از بشر چه ساخته می‌شود و اگر اراده، قدرت پیدا کرد از این انسان چه کارها بر می‌آید، تا در آن دم ببینید زدن یک پلک چشم چه می‌کند.

اثر نیروی مغز و اراده آدمی در حفظ تعادل بدن

البته این مطلب گفت گو ندارد که ما روی زمین که راه می‌رویم، سنگینی خود را روی زمین می‌افکنیم و قوه جاذبه زمین، بدن ما را می‌کشد. حال زمین به چه گونه بدن ما را می‌کشد؟ زمین به وسیله کف پای ما وزن ما را تحمل مینماید. پس بنابراین تمام تکیه گاه ما روی زمین عبارت از دو کف پای ما است. آیا غیر از این است؟ پس ما برای نیفتادن، چقدر از این زمین را لازم داریم، به قدر دو تا کف پا. بیشتر لازم نداریم. چرا؟ برای این که همچنان که من این پا را در اینجا گذاشتم، آن پا را هم آنجا

گذاشتم، زمین های اطراف که مرا نگه نمی دارد. همان نقطه ای که دو پا آنجا گذاشته شده، همان قطعه مرا نگه می دارد و نمی گذارد بیفتم.

اگر این نکته روشن شد. حالا چه سرّی است که اگر الآن پا را به قدر دو دقیقه بر نقطه مرتفع بگذارم یک مرتبه پرت می شوم. چه سرّی است؟ آنجا هم پای ما تکیه گاه دارد. چه سرّی است که از آنجا می افتیم، از اینجا نمی افتیم؟

اینجا که به حساب عقل و منطق قضیه را تحلیل کنیم، بدون معطلی در می یابیم که مایه عدم سقوط به قدر تکیه گاه پا است. اگر محیطی به قدر تکیه گاه پا، مایه ای از برای نیفتادن است، ما به هر جا برویم، اگر به قدر دو جای پا داشته باشیم، نباید بیفتیم. پس چه سرّی است که می افتیم؟

چرا؟ چون همان فلسفه ای که در نیفتادن روی زمین بود آنجا هم هست. آنچه که نمی گذاشت ما اینجا بیافتیم چه بود، تکیه گاه پای ما بود. همین تکیه گاه آنجا هم هست، چرا می افتیم؟ سرّش عبارت از این است که عقل ما ورزش نکرده است، نکته اش ورزش نکردن عقل ما است. وقتی از زمین بالا رفتیم، یک کمی که فاصله گرفتیم مکرر می اندیشیم که مبدا بیافتیم. خود افتادن اصلا از خود ما است. دیوار صد فرسخی من و تو را نمی اندازد. خودت خودت را می اندازی، آنچه که باعث سقوط می شود، خودت هستی.

آنجا قرار گرفتی، احتیاط می کنی. هر چه بیشتر حالت احتیاط به خود بگیری، بیشتر به ترس نزدیک می شوی. هر چه دل بیشتر به دریا بزنی، و بگویند نمی افتیم، قلبتان قوی تر شده و قدرتان بیشتر می شود.

اگر این نکته را بشر پیدا کرد و فهمید و توانست تاثیرش را در یابد، مسلم اگر به ارتفاع هزار فرسخ دیواری بکشند، و بالای ارتفاع هزار فرسخ، فقط به قدر تکیه گاه دو پا باشد، هیچ کس سقوط نخواهد کرد.

سقوط بشر در اثر وهم و خیال و ترس سقوط

آنچه که بشر را ساقط می کند وهم و خیال است. آن قوه واهمه بشر را ساقط

می‌کند. اگر این وهم از عقل کناره گرفت آن وقت ببینید این عالم چه قدرتی پیدا می‌کند.

ما از این مقدمه سررشته ای بدست می‌آوریم که در وجود ما ذخیره عجیبی است و ما همین ذخیره را به خیال خودمان باخته ایم. آنچه که ما را بیچاره کرده است این است؛ هی ترس «مبادا بیفتم». «ترس مبادا بیفتم» من و تو را پرت می‌کند. اگر بتوانیم ریشه این ترس را بکنیم هرگز کسی نخواهد افتاد.

این ترس «مبادا بیفتم» خود ریشه‌ها دارد و میوه‌ها. این کلمه کوچکی نیست؛ این خود یک باری است از علم و حکمت. شرط موفقیت و شکست بین این تا دو کلمه است. رمز موفقیت فقط این است که نترسید. سر شکست این است که بترسیم. غیر از ترس و نترسیدن این‌جور در عالم نیست. ترس هم از خود باور ما است و نه از خارج ما. حالا این طلسم را چه جور باید حل کنیم.

اگر خدا توفیق داد فردا در اطراف حل این مطلب کمی حرف می‌زنیم شاید در این دهه بتوانیم یک کمی از آن قدرت باطل در آوریم.

قدرت عقل و اراده

ما تا به حال هر قدرتی که داشته ایم، قدرت گوشت و پوست و استخوان است. هنوز قدرت عقل و اراده را ندیده‌ایم و نمی‌دانیم که این دو قدرت چه می‌کند؟ و اگر روزگاری قدرت عقل و اراده در عالم به ثمر رسید اثرش چیست؟ و این قدرت در همه هست. بچه خردسالی که اینجا است، این قدرت را دارد، و آن پیرمرد هم قدرت را دارد و این دو قدرت، ذخیره بزرگ پروردگار در وجود بشر است.

امانت عقل

عقل هم همان امانت است که نه آسمان برداشت و نه زمین، و من و تو برداشتیم. آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

امانتی که خدا به آسمان عرضه کرد و آسمان نپذیرفت، و به زمین داد و زمین نپذیرفت، و به خورشید و ماه عرضه نمود، نپذیرفت، و به بشر عطا نمود و بشر پذیرفت آن امانت، امانت عقل است.^(۱) این کلمه خیلی مهم است. پس معلوم می‌شود که قدرتی در وجود من و توست که در دل خورشیدی که دو کرور (یک میلیون) و سیصد هزار برابر زمین است، آن قدرت نیست. این قدرت مرموز چیست؟ برخی مردم خیال می‌کنند که خدای تعالی در وصف این چشم و دهان و ابرو و این قیافه! فرموده است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ پروردگاری که می‌گوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^(۲) آنجا که تمام منازل خلقت انسان را بیان می‌کند ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾^(۳) همه اسباب آفرینش انسان را بیان نموده و می‌فرماید: ما انسان را از سلاله گِل آفریدیم، بعد نطفه را علقه، و علقه را مضغه کردیم، بعد مضغه را از استخوان و گوشت ترکیب نمودیم و بر استخوان لباسی از گوشت پوشانیدیم. ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾.^(۴)

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؛ ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود. الأحزاب(۳۳): ۷۲.

* «قيل [لعل] المراد بالأمانة العقل.» گفته شده که مراد از امانت در آیه شریفه عقل است. زیادة التفاسیر، ملافتح الله کاشانی، ج ۵، ص ۴۱۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۳۱۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۴۵۰.

۲. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون(۲۳): ۱۴.

۳. و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. المؤمنون(۲۳): ۱۲-۱۳.

۴. ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون(۲۳): ۱۴.

حیات عقلانی

در آنجا که می‌فرماید ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾، دیگر نمی‌فرماید که به چه خلقتی انشائش کردیم. در مراحل قبلی بیان می‌کند: نطفه، علقه، مضغه، عظام، پوشیدن لحم بر عظام، همه را بیان می‌کند، اما دنبال آن «ثم» می‌فرماید: ﴿أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ به یک خلقت دیگری انشاء کردیم. اما آن خلقت چیست؟ سربسته است. بیان نمی‌کند، در این اجمال حکمتی است و عدم بیان خصوصیات آن خلقت، نشانه عظمت او است. اینجا است که می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۱) آن خلق آخر که انشاء شده، آن عبارت است از تبدل این موجود از زندگانی نباتی به حیات اجمالی و از حیات اجمالی به زندگانی عقلانی است. این تبدل عجیب، انقلابی است که یک مرتبه این رقم منقلب شده است.

اوهام، سبب خواری عقل

آن امانتی که عالم را به زانو در آورده است، همین عقل است که در وجود انسان قرار دارد. منتها قدرت عقل بشر آن وقت ظاهر می‌شود که از چنگال وهم در آید. و آنچه که عقل را خوار می‌کند وهم است و آنچه که اعتبار فکر بشر را از بین می‌برد اوهام است.

اوهام هم زاییده خود انسان است و گرنه در خارج خبری نیست همچنان که ما می‌بینیم، آنچه ما را از سر دیوار بلند انداخت، نه دیوار بود و نه فضا، آن چه که ما را انداخت وهم ما بود. پس اگر این آفت را از عقل بگیریم، ما بالا می‌رویم، و هر جا که تکیه گاه داشته باشیم، از سقوط آنجا خبری نیست.

۱. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون (۲۳): ۱۴.

قدرت عقلانی بر ساختن تکیه گاه

کم کم قدرت انسان به آنجا می‌رسد که روح با قدرت عقلانی، تکیه گاه می‌سازد. این است که انسانهایی روی آب راه می‌رفتند و همچنین بعضی اشخاص، در فضا حرکت می‌کردند.

به پیغمبر ﷺ گفتند: یا رسول الله! ما شنیده ایم عیسی بن مریم ﷺ روی آب قدم بر می‌داشت، پیغمبر ﷺ فرمود: اگر بر یقینش افزوده می‌شد، در هوا حرکت می‌کرد.^(۱) آن درجه از یقینی که حضرت عیسی ﷺ داشت به مقداری بود که روی آب رفته و در آب فرو نمی‌رفت. اگر یقین او بیشتر می‌شد، در هوا نیز راه می‌رفت.

حقیقت یقین، علم منزّه از اوهام

یقین چیست؟ یقین، جوهر علم مقدس از اوهام است. اگر این علم منزّه از وهم در انسان پیدا شد، این عروج عقلی بشر است. اولین آفت انسان، آفتی است که از ناحیه وهم برای عقل به وجود می‌آید و همین آفت است که مردم را در مبدأ و معاد و در زندگی دنیوی بیچاره می‌کند.

یک بچه وقتی دچار وهم است، اگر بخواهند او را بترسانند، راه ترساندنش چیست؟ یک پوستین را وارونه می‌کنند. انسانی این پوستین وارونه را با پشمهای گره در گره آن روی سرش می‌اندازد، و با این پوستین، بچه را می‌ترساند. چرا؟ چون بچه

۱. «قَالَ الصَّادِقُ ﷺ الْيَقِينُ يُوَصِّلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ كَذَلِكَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَنَّ عَيْسَى ﷺ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ ﷺ لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى عَلَى [فِي] الْهَوَاءِ.» امام صادق ﷺ فرموده است: صفت یقین داشتن آدمی را به حالات بلند و مقام شگفت آوری می‌رساند. همچنین رسول اکرم ﷺ هنگامی که از حالات حضرت عیسی ﷺ و از روی آب راه رفتن او مذاکره می‌شد، در مقام عظمت مرتبه یقین فرمود: هر گاه یقین او از این مرتبه نیز بالاتر می‌شد، روی هوا راه می‌رفت. مصباح الشریعه، امام صادق ﷺ، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۱۷۹؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۱، ص ۱۹۸.

عقلش آزاد است از غیر وهم. از خود زنده زیر پوستین نمی ترسد اما از پوستین مرده می ترسد.

از آفت آن بچه که نگاه کنید تا دوران بزرگی ما، همین آفت در مغز ما است. ما را از شکل می ترسانند، خود ما که اینجا هستیم ترس ما از این است، مسلّم است که الان قدرت های عالم ما را تکان می دهد. بدون تردید قدرت های بشری، مغز ما را بیچاره می کند. ولی اگر انسان به ریشه عقل برسد، اولین میوه عقل این است که آیا این قدرت ها عارضی است یا اصیل است. اگر این قدرت ها اصیل است باید ترسید. اگر این قدرت ها عارضی است باید از عقل بترسیم نه از وهم.

رسیدن به توحید با آزادی عقل از وهم

اولین ثمره آزادی عقل از وهم این است که بیاندیشد که اگر این برقی که به این شیشه افتاده، ببیند آیا این برق از خود شیشه سر زده است یا از مرکزی دیگر؟ اگر این برق از مرکز دیگری آمده است، در این شیشه عارض است، و عارض صادر است. اگر مغز از وهم آزاد شد، اولین کار او این است که بیاندیشد که وجود حیات و قدرت که در تمام کائنات قرار داده شده، آیا از خود اینها است یا از غیر اینهاست؟ وقتی با عقل بررسی شود، تمام موجودات از جهت امکان، اگر نباشند، از نبود اینها هیچ محالی در مرکز عقل صادر نمی آید. عقل می گوید که جایز است این موجودات، و این در و دیوار و این فرش نباشد. این برگ ممکن است، هرگز به وجود نیاید. اگر این برگ نباشد محالی لازم نمی آید، این موجودات، وجودشان از مبدأ دیگر است، این مردمی که با این قیافه ها نشسته اند، دویست سال قبل نبودند. این افکار نبود. این زندگی ها نبود. این سوداها و این سرها نبود. همه اینها بعد پیدا شد. این موجودات و این افعال، وجودشان عاریتی است، چرا که پیش از این نبودند. عقل به تمام وجود و حیات عالم و به تمام قدرت و توانایی جهان یک نگاه می کند. همه را کنار گذاشته و می گوید: لا اله الا الله. آن وقت قدرت اصلی عالم را

پیدا می‌کند. ریشه وجود حیات جهان را پیدا می‌کند. وقتی چنین شد، اثرش این است که این عقل از وهم آزاد شده. دیگر از قدرت عاریتی نمی‌ترسم.

وهم، سبب ترس از قدرتهای خیالی و نترسیدن از خدای تعالی

اگر قدرت عقل بشر گرفتار و همش شود، قدرتی او را ترسانده و می‌لرزاند که آن قدرت به یک خواب از میان می‌رود؛ ولی از قدرت خدای تعالی نمی‌ترسد، همان قدرتی که میلیاردها حوادث در این جهان بی پایان بدون تصادم و تراحم، به او متقوم و پا بر جاست. این عقل، گرفتار وهم است و باید به این آفت پرداخت که به عقل افتاده است.

کسی که در ظاهر، مقتدرترین مرد کره زمین است، و به مشرق و مغرب، اعلام جنگ می‌دهد، و ادعای تصرف کره ماه را دارد، همان کس آنقدر عاجز و ناتوان است که به یک چرتی که بزند، اختیارش از دستش رفته، و قدرت او به خیالش از دستش در می‌رود. اینکه چنین موجود ناچیزی، عقل بشر را بترساند، ولی قدرت مدبر تمام عوالم او را ترساند، ناشی از وهم است.

عظمت خدای تعالی

خدای تعالی این مغز و قلب و صورت و دست و پا را در میانه تاریکی شکم مادر نقش بندی کرده است، اوست که هیچ چیزی بر او نهان نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾^(۱) محققاً پروردگار، هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین بر او مخفی نیست.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۲) او است آن

۱. در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. آل عمران(۳): ۵.

۲. اوست کسی که شما را آن گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند. هیچ معبودی جز آن توانای

حکیم نیست. آل عمران(۳): ۶.

کسی که شما را در رحم‌ها صورت بندی می‌کند، هر جور که می‌خواهد. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۱) آن عزتی که باید از عظمتش ترسید، عزت او است، و آن حکمتی که باید از او نگران بود، حکمت او است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۲)

اگر عقل از وهم آزاد شد، خدا را می‌شناسد، به معرفتی مقدس از او هام. دنبال این معرفت، تقوایی متناسب با این معرفت پیدا می‌کند.^۳ از پروردگار باید بترسید، آنچنان که سزوار عظمت و جلال خدا است.

اگر کسی از خدا ترسید به قدری که از شیر درنده ای بترسد غلط است. برای این که ترس از شیر درنده متناسب با شیر است نه متناسب با خالق شیر. اگر کسی ترسید از پروردگار به قدری که از مقتدرترین مرد روی زمین بترسد غلط است؛ برای خاطر این که این ترس متناسب با این قدرت آدمی نه با آن قدرت اصلی.

اگر به قدری که از زلزله می‌ترسد، از خدا ترسید غلط است؛ به خاطر این که قدرت زلزله، در قشر زمین است و این قدرتی است که طرحش از آن مقتدر بالذات است و این ترس متناسب با مقام ربوبیت نیست. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۳)

آنچنان که سزاوار عظمت اوست باید او را شناخت و از او ترسید و او را پرستید. اینجاست که معرفت حق، مقدس از وهم می‌شود. برای روشن شدن این قسمت از بحث می‌فهمیم که عقل آزاد از وحی حق کیست.

۱. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست. آل عمران(۳): ۶.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید. آل عمران(۳): ۱۰۲.
* ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه از امام صادق سؤال کرد، حضرت فرمودند: «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُدَكَّرُ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ.»؛ یعنی همواره مطیع اوامر الهی بودن و هرگز گناه نکردن، پیوسته به یاد خدا بودن و هیچ گاه او را فراموش نکردن، همه نعمتهای خدای را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسی نکردن. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود، ج ۱، ص ۱۹۴؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۲۴۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۹۲.

۳. همان.

تابشی از خدا شناسی اباعبد الله الحسین علیه السلام

امروز روز اربعین سیدالشهدا علیه السلام بود. این غوغا بعد از هزار و سیصد سال تحقق یافت. این یک برقی بود که از یک عقل مقدّس از وهم بر روی زمین تابید. یک بشر پیدا شد که خدا را آن چنان که متناسب عظمت او بود، شناخت.^۴ تقوا داشت آنچنان که متناسب با عظمت خدا است. عبادت کرد، آنچنان که متناسب مقام ربوبیت بود. معرفتش آن است که در دامن کوه عرفه فرمود: «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ» پروردگارا! کور باد آن دیده ای که تو را نبیند.

این مقام حسین بن علی علیه السلام بود. مقام معرفت این بود که فرمود: «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَايَتِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ»،^(۱) پروردگارا! من در مقام استدلال بر تو، از غیر تو هرگز تو را نمی جویم؛ برای خاطر این که هر چیزی که پنهان است، به تو آشکار می شود، من چگونه تو را به آن پنهانی که به تو آشکارا می شود، پیدا کنم؟! این معرفت حسین بن علی علیه السلام است. این عقل مقدّس از وهم در مقام معرفت است.

تقوا در آیین اباعبد الله الحسین علیه السلام

آن وقت تقوای این دل چیست؟ نمونه تقوایی که در قلب حسین بن علی علیه السلام

۱. فرازی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام: «...كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِعَايَتِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ...»؛ چگونه با چیزی که خود در وجودش نیازمند توست به سوی تو راهنمایی شود؟! آیا آنها ظهوری دارند که تو نداری تا بتوانند نشان دهنده تو باشند؟! کی غائب بوده ای که نیاز به راهنمایی باشد که به تو برساند و کی دور شده ای تا آثار، ما را به تو برسانند؟! چشمی که تو را نبیند کور است. مصباح، کفعمی، ص ۳۶۲؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۲، ص ۸۴ (با اختلاف کم)؛ البلد الامین، کفعمی، ص ۲۵۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۵، ص ۲۲۲.

است، این است که شب عاشورا هنگام غروب لشکریان دشمن، روبه خیمه هایش حمله می‌کنند. در آن دمی که قلب‌ها همه در اضطراب است، و عدّه‌ای زن و بچه مقابل هزاران نفر جمعیت قرار دارند، می‌گوید امشب را به منظور تلاوت قرآن و اداء نماز مهلت بگیرید. ^(۱) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾. ^(۲)

عبادت احرار و آزادگان

در مقام عبادت این چنین می‌گوید: پروردگارا، من تو را می‌پرستم، نه مانند عبادت بردگان؛ من تو را می‌پرستم، نه مانند عبادت تاجران؛ من تو را می‌پرستم، تا تو را شکر گذارم، مانند عبادت آزادگان. ^(۳)

معنی این سخن آن است که: خداوندا، تو را از ترس جهنم نمی‌پرستم؛ چرا که این پرستیدن، شایسته مقام برده‌ها در مقابل موالیان ظاهری است، و من از عبادت عبید و بندگان گذشته‌ام و تو از این پرستش بلندتری. خدایا به عشق بهشت تو را نمی‌پرستم، چرا که این عبادت شایسته تاجران است، آیا خونم را بر زمین بریزم و بگویم پروردگارا در مقابل خونم به من پاداشی عطا کن؟ نه، من از این گونه پرستش گذشته‌ام و تو هم برتر از این هستی. من تو را به عشق خودت، و به یاد خودت می‌پرستم. من از آنجا که تو را سزاوار عبودیت دیدم، تو را می‌پرستم. ^۵ من در راه عبادت تو، هم بیم را کنار گذاشتم و هم امید را. منشأ عبادتی که انجام می‌دهم فقط عشق به جلال و کمال تو و عشق به مقام ربوبیت و الوهیت تو است.

۱. رجوع شود به ص ۴۴، پاورقی ۱.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید. آل عمران (۳): ۱۰۲.

۳. قَالَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. «امام حسین علیه السلام فرمود: برخی خدا را به شوق (بهشت) پرستند، این عبادت تجار و سوداگران است، و گروهی خدا را از ترس پرستند، این پرستش بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری و محبت پرستند که این پرستش آزادگان و برترین نوع عبادت است. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ۲۴۶.

کمال عالم به آدم و کمال آدم به عقل و کمال عقل به رهایی از اوهام

یک چنین کسی در عالم، قد علم کرد. همه اینها برای این است که تمام عالم به وجود آدم به ثمر برسد و وجود آدم به عقل به ثمر برسد و عقل وقتی به ثمر رسیده است که از قید اوهام آزاد شود. وقتی از قید اوهام آزاد می‌شود که هر فکر و عملی جز خدا را پشت سر بیندازد و بگوید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.^(۱)

سید الشهداء علیه السلام میوه جهان و عصاره عالم

این است که قضیه امام حسین علیه السلام کهنه شدنی نیست. سبک مغزان نگویند که بعد از هزار و سیصد سال این پرده‌های سیاه بر در و دیوار چیست. یک چنین کسی پیدا کنید که این چنین کشته شود تا آن وقت روشن شود که در مقابل مرگ او عقل بشر چه تأثیری نشان می‌دهد. او به ظاهر یک نفر انسان، اما در حقیقت میوه جهان است. محصول تمام عالم، این گوهر است که هیچ قدرتی اراده اش را نمی‌تواند بشکند. او فقط در مقابل اراده و خواست خدای تعالی سر خم می‌کند. عقل او هیچ گاه، آلوده به وهم نگشته است. چنین جوهر علم و عملی عصاره عالم است.

شهادت آدمیت و رفتن انسانیت

شهادت او شهادت جهان است؛ این است که شهادت امام حسین علیه السلام، فقط شهادت یک آدم نیست، بلکه شهادت آدمیت است. رفتن امام حسین علیه السلام رفتن انسانیت است.^(۲)

۱. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. الأنعام (۶): ۸۰.

۲. فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه علیه السلام: «... لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَ عَطَلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ تَقَضُّوا السُّنَنَ

مردم هنوز استعداد ندارند بدانند سیدالشهدا علیه السلام که بود. وقتی مردم لیاقت درک مقام او را پیدا می‌کنند که به مراحل عقل و فکر برسند و از آفت‌های فکر بگذرند و بعد به مقام اراده برسند و از آفات اراده نجات یابند، آن گاه ببینند عقل بی آفت و اراده بی آفت یعنی چه؟

زیارت خدا در عرش

هیچ انسانی در تمام عالم، این عقل و اراده مقدّس از وهم را پیدا ننمود، مگر آن شخصیتی که در مصیبتش فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». ^(۱) آن وقت ببینند که بیرق به نام او بکوبند هنوز جا دارد.

→ وَ الْأَحْكَامَ وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَ حَرَفُوا آيَاتَ الْقُرْآنِ وَ هَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُؤْتُورًا وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَهْجُورًا وَ عُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرَتْ مَقَهْرًا وَ فَقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ وَ الْإِلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِيلُ وَ الْفِتْنُ وَ الْأَبْطَالُ...» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۵۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

۱. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْبُكَى لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيْ سَمِّ يَدُسُّ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزِدْلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ صلوات الله عليه وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دِمَاكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَابِكَ وَ انْتِهَابِ ثَقْلِكَ فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بَيْتِي أُمَّةِ اللَّعْنَةِ وَ تُمَطَّرُ السَّمَاءُ زَمَادًا وَ دَمًا وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحَيْثَانُ فِي الْبِحَارِ.» امام صادق علیه السلام از اجداد مطهرشان روایت می‌نماید که روزی امام حسین علیه السلام نزد امام حسن علیه السلام رفت. وقتی به امام حسن علیه السلام نظر کرد گریان شد. امام حسن علیه السلام فرمود: یا حسین! برای چه گریان شدی؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حق تو خواهد شد. امام حسن علیه السلام فرمود: آنچه موجب قتل من می‌شود یک زهری است که بوسیله دسیسه‌ای به من می‌خورانند ولی ای ابا عبد الله! هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود؛ زیرا سسی هزار نفر در اطراف تو جمع می‌شوند و حال آنکه گمان می‌نمایند از امت جد ما خواهند بود و خود را به دین اسلام می‌بندند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن اموال تو ازدحام خواهند کرد! در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامنگیر بنی امیه می‌شود. آسمان خاکستر و

صاحب این نظر پاک مقدّس از هر وهم، برخوردارش با مردم چگونه است؟ با آن عباداتی که نمود، نسبت به خالق چگونه است؟ اینجا است که ایجاب می‌کند تا بفرماید: «هر کس حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کند، خدا را در عرش زیارت کرده است»^(۱) .۸

کرامت انسانی و ارزش بشریت در نزد ابا عبد الله الحسین علیه السلام

بشر برای همیشه باید مدیون او باشد، چرا که هنوز دنیا شخصی را ندیده است که این قدر ارزش برای بشریت قائل باشد.

او شخصیتی است که وقتی به مسند کرم نشست، دستور داد که سائل و محتاج، حوائجشان را بنویسند و بیاورند. وقتی نوشته‌ها را مقابلش آوردند، نخوانده فرمود: حاجت برآورده است. این که به مردم فرمود: حوائجشان را بنویسند، برای آن است که آن کسی که سؤال نموده و حاجتی دارد، در چهره او آثار رقت و انکسار دیده می‌شود. اگر حاجتش را در مقابل آن حضرت علیه السلام به زبان بیاورد، درهم می‌شکند. من راضی نیستم، اثر شکستگی به چهره یکی از بندگان خدا ببینم. شخصی گفت: پس چرا نوشته را نمی‌خوانید؟ ابا عبد الله الحسین علیه السلام در جواب فرمود: تا من این نامه را

→ خون می‌بارد. هر چیزی برای مظلومیت تو گریان می‌شود، حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریاها. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص ۲۷؛ مثير الاحزان، ابن نما حلی، ص ۱۳؛ لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۹؛ مدينة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۱. زید بن شحام گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام؟ قَالَ علیه السلام: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم.» کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند ثوابش چیست؟ حضرت فرمودند: مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. راوی گفت: عرضه داشتم: چه اجر و ثوابی است برای کسی که یکی از شما اهل بیت را زیارت کند؟ حضرت علیه السلام فرمودند: مثل کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۷، ص ۱۱۹.

مرور کنم، دل او در تپش است که آیا حاجتش برآمده است یا نه؟ این اندازه نمی‌توانم دلی را در مقابل خودم در اضطراب بینم. این امام حسین علیه السلام است. (۱) ۹.

یک همچنین جوهر مقدس از هر وهمی و اراده منزه از هر هوسی، چنین نظر تیزبینی که در نظر او، نه وهم سرایت می‌کند و نه هوی؛ این جوهر عالم و میوه جهان است.

تخیر بین شهادت و پیروزی، و اختیار شهادت

قدر او را از اینجا بشناسید در هنگامی که از مدینه عزم حرکت به کربلا نمود خوابی دید فرمود: الآن خواب دیدم جدم در کنار من است. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و میان دو دیگانه را بوسید و فرمود: «بِأبي أنت كَأبي أَرَأكَ مُرَمَّلاً بِدَمِكَ»؛ پدرم به فدای تو! به زودی تو را چنین می‌بینم که به خونت آغشته‌ای. (۲)

در سحرگاه عاشورا نیز فرمود: جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که فرمود ای پسر من! تو شهید آل محمد صلی الله علیه و آله هستی. اهل آسمان‌ها و ملاء اعلیٰ به استقبالت آمده‌اند، تو

۱. روایت شده که مردی رقعته‌ای به دست امام حسین علیه السلام داد. نخوانده فرمود: حاجت تو برآورده است. شخصی عرض کرد که چرا نخوانده چنین فرمودی؟ فرمود: برای آنکه تا میخواندم او خجالت می‌کشید و من دوست نداشتم ذلت او را بینم. تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. «فَهُمْ بِالْحُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةَ رَاحَ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَقَامَ يُصَلِّي فَأَطَالَ فَنَعَسَ وَهُوَ سَاجِدٌ فَبَجَاءَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَيَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ كَأَبِي أَرَأَكَ مُرَمَّلاً بِدَمِكَ بَيْنَ عَصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ.» و امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد شب به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا با قبر آن حضرت وداع کند. چون به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت و شب دوم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و طول داد تا به خواب رفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمش را بوسید و فرمود: پدرم بقرابانت گویا به خونت آغشته بینم در میان جمعی از این امت که امید شفاعتم دارند و نزد خدا برای آنها بهره‌ای نیست. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۱۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۱۸۲.

امشب باید در نزد من افطار کنی، بشتاب و تأخیر میانداز. این ملکی است که از آسمان آمده تا خون تو را بگیرد.^(۱)

ولی در همان روز عاشورا هنگامی که جنگ برپا شد، خدای تعالی سیدالشهدا علیه السلام را بین پیروزی و شهادت مخیر نمود و آن حضرت علیه السلام شهادت و لقاء خدا را برگزید.^(۲) ۱۰.

۱. «فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِرَأْسِهِ خَفَقَةً ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ أَتَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُمْ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ فَقَالُوا وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ وَأَطْنُ أَنْ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ اسْتَبَشَرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ عَجَلٌ وَلَا تَوَخَّرْ فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَقَدْ أَزَفَ الْأَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ.» موقعی که وقت سحر شد امام حسین علیه السلام مختصری خواب رفت و بیدار شد و فرمود: آیا می دانید من در این ساعت چه خوابی دیدم؟ گفتند چه. چه خوابی دیدید یا ابن رسول الله؟ فرمود: دیدم گویا سگ هائی به من حمله کردند که مرا بگیرند. در میان آن سگها سگی بود ابقع که بیشتر به من حمله می کرد. من این طور گمان می کنم: آن کسی که در میان این گروه متصدی کشتن من می شود شخصی ابرص یعنی بدنش لک و پیس باشد. سپس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی که با آن حضرت بودند دیدم که به من فرمود: یا بنی! انت شهید آل محمد. یعنی ای پسر عزیزم! تو شهید آل محمد صلی الله علیهم اجمعین هستی. اهل آسمانها و اهل ملاء اعلی به استقبال تو آمده اند. تو امشب باید نزد من افطاری نمائی، تعجیل کن، تأخیر مینداز، این ملکی است که از آسمان نازل شده تا خون تو را بگیرد و در میان شیشه سبز جای دهد. حقا که امر شهادت من و کوچ کردن من از این جهان نزدیک گردیده است و در این موضوع شکی نیست. فتوح، أحمد بن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۴۷.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ۲۵۱-۲۵۲.

۲. «رُوي عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي علیه السلام يَقُولُ لَمَّا اتَّقَى الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أَنْزَلَ النَّصْرَ حَتَّى رَفَرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ خَيْرَ بَيْنِ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى.» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: از پدرم شنیدم که می فرمود: هنگامی که لشکر امام حسین علیه السلام با لشکر ابن سعد لعنة الله عليه روبرو شد و آتش جنگ شعله ور گردید خداوند نصرت خود را فرستاد و بر بالای سر امام حسین علیه السلام پر و بال می زد. سپس امام حسین علیه السلام مخیر شد بین اینکه بر دشمن غالب شود و یا اینکه خدا را ملاقات کند، ولی آن بزرگوار

عطر گل عالم و آدم

فلسفه این شیشه چیست؟ فلسفه‌اش عبارت از این است که باغبان دانه‌ای می‌کارد، رنج می‌برد تا این دانه سبز می‌شود، بسیار محنت می‌کشد تا از این دانه سبز، گلی می‌روید. باز عصاره آن گل را می‌گیرد، و نام گلاب روی آن می‌گذارد. باز آن گلاب را به تحمّل رنج، تبدیل می‌کند. وقتی تمام اجزاء خارجی آن را گرفت، عطر آن گل باقی مانده و آن را درون یک شیشه می‌نماید.

سرّ این که شیشه را به کربلا آوردم، برای خاطر این بود که خواستم عطر گل آدم و عالم را بگیرم. عطر گل عالم و آدم، در قلب و دل حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است چنان که وقتی خون او بر زمین ریخت، فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»^(۱)

احترام به اربعین، امضای سند آدمیت

مردم! هر خدمتی کنید، هنوز کم است. اگر روز اربعین سیدالشهدا علیه السلام، دست از کسب و کار برداشتید، سند آدمیتان را امضاء می‌کنید. وای بر آن تعلیم و تربیتی که مشتی مردم نادان و بی بند و بار پیروانند تا این سبک مغزها نفهمند که واقعه کربلا چیست؟ بعد از هزار و سیصد سال درنیافتند که جنگ برسر چه بود؟ این اندازه نادانی است. آنان که خود هیچ ندانند، کجا می‌توانند به مردم دانایی بدهند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

→ ملاقات خدا را برگزید. لهوف، سید بن طاووس، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۵۶؛ دموع الساکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۲۸۸؛ ترجمه اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ج ۲، ص ۱۳۴۰؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۵۳.

۱. رجوع شود به مجلس دوم، ص ۱۲۲، پاورقی ۲.

گل همیشه بهار عالم

فرزندانتان را با امام حسین علیه السلام آشنا کنید تا بفهمند حسین بن علی علیه السلام کیست.^{۱۱} روز عاشورا چه روزی بود.^{۱۲} امروز روز چهلم یک چنین کسی است. هر کسی می‌میرد چهلمش یک سال است. اما امام حسین علیه السلام چهلمش هر سال است. سیدالشهدا علیه السلام گل همیشه بهار عالم است. این گل، خزان ندارد. هر چه مردم بشنوند خضوعشان در مقابل نام حسین علیه السلام بیشتر است. پروردگارا! به آن روز مقدس، تو را قسم می‌دهیم که بین ما و سیدالشهدا علیه السلام عملاً جدایی مینداز.

شیشه خون خدا در دستان پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن عباس گفت خوابیده بودم یک وقت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله غبارآلود کنار من ایستاده. گفتم: یا رسول الله! مگر چه خبر است که با این حالت آمده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین مرا کشتند. گفتم: یا رسول الله! این شیشه چیست؟ فرمود: خون گلی پسر من است. از طرف پروردگار مأمور بودم این خون را بگیرم و به عرش ببرم.^{(۱) ۱۳}

۱. إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِهِ يَوْمًا يَنْصِفُ النَّهَارَ وَهُوَ أَشَعْتُ أَغْبَرُ فِي يَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ قُتِلَتْ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الدَّمُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَأُحْصِي ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَجَدَ [أَنَّهُ] قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. «إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۰؛ در النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۳۱؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۵۱۰. و به همین مضمون: مشیر الأحزان، ابن نما حلی، ص ۶۲.

همچنین: قال ابن عباس: «رأيت النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الليلة التي قتل فيها الحسين علیه السلام و بيده قارورة و هو يجمع فيها دما، فقلت: يا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ما هذا؟ قال: هذه دماء الحسين علیه السلام، وأصحابه أرفعها إلى الله تعالى...»؛ ابن عباس گوید: شبی که حسین علیه السلام کشته شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که قاروره (شیشه‌ای) در دست داشت و در آن خون (شهدا) را جمع می‌کرد. (گفتم: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! این چیست؟) گفت: خون حسین علیه السلام و یارانش که نزد خداوند تعالی خواهم برد. کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۳؛ نهایة الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۷۴.

امام ششم علیه السلام فرمود: از آن زمان که آن خون در عالم خلد گذاشته شد تا قیامت آن قائمه عرش می لرزد. ^(۱) این امانتی است که خدا بر تمام عالمیان عرضه نمود و کسی نتوانست آن را تحمل نماید، خون حسین علیه السلام این امانت را برداشت. ^(۲)

ام سلمه می گوید: گفتم: یا رسول الله! چرا گرد و خاک به سر و صورت نشسته است. فرمود: این گرد و خاک برای این است که برای میوه دلم قبر کندم، و اکنون از کندن قبر فارغ شده و آمدم. ^(۳) ۱۰۴

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام: عن أبي عبد الله عليه السلام: ... أَشْهَدُ أَنْ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَأَفْشَعَرَتْ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ...؛ ... شهادت می دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سراپرده های عرش خدا را لرزاند ... کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۶۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۵۱. و نیز رجوع شود به ص ۱۰۸، پاورقی ۲.

۲. رجوع شود به ص ۱۷۱، پی نوشت شماره ۲.

۳. عَنْ سَلْمَى [الأنصارية] قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلْمَةَ [زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] وَهِيَ تَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ رَأَيْتُ [الآن] النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ [بِرَأْسِهِ] وَ لِحْيَتِهِ التُّرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَيْفَاءً؛ از سلمی روایت شده که او گفت: من رفتم نزد ام سلمه زوجه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و او می گریست من پرسیدم که سبب گریه چیست؟ ام سلمه گفت: اکنون رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم که در سر و روی مبارکش گرد نشسته بود. گفتم: این چه حالی است یا رسول الله؟ فرمود که: الآن شاهد کشته شدن حسینم بودم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ عمده، ابن بطریق، ص ۴۰۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۲۷ و ص ۲۳۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۵۰۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۳، ص ۳۲۴؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۳، ص ۳۷۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۱۹؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۷، ص ۴۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۳۸۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۷۸؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۸؛ جوهره فی نسب امام علی، بری، ص ۴۶؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۶ (حدثنا رزین، حدثتني سلمی قالت: دخلت علی أم سلمة... رزین هو ابن حبيب. وثقه ابن معين)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۷؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۱۷؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ بداية والنهاية، ابن كثير، ج ۸، ص ۲۱۹؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۲۷؛

نالۀ حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبری که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را کند

جان به قربان تو یا ابا عبد الله صلی الله علیه و آله. همین کلمه بس است. همین در مقام توبس است که آن شخصی که قبر تو را کند، خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله است. دیگر مقامی بالاتر از این تصور نمی شود. همین است که الآن هر دلی که به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله راه دارد، عاشق دیدار آن قبر است. برای خاطر این که هنوز نالۀ زهرا علیها السلام کنار قبر شش گوشه بلند است. ^(۱) باید دل شما مردم جوش بزند.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.»

آن بدن را امام زین العابدین علیه السلام، میان قبر گذاشت. ^(۲) ۱۰ این قبر است که

→ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۷۵؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۱۳.

۱. رجوع شود به ص ۷۸ ذیل پی نوشت ۱۸ عنوان: گریه و شهقه حضرت زهرا علیها السلام و منقلب شدن عوالم وجود.
 ۲. علی بن ابی حمزه که منکر امامت امام رضا علیه السلام بود، در مجلسی که صحبت از امامت بود از حضرت علیه السلام این گونه پرسید: «إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كَانَ إِمَامًا أَوْ كَانَ غَيْرَ إِمَامٍ؟ قَالَ: كَانَ إِمَامًا. قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّ أَمْرِهِ؟ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. قَالَ: وَإِنَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ كَانَ مَحْبُوسًا فِي بَدْعِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؟ قَالَ: خَرَجَ وَهُمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ حَتَّىٰ وَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ هَذَا [الَّذِي] أَمَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ فَيَلِي أَمْرَ أَبِيهِ فَهَوَ يُمَكِّنُ صَاحِبَ الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَغْدَادَ فَيَلِي أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ وَ لَيْسَ فِي حَبْسٍ وَلَا فِي إِسَارٍ...»
 برای ما اینگونه روایت شده که «امر امام را احدی غیر از امام، نمی تواند بر عهده بگیرد» امام رضا علیه السلام فرمودند بگو ببینم حسین بن علی علیه السلام امام بود یا خیر؟ گفت: امام بود. پرسید چه کسی عهده دار غسل و کفن او گردید؟ گفت: علی بن الحسین علیه السلام. فرمود: علی بن الحسین علیه السلام کجا بود او که در زندان ابن زیاد به سر می برد؟ گفت: به طوری که آنها متوجه نشدند خارج شد امر غسل و کفن و دفن پدر خویش را به پایان رسانید، آنگاه برگشت. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در صورتی که ممکن باشد برای علی بن الحسین علیه السلام بیاید به کربلا و کار دفن و کفن پدر را انجام دهد برای امام وقت نیز امکان دارد که وارد بغداد شود و متصدی کفن و

←

مغناطیسش این جور است که دلها را می‌کشد، و اگر دل شما مردم را اینجور می‌کشد، فکر کنید با دل زینب علیها السلام چه می‌کند.

قرآن ورق ورق بر دستان زینب کبری علیها السلام

تا گفتند: این راه، به طرف کربلا است، فرمود: شما را به خدا، مرا کنار قبر برادرم ببرید. ^(۱) وقتی آمد با چه منظره‌ای روبرو شد. خیلی مشکل است برای زینب علیها السلام. به قدری به این برادر دل داده است که وقتی خواست از کربلا حرکت کند، قرآن ورق ورق را سر دست گرفت و فرمود: «يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِيك] السَّمَاءِ هَذَا حَسْبُكَ مُرْمَلٌ بِالذَّمَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ.» ^(۲) ^(۱۷)

→
دفن پدر گردد و به محل خود مراجعت نماید با اینکه در زندان و اسارت هم به سر نمی‌برده. رجال کشی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۶۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۷۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۶۷.

منبع اهل تسنن: اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۰۷.

۱. قَالَ الرَّاوي: «وَلَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِيلِ مُرَّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجَالًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ وَرَدُوا لِرِيزَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا»؛ راوی گفت: چون زنان و عیالات امام حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به کشور عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: ما را از راه کربلا ببر. وقتی به قتلگاه رسیدند دیدند که جابر بن عبد الله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلى الله عليه وآله برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک زمان در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه‌زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزایی برپا کردند که دلها را جریحه‌دار می‌کرد و زنانی که در آن نواحی بودند، جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت. لهوف، سید بن طاوس، ص ۱۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۶؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۴۲۵؛ و..

۲. قَالَ [الرَّاوي]: «فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ عليها السلام [لَا أَنْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ فَاطِمَةَ حِينَ مَرَّتْ بِأَخِيهَا الْحُسَيْنِ] تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٌ كَثِيبٌ [فَتَدَبَّتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ بِصَوْتٍ مُشَجٍّ وَ قَلْبٌ مَفْرُوحٍ] يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِيك] السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ [حُسَيْنٌ] [بِالْعَرَا] مُرْمَلٌ بِالذَّمَاءِ [صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ]

حال که می‌آید برای اول بار چشمش به تربت برادرش می‌افتد. تا چشمش به قبر افتاد، دید لوحی روی این قبر گذاشته‌اند. این همان لوحی است که امام چهارم علیه السلام گذاشته است. تا نگاه کرد دید نوشته: ای اهل عالم این قبر حسین علیه السلام است. این قبر همان کسی است که او را کنار آب روان با لب تشنه شهید کردند.^(۱)

→ مَقَطُّعُ الْأَعْضَاءِ» راوی گفت: به خدا زینب دختر علی از یادم نمی‌رود هنگامی که کنار برادرش حسین علیه السلام آمد و با صدای غمناک و دل پر درد بر حسین می‌نالید و صدا می‌زد: یا محمد! درود ملائکه آسمان بر شما باد این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۲۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۶۰؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۸.

۱. «ثم وضع كفه على القبر، و خطه بأنامله، و كتب: هذا قبر حسين بن علي بن أبي طالب الذي قتلوه عطشاناً غريباً.» بر قبر حضرتش نوشت: این قبر حسین فرزند علی بن ابی طالب است که تشنه و غریب او را کشتند. مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۴۱۲-۴۱۸؛ دمعۃ الساکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ص ۱۴؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج ۲، ص ۶۸-۷۰؛ وسیلة الدارین، زنجانی، ص ۳۴۶ (نقل عن بعض الصالحین). همچنین: امام بیمار بر پیکر پدر نماز خواند و تنهایی آن جان پاک را در جسد خاک نهاد در میان همان قبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله کنده بود گذاشت. بعد از پوشاندن قبر، خاک را از اشک دیده گل ساخت و به انگشت مبارک نوشت: هذا قبر حسین بن علی بن ابی طالب. ریاض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۲۲۱.

پی نوشت:

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَمُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سَبِيلَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ أُنَيْسٌ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ سِبَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنُ الْأَجْلَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَنْمَةً يُتَّقَدَى بِهِمْ تَزَمَّقَ أَعْمَالُهُمْ وَ تَقْتَسَبُ آثَارُهُمْ وَ تَرَعَّبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ يَمَسُّحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ يَنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَ يَمْنَحُهُ مُجَالَسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوحَّدُ بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامٌ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعٌ لِيَهْمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءُ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءُ.» امير المؤمنين عليه السلام فرمود دانش آموزید که آموختنش حسنه است و مذاکره اش تسبیح و بحث در آن جهاد و آموختنش به نادان صدقه و برای اهلس نزد خدا قربت است؛ زیرا معالم حلال و حرام است و طالب خود را به بهشت می برد و انیس و وحشت و رفیق تنهائی است و سلاح بر روی دشمن و زیور نزد دوست است. خدا بدان درجه مردمی را بالا برد و آنها را پیشوای خیر کند که کردارشان مورد توجه گردد و آثارشان اقتباس شود و فرشتگان مشتاق دوستی آنها گردند و در نماز پرهیزشان را به آنها ساینند زیرا دانش زندگی دلها و نور چشمها است از کوری و توانائی تن است از ضعف. خدا دانشمند را به مقام نیکان جای دهد و همنشینى خوبان را در دنیا و آخرت بوی ارزانی دارد. به دانش خدا اطاعت شود و پرستیده گردد و یگانه شناخته شود. به دانش صله رحم کنند و حلال و حرام را بشناسند. دانش، رهبر عقل است و عقل پیرو او است. خدا آن را به سعادت‌مندان الهام کند و از اشقیاء دریغ دارد. امالی، شیخ صدوق، ص ۷۱۴؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۶۶.
- همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ.» امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت می فرمایند که آن حضرت صلى الله عليه وآله فرمود: به دنبال علم بودن بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد. محاسن، خالد بروقی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۲؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۲...
۲. در روایات «امانت» در آیه شریفه: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ﴾؛ به «ولایت» نیز تفسیر شده است. از جمله: امام صادق عليه السلام ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ﴾ فرمودند: «هِيَ وَ لَآيَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]»؛ آن امانت، ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۹۶؛ کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی،

→

ج ۱، ص ۲۸۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۷۵ و ص ۲۸۰؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۴۹۸؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد رضا قمی مشهدی، ص ۴۵۶.

همچنین: امام رضا علیه السلام ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...﴾ فرمودند: «الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَاهَا يَغْيِرُ حَقٌّ فَقَدْ كَفَرَ»؛ مراد از امانت، ولایت است و هر کس ادعای ولایت کند به خلاف حق و صدق، کافر خواهد بود. عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۷۴؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۷۹.

همچنین: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ قَالَ عليه السلام: الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ وَالْإِنْسَانُ أَبُو الشُّرُورِ الْمُتَنَافِقِ.» ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم «امانت» در این آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى...﴾ چیست؟ فرمود: امانت همان ولایت است، و مقصود از انسان، آن کسی است که ریشه شرارتها بوده و منافق است. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۵۸۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۵۰۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۴۵۳.

بیان: «علی تأویلهم علیهم السلام یكون اللام في الإنسان للعهد و هو أبو الشرور أي أبو بكر أو للجنس و مصداقه الأول في هذا الباب أبو بكر.» بنا بر تأویلی که ائمه علیهم السلام راجع به آیه می فرمایند "ال" در انسان عهد ذهنی است و او اصل و ریشه شرارت یعنی ابا بکر است یا الف لام جنسی است و منظور مصداق اول آن در این مورد است که ابا بکر باشد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۵۸۸.

همچنین: و در روایت دیگر از امام باقر نقل شده که فرمود: «الْوَلَايَةُ أُبَيِّنُ أَنْ يَحْمِلْنَهَا كُفْرًا بِهَا وَعِنَادًا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ وَالْإِنْسَانُ الَّذِي حَمَلَهَا أَبُو فُلَانٍ.» منظور [از امانت در آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى...﴾] ولایت است که امتناع ورزیدند از روی کفر آن را حمل کنند و آن را انسان حمل کرد آن انسانی که حمل کرد ابو فلان بود. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۹۶؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۵۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۸۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۴۵۵.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قَالَ حَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ وَإِذَا عَابَدُوهُ اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت حسین بن علی علیه السلام از جمع یارانشان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند: ای مردم، حق جلّ ذکره بندگانش را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند. مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله: پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمودند:

←



آنست که اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۱۵۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۳۱۲.

منیع اهل تسنن: نزهة الناظر، حلوانی، ص ۸۰.

۴. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ وَمَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَغَيْرِي.» پیامبر اکرم ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود: یا علی! هیچ کس خدا را به حق معرفتش نشناخت مگر من و تو و هیچ کس تو را نشناخت مگر خدا و من. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۸۴.

و همچنین: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا.» پیامبر اکرم ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود: یا علی هیچ کس خدا را نشناخت مگر من و تو و هیچ کس مرا نشناخت مگر خدا و تو و هیچ کس به شما معرفت پیدا نکرد مگر خدا و من. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۲۵؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۷۸ و ۲۸۵؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین حسینی، ص ۱۳۹؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۴۳۹؛ درر النجفیه، محقق بحرانی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۵. «قَالَ ﷺ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ رَهْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ عِيَادَةً وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ أَلْحَارًا.» امیر مؤمنان ﷺ فرمود: گروهی خدا را از روی رغبت (در ثواب و پاداش) بندگی می کنند و این عبادت بازگازانان است (که سود داد و ستد را در نظر دارند) و گروهی خدا را از روی ترس بندگی می نمایند و این عبادت غلامان است (که از بیم، فرمان مولاشان را انجام می دهند) و گروهی از روی سپاسگزاری خدا را بندگی می کنند و این عبادت آزادگان است (که خدا را با معرفت و اخلاص عبادت نموده و نظری ندارند جز آنکه او را شایسته عبادت و بندگی می دانند). نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

و همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ عِيَادَةً وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ أَلْحَارًا وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَبَلَغُوا عِبَادَةَ اللَّهِ أَلْحَارًا وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.» از امام صادق ﷺ که عبادت کنندگان بر سه گروه هستند: مردمی خدا عز و جل را از ترس بپرستند، این عبادت بردگان است. مردمی خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب پرستند، این عبادت اجیر شوندگان است؛ مردمی خدا عز و جل را برای محبت او عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است و این بهترین عبادت است. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۳۶.

۶. «رَوَى أَنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ وَمَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمِحْنِ بَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَتْ يَا أَبَتِي كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فِي زَمَانِ خَالَ مَنِّي وَمِنْكَ وَمِنْ عَلِيِّ فَأَشْتَدَّ بُكَاءُهَا وَقَالَتْ يَا أَبَتِي كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَكُونُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ





رَجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ جِبَالًا بَعْدَ جِبَلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تُشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْيَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنُ بَكْتٍ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا صَاحِكَةٌ مُسْتَبْسِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ.»

روایت شده: هنگامی که پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه زهرا را از شهادت فرزندش حسین ﷺ و آن مصائبی که دچار آن حضرت شد آگاه نمود آن حضرت گریه شدیدی کرد و گفت: پدر جان! یک چنین مصائبی چه موقع رخ می‌دهد؟ فرمود: در آن زمانی که من و تو و علی در دنیا نباشیم! گریه حضرت زهرا ﷺ شدیدتر شد و گفت: پدر جان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی متصدی عزاداری وی خواهد شد؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. همه ساله هر گروهی پس از دیگری عزاداری را تجدید می‌نمایند. هنگامی که روز قیامت فرارسد تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. هر یکی از ایشان که در مصیبت امام حسین ﷺ گریه کند ما دست او را می‌گیریم و داخل بهشت می‌نمائیم. ای فاطمه! هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین ﷺ گریه کند؛ زیرا صاحب آن چشم، خندان و مزده نعمت‌های بهشت به وی داده خواهد شد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۹۳؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۵۳۴.

۷. همچنین امام سجاد ﷺ خطاب به عبيدالله فرزند قمر بنی هاشم، فرمودند: «وَلَا يَوْمَ كَيْوَمِ الْحُسَيْنِ ﷺ أَدْكَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يَدْكُرُهُمْ فَلَا يَبْعُظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا. مقتل الحسين ﷺ، أبو مخنف الأزدي، ص ۱۷۶؛ أمالی، شیخ صدوق، ص ۵۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۲۷۴.

۸. امام رضا ﷺ فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ [أبي عبد الله] بِسَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ هر که مزار امام حسین ﷺ را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش او زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۷۹؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۸۵؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۴۶؛ مزار، مشهدی، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۹.

همچنین: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: «... مَنْ زَارَهُ [أبي الحسين ﷺ] يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۹۳.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». مزار، شیخ مفید، ص ۵۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۱؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۷۷۱؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۳، ص ۶۴.

و همچنین: امام صادق ﷺ خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۷۷.

و همچنین: امام صادق ﷺ خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ اسْمَعْ وَ أَبْلِغْ مَنْ احْتَمَلَ قَلْبُهُ مَنْ زَارَ





الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَرَفَةَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرَشِهِ» ای بشیر، بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیت پذیرش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۸۷.

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ مِنَ الثَّوَابِ؟ فَقَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عليه السلام فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا عِنْدَهُ لَا مَا عِنْدَ النَّاسِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ أَنَّهَا بَعْدَ شَعْرِ مِعْرَى كَلْبٍ إِلَى أَنْ قَالَ وَ هُوَ فِي حَدِّ مَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرَشِهِ» إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۳، ص ۳۴۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۷۱.

۹. «جَاءَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ عليه السلام يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَذَلَةِ الْمَسْأَلَةِ وَ اذْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَأَلَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَتَبَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنْ لِفُلَانٍ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَ قَدْ أَلَحَّ بِي فَكَلِمَتُهُ يُنْظِرُنِي إِلَى مَيْسِرَةٍ فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صِرَةً فِيهَا أَلْفٌ دِينَارًا؛ مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام رسید و می خواست از آن حضرت حاجتی درخواست کند. امام علیه السلام به او فرمود: ای برادر انصار! بروی خود را از زشتی اظهار نیاز حفظ کن. حاجت خود را در پاره‌ای کاغذ بنویس و آن را نزد من بیاور و اگر خدا بخواهد تو را خشنود خواهم کرد. آن مرد نوشت: یا ابا عبدالله! به فلانی پانصد دینار بدهکارم، و او اصرار و پافشاری در مطالبه آن دارد، از شما تقاضا دارم به او سفارش کنی که به من مهلت دهد تا بتوانم به آسانی بپردازم. هنگامی که امام علیه السلام نوشته را قرائت فرمود فوراً به منزل رفت و کیسه‌ای را که در آن هزار دینار بود برداشت و برای او آورد. تحف العقول ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۱۸.

۱۰. «و روي أن الله تعالى أهبط إليه أربعة آلاف ملك، و خير النصر على أعدائه أو لقاء رسول الله صلى الله عليه وآله، فاختر لقاء رسول الله صلى الله عليه وآله فأمرهم عز وجل بالمقام عند قبره، فهم شعث غبر ينتظرون قيام القائم عليه السلام» «ذُرَّ النِّظِيمِ، يوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۷۲.

همچنین: در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملک به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفه عهدنامه است که در عالم ذرّ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عِدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ *﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَيْنُ نَحْنُ مَا حَتَمْنَا عَلَيْكَ الْمَوْتَ وَ مَا أَلَزَمْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ. فَلَيْتَ الْخِيَارُ وَ لَا يُقْصَحُ حَظُّكَ عِنْدَنَا فَإِنْ شِئْتَ انصَرَفَ عَنْكَ هَذِهِ الْبَلِيَّةُ» ای حسین! ما کشته شدن را بر تو حتم نفرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از



→

درجات چیزى کم نگردانیم. (فَاعْلَمْ؛ اَنَا قَدْ جَعَلْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْمَلَائِكَةَ كَلِمَةً فِي حُكْمِكَ، فَأَمْرٌ فِيهِمْ بِمَا تُرِيدُ مِنْ إِهْلَاكِ هَؤُلَاءِ الْكُفْرَةَ الْفَجْرَةَ)؛ ای حسین! ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را بفرما. (فَإِذَا بِالْمَلَائِكَةِ قَدْ مُلِّسُوا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، بِأَيْدِيهِمْ حَرَابٌ مِنَ النَّارِ يَنْتَظِرُونَ لِحُكْمِ الْحُسَيْنِ وَأَمْرِهِ؛ پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حرب‌هایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید به هلاکت این کافران. پس چون آن امام مظلوم این بدید، صحیفه را به سوی آسمان انداخت و عرض کرد: «يَا رَبِّ! وَدَدْتُ أَنْ أَقْتَلَ وَأَحْيِيَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ وَ إِنِّي قَدْ سَأَمْتُ الْحَيَاةَ بَعْدَ قَتْلِ الْأَحْيَاءِ» تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۱، ص ۱۰-۱۹.

همچنین: راوی گوید بعد از آن امام حسین علیه السلام به سوی خیمه‌ها رفت. ملکی به او رسید پیش از این به خیمه‌ها برسد. و گفت السلام علی یا ابا عبد الله. آهسته باش زیرا که من به آسمان‌ها گذشتم آنها را متغیر و تاریک یافتم و جمیع اهل آنها را دیدم که به مصیبت تو گریه می‌کنند و خدای تو مرا به سوی تو فرستاده است و او تو را مخیر می‌کند در میان دنیا و نعیم آخرت. اگر دنیا رو اختیار نمودی مرا امر کن که ملائکه را به تو نازل نمایم که دنیا را پر می‌کند و اگر ایشان را امر نمایی دنیا و آنچه در آن است را به یک چشم به هم زدن نابود کنند و اگر میخواهی که به جد و پدر و مادرت و برادرت ملحق شوی در این روز به ایشان میرسی. امام علیه السلام فرمود: میخواهم به ایشان برسم. ترجمه اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ج ۲، ص ۱۳۴۰.

مؤید مطلب: «عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ أَحَاكُمُ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ هَذَا الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ. فَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَ قَدْ حَضَرَ وَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَنْعَى إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَفَسَّرَ لَهُ مَا يَأْتِي وَ مَا يَبْقَى وَ بَقِيَ مِنْهَا أَسْيَاءٌ لَمْ تَنْقُضْ فَخَرَجَ إِلَى الْقِتَالِ فَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورَ الَّتِي بَقِيَتْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ - فَأَذِنَ لَهُمْ فَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَأَهَّبَتْ لِذَلِكَ حَتَّى قُبِلَ فَتَزَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ وَ قَدْ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ عليه السلام فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ أَذْنُتَ لَنَا بِالْإِحْدَارِ فِي نُصْرَتِهِ فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبِضْتَهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِمْ أَنْ الرُّمُوقِبْتَهُ [قَبْرَهُ] حَتَّى تَرَوْهُ [تَرَوْهُ] وَ قَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ وَ أَنْتُمْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ حَزَنًا وَ جَزَعًا عَلَيَّ مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا خَرَجَ عَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.» حریز نقل کرده که وی به امام صادق علیه السلام عرض نمود: فدایت شوم چقدر مانند شما اهل بیت در این دار فانی کم بوده و چقدر اجل شما نزدیک است با اینکه تمام این خلایق به شما احتیاج دارند! حضرت فرمودند: هر کدام از ما صحیفه‌ای داریم که در طول مدت عمر به آنچه نیازمندیم عمل کنیم در آن ثبت و ضبط شده است پس هر گاه آنچه در صحیفه نوشته شده منقضی گشت معلوم می‌شود اجل صاحب صحیفه فرا رسیده و در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد وی آمده و خبر ارتحالش را اعلام نموده و از آنچه برای او نزد خداست خبر می‌دهند و حضرت امام حسین علیه السلام نیز صحیفه‌ای را که داده شده بودند قرائت فرموده و

←



برای آن جناب اموری که باقی مانده منقضی نمی‌گردید تفسیر گردیده بود لذا آنچه می‌باید واقع شود واقع گردید و باقی ماندن اشیائی که به وقوع نپیوست لذا حضرتش به قتال شتافت پس آن اموری که باقی مانده بودند این بود که فرشتگان از حقتعالی طلب نصرت آن حضرت را کردند و به ایشان اذن یاری داده شد پس ایشان درنگ نموده و خود را آماده برای قتال و کارزار کردند تا آن حضرت به شهادت رسیدند و پس از این واقعه فرشتگان به زمین فرود آمدند یعنی پس از انقطاع مدّت عمر آن حضرت و به شهادت رسیدن آن حضرت. و وقتی ملائکه این واقعه را دیدند به درگاه الهی عرض کردند: خداوندا به ما اذن هبوط و فرود آمدن به زمین را دادی و اجازه نصرت و یاری آن حضرت را اعطاء فرمودی پس وقتی ما به زمین آمدیم که حضرتش را قبض روح کرده‌ای؟ خداوند متعال به ایشان وحی نمود که ملازم قبر آن حضرت بوده تا آن جناب را ببینید و وقتی آن حضرت از قبر خارج گشت نصرتش نمایند و نیز بر او و بر آنچه از شما نسبت به یاری آن حضرت فوت گردیده گریه کنید و تنها شما گروه فرشتگان هستید که مختص به این خصیصه گردیده‌اید که او را یاری کرده و بر مصیبتش گریه نمایید، پس فرشتگان به خاطر آنچه از دستشان رفته بود و نتوانسته بودند به آن حضرت کمک کنند محزون گشته و از روی جزع و حزن بر آن جناب به گریه در آمدند و هنگامی که حضرت سید الشهداء از قبر خارج گردیدند این فرشتگان انصار و یارانش می‌باشند. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۷۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۲۵.

۱۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ...» امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که خداوند خیر را برای او اراده کرده باشد در قلبش محبت امام حسین عليه السلام و حُب زیارت آن حضرت را می‌اندازد... کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۶۹؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۹۸، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۷۶.

۱۲. «قَالَ الرَّضَا عليه السلام إِنَّ الْمُحْرَمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحْرَمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هَيْكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سَبِي فِيهِ ذَرَارِيَّتُنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أُضْرِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ تَقْلِينَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَدَلَّ عَزِيْرُنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَنَا [يَا أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثْنَا] الْكَرْبَ [وَ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلْيُنِيكَ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحْطُ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام كَانَ أَبِي عليه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحْرَمِ لَا يَرَى صَاحِبًا وَ كَانَتْ الْكِتَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.»؛ امام رضا عليه السلام فرمود محرم ماهی بود که اهل جاهلیت نبرد را در آن حرام می‌دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتک کردند و ذراری و زنان ما را اسیر کردند و آتش بخیمه‌های ما زدند و آنچه در آن بود چپاول کردند و در امر ما رعایتی از رسول خدا صلى الله عليه وآله نکردند. روز شهادت حسین عليه السلام چشم ما را زخم کرد و اشک ما را روان ساخت و عزیز ما را در زمین کربلا خوار کرد و ما را به گرفتاری و بلا دچار ساخت. تا روز قیامت بر مانند حسین عليه السلام باید گریست. این گریه گناهان بزرگ را بریزد. سپس فرمود وقتی محرم می‌شد لبهای پدرم خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا ←

→

روز دهم. روز دهم روز مصیبت و حزن و گریه اش بود و می فرمود: در این روز حسین کشته شد. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۶۹؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۵۳۸.

۱۳. «استیظ ابن عباس من نومه فاسترجع و قال: قتل الحسين والله. فقال له أصحابه: حلاء [كلا] [لم] يا بن عباس. قال: رأيت رسول الله في النوم و معه زجاجة من دم. فقال: ألا تعلم ما صنعت أمتي من بعدي، قتلوا [ابني] الحسين، و هذا دمه و دماء [دم] أصحابه أرفعه [أرفعهما] إلى الله تعالى».

این روایت به همین مضمون با اختلاف در عبارت در این منابع آمده است: درّ التنظيم، یوسف بن حاتم شامی عاملی، ص ۵۶۷.

منابع اهل تسنن: إحياء علوم الدين، غزالی، ج ۱۶، ص ۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ ترجمه الإمام الحسين، ابن عساکر، ص ۳۸۷؛ البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۷۵.

همچنین: حدثنا عمار بن ابی عمار عن ابن عباس، قال: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ يَنْصِفُ النَّهَارَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ يَلْتَقِطُهُ أَوْ يَتَّبِعُ فِيهَا شَيْئًا قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ لَمْ أَرَلْ أَتْبِعُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ. قَالَ عَمَّارٌ فَحَفِظْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَجَدْنَا قَتْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ»؛ عمار بن ابی عمار از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم، در حالیکه غبار آلود و ژولیده بود و در دستش شیشه ای پر از خون بود. به ایشان عرض کردم یا رسول الله! این شیشه چیست؟ حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خون حسین و اصحابش. عمار گوید: آن روز را حفظ کردیم بعدها دانستیم که در همان روز امام حسین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شهادت رسیده بود.

خواب ابن عباس به همین مضمون ولی با عبارات مختلف در این منابع آمده است:

شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ملاحم و الفتن، سید ابن طاووس، ص ۳۳۴.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ترجمه الإمام الحسين (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۴۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر، ص ۲۳۵؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۰ و ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۳۹۸؛ (حاکم گوید: هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه)؛ استيعاب، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۹۶؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۶، ص ۴۷۱ و ج ۷، ص ۴۸؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغزالی شافعی، ص ۳۱۷؛ تذکرة الحمدونية، ابن حمدون، ج ۹، ص ۲۴۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ ترجمه الإمام الحسين، ابن عساکر، ص ۳۸۶؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۶، ص ۲۶۳۵؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۵؛ تاریخ الإسلام،

←



ذهبی، ج ۵، ص ۱۷؛ الجوهرة في نسب الإمام على وآله، بری، ص ۴۶؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج ۶، ص ۲۵۸ و ج ۸، ص ۲۱۸؛ (ابن كثير گوید: إسناده قوى)؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۱۸؛ تهذيب الكمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۹؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۶؛ اصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۱؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۱۹۴؛ (هيثمی گوید: رواه أحمد والطبراني ورجال أحمد رجال الصحيح)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ تاريخ الخلفاء، سيوطی، ص ۲۲۷؛ خصائص الكبرى، سيوطی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الصواعق المحرقة، هيثمی، ص ۱۹۳؛ فيض القدير، مناوی، ج ۱، ص ۲۶۵.

و همچنين: «أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ فِي نَصْفِ النَّهَارِ أَشَعَثَ أَغْبَرَ وَ بِيَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَةُ قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَحَفِظْتُ الْيَوْمَ فَإِذَا هُوَ يَوْمٌ قَتَلَهُ.» «ابن عباس» گفت: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب نیم روزی، در عالم رؤیا دیدم که به موهای مبارکش غبار غم نشسته و در دست مقدسش شیشه‌ای است و در آن شیشه، خونی است. پیش رفتم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد ای پیامبر خدا! این شیشه‌ای که در دست دارید، چیست؟ پیامبر فرمود: این خون فرزند گرانمایه‌ام، حسین است. مثیر الأحران، ابن نما الحلی، ص ۶۲.

و همچنين: «عن ابن عباس قال: رأيت رسول الله ﷺ و أنا قائل، فرأيتُه أشعثَ أغبرَ بيده قارورةٌ فيها دم، فقلت له: يا بآبي أنت يا رسول الله! ما هذا؟ قال: هذا دم الحسين ﷺ و أصحابه لم أزل ألتقطه منذُ اليوم، فأحصينا ذلك اليوم فوجدناه قتل ذلك اليوم.» «منيع اهل تسنن: مناقب علي بن ابي طالب ﷺ، ابن مغازلي شافعي، ص ۳۱۷.

و همچنين: «في أثر ابن عباس رأى النبي ﷺ في منامه بعد ما قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ هُوَ مُغْبَرٌ الْوَجْهَ حَافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَ قَدْ ضَمَّ حَجَرَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ وَ قَالَ إِنِّي مَصْنُوتٌ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَ التَّقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ ﷺ مِنَ الْأَرْضِ وَ هُوَ ذَا فِي حَجْرِي وَ أَنَا مَاضٍ أَحَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّي.» مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۶.

و همچنين: عن ابن عباس قال: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ أَشَعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَتَانِ فِيهِمَا دَمٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا فَقَالَ: دَمُ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ.» كشف الغمه، اربلي، ج ۲، ص ۲۶۷.

و همچنين: «رُويَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «كُنْتُ نَائِمًا فِي مَنْزِلِي فِي الْمَدِينَةِ قَائِلَةً الظُّهْرَ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مُقْبِلٌ مِنْ نَحْوِ كَرْبَلَاءَ وَ هُوَ أَشَعَثُ أَغْبَرُ وَ التُّرَابُ عَلَى شَيْبِهِ وَ هُوَ بَاكِي الْعَيْنِ حَزِينِ الْقَلْبِ وَ مَعَهُ قَارُورَتَانِ مَمْلُوءَتَانِ دَمًا فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَتَانِ الْمَمْلُوءَتَانِ دَمًا فَقَالَ هَذِهِ فِيهَا مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ وَ هَذِهِ الْأُخْرَى مِنْ دَمِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابِهِ، وَإِنِّي رَجَعْتُ الْآنَ مِنْ دَفْنِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَفِيْقُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ التَّحْيِيبِ.» منتخب، طريحي، ص ۴۵۹.

۱۴. عن الصادق جعفر بن محمد ﷺ قال: «أَصْبَحْتُ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا مِمَّ بَكَأُوكِ فَقَالَتْ لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ أَنِّي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُنْذُ مَضَى إِلَّا اللَّيْلَةَ فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا



فَقَالَتْ قُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِبًا كَثِيبًا قَالَ مَا زَالَتْ [زَلْتُ] اللَّيْلَةَ أَخْفِرُ الْقُبُورَ - لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ. امام صادق علیه السلام فرمود: یک روز صبح دیدند ام سلمه گریه می‌کند. به وی گفته شد: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: امشب پسر حسین علیه السلام کشته شده است. زیرا من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را از موقعی که از دنیا رحلت کرده در خواب ندیدم. ولی دیشب آن حضرت را در حالی خواب دیدم که رنگ مبارکش تغییر کرده بود و محزون بود. گفتیم: یا رسول الله چرا محزونی؟ فرمود: شب گذشته برای حسین علیه السلام و اصحابش علیهم السلام قبر می‌کندم. امالی، شیخ مفید، ص ۳۱۹؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۳۰.

و همچنین: «أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَخْلَدٍ الْجَعْفِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَوْثُ بْنُ مُبَارَكِ الْخُتَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْمُقَدَّمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَرَأْفَدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخًا عَظِيمًا عَلِيًّا مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَأَقْبَلُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بِأَلِكِ تُصْرَخِينَ وَتَعُوثِينَ فَلَمْ تُجِبْنِي، وَأَقْبَلْتُ عَلَى النَّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنِي وَابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُمْ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ سَبْطُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رِيحَانَتُهُ الْحُسَيْنِ. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنِ عَلِمْتِ ذَلِكَ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ سَعِيًا مَدْعُورًا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ. قَالَتْ: فَكُنْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ أَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقِلَ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا بَرَبَةٌ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَيْلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَ أَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: اجْعَلِي هَذِهِ التُّرْبَةَ فِي رُجَاحَةٍ - أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ - وَ لَتَكُنْ عِنْدَكَ، فَإِذَا صَارَتْ دَمًا عَيْطًا فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الْآنَ وَ قَدْ صَارَتْ دَمًا عَيْطًا تَفُورُ. قَالَ: وَ أَخَذْتُ أُمَّ سَلَمَةَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَلَطَخْتُ بِهِ وَجْهَهَا، وَ جَعَلْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَمًا وَ مَنَاحَةً عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَجَاءَتِ الرُّكْبَانُ بِخَبْرِهِ، وَ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. قَالَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ: قَالَ أَبِي: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَنْزِلَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ رِوَايَةَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: حَدَّثَنِيهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهِ أُمَّ سَلَمَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْهُ قَالَ: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَنَامِي أَغْبَرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَلَمْ تَعْلَمِي أَنِّي فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ. ابن عباس گوید که: در آن بینی که من در منزل خواب بودم ناگاه صدای گریه و فریادی از خانه ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و آله شنیدم: من خارج شدم و راهنمای من مرا بسوی منزل ام سلمه برد و مرد و زن اهل مدینه هم متوجه منزل وی شدند. وقتی من به ام سلمه رسیدم به وی گفتم: یا ام المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی؟! او جواب مرا نگفت. بعدا متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! بیائید مرا در گریه کردن یاری کنید. به خدا قسم آقای شما و بزرگ جوانان اهل بهشت شهید شده. به خدا قسم که سبط و ریحانه پیامبر خدا، حسین کشته شده است.



من گفتم: یا ام المؤمنین! تو این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت: من اکنون پیغمبر خدا را در حالی در خواب دیدم که ژولیده مو و مضطرب بود. به آن حضرت گفتم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش شهید شدند. من الآن از دفن آنان فراغت یافتم. ام سلمه می گوید: من برخاستم و با حالتی معجون وار داخل خانه شدم و به آن تربتی نظر کردم که جبرئیل از کربلاء آورده بود و گفته بود: هر وقت این تربت به خون تبدیل شد بدان که پسرت کشته شده است. آن تربت را پیامبر اسلام ﷺ به من داد و فرمود: این تربت را در میان شیشه بگذار و نزد خود نگاه دار. هنگامی که به خون تازه تبدیل شد حسین شهید شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می جوشد! ام سلمه از آن خون برداشت و به صورت خود مالید. آن روز روز ماتم و نوحه شد برای امام حسین ﷺ. وقتی خبر آوردند که حسین ﷺ شهید شده معلوم شد در همان روز بوده است. و... ابن عباس می گوید: من شب بعد، پیغمبر خدا را در عالم خواب دیدم که غبار آلود و ژولیده مو بود. وقتی از این حالت جویا شدم فرمود: آیا نمی دانی من اکنون از دفن حسین و یارانش فراغت یافتم. و... امالی، شیخ طوسی، ص ۳۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۳۱؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۵۰۷.

و همچنین: أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَنَسٍ وَ الْغَزَالِيِّ فِي كَيْمِيَاءِ السَّعَادَةِ وَ ابْنُ بَطَّةٍ فِي كِتَابِهِ الْإِبَانَةِ مِنْ حَسَنَةَ عَشْرٍ طَرِيقاً وَ ابْنُ حُبَيْشٍ التَّمِيمِيُّ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صَرَخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ هِيَ تَقُولُ يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنِي وَ ابْكِينَ مَعِيَ فَقَدْ قُتِلَ سَيِّدُكُمْ فَاقْبَلِي وَ مَنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ شَعْبًا مَدْعُورًا فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ فَدَفَنَتْهُمْ. قَالَتْ فَتَطَّرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَ قَالَ إِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ فَأَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ فَقَالَ اجْعَلِيهَا فِي زُجَاجَةٍ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ إِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَرَأَيْتُ الْفَأْوِزَةَ الْآنَ صَارَتْ دَمًا عَيْطًا يُقُورُ؛ ابن عباس گوید: هنگامی که من در منزلم استراحت می کردم فریادی عظیم و بلند از خانه ام سلمه همسر پیامبر ﷺ شنیدم، که می گفت: ای دختران عبدالمطلب! مرا یاری کنید و با من گریه نمایید. به درستی که کشته شد آقای شما. شخصی به او گفت: ای ام المؤمنین! از کجا این را دانستی؟ فرمود: رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که آشفته موی و متحیر بود، از او در این رابطه سؤال کردم، فرمود: کشته شد پسر حسین و اهل بیت او ﷺ، و من ایشان را دفن نمودم. ام سلمه گوید: بعد از بیدار شدن از خواب، سراغ تربتی رفتم که جبرئیل آن را از کربلا برای رسول خدا ﷺ آورد و به ایشان فرمود هرگاه این خاک به خون تبدیل شد، فرزندان حسین کشته شده است. پس حضرت آن را به من عطا فرمودند و گفتند: آن را در شیشه ای قرار ده و هرگاه تبدیل به خون شد فرزندان حسین کشته شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می جوشد. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۲۷؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۵۰۷.

۱۵. ذکر بعض الثقات أنه روى السيد نعمة الله الجزائري في كتاب مدينة العلم، عن رجالة، عن عبد الله الأسدي، أنه قال: و كان إلى جنب العلقمي حي من بني أسد، فتمشيت نساء ذلك الحي إلى المعركة، فأرأوا جثث أولاد الرسول و أفلاذ حشاشة الزهراء البتول، و أولاد علي أمير المؤمنين، فحل الفحول، و جثث





أولادهم في تلك الأصحار، و هاتيك القفار تشخّب الدماء من جراحاتهم، كأنهم قتلوا في تلك الساعة، فتداخل النساء من ذلك المقام العجب. فابتدرن إلى حيّهنّ و قطن لأزواجهنّ ما شاهدنه، ثم قطن لهم: بماذا تعتذرون من رسول الله صلى الله عليه و اله، و أمير المؤمنين، و فاطمة الزهراء إذا أوردتم عليهم حيث أنكم لم تنصروا أولاده، و لا دافعتهم عنهم بضربة سيف، و لا بطعنة رمح و لا بحذفة سهم، فقالوا لهنّ: إنّنا نخاف من بني أمية. و قد لحقتهم الذلّة و شملتهم التّدامة من حيث لا تنفّعهم. و بقين النسوة يجلن حولهم، و يقلن لهم: إن فاستكم نصره تلك العصاة التّبويّة و الذّب عن هاتيك الشّشنة العليّة العلويّة، فقوموا الآن إلى أجسادهم الرّكيّة، فواروها، فإنّ اللّعين ابن سعد قد وارى أجساد من أراد من موارته من قومه، فبادروا إلى مواراة أجساد آل رسول الله، و ارفعوا عنكم بذلك العار، فماذا تقولون إذا قالت العرب لكم: إنكم لن تنصروا ابن بنت نبيكم مع قربه، و حلوله بنايديكم؟ فقوموا، و اغسلوا بعض الدّرن منكم. قالوا: نفع ذلك. فأتوا إلى المعركة، و صارت همّتهم أولاً أن يواروا جثة الحسين عليه السّلام، ثم الباقيين، فجعّلوا ينظرون الجثث في المعركة، فلم يعرفوا جثة الحسين عليه السّلام من بين تلك الجثث، لأنّها بلا رؤوس، و قد غيرتها الشّمس. فبينما هم كذلك و إذا بفارس أقبل إليهم حتّى إذا قاربهم، قال: ما بالكُم؟ قالوا: إنّنا أتينا ليوارى جثة الحسين عليه السّلام، و جثث ولده و أنصاره، و لم نعرف جثة الحسين عليه السّلام. فلما سمع ذلك حنّ و أن، و جعل ينادي: و أبناها و أبا عبد الله! ليتك حاضرًا، و تراني أسيرًا، ذليلاً. ثم قال لهم: أنا أرشدكم. فنزل عن جواده، و جعل يتخطفى القتلى، فوقع نظره على جسد الحسين عليه السّلام، فاحتضنه و هو يبكي، و يقول: يا أبناها بقتلك قرّت عيون الشّامتين، يا أبناها بقتلك فرحت بني أمية، يا أبناها بعدك طال حزننا، يا أبناها بعدك طال كربنا. ثم قال: أنّه مشى قريبا من محلّ جثته، فأهال يسيرا من التّراب، فبان قبر محفور، و لحد مشقوق، فنزل الجثة الشّريفة، و واراها في ذلك المرقد الشّريف، كما هو الآن. قال: ثمّ أنّه عليه السّلام جعل يقول: هذا فلان، و هذا فلان و الأسديون يوارونهم، فلما فرغ مشى إلى جثة العباس بن أمير المؤمنين عليه السّلام، فأنحنى عليها، و جعل ينتحب، و يقول: يا عمّاه! ليتك تنظر حال الحرم، و البنات، و هنّ تنادين: و اعطشاها! و اغربناها! ثمّ أمر بحفر لحدّه، و واره هناك. ثمّ عطف على جثث الأنصار، و حفر حفيرة واحدة، و واراها فيها إلّا حبيب بن مظاهر حيث أبى بعض بني عمّه ذلك، و دفنه ناحية عن الشهداء، قال: فلما فرغ الأسديون من مواراتهم، قال لهم: هلمّوا لتواري جثة الحرّ الرّياحيّ. قال: فتمسّى و هم خلفه حتّى وقف عليه، فقال: أمّا أنت فقد قبل الله توبتك و زاد في سعادتك ببذلك نفسك أمام ابن رسول الله صلى الله عليه و اله. قال و أراد الأسديون حمله إلى محلّ الشهداء، فقال: لا بل في مكانه واره. قال: فلما فرغوا من مواراته ركب ذلك الفارس جواده، فتعلّق به الأسديون، فقالوا له: بحقّ من واريته بيدك من أنت؟ فقال: أنا حجّة الله عليكم، أنا عليّ بن الحسين عليه السّلام جئت لأواري جثة أبي، و من معه من إخواني، و أعمامي، و أولاد عمومتي، و أنصارهم الذين بذلوا مهجهم دونه، و الآن أنا راجع إلى سجن ابن زياد لعنه الله، و أمّا أنتم فهنيئا لكم، لا تجزعوا إذ تضاموا فينا. فودّعهم، و انصرف عنهم، و أمّا الأسديون فإنّهم رجعوا مع نسايتهم إلى حيّهم،؛

علامة دربندي در كتاب اسرار الشهادة گوید که بعضی از ثقافت گفته اند که روایت کرد سید نعمت الله جزایری در کتاب مدینه العلم از رجال خود از عبد الله اسدی که او گفت که قبيله [ای] از بنی اسد در پهلوی





نهر علقمه منزل داشتند. زنان آن گروه را بر قتلگاه گذار افتاد، دیدند که بدنهای اولاد رسول بر روی خاک بیابان افتاده و چنان خون از ایشان در آن بیابان جاری است که گویا در همین ساعت ایشان کشته شدند. آن زنان در عجب افتادند و به سوی قبیله خود برگشتند و به شوهران خود بیان کردند آن چه را که مشاهده کرده بودند. پس از آن گفتند که عذر شما چه خواهد بود در نزد پیغمبر خدا و علی، امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا در وقتی بر ایشان وارد شوید؟! شما یاری فرزند ایشان نکردید نه به ضربت شمشیر و نه به طعن نیزه و نه به انداختن تیر. ایشان گفتند به زنان خود که ما از بنی‌امیه ترسیدیم. و لیکن آن مردان در ذلت و ندامت شدند، و سودی نداشت. زنان گفتند که اگر چه شما را این سعادت عظمی فوت شده اکنون برخیزید و بروید و آن اجساد پاکیزه را دفن کنید، پس به درستی که ابن‌سعد بدنهای قوم خود را دفن نمود. پس شما نیز اجساد آل پیغمبر خدا را دفن کنید و از خود این عار را بردارید. پس عرب چه خواهند گفت که شما یاری نکردید پسر دختر پیغمبر خود را با این که در این نزدیکی منزل داشتید و آن جناب در همسایگی شما آمده؟! پس برخیزید و بعضی چرک از دل‌های خود بشوئید. گفتند: ما چنین می‌کنیم. پس آمدند آن مردان به سوی قتلگاه و در اول عزم ایشان بر آن شد که بدن انور حضرت امام حسین را دفن کنند، پس از آن به دفن سایرین پردازند. پس هر چه گردیدند، جسد اطهر آن سرور را شناختند، زیرا که سر بر بدن نداشت و آفتاب او را تغییر داده بود، پس در همین حالت بودند که سواری به جانب ایشان آمد و گفت که شما برای چه آمدید؟ عرض کردند که ما آمدیم که جثه‌ی حسین را پنهان کنیم و اولاد و انصار او را دفن نماییم و جثه‌ی آن جناب را نمی‌شناسیم. چون آن سوار این سخن را شنید، فریاد کرد: وا ابته، وا ابا عبدالله! کاش تو حاضر می‌شدی و می‌دیدي که مرا اسیر کردند، دلیل کردند. پس از آن به ایشان گفت که من شما را راهنمایی می‌کنم. از اسب به زیر آمد، و در میان کشتگان گردید، نظرش بر جسد حسین افتاد، او را در بغل گرفت و او می‌گریست و می‌گفت: ای پدر! به سبب کشته شدن تو، چشم سرزنش کنندگان روشن شد، پدر جان! به سبب قتل تو بنوامیه خوشحال شدند، ای پدر جان! بعد از تو دراز شد اندوه ما. آن جناب به قدر کمی راه رفت از محل بدن مبارک آن سرور و قدر کمی از خاک را بر هم زد. ظاهر شد قبری کنده شده و لحدی شکافته شده و آن بدن را پنهان کرد در آن مرقد شریف، چنان که الان به همان نحو است. پس از آن می‌فرمود که این فلان و آن فلان است و بنی‌اسد آنها را دفن می‌نمودند. پس چون فارغ شدند، به جانب بدن مبارک عباس بن علی آمد و خود را بر آن بدن انداخت و گریست و گفت: ای عمو جان! کاش می‌دیدي حال حرم و دختران را که گریه و فریاد می‌کردند: وا عطشاه و غربتاه، پس امر کرد که قبری کنند و آن بدن اطهر را در آنجا دفن کردند، پس به جانب ابدان انصار منعطف شد و یک گودلی کند و همه را در آنجا پنهان ساخت، مگر حبیب بن مظاهر را که بعضی از پسرعموهای او امتناع نمود که او را در میان شهداء دفن نماید، پس او را در کناری از شهداء دفن نمود. وقتی قبیله‌ی بنی‌اسد از دفن فارغ شدند، آن سوار به ایشان گفت که بیایند تا بدن حرم بن یزید ریاحی را دفن نماییم؛ پس روانه شد و ایشان در پشت سر او روانه شدند تا این که بر کنار جسد پاکیزه‌ی حر ایستاد و فرمود: اما تو، قبول فرمود خدا توبه‌ی تو را و زیاد نمود در سعادت تو به سبب بذل نمودن جان در پیش فرزند رسول خدا. قبیله‌ی بنی‌اسد خواستند که جسد مبارک حر



→

بن یزید ریاحی را به قبور شهداء ملحق سازند ولی آن سوار نگذاشت و فرمود که او را در مکانش دفن کنید. چون از دفن او فارغ شدند، آن جناب بر اسب خود سوار شد. قبیله‌ی بنی‌اسد به او در آویختند و گفتند که به حق آن کسی که او را به دست خود پنهان ساختی، تو کیستی؟ آن جناب فرمود که: منم حجت خدا بر شما، منم علی بن حسین. آدمم که دفن کنم بدن پدرم را و کسانی که با او بودند از برادران من و عموهای من و پسرعموهای من و یاوران او که جانهای خود را به قربان او کردند و من اکنون برمی‌گردم به زندان ابن‌زیاد و اما شما، پس گوارا باد شما را! جزع نکنید زیرا که در راه ما مورد ظلم واقع شدید. پس وداع نمود ایشان را و از نزد ایشان برگشت. الدرّبندي، أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندي، ص ۴۵۱-۴۵۲؛ معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج ۲، ص ۶۵-۶۷. و به همین مضمون با اختلاف کم: مقتل الحسين علیه السلام، مقرّم، ص ۴۱۲-۴۱۸؛ دعة السّاکبة، بهبهانی، ص ۱۱-۱۴؛ مقتل الحسين علیه السلام، بحر العلوم، ص ۴۶۶-۴۷۰. (بحر العلوم گوید: قصّة الدّفن و أنّه کان یأشرف من الإمام علیّ بن الحسين زین العابدین علیه السلام، نقل القصّة عن السّید نعمه الله الجزائريّ في كتابه (الأنوار التعمانيّة) و الدرّبنديّ في كتابه (أسرار الشّهادة)، و السّید العظیميّ في كتابه (الإيقاد) و عن كتاب (الکبريت الأحمر) أيضا للتستريّ و غيرها.)

همچنین: صاحب جنات الخلود می‌نویسد: روایت شده است که بعد از شهادت آن حضرت عمر سعد تا یک روز آنجا ماند و ابدان نحس کشتگان خود را دفن نمود و بدن‌های مبارک آن معصوم و یارانش را در میان خاک و خون در آفتاب گذاشتند و رفتند. روز دیگر جمعی از قبیله بنی‌اسد آمدند و آن ابدان مقدسه را دفن نمودند و سید سجاد با اعجاز آمد و بر بدن پدر خود نماز خواند. جنات الخلود، مدرسی، ص ۲۲.

همچنین: روایت شده است که چون امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه عاشورا، برای دفن آن پیکرهای به خون خفته در کربلا حضور یافت، به بنی‌اسد اجازه عنایت کرد تا آن اجسام مطهر را به خاک سپارند و تنها پیکر سید الشهدا علیه السلام و عمویش را استثنا نمودند و اظهار داشتند که خود به تهایی به دفن آنان خواهند پرداخت، و فرمودند: با من کسانی هستند که یاریم دهند. ترجمه العباس، پاپ پرور، (به نقل از کتاب ایقاد محقق عالیقدر، سید محمد علی شاه عبد العظیمی قدس سره)

۱۶. «لَمَّا مَرَّ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِكَرْبَلَاءَ وَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَدِمُوا لِزِيَارَتِهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَتَلَاقَوْا بِالْحُزْنِ وَ الْإِكْتِنَابِ وَ النَّوْحِ عَلَى هَذَا الْمُصَابِ الْمُفْرَحِ لِأَكْبَادِ الْأَحْبَابِ.» هنگامی که کاروانیان در شهادتگاه امام حسین علیه السلام پیاده شدند، خاندان و فرزندان او با جابر بن عبد الله و گروهی از بنی‌هاشم روبرو شدند که درست در همان روز [روز اربعین] به زیارت پیشوایشان آمده بودند و بدینسان این دو گروه و این دو کاروان کوی حسین علیه السلام، با موجی از غم و اندوه و آه و ناله جانسوز در آن سرزمین گرد آمدند و بر این سوگ سهمگین و مصیبت بزرگ به سوگواری و عزاداری پرداختند و با دیدار یک دیگر داغشان تازه شد. مثیر الأحران، ابن نما حلی، ص ۸۶.

همچنین: قال: فسار القائد و كان يتقدمهم تارة و يتأخر عنهم تارة. فقلن النساء له: بحق الله عليك إلا ما عرجت بنا على طريق كربلاء، ففعل ذلك حين وصل إلى قرب الناحية و كان قدومهم إلى ذلك المصراع يوم العشرين من صفر، فوجدوا هناك جابر بن عبد الله الأنصاريّ و جماعة من نساء بني هاشم فتلاقوا في وقت

←



واحد، فأخذوا بالتَّوْح والبيكاء واقامة المآتم إلى ثلاثة أيام فلما انقضت توجهوا إلى نحو المدينة. منتخب، طريحي، ص ۴۹۸؛ دمعة السَّاكبه، بهبهانی، ج ۵، ص ۱۵۵-۱۵۶.

همچنین: فسار القائد بهم و قال الإمام والنساء للقائد: بحقِّ معبودك أن تدلنا على طريق كربلاء، ففعل ذلك، حتَّى وصلوا كربلا يوم عشرين من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبد الله الأنصاري و جماعة من بني هاشم، فأخذوا بإقامة المآتم إلى ثلاثة أيام ثمَّ توجهوا إلى المدينة.

منايع اهل تسنن: ينايع المودَّة، قندوزی، ص ۳۵۳.

و همچنين: فسألوا أن يسار بهم على العراق ليحدِّدوا عهداً بزيارة أبي عبد الله عليه السلام، فلمَّا بلغوا كربلاء، و نزلوا موضع مصرعه عليه السلام وجدوا جابر بن عبد الله الأنصاري، و جماعة من بني هاشم، و رجالاً من آل الرسول قد و ردوا لزيارة قبر الحسين عليه السلام لما كانوا يعلمون من فضل زيارته، فوافوا في وقت واحد، و تلاقوا بالبيكاء و الحزن و اللطم، و أقاموا المآتم المقرَّحة للأكباد، و اجتمع إليهم نساء أهل السَّواد، و أقاموا على ذلك أياماً. قال: ثمَّ فصلوا عن كربلاء، يريدون المدينة. تسليمة المجالس، ج ۲، ص ۴۵۹.

همچنين: فلمَّا بلغوا أرض كربلاء نزلوا في موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بني هاشم و غيرهم، و قد وردوا إلى زيارة الحسين عليه السلام فتلاقوا في وقت واحد، و أخذوا بالبيكاء و التَّحيب و اللطم، و أقاموا العزاء إلى مدَّة ثلاثة أيام، و اجتمع إليهم نساء أهل السَّواد، فخرجت زينب عليها السلام في الجمع، و أهوت إلى جيبها، فشقته، و نادت بصوتٍ حزين يقرح القلوب: وا أخاه! وا حسيناها! وا حبيب رسول الله! وا ابن مَكَّة و منى! وا ابن فاطمة الزَّهراء! وا ابن عليِّ المرتضى! آه، ثمَّ آه. و وقعت مغشيَّة عليها. و خرجت أم كلثوم لاطمة الخدين تتادي برفيع الصَّوت: اليوم مات محمَّد المصطفى، اليوم مات عليُّ المرتضى، اليوم ماتت فاطمة الزَّهراء و باقي النِّساء لاطمات ناعبات نائحات قانلات: وا مصيبتاه! وا حسناها! وا حسيناها. فلمَّا رأَت سكيئة ما حلَّ بالنِّساء رفعت صوتها تتادي: وا محمَّداها! وا جدَّاه! يعزُّ عليك ما فعلوا بأهل بيتك ما بين مسلوب و جريح، و مسحوب و ذبيح، وا حزني أسفاً. ثمَّ أمر عليُّ بن الحسين عليهما السلام بشدِّ رحاله، فشدَّوها، فصاحت سكيئة بالنِّساء لتوديع قبر أبيها، فدرن حوله فحضنت القبر الشَّريف، و بكت بكاءً شديداً، و حنَّت و أنت و أنشأت تقول:

ألا يا كربلاء نودعك جسماً

ألا يا كربلاء نودعك روحاً

ثمَّ فصلوا من كربلاء طالبين المدينة. «الدمعة السَّاكبه، بهبهانی، ج ۱، ص ۶۲-۱۶۳؛ معالی السبطين، مارندرانى، ج ۲، ص ۱۹۷، ۱۹۸؛ وسيلة الدَّارين، زنجاني، ص ۴۰۴، ۴۰۵.

و همچنين: اسباب سفر امام زين العابدين عليه السلام و ساير اهل بيت عليهم السلام را تهيه کرده سرهای شهدا را بديشان سپرد و نعمان بن بشير انصاری را با سی سوار به همراهی آن طایفه واجب التعظیم مامور گردانید و امام چهارم با خواهران و عمات و ساير اقربا متوجه مدينه طيبه گشته در بيستم شهر صفر سر امام حسين عليه السلام و ساير شهيدان كربلا را به ابدان ايشان منضم ساخت. تاريخ حبيب السير، خواند امير، ج ۲، ص ۶۰.

و همچنين: در روايت ابو المؤيد چنان است که يزيد اسباب سفر اهل بيت ساخته همه را جامه داد و زاد راه



→

چنانچه لایق باشد تعیین نمود و نعمان بن بشیر را مقرر کرد تا با سی سوار مکمل در ملازمت ایشان باشد و او را در محافظت ایشان بسیار مبالغه کرده به جانب مدینه روان ساخت و امام زین العابدین «علیه السلام» سر پدر بزرگوار با سرهای دیگر فرا گرفته به کربلا رفت و در بیستم ماه صفر سر آن سرور به بدن اطهر انضمام یافت، و سرهای شهدای دیگر نیز به ابدان ایشان پیوست. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۴۸۵.

۱۷. «مَرَزْنُ عَلِيَّ جَسَدِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ مُعَفَّرٌ بِدَمَائِهِ مَفْقُودٌ مِنْ أَحْبَابِهِ فَنَدَبَتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ بِصَوْتٍ مُشْجٍ وَ قَلْبٌ مَفْرُوحٌ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْذَمَاءِ مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُسْتَنْجَى وَ إِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا قَبِيلُ أَوْلَادِ الْأُدْعِيَاءِ وَ حَزْنَاهُ وَ كَرْبَاهُ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» پس از غارت سرآورده حسین علیه السلام و به آتش کشیده شدن اردوگاه نور، بانوان حرم و دختران پیامبر از آنجا بیرون ریختند و به سوی شهادتگاه آن حضرت روی آوردند. آنان بر پیکر به خون خفته حسین علیه السلام گذر کردند و در حالی کنار آن نازنین بدن ایستادند که پیشوای شهیدان بر خون پاکش آغشته و از برابر چشم دوستداران و شیفتگانش نهان شده بود. خواهرش زینب علیه السلام با دیدن آن منظره جانسوز با صدای شکسته اندوهگین و با قلب داغدار فریاد برآورد که: هان ای محمد! ای نیای گرانقدر زینب! سلام و درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین عزیز توست که در این دشت خونبار به خون غلتیده و با پیکر قطعه قطعه بر روی زمین، در خون غوطه‌ور افتاده است، و دختران آزاده و سرفرازات بحرم همراهی و همدلی و همگامی با برنامه نجات‌بخش و سیاست ستم ستیز و عدالت‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه و شجاعانه پیشوای آزادی به اسارت رفته‌اند!! اینک من از اینجا شکایت خود را به بارگاه خدا می‌برم و به امیر مؤمنان و به فاطمه، دخت ستم ستیز و فرزانهات ای پیامبر خدا! و به حمزه، سالار شهیدان، از آنچه بر فرزندان شما رفته است شکایت می‌برم! هان ای پیامبر خدا! این حسین عزیز تو است که با پیکر چاک و چاک بر این پهن دشت نینوا افتاده است و باد صبا بر این نازنین بدن می‌وزد! این حسین عزیز است که به دست فرزندان بی‌اصل و تبار و تاریک اندیش و بی‌فرهنگ و شیفته جاه و مقام و مال و منال باد آورده و بی‌حساب و کتاب روزگار به شهادت رسیده است! امان از اندوه گران! ای داد از این فاجعه بزرگ! ای وای از این مصیبت! امروز جدم محمد را از دست داده‌ام. مشیر الأحرار، ابن نما حلی، ص ۵۹.

و همچنین: «صاحت زینب: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مزمل بالذمء، معفر بالتراب، مقطوع الأعضاء. یا محمداه! بناتک فی العسکر سبایا، و ذریئتک قتلی تسفی علیهم الصبا، هذا ابنک محزون الرأس من القفا، لا هو غائب فیرجی، و لا جریح فیداوی، و ما زالت تقول هذا القول حتی أبکت و الله کل صدیق، و عدو، و حتی رأینا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها.»

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

و همچنین: «جعلت زینب بنت علی تقول: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالذمء مقطوع الأعضاء.»

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۰۶.

و همچنین: «فاجتازوا بهم علی الحسین و أصحابه صرعی، فصاح النساء و لطمن خدودهن، و صاحت

←



زينب أخته: يا محمداه، صلّي عليك ملائكة السماء! هذا الحسين بالعراء، مرّمل بالدماء، مقطّع الأعضاء»
منايع اهل تسنن: الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج٤، ص٨١؛ نهاية الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٦٤؛ جواهر
المطالب، باعونی شافعی، ج٢، ص٢٩١.

مجلس چهارم:

شفاعت کبرای محشر

شفاعت کبرای محشر

از این آیاتی که امروز قرائت می‌شود، همین یک آیه مختصر برای ما بس است که خدا می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾^(۱) ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۲).

هر بند این آیه، خود فصلی از علم و حکمت است. به این جمله ختم می‌شود که روز قیامت به بشر می‌گویند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۳) کتاب خود را بخوان، و بر خودت و بر زیان خود حسیب باش.

اولاً در این کتاب که ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^(۴) هیچ کوچک و

۱. «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم.» الإسراء(۱۷): ۱۳.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ فرمودند: «يَقُولُ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ فِرَاقَهُ حَتَّىٰ يُعْطَىٰ كِتَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا عَمِلَ» [در همین دنیا] خیر و شرش با اوست هر کجا که باشد و از او جدا نمی‌شود تا روز قیامت که نامه اعمالش به او داده می‌شود. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۱۱۹.

۲. «نامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.» الإسراء(۱۷): ۱۴.

۳. همان.

۴. ﴿وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾؛ و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می‌شود، بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی، و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. الکهف(۱۸): ۴۹.

بزرگی نیست که فرو گذار شود مگر اینکه در این کتاب احصاء شده است و در روز قیامت آن را در این کتاب منشور خواهد یافت. ﴿يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾.^(۱)

ثبت تمام گفتارهای آدمیان

این گفته‌ها در این عالم گرفته می‌شود و می‌ماند. هضم این قضیه، برای مردم بسیار سنگین است. اگر می‌گفتند عمل بشر در این عالم می‌ماند، هضم این مطلب بسیار مشکل بود. کم‌کم گذشت روزگار، کار را به اینجا رساند که امروز یک نوار می‌گذارند و تمام گفته‌های انسان در این نوار ضبط می‌شود. اگر صدا بم است، همان صدا را با زیر و بمش مضبوط می‌نماید، اگر غلط گفته‌ای همان غلط را بر می‌گرداند. اگر درست گفته‌ای، درست را بر می‌گرداند.

امروز دنیا به این نکته رسیده، که در میان خانه‌ها که گفتگو می‌کنند، امواج آن گفته‌ها، در لابلاهای پاره‌های آجر اثر گذاشته، و خود خشت‌های در و دیوار آن خانه، حرفها را ثبت می‌کنند.

اگر در مسجد «الله اکبر» گفته شده، در این خشت‌ها نقش بسته و مضبوط و ثبت شده است، و یک روزی بروز می‌کند. اینها معجزاتی است که در اخبار آل عصمت علیهم‌السلام بیان شده تا مردم بفهمند که در دین پروردگار چه مجموعه حکمتی است.

گناهکارانی که منکر اعمال دنیوی خود شوند

حدیثی بسیار عجیب در ابواب حشر است، که روز قیامت به مردم گناهانشان گفته می‌شود، و به بنده می‌گویند تو چنین کاری کرده‌ای. گناهکاران متمول سرکش، در مقابل پروردگار منکر گناهشان می‌شوند و می‌گویند خدایا ما چنین کاری نکردیم. تعجب نکنید که روز قیامت خدا به یکی بگوید چنین کاری کردی و او منکر شود.

بشر اگر در دنیا سرکش شد، وقتی هم بمیرد، متمرد است. چون پس از مرگ همان انسانی که در این عالم است، بیرون می آید. وقتی بمیرد، عوض نخواهد شد. یزید بن معاویه، تغییر نخواهد کرد. همان یزید خواهد بود. شمر، همان شمر خواهد بود. همان روح خبیث شقی ای که در دنیا در شکوفه بدن است. با ریختن شکوفه بدن، بیرون می آید.

شهادت ملائکه بر گفتار و کردار انسانها

وقتی متمردین، منکر گناه شدند، پروردگار به شهادت ملائکه استشهاد می کند^(۱).
که تو چنین عملی کردی و چنین جنایتی از تو سر زد. سرکشان می گویند: پروردگار! اینها نویسندگان تو هستند و به سود تو حرف می زنند، و ما شهادت اینها را قبول نداریم.

شهادت زمین بر اعمال آدمی

نوبت می رسد به زمینی که در آن زمین گناه کرده است.^(۲) آن زمین به گناهش شهادت می دهد. خود آن زمین که بر آن زنا کرده، به زنا شهادت می دهد. مضمون این حدیث، در روز قیامت، مثل خورشید جلوه می کند. مثل یک نوار عیناً همه

۱. قَالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ كِتَابَهُ فَيَنْظُرُونَ فِيهِ فَيَنْكُرُونَ أَنَّهُمْ عَمِلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ يَقُولُونَ يَا رَبِّ مَا لَيْكُوكَ بِشَهِدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْمَلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ خَتَمَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَ يَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲. حضرت رسول ﷺ ذیل آیه شریفه ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ فرمودند: «أُتَدْرُونَ مَا أَخْبَارَهَا؟ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ ﷺ: أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَ أَنَّهُ بَمَا عَمَلَ عَلَى ظَهَرِهَا تَقُولُ عَمَلٌ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا وَ هَذَا أَخْبَارُهُ». مجمع البیان، شیخ طبرسی، ۱۰، ص ۷۹۸.
همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَافِظُوا عَلَى الْوُضُوءِ وَ خَيْرُ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ وَ تَحَفَّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمَّكُم وَ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ يَعْمَلُ خَيْرًا أَوْ شَرًّا إِلَّا وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ». بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۹۷.

کلمات شما ثبت می‌شود. حرکات شما در حال نماز، در این زمین ثبت می‌شود؛ حرکات یک زناکار هم، در حال زنا ضبط می‌شود. در قیامت همان حرکات استخراج می‌شود. وقتی زمین شهادت داد، باز این روح سرکش می‌گوید: پروردگارا! زمین مقروض توست، به سود تو حرف می‌زند و من قبول ندارم.

شهادت اعضای بدن

در اینجا امام علیه السلام فرمود نوبت می‌رسد به استنطاق اعضا که ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱). نوبت به این می‌رسد که از دست خود انسان، عمل انسان را در می‌آورند. از زبان انسان، تمام دروغ‌های خود انسان را در می‌آورند. از خود چشم انسان، تمام نگاه‌هایی که به زن بیگانه کرده است در می‌آورند. از خود این بدن تمام اعمالی که انجام داده است استنطاق می‌شود. ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.^(۲) وقتی به اینجا رسید، آن وقت دیگر احتجاج تمام می‌شود. پس روز قیامت کار به جایی می‌رسد که خود ما را، خصم خودمان می‌کنند.^(۳)

۱. امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان به آنچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند. یس (۳۶): ۶۵.

۲. همان.

۳. ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ فَإِنَّهَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ يَعْرِضُ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فَيُنْكِرُونَهَا فَيَقُولُونَ مَا عَمِلْنَا مِنْهَا شَيْئًا فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ كَتَبُوا عَلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَيَقُولُونَ لِلَّهِ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ مَلَائِكَتُكَ يَشْهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا فَعَلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ وَهُمْ الَّذِينَ غَضَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْتِمُ اللَّهُ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ وَيَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ فَيَشْهَدُ السَّمْعُ بِمَا سَمِعَ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَشْهَدُ الْبَصَرُ بِمَا نَظَرَ بِهِ إِلَىٰ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ الْيَدَانُ بِمَا أَخَذَتَا وَ تَشْهَدُ الرَّجُلَانُ بِمَا سَعَتَا مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ الْفَرْجُ بِمَا اِزْتَكَبْتَ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ ثُمَّ أَنْطَقَ اللَّهُ أَلْسِنَتَهُمْ فَيَقُولُونَ هُمْ ﴿لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا فَيَقُولُونَ أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَبْرُونَ﴾ أَيَّ مِنْ اللَّهِ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ الْعُلُودُ الْفَرْجُ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ

حکم انسان بر علیه خود، در محکمه قیامت

در محکمه قیامت، حکومت را به خود طرف واگذار می نمایند. مدعی بیاید ادعا کند، طرف مقابل را که اتهام به او متوجه شده و طرف دعوا است، در محکمه بیاورند، و به او بگویند: هر چه تو نظر بدهی ما می پذیریم. آیا هیچ محکمه‌ای اینگونه دیده‌اید که در آن محکمه فصل خصومت را به خود طرف دعوا وا بگذارند. در دنیا در هیچ محکمه‌ای چنین چیزی ندیده‌ایم که در مقام حل خصومت، بگویند تو طرف ادعا هر چه خودت رأی بدهی ما قبول داریم. در هیچ محکمه‌ای چنین داستان رخ نداده و رخ نخواهد داد، که در محکمه، حلّ و فصل دعوا را به طرف دعوا وا بگذارند،

→ کَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ.» تا چون بدان رسند، گوششان و دیدگانشان و پوستشان به آنچه می کرده‌اند، بر ضدشان گواهی دهند؛ به درستی که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که اعمالشان بر آنها عرضه می‌گردد و ایشان منکر این اعمال می‌شوند و می‌گویند هیچ یک از این اعمال را ما انجام نداده‌ایم. پس ملائکه‌ای که اعمالشان را ثبت کرده بودند بر ضد آنها شهادت می‌دهند. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: پس ایشان به خدا می‌گویند که پروردگارا، اینها ملائکه تو هستند و به نفع تو شهادت می‌دهند. سپس قسم یاد می‌کنند که ما این اعمال را انجام نداده‌ایم. امام علیه السلام فرمود: خدا در مورد اینها می‌فرماید: روزی که خدا همه آنان را برمی‌انگیزد، همانگونه که برای شما سوگند یاد می‌کردند برای او [نیز] سوگند یاد می‌کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست و اینها کسانی هستند که حق امیر مؤمنان علیه السلام را غصب کردند. در این هنگام [که منکر اعمالشان می‌شوند] خداوند زبانشان را مُهر می‌نماید و اعضا و جوارحشان را به زبان می‌آورد. پس گوش، شهادت می‌دهد به آنچه از محرّمات الهی مرتکب شده است و همچنین چشم و دست و پاها نیز به آنچه از محرّمات الهی انجام داده‌اند شهادت می‌دهند و نیز فرج شهادت می‌دهد. سپس خداوند زبانشان را گویا می‌کند و ایشان به پوست [بدن] خود می‌گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است، و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می‌شوید. یعنی [شما] از اینکه مبدا گوش و دیدگان و پوستتان و مقصود از پوست، فروج است؛ بر ضد شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که می‌کنید نمی‌داند. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۶۴؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۳۵۶؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۷۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۱۲.

جز در محکمه قیامت. در محکمه قیامت، خدا حلّ و فصل دعوا را به خود گنهکاران وا می‌گذارد. چه جور؟ می‌گوید: ﴿أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۱).

و اعجوبه قیامت این قسمت است که روز قیامت مردم را در محکمه عدل حاضر می‌کنند، می‌گویند خودتان هم حساب خودتان را بگیرید؛ خودتان هم معین کنید که سزای شما چیست؟ این وضع قیامت است. وضع آن روز اینجور است. ﴿أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾.

این است که راستی کلمات خدا در قرآن اگر تدبّر بشود، دل را بیچاره می‌کند که در محکمه، مدعی، به طرف دعوا بگوید: تو پرونده را بخوان، هر چه حکم دادی تمام است. پرونده هر کسی را می‌گذارند جلوی رویش، می‌گویند این پرونده را بخوان، حکم تو نسبت به خودت درست است. هر چه بگویی ما پذیرفته‌ایم.

دیوان نعمتهای الهی و دیوان گناهان و طاعات

باز در تفسیر همین آیه که خوانده شد، حجت پروردگار می‌فرماید: برای هر کسی سه دیوان نشر می‌شود.^(۲) در یک دیوان، تمام جزئیات نعمتهایی که به او داده اند،

۱. «نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خودت حساب‌برس خود باشی.» (الإسراء (۱۷): ۱۴).

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه فرمودند: «يَذَكَّرُ الْعَبْدُ جَمِيعَ مَا عَمِلَ وَ مَا كُتِبَ عَلَيْهِ حَتَّىٰ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَا وَيَلْتَنَّا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾». هر بنده‌ای آنچه را عمل کرده متذکر می‌شود تا جایی که گویا در همین ساعت این اعمال را انجام داده است؛ لذا آن بنده می‌گوید: «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۶، ص ۲۳۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۱۴.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الدَّوَابُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ دِيْوَانٌ فِيهِ النَّعْمُ وَ دِيْوَانٌ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ دِيْوَانٌ فِيهِ الدُّنُوبُ فَيُقَابَلُ بَيْنَ دِيْوَانِ النَّعْمِ وَ دِيْوَانِ الْحَسَنَاتِ فَيَسْتَعْرِقُ عَامَّةَ الْحَسَنَاتِ وَ تَبْقَى الدُّنُوبُ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: دفترها در روز قیامت سه دفتر است: دفتری که نعمتها در آن ثبت شده، و دفتری که کارهای نیک در آنست، و دفتری که کارهای بد در آن ثبت است. دفتر نعمتها را با دفتر کارهای نیک برابر کنند، و نعمتها همه

همه ثبت و ضبط است. در یک دیوان تمام جزئیات گناهایی که از او سر زده، همه ثبت و ضبط است. در یک دیوان هم تمام جزئیات طاعت‌هایی که از او سر زده، همه مضبوط است.

دیوان نعمتها

اول باب نعم را باز می‌کنند که به تو چه داده‌ایم. داده‌ها همه در آن دیوان نوشته است، بدون این که چیزی فرو گذار شود. ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^(۱). از وقتی که انسان نطفه بوده، داده‌ها ثبت است. بلکه از آن وقتی که عالم را خدا آفریده، داده‌ها ثبت است. چرا؟ برای این که از وقتی که خشت آفرینش را به کار گذاشتند، بر من و تو نعمت ریختند. اگر این خانه را نمی‌ساختند روز اول که من و تو اینجا رسیدیم، جا نداشتیم. پس از آنجا شروع می‌شود. از وقتی که عالم را آفریدند، نعمت ثبت است. چرا؟ برای این که عالم نبود و دنبال این سلسله نبود که نوبت به حلقه وجود من و تو نمی‌رسید. پس نه خیال کنی از وقتی به دنیا آمدی نعمت بوده است، قبل از آمدن نعمت بارید آن هم نعمتهای بی‌نهایت. همه نعمت‌ها ضبط است. آن چه در سلسله وجود آمده است، همه مضبوط است.

بعد که تمام این نعمت‌های ضبط شده رسیدگی شد، تا وقتی که نطفه‌ای از صلب پدری در رحم مادری قرار گرفته است، به این نطفه چه دادند، همه را نوشتند. در این عالم چه جور چرخ جهان را گردانده‌اند و برای او میوه ساخته و پرداخته‌اند بعد از

→ کارهای نیک را فراگیرد و در خود فرو برد، و دفتر کارهای بد به جا ماند. کتاب الزهد، حسین بن سعید، ص ۹۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۲۷۳.

با اختلاف در عبارات: کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۰۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۲۶۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۷، ص ۴۲۱.

۱. «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. الکهف (۱۸): ۴۹.

گرداندن چرخ وجود و بروز ثمرات آنچه به دست او رسیده است همه ثبت است. این دفتر نعم است که عالم برای تو چه کرده است. اگر روزی نعمتهای نهفته در همین لقمه نانی را که امروز خوردید، بشمارند، انسان مبهوت می‌گردد. نور خورشید از مسافتی بسیار، هشت دقیقه و هجده ثانیه با سیر نوری آمده و در دل زمین رفته، به صورت این لقمه، ثمر داده است. در این کارخانه، از کجا تا به کجا کار شده است تا این محصول در آمده است! استعداد زمین، تأثیر قابلیت آفتاب، همه این ثمرات را بوجود آورده است تا بشر بداند که در هر لقمه‌ای نعمتهای بی‌پایان ثبت است.

در این لقمه‌ای که خورده‌اید خورشید چه کرده است؟ ماه چه کرده است؟ زمین چه کرده است؟ دریا به وسیله تبخیرش چه کرده است؟ ابر به وسیله باریدنش چه کرده است؟ حرکت فضا و تولید هوا برای رفتن در خُلل و فُرَج^(۱) زمین چه کرده است؟ و حرکت و جنبش درون خاک و آب رساندن به این دانه، چه کرده است؟ تا یک دانه گندم در گاهی متکون شده و آن دانه به ثمر رسیده است و در مسیر این دانه، چه قدر قدرت‌ها به کار افتاده، چقدر رمق خرج شده است تا این لقمه امروز صبح بر سر سفره گذاشته شده است؟! تمام اینها در آن دفتر ثبت است. آنجا دیگر فروگذار نیست، این دفتر و دیوان نعمت‌هاست.

دیوان طاعات

امام علیه السلام فرمود: در مقابل دیوان نعمت‌ها، دیوان دیگری باز می‌شود، آن دیوان دیوان طاعت‌هاست. چه کرده‌ای؟ یک «لا اله الا الله» که گفته‌ای و یک قدمی در مجلس دینی برداشته‌ای، همه باز در آن دیوان ثبت است.^(۲) آنجا هم بدون کم و بیش ضبط شده است. در اینجا خدا حساب را می‌رسد، منتها به فضل نه به عدل. چرا؟

۱. منافذ و سوراخ‌های ریز.

۲. امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ اقْرَأْ قُلْتُ

چون اگر به عدل حساب برسد، عبادت جن و انس در مقابل یک لقمه قرار نمی‌گیرد. عبادت جن و انس محدود است. اما آنچه در مقابل یک لقمه به کار رفته است، نامحدود است. محدود در مقابل نامحدود قرار نمی‌گیرد. منتها باز جای فضل است ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^(۱) دفتر عبادت هر چه باشد قابل شمارش و احصا است ولی دفتر نعمت قابل شمارش و احصا نیست؛ پس باز اینجا جای فضل است، نه جای عدل. منتها از باب فضل و احسان اینگونه کار را خاتمه می‌دهند که می‌گویند هر یک از این طاعت‌ها که تو کرده‌ای، در مقابل یک نعمت که به تو داده‌ایم، قرار دادیم تا زود حساب کار بگذرد، با این که طاعت در مقابل نعمت برابر نمی‌شود، اما خدای تعالی به فضلش می‌گوید هر طاعتی را در مقابل نعمتی قرار دادیم. وقتی یک یک طاعت‌ها را در مقابل نعمت‌ها ردیف کردند، دو دفتر بسته می‌شود.

دیوان گناهان

وقتی دو دفتر نعمت و طاعت بسته شد، هر بشری می‌ماند و دفتر معصیتش. در جایگاه محاسبه اعمال، که آتش قیامت زبانه می‌کشد، همه انبیاء علیهم‌السلام می‌گویند

→ فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُدَكِّرُهُ فَمَا مِنْ لِحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا نَقْلِ قَدَمٍ وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَالُوا: ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾. «امام صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت نامه اعمال به انسان داده می‌شود و به او گفته می‌شود که بخوان نامه اعمال را. راوی گوید که سوال کردم آیا آنچه در نامه اعمال هست را می‌فهمد و می‌شناسد؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: به درستی که خداوند اعمالش را به او متذکر می‌کند پس تمام لحظات و سخنان و قدمهایی که در طول عمرش بر داشته متذکر می‌گردد و همچنین تمام اعمالش را به یادش می‌آورد گویا همین الآن این اعمال را انجام داده است؛ پس در این هنگام می‌گوید: ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا...﴾. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۶۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۱۵ و...»

۱. و اگر نعمت‌های خدا را بشمارند، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. ابراهیم (۱۴): ۳۴.

«وانفساه»^(۱)°. جایی که همه داد «وانفسا» می‌زنند اینجاست. چون دو دفتر نعمت و طاعت بسته شد، دیوان طاعت هر چه هست با دیوان نعمت، با این که گفتیم خود قابل مقایسه و تفتش نیست اما پروردگار به فضل خود همه نعمت‌های بی‌شمار را در قبال طاعات محدود و متناهی می‌بخشد. پس از سنجیدن هر طاعتی در مقابل نعمتی، کیست که در دفترش گناه نباشد؟ غیر از چهارده معصوم علیهم‌السلام که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۲) دیگر بقیه یا گناه دارند یا اگر

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقُ وَجَمَعَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ أُنْتَبِي بِحَبْثِهِمْ تَقَادُ بِالْفِ زَمَامٍ أَخَذَ بِكُلِّ زَمَامٍ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغَلَاطِ الشَّدَادِ وَلَهَا هَدَّةٌ وَتَحْطُمُ وَزَفِيرٌ وَ شَهيقٌ وَ إِنِّهَا لَتَزْفِرُ الرَّزْفَةَ فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْرَجَهَا إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ مَلَكٌ وَلَا نَبِيًّا إِلَّا وَ يُنَادِي يَا رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي وَأَنْتَ تَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي»؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده که روح الامین (جبرئیل) به من خبر داد که آن خدائی که جز او خدائی نیست هنگامی که خلایق را در محشر نگهدارد و اولین و آخرین را گرد آورد در آن هنگام جهنم را با هزار مهار بیابوند و هر مهاری را صد هزار فرشته خشن و سخت گرفته است، و آن را بانک و ناله و فریادی است، و ناله‌ای زند که اگر خدای تعالی عذاب آن را تا پایان حساب عقب نینداخته بود همه را هلاک می‌کرد. سپس از جهنم زبانه و شعله‌ای برآید که همه خلایق را چه نیکوکار و چه بدکار همه را فراگیرد در آن هنگام هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست حتی فرشته و پیغمبر که فریاد زند: پروردگارا، خودم را خودم را (نجات ده) و تنها تو هستی که می‌گویی: پروردگارا اتمم، اتمم (را نجات بخش). کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۶۵۲.

۲. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. الأحزاب: ۳۳. نکته: آیه شریفه تنها در شأن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است و هیچ یک از همسران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داخل در کساء نبوده‌اند:

منابع شیعه: کتاب سلیم، سلیم بن قیس، ص ۲۰۰؛ مناقب امام امیر المؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۳۷؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۵۵۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۴۰۳؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۰۵؛ دلائل الامامة، طبری شیعی، ص ۲۱؛ فصول المختاره، شیخ مفید، ص ۵۳ و...

منابع اهل تسنن: مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۳، ص ۲۵۹؛ صحیح مسلم، مسلم

گناه ندارند، لا اقل ترک اولی دارند، و با ترک اولی یک لکه‌ای در دفتر اعمال خویش ثبت نموده‌اند. تمام خوبی‌ها در قبال دفتر نعمتها حسابش رسیده شد. اینجا همه بیچاره، همه درمانده، همه گرفتار، چرا که هر کسی را در دفتر گناهان لکه‌ای است، مگر چهارده معصوم و اهل بیت علیهم‌السلام. ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۱).

شفاعت کبرای ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام، مرهم اهل محشر

حال می‌بینی پیراهن غرقه به خون، برای چه وقتی ذخیره شده است.^(۲) جان به

→ نیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۳۰؛ معجم الأوسط، طبرانی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۶؛ سنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج ۸، ص ۸۵؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۷، ص ۹۱؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۸۵؛ اصابه، ابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۷ و...

۱. نامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی. الإسراء (۱۷): ۱۴.

۲. قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأُولَيْنِ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ غَضُوبًا أَبْصَارَكُمْ وَنَكَسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليها السلام الصَّرَاطَ قَالَ فَتَغْضُ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ عليها السلام عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يَشِيعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفًا شَرِيفًا مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بِيَدِهَا مُضْمَحًا بِدَمِهِ وَتَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصٌ وَلَدِي وَقَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا فَاطِمَةُ لَكَ عِنْدِي الرَّضَا...»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند. آنگاه منادی ندا می‌نماید: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله عبور کند. مردم چشمان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است می‌آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن بانوی با عظمت را مشایعت می‌نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مکان‌های شریف قیامت توقف می‌کند و پیراهن امام حسین علیه السلام را در حالی که به خون آغشته است به دست می‌گیرد و می‌گوید: بارالها، این پیراهن فرزند من حسین علیه السلام است، تو می‌دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می‌رسد: رضای من از آن توست. آمالی، شیخ مفید، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۲۴.

قربان آن کسی که گفت، برو به عراق، «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»^(۱) آن وقت باید معلوم شود که فلسفه سر بریده سیدالشهدا علیه السلام چیست؟^۷

خدای تعالی فرمود: برای تو عندالله درجاتی است که «لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»، هرگز به آن درجات نمی‌رسی، مگر در اثر شهادت.^(۲) ۸

۱. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقَمِّيِّ بِإِسْنَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ أَزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَتَنَالَ يَا أَخِي أَلَمْ تَعُدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا قَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ عليه السلام إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عليه السلام فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لِي عليه السلام إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ مَضَى. امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: ... هنگامی که سحر شد امام حسین عليه السلام (به سمت مکه) حرکت کرد و این موضوع به گوش محمد ابن حنفیه رسید. محمد نزد امام حسین عليه السلام آمد و مهار ناقة آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی درباره این مسافرت تجدید نظری کنی؟ فرمود: چرا. گفت: پس چه باعث شد که به این زودی حرکت کردی؟! فرمود: وقتی از تو مفارقت کردم جدم پیامبر خدا صلى الله عليه وآله را دیدم که به من فرمود: یا حسین خارج شو! زیرا مشیت خدا این طور قرار گرفته که تو را کشته بیند. محمد بن حنفیه گفت: عليه السلام إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عليه السلام. پس این زن و بچه را برای چه همراه خود می‌بری، در صورتی که با این حال خارج می‌شوی؟! فرمود: جدم به من فرموده: مشیت خدا این طور قرار گرفته که ایشان را اسیر بیند. محمد بن حنفیه به امام حسین عليه السلام وداع کرد و رفت. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۳۹؛ منتخب، طریحی، ج ۲، ۴۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۶۴؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۱۴؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ۲۴۳-۲۴۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، مقرر، ص ۱۷۰؛ معالی السبطين، علامه مازندرانی، ج ۱، ص ۲۵۱، ۲۵۲.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۶۰ (با اختلاف کم).

۲. قال رسول الله صلى الله عليه وآله للحسين بن علي عليه السلام في المنام: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَأُمُّكَ وَأَخِيكَ وَهُمْ مُسْتَأْفُونَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ...» پسر من تو نزد پدر و مادر و برادر خود می‌آئی و همه مشتاق تواند و در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت بدان نرسی. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۱۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۴۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۱۸۲؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۱۶۱.

همچنین: ذکر أبوعلی السلامی البیهقی فی تاریخه: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلَهُ] وَسَلَّمَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۷.

اول درجه، درجه شفاعت است؛ چراکه شفاعت را برای شیعیان آن حضرت علیه السلام قرار می‌دهند.^(۱)

در آن روز بیچارگی و درماندگی که این چنین هول انگیز و خطرناک است، او دادرس و فریاد رس است. امیدواریم که پروردگار متعال به آبروی دیده‌بان وحی، در چنین روزی، ما را از شفاعت کبری بهره‌مند کند.

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ حَجَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشُّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامَ زَائِرِيهِ جَانِبًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمُرِهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: هَذَا الْجَلَالُ يُنَالُ بِالْحُسَيْنِ علیه السلام فَمَا لَهُ فِي نَفْسِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَحَقَّهُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ...» محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از حضرت امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم می‌فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه السلام مقام امامت را نصیب ذریه آن بزرگوار نمود، شفای امراض را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. ایامی را که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و بر می‌گردند جزء عمر آنان قرار نمی‌دهد. محمد بن مسلم می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: این خصلت‌ها که برای زوار امام حسین علیه السلام باشد پس خود آن بزرگوار چه مقامی خواهد داشت؟! فرمود: خدای مهربان، امام حسین علیه السلام را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق نموده و امام حسین علیه السلام هم دارای درجه و منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. امالی، شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ بشارة المصطفى، أبی القاسم طبری، ص ۳۲۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین، ج ۲، ص ۶۱۷؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۵، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۲، ص ۴۵۲.

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّغْلِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ هُوَ طِفْلٌ فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئًا حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَدَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَإِذَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَبْكِي وَإِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يَقْبَلُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ هَذَا جَبْرَيْلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَضَعِيهِ عِنْدَكَ فَإِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ أَنْ لَهُ دَرَجَةٌ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشْفَعُونَ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ قَطُوبِي لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود و به او سفارش کرد کسی نزد او نیاید امام حسین علیه السلام آمد و ام سلمه نتوانست مانع ایشان شود تا وارد

اینجا مرهم نهایی درد همه اهل محشر، شفاعت ابا عبدالله الحسین علیه السلام (۱) است، دیگر بعد از مرهم شفاعت او، مرهمی نیست. شفاعت، مرهمی است که با وجود آن، تمام مرهم‌ها از کار می‌ماند و فقط مرهم شفاعت او به کار می‌آید.

حرمان از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله، برای دو شخص

پیغمبر صلی الله علیه و آله به دو نفر اعلان یأس و ناامیدی از شفاعت داد؛ فرمود: این دو نفر از شفاعت من بی‌نصیب هستند. این کلمه خیلی عجیب است برای خاطر این که نشان می‌دهد که درد این مردم به جایی می‌رسد که آخرین مرهم طیب نیز علاجشان نمی‌کند. مرهم شفاعت روی درد آنها گذاشته نمی‌شود، چرا که این مرهم برای درد آنها اثر ندارد. آن دو نفر، یکی شراب خوار است، که از شرب خمر توبه نکرده است. یکی تارک الصلاة است. (۲) ۹۰

→ پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و ام سلمه دنبالش رفت و امام حسین علیه السلام روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد و چیزی را در دست خود زیر و رو می‌نمود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه این جبرئیل است که به من خبر می‌دهد که این حسین علیه السلام کشته می‌شود و این خاکی است که روی آن کشته شود آن را نزد خود نگهدار و چون خون شد حبیبم کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که از او دفع کند، فرمود خواستم و خدا فرمود او را درجه‌ای باشد که احدی از مخلوقات بدان نرسیده و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و پذیرفته شود و به راستی مهدی علیه السلام از فرزندان او است خوشا بر کسی که از اولیاء حسین علیه السلام باشد و شیعیانش همانا روز قیامت رستگارانند. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۳؛ إثبات الهداه، حرّ عاملی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۲۵؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج ۱، ص ۱۶۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، بحرانی، ص ۱۲۹.

۱. به روایتی اهل محشر هزار صف هستند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه السلام به بهشت می‌روند و یک صف آن را سایر امامان شفاعت کنند و در آن صف هم امام حسین علیه السلام شریک باشد. تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ج ۱، ص ۳۹.

همچنین رجوع شود به ص ۶۴، پی نوشت ۸.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا يَبَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ وَلَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَلَا وَاللَّهِ لَا يَبَالُ شَفَاعَتِي مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَلَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَلَا وَاللَّهِ.» امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیغمبر ﷺ فرمود: این دو نفر از شفاعت من بی نصیب هستند. در چنین روزی، کار به جایی می‌رسد که زخم اینان در اثر بزرگی گناهشان، آن قدر بر این جان و دل جا باز می‌کند، که مرهم نهایی شفاعت هم، دیگر به داد این جراحت نمی‌رسد. مگر اینکه مردم کاری کنند که از مرحله شفاعت و نمانند.

ارجاع شفاعت خلائق در صحرای محشر، به فاطمه زهرا علیها السلام

اینجا مرحله نهایی است و پناه تمام انبیا و رسل علیهم السلام این مقام شفاعت است. آن وقت است که تمام اولین و آخرین، بیچاره می‌شوند. وقتی دو تا دفتر بسته شد، مردم همه می‌مانند و دفتر گناه. همه مردم به آدم ابوالبشر علیه السلام پناه می‌برند. آدم علیه السلام حواله می‌دهد به نوح علیه السلام که نهصد و پنجاه سال^(۱) در راه پروردگار رنج کشیده تا از او کمک بگیرند. وقتی به او پناه آوردند، او به ابراهیم علیه السلام حواله می‌دهد که ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾^(۲) تا از او کمک بگیرند. وقتی همگی یکباره به جانب ابراهیم علیه السلام هجوم می‌آورند، از خود می‌گذرانند، و حواله می‌دهد به کلیم علیه السلام که ﴿وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾^(۳). بروید رو به آن کسی که با خدا سخن گفت. مگر او درد شما را دوا کند. وقتی به موسی علیه السلام پناه بردند، می‌گویند بروید نزد پسر مریم بتول، مگر

→ روایت می‌فرمایند که آن حضرت علیه السلام فرمود: به شفاعت من نمی‌رسد کسی که نماز را سبک می‌شمارد و به خدا قسم که بر حوض وارد نمی‌شود و به شفاعت من نمی‌رسد کسی که شراب می‌خورد و به خدا قسم که بر حوض وارد نمی‌شود. کافی، شیخ کلینی، ج ۶، ص ۴۰۰؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۵، ص ۳۲۸.

۱. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ﴾ و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فراگرفت. العنکبوت(۲۹): ۱۴.

۲. ابراهیم پیشوایی مطیع خدا بود. به فرمان خدا بر پای ایستاد و صاحب دین حنیف بود. النحل(۱۶): ۱۲۰.

۳. و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم. مریم(۱۹): ۵۲.

مسیح بن مریم علیه السلام کار شما را علاج کند. وقتی پناه بردند به عیسی علیه السلام، او نیز می‌گوید: ﴿وَمُبَشِّرًا يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^(۱) من مبشر بودم، اینجا هم شما را مژده می‌دهم، که مگر آن کس که خدا در شأن او فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۲) او درد شما را دوا کند. در این هنگام همه امت به جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله هجوم می‌آورند. ۱۰(۳).

سرّ خطاب «فترضی» به فاطمه زهرا علیها السلام، در نفس راضیه مرضیه سید الشهداء علیه السلام

این بار که خلائق به پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم می‌آورند، پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل می‌فرماید: برو بگو دخترم زهرا علیها السلام بیاید. آن وقت وقتی است که معلوم می‌شود که سرّ رگهای

۱. و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارتگرم. الصف(۶۱): ۶.

۲. و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. الانبیاء(۲۱): ۱۰۷.

۳. «عَنْ خَيْمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَا وَ مَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ لَيْلًا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فَقَالَ لَهُ مَفْضَلُ الْجُعْفِيُّ جُعِلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدَّثْنَا حَدِيثًا نَسَرُّ بِهِ قَالَ: نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسَرَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُمَاةَ عُرَاةٍ غُرُلًا. قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْغُرُلُ؟ قَالَ كَمَا خُلِقُوا أَوَّلَ مَرَّةٍ فَيَقْفُونَ حَتَّى يُلْحِمَهُمُ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ لَيْتَ اللَّهُ يَحْكُمَ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ يَرُونَ أَنَّ فِي النَّارِ رَاحَةً فِيمَا هُمْ فِيهِ ثُمَّ يَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ أَأَنْتَ أَبُوْنَا وَ أَنْتَ نَبِيُّ فِئْتِنَا فَسَأَلَ رَبُّكَ يَحْكُمَ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. فَيَقُولُ آدَمُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ خَلَقَنِي رَبِّي بِيَدِهِ وَ حَمَلَنِي عَلَى عَرْشِهِ وَ أَسْجَدَ لِي مَلَائِكَتُهُ ثُمَّ أَمَرَنِي فَعَصَيْتُهُ وَ لَكِنِّي أَذْلكُمْ عَلَى ابْنِي الصِّدِّيقِ الَّذِي مَكَثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَدْعُوهُمْ كُلَّمَا كَذَبُوا اشْتَدَّ تَصْدِيقُهُ (نوح). قَالَ فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ: سَلْ رَبُّكَ يَحْكُمَ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. قَالَ: فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ لَكِنِّي أَذْلكُمْ عَلَى مَنْ اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا ابْنُوا إِبْرَاهِيمَ قَالَ: فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ إِنِّي سَقِيمٌ وَ لَكِنِّي أَذْلكُمْ عَلَى مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ تَكْلِيمًا (موسى). قَالَ: فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ لَهُ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا وَ لَكِنِّي أَذْلكُمْ عَلَى مَنْ كَانَ يَخْلُقُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ (عیسی). فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ وَ لَكِنِّي أَذْلكُمْ عَلَى مَنْ بَشَّرْتُكُمْ بِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا (أحمد). ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لَوَاءِ مُحَمَّدٍ. قَالَ: فَيَأْتُونَهُ ثُمَّ قَالَ فَيَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ سَلْ رَبُّكَ يَحْكُمَ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ...» تفسیر عیاشی، عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ نوادر الاخبار، فیض کاشانی، ص ۳۵۰؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۳، ص ۵۷۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۷، ص ۴۸۴.

گلوئی بریده چه بود؟ ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾^(۱)، اینکه خدای تعالی در شأن فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^(۲) ۱۱۰ سر «فترضی» در اثر آن نفس مطمئنه است که: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾ و کانون رضوان آن جاست.

صدیقۀ کبری علیها السلام با همان جلالی که می‌دانید می‌آید. میان محملی نشسته، که در آن محمل چه غوغاست، «دَاخِلَهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجَهَا رَحْمَةُ اللَّهِ»^(۳) آن سواره‌ای که هفتاد

۱. ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد. الفجر (۸۹): ۲۷-۲۸.

رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۱، پاورقی ۲.

۲. و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی. الصّحی (۹۳): ۵.

* شأن نزول: عن جابر الأنصاري أنه رأى النبي ﷺ فاطمة ﷺ و عليهما كساء من أجلّة الإبل و هي تطحن بيديها و ترضع و لدها فدمعت عينا رسول الله ﷺ فقال يا بنتاه تعجّلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقالت يا رسول الله ﷺ الحمد لله على نعمائه و الشكر لله على آلائه فأنزل الله ﷻ ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾؛

از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده، روزی رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را در حالی دید که کسائی از پوست شتر بر شانه فاطمه علیها السلام بود و او به آسیاب کردن گندم مشغول بود و فرزند خود را شیر می‌داد. (وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، دخترش را اینگونه مشاهده نمود،) اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: یا فاطمه علیها السلام! سختی و تلخی دنیا را برای رسیدن به حلاوت و آسایش آخرت تحمل کن. آن گاه آیه کریمه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ...﴾ نازل شد. تمحیص، اسکافی، ص ۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۲۰؛ مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۱۱۷ و ص ۲۳۵ (با اختلاف کم)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۸۶.

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَقْبَلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ ﷺ عَلَىٰ نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدْبِجَةَ الْحَبِيبِينَ خَطَامَهَا مِنْ لَوْلُو رَطْبِ قَوَائِمِهَا مِنَ الزُّمُرْدِ الْأَخْضَرِ ذَنْبُهَا مِنَ الْمَسْكِ الْأَذْفَرِ عَيْنَاهَا يَأْفُوتَانِ حَمْرًا وَأَنْ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَىٰ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَىٰ رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا كُلُّ رُكْنٍ مَرَصَعٌ بِالذَّرِّ وَ الْيَافُوتِ يُضِيءُ كَمَا الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ وَ جَبْرَيْلُ أَخِذُ بِخَطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَىٰ صَوْتِهِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّىٰ تَجُوزَ فَاطِمَةُ ﷺ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ فَلَا يَبْقَىٰ يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّىٰ تَجُوزَ فَاطِمَةُ ﷺ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ فَتَسِيرُ حَتَّىٰ تُحَازِي عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَرْجُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي اللَّهُمَّ أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَ لَدِيَ فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ يَا حَبِيبِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطِي وَ اشْفَعِي تُشْفَعِي فَوَعْرَتِي وَ جَلَالِي لَا جَازِي ظَلَمٌ

هزار نفر، ملائکه مقربین، زمام ناقه‌اش را سر شانه می‌کشند و با این جلال او را می‌آورند. او شه سوار قیامت است که با لوای تکبیر، با لوای تسبیح، با لوای نور به استقبالش می‌آیند.

چند بیرق به استقبال حضرت فاطمه علیها السلام می‌آیند. یکی لوای سبحان الله، یکی

→ ظَالِمٍ فَيَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شَيْعَتِي وَ شَيْعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُجَبِّي وَ مُجَبِّي ذُرِّيَّتِي فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَ شَيْعَتَهَا وَ مُجَبُّوَهَا وَ مُجَبُّو ذُرِّيَّتِهَا فَيَقْبَلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةٌ حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ حضرت امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است: موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد دخترم فاطمه علیها السلام در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است و از دو پهلوی آن ناقه حریرهای بهشتی آویزان، مهار آن از مروارید تر، پاهایش از زمرد سبز، دم آن از مشک ناب، دیدگانش از دَرّ و یاقوت سرخ خواهد بود. قبه‌ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار، بیرون از اندرون (که اندرونش) حاوی عفو پروردگار و بیرون آن رحمت خدای رحیم است. فاطمه علیها السلام تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد پایه باشد؛ هر پایه‌ای از آن به وسیله یک مروارید مرصع به دَرّ و یاقوت در حالی که می‌درخشد همانند ستاره‌ای درخشان در افق آسمان، از طرف راست و چپ حضرت فاطمه علیها السلام هر کدام هفتاد هزار ملک خواهد بود و جبرئیل که در آن موقع مهار ناقه حضرت فاطمه علیها السلام را گرفته است با صدای بلند خواهد گفت: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله عبور نماید. در آن روز هیچ پیغمبر و رسول و صدیق و شهیدی نیست مگر اینکه دیدگان خویشان را می‌بندند تا اینکه حضرت زهرا علیها السلام از صحرای محشر عبور نماید و وقتی آن حضرت علیها السلام به زیر عرش پروردگار می‌رسد، از آن ناقه فرود می‌آید و می‌گوید: ای پروردگار! بین من و آن افرادی که در حق من ظلم نمودند و فرزندان مرا شهید کرده‌اند قضاوت کن. آنگاه از طرف خداوند رؤف ندا می‌رسد: ای حبیب و فرزند رسول من، از من بخواه تا عطا نمایم. شفاعت کن تا من بپذیرم. به عزت و جلال خودم که امروز ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظر من محو نخواهد شد. در این هنگام حضرت علیها السلام می‌گوید: بار خدایا! فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوستان دوستان فرزندان مرا به من ببخش! آنگاه از طرف پروردگار جهان منادی ندا می‌کند: فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوست دوستان ذرّیه فاطمه علیها السلام کجایند؟ ایشان در حالی که ملائکه رحمت پروردگار آنان را احاطه کرده باشند می‌آیند. سپس حضرت فاطمه علیها السلام جلو می‌رود تا ایشان را داخل بهشت می‌نماید. امالی، شیخ صدوق، ص ۶۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۴۸؛ بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، ص ۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۱۹؛ و با اختلاف کم: فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۱ (عبارت: عَلِيهَا نُفَّةٌ مِنْ نُورٍ يَرِي بَاطِنَهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ عَفْوِ اللَّهِ وَ ظَاهِرُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ).

لوی الله اکبر، یکی لوی نور. وقتی با این مقام وارد شد، مقابل وسیله خاتم انبیاء ﷺ که هزار درجه دارد یک تخته هفت پایه برایش نصب می‌کنند، وقتی بر آن تخت قرار گرفت، جبرئیل می‌آید و می‌گوید: ای حبیبیه پروردگار، خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید آنچه ما در دنیا از تو خواستیم انجام دادی، آنچه امروز تو از ما بخواهی بر آورده و برآمده است.^(۱)

۱. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ هِيَ حَزْبِيَّةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَكَ يَا بِنْتِي؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِ ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَ وَقُوفَ النَّاسِ عُرَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا بِنْتِي إِنَّهُ لَيَوْمٌ عَظِيمٌ وَ لَكِنَّ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ تَشْتَقُّ [يُنْشَقُّ] عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ [وَ] أَبِي إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ بَعْلُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكَ جِبْرَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكَ سَبْعَ قَبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكَ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكَ فَيُنَادِيكَ يَا فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ عليه السلام قُومِي إِلَى مَحْشَرِكَ [فَتَقُومِينَ] آمِنَةً رُوْعَتِكَ مَسْتُوْرَةً عُوْرَتِكَ فَيُنَادِيكَ إِسْرَافِيلُ الْحَلَلَ فَيُلْبَسِيْنَهَا وَ يَأْتِيكَ رُوْفَائِيلُ بِنَجِيْبَةٍ مِنْ نُورٍ زَمَامُهَا مِنْ لَوْلُو رَطْبٍ عَلَيْهَا مَحْفَةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرْكَبِيْنَهَا وَ يَقُوْدُ رُوْفَائِيلُ بِزَمَامِهَا وَ بَيْنَ يَدَيْكَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيْهِمْ أَلْوِيَّةُ التَّسْبِيْحِ وَ إِذَا جَدَّ بِكَ السَّيْرُ اسْتَقْبَلْتِكَ [اسْتَقْبَلْتِكَ] سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ [تَسْطَعُ] مِنْهَا رِيْحُ الْعُوْدِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَ عَلَيْهِنَّ أَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ مُرْصَعٌ بِالزَّبْرِجَدِ الْأَخْضَرِ فَيَسِرْنَ عَنْ يَمِينِكَ فَإِذَا مِثْلُ الَّذِي سِرْتَ مِنْ قَبْرِكَ إِلَى أَنْ لَقَيْتِكَ [اسْتَقْبَلْتِكَ] مَرَّتِمَ بِنْتُ عُمَرَآنَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْحَوْرِ فَتَسَلِّمُ عَلَيْكَ وَ تَسِيْرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتِكَ أُمَّكَ خَدِيْجَةَ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ أَوَّلَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ [بِرَسُوْلِهِ] وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيْهِمْ أَلْوِيَّةُ التَّكْبِيْرِ فَإِذَا قَرَّبْتَ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلْتِكَ حَوَاءُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ مَعَهَا أَسِيَّةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ فَتَسِيْرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا مَعَكَ فَإِذَا تَوَسَّطَ الْجَمْعُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوْرَ فَاطِمَةُ الصَّديْقَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ عليها السلام وَ مَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ عليه السلام وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ يَطْلُبُ آدَمَ حَوَاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمَّكَ خَدِيْجَةَ أَمَامَكَ ثُمَّ يَنْصَبُ لَكَ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ [النُّورِ] فِيهِ سَبْعُ مَرَاقٍ [مِرْقَاةٍ] بَيْنَ الْمِرْقَاةِ صُفُوْفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيْهِمْ أَلْوِيَّةُ النُّورِ وَ تَصْطَفُ الْحَوْرُ الْعَيْنُ عَنْ يَمِيْنِ الْمُنْبَرِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَقْرَبُ النَّسَاءِ مِنْكَ [مَعَكَ] عَنْ يَسَارِكَ حَوَاءُ وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ فَإِذَا صِرْتَ فِي أَعْلَى الْمُنْبَرِ أَتَاكَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام فَيَقُوْلُ [فَقَالَ] لَكَ يَا فَاطِمَةُ عليها السلام سَلِي حَاجَتَكَ فَتَقُوْلِينَ يَا رَبِّ أَرْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام فَيَأْتِيَانِكَ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام تَشْحَبُ دَمًا؛ رُوْزِي يَسَامِرُ عليهما السلام نَزْدَ حَضْرَتِ زَهْرَاءَ عليها السلام رَفَتْ وَ أَنْ بَانُوْرًا مَحْزُونٍ يَافَتْ. بِهِ فَاطِمَةُ عليها السلام فَرَمُوْدُ: دَخْتَرِ عَزِيْزِمَ! سَبَبُ غَمِّ وَ اَنْدُوْدِهِ تُوْ جِيْسْتُ؟ فَاطِمَةُ عليها السلام كَفَتْ: رُوْزِ مَحْشَرٍ وَ بَرَهَنْگِي مَرْدَمِ بِهِ خَاطِرْمَ اَمْد. رَسُوْلُ خِدا عليه السلام فَرَمُوْدُ: اَرِيْ اَنْ رُوْزِ رُوْزِ بِيْسَارِ بَزَرْگِي اَسْتُ. وُلِي جِبْرَائِيْلُ اَزْ طَرْفِ خِداوَنْدِ رُتُوْفِ بِهِ مِنْ خَبَرِ دَاد: هَنْگَامِي كِهْ دَرِ اَنْ رُوْزِ زَمِيْنِ شَكَاْفْتِهْ شُوْد، اَوَّلُ كَسِي كِهْ

سرّ محبت مکنونه در اباعبد الله الحسین علیه السلام

در اباعبد الله الحسین علیه السلام یک محبت مکنونه‌ای است. ^(۱) یک سرّ محبت در امام حسین علیه السلام وجود دارد که این سرّ اصلاً گفتنی نیست.

→ از زمین خارج شود من هستم، بعد از من ابراهیم خلیل علیه السلام، بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب علیه السلام، آنگاه خداوند مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد، بر قبر تو هفت قبه نور نصب خواهد شد، اسرافیل سه حله نور برای تو می‌آورد و نزد سر تو توقف می‌کند و صدا می‌زند: ای دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بیا به صحرای محشر! تو در حالی از قبر بیرون می‌آیی که بدنت پوشیده باشد و از خوف آن روز در امان خواهی بود، اسرافیل آن حله‌ها را به تو می‌دهد و تو آنها را می‌پوشی، آنگاه ملکی که او را زوقائیل می‌گویند ناقه‌ای برای تو می‌آورد که مهار آن از مروارید و کجاوه‌ای از طلا بر پشت آن نصب شده باشد. تو بر آن ناقه سوار می‌شوی و زوقائیل در حالی که در پیش تو هفتاد هزار ملک باشد و علم‌های تسبیح در دست داشته باشند مهار آن را خواهد کشید. هنگامی که حرکت کنی تعداد هفتاد هزار ملک به استقبال تو می‌آیند و از نظر کردن به تو خوشحال می‌شوند، هر یک از آنان منقلی از نور بدون آتش در کف دارند که عود از آن ساطع می‌شود. هر یک از ایشان تاجی مرصع از زبرجد بر سر خواهد داشت. آنان در طرف راست تو خواهند بود. و چون مقداری از راه را طی کنی، مریم علیه السلام با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌آیند و بر تو سلام می‌کنند و در طرف چپ تو خواهند بود. آنگاه مادرت خدیجه علیه السلام که در میان زنان عالم اول کسی است که به خداوند و رسول ایمان آورده، با هفتاد هزار ملک که علم‌های تکبیر در دست دارند به استقبال تو می‌آیند. پس از آنکه نزدیک محشر رسیدی، حوّا با هفتاد هزار ملک و آسیه زن فرعون به استقبال تو خواهند آمد و با تو حرکت می‌نمایند. هنگامی که وارد صحرای محشر شوی منادی از زیر عرش ندایی می‌کند که خلائق می‌شنوند و می‌گویند: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیه السلام دختر محمّد صلی الله علیه و آله و این زنان مطهره که با او هستند عبور نمایند! در آن روز غیر از ابراهیم علیه السلام و شوهرت علی علیه السلام کسی به تو نظر نخواهد کرد. سپس آدم، حوّا را طلب می‌کند و با مادرت خدیجه علیه السلام نزد تو می‌آیند. آنگاه منبری از نور برای تو نصب می‌شود که هفت پایه داشته باشد. در میان هر پایه تا پایه دیگری صف‌هایی از ملائکه ایستاده‌اند، علم‌هایی از نور در دست خواهند داشت. حوریه‌ها در طرف چپ و راست منبر تو صف می‌کشند. نزدیکترین زنان از طرف چپ به تو حوا و آسیه خواهند بود. هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خداوند سبحان نزد تو می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه علیه السلام! حاجت خویشتن را بخواه! تو خواهی گفت: پروردگارا! حسن و حسین علیه السلام را به من نشان بده! حسنین علیه السلام در حالی نزد تو می‌آیند که خون از رگهای گردن حسین علیه السلام فرو

می‌ریزد. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۴۴۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸، ص ۵۳.

۱. «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام مَحَبَّةً مَكْنُونَةً». فوائد المشاهد، علامه شیخ جعفر شوشتری، ص ۱۹۱؛ تذکرة الشهداء،

دو نفر دارای این راز محبت هستند، یکی موسی بن عمران علیه السلام و وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَّةً مِّنِّي^(۱) که فرعون به دیدارش، در مقابل رخسار موسی علیه السلام دل داد. و یکی هم حسین بن علی علیه السلام است که او کانون محبت در این امت است. همچنین حسینی علیه السلام که مغناطیس او اینگونه است.

امام حسین علیه السلام مغناطیس دلها

الان بنگرید و ببینید خستگی دیشب بیرون نرفته است. پریشانی برای کار امروز در دل است. اما هنوز از یا اباعبدالله الحسین علیه السلام دل نمی کنی. بر این بیرق‌ها نوشته شده یا اباعبدالله الحسین علیه السلام. هنوز دل بر نمی داری. این مغناطیس امام حسین علیه السلام است.^(۲) این مغناطیس در اسم امام حسین علیه السلام است. به قلبت رجوع کن بین این مغناطیس در قبر امام حسین علیه السلام است.^(۳) اگر آملت را بشماری، یکی از این آرزوها

→ ملاحظیه الله شریف کاشانی، ج ۱، ص ۴۲.

و همچنین: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»؛ مؤمنین در باطن خودشان یک معرفت مخصوصی نسبت به امام حسین علیه السلام دارند. خرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی،

ج ۲، ص ۸۴۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۷۲ و ج ۱۰۹، ص ۷۳.

۱. «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي». که او را در صندوقچه‌ای بگذار، سپس در دریاش افکن تا دریا [رود نیل] او را به کرانه اندازد [و فرعون] و دشمن من [و دشمن وی، او را بگیرد و مهری از خودم بر تو افکنم تا زیر نظر من پرورش یابی. طه (۲۰): ۳۹.

۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ نَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ علیه السلام يَا بَيْتِي قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ قَيْلٍ وَ مَا قَيْلُ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى» امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را در دامن خود نشانید و فرمود: شهادت امام حسین علیه السلام در قلبهای مؤمنین حرارتی ایجاد می کند که هرگز سرد شدن نیست. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۰، ص ۳۱۸؛ جامع احادیث شیعه، بروجردی، ج ۱۲، ص ۵۵۵.

۳. امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حَبَّ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ حَبَّ زِيَارَتِهِ...». کسی که

این است که ای کاش قبر شش گوشه را در بغل می‌گرفتیم. خود امام حسینی علیه السلام که دارای این جاذبه است، حالا بین صورت امام حسین علیه السلام چه جور است. دیدار امام حسین علیه السلام چه جور است.

گوش بیینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
آنوقت یک همچنین قیافه و رخساره ای، فکر کن بین اثر این صورت و این قیافه،
به دیده مادرش چقدر است. مادر وقتی جمال این پسر را ببیند و نگاه کند، دل از این
دیدار برداشتنی نیست.

رضای فاطمه زهرا علیها السلام به رضای خدای تعالی، در شهادت سید الشهداء علیه السلام

صبح روز اول ولادت سیدالشهدا علیه السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. تا آمد نگاه کرد، چنین
فرزندی را در آغوش دخترش دید. در اول نگاهی که کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم
الآن جبرئیل می‌گوید: همین پسر را کنار آب روان، لب تشنه می‌کشند.
روز اول تولد پسر، این کلمه را به مادر گفت. هر وقت این فرزند پستان مادر را
می‌مکد و این لب‌ها باز و بسته می‌شود، این مادر نگران آن روز است. این کلمه را به
زهرا علیها السلام می‌گویند: تا قدرت فاطمه علیها السلام در مقام سودا با خدا روشن شود. تا این کلمه را
شنید، فرمود: بابا، تو از دار دنیا می‌روی و مرگ تو هر مرگی را آسان کرده است. البته
فاطمه زهرا می‌داند که فرزندش در چه راهی کشته می‌شود و برای چه خونش ریخته
می‌شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام خبر داده و فرمود: فرزند تو کشته نشود

→ خداوند خیر را برای او اراده کرده باشد در قلبش محبت امام حسین علیه السلام را قرار داده و در دلش محبت زیارت
آن جناب را می‌اندازد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۶۹؛ هدایة الأمة، حر عاملی، ج ۵، ص ۴۹۷؛ بحار
الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۷۶.

مگر اینکه امامی جای او قرار گیرد... فاطمه زهرا علیها السلام در آن دم سکوت نموده و از گریه باز ایستاد. (۱) ۱۲۰.

اینجا است که در قیامت به زهرا علیها السلام بگویند، آنچه ما در دنیا از تو خواستیم بر آوردی؛ آنچه که تو می خواهی بر آورده است.

ای خوش آن شیری که به این بچه داده شود. این شیر تبدیل شود به خون، آن

۱. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ... فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَكَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْحَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ... فَهَبَّطَ جَبْرَائِيلُ ﷺ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَهَنَّأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّاهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا مُحَمَّدٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَا هُوَ لِأَنَّ بَرِيءًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ قَالَ جَبْرَائِيلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدٌ فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ ﷺ فَهَنَّأَهَا وَعَزَّاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ ﷺ وَقَالَتْ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ وَكَانَتْ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَيْمَةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ ﷺ وَالْأَيْمَةُ بَعْدِي الْهَادِيَةُ عَلِيٌّ وَالْمُهْتَدِيَةُ الْحَسَنُ وَالنَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَالْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَالشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَالنَّفَاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَالرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَالْفِعَالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَالْمُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْعَلَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَمَنْ يُصَلِّي حَلْفَهُ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ ﷺ الْقَائِمَ ﷺ فَسَكَتَتْ فَاطِمَةُ ﷺ مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرَائِيلُ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ بِقِصَّةِ الْمَلِكِ وَمَا أَصِيبَ بِهِ...» از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: ... وقتی حسین بن علی ﷺ پنجشنبه شب و در لیل جمعه به دنیا آمد... جبرئیل ﷺ بر پیامبر ﷺ فرود آمد و همان گونه که خدای تعالی فرموده بود بدو تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر ﷺ فرمود: آیا امت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمد، پیامبر ﷺ فرمود: آنها از امت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است. جبرئیل گفت: ای محمد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر ﷺ بر فاطمه ﷺ وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه ﷺ گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا نیاورده بودم؛ قاتل حسین ﷺ در آتش است. پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می دهم و لیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریه او باشند. سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: علی الهادی و حسن المهتدی و حسین الناصر و علی بن الحسین المنصور و محمد بن علی الشافع و جعفر بن محمد النافع و موسی بن جعفر الامین و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الفعّال و علی بن محمد المؤتمن و حسن بن علی العلام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند القائم ﷺ. آنگاه فاطمه ﷺ از گریه باز ایستاد. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۸۲؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۴۳۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۴۸.

منبع اهل تسنن: فرائد السمطين، جونی، ج ۲، ص ۱۵۱ (با اختلاف کم).

خون بریزد در پای درخت لاله الا الله. وقتی این جور عمل باشد، سزا این است که بگویند: هر چه می خواهی بخواه. وقتی گفتند هر چه می خواهی بخواه، دو حاجت است. اول کاری که می کند پیراهن را روی سر می گذارد. آن پیراهن و موی پریشان زهرا علیها السلام دیگر بین چه خواهد کرد.

جامه خونین اباعبد الله الحسین علیه السلام بر سر فاطمه زهرا علیها السلام

در احادیث ورود حضرت زهرا علیها السلام به محشر این کلمه آمده است که وقتی فاطمه علیها السلام وارد محشر می شود، یک جامه «متلطح بدم»، یک جامه ای آغشته به خون، به دست فاطمه زهرا علیها السلام است. (۱) ۱۳.

این جامه آمیخته به خون، چه جور است؟ در روز عاشورا قدری شمشیر به آن بدن و آن کهنه پیراهنی که پوشیده بود، اصابت نمود که پیراهن پاره پاره و آمیخته به خون شد. این پیراهن با بیش از سیصد و بیست جراحت، چه حالتی پیدا کرده است؟ (۲) ۱۴. وقتی این پیراهن را از بدن امام حسین علیه السلام کشیدند چه جور کشیدند؟! یک چنین پیراهنی ذخیره آن روز است.

وقتی فاطمه زهرا علیها السلام آن پیراهن را روی سر انداخت، اول کلمه ای که می گوید این

۱. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْعُلَّةُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِّ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَانِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دخترم فاطمه محشور می شود در حالی که خلعت های بهشتی بر ایشان پوشانده شده و پیراهن آغشته به خون حسین را به قائمه عرش می آویزد و عرض می کند بارالها حکم فرما بین من و بین قاتل فرزندم حسین علیه السلام. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج ۱، ص ۶۰.

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند: «أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ وُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ بَضْعًا [بِضْعُ] وَ عَشْرُونَ [عَشْرُونَ] طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ صَرْبَةٍ بِسَيْفٍ أَوْ رَمِيَّةٍ بِسَهْمٍ فَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدَّمِهِ لِأَنَّهُ ﷺ كَانَ لَا يُؤَلِّي». حسین بن علی علیه السلام شهید شد و سیصد و بیست و چند زخم نیزه و شمشیر و تیر در او یافتند و روایت شده که همه در جلوی تن آن حضرت بود؛ چون پشت به دشمن نمی کرد. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۸۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۳۰. و به همین مضمون: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۸.

است که خدایا حسن و حسینم را به من نشان بده! تا گفت حسن و حسینم را به من نشان بده، خطاب می‌آید: نگاه کنید! نگاه می‌کنند، آن طرف محشر چه می‌بینند؟ مادر نگاه کند، ببیند پسر می‌آید «وَأَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْحَبُ دَمًا»،^(۱) با همان حال که به شهادت رسیده، این بدن بر می‌خیزد. تا چشم مادر بیفتد به رگهای گلوی بریده‌ای که خون می‌جوشد، به یک ناله عرش را می‌لرزاند.

دوباره می‌گویند: ای کنیز ما، آنچه می‌خواهی بخواه. اینجا است که کار به جایی می‌رسد، خطاب می‌آید، که برو هر کس دوستی به دوستان تو ابراز کرده است، امروز طفیل نعمت تو است.^(۲) ۱۰.

ورود حضرت زهرا علیها السلام به بهشت و آمدن همه انبیا علیهم السلام به زیارت او

اول کسی که به بهشت وارد می‌شود، صدیقه کبری علیها السلام است.^(۳) وقتی فاطمه زهرا علیها السلام در بهشت قرار گرفت، دیگر چه مقامی است؟ این مقام را، خدا خود بهتر می‌داند. وقتی قرار گرفت در بهشت، اول برنامه بهشت این است که: «زَارِكِ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ»^(۴) صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام به زیارت فاطمه زهرا علیها السلام

۱. رجوع شود به صفحه ۲۰۹، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به صفحه ۲۰۷، پاورقی ۳.

۳. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَوَّلُ شَخْصٍ [مَنْ] يَدْخُلُ [دَخَلَ] [عَلَى] الْجَنَّةِ فَاطِمَةُ [بِنْتُ مُحَمَّدٍ] (صلى الله عليه وآله)؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمه علیها السلام، دختر محمد صلى الله عليه وآله است. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۷، ص ۷۰ و ج ۴۳، ص ۴۴. منابع اهل تسنن: نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۱۸۰؛ فصول المهمه، ابن الصباغ، ج ۱، ص ۶۵۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۱۱۰؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۲، ص ۳۲۲.

همچنین: «قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: أول شخص يدخل الجنة فاطمة.» اخرجہ أبو صالح المؤذن، في مناقب فاطمه. ميزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۶۱۸؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج ۴، ص ۱۶. ۴. «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ... وَإِذَا [فَإِذَا] اسْتَقَرَّ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ زَارِكِ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ»؛ ابن

می آیند. این اول برنامه بهشت است. این چه مقامی است که ما فوق درک عقل است؟

اول برنامه بهشت، زیارت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و روز قیامت و این غوغا. کار روی حسابی عجیب است. و آن چنان نظام عالم، ضبط و عدل و حساب دارد.

تمام عالم گشته تا آدم پیدا شده است. تمام آدم رو به کمال گذاشته، تا خاتم صلی الله علیه و آله پیدا شده است. خاتم صلی الله علیه و آله محصول وجودش در زندگی یک دختر بوده است، که این دختر صدف یازده گوهر خلافت او است و تمام اینان، همه میوه این شجره مبارکه هستند و یک دختر از چنین پیغمبری باقی مانده است.

اهمیت تشییع جنازه مسلمان

از آن طرف، ابواب دین را نگاه کن. اگر یک مرد یا زن مسلمانی، از دار دنیا رفت، یکی از وظایفی که مردم دارند این است، که جمع شوند و آن جنازه را تشییع کنند. تشییع جنازه را ببین. تشییع جنازه به قدری اهمیت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من ضامنم اگر کسی در تشییع جنازه مرگش برسد، بهشت را پروردگار به او بدهد. ^(۱) اگر

→ عباس گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد... [و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: هنگامی که اولیای الهی در بهشت مستقر می شوند، عموم پیامبران، از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله به زیارت تو می آیند. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸، ص ۱۷۲ و ج ۴۳، ص ۲۲۷.

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام صَمِنْتُ لِسَيِّئَةِ الْجَنَّةِ رَجُلٌ خَرَجَ بِصَدَقَةٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ يَعُودُ مَرِيضاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مُجَاهِداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجِباً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ.» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برای شش کس من ضمانت بهشت میکنم: مردی که صدقه واجب یا مستحبی را بیرون برد تا به اهلش برساند و در آن حال بمیرد او به بهشت رود؛ دیگر کسی که برای عیادت بیماری

←

کسی در تشییع جنازه مؤمنی بمیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برای این کسی که در تشییع جنازه مرده است، ضمانت بهشت را کرده است. خود بین تشییع جنازه چقدر مهم است. جنازه یک مسلم، یک مسلمه به عظمت برداشته شود.

تشییع غریبانه میوه باغ رسالت در نیمه شب

اگر تشییع جنازه یک مسلمان چنین اهمیتی دارد، بنگرید که از تمام عالم و آدم، و از آدم و خاتم، یک دختر، برگزیده شد. آیا باید در دل شب تار، جنازه حضرت زهرا علیها السلام از روی زمین برداشته شود؟^(۱) با آن غربت این بدن غسل داده شود؟ جزای آن نیمه شب [شب غسل و تدفین مخفیانه] آن نیمه روز [صحرای محشر] است.

آن نیمه شب بدن فاطمه علیها السلام را با آن وضع دلخراش برداشتند، او دانه‌ای است که میوه‌اش روز قیامت، با آن جلال وارد محشر می‌شود.

از خانه بیرون آید و در راه بمیرد، بر او نیز بهشت واجب است، دیگر کسی که برای جهاد در راه خدا از خانه درآید و وفات یابد؛ دیگر کسی که به عزم حج خانه خدا بیرون آید و بمیرد، و آن کسی که برای نماز جمعه از خانه بیرون آید و وفات یابد او نیز به بهشت رود، و کسی که برای تشییع جنازه و برگزاری دفن مسلمانی از خانه بیرون آید و در آن حال بمیرد، بهشت بر او نیز واجب می‌گردد. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴۰؛ منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۷، ص ۱۳۱؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۷۱.

۱. «فَلَمَّا أَنْ هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى سَطْرٌ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام وَ عَمَّارٌ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الرَّبِيعُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانٌ وَ بُرَيْدَةٌ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ حَوَاصُّهُ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.» هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشته بود علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام با عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابو ذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی هاشم جنازه مبارک حضرت زهرا علیها السلام را خارج نمودند (تشییع کردند) و بر بدن آن بانو نماز خوانده او را شبانه به خاک سپردند. روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص ۱۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۹۳.

عیادت عباس عموی پیامبر ﷺ از حضرت زهرا ﷺ

حالا وضع چه جور است؟ وضع آن جور است که دو یا سه روز قبل عموی پیغمبر ﷺ آمده برای عیادت حضرت زهرا ﷺ. با دل پر تپش، این کلمه را گفت: اگر خدای نکرده حادثه‌ای رخ داد به من خبر بده تا من بروم به اطراف مدینه، مردم مهاجرین و انصار را خبردار کنم. بگویم اگر به تشییع جنازه پدر نرسیدید، به تشییع جنازه دختر بیایید. این گفتگو بین عباس و امیرالمومنین ﷺ گذشت.^(۱)

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ﷺ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ ﷺ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَرَضَتْهَا الَّتِي تُوُفِّيَتْ فِيهَا وَ ثَقُلَتْ جَاءَهَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَانِدًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا ثَقِيلَةٌ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا أَحَدٌ فَانصَرَفَ إِلَى دَارِهِ وَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيِّ ﷺ فَقَالَ لِرَسُولِهِ قُلْ لَهُ يَا ابْنَ أَخِ عَمَّتِكَ يَقْرِنُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكَ لِلَّهِ قَدْ فَجَانِي مِنَ الْغَمِّ بِسَكَاةٍ حَبِيبَةٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قُرَّةِ عَيْنِيهِ وَ عَيْنِي فَاطِمَةَ ﷺ مَا هَدَانِي وَ إِنِّي لَا أَظُنُّهَا أَوْلَنَا لِحُوقًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَخْتَارُ لَهَا وَ يَحُبُّهَا وَ يُزَلِّفُهَا لِرَبِّهِ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرٍ مَا لَا بَدَّ مِنْهُ فَاجْمَعْ أَنَا لَكَ الْفِدَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ حَتَّى يُصِيبُوا الْأَجْرَ فِي حُضُورِهَا وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهَا وَ فِي ذَلِكَ جَمَالَ لِلدِّينِ فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ لِرَسُولِهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ أَبْلِغْ عَمِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَا عِدَمْتُ إِشْفَاقَكَ وَ تَحِيَّتَكَ وَ قَدْ عَرَفْتُ مَسُورَتَكَ وَ لِرَأْيِكَ فَضْلُهُ إِنْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً مِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً وَ عَنْ مِيرَاثِهَا مَدْفُوعَةً لَمْ تُحْفَظْ فِيهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَا رُعي فِيهَا حَقُّهُ وَ لَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ مِنَ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِمًا وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا عَمُّ أَنْ تَسْمَحَ لِي بِتَزْكُ مَا أَشْرَفْتَ بِهِ فَإِنَّهَا وَصَّيْتِي بِسِتْرٍ أَمْرُهَا» امام باقر ﷺ از پدر بزرگوارشان امام سجاد ﷺ روایت می‌کند که: حضرت زهرا ﷺ [در اثر مصائب وارد به ایشان] مبتلا به مریضی شدند که از آن مریضی بهبودی پیدا نکرده و در بستر شهادت قرار گرفتند، در همان لحظات که حال ایشان سنگین شده بود عباس بن عبدالمطلب برای عیادت آن حضرت ﷺ آمده به عباس گفتند: حال فاطمه ﷺ سنگین است و کسی نزد او نمی‌رود. عباس به سوی خانه خویشان بازگشت و شخصی را نزد حضرت علی ﷺ فرستاد و گفت: از قول من به حضرت امیر ﷺ بگو: عموی توبه تو سلام می‌رساند و می‌گوید: به خدا قسم که غم و اندوه حبیب و نور چشم رسول خدا ﷺ و نور چشم من مرا به شدت رنج می‌دهد، من این طور گمان می‌کنم آن بانو زودتر از همه ما به رسول خدا ﷺ ملحق شود و خدا او را برمی‌گزیند و به رحمت خود نزدیک می‌کند. فدایت شوم اگر فاطمه اطهر ﷺ رحلت کند مهاجرین و انصار را آگاه و جمع کنم تا برای تشییع جنازه‌اش و نماز خواندن بر بدنش حاضر شوند و ثواب ببرند، زیرا این عمل باعث سرفرازی دین می‌شود. راوی گوید: من در حضور حضرت امیرمؤمنان ﷺ بودم که به فرستاده عباس بن عبدالمطلب فرمود: سلام مرا به عمویم برسان و به وی بگو: -لطف و مرحمت تو زیاد شود- من

از دار دنیا رفت، مردم چه جور فهمیدند؟ یک وقت دیدند کنار قبر پیغمبر ﷺ ناله‌ای دلخراش بلند شد. گفتند: ای جدّ بزرگوار ما! خبر مرگ مادرمان را برایت آوردیم. شهر یک باره منقلب شد. مردم سراسیمه در خانه امیرالمومنین ﷺ ریختند. حالا با آن سابقه که جنازه پیغمبر ﷺ دفن شده است، و مردم تشیع نکردند،^(۱) یک وقت جمعیت ریختند در خانه رسول خدا ﷺ، برای تشیع جنازه حضرت زهرا ﷺ. همچنان که مردم ایستاده بودند، ناگهان دیدند درب خانه پیغمبر ﷺ باز شد. امیرالمومنین علی ﷺ سر برهنه بیرون آمد. یک طرفش امام حسن ﷺ، یک طرفش امام حسین ﷺ. چشم مردم که به سر برهنه علی ﷺ افتاد، صدای ناله از هر سنگدلی بلند شد. ایستاد و به دیوار خانه‌اش تکیه داد. به مردم یک نگاهی کرد. تا نگاه کرد دیدند دستمالش را در آورد مقابل صورتش گرفت، با صدای بلند گریه کرد. صدای گریه علی ﷺ ...

→ از مشورت تو آگاه شدم؛ رأی و نظریه تو بسیار نیکو است. ولی فاطمه ﷺ دختر پیغمبر خدا ﷺ دایماً مظلوم، از حق خود ممنوع، از میراث خویشتن محروم بوده است. ملاحظه آن وصیتی را که پیامبر ﷺ درباره‌اش کرده نمودند. حق آن حضرت ﷺ و حق خدا را رعایت نکردند. کافی است که خدا بین ما و آنان حکم کند و از ظالمین انتقام بگیرد. ای عمو، من از تو خواهش می‌کنم از این مطلبی که گفتمی صرف نظر فرمایی؛ زیرا فاطمه زهرا ﷺ به من وصیت کرده که امر شهادت او را پوشیده بدارم. امالی، شیخ طوسی، ص ۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۰۹.

۱. [قال امیر المؤمنین ﷺ]: «أَمَا بَعْدُ، مَا لَقِيتُ مِنَ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا مُنْذُ قُبِضَ ﷺ: فَأَقَامَ عُمَرُ وَأَصْحَابُهُ الَّذِينَ ظَاهَرُوا عَلَيَّ أَبَا بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَأَنَا مَشْغُولٌ بِغُسْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَفْنِهِ وَدَفْنِهِ، وَمَا فَرَعْتُ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى بَايَعُوهُ وَخَاصَمُوا الْأَنْصَارَ بِحُجَّتِي وَحَقِّي. وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ بِقِينَا وَالَّذِينَ ظَاهَرُوهُ «أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ...» امیر مؤمنان ﷺ فرمود: اما بعد، من چه چیزهایی از این امت بعد از پیامبرشان از زمانی که آن حضرت رحلت نموده دیده‌ام. عمر و اصحابش که بر علیه من متحد شدند، ابو بکر را به پا داشتند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول غسل پیامبر ﷺ و کفن و دفن او بودم، و هنوز از آن فراغت نیافته بودم که با او بیعت کردند و برای تصاحب حجت و حق من با انصار مجادله کردند. به خدا قسم او و آنان که با او متحد شدند به طور یقین می‌دانستند که من از ابو بکر به خلافت سزاوارترم. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس، ص ۴۳۶؛ حلیة الأبرار، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۶۵؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج ۵، ص ۱۹۷.

مدتی گریه کرد و به اندرون خانه برگشت. بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت می‌کرد که آمده تا با مردم حرف بزند. وضعی به وجود آمد که امیر مؤمنان علیه السلام با دیده گریان، برگشت.

ابوذر غفاری بیرون آمد و گفت: مردم پراکنده شوید. تشییع جنازه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مدت نامعلومی به تأخیر افتاد. مردم با حال یأس برگشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام از این طرف به خانه برگشت. ^(۱)

۱. « فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً وَاحِدَةً وَاجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخُوا صَرَخَةً وَاحِدَةً كَادَتْ الْمَدِينَةَ أَنْ تَتَزَعَّزَعَ مِنْ صَرَاجِهِمْ وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُرْفِ الْفَرَسِ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ فَبَكَى النَّاسُ لِيَكَاثِمَهُمَا وَ خَرَجَتْ أُمَّ كُلثُومٍ وَ عَلَيْهَا بُرْفُوعَةٌ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَاءٍ عَلَيْهَا تُسَبِّحُهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْآنَ حَقًّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ آتَى لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَ هُمْ يَضْجُونَ وَ يَنْتَظِرُونَ أَنْ تَخْرُجَ الْجَنَازَةُ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهَا وَ خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ وَ قَالَ انْصَرِفُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ أَخَّرَ إِخْرَاجَهَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ فَقَامَ النَّاسُ وَ انْصَرَفُوا فَلَمَّا أَنْ هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى شَطْرَ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام وَ عَمَّارٌ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَقِيلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ بُرَيْدَةَ وَ نَفَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ حَوَاصُّهُ صَلُّوا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَى عَلِيٌّ عليه السلام حَوَالِيهَا قُبُورًا مَرُورَةً مَقْدَارَ سَبْعَةِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مِنَ الْحَوَاصِّ قَبْرُهَا سَوَى مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِيًّا فَمَسَحَ مَسْحًا سَوَاءً مَعَ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ. » آنگاه اهل مدینه عموماً صدا به ضجه و فریاد بلند کردند، زنان بنی هاشم در میان خانه حضرت فاطمه علیها السلام اجتماع نمودند و بنحوی صدا به صیحه و گریه بلند کردند که نزدیک بود مدینه طیبه به علت گریه آنان از جا کنده شود! مردم فریاد می‌زدند: یا سیدتاه! یا بنت رسول الله! مردم همچنان پشت سر یکدیگر متوجه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شدند و آن بزرگوار نشسته بود، حضرت حسنین علیهما السلام در حضور آن حضرت و مشغول گریه بودند و مردم برای گریه آنان اشک می‌ریختند! ام کلثوم در حالی خارج شد که نقاب به صورت داشت و دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد، فریاد می‌زد و می‌گفت: ای پدر بزرگوارم، یا رسول الله! گویا ما در این ساعت تو را به نحوی از دست دادیم که بعداً ملاقاتی در کار نخواهد بود! مردم مدینه اجتماع کردند و نشستند. در انتظار بودند که جنازه حضرت فاطمه علیها السلام خارج شود و بر آن نماز بخوانند. ولی ابوذر بیرون آمد و به مردم گفت: برگردید؛ زیرا خارج کردن جنازه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به تأخیر افتاد. مردم برخاستند و رفتند. هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشت حضرت علی بن ابی طالب و حضرت حسنین علیهم السلام با عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی هاشم جنازه مبارک حضرت زهرا علیها السلام را خارج نمودند و بر بدن آن بانو نماز خواند و او را شبانه به خاک سپردند. آنگاه حضرت علی علیه السلام در اطراف قبر

حال چه فکر می‌کنید! علی علیه السلام بیرون آمده، با یک چنین حالی که نشان می‌دهد برای گفتگو آمده است. حرف نزده برگردد به اندرون خانه.

پریدن رنگ رخساره امام حسن علیه السلام با دیدن مغیره

این قضیه از کجا روشن می‌شود؟ از آن جا که در مجلس شام، تمام سیاست مداران اموی حرف زدند. همچنان که نوبت به مغیره بن شعبه رسید تا مغیره حرف زد، رنگ از چهره امام حسن علیه السلام پرید. مردم همه نگران شدند که چرا در حرف زدن مغیره، امام حسن علیه السلام رنگ رخساره را باخت. وقتی جواب همه را داد نوبت رسید به مغیره، فرمود: «أَنْتَ الَّذِي صَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». ^(۱)

فاطمه علیها السلام صورت هفت قبر تشکیل داد که قبر مطهر حضرت فاطمه علیها السلام تشخیص داده نشود. بعضی از خواص گفته‌اند که قبر حضرت زهرا علیها السلام را با زمین یکسان نمودند تا موضع قبر معلوم نشود. روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

۱. «فِيمَا احْتَجَّ بِهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ قَالَ لِمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ: وَأَمَّا أَنْتَ يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ فَإِنَّكَ لِلَّهِ عَدُوٌّ وَ لِكِتَابِهِ نَابِذٌ وَ لِنبِيِّهِ مُكَذِّبٌ وَ أَنْتَ الرَّأْيِي وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ وَ شَهِدَ عَلَيْكَ الْعُدُولُ الْبَرَزَةَ الْأَتْقِيَاءَ فَأَخْرَجَ رَجْمُكَ وَ دَفَعَ الْحَقَّ بِالْأَبَاطِيلِ وَ الصَّدْقَ بِالْأَعَالِيطِ وَ ذَلِكَ لِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ الْحَزَنِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَحْزَى وَ أَنْتَ الَّذِي صَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا اسْتِدْلَالًا مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ وَ انْتِهَاكَ لِحُرْمَتِهِ وَ قَدْ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا فَاطِمَةُ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ مُصَيِّرُكَ إِلَى النَّارِ.» امام حسن علیه السلام در احتجاجاتی که با معاویه و اصحابش داشت خطاب به مغیره بن شعبه فرمود: اما تو ای مغیره، دشمن خدا و تارک قرآن و تکذیب کننده حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستی. تو زنا کردی و حدّ شرعی بر تو واجب بود، یعنی رجم، زیرا که انسانهای با تقوا و عادل و نیکوکار شهادت بر زناى تو داده بودند، اما سنگسار تو را به تأخیر انداختند و دفع حقّ به باطل و رفع صدق به سخنان غلط و باطل کردند. در دنیا خداوند عذاب خار کننده و پستی در دنیا را برای تو مقرر کرده است و عذاب آخرت پست کننده تر است. با تو همان کسی هستی که فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر خدا را زدی و بدنش را خون آلود نمودی، او بدین جهت جنین خود را سقط کرد. تو این عمل را به علت اینکه رسول خدا را ذلیل شمردی و با امر آن حضرت مخالفت کنی و نسبت به آن بزرگوار هتک حرمت کرده باشی انجام دادی. در صورتی که پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهرا علیها السلام اطهر می‌فرمود: ای فاطمه! تو برترین زنان اهل بهشت می‌باشی. اما تو ای مغیره!

آن وقت معلوم شد چرا رنگ از صورتش پرید. وقتی سخن گفتن مغیره را شنید، فرمود: مغیره، تو همان کسی هستی که بر فاطمة زهرا علیها السلام ضربت زد تا اینکه بدنش را خونین نمودی.

ای حجت پروردگار! ای حسن بن علی علیه السلام! ای مظهر صبر!

→ خداوند تو را به آتش جهنم می کشاند. احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۶۴۵.

پی نوشت:

۱. ﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ *... وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ﴾. آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته‌اند هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او است [آن را ضبط می‌کند]... و هر کسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است؛ و [فرشته] همنشین او می‌گوید: «این است آنچه پیش من آماده است [و ثبت کرده‌ام].» قاف (۵۰): ۱۷-۱۸ و ۲۱ و ۲۳.
- * حضرت علی علیه السلام ذیل آیه شریفه فرمودند: «سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَىٰ مَحْشَرِهَا وَ شَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا»؛ مأموری که گنه‌کار را به سوی محشر (محکمه الهی) هدایت می‌کند و فرشته‌ای که (در دنیا) شاهد اعمال او بوده و در آن محکمه بر علیه او شهادت می‌دهد. نهج البلاغه: خطبه ۸۵.
- همچنین: ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ﴾ الانفطار (۸۲): ۱۰-۱۲.
۲. همچنین: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَ مَا كُنْتُمْ تُنْشِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ فصلت (۴۱): ۱۹-۲۳.
- و همچنین: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. النور (۲۴): ۲۴.
- و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «اجْعَلْ ذَهَابَكَ وَ مَجِيَّتَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ السَّعْيِ فِي رِضَاةِ فَإِنَّ حَرَكَاتَكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ مصباح الشريعة، ص ۱۲.
۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي حُطْبَةٍ يَصِفُ هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ عَلَى الْأَفْوَاهِ فَلَا تَكَلَّمُ وَ قَدْ تَكَلَّمَتِ الْأَيْدِي وَ شَهِدَتِ الْأَرْجُلُ وَ نَطَقَتِ الْجُلُودُ بِمَا عَمِلُوا فَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهُ حَدِيثًا: «أَتَى عَلِيًّا علیه السلام رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي شَكَّكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ وَ كَيْفَ شَكَّكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ لِأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضًا قَالَ فَهَاتِ الَّذِي شَكَّكَ فِيهِ فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا﴾ وَ يَقُولُ حَيْثُ اسْتَنْطَقُوا: ﴿قَالُوا وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ وَ يَقُولُ ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا﴾ وَ يَقُولُ ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمَ أَهْلِ النَّارِ﴾ وَ يَقُولُ ﴿لَا تَخْصِمُوا لَدَيْ﴾ وَ يَقُولُ ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا بِأَيْدِيهِمْ وَ شَهِدَتْ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. فَمَرَّةً يَتَكَلَّمُونَ وَ مَرَّةً لَا يَتَكَلَّمُونَ وَ مَرَّةً يَنْطِقُ الْجُلُودُ وَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ وَ مَرَّةً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا فَآتَىٰ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ هِيَ فِي مَوَاطِنٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي مَقْدَاةُ

→
 خَمْسُونَ أَلْفَ سَنَةٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي مَوْطِنٍ يَتَعَارَفُونَ فِيهِ فَيُكَلِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَسْتَفْهِرُ
 بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ بَدَتْ مِنْهُمْ الطَّاعَةُ مِنَ الرُّسُلِ وَالْأَتْبَاعَ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى فِي دَارِ الدُّنْيَا
 وَ يَلْعَنُ أَهْلُ الْمَعَاصِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا الَّذِينَ بَدَتْ مِنْهُمْ الْمَعَاصِي فِي دَارِ الدُّنْيَا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ
 الْعُدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ الْمُسْتَكْبِرُونَ مِنْهُمْ وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَكْفُرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ثُمَّ
 يَجْمَعُونَ فِي مَوْطِنٍ يَبْرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾
 إِذَا تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ ثُمَّ يَجْمَعُونَ فِي مَوْطِنٍ يَبْكُونَ
 فِيهِ فَلَوْ أَنَّ تِلْكَ الْأَصْوَاتَ بَدَتْ لِأَهْلِ الدُّنْيَا لَأَذْهَلَتْ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ عَنْ مَعَايِشِهِمْ وَ صَدَعَتْ الْجِبَالَ إِلَّا مَا
 شَاءَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُونَ يَبْكُونَ حَتَّى يَبْكُونَ الدَّمَ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَطِقُونَ فِيهِ فَيَقُولُونَ وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا
 مُشْرِكِينَ وَ لَا يَقْرُونَ بِمَا عَمَلْنَا فَيَحْتَمُّ عَلَى أَقْوَابِهِمْ وَ يُسْتَنْطِقُ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ وَ الْجُلُودُ فَتَنْطِقُ فَتَشْهَدُ بِكُلِّ
 مَعْصِيَةٍ بَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يُرْفَعُ الْحَاتَمُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمْ فَيَقُولُونَ لِحُلُودِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا فَتَقُولُ
 أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يَجْمَعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَطِقُ فِيهِ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ فَلَا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ
 أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا وَ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يَخْتَصِمُونَ فِيهِ وَ يَدَانُ لِبَعْضِ الْخَلَائِقِ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ
 الْقَوْلُ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا أَخَذَ بِالْحِسَابِ شُغِلَ كُلُّ بِمَا لَدَيْهِ نَسَأَلُ اللَّهَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.» تفسير
 عياشي، محمد بن مسعود عياشي، ج ١، ص ٣٥٧؛ تفسير برهان، علامه بحراني، ج ٢، ص ٤٠٨؛ بحار
 الأنوار، علامه مجلسي، ج ٧، ص ٣١٣.

٤. «في تفسير الإمام العسكري عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَحْتَاطُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ
 أَدْيَانِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ بِاسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ الْعُدُولِ عَلَيْكُمْ فَكَذَلِكَ قَدْ احْتَاطَ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَكُمْ فِي اسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ
 عَلَيْهِمْ فَلِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رِقْبَاءٌ مِنْ كُلِّ خَلْقِهِ وَ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ
 اللَّهِ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ الْفَاعِلِ وَ الْمَحَاطَةِ وَ الْبِقَاعِ الَّتِي تَشْتَمِلُ عَلَيْهِ شُهُودُ رَبِّهِ لَهُ
 أَوْ عَلَيْهِ وَ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ الشُّهُورُ شُهُودُهُ عَلَيْهِ أَوْ لَهُ وَ سَائِرُ عِبَادِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ شُهُودُهُ عَلَيْهِ أَوْ لَهُ وَ حَفَظَتْهُ
 الْكَاتِبُونَ أَعْمَالَهُ شُهُودٌ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ فَكَمْ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَعِيدٍ بِشَهَادَتِهَا لَهُ وَ كَمْ يَكُونُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ
 شَقِيٍّ بِشَهَادَتِهَا عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِبَادَهُ أَجْمَعِينَ وَ إِسَاءَهُ فَيَجْمَعُهُمْ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ
 يَنْفِذُهُمُ الْبَصَرَ وَ يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ وَ يُحَشِّرُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ يُسْتَشْهَدُ الْبِقَاعُ وَ الشُّهُورُ عَلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَمَنْ
 عَمِلَ صَالِحًا شَهِدَتْ لَهُ جَوَارِحُهُ وَ بِقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ أَيَّامُهُ وَ لَيَالِي الْجَمْعِ وَ سَاعَاتِهَا وَ أَيَّامِهَا
 فَيَسْعَدُ بِذَلِكَ سَعَادَةَ الْأَبَدِ وَ مَنْ عَمِلَ سُوءًا شَهِدَتْ عَلَيْهِ جَوَارِحُهُ وَ بِقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ لَيَالِي
 الْجَمْعِ وَ سَاعَاتِهَا وَ أَيَّامِهَا فَيَشْقَى بِذَلِكَ شَقَاءَ الْأَبَدِ فَاعْمَلُوا لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَعِدُوا الرِّزَادَ لِيَوْمِ الْجَمْعِ يَوْمَ التَّنَادِ وَ
 تَجَنَّبُوا الْمَعَاصِيَ فَيَتَقَوَّى اللَّهُ لِرُجَى الْخَلَاصِ...» تفسير امام حسن عسكري عليه السلام، ص ٦٥٥؛ نوادر الاخبار،
 فيض كاشاني، ص ٣٤٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٧، ص ٣١٥.

٥. «قال [سليمان بن سالم]: بَيْنَمَا فَاطِمَةُ جَالِسَةٌ، إِذَا أَقْبَلَ أَبُوهَا حَتَّى جَلَسَ عِنْدَهَا فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ حَزِينَةً؟
 فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ كَيْفَ لَا أَحْزَنُ، وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُفَارِقَنِي. فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ: لَا تَبْكِي وَ لَا تَحْزَنِي، وَ لَا
 بُدَّ مِنْ فِرَاقِكَ. قَالَ: فَاشْتَدَّ بِكَأُومِهَا، فَقَالَتْ: يَا أَبَتِ، أَيْنَ أَلْقَاكَ؟ فَقَالَ: تَلَقَّيْتَنِي عَلَى حَمْلِ لِيَوَاءِ الْحَمْدِ، أَشْفَعُ
 لِأُمَّتِي. قَالَتْ: يَا أَبَتِ، وَ إِنْ لَمْ أَلْقَكَ؟ قَالَ: تَلَقَّيْتَنِي عِنْدَ الصَّرَاطِ، جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِي، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِي،
 ←



وَإِسْرَافِيلُ أَخَذَ بِحُجْرَتِي، وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْفِي وَأَنَا أَنْادِي: أُمَّتِي أُمَّتِي [أُمَّتِي]، فَيَهْوُونَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْحِسَابَ، ثُمَّ أَنْظَرُ يَمِينًا وَشِمَالًا إِلَى أُمَّتِي وَكُلُّ نَبِيٍّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [يومئذ] مُسْتَعْلَبٌ بِنَفْسِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ، نَفْسِي نَفْسِي، وَأَنَا أَقُولُ يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَأَقُولُ مَنْ يَلْحَقْ بِي أَنْتَ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ...» راوی می گوید: در حالی که فاطمه علیها السلام نشسته بود پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و نزدیک او نشست و فرمود: ای فاطمه! چرا تو را گریان و غمگین می بینم؟ حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله! چگونه نگریم و حال آن که می خواهی از من جدا شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکن و غمگین باش، ناگزیر باید از تو جدا شوم. گریه حضرت فاطمه علیها السلام فزونی گرفت، و عرض کرد: ای پدر! کجا شما را ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: تو را زیر پرچم حمد ملاقات می کنم و اتم را شفاعت می نمایم. حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای پدر! اگر شما را ندیدم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر صراط مرا دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان پشت سر من قرار دارند و من ندا در می دهم: ای خدا! اتم من، اتم من، حساب را بر آن ها آسان گیر. سپس به راست و چپ اتم می نگرم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می گوید: خدایا! خودم را، خودم را [نجات ده]، و من می گویم: خدایا! اتم، اتم. نخستین کسانی که در روز قیامت به من می پیوندند تو هستی و علی و حسن و حسین... الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۹۲؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۲۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۳۱۸.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۲۴۳.

۶. «فَهَمَّ بِالْحُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلَ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةَ رَاحَ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَقَامَ يُصَلِّي فَأَطَالَ فَنَعَسَ وَهُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَيَقُولُ يَا بَنِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرْمَلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عَصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ.» و امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد شب به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا با قبر آن حضرت وداع کند. وقتی به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت و شب دوم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و طول داد تا به خواب رفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمش را بوسید و فرمود: پدرم به قربانت، گویا به خونت آغشته بینم در میان جمعی از این امت که امید شفاعتم دارند و نزد خدا برای آنها بهره ای نیست. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۱۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۴۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۱۸۲.

و همچنین: «ثم أتى الحسين علیه السلام [صلی الله علیه و آله] إلى قبر جده صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] و بکی و قال: يا جدي إني أخرج من جوارك كرها، لأنني لم أبايع يزيد شارب الخمر و مرتكب الفجور. فيينا هو في بكائه أخذته النعسة، فرأى جده صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] و إذا هو قد ضمه إلى صدره، و قبل ما بين عينيه، و قال: يا ولدي، يا حبيبي، إني أراك عن قليل مرملا بدماك، مذبوحا من قفاك، بأرض يقال لها كربلاء، و أنت عطشان، و أعداؤك يرجون شفاعتي، لا أنا لهم الله ذلك. يا ولدي، يا حبيبي، إن أباك و أمك و جدتك و أخاك و عمك و عم أبيك و أحوالك و خالاتك و عمتك هم



→

مشتاقون إليك، و إن لك في الجنة درجة لن تتألفها إلا بالشهادة، و إنك و أباك و أخاك و عمك و عم أبيك شهداء تحشرون زمرة واحدة حتى تدخلون الجنة بالبهاء و البهجة.»

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزي، ج ٣، ص ٥٤.

همجنين: «روي أن الحسين عليه السلام لما عزم على السير إلى الكوفة بعد مجيئه من مكة إلى المدينة خرج ذات ليلة إلى قبر جده فصلى ركعات كثيرة فلما فرغ من صلاته جعل يقول: اللهم هذا قبر نبيك و انا ابن بنته و قد حضرني من الامر ما قد علمت فاني امر بالمعروف و انهى عن المنكر و انا أسألك بحق صاحب هذا القبر الا ما اخترت لي من أمري ما هو لك فيه رضا و لرسولك رضا. قال: و جعل الحسين عليه السلام يبكي، و يتوسل، و يسأل الله عند قبر جده عليه السلام إلى قرب الفجر، فنعس، فرأى في منامه جده عليه السلام قد أقبل إليه في كبكبة من الملائكة، و هم عن يمينه و شماله، و ضم الحسين عليه السلام إلى صدره و قتل ما بين عينيه، و قال: يا حبيبي يا حسين كأنني أراك عن قريب، و أنت مرمل بدمانك [مرملا بدمانك] مذبوح من قفاك، مخضب شيبك بدمانك، و أنت وحيد غريب بأرض كربلاء، بين عصابة من أمتي تستغيث فلا تغاث، و أنت مع ذلك عطشان لا تسقى و ظمآن لا تروى. و قد استباحوا حريمك و ذبحوا فطيمك و هم مع ذلك يرجون شفاعتي (لا أنالهم الله شفاعتي) يوم القيامة، يا حبيبي يا حسين إن أباك و أمك و أخاك قد قدموا علي و هم إليك مشتاقون، و ان لك في الجنان لدرجة عالية، لن تتألفها إلا بالشهادة فاسرع إلى درجتك. فجعل الحسين عليه السلام يبكي عنده جده عليه السلام في منامه، و يقول: يا جداه خذني إليك إلى القبر لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا، و النبي صلى الله عليه و آله يقول: لا بد من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة، لتنال ما كتب لك من السعادة، و إنني و أباك و أخاك و أمك نتوقع قدومك عن قريب، و نحشر جميعا في زمرة واحدة.» مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، ج ٣، ص ٤٨٣ - ٤٨٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٤٤، ص ٣٢٨ (با اختلاف كم).

و همجنين: (...فأثاه كتب أهل الكوفة و هو بمكة فتجهز للمسير فنهاه جماعة منهم أخوه محمد ابن الحنفية و ابن عمر و ابن عباس و غيرهم فقال رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله [و آله] و سلم في المنام و أمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر..»

منايع اهل تسنن: أسد الغابة، ابن اثير، ج ٢، ص ٢١؛ تاريخ الخميس، ديار بكرى، ج ٢، ص ٢٩٨.

٧. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَكَ يَا بِنْتِي؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِ ذَكَرْتَ الْمُحْشَرَّ وَ وَقُوفَ النَّاسِ عُرَاةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا بِنْتِي إِنَّهُ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ وَ لَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ [يَنْشَقُّ] عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ [وَأ] أَبِي إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ بَعْلُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكَ جِبْرِئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكَ سَبْعَ قَبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكَ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكَ فَيُنَادِيكَ يَا فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قُومِي إِلَى مُحْشَرِكَ [فَتَقُومِينَ] آمِنَةً رُؤُوعَتِكَ مَسْتَوْرَةً عَوْرَتِكَ فَيُنَادِيكَ إِسْرَافِيلُ الْحُلَلِ فَتَلْبَسِينَهَا وَ يَأْتِيكَ رُؤُوعَانِئِيلُ بِنَجِيَّةٍ مِنْ نُورٍ زَمَامَهَا مِنْ لَوْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مَحْفَةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرَكِّيْبَيْهَا وَ يَقُودُ رُؤُوعَانِئِيلُ بِزَمَامِهَا وَ بَيْنَ يَدَيْكَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمُ الْوَيْةُ التَّسْبِيحِ وَ إِذَا جَدَّ بِكَ السَّيْرُ اسْتَقْبَلَتْكَ [اسْتَقْبَلَتْكَ] سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ

←

تَسَطَّعَ مِنْهَا رِيحُ الْعُودِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَعَلَيْهِنَّ أَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ مُرَصَّعٌ بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ فَيَسْرُنَ عَنْ يَمِينِكَ فَإِذَا مِثْلُ الَّذِي سِرَّتَ مِنْ قَبْرِكَ إِلَى أَنْ لَقَيْتِكَ [اسْتَقْبَلْتِكَ] مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْحُورِ فَتَسَلَّمَ عَلَيْكَ وَتَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتِكَ أُمَّكَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ [بِرَسُولِهِ] وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمُ الْوَيْهَةُ التَّكْبِيرِ فَإِذَا قُرْبَتْ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلْتِكَ حَوَاءُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ مَعَهَا أَسِيَّةُ بِنْتُ مِرْزَاحِمٍ فَتَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا مَعَكَ فَإِذَا تَوَسَّطَتِ الْجَمْعَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَحُورَ فَاطِمَةُ الصَّدِيقَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ ﷺ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ يُطَلَّبُ آدَمُ حَوَاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمَّكَ خَدِيجَةَ أَمَّا لِكَ ثُمَّ يُنْصَبُ لِكَ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ [النُّورِ] فِيهِ سَبْعُ مَرَاقٍ [مِرْقَاةٍ] بَيْنَ الْمِرْقَاةِ صُفُوفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمُ الْوَيْهَةُ النُّورِ وَ تَصْطَفُ الْحُورُ الْعَيْنُ عَنْ يَمِينِ الْمَنْبَرِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَقْرَبُ النِّسَاءِ مِنْكَ [مَعَكَ] عَنْ يَسَارِكَ حَوَاءُ وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مِرْزَاحِمٍ فَإِذَا صِرَتْ فِي أَعْلَى الْمَنْبَرِ أَتَاكَ جَبْرَائِيلُ ﷺ فَيَقُولُ [فَقَالَ] لَكَ يَا فَاطِمَةُ ﷺ سَلِي حَاجَتِكَ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ فَيَأْتِيَانِكَ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ ﷺ تَشْخُبُ دَمًا.. ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَائِيلُ: «يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتِكَ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَتِي يَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةَ وَ لَدِي يَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةَ شِيعَتِي يَقُولُ اللَّهُ انْطَلِقِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِكَ فَهُوَ مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيِّينَ فَتَسِيرِينَ وَ مَعَكَ شِيعَتُكَ وَ شِيعَةَ وَ لَدِكَ وَ شِيعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمَنَةَ رُوعَاتِهِمْ ...»؛ روزی پیامبر ﷺ نزد حضرت زهرا ﷺ رفت و آن بانورا محزون یافت. به فاطمه ﷺ فرمود: دختر عزیزم! سبب غم و اندوه تو چیست؟ فاطمه ﷺ گفت: روز محشر و برهنگی مردم به خاطر آمدن رسول خدا ﷺ فرمود: آری آن روز روز بسیار بزرگی است. ولی جبرئیل از طرف خداوند رنوف به من خبر داد: هنگامی که در آن روز زمین شکافته شود، اول کسی که از زمین خارج شود من هستم، بعد از من ابراهیم خلیل ﷺ، بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب ﷺ، آنگاه خداوند مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد، بر قبر تو هفت قبه نور نصب خواهد شد، اسرافیل سه حله نور برای تو می آورد و نزد سر تو توقف می کند و صدا می زند: ای دختر حضرت محمد ﷺ بیا به صحرای محشر! تو در حالی از قبر بیرون می آیی که بدنت پوشیده باشد و از خوف آن روز در امان خواهی بود، اسرافیل آن حله ها را به تو می دهد و تو آنها را می پوشی، آنگاه ملکی که او را زوقانیل می گویند ناقه ای برای تو می آورد که مهار آن از مروارید و کجاوه ای از طلا بر پشت آن نصب شده باشد. تو بر آن ناقه سوار می شوی و زوقانیل در حالی که در پیش تو هفتاد هزار ملک باشد و علم های تسیح در دست داشته باشند مهار آن را خواهد کشید. هنگامی که حرکت کنی تعداد هفتاد هزار ملک به استقبال تو می آیند و از نظر کردن به تو خوشحال می شوند، هر یک از آنان منقلی از نور بدون آتش در کف دارند که عود از آن ساطع می شود، هر یک از ایشان تاجی مرصع از زبرجد بر سر خواهد داشت، آنان در طرف راست تو خواهند بود. و چون مقداری از راه را طی کنی، مریم ﷺ با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می آیند و بر تو سلام می کنند و در طرف چپ تو خواهند بود. آنگاه مادرت خدیجه ﷺ که در میان زنان عالم اول کسی است که به خداوند و رسول ایمان آورده، با هفتاد هزار ملک که علم های تکبیر در



دست دارند به استقبال تو می آیند. پس از آنکه نزدیک محشر رسیدی، حوّا با هفتاد هزار ملک و آسیه زن فرعون به استقبال تو خواهند آمد و با تو حرکت می نمایند. هنگامی که وارد صحرای محشر شوی منادی از زیر عرش ندایی می کند که خلائق می شنوند و می گوید: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله و این زنان مطهره که با او می باشند عبور نمایند! در آن روز غیر از ابراهیم علیه السلام و شوهرت علی علیه السلام کسی به تو نظر نخواهد کرد. سپس آدم، حوّا را طلب می کند و با مادرت خدیجه علیها السلام نزد تو می آیند. آنگاه منبری از نور برای تو نصب می شود که هفت پایه داشته باشد، در میان هر پایه تا پایه دیگری صفه‌هایی از ملائکه ایستاده‌اند، علم‌هایی از نور در دست خواهند داشت. حوریه‌ها در طرف چپ و راست منبر تو صف می کشند. نزدیکترین زنان از طرف چپ به تو حوا و آسیه خواهند بود. هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خداوند سبحان نزد تو می آید و می گوید: ای فاطمه علیها السلام! حاجت خویشتن را بخواه! تو خواهی گفت: پروردگارا! حسن و حسین علیهما السلام را به من نشان بده! حسنین علیهما السلام در حالی نزد تو می آیند که خون از رگهای گردن حسین علیه السلام فرو می ریزد... پس از این جریان جبرئیل به تو می گوید: یا فاطمه حاجت خود را بخواه! تو می گویی: پروردگارا! من شیعیان خود را می خواهم. خداوند رؤف می فرماید: من گناه آنان را آمرزیدم. تو می گویی: بار خدایا! من شیعیان خود و دوستان ایشان را می خواهم. خداوند سبحان می فرماید: برو هر کدام از آنان را که دست به دامن تو شود، او را وارد بهشت کن! در آن روز عموم خلائق آرزو می کنند: کاش از شیعیان و دوستان فاطمه بودند! آنگاه تو با شیعیان و دوستان و فرزندان خویشتن و شیعیان علی در حالی حرکت می کنی که خوف و بیم آنان بر طرف شده باشد، عورت‌های ایشان پوشیده شده. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص ۴۴۴ - ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۳.

۸. قال رسول الله صلی الله علیه و آله للحسین بن علی علیه السلام فی المنام: «حبیبی یا حسین إن أباک و أمک و أخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک و إن لک فی الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب به امام حسین علیه السلام فرمود: ای محبوب من حسین! پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و مشتاق تو هستند تو در بهشت دارای درجاتی هستی که جز با شهید شدن به آن نخواهی رسید. فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج ۵، ص ۱۹؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۱۵۷؛ منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۴۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۳۲۸. منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۵۴.

و همچنین: و ذکر عمّار فی حدیثه: إن الحسین علیه السلام لقا خرج من المدینة أتى قبر رسول الله علیه السلام فالترمه و بکی بکاء شديدا و سلّم علیه و قال: بأبي أنت و أمي يا رسول الله، لقد خرجت من جوارك كرها، و فرّق بيني و بينك، و أخذت قهرا أن أبايع يزيد (لعنه الله) شارب الخمر، و راكب الفجور، و إن فعلت كفرت، و إن أبيت قتلت، فها أنا خارج من جوارك، كرها، فعليك مني السلام يا رسول الله. ثمّ نام ساعة، فرأى في منامه رسول الله صلى الله عليه و اله و قد وقف به، و سلّم عليه و قال: يا بني لقد لحق بي أبوك، و أمك، و أخوك، و هم مجتمعون في دار الحيوان، و لكننا مشتاقون إليك، فعجل بالقدم إلينا، و اعلم يا بني أن لك درجة مغشاة بنور الله، و لست تنالها إلا بالشهادة، و ما أقرب قدمك علينا. مقتل أبي مخنف (المشهور)، ص ۱۵.



→

۹. « قال: امیر المومنین علیه السلام ایضا عن ابی ذر و ابن عباس... أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَأَنْ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ وَعَدْنِي رَبِّي وَأَنْ يُمَسِكَ قَضِيْبًا غَرَسَهُ بِيَدِهِ وَقَالَ اللَّهُ كُنْ فَكَانَ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لِيَتَوَلَّ ذُرِّيَّتَهُ الْفَاضِلِينَ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِبَّتِي وَ رُزِقُوا فَهْمِي وَ عِلْمِي قَوْلًا لِلْمُكَذِّبِينَ [لِلْمُكَذَّبِ] بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَاتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي. » امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که مایل است به زندگی من زندگی کند و به مرگ من بمیرد و داخل بهشت عدنی که خدایم وعده داده بشود و شاخه‌ای که خدا درخت آن را به دست خویش غرس نموده که خداوند به آن فرمود باش پس به وجود آمد، بگیرد باید علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست بدارد، با دوست او دوست و با دشمنش دشمن باشد و فرزندانش از امامان معصوم که شخصیت‌های برجسته و پیرو خداوند بعد از او دوست بدارد آنها از طینت من آفریده شده‌اند و فهم و علم، نصیب ایشان شده است. وای بر کسانی که منکر مقام آنها است و ارتباط با ایشان را قطع نموده باشد خداوند آنها را از شفاعت من محروم کند. امالی، شیخ طوسی، ص ۵۷۸؛ بشارة المصطفی، طبری، ص ۲۴۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۱؛ خصائص الوحي المبين، ابن بطریق، ص ۳۰؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۲۳.

منابع اهل تسنن: کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۱۰۳؛ ینابيع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۱۰. « حدثني محمد بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن المفضل، قال: حدثنا أسباط، عن السدي: أهؤلاء الضعفاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا أنتم تحزنون. قال: فقال حذيفة: أصحاب الأعراف قوم تكافأت أعمالهم فقصرت بهم حسناتهم عن الجنة، وقصرت بهم سيئاتهم عن النار، فجعلوا على الأعراف يعرفون الناس بسيماهم. فلما قضى بين العباد، أذن لهم في طلب الشفاعة، فأتوا آدم عليه السلام، فقالوا: يا آدم أنت أبونا فاشفع لنا عند ربك فقال: هل تعلمون أحدا خلقه الله بيده و نفخ فيه من روحه وسبقت رحمة الله إليه غضبه و سجدت له الملائكة غيري؟ فيقولون لا. قال: فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، ولكن اتوا ابني إبراهيم قال: فيأتون إبراهيم عليه السلام، فيسألونه أن يشفع لهم عند ربه، فيقول هل تعلمون من أحد اتخذه الله خليلا؟ هل تعلمون أحدا أحرقه قومه في النار في الله غيري؟ فيقولون: لا فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، ولكن اتوا عيسى فيأتونه فيقولون: اشفع لنا عند ربك فيقول: هل تعلمون أحدا خلقه الله من غير أب غيري؟ فيقولون: لا، فيقول: هل تعلمون من أحد كان يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيي الموتى بإذن الله غيري؟ قال: فيقولون: لا، قال: فيقول: أنا حجيج نفسي، ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، ولكن اتوا محمدا رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم قال رسول الله: فيأتوني، فأضرب بيدي على صدري ثم أقول: أنا لها. ثم أمشي حتى أقف بين يدي العرش، فأثني على ربي، فيفتح لي من السماء ما لم يسمع السامعون بمثله قط، ثم أسجد فيقال لي: يا محمد ارفع رأسك، سل تعطه، واشفع تشفع فأرفع رأسي فأقول: رب أمتي فيقال: هم لك. فلا يبقى نبي مرسل و لا ملك مقرب إلا غبطني يومئذ بذلك المقام، وهو ←



المقام المحمود. قال: فأتى بهم باب الجنة فأستفتح، فيفتح لي و لهم، فيذهب بهم إلى نهر يقال له نهر الحياة، حافته قصب من ذهب مكلل باللؤلؤ، تراه المسك، و حصاؤه الياقوت، فيغتسلون منه، فتعود إليهم ألوان أهل الجنة و ريحهم، و يصيرون كأنهم الكواكب الدرية، و يبقى في صدرهم شامات بيض يعرفون بها، يقال لهم مساكين أهل الجنة. جامع البيان، محمد بن جرير طبري، ج ۸، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

روایت فوق با اختلاف در الفاظ و مضمون یکسان در این منابع آمده است:

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۷، ص ۴۱۶ و ص ۴۱۷؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۸۱؛ صحیح بخاری، بخاری، ج ۴، ص ۱۰۶ و ج ۵، ص ۲۲۶ و ج ۸، ص ۲۰۱؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۲۴؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۴، ص ۴۵ (هذا حديث حسن صحيح)؛ السنه، ابن ابی عاصم، ص ۳۶۶ و ص ۳۷۳؛ سنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۳۳۱؛ مسند ابی یعلی، ابویعلی موصلی، ج ۱، ص ۵۷ و ج ۷، ص ۳۱۱؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۹۴؛ تمهید الأوائل، باقلانی، ص ۴۱۷؛ تمهید، ابن عبد البر، ج ۱۹، ص ۶۶؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ معالم التنزیل، بغوی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۳۳۳؛ تفسیر رازی، رازی، ج ۳، ص ۶۳؛ ترغیب والترهیب من الحدیث الشریف، عبد العظیم منذری، ج ۴، ص ۴۳۸؛ ریاض الصالحین، نووی، ص ۷۲۳؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۸، ص ۲۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۲۷؛ عمدة القاری، عینی، ج ۱۵، ص ۲۲۰ و ج ۱۹، ص ۲۷؛ در المثنور، سیوطی، ج ۳، ص ۸۷ و...

همچنین: «إِنَّ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَتْ لِأَبِيهَا يَا أَبَتِ أَخْبِرْنِي كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ ۖ يُشْعَلُونَ فَلَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ وَلَا وَالِدٌ إِلَى الْوَلَدِ وَلَا وَلَدٌ إِلَى أُمِّهِ. قَالَتْ: هَلْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ أَكْفَانٌ إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْقُبُورِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ ۖ تَبْلَى الْأَكْفَانَ وَتَبْقَى الْأَبْدَانُ تُسْتَرُّ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ وَتُبْدَى عَوْرَةُ الْكَافِرِينَ. قَالَتْ يَا أَبَتِ مَا يَسْتُرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: نُورٌ يَتَلَأَلُو لَا يُبْصِرُونَ أَجْسَادَهُمْ مِنَ النُّورِ. قَالَتْ: يَا أَبَتِ فَأَيْنَ أَلْفَاكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: أَنْظِرِي عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ أَنَا أَنَادِي رَبِّ أَرْجِحْ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْظِرِي عِنْدَ الدَّوَابِ إِذَا نُشِرَتِ الصُّحُفُ وَ أَنَا أَنَادِي رَبِّ حَاسِبِ أُمَّتِي حَسَاباً يَسِيراً وَ أَنْظِرِي عِنْدَ مَقَامِ شَفَاعَتِي عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَشْتَغِلُ بِنَفْسِهِ وَ أَنَا مُشْتَغِلٌ بِأُمَّتِي أَنَادِي يَا رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي وَ النَّبِيِّينَ ۖ حَوْلِي يَنَادُونَ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ.» جامع الاخبار، شعیری، ص ۱۷۵؛ معارج الیقین، سبزواری، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۱۱۰.

۱۱. عَنْ جَابِرٍ [قَالَ:] إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَ سَلَّمَ رَأَى عَلَى فَاطِمَةَ ۖ كِسَاءً مِنْ أَوْبَارِ الْإِبِلِ وَ هِيَ تَطْلَعُ فَبَكَى وَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ ۖ اضْبِرِي عَلَى مَرَاةِ الدُّنْيَا لِتَعِيمَ الْآخِرَةَ عَدَاً. وَ نَزَلَتْ ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾؛ از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرد، روزی رسول ﷺ وارد منزل فاطمه ﷺ شد، در حالی که کسانى از پوست شتر بر شانه فاطمه ﷺ بود و او به آسیاب کردن گندم مشغول بود تا برای بچه‌ها نان تهیه کند. وقتی پیغمبر خدا ﷺ، دخترش فاطمه ﷺ را در آن حالت مشاهده نمود، اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: یا فاطمه ﷺ! سختی و تلخی دنیا را برای رسیدن به حلاوت و آسایش آخرت تحمل کن. آن گاه آیه کریمه ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ...﴾ نازل شد. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ←

ج ۱۲، ص ۴۲۲؛ جامع الاحادیث، سیوطی، ج ۳۴، ص ۳۹. و نزدیک به همین مضمون: درالمشور، سیوطی، ج ۶، ص ۳۶۱؛ فتح القدير، شوکانی، ج ۵، ص ۴۶۰؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۳۰، ص ۱۶۰. همچنین: دخل رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم على فاطمة [عليها السلام] و عليها كساء من جلد الإبل، و هي تطحن بيدها، و ترضع ولدها، فدمعت عينا رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم لما أبصرها، فقال: يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة، فقد أنزل الله عليّ: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

منابع اهل تسنن: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۲۵؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۴۴۵. ۱۲. امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: «كَانَ الْحُسَيْنُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ سَائِلَكَ وَ أَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللَّهُ تَبِيَّ وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ قَالَتْ فَاطِمَةُ الرَّهْزَاءُ يَا أَبَتِ أَيِّ شَيْءٍ تَقُولُ قَالَ يَا بِنْتَاهُ ذَكَرْتُ مَا يُصِيبُهُ بَعْدِي وَ بَعْدِكَ مِنَ الْأَذَى وَ الظُّلْمَ وَ الْعُدْرَ وَ الْبَغْيَ وَ هُوَ يَوْمِيذٍ فِي عَضْبَةٍ كَانَتْهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ وَ كَانِي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكِرِهِمْ وَ إِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَ تُرْتَبِهِمْ قَالَتْ يَا أَبَهُ وَ أَيُّنَ هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي تَصِفُ قَالَ مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَ هِيَ دَارُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْأُمَّةِ يُخْرَجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ شَفَعَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ مَا شَفَعُوا فِيهِ وَ هُمْ الْمُحَلَّدُونَ فِي النَّارِ قَالَتْ يَا أَبَهُ فَيَقْتُلُ قَالَ نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ وَ مَا قُتِلَ قَتْلُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكْبِيهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْوَحْشُ وَ النَّبَاتَاتُ وَ الْبِحَارُ وَ الْجِبَالُ وَ لَوْ يُؤَذَّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَّفَسٌّ وَ يَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ لَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ وَ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرَهُمْ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْجُورِ وَ هُمْ الشُّفَعَاءُ وَ هُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي غَدَاً أَعْرَفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيْمَاهُمْ وَ كُلُّ أَهْلِ دِينٍ يَطْلُبُونِ أَيْمَتَهُمْ وَ هُمْ يَطْلُبُونَنَا لَا يَطْلُبُونِ غَيْرَنَا وَ هُمْ قَوَامُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ الرَّهْزَاءُ عليها السلام يَا أَبَهُ إِنَّا لِلَّهِ وَ بَكَتُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَاهُ إِنَّ أَفْضَلَ أَهْلِ الْجَنَانِ هُمْ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا بَدَلُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قَتْلَةٌ أَهْوَى مِنْ مَيَّةٍ وَ مَنْ كَتَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى مَضْجَعِهِ وَ مَنْ لَمْ يَقْتُلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَمَا تُحِبِّينَ أَنْ تَأْمُرِينَ عَدَاً بِأَمْرِ فَتَطَاعِينَ فِي هَذَا الْخَلْقِ عِنْدَ الْحِسَابِ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ ابْنُكَ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ أَبُوكَ بِأَتُونَهُ نِسَالُونَهُ الشَّفَاعَةَ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ بَعْلُكَ يَدُودُ الْخَلْقِ يَوْمَ الْعَطَشِ عَنِ الْحَوْضِ فَيَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءَهُ وَ يَدُودَ عَنهُ أَعْدَاءَهُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ بَعْلُكَ قَسِيمَ النَّارِ يَأْمُرُ النَّارَ فَتُطِيعُهُ يُخْرِجُ مِنْهَا مَنْ يَشَاءُ وَ يَتْرُكُ مَنْ يَشَاءُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَنْظُرِينَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ عَلَى أَرْجَاءِ السَّمَاءِ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ إِلَى مَا تَأْمُرِينَ بِهِ وَ يَنْظُرُونَ إِلَى بَعْلِكَ قَدْ حَضَرَ الْخَلَائِقِ وَ هُوَ يُخَاصِمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا تَرْضَيْنَ اللَّهُ صَانِعُ بَقَاتِلِ وُلْدِكَ وَ قَاتِلِكَ إِذَا أَفْلَجَتْ حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ أَمَرَتْ النَّارَ أَنْ تُطِيعَهُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ الْمَلَائِكَةُ تَبْكِي لِابْنِكَ وَ تَأْسُفُ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ زَانِوًا فِي صَمَانِ اللَّهِ وَ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ حَجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَ اعْتَمَرَ وَ لَمْ يَحُلْ مِنَ الرَّحْمَةِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ إِذَا مَاتَ مَاتَ شَهِدًا وَ إِنْ بَقِيَ لَمْ تَزَلِ الْحَفِظَةُ تَدْعُوهُ مَا بَقِيَ وَ لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ أَمِنَهُ حَتَّى يُفَارِقَ الدُّنْيَا قَالَتْ يَا أَبَهُ سَلَّمْتُ وَ رَضِيتُ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ فَمَسَحَ عَلَى قَلْبِهَا وَ مَسَحَ عَيْنَيْهَا وَ قَالَ إِنِّي وَ بَعْلُكَ وَ أَنْتِ وَ ابْنُكَ فِي مَكَانٍ تَقَرُّ عَيْنَاكَ وَ يَفْرَحُ قَلْبُكَ.» امام حسين عليه السلام در آغوش مدارس بود، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله امام حسین عليه السلام را ←



گرفت و فرمود: خدا قاتل و رابندگان اشیاء تو را لعنت کند! خدا افرادی را که بر علیه تو قیام میکنند هلاک نماید! خدا بین من و آن افرادی که بر علیه تو قیام مینمایند حکم فرماید! حضرت زهرا علیها السلام گفت: پدرجان! چه میگویند؟ فرمود: ای دختر عزیزم! به یاد آن اذیت و ظلم و ستم و غدري آمدم که بعد از من و تو دچار حسینم خواهد شد، حسینم در آن روز در میان گروهی است که گویا، ستارگان آسمان هستند و به سوی شهادت می شتابند. گویا، من لشکرگاه و موضع اثاث و تربت آنان را می بینم. فاطمه زهرا علیها السلام گفت: پدر جان! این موضعی که شما آن را توصیف می کنید کجا است؟ فرمود: موضعی است که آن را کربلا مینامند و آن موضع برای ما و امامان و امت خانه کرب و بلا است. گروهی از اشرار امت من بر حسین و یارانش حمله می کنند که اگر اهل آسمانها و زمین برای احدی از ایشان نزد خدا شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد و آنان تا ابد در دوزخ خواهند بود. فاطمه علیها السلام گفت: پدر جان! آیا حسین من شهید خواهد شد؟ فرمود: آری، ای دختر عزیزم! به نحوی شهید می شود که احدی قبل از او شهید نشده باشد! آسمانها، زمین ها، ملائکه، وحوش، گیاهان، دریاها و کوهها برای حسینم گریان میشوند. اگر خدا به آنها اجازه دهد نفس کشی در روی زمین باقی نیست که تنفس کند. گروهی از دوستداران ما نزد حسین می آیند که در روی زمین به خدا عالمتر و به حق ما ثابت تر از ایشان نخواهد بود. در روی زمین احدی غیر از آنان نیست که متوجه حسین شود. ایشان در تاریکی های ظلم و ستم چراغ های درخشنده ای هستند، آنان شفاعت خواهند کرد، ایشانند که فردای قیامت وارد حوض کوثر من خواهند شد، موقعی که بر من وارد شوند ایشان را بوسیله علائمی که دارند میشناسم، اهل هر دینی امامان خود را می طلبند، ولی آنان غیر از ما کسی را نخواهند طلبید. ایشانند که باعث قوام زمین میباشند و باران برای خاطر آنان نازل می شود. حضرت زهرا علیها السلام گریان شد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**! رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن بانوی معظمه فرمود: ای فاطمه، ای دختر محمد! آیا دوست نداری فردای قیامت هر دستوری که بدهی نزد این خلق از تو اطاعت شود، آیا راضی نیستی که پسر ت از حاملین عرش محسوب شود، آیا راضی نیستی که مردم نزد پدرت بیایند و طلب شفاعت نمایند، آیا دوست نداری که شوهرت در روز قیامت مردم عطشان را از حوض کوثر سیراب نماید، دوستان خود را سیراب کند و دشمنان خویش را تشنه بگذارد، آیا راضی نیستی که شوهرت اختیار دوزخ را داشته باشد، دوزخ از او اطاعت کند، هر کسی را که وی بخواهد در میان خود نگاه دارد؟ آیا راضی نیستی بنگری ملائکه در اطراف آسمان ایستاده و به تو و هر دستوری که بدهی نظر داشته باشند، نیز ملائکه نظر کنند و بنگرند که شوهرت با خلانقی که حاضر شده اند نزد خدا مخاصمه کند، چه اعمالی خواهی دید که خدای توانا با قاتل فرزند تو حسین و قاتل شوهرت انجام خواهد داد، زیرا حجت آن حضرت بر خلق تمام و دوزخ مطیع وی خواهد شد، آیا دوست نداری که ملائکه برای پسر ت گریه کنند و هر چیزی برای او تأسف بخورد، آیا راضی نیستی که هر کسی به زیارت حسین تو بیاید خدا ضامن او باشد، هر کسی به زیارت حسین برود ثواب یک حج و عمره خواهد داشت و یک چشم به همزدن از رحمت خدا دور نخواهد بود و هر گاه بمیرد شهید مرده باشد و مادامی که زنده باشد ملائکه برای او دعاء کنند، و همیشه در امان خدا باشد تا از دنیا رحلت نماید. حضرت زهرا علیها السلام اطهر علیها السلام گفت: پدر جان تسلیم و راضی شدم، به خدا توکل کردم. سپس پیغمبر خدا اسلام





صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دُست رُوى قَلب و چشمان فاطمه كَشِيد و فرمود: مَنْ و شوهرت و دو فرزندت در يك مكانى خواهيم بود كه چشم تو روشن و قلب تو خوشحال شود. تفسير فرات كوفى، فرات بن ابراهيم كوفى، ص ۱۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ۴، ص ۲۶۴.

۱۳. امام رضا علیه السلام از اجدادشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که حضرت علی بن ابی طالب فرمودند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوعَةٌ بِالِدَّمِ [بِدَمِ] فَتَعْلَقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ يَا عَدْلُ [يَا جَبَّارُ] [احكم الحاكمين] احْكُم بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي»؛ دخترم فاطمه علیها السلام فردای قیامت در حالی که چند جامه به خون آغشته همراه دارد وارد صحرای محشر می شود و آن لباس های خونین را به قائمه ای از قوائم عرش الهی میاویزد و عرض می کند حکم فرما میان من و قاتل فرزندم ای عادلترین حکم کنندگان. عیون اخبار رضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۹ و ص ۱۲؛ الحدائق الوردیة، محلی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ كشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۶۲؛ المنتخب، طریحی، ص ۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۲۰ و ج ۳۷، ص ۷۰. منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص ۲۹۵؛ مناقب آل محمد، عبد الواحد موصلی، ص ۲۱۷؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۹۰؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج ۳، ص ۳۸۹؛ فراند السمطين، جوینی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۳۲۳. همچنین: قال سلیمان بن یسار هلالی: وجد حجر مکتوب علیه:

لا بد أن ترد القيامة فاطم
و قميصها بدم الحسين ملطخ
و یل لمن شفعاؤه خصماؤه
و الصور فی نشر الخلائق ینفخ

تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج ۳، ص ۳۸۸؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۱۹؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۴۶.

و همچنین: «إِنَّ فَاطِمَةَ تَجِيئُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِيَدِهَا قَمِيصٌ أَخْضَرُ، وَ بِأُخْرَى قَمِيصٌ أَحْمَرُ، فَتَقُولُ: يَا رَبِّ انْتَصِفْ مِنْ قَتْلَةِ وَلَدِي، لِمَ سَمَّ أَحَدَهُمَا وَ ذِيحَ الْآخَرِ، فَيَحْكُمُ اللَّهُ لَهَا أَوَّلًا يَعْنِي الْحَسْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَعَاوِيَةَ وَ ثَانِيًا مِنْ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ»؛ همانا فاطمه علیها السلام روز قیامت به عرصه قیامت درآید؛ جامه سبز بر دستی و جامه سرخ بر دستی فریاد برآورد که: حکم کن میان من و کشتندگان فرزندم که ایشان را به چه دلیل کشتند؛ یکی را به زهر و دیگری را به شمشیر. کامل بهانی، عماد الدین طبری، ص ۵۱۸.

و همچنین: ذکر صاحب اللطائف: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَجِيءُ فَاطِمَةُ وَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى الْحَسَنُ وَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى الْحُسَيْنُ وَ عَلَى كِفْفِهَا الْأَيْمَنُ قَمِيصٌ مَلْطَخٌ بِالسَّمِّ وَ عَلَى الْأَيْسَرِ قَمِيصٌ مَلْطَخٌ بِالِدَّمِ فَتَنَادِي وَ تَقُولُ رَبِّ احْكُم بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِي وَ لَدِي فَيَأْمُرُ اللَّهُ الرَّبَّانِيَةَ فَيَقُولُ لَهُمْ: ﴿خُذُوهُ فُغْلُوهُ﴾، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، ج ۲۶، ص ۳۰۴، (به نقل از تبر المذاب).

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى غَضُوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكَّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ علیها السلام الصِّرَاطَ قَالَ فَتَغْضُ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةَ علیها السلام عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يَسْبِعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفًا شَرِيفًا مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام بِيَدِهَا مُصَمِّحًا بِدَمِهِ وَ



تَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا فَمِيصٌ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا فَاطِمَةُ لَكَ عِنْدِي الرِّضَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقًا مِنَ النَّارِ فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَمِطُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ كَمَا يَلْتَمِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيَعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ ؑ نَجِيهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُسَبِّحُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا؛ حضرت امام صادق ؑ فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می کند. آنگاه منادی ندا می نماید: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه ؑ دختر حضرت محمد ؐ عبور کند. مردم چشمان خود را می بندند و حضرت فاطمه ؑ در حالی که بر یکی از ناقه های بهشتی سوار است می آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن بانوی با عظمت را مشایعت می نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مکان های شریف قیامت توقف می کند و پیراهن امام حسین ؑ را به دست می گیرد در حالی که به خون آغشته است و می گوید: بار خدایا، این پیراهن فرزند من حسین ؑ است، تو می دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می رسد: رضای من از آن توست. حضرت زهرا ؑ خواهد گفت: پروردگارا انتقام مرا از قاتلین فرزندم بگیر، خدای قهار دستور می دهد: هیمنه ای از آتش جهنم بیرون می آید و کشتندگان امام حسین ؑ را نظیر مرغی که دانه برچیند از صحرای محشر می رباید و به طرف دوزخ بازمی گردند و آنان را دچار انواع عذاب می نماید. سپس فاطمه ؑ بر ناقه خویش سوار و داخل بهشت می گردد. آن ملانکه ای که آن حضرت ؑ را مشایعت می کردند و فرزندان بزرگوار حضرت زهرا ؑ نزد آن بانو خواهند بود و دوستان ایشان طرف راست و چپ حضرت زهرا ؑ قرار می گیرند. امالی، شیخ مفید، ص ۱۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۲۴.

و هم چنین: قَالَ ابْنُ نَمَا: «وَرَأَتْ سُكَيْنَةَ فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ يَدْمَسُقُ كَأَنَّ خَمْسَةَ نَجْبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجْبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحَدِّقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ صِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجْبَ وَ أَقْبَلَ الْوَصِيفُ إِلَيْهَا وَ قَرَّبَ مِنْهَا وَ قَالَ يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكَ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ فَقُلْتُ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ يَا رَسُولَ مَنْ أَنْتَ قَالَ وَ صِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ مَنْ هُوَ لِأَنَّ الْمَسِيحَةَ الَّذِينَ جَاءُوا عَلَى النُّجْبِ قَالَ الْأَوَّلُ آدَمُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ وَ الثَّلَاثُ مُوسَى ﷺ كَلِيمَ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْفَاصِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَفَّقْتُ وَ آتَيْنَهُمْ قَاصِدُونَ قَالَ إِلَى أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ﷺ فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأَعْرِفَهُ مَا صَنَعَ بِنَا الطَّالِمُونَ بَعْدَهُ فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلْتُ خَمْسَةَ هَوَادِجٍ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوَادِجٍ امْرَأَةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذِهِ النُّسُوءُ الْمُقْبِلَاتُ قَالَ الْأُولَى حَوَاءُ ﷺ أُمُّ الْبَشَرِ الثَّانِيَةُ آسِيَةُ ﷺ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ الثَّلَاثَةُ مَرِيَمُ ﷺ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ ﷺ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ فَقُلْتُ مَنْ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدَّتُكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ أُمُّ أَبِيكَ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لِأَخْبَرْتِنَهَا مَا صُنِعَ بِنَا فَلَحِجْتِنَهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللَّهُ حَقَّنَا يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَ اللَّهُ سَمَّلَنَا يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرَمَنَا يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ ﷺ أَبَانَا فَقَالَتْ كُفِّي صَوْتِكَ يَا سُكَيْنَةُ فَقَدْ أَحْرَقْتَ كَبِدِي وَ قَطَعْتَ نِيَاطَ قَلْبِي هَذَا فَمِيصٌ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ﷺ مَعِيَ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ ثُمَّ انْتَبَهْتُ وَ أَرَدْتُ كَيْمَانَ ذَلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثْتُ بِهِ أَهْلِي فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ» ابن نما می گوید: سکینه در دمشق در عالم خواب دید گویا پنج شتر از نور آمدند و



بر هر یک از آنها شخص بزرگواری سوار بود و ملانکه در اطراف آنان گرد آمده بودند. با هر یک از آنان یک خدمتگزار بود. وقتی آن شتران رفتند آن خدمتگزار نزدیک من آمد و گفت: ای سکینه علیها السلام جدت به تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد. تو کیستی؟ گفت: من یکی از خدمتگزاران بهشت می‌باشم. گفتم این بزرگ مردانی که بر این شتران سوارند چه کسانی هستند؟ گفت: شخص اول آدم صفی الله علیه السلام. دوم: ابراهیم خلیل الله علیه السلام. سوم: موسی کلیم الله علیه السلام. چهارم: عیسی روح الله علیه السلام. گفتم آن کسی که دست بر محاسن خویش دارد گاهی بر زمین می‌افتد و بر می‌خیزد کیست؟ گفت: جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد، گفتم: ایشان قصد کجا را دارند؟ گفت: نزد پدرت حسین علیه السلام می‌روند: من به سرعت به دنبال جدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم تا او را از آن ستمی که ظالمین بعد از آن حضرت به ما کردند آگاه نمایم. در همین حال بودم که دیدم تعداد پنج هودج که از نور بودند آمدند. در میان هر هودجی یک زن بود. من گفتم: این زنانی که می‌آیند چه کسانی هستند؟ گفت: اولی آنان حوا علیها السلام مادر بشر است. دومی آسیه دختر مزاحم علیها السلام. سومی مریم دختر عمران علیها السلام. چهارمی خدیجه دختر خویلد علیها السلام است. من گفتم: پنجمین زن کیست که دست خود را بر سر خویش نهاده است. گاهی بر زمین می‌افتد و بر می‌خیزد؟ گفت: جدۀ تو فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله مادر پدرت میباشد. من گفتم: بخدا قسم من جدهام را از این ظلم و ستم هائی که شده آگاه می‌نمایم. من خود را به حضرت زهرا علیها السلام رساندم و پس از اینکه در مقابلش قرار گرفتم شروع به گریه نمودم و گفتم: ای مادر! به خدا قسم حق ما را انکار کردند، به خدا قسم جمعیت ما را پراکنده نمودند، به خدا قسم هتک حرمت ما را مباح دانستند. به خدا قسم حسین علیه السلام پدر ما را شهید کردند. جدهام زهرا علیها السلام فرمود: ای سکینه! از گفتن این مصائب خودداری کن! جگرم را آتش زدی، رگ قلب مرا قطع کردی این پیراهن پدرت حسین علیه السلام است که با من می‌باشد، از من مفارقت نمی‌کند تا خدا را با آن ملاقات نمایم. سپس بیدار شدم و تصمیم گرفتم این خواب را پنهان کنم. اما وقتی آن را برای قوم و خویشاوندان خود نقل کردم در بین مردم شیوع پیدا نمود. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۸۴؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۱۰۹ (به صورت تلخیص)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۱.

۱۴. قَالَ الصَّادِقُ [جعفر بن محمد علیه السلام] [وَجِدَ فِيهِ] بِالْحُسَيْنِ علیه السلام ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. امام صادق علیه السلام فرمود: در پیکر امام حسین علیه السلام سی و سه ضربه نیزه و سی و چهار ضربه شمشیر بود. مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف ازدی، ص ۲۰۰؛ دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص ۱۷۸؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۵۸؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۷۶؛ دَرِّ النِّظِيمِ، عاملی، ص ۵۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۷.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹؛ نهیة الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۶۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲.

همچنین: حمید گوید: سیمد و شصت تیر و شمشیر و نیزه بر تن امام حسین علیه السلام آمد. عماد الدین طبری، کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۸۶.



→

و همچنین: «قِيلَ أَلْفٌ وَ تِسْعُمِائَةٌ جِرَاحَةٌ وَ كَانَتْ السَّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشُّوكِ فِي جِلْدِ الْقُنْفُذِ». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۲.

همچنین: «وَ أَمَرَ الرُّمَاءَ أَنْ يَرْمُوهُ فَرَسَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ فَأَحْجَمَ عَنْهُمْ»؛ شمر به تیراندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آن قدر تیر بر بدن آن حضرت وارد شد که همانند خارپشت گشت. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۱؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۹؛ درّ النظم، یوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۵۸.

و همچنین: علی بن اسباط در کتاب نوادر خود ضمن روایتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: «وَ لَقَدْ قَتَلُوهُ [أَي: حَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ] قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ السِّتَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْحَشَبِ وَ بِالْعَصَا وَ لَقَدْ أُوتِنَاهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ امام حسین علیه السلام را به نحوی کشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده بود حتی حیوانات درنده را بدین نحو بکشند؛ زیرا آن مظلوم به وسیله شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید شد و بعدا بدن مبارکش را پایمال سم ستور نمودند. اصول سته عشر، عده ای از محدثین، ص ۱۲۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۹۱؛ عوالم امام حسین علیه السلام، ص ۳۱۷.

و همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ خَزٌّ دَكْنَاءُ فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةَ وَ سِتِينَ مِنْ بَيْنِ صُرْبِيَةِ السَّيْفِ وَ طَعْنَةِ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمِيَّةٍ بِالسَّهْمِ. امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و حال این که لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشتند. در آن لباس جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج ۶، ص ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۹۴.

همچنین: مورد چهار هزار تیر و شمشیر واقع شده که جای درستی در بدن نداشت. از امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند بدن پدر بزرگوارت چقدر جراحت داشت؟ حضرت بعد از گریه بسیار انگشتر از انگشت نازنین به در آوردند فرمودند بخدا قسم به قدر نگین انگشتر جای درست در بدن پدرم نبود. ریاض القدس، ج ۲، ص ۱۳۱.

۱۵. قال أبو جعفر علیه السلام: «وَ اللَّهُ يَا جَابِرُ إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقِطُ شِيعَتَهَا وَ مَجِيئَهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيِّ»؛ امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر بخدا قسم که فاطمه علیه السلام در آن روز شیعیان خود را به گونه ای از میان اهل محشر جدا می کند و نجات می دهد که پرنده دانه های نیکو را از میان دانه های بی ارزش بر می چیند. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص ۲۹۹؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۸، ص ۵۲ و ج ۴۳، ص ۶۵. و با اختلاف کم: شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربي، ج ۳، ص ۶۳..

۱۶. «فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَعَا عَلِيُّ علیه السلام الْعَبَّاسَ وَ الْفَضْلَ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ عَمَّارًا فَصَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا». هنگامی که شب شد علی بن ابی طالب علیه السلام عباس، فضل، مقداد، سلمان، ابو ذر و عمار را خواست. آنگاه بر بدن مبارک آن مظلومه نماز خواندند و او را به خاک سپردند. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی کوفی، ص ۳۹۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۹۹.

مجلس پنجم

لرزش عرش اعلیٰ از خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام

لرزش عرش اعلی از خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام

وظیفه مردم

بدانید هر نغمه‌ای که بخواهد در حدود دین دخالت کند، آن نغمه باطل است. دخالت در حدود قرآن روا نیست.^(۱)

اگر انسان‌ها مشکل قلب دارند به متخصص قلب رجوع می‌کنند. کسی که متخصص رشته دیگری است، حق ندارد طبابت کند و قلب انسان را معالجه نماید. اشخاصی هستند که در دین مجتهد بوده و علوم کتاب و سنت را تعلّم نموده و عمری بر سر این راه جان کنده‌اند تا رموز دین را فهمیده‌اند.

دین اسلام آیین یهود نیست که آن را با هوای نفس مردم هم‌رنگ کنند.^۱ هواهای نفسانی باید با دین هم‌رنگ شود،^(۲) نه دین با هواها.^(۳) شهوت باید اسیر دین شود نه

۱. ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. این است حدود الهی پس، از

آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند. البقرة(۲): ۲۲۹.

۲. ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيَرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ پس اگر اجابت نکردند، بدان که از پی هوای نفس خویش می‌روند و کیست گمراه‌تر از آن کس که بی آنکه راهنمایی از خدا خواهد، از پی هوای نفس خویش رود؟ خدا مردم ستمکاره را هدایت نمی‌کند. القصص(۲۸): ۵۰.

۳. ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهَمُّ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾. اگر حق از پی هوسهایشان می‌رفت، آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباہ می‌شد. ولی ما

اندریشان فرستادیم و آنها از اندریشان رویگردان شدند. المؤمنون(۲۳): ۷۱.

دین اسیر شهوت. دین بازیچه و ملعبه نیست. در این روزگار وظیفه حساس مردم این است.

امام پنجم علیه السلام می فرمایند: در آخر الزمان آن چنان دین از دل مردم می رود که گویا سرمه از چشم می رود.^(۱) یک وقت در آینه می نگرند که از سرمه اثری در چشم باقی نمانده است.

فرزندانتان را به دین خدا تربیت کنید.^۳ در هر پیشامد و در هر حادثه‌ای به متخصصین دین رجوع کنید.^(۲)

امشب من مسئول شما نیستم، من امشب مسئول صاحب دینم. من امشب مسئول آن خونی هستم که الآن دارد می جوشد و می گوید: یاران من امشب شب آخر

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَتَمَحَّضَنَّ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ [يا معشر الشيعة] تَمَحَّيِصَ [كمخيض] الْكُحْلُ فِي الْعَيْنِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِي مَتَى يَقَعُ الْكُحْلُ فِي عَيْنِهِ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ [يذهب] مِنْهَا وَكَذَلِكَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ [أحدكم وهو يرى أنه] عَلَى شَرِيعةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُمَسِّي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا وَ يُمَسِّي عَلَى شَرِيعةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا.» امام باقر علیه السلام فرمود: ای شیعه آل محمد حتما باید پاک شوید همانطور که سرمه در چشم پاک می شود آدمی داخل شدن سرمه را به چشمش می فهمد ولی نمی فهمد چه زمانی از چشم او بیرون می رود همچنین یکی از شما که صبح می کند در حالی که بر طریق امامت ما است و شب می کند در حالی که از این راه، خارج شده است و شب می کند در حالی که بر طریق امر ما است و صبح می کند در حالی که از راه به در شده است. کتاب غیبت، نعمانی، ص ۲۱۴؛ کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۰۱.

۲. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيْكَ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام: ... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...» اسحاق بن يعقوب گوید: از محمد بن عثمان عمري درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوار بود برساند پس در توقييع به خط مولای ما صاحب الزمان عليه السلام چنین وارد شد: ... و اما حوادث واقعه، در آن مسائل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شما هستند و من نیز حجّت خدا بر آنها هستم. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۴۸۴؛ کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۹۱؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ خرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۹۰.

عمر ما است، به نماز و قرآن پردازید.^(۱) در مقابل یک چنین کسی، ما مسئولیم.

مکاتبه مروان و معاویه

مروان به معاویه نوشت: ای معاویه فکری کن که حسین علیه السلام برای اهل حجاز و اهل عراق خطرناک است و هر چه زودتر اندیشه بکن که مردم دور او جمع نشوند. شمع هر جا که روشن شود پروانه‌ها دور او جمع شوند. گل هر جا که باشد، بلبلان به سوی او رو می‌آورند. کاری کن که وجود حسین علیه السلام برای حجاز و عراق خطرناک است.

معاویه به مروان جوابی داده و نامه‌ای هم به امام علیه السلام نوشت. این نامه مفصل است. من در هر سالی یک تگه از این نامه را شبی توضیح می‌دهم. امسال هم یک تگه از آن را توضیح می‌دهم.

آنچه برای مروان نوشت، سخن بسیار عجیبی است.

معاویه گفت: ای مروان به هر چه دست زدی، زدی؛ اما به حسین علیه السلام دست درازی مکن.^(۲)

۱. «طناب خیمه‌ها درهم کشید و به هم نزدیک شوید تا عدو ناگاه شبیخون نیاورد، و قرآن بخوانید و استغفار کنید که شب آخرین عمر ماست.» عماد الدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۱.

برای تحقیق بیشتر، رجوع شود به مجلس اول: صفحه ۴۴، پاورقی ۱ و صفحه ۴۶ پاورقی ۱.

۲. «أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ كَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ: أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ عَمْرَو بْنَ عُثْمَانَ ذَكَرَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَوَجُوهِ أَهْلِ الْحِجَازِ يَخْتَلِفُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَذَكَرَ أَنَّهُ لَا يَأْمَنُ وَثُوبَهُ وَقَدْ بَحَثْتُ عَنْ ذَلِكَ فَبَلَغَنِي أَنَّهُ لَا يُرِيدُ الْخِلَافَ يَوْمَهُ هَذَا وَ لَسْتُ أَمِنُ أَنْ يَكُونَ هَذَا أَيْضًا لِمَا بَعْدَهُ فَأَكْتُبُ إِلَيْكَ بِرَأْيِكَ فِي هَذَا وَالسَّلَامُ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ: أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ فِيهِ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَعْرِضَ لِلْحُسَيْنِ فِي شَيْءٍ وَ أَنْ تَرْكَبَ فِتْنًا لَا تُرِيدُ أَنْ نَعْرِضَ لَهُ فِي شَيْءٍ مَّا وَفَى بِيَعْتَا وَ لَمْ يُنَازِعْنَا سُلْطَانَنَا فَأَكْمُنْ عَنْهُ مَا لَمْ يَبْدُ لَكَ صَفْحَتَهُ وَالسَّلَامُ»؛ مروان بن حکم که در مدینه عامل معاویه بود برای معاویه نوشت: عمرو بن عثمان می‌گوید: مردانی از اهل عراق و بزرگان اهل حجاز نزد حسین بن علی علیه السلام رفت و آمد می‌کنند و او از قیام حسین علیه السلام ایمن نیست. من در این باره تحقیق کرده‌ام و این طور فهمیده‌ام که حسین فعلا در صدد مخالفت نیست ولی از اینکه مبدا بعدا مخالفت کند ایمن نیستم. نظر خود را در این

ای مگس، عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

نامه معاویه به سید الشهدا علیه السلام

نامه ای هم برای امام علیه السلام فرستاد، و در آن نامه نوشت: از تو به من سخنانی رسیده است. شق عصای^(۱) امت نکن. فتنه و آشوب راه نینداز. نگران باش برای خودت، و برای دینت، و برای امت جدت.^(۲) ۵۰

→ باره برای من بنویس! و السلام. معاویه در جوابش نوشت: نامه تو واصل و از مندرجاتش که درباره حسین بود اطلاع حاصل شد. میاداد در باره هیچ موضوعی متعرض حسین شوی! مادامی که حسین کاری با تو نداشته باشد تو نیز او را واگذار! زیرا ما تا هنگامی که حسین به بیعت ما وفا کند و با پادشاهی ما مخالفت نکند متعرض وی نخواهیم شد. مادامی که حسین صورتش را برای تو آشکار نکرده است. تو نیز خویشتن را از او پنهان بدار و السلام. رجال کشی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۹۰.

و همچنین: «کان رجال من أهل العراق و أشرف أهل الحجاز یختلفون إلى الحسين یجلونہ و یعظمونہ و یذکرون فضله و یدعونہ إلى أنفسهم و یقولون: إنا لك عضد و ید. لیتخذوا الوسيلة إلیه، و ہم لا یشکون فی أن معاویة إذا مات لم یعدل الناس بحسین أحدا، فلما کثر اختلافهم إلیه، أتى عمرو بن عثمان بن عفان، مروان بن الحکم - و هو إذ ذاك عامل معاویة علی المدينة - فقال له: قد کثر اختلاف الناس إلى حسین، واللہ (انی) لأرى أن لکم منه یوما عصیبا. فکتب مروان ذلك إلى معاویة، فکتب إلیه معاویة: أن اترك حسینا ما ترکک و لم یظهر لك عداوتہ، و (ما لم) ید (لك) صفحتہ، و اکمن عنه کمون الشری إن شاء اللہ و السلام.»؛ منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۱. ایجاد اختلاف.

۲. نامه معاویه به امام حسین علیه السلام: «أما بعد فقد انتهت إلی أمر عتک إن کانت حقا فقد أظنک ترتبها رغبة فدعها و لعمر الله إن من أعطی اللہ عهدہ و میثاقه لجدير بالوفاء فإن کان الذي بلغني باطلا فإنک أنت أعرل الناس لذلك و عظ نفسك فاذکر و بعهد اللہ أوف فإنک متى ما تنكرني أنكرک و متى ما تكذبني أكذبك فاتق سق عصا هذه الأمة و أن یردھم اللہ علی یدیک فی فتنة فقد عرفت الناس و بلوتهم فانظر لنفسک و لیدینک و لإمة محمد و لا یستخفنک السفهاء و الذين لا یعلمون.»؛ اما بعد اموری از توبه من ابلاغ شده، اگر سخنانی که درباره تو گفته شده حق باشد گمان می کنم که آن امور را رها کرده و روی گردانده ای آن کارها را

ای بیچاره بشر، وقتی آدمی مست شد، این گونه می شود که، معاویه برای امام حسین علیه السلام تکلیف معین می کند.

جواب سید الشهدا علیه السلام به معاویه

در آن هنگام که نامه معاویه به امام حسین علیه السلام رسید، در جوابش جملاتی مرقوم فرمودند. از جواب امام حسین علیه السلام چند جمله را نقل می نمایم. امام علیه السلام در جواب فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنَهَا رَاغِبٌ وَأَنَا بَعِيرُهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ أَنْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَاقُونَ الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمِ وَمَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيكَ خِلَافًا وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لَلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ رَاضِيًا بِتَرْكِ ذَلِكَ وَلَا عَازِرًا بِدُونِ الْإِعْذَارِ فِيهِ إِلَيْكَ وَفِي أَوْلِيئِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبِ الظُّلْمَةِ وَأَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ.»

«نامه تو به من رسید، نوشته بودی: اموری از من به تو رسیده که تو به آنها رغبتی نداری، و به نظر تو من بر ترک آن امور سزاوارم. جز خدا به

→ ترک کن. به خدا قسم آن کسی که با خدا عهد و پیمان بسته باشد سزاوار است که به عهد خود وفا کند. و اگر این سخنانی که از تو به گوش من رسیده باطل باشد [باید هم باطل باشد، زیرا] موعظه خودت را به یاد آور و به عهد خدا وفا کن! زیرا تو هر وقت منکر من شوی من نیز منکر تو خواهم شد. و هر وقت نسبت به من مکر کنی من هم درباره تو مکر و حيله خواهم کرد. بترس از اینکه ما بین این امت اختلاف ایجاد کنی و خدا ایشان را به دست تو دچار فتنه نماید!! تو که این مردم را می شناسی و آنان را امتحان کرده ای، پس نظر به خویشتن و دین خود و امت محمد بکن! مبادا افراد سفیه و نادان تو را وسیله دست قرار دهند. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۰ (با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۹۱. منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۱۲۰.

کارهای نیکو راهنمایی و توفیق نخواهد داد. اما اینکه نوشته بودی اموری از من به تو رسیده، این گونه سخنان را افراد سخن چین و متملق برای تو گفته‌اند، زیرا من با تو تصمیم جنگ و مخالفت ندارم. ولی به خدا قسم در عین حال من از اینکه با تو مبارزه نکنم خائف می‌باشم و گمان نمی‌کنم که خدا به ترک جنگیدن با تو راضی باشد و عذری در ترک مبارزه با تو و این گروه ملحد که حزبی ستم کیش و دوستان شیاطین می‌باشند، قرار داده باشد.»

سپس امام حسین علیه السلام به شهادت حُجر و عمرو بن الحمق به دست معاویه اشاره

نموده و فرمود:

«أَلَسْتَ الْقَاتِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ الْبِدْعَ وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّا إِمَّ ثَمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا.»

«آیا تو همان کس نیستی که حُجر بن عدی را با آن افرادی که نمازگزار و عابد بوده و ظلم و ستم را انکار نموده و با بدعت مخالف بودند و در راه خدا از ملامت ملامتگران باک نداشتند شهید نمودی؟! تو آنان را به ظلم و دشمنی کشتی!!»

معاویه چه کسانی را کُشت؟ آخر گناه این کشتگان چه بود؟ اینان که بودند؟ برای چه کشته شدند؟ اینان مردمی نمازگزار بودند. این کشته‌ها مردمی خداپرست بودند. مصلین و عابدین بودند. برای چه اینان را کشت؟ مگر جز این بود که با او این دو کلمه را می‌گفتند که ظلم منکر و قبیح است و ما نمی‌توانیم بدعت در دین را ببینیم. آیا این کشته‌ها غیر از این گناهی داشتند؟

سپس امام حسین علیه السلام با اشاره به این مطلب که معاویه [بر اساس شهادت شخصی، بر زنای ابوسفیان با سمیه]، زیاد را به فرزندان پدرش ملحق نمود، و چنین مردمان بی ریشه‌ای را بر جان و ناموس مردم، مسلط کرد، فرمودند:

«... أَوْ لَسْتَ الْمُدْعِي زِيَادَ ابْنِ سُمَيَّةَ الْمُؤَلَّودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ تَقْيِيفٍ

فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعْمُدًا وَتَبِعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ. ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ يَقْطَعُ أَيْدِيَ الْمُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ وَيَسْمُلُ أَعْيُنَهُمْ وَيَصْلِبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّحْلِ كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَيْسُوا مِنْكَ.»

«آیا تو همان کس نیستی که مدعی شدی که زیاد بن سمیه که در خانه ثقیف متولد شد [با اقامه شاهد بر زناى ابوسفیان با سمیه مادر زیاد] فرزند پدرت است؟ در صورتی که پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: فرزند از صاحب فراش است و زناکار را باید سنگباران نمود. تو سنت پیامبر اسلام ﷺ را عمدا رها نمودی و از هوا و هوس خود متابعت نمودی!! بدون اینکه هدایتی از خدا داشته باشی.

سپس آن زنزاده را (زیاد بن سمیه) بر عراق و بصره مسلط کردی تا دست و پای مردم را قطع نماید، و چشم آنان را از حدقه درآورد، و ایشان را بر شاخه‌های درخت خرما به دار بزند! گویا تو از این امت نیستی و آنان هم از تو نیستند!!»

معنی این سخن آن است که: ای معاویه، تو جووری رفتار می‌کنی که گویا نه تو از این مردمی، نه این مردم از تو هستند. اگر تو از این مردم و اینان از تو بودند، درد این مردم تو را به درد می‌آورد. تو قلب تپنده این مردم نیستی. تو مغز ساختگی و مصنوعی حاکم بر این پیکر هستی. تو از این مردم نیستی و این مردم از تو نیستند. اگر تو از این مردم بودی و این مردم از تو بود، شکم‌های گرسنه اینان، نمی‌گذاشت سیر بخوابی، و تن‌های خسته این مردم، آرامت نمی‌گذاشت، و دل‌های آزرده ایشان، قرارت نمی‌داد. کأنه تو از این مردم نیستی، و مردم از تو نیستند.

سر و قلب پیکر اسلام اباعبدالله الحسین ﷺ است که اگر خاری به پای برود، مغز و قلب او قرار ندارد. سر و قلب پیکر اسلام آن کسی است که ظهر سوزان، تازیانه به دست گرفته بیرون آمده است، می‌گویند یا علی ﷺ کجا می‌روی، می‌گوید می‌روم تا داد مظلومی را از ظالمی بستانم. سر و قلب پیکر اسلام آن کسی است که

وقتی سر سفره می نشیند می گوید دخترم ظرف شیر را بردار، نمک را بگذار که هر کس امشب سر سفره بنشیند، سفره من از او رنگین تر نباشد.

«أَوَلَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبَتْ إِلَيْهِ أَنْ أَقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينَ عَلِيٍّ ﷺ وَ اللَّهُ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ»

«آیا تو همان معاویه ای نیستی که یار قبیله حضرمی ها بودی؛ و زیاد بن سمیه برای تو نوشت: قبیله حضرمی ها معتقد به دین حضرت علی بن ابی طالب ﷺ می باشند و تو در نامه ای به زیاد نوشتی: هر کسی را که به دین علی ﷺ باشد به قتل برسان! و زیاد به دستور تو آنان را کشته و مثله^(۱) نمود!! و حال آنکه به خدا قسم دین علی ﷺ همان دینی است که تو و پدرت به ضربه شمشیرش مسلمان شده ای! و در منصب ریاست جلوس کرده ای! و اگر دین علی ﷺ نبود، شرافت و شخصیت تو و پدرت همان دو مسافرت زمستانی و تابستانی^(۲) بود»

«وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَا يَتِيكَ عَلَيْهَا وَ لَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أَجَاهِدَكَ»

«اما اینکه گفته بودی: من به خودم و دینم و امت حضرت محمد ﷺ نظری کنم و از تفرقه این امت و اینکه بوسیله من دچار فتنه گردند بپرهیزم، من فتنه ای برای این امت بزرگتر از این نمی بینم که تو خلیفه آنان

۱. یعنی؛ اعضای بدنشان را جدا کرد.

۲. مراد همان رحله الشتاء و الصیف است که قریش از مکه به شام سفر نموده تا تجارتی نموده و خود را از گرسنگی نجات دهند!

باشی؛ و نظری را برای خودم و دینم و امت حضرت محمد ﷺ افضل از

این نمی بینم که با تو جهاد نمایم.»

«... وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ إِنِّي إِذْ أَنْكَرْتُكَ تُنَكِّرُنِي وَإِنْ أَكِدْكَ تَكِدُنِي فَكِدُنِي مَا
بَدَأَ لَكَ فَإِنِّي أَزْجُو أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ أَضَرَّ
مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ.»

«... اما اینکه نوشته بودی: اگر من منکر تو گردم تو نیز منکر من خواهی
شد و اگر حيله کنم تو نیز با من حيله خواهی کرد، تو هر مکر و حيله ای
که به نظرت می رسد در باره من بکن. من امیدوارم که مکر و حيله تو به
من ضرری نخواهد رسانید.»

«... فَأَبَشِّرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ وَاسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى
كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^(۱) «... وَالسَّلَامُ.»

«... ای معاویه! مواظب باش که از تو قصاص خواهد شد و یقین داشته
باش که حساب تو را خواهند رسید! بدان خدای توانا نامه اعمالی ترتیب
داده که هیچ گناه کبیره و صغیره ای نیست مگر اینکه آن را به شمار آورده
است!... وَالسَّلَامُ.»

وصیت امیرمؤمنان ﷺ به امام حسین ﷺ

این همان سخنی است که پدر به پسر گفته بود. امیرالمؤمنین ﷺ به امام حسین ﷺ
وصیت کرده بود و آن وصیت را در این شب عاشورا بشنوید، و از مکتب حسینی
حکمت بگیرید و بروید.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود:

پسرم تو را وصیت می نمایم به تقوای الهی در غنا و فقر، و به کلمه حق
در رضا و غضب. یعنی هنگامی که راضی هستی و دمی که غضبناک

هستی، نگران باش که رضا و غضب، گفتار تو را از حق منحرف نکند. پسر در روزگار فقر و غنا، میانه روی را از دست مده. فرزند من! نسبت به دوست و دشمن، عدل را اجرا کن. و در مقابل عدل نه دوستی بین و نه دشمنی بین.

ای جان به قربان شما چه کردید؟ به خدا دینتان را به عالم و آدم ادا کردید و رفتید و تا ابد زنده باشید. هم تو پدر زنده باشی، هم تو پسر زنده باشی، هم تو ناطق زنده باشی، هم تو مستمع زنده باشی. این چه بلاغتی است؟ این چه حکمتی است؟ هم در لفظ و هم در معنا قیامت کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«... وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بَرًّا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا»

فرزندم! هر آن کس که به ستم شمشیر بکشد با همان شمشیر کشته شود. و هر کس که برای برادرش چاهی بکند در همان چاه بیفتد.

«وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ»؛

پسر هر کس به رأی خودش معجب شود، گمراه خواهد شد. هر کس به عقل خودش اکتفا کند لغزش پیدا خواهد کرد. هر کس بزرگی به خودش ببندد ذلیل خواهد شد.

«... وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»

کسی که سخن گفتنش بسیار شود، خطایش زیاد شود؛ و کسی که خطایش بسیار شود، حیائش کم خواهد شد؛ و کسی که حیائش کم شود، ورعش کم خواهد شد؛ و کسی که ورعش کم شود، دلش خواهد مرد؛ و کسی که دلش بمیرد، در آتش جای خواهد گرفت.

«... يَا بُنَيَّ بُسِّ الرَّادُّ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ»

فرزندم! ستم کردن بر بندگان خدا، بد توشه‌ایست برای معاد.^(۱)

کسی که این وصیت از پدر دارد باید این چنین با معاویه حرف بزند.

اعتراف معاویه به پاکی و بی عیبی امام حسین علیه السلام

معاویه مجمعی تشکیل داد تا چه در جواب بنویسد. گفتند لکه‌ای بزیند به حسین (علیه السلام). او را در نظر مردم از اعتبار ساقط کنید. نشستند فکر کردند چه لکه‌ای بزیند. همه گفتند، باید لکه‌ای بزینیم به حسین (علیه السلام). از نظر ساقطش کنیم. خودش گفت: این سخن غلط است. من اگر لکه‌ای زدم به حسین (علیه السلام)، باید فردا به مردم نشان بدهم. به خدا قسم من هر چه نگاه می‌کنم، می‌بینم از سر تا پا عیب ندارد.^(۲)

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۳۶.

۲. «فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَةُ الْكِتَابَ قَالَ: لَقَدْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَبٌّ [عَلِيٍّ] مَا [كُنْتُ] أَشْعُرُ بِهِ فَقَالَ يَزِيدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْبَبُهُ جَوَابًا يَصْغُرُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ تَذَكُرُ فِيهِ أَبَاهُ بِشَرِّ فِعْلِهِ قَالَ وَ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بِنِ الْعَاصِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَمَا رَأَيْتَ مَا كَتَبَ بِهِ الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: فَأَقْرَأَهُ الْكِتَابَ فَقَالَ: وَ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُجِيبَهُ بِمَا يَصْغُرُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ فِي هَوَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ يَزِيدُ كَيْفَ رَأَيْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتَ؟ فَضَحَكَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ أَمَّا يَزِيدُ فَقَدْ أَشَارَ عَلِيٌّ بِمِثْلِ رَأْيِكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَدْ أَصَابَ يَزِيدُ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَخْطَأْتُمَا أَرَأَيْتُمَا لَوْ أَنِّي ذَهَبْتُ لِعَيْبِ عَلِيٍّ مُحِقًّا مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ فِيهِ وَ مِثْلِي لَا يُحْسِنُ أَنْ يَعِيبَ بِالْبَاطِلِ وَ مَا لَا يَعْرِفُ وَ مَتَى مَا عَيْبْتُ رَجُلًا بِمَا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ لَمْ يُحْفَلْ بِصَاحِبِهِ [بِهِ] أَوْ لَا يَرَاهُ النَّاسُ شَيْئًا وَ كَذَّبُوهُ وَ مَا عَسَيْتُ أَنْ أَعِيبَ حُسَيْنًا وَ اللَّهُ مَا أَرَى لِلْعَيْبِ فِيهِ مَوْضِعًا وَ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ أَتَوَعَّدُهُ وَ أَتَهَدَّدُهُ ثُمَّ رَأَيْتُ أَنْ لَا أَفْعَلَ وَ لَا أُمْحِكُهُ.»

هنگامی که معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند گفت: حقا که در سینه حسین بغض و کینه‌ای است نسبت به من که من آن را نمی‌دانستم! یزید به معاویه گفت: جوابی برای حسین بنویس که او را کوچک کند و در آن پدرش را به فعل شرش یاد کن! در همین موقع بود که عبد الله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به او گفت: نامه‌ای را که حسین نوشته دیدی؟ گفت: مگر چه نوشته؟ معاویه آن نامه را برایش خواند. عبد الله به معاویه گفت: چه مانع شد که جوابی برای حسین بنویسی تا اینکه او را کوچک کند؟ عبد الله این سخن را برای خوش آمد معاویه گفت. یزید به معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین! نظر من را چگونه دیدی؟ معاویه خندید و به عبد الله گفت: یزید هم همین نظر تو را داد. عبد الله گفت: نظر یزید صحیح است. معاویه

مصباح هدایت و کشتی نجات

به خدا در شهادت تو باید عالم خون گریه کند، تویی که معاویه برایت این جور حرف می‌زند. اگر معاویه از زیر پرده بغض و کینه این جور می‌گوید. غیر او وقتی به تو نگاه کند، چه باید بگوید؟

اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق
گل بهشت مخمّر به آب حیوانی
به هر چه خوبتر اندر جهان نظر کردم
که گویمش به تو ماند، تو خوبتر زانی
وجود هر که نگه می‌کنم، ز جان و جسد
مرگبست، و تواز فرق تا قدم جانی^(۱)

اگر معاویه این چنین تو را می‌بیند، پیغمبر ﷺ چگونه تو را می‌بیند. پیغمبر ﷺ تو را دید و فرمود: شبی که رفتم به عالم بالا، دیدم به طاق عرش نوشته شده است «إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ». ^(۲) دیگر بس است.

شب عاشقان بیدل، چه شبی دراز باشد

تو بیا کز اول شب، در صبح باز باشد^(۳)

دیگر گفتار من تمام است. الآن چقدر از شب گذشته، شاید چنین اوقاتی بوده.

گفت: نظر هر دوی شما خطا است. به نظر شما اگر من بخوام عیوب علی [علیه السلام] را بگویم مثلاً می‌توانم چه بگویم؟ شخصی مثل من نباید عیبی را بگوید که در وجود کسی نباشد، و شناخته شده نباشد. اگر من عیب شخصی را بگویم که مردم آن را نمی‌دانند اعتنایی به آن نشود و مردم آن عیب را موجب خواری نینند، بلکه آن را تکذیب می‌نمایند. من چگونه عیب حسین را بگویم، در صورتی که به خدا قسم عیبی در وجود او نیست! نظر من این بود که نامه‌ای به حسین بنویسم و او را تهدید نمایم. سپس این طور دیدم که با وی لجاجت نکنم. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۰ (با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۱۲.
منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۱۲۰.

۱. کلیات سعدی.

۲. رجوع شود به ص ۵۷، پاورقی ۱.

۳. کلیات سعدی.

... در میان هر یک از این خیمه‌ها، یک عالم شهد و شکر نهفته بود. اینان نعمهٔ مناجات داشتند.

شب آخر حیات اباعبدالله الحسین علیه السلام

امشب شب امام حسین علیه السلام است. خطبه‌ای خواند و فرمود: پروردگارا حمدت می‌کنم که ما را به نبوت گرامی داشتی، به ما علم قرآن دادی. به ما فقه در دین دادی. بارالها ما را از شکرگزاران قرار بده.

بعد که خطبه‌اش را خواند، تکلیف رادمردان را معین کرد. گفت: بروید و امشب را غنیمت بشمارید.^(۱) و خودش هم رفت به گوشه‌ای. برنامه خودش امشب چیست؟ برنامه خواهرش چیست؟

۱. «فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَصْحَابَهُ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَٰلِكَ مَرِيضٌ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَتَيْتُ عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوءَةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا أَلَا وَ إِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَوْلَاءِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي جِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.» نزدیک غروب آفتاب امام حسین علیه السلام یاران خود را گردآورد، حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید من در آن هنگام بیمار بودم خواستم بدانم پدرم چه بیاناتی با آنان اظهار می‌دارد به همین دلیل نزدیک خیمه‌گاه آن حضرت آمدم چنین شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: خدا را حمد می‌گویم به بهترین ثناها، و او را بر راحتی و سختی‌هایش ستایش می‌کنم و خدا را شکر می‌کنم که ما را به نعمت نبوت گرامی داشت، و کتاب خود را به ما آموخت و ما را فقیه در دین قرار داد و ما را بینا و شنوا نمود؛ و از شکرگزاران قرار داد! اما بعد من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر و به حقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی‌شناسم. خدا شما را از من پاداش نیک دهد. یاران من متوجه باشید امروز آخرین روز ما بود از دست این مردم و ما فردا (از دست این مردم) به سلامت نخواهیم بود، من به شما اجازه می‌دهم که همه‌تان دسته‌جمعی از این سرزمین خارج شوید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب و تاریک است، آن را شتر خود گردانید. و با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمنان برهانید. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۰۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۳؛ اعلام الوری،

برنامه خودش، سرکشیدن به حرم، و رسیدگی به اطراف خیمه‌ها بود. برنامه دیگرش قرآن و نماز و دعا و استغفار بود.^(۱)

زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا

برنامه خواهرش چه بود؟

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: شب عاشورا من مریض بوده و در بستر افتاده بودم. ولی عمه‌ام زینب کبری علیها السلام در آن شب در حال نماز بود.^(۲) - لا اله الا الله-. نزدیک صبح شد. زینب کبری علیها السلام به سراغ برادر رفت. دید در خیمه‌ای یگه و تنها نشسته است، زانو بغل گرفته، سر روی زانو نهاده است. تا وارد شد، سر بلند نمود و گفت: انا لله و انا اليه راجعون.

پرسید: برادر چرا استرجاع کردی؟ گفت: خواب دیدم.^(۳)

→ شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۹۲.
منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۳۴.

۱. رجوع شود به ص: ۴۴، پاورقی ۱.

۲. قال بعض الأعلام: إن تهجدها لم يترك بحال في مدة عمرها حتى في الليلة الحادية عشر من المحرم مع تلك المصائب والشدايد كما روي عن السجاد عليه السلام من أنه رآها في تلك الليلة جالسة مشغولة بالعبادة و من أنها سلام الله عليها في الليلة العاشرة لم تزل قائمة في محرابها تستغيث إلى ربها. عيون العبري، ص ۳۰۶.

۳. «حُسَيْنٌ علیه السلام جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبٍ بِسَيْفِهِ إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ سَمِعَتْ أُخْتُهُ الصَّيْحَةَ فَدَنَتْ مِنْ أُخِيهَا فَقَالَتْ يَا أُخِي أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام رَأْسَهُ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا...» امام حسین علیه السلام جلوی خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر خود تکیه زده و سر بر زانو نهاده بود، خواهر آواز خروش لشکر شنید، به نزدیک برادر آمده گفت: برادر آیا این هیاهو و آواز خروش را نشنوی که نزدیک شده؟ امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما خواهی آمد، پس خواهرش لطمه به صورت زد. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص ۱۰۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۳؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بحار الأنوار، علامه

چه خوش یوسفی که یعقوب به خواب ببیند. آن هم چه یوسفی! و چه یعقوبی! و چه رؤیای صادقی!

عطر خون اباعبد الله الحسین علیه السلام در عرش اعلی

فرمود: خواب دیدم جدم کنار من آمد. ملکی همراهش بود و در دستش شیشه‌ای قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر من تو شهید آل محمد هستی، اهل آسمان‌ها و اهل ملاً اعلی تو را بشارت گویند پس باید تو امشب برای افطار نزد من باشی. بشتاب و تأخیر مکن. این ملکی است که از آسمان آمده تا خون تو را بگیرد و در شیشه‌ای سبز جای دهد.^(۱)

یعنی: پسر من! من از این سرزمین نخواهم رفت، مگر خون گلوی تو را با خودم ببرم. ای گل عالم! من گلابگیر آدمیتم. عطر خون تو، باید عرش را معطر کند.

چون که مبدأ، منتهای سیر ماست

پس در این ره، اول و آخر خداست

لرزش قائمه عرش از خون سید الشهداء علیه السلام

امام ششم علیه السلام فرمود: آن شیشه خون را جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله به بالا برد، به هر آسمانی که رسید لرزید، تا آن را به قائمه عرش خدا برد و در آنجا گذاشت. آن قائمه تا قیامت می‌لرزد.^(۲) ای حسین! عرش باید در مقابل خون تو بلرزد.

→ مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۳۷؛ کامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۳۲؛ بدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۰.

۱. رجوع شود به مجلس سوم: ص ۱۶۴، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به مجلس دوم: ص ۱۰۸، پاورقی ۲.

دلی که مطمئن به یاد خداست، باید عرش در مقابل او بلرزد. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۱). خونی که لنگر آن خون اسم خداست، باید عالم در مقابل او بلرزد. شیشه خون حسین علیه السلام گلاب عالم امکان است.

تحفه زمین به آسمان

نزدیک غروب آفتاب مدینه یک پارچه زنده شد. چه خبر است. مردم سراسیمه رو به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله می دونند. ابن عباس آمد و دید شیون امسلمه بلند است. گفت: چه حادثه‌ای برای حرم رسول صلی الله علیه و آله رخ داده است؟ ...
ام سلمه فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که غبار آلود و مضطرب بودند. گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا گرد و خاک به صورت شما نشسته است؟ برای چه با چهره غبار آلوده آمده‌اید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امروز فرزندم حسین و اهل بیتش به شهادت رسیدند و الآن بدن حسینم و اهل بیتش را در خاک قبر دفن نمودم.^(۲)

۱. آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد. رعد: ۲۸.

۲. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا زَائِدٌ فِي مَثَرِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخًا عَظِيمًا عَلِيًّا مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهَ بِي قَائِدِي إِلَى مَثَرِهَا، وَ أَقْبَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرَّجَالُ وَ النِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُكَ تُصْرَخِينَ وَ تَعُوِّثِينَ فَلَمْ تُجِئِي، وَ أَقْبَلْتُ عَلَى النِّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنِي وَ ابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُمْ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللّهِ قُتِلَ سَبْطُ رَسُولِ اللّهِ وَ رِيحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكَ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعْبًا مَدْعُورًا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ.» ابن عباس گوید که: در آن بینی که من در منزل خواب بودم ناگاه صدای گریه و فریادی از خانه ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: من خارج شدم و راهنمای من را بسوی منزل ام سلمه برد و مرد و زن اهل مدینه هم متوجه منزل وی شدند. وقتی من به ام سلمه رسیدم به وی گفتم: یا ام‌المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی؟! او جواب مرا نگفت. بعدا متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! بیایید مرا در گریه کردن یاری کنید. به خدا قسم آقای شما و بزرگ جوانان اهل بهشت شهید شده. به خدا قسم که سبط و ریحانه پیامبر خدا، حسین کشته شده است. من گفتم: یا ام‌المؤمنین! تو این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت: من اکنون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در حالی در خواب دیدم که

ای حسین بن علی علیه السلام به کجا رسیدی؟ به آنجا رسیده‌ای که در مقابل تو عقل، بال و پرش می‌ریزد.

خود ابن عباس نیز می‌گوید در خواب دیدم که یک شیشه خون در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این شیشه خون چیست؟ فرمود: خون گلوی فرزندم حسین علیه السلام است. آن حضرت صلی الله علیه و آله به عرش رفت. این تحفه زمین است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان می‌برند. ^(۱)

→
ژولیده مو و مضطرب بود. به آن حضرت گفتم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش شهید شدند. من الآن از دفن آنان فراغت یافته‌ام
برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس سوم: صفحه ۱۶۷، پاورقی ۲.
۱. رجوع شود به مجلس سوم: صفحه ۱۶۶، پاورقی ۱.

بی نوشت:

۱. بعضی از قوانین و احکام یهودیان و مسیحیان در کتب موجودشان:

«وقتی در ابتدای پیدایش انسان، آدم و حوا گناه کردند خداوند برای هر یک جریمه‌ای مقرر کرد و به زن گفت: درد حمل تو را بسیار افزون گردانم با درد، فرزندان خواهی زایید...» (سفر پیدایش باب ۳)

«در میان هزار مرد می‌توان یک مرد خوب یافت، اما در میان همه زنان یک زن خوب هم یافت نمی‌شود» (جامعه ۷: ۲۸)
۲. [قال رسول الله لابن مسعود]... «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ يَا تَبِيَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانُ الصَّابِرِ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ يَقُولُ لِذَلِكَ الزَّمَانِ إِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنْبًا وَإِلَّا أَكَلْتَهُ الذُّنْبُ [الذَّنَاب]» پیامبر اکرم ﷺ به عبد الله بن مسعود فرمود: ای پسر مسعود زمانی بر مردم بیاید که صبرکننده بر دینش مانند کسی است که آتش در دست خود بگیرد می‌گوید اگر در این زمان گرگ بود که هیچ، وگره گران او را می‌خورند. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص ۴۵۰؛ وافى، فیض کاشانی، ج ۲۶، ص ۲۰۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۹۸.
۳. در زیارت حضرت علی علیه السلام ایشان را به دین الله خطاب می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۲۶۴؛ مزار، شهید اول، ص ۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۷، ص ۳۶۰.
- همچنین: «كَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ يَدُورُ فِي سَبْكِكَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ وَ هُوَ يَقُولُ عَلَيَّ خَيْرَ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ يَا مَعْاشِرَ الْأَنْصَارِ أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَيَّ حُبِّ عَلَيٍّ فَمَنْ أَبِي فَانظُرُوا فِي شَأْنِ أُمَّه.» جابر بن عبد الله انصاری در کوچه‌های انصار مدینه می‌گشت و این جمله را می‌گفت: علی علیه السلام بهترین مردم جهان [از اولین و آخرین] است و هر کس منکر باشد کافر است ای انصار، فرزندان خود را به دوستی علی علیه السلام تربیت کنید، و هر که امتناع کرد، به حال مادر او نظر کنید. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۶؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴۲؛ من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۴۹۳؛ رجال کشی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۱۲۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۶۵؛ وافى، فیض کاشانی، ج ۲۳، ص ۱۳۸۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۸، ص ۷.
- و همچنین: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَيَّ ثَلَاثَ خِصَالٍ حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ...»؛ فرزندان‌تان را بر سه چیز تأدیب کنید: دوستی پیغمبرتان، دوستی اهل بیت ایشان و تلاوت قرآن. منابع اهل تسنن: جامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۵۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۶، ص ۴۵۶؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۷۲؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۷۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۳۶۱.
۴. « فخرج نفر من أشرف أهل الكوفة إلى الحسين بن علي علیه السلام، فأخبروه الخبر، فاسترجع وشق عليه، فأقام أولئك نفر يختلفون إلى الحسين بن علي علیه السلام، وعلى المدينة يومئذ مروان بن الحكم، فترقى الخبر إليه،



فكتب إلى معاوية يعلمه أن رجالا من أهل العراق قدموا على الحسين بن علي [عليه السلام]، وهم مقيمون عنده
يختمون إليه، فكتب إلي بالذي ترى . فكتب إليه معاوية: لا تعرض للحسين في شيء. «
منع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبه، ص ۲۲۴.

۵. «كتب [معاوية] إلى الحسين [عليه السلام]: أما بعد، فقد انتهت إلى أمور عنك لست بها حريا، لأن من أعطى صفقة
يمينه جدير بالوفاء، فاعلم رحمك الله إنني متى أنكرك تستكرني، ومتى تكدني أكدك، فلا يستفزك
السفهاء الذين يحبون الفتنة والسلام. فكتب إليه الحسين [عليه السلام]: ما أريد حرك، ولا الخلاف عليك. قالوا:
ولم ير الحسن ولا الحسين طول حياة معاوية منه سوءا في أنفسهما ولا مكروها، ولا قطع عنهما شيئا مما
كان شرط لهما، ولا تغير لهما عن بر.» اخبار الطوال، ابن قتيبه دینوری، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

همجنين: «كتب معاوية إلى الحسين [عليه السلام]: أما بعد فقد أنهيت إليّ عنك أمور إن كانت حقاً فإني لم أكن
أظنها بك رغبة عنها، وإن كانت باطلا فأنت أسعد الناس بمجانبتها، وبحظ نفسك تبدأ، وبعهد الله توفي
فلا تحملني على قطيعتك والإساءة إليك، فإني متى أنكرك تنكرني ومتى تكدني أكدك فاتق الله يا حسين
في شق عصا الأئمة، وأن تردهم في فتنة فكتب إليه الحسين [عليه السلام] كتابا غليظا يعدد عليه فيه ما فعل في أمر
زياد، وفي قتل حجر، ويقول له: إنك قد فتنت بكيد الصالحين مذ خلقت؟! فكفني ما بد لك وكان آخر
الكتاب: والسلام على من اتبع الهدى. فكان معاوية يشكو ما كتب به الحسين إليه إلى الناس! فقيل له:
اكتب إليه كتابا تعبه وأباه فيه. فقال: ما عسيت أن أقول في أبيه إلا أن أكذب ومثلي لا يعيب أحدا بالباطل! و
ما عسيت أن أقول في حسين ولست أراه للعيب موضعا إلا آتي قد أردت أن أكتب إليه فأتوعدده وأتهدده، ثم
رأيت أن لا أجيبه.» أنساب الأشراف، بلاذري، ج ۳، ص ۱۵۳ - ۱۵۵.

۶. وصية أمير المؤمنين [عليه السلام] للحسين [عليه السلام]: «يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغَنَى وَالْفَقْرِ وَكَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَالْقُصْدِ فِي الْغَنَى وَالْفَقْرِ وَبِالْعَدْلِ عَلَى الصَّدِيقِ وَالْعَدْوِّ وَالْبَعْدِ فِي الشَّطْرِ وَالْكَسَلِ وَالرِّضَا
عَنِ اللَّهِ فِي الشَّدَةِ وَالرِّخَاءِ أَيُّ بُنَيَّ مَا شَرُّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ بِشَرِّ وَلَا خَيْرَ بَعْدَهُ النَّارُ بِخَيْرٍ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ
مَحْفُورٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَاقِبَةٌ - وَاعْلَمْ أَيُّ بُنَيَّ أَنَّهُ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَمَنْ تَعَرَّى
مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى لَمْ يُسْتَرِ بِشَيْءٍ مِنَ اللَّبَاسِ وَمَنْ رَضِيَ بِقَسَمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ وَمَنْ سَلَ سَيْفَ
الْبُغْيِ قَتِلَ بِهِ وَمَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا وَمَنْ هَمَّكَ حِجَابٌ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوَزَاتُ بَيْتِهِ وَمَنْ نَسِيَ حَظِيئَتَهُ
اسْتَعْظَمَ حَظِيئَةَ غَيْرِهِ وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ وَمَنْ افْتَحَمَ الْعَمْرَاتِ غَرِقَ وَمَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَمَنْ
اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ وَمَنْ خَالَطَ الْعُلَمَاءَ وَقَرَّ وَمَنْ خَالَطَ الْأَنْدَالَ حَقَّرَ وَمَنْ سَفِهَ عَلَى
النَّاسِ شَتِمَ وَمَنْ دَخَلَ مَدَاجِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ وَمَنْ مَرَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ وَمَنْ كَثَرَ
كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ
قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ أَيُّ بُنَيَّ مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ وَرَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ وَمَنْ تَفَكَّرَ اعْتَبَرَ وَمَنْ
اعْتَبَرَ اعْتَرَلَ وَمَنْ اعْتَرَلَ سَلِمَ وَمَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرّاً وَمَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ - أَيُّ
بُنَيَّ عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاةُ عَنِ النَّاسِ وَالْقِنَاعَةُ مَا لَا يَنْفَدُ وَمَنْ أَكْثَرَ ذَكَرَ الْمَوْتَ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالنَّيْسِيرِ وَمَنْ
عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُهُ أَيُّ بُنَيَّ الْعَجَبُ مِمَّنْ يَخَافُ الْعِقَابَ فَلَمْ يَكْفُ وَرَجَا النَّوَابِ





فَلَمْ يَثُبَّ وَ يَعْمَلْ أَيُّ بَنِي الْفِكْرَةِ تُوْرَتْ نُورًا وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ وَ الْجِدَالَةُ ضَلَالَةٌ وَ السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بغيرِهِ وَ الْأَدْبُ حَيْرٌ مِيرَاثٌ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ حَيْرٌ قَرِيْبٌ لَيْسَ مَعَ قَطِيْعَةِ الرَّحِمِ نَمَاءً وَ لَا مَعَ الْفُجُوْرِ غِنَى أَيُّ بَنِي الْعَافِيَةِ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٌ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ وَ وَاحِدٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ أَيُّ بَنِي مَنْ تَرَبَّأَ بِمَعَاصِي اللَّهِ فِي الْمَجَالِسِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ عَلِمَ يَا بَنِي رَأْسِ الْعِلْمِ الرَّفْقُ وَ آفَقُهُ الْخُرْفُ وَ مَنْ كُنُوْزِ الْإِيْمَانِ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى كَثْرَةُ الزِّيَارَةِ تُوْرَتْ الْمَلَائِكَةُ وَ الطَّمَأْنِينَةُ قَبْلَ الْخَيْرِ صِدُّ الْحَزْمِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى صَعْفِ عَقْلِهِ أَيُّ بَنِي كَمْ نَظْرَةٌ جَلَبَتْ حَسْرَةً وَ كَمْ مِنْ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً أَيُّ بَنِي لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ الشُّوْرِ وَ لَا مَعْقِلَ أَحْرَزُّ مِنَ الْوَرَعِ وَ لَا شَفِيْعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَا لِيَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ وَ لَا مَالٌ أَذْهَبَ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالقُوْبِ وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكُنَافِ تَعَجَّلَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ حَفْصَ الدَّعَةِ أَيُّ بَنِي الْحِرْصِ مِفْتَاحُ التَّعَبِ وَ مَطِيئَةُ النَّصَبِ وَ دَاعٍ إِلَى التَّسْتَحْمِ فِي الذُّنُوْبِ وَ الشُّوْرِ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوْبِ وَ كَفَاكَ تَأْدِيْبًا لِنَفْسِكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ لِأَخِيكَ عَلَيْكَ مِثْلُ الَّذِي لَكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُوْرِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلنَّوَائِبِ التَّدْبِيْرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ النَّدَمَ مِنْ اسْتِقْبَالِ وَجْهِ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاةِ الصَّبْرُ جَنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ الْبُحْلُ جَلْبَابُ الْمَسْكِنَةِ الْحِرْصُ عِلَامَةُ الْفَقْرِ وَصُوْلُ مُعْدِمِ حَيْرٍ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ لِكُلِّ شَيْءٍ قُوْتُ وَ ابْنُ آدَمَ قُوْتُ الْمَوْتِ أَيُّ بَنِي لَا تُؤْيِسُ مُدْبِيًّا فَكَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ خَيَّمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَ كَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٌ فِي آخِرِ عُمُرِهِ صَابِرٌ إِلَى النَّارِ نَعُوْذُ بِاللَّهِ مِنْهَا أَيُّ بَنِي كَمْ مِنْ عَاصٍ نَجَا وَ كَمْ مِنْ عَامِلٍ هَوَى وَ مَنْ تَحَرَّى الصَّدَقَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُوْنُ فِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُهَا السَّاعَاتُ تَنْقُصُ الْأَعْمَارَ وَ يَلُّ لِلْبَاطِنِ مِنْ أَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ وَ عَالِمِ صَمِيْرِ الْمُضْمِرِيْنَ - يَا بَنِي بِسْ رِئَاذٌ إِلَى الْمُعَادِ الْعُدُوَانِ عَلَى الْعِبَادِ فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرِّقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَنْ تَنَالَ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ الْآخِرَى مَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ النَّصَبِ وَ الْبُؤْسَ مِنَ التَّعْيِمِ وَ الْمَوْتَ مِنَ الْحَيَاةِ وَ الشُّقْمَ مِنَ الصَّحَّةِ فَطُوْبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلُهُ وَ عِلْمُهُ وَ حُبُّهُ وَ بَغْضُهُ وَ أَخْذُهُ وَ تَرْكُهُ وَ كَلَامُهُ وَ صَمْتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ قَوْلُهُ وَ بَخٌّ بِخٍ لِعَالِمٍ عَمِلَ فَجَدًّا وَ خَافَ النَّبِيَّاتِ فَأَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ إِنْ سُئِلَ نَصَحَ وَ إِنْ تَرَكَ صَمَتَ كَلَامُهُ صَوَابٌ وَ سُكُوْتُهُ مِنْ غَيْرِ عِيٍّ جَوَابٌ وَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ بَلَغَ مَآلَ الْبُحْرِ مَانَ وَ خَدَّلَانَ وَ عَصِيَانَ فَاسْتَحْسَنَ لِنَفْسِهِ مَا يَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِهِ وَ أَرَزَى عَلَى النَّاسِ بِمِثْلِ مَا يَأْتِي وَ اعْلَمْ أَيُّ بَنِي أَنَّهُ مَنْ لَأَنْتَ كَلِمَتُهُ وَ حَبَّتْ مَحَبَّتُهُ وَ فَقَّكَ اللَّهُ لِرُشْدِهِ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ بِقُدْرَتِهِ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيْمٌ.»: پسر من ترا وصیت می‌کنم به پرهیزکاری در حال فقر و ثروت و به سخن حق در حال خوشنودی و خشم و میانه روی در حال نیاز و بی‌نیازی، و دادگری بر دوست و دشمن به و عمل در حال شادمانی و کسالت، و خوشنودی از خدا در حال سختی و آسانی. پسر! بدی که پس از آن بهشت باشد بدی نیست و خوبی که بعد از آن آتش باشد خوبی نیست و هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است و هر بلائی در برابر جهنم عافیت است. بدان ای پسر من که هر کس زشتی خویش را ببیند به زشتی دیگری نپردازد، هر کس لباس پرهیزکاری از بدن خارج نماید به هیچ لباسی پوشیده نگردد، هر کس به قسمت خدا خوشنود شود بر آنچه که از دست دهد محزون نخواهد شد، هر کس شمشیر ستم را از نیام کشد خودش به آن کشته گردد، هر کس چاهی برای برادرش بکند خود در آن افتد، هر کس بدرزد پرده دیگری را عورات خانه‌اش آشکار شود. هر کس گناه خود را فراموش کند گناه دیگری را بزرگ شمارد، هر کس رنج کارها را





کشد نابود گردد، هر کس در آب فرو رود غرق گردد، هر کس رأی خودش را بزرگ ببیند گمراه گردد. هر کس خود را به خردش بی‌نیاز بیند بلغزد، هر کس خویش را بزرگ شمارد خوار گردد، هر کس رفت و آمد با دانشمندان کند با وقار گردد، هر کس مصاحبت با مردان خسیس و پست کند کوچک شود، هر کس مردم را نسبت به نادانی دهد دشنامش دهند، هر کس به کانونهای بد وارد شود متهم گردد، هر کس شوخی کند سبک شمرده شود. کسی که چیزی را زیاد انجام دهد. شناخته به همان می‌شود کسی که پر حرف باشد خطایش بسیار است، کسی که لغزشش زیاد شود شرمش اندک است و کسی که شرمش اندک است پارسائیش کم است و کسی که پارسائیش اندک است دلش مرده است، دل مرده هم که در آتش است. ای پسرک من هر کس به عیب‌های مردم نگاه کند و برای خودش راضی شود به آنها احمق است هر کس اندیشه کند عبرت گیرد هر کس عبرت گیرد گوشه‌نشین شود، هر کس گوشه‌نشین شود سالم ماند هر کس شهوتها را واگذارد آزاد است، هر کس حسد را ترک نماید در دل مردم محبت دارد. پسرم بی‌نیازی مؤمن بی‌نیاز بودنش از مردم است، قناعت مالی است که تمام نمیشود، هر کس فراوان به یاد مرگ باشد از دنیا به اندک خوشنود است، هر کس بداند سخن گفتنش جزء کردارش میباشد سخنش اندک شود مگر در جایی که فائده‌ای برایش دارد، پسرم! شگفت از کسی است که از کیفر می‌ترسد و [از گناه] خودداری نمی‌کند امید ثواب دارد ولی توبه و عمل نمی‌کند. پسرم اندیشه نور بهره دهد، غفلت ظلمت آورد و دعوا گمراهی، خوشبخت کسی است که از غیر خود پند بگیرد. بهترین میراث ادب است خوی پسندیده بهترین همراه است، با قطع خویشاوندی افزایش و نمو نیست، با گناه بی‌نیازی نباشد. پسرم عافیت ده بخش است نه تازی از آن در خاموشی است مگر بیاد خدا و یکی از آنها در واگذاشتن همنشینی با نادانانست، ای پسرم هر کس به گناه و نافرمانی خدا در مجالس زینت کند خداوند او را خوار نماید، هر کس دانش جوید دانا شود. ای پسرم اصل دانش مدارا است و آفتش مدارا نکردن است، از گنجینه‌های ایمان شکیبانیست بر مصیبت‌ها، عفت زینت فقر است، سپاسگزاری زینت ثروت، زیادی دیدار ملامت آورد، آرامش قبل از آزمودن ضد دورانیشی است، خود بینی بر ناتوانی خرد دلالت میکند، پسرم چقدر نگاه است که پشیمانی آورد، چقدر سخن است که نعمت را سلب می‌کند. پسرم شرافتی بالاتر از اسلام نیست، کرامتی عزیزتر از پرهیزکاری نیست، پناهی بهتر از پارسائی نیست، واسطه‌ای مؤثرتر از توبه نباشد، لباسی زیباتر از سلامتی نیست ثروتی دورکننده‌تر برای تهی دستی از راضی بودن به روزی نیست، هر کس اکتفا کند باندازه کفاف براحتی شتابد و بر زندگی راحت برمیگردد. پسرم حرص کلید رنج و مرکب سختیها و دعوت‌کننده به فرو رفتن در گناهانست، طمع گردآورنده‌ی بدیها و عیبهاست، کافیت برای تربیت نفست آنچه برای تو ناخوشایند است. از دیگری برای برادرت بر عهد توست مثل آنچه برای تو بر عهده اوست. هر کس در کارها بدون اندیشه عاقبت داخل شود با گرفتاریها هم عنان شود، دورانیشی پیش از کار ترا از پشیمانی ایمن دارد، کسی که به رأیها رو آورد جاهای اشتباه آن را می‌شناسد شکیبانی نگهداری کند از آسیب رساندن تهی دستی، بخل لباس ذلت است، آز نشانه‌ی تهی دستی است، فقیری که سر می‌زند بهتر است از ثروتمند جفاکار، از برای هر چیزی قوت است و فرزند آدم قوت مرگ است. پسرم گنه‌کار را ناامید مکن، چه بسا





کسی که همیشه با گناه است سرانجامش به خیر پایان یابد. چه بسا کسی که بر عمل خویش رو آورد اما در آخر عمرش عملش را فاسد سازد و به آتش کشیده شود، از آتش [جهنم] به خدا پناه می‌برم. پسرم چقدر گناهکار است که نجات پیدا می‌کند، چقدر نیکوکار است که ساقط گردد، کسی که در پی راستی است. روزیش آسان گردد در مخالفت نفس هدایت است، ساعتها عمرها را کم کند، وای بر سرکشان از [عذاب] احکم الحاکمین و از دانای نمان پنهان کننده. پسرم بد توشه‌ایست برای قیامت ظلم کردن بر بندگان، در هر جرعه‌ای گلوگیر است و در هر لقمه‌ای نیز گلوگیر است هرگز به نعمتی نخواهی رسید مگر به جدایی نعمت دیگر، چقدر نزدیک است آسایش به زحمت، و نیازمندی به نعمت و مرگ به زندگی و بیماری به تندرستی، خوشا به حال آنکه خالص کند برای خدا کردار، دانش و دوستی، دشمنی، گرفتن و واگذاشتن، سخن و سکوت، کردار و گفتارش را، خوشا به حال دانشمندی که عمل دارد و کوشش و می‌ترسد از این که شب بخوابد [و مرگش فرا رسد] پس توشه تهیه کند و مستعداً [مرگ] گردد. اگر از او بپرسند نصیحت و خیرخواهی کند وگرنه خاموش است سخنش درستی و خاموشی او نه از روی ناتوانی جواب است. وای پس وای بر کسی که گرفتار ناامیدی و ناتوانی و نافرمانیست نیکو شمارد برای خود آنچه را برای دیگری ناخوش دارد، ملامت می‌کند مردم را به آنچه خودش به جا می‌آورد. بدان ای پسرم کسی که سخنش نرم است دوستی واجب است خداوند ترا توفیق هدایتش دهد و از فرمانبردارانش به نیرویش قرار دهد زیرا که او سخی و بخشنده است.

۷. عالم جلیل و فاضل نبیل، الشیخ الموثق، شیخنا الاستاد حاج شیخ محمد باقر، صاحب کتاب کبریت احمر دام دوامه در بعض نوشته‌جات خود از بعض مقاتل معتبره نقل نموده و فرمایش حضرت سجاد علیه السلام که حاصل فرمایشش این است: «در این سفر محنت فرجام شام با ان همه مصیبت و زحمت و مشقت که بر عمه ام زینب وارد آمده مع ذلک نماز شب او ترک نشده». خصائص زینبیه، آیه الله سید نور الدین جزائری، ص ۱۲۰.

همچنین: (أما زینب) صلوات الله علیها فلقد كانت في عبادتها ثانیة أمها الزهراء علیها السلام، و كانت تقضي عامة لیلایها بالتهدج و تلاوة القرآن. قال بعض ذوي الفضل: إنَّها صلوات الله علیها ما تركت تهجدها لله تعالى طول دهرها حتى ليلة الحادي عشر من المحرم. (قال) و روي عن زين العابدين عليه السلام أنه قال: رأيتها تلك الليلة تصلي من جلوس، و عن الفاضل القائني البيرجندی عن بعض المقاتل المعبرة عن مولانا السجاد عليه السلام أنه قال: إنَّ عمتي زینب مع تلك المصائب و المحن التآزلة بها في طريقنا إلى الشام ما تركت نوافلها الليلية، عن الفاضل المذكور أنَّ الحسين عليه السلام لما ودع أخته زینب علیها السلام وداعه الأخير قال لها: يا أختاه! لا تنسيني في نافلة الليل، و هذا الخبر رواه هذا الفاضل عن بعض المقاتل المعبرة أيضا. زینب الكبرى، علامه تقدی، ص ۵۸.

همچنین: در بحر المصائب از امام زین العابدين عليه السلام روایت مذکوره را چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «عمه‌ام زینب با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا به شام به نافله شب قیام و اقدام داشت و با آن حال گرفتاری و پرستاری عیال و تحمل زاری اطفال و تفقد احوال جمعی پریشان روزگار، از مراسم





عبادت غفلت نداشت. اما در یکی از منازل نگران شدم؛ نشسته به نماز نافله اشتغال داشت. من سبب این ضعف را پرسیدم. گفت: سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می‌دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت به پای ایستادن ندارم. چه آن مردم نکوهیده خصال، بر اهل بیت بسیار سخت می‌گرفتند.». ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳، ص ۴۰.

همچنین: «قالت فاطمة بنت الحسين عليه السلام: و أمّا عمّتي زينب، فإنّها لم تزل قائمة في تلك اللّيلة في محرابها تستغيث إلى ربّها». فاطمه عليها السلام دختر امام حسین عليه السلام فرمود: اما عمه ام زینب عليها السلام در شب عاشورا پیوسته در محراب خود قیام نموده بود و به سوی پرودگارش استغاثه می‌نمود. مشیر الاحزان، شیخ الشریف (سبط صاحب جواهر)، ص ۵۶؛ زینب الكبرى، علامه کبری، ص ۱۹؛ ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳، ص ۴۰؛ ناسخ التواریخ حضرت زینب، ج ۱، ص ۴۲.

مجلس ششم:

ابا عبدالله الحسين عليه السلام پرچم دار توحيد در محبت

اباعبدالله الحسين عليه السلام، پرچم دار توحید در محبت

مراتب توحید

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^(۱).

مبنای دین مقدّس اسلام بر توحید خداست^۱ توحید دارای درجات و مراتبی است و مردم در اثر امتیاز علم و عقلشان به آن مراتب و درجات نائل می‌شوند.

توحید ذات

اول مرتبه توحید توحید ذات خداست و معنای این کلمه این است که پروردگار مرکب از اجزاء نیست، نه اجزاء خارجی، نه اجزاء ذهنی و عقلی، و این مرتبه از توحید در کلمه «أحد» در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۲) گنجانده شده است.^۲

توحید صفات

مرتبه دوم توحید، توحید در صفات خداست و معنای این توحید این است که صفات حق عین ذات اوست. خدا علم است و قدرت، و تمام کمالات عین ذات

۱. ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، الفجر(۸۹): ۲۷ و ۲۸.

۲. بگو: او خدایی است یکتا. الإخلاص(۱۱۲): ۱.

است و ذات عین کمالات. آن ذات ذاتیست که علم را پیدا نمی کند بلکه ذات او عین علم است^۳. غیر خدا موجودیست که دارای قدرت است ولی ذات خداوند عین قدرت است^۴. پس در این جا صفات با ذات یکی است و معنای توحید در درجه دوم این است.

توحید در اسماء حسنی

مرتبه سوم در توحید عبارت است از این که بشر در مقام اسماء حسنی موحد باشد. توحید در اسماء حسنی یعنی چه؟ یعنی هر اسم کمالی به حقیقت معنی و تمام معنای کلمه، منحصر به خدا است. عالم و قادر و حی و مرید و مدرک اوست. و غیر او نه عالمی است نه قادری است و نه زنده ای همه زنده به او هستند، او زنده به خود؛ همه توانا به او هستند، او توانا به خود؛ همه دانا به او هستند، او دانا به خود؛^۵ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^(۱).

و این معنای توحید در مرتبه سوم یعنی در اسماء حسنی است.

توحید در حکم

مرتبه چهارم در توحید، مرتبه توحید حکم است. تمام عالم اسلام باید از مکتب شیعه درس توحید بگیرد و تمام مراتب توحید به برکت بیانات اولیاء این مذهب به بشر آموخته شد و کلمه «لا إله إلا الله» به تمام بطونش برای مردم تفسیر شد. معنای توحید در حکم این است که هیچ موجودی حق حکم و حق فرمان ندارد.

۱. و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید. الأعراف (۷): ۱۸۰.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» سوگند بخدا مانیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۴۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۶۱۷، بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۱، ص ۶.

فرمانده فقط یکی است و جز او همه فرمانبرند؛ و آمر یکی است و غیر از او همه مأمورند؛ و حاکم یکیست و غیر از او همه محکوم‌اند ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^(۱) و هر حکمی و هر ولایتی باید به خدا منتهی بشود. اگر حکم منتهی به خدا شد، تمام است و الا عین شرک است و این مرحله چهارم در توحید است.

توحید در عبادت

مرحله پنجم در توحید، توحید در عبادت است. معنای توحید در عبادت این است که پرستش منحصر به ذات پروردگار است و معبود یکی است و جز او، هر چه و هر که هست، همه و همه عابدند و هر چه در آسمان و زمین است ﴿آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْدًا﴾^(۲) از شخص اوّل عالم تا ارذل موجودات همگی برای یک معبود سگّه عبودیت به سینه زدند و اوست معبود به حق و این مقام، مقام توحید در عبادت است.^۶

توحید در عمل

مرحله ششم در توحید عبارت از توحید در عمل است. توحید در عمل عبارت از این است که باید کار برای خدا باشد و هر کاری که جز برای خدا باشد آن کار عاطل است و باطل.^(۳) معنای توحید عملی این است که هر کاری باید از غیر خدا خالص شود. این هم یک مرتبه از توحید است.

۱. فرمان جز برای خدا نیست. الأنعام(۶): ۵۷.

۲. بندهوار به سوی [خدای] رحمان می‌آید. مریم(۱۹): ۹۳.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ مِّنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.»؛ خدای عز و جل می‌فرماید: من بهترین شریکم، هر کس در عملی که انجام می‌دهد، دیگری را شریک من سازد من آن را نپذیرم [و برای آن دیگری قرار می‌دهم] جز عملی که خالص برای من باشد. محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ فقه الرضا علیه السلام، علی ابن بابویه قمی، ص ۳۸۱؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۴۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۴۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۲۸۸.

توحید در فعل

در قبال این مرتبه، توحید فعل در حق است که او هم یک مرتبه از توحید است. جای این مرتبه از توحید، بعد از توحید ذات بود ولی آن را در این جا بیان می‌نمایم تا تناسب بین فعل خالق و خلق را حفظ کنم.

معنای توحید فعل خدا این است که خداوند به خودش کار کننده است^(۱) و مستمد از هیچ موجودی نیست. خالق و رازق و محیی و مُحیط خود اوست و هیچ مخلوقی مدد پروردگار نیست، و خداوند اعلی و اجل و اکبر از این است که از مخلوق خودش استمداد کند.^(۲)

أزْمَةُ الْأُمُورِ طَرًّا بَيَّدَهُ وَ الْكَلِّ مُسْتَمِدَّةً مِنْ مَدَدِهِ^(۳)

این هم یک مرتبه از توحید.

توحید در محبت

مرتبه هشتم، آخر مرتبه از توحید است که اگر بشر به آن مقام رسید دیگر توحیدش کامل شده است.

بعد از توحید در ذات بعد از توحید در صفات بعد از توحید در مقام افعال بعد از توحید در اسماء بعد از توحید در حکم بعد از توحید در عبادت بعد از توحید در تمام اعمال، نوبت می‌رسد به عالی‌ترین مرتبه توحید، و آن عبارت است از توحید در

۱. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کُشت. و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند. الأنفال(۸): ۱۷.

۲. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. همانا که خدا از جهانیان بی‌نیاز است. آل عمران(۳): ۹۷. همچنین: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است. فاطر(۳۵): ۱۵.

۳. زمام تمام امور به دست اوست و همه موجودات از مدد او یاری می‌جویند.

محبّت؛ یعنی بشر وقتی حقیقتاً موحد شده که در قلب و مغزش، یعنی در آنجا که کانون مهر و محبّت و دوستی است، به جز یک محبوب و به جز یک مقصود نباشد.^۸

هست آیین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس

به این جا که رسید توحید کامل می شود. از نظر مکتب تشیع توحید عبارت از این است. این تفسیر کلمه توحید، به بیان آن کسانی است که پیغمبر ﷺ هنگام از دنیا رفتنش فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهَا لَنْ تَضِلُّوا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».^(۱)

۱. في المناقب: عن أحمد بن عبد الله بن سلام، عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الظهر ثم أقبل بوجهه الكريم إلينا فقال: معاشر أصحابي أوصيكم بتقوى الله والعمل بطاعته، وإني أدعى فأجيب، وإني تارك فيكم التقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي، إن تمسكتم بهما لن تضلوا، وإني لئن يفترقا حتى يردا علي الحوض. شرح إحقاق الحق، مرعشي نجفی، ج ۹، ص ۳۴۱؛ منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۱۱۲.

همچنین: «عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوا بِمَاذَا تَخَلَّفُونِي فِيهِمَا.» ابو سعيد خدری از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند (کنایه از رحلت) و اجابت کنم و من در میان شما دو چیز نفیس باقی می گذارم؛ کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آن دو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۳۵؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۹۰ العمدة، ابن بطریق، ص ۷۲؛ الطرائف، سید ابن طاووس، ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۰۸. منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۳۲۹؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷؛ فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، ح ۱۳۸۳؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۵، ص ۲۱۵؛ مسند ابن الجعد، علی بن الجعد بن عبید جوهری، ص ۳۹۷؛ معجم الأوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۱۰۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۶.

تمام مراتب توحید از توحید ذات خدا شروع می‌شود تا می‌رسد به توحید در محبت. معنای توحید در محبت این است که بشر موحد باید دوستی‌اش به خدا منتهی بشود. معنای این کلمه این است که باید علی علیه السلام را دوست داشته باشی، چون علی علیه السلام حجت خداست و باید دوست‌دار علی علیه السلام باشی چون علی علیه السلام منصوب از طرف خداست.^{۱۰} معنای توحید در تمام مراتب عبارت از این است. وقتی بشر این‌جا رسید توحیدش کامل است. این است توحید در مذهب شیعه. آن گروه بی عقل و اندیشه که خیال می‌کنند شیعیان مهر را می‌پرستند درکشان چون درک چهارپایان است!! توحیدی که من امروز بیان نمودم، مغز توحید مذهب شیعه است و این توحیدی است که در عالم ابداً وجود ندارد الا در اسلام.

تفسیر توحید به زبان امیر مؤمنان علیه السلام

این توحید تفسیر نشده است الا به زبان آن کسی که باب مدینه علم است «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا».^(۱) او بشر را به این مرحله از توحید رساند و انسان را به

۱. «قال النبي صلى الله عليه وآله: أنا مدينة العلم و عليّ بابها».

این روایت با عبارات مختلف در این منابع آمده است: تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۶۳۰؛ مناقب الإمام أميرالمؤمنين علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۵۵۸؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۴۲۵؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۳۰۷؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۵۷۴؛ عیون أخبار رضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۱۱؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۳۰؛ مجازات نبویه، شریف رضی، ص ۲۰۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۳؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۳۸؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تعجب، ابی فتح کراجکی، ص ۶۱؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۵۵۹؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۲۹؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ خرائج و الجرائح، راوندی، ج ۲، ص ۵۴۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۱؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۵۱؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۶۶؛ عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور أحسانی، ج ۴، ص ۱۲۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۳۴.

منابع اهل تستن: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۵؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه

آنجایی رساند که بگوید خدا ذات بسیط قدوسی است که تمام موجودات مستمد از اوست. صفات او عین ذات و ذات او عین صفات است. او بشر را به جایی رساند که بشر جز به خدا عالم نگوید، جز به خدا قادر نگوید، جز به خدا حی نگوید، بقیه چه هستند؟ بقیه جاهل عالم نما، بقیه عاجز قادرنما، بقیه مرده زنده‌نما، مثل سرابی که لب تشنه، آبش می‌پندارد و گرنه عالم به تمام معنای کلمه، قادر به تمام معنای کلمه، زنده به تمام معنای کلمه، پاینده به تمام معنای کلمه، اول و آخر و ظاهر و باطن، جبّار و متکبر و مهیمن و عالم غیب و شهود و خالق ملک و ملکوت یکی است. بشر در آن هنگام که به این توحید رسید، کامل می‌شود. وقتی که بگوید «لا إله إلا الله» بعد از گفتن «لا إله إلا الله» بگوید «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^(۱) یعنی منحصرأ اسماء حُسنی برای خداست. بعد از آن بشر هنوز کامل نیست مگر بگوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی منحصرأ معبود اوست، بعد از آن هم هنوز کامل نیست مگر این که بگوید «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^(۲) یعنی جز تو شایسته نیست که ما از او مدد بگیریم، ولی بشر هنوز کامل نیست مگر وقتی برسد به جایی که هر حولی و هر قوه‌ای هست، همه را از او ببیند

اصفهانی، ص ۸۵؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۸۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۶۴؛ الفایق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج ۲، ص ۱۶؛ مناقب، موفق خوارزمی، ص ۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲؛ مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۵، و ص ۱۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۱۹؛ الجوهره فی نسب الإمام علی وآله، بری، ص ۷۱؛ تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۴، ص ۱۲۳۱؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۴۷؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۴؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۲۹۶؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام، باعونی شافعی، ج ۱، ص ۷۶؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۲۰۴؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۱، ص ۵۰۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ فیض القدر، مناوی، ج ۳، ص ۶۰؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۱. و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، الأعراف (۷): ۱۸۰.

۲. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» فقط و فقط تو را می‌پرستیم، و به جز تو از کسی یاری نجویم. الفاتحه (۱): ۵.

«لا حول ولا قوة إلا بالله». باز این آدم هنوز توحیدش کامل نیست. وقتی توحید کامل می‌شود که دیگر مهری در دل و محبتی در قلب نماند و سویدای دل از هر عشقی خالی بشود، نه عشق زن و نه مهر فرزند^{۱۲} و نه عشق مقام و نه مهر مال، و هنوز توحید کامل نیست مگر آن وقتی که عشق بهشت از سر برود و محبت حور و قصور از مغز برود. آن وقت می‌رسد به توحید در محبت.

ابا عبد الله الحسين عليه السلام علمدار توحید در محبت

یک چنین بشری علمدار توحید است. آن کسی که امروز سرش بالای نیزه رفت^(۱) در چنین مقامی است. امام حسین عليه السلام آن کسی است که می‌گوید: من خدا را به عشق بهشت و برای ترس از عذاب نپرستیدم. من فقط خدا را به عشق خود خدا و برای خود خدا پرستیدم^(۲) و آنچه خدا فرمود انجام دادم. من آن خدا پرستم که اگر مرا به جهنم بسوزاند یا به بهشت غرق نور کند، در نظر من یکسان است و هر جا رضای او باشد من آنجا خوشم. تنها مغز عالم وجود و تنها گوهر این صدف کسی است که امروز کشته شد، همان کسی است که دعای عرفه از او به یادگار مانده و این دعا شأنش اجل است از این که فکر بشر به آنجا برسد. دعای امام حسین عليه السلام آن دعائی است که باید عیسی بن مریم عليه السلام بخواند و بفهمد، باید ابراهیم خلیل عليه السلام بخواند و بفهمد.

خدا را به خدا شناختن

امام حسین عليه السلام در دعای عرفه توحیدی مجسم کرده که عقل ابراهیم خلیل عليه السلام را

۱. «أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى خَشَبَةٍ» به درستی که اول سری که بر فراز نی کشیده شد، رأس مقدس حسین بن علی عليه السلام بود. مشیر الأحزان، ابن نما حلّی، ص ۶۰.
منیع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۱۹.
۲. رجوع شود به مجلس سوم: ص ۱۵۹، پاورقی ۳.

حیران می‌کند، کجا؟ آنجایی که می‌گوید پروردگارا «أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ»^(۱) امام حسین علیه السلام یک چنین کسی است می‌گوید پروردگارا همه از مخلوقات پی به تو می‌برند، یعنی مردم نگاه می‌کنند که در یک نطفه گندیده آثار صنع تو چه کرده و در گردش ستاره‌ها حکمت تو چه کرده و در نباتات و حیوانات، تقدیر و علم و قدرت تو چه آثاری به وجود آورده، همه به این‌ها نگاه می‌کنند و به تو پی می‌برند ولی من آنم که از خودت به تو پی می‌برم و این کائنات کوچک‌ترند از این که برای من راهنمای تو باشند. پروردگارا من به تو عالم را می‌بینم نه عالم را به تو. این جاست که ابراهیم خلیل علیه السلام زانو به زمین می‌زند.

عالم باید بر حسین بن علی علیه السلام گریه کند امروز از نظر عقل باید این را بفهمیم یعنی اگر بشری عالم و دانا باشد، حکیم و عارف باشد، آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان، علم و تقوا، فهم و ادراک، همه باید بر چنین بشری اشک بریزند.

همه کمالات در یافتن خدا

اصلاً امام حسین علیه السلام شناخته نشده و هنوز هم بشر استعداد ندارد که او را بشناسد. او کسی است که می‌گوید: «خدایا آن کس که تو را پیدا کرد چه چیز را گم کرده، آن کس که تو را گم کرد چه چیز را پیدا کرده»،^(۲) امام حسین علیه السلام در چنین مقامی است. چه کسی حسین بن علی علیه السلام را شناخته است؟

این است سرّ این که امام زین العابدین علیه السلام وقتی حال پدرش را شرح می‌دهد می‌فرماید: روز عاشورا آن گاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار می‌شد و شدت می‌گرفت، صورت پدر من فروخته‌تر می‌شد و چهره او مبتهج‌تر می‌شد^(۳).

۱. رجوع شود به مجلس سوم: صفحه ۱۵۸، پاورقی ۱.

۲. فرازی از دعای عرفه: «مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟». همان.

۳. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِجِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَازْتَعَدَّتْ فَرَائِصُهُمْ وَوَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ

امروز عالم بر امام حسین علیه السلام گریه کرد ولی خودش خنده کنان از دار دنیا رفت.^(۱)
این است معنای ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^(۲). امام حسین علیه السلام را به منطق عامیانه شناسید.

گریه ما بر عالم و آدم

امام حسین علیه السلام علی اکبر علیه السلام را که از دست می دهد، سر نعش پسرش می گوید:
پسرم «فَقَدْ اسْتَرَحَّتْ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ عَمَّهَا»^(۳) ۱۳۰ تو آسوده شدی، گریه من بر بیچارگی این

بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نَفْسُهُمْ»؛ حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره اش می افکندند، می دیدند او بر خلاف آنان است چرا که آنان هر چه امر، شدید و سخت می شد رنگهایشان تغییر می کرد و بندهای بدنشان می لرزید ولی حسین علیه السلام و چند تن از خواص، رنگ [صورت] شان درخشان و اعضایشان آرام و جانهایشان بی اضطراب بود. اعتقادات فی دین الإمامیه، شیخ صدوق، ص ۵۲؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۲۸۹؛ المحجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۸، ص ۲۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۹۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۵۱.

۱. در آن حال که شمر بر سینه اش نشست و شروع کرد به جدا کردن سرش عرض کرد: «هل وافيت بعهدی»؛ آیا ای خداوند من به عهدی که در عالم ذر با تو کردم وفا نمودم؟ یعنی ای محبوب من تو هم به عهد خود وفا کن. پس گناهان شیعیان مرا به من ببخشای پس در آن حال ندایی از عالم بالا به گوشش رسید: که یا حسین دل خوش دار که ماهم به وعده خود وفا کردیم، پس اینقدر از دوستان تو را بیامرزم که تو خشنود گردی... پس چون آن غرقه به خون این سخن بشنید "تسم کرد" و گفت «الان طاب لي الموت» الان مردن برایم گوارا شد. چه غم من برای شیعیان بود و اینک به این مژده از دلم زدوده شد. تذکرة الشهداء، علامه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ج ۱، ص ۲۹-۳۰.

۲. ای نفس مطمئنه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، فجر (۸۹): ۲۷ و ۲۸.

۳. «قال أبو مخنف: لما قتل علي بن الحسين علیه السلام، صرخن النساء بالبكاء والتحجب، فصاح بهن الحسين علیه السلام أن: اسكتن، فإن البكاء أمامك. و جعل يتنفس الصعداء. قال: ثم دعا ببرة رسول الله، فلبسها، وأفرغ على نفسه درعة الفاضل، و تعمّم بعمامة السحاب، و تقلّد بسيفه ذي الفقار، و استوى على ظهر جواده، و حمل على القوم، و فرّقهم عنه، و أخذ رأسه، و وضعه في حجره، و جعل يمسح الدم و التراب عن

مردم است. چرا ما باید گریه کنیم؟ برای خاطر این که درخت عالم یک چنین میوه‌ای آورد و این میوه در تندباد حوادث این گونه پرپر شد و روی زمین ریخت و بشریت نتوانست از این میوه ثمر بگیرد. گریه برای عالم و آدم است و الا خود امام حسین علیه السلام آن نفس مطمئنه راضیه مرضیه است. این است که توحید به آخر معنای کلمه در اوست و علمداران موحدان جهان، اصحاب اویند آنان بودند که توحید را برای عالم تفسیر کردند. خدایا به ما توفیقی بده که از این مکتب استفاده کنیم.

مصیبت بیگانگی مردم با امام حسین علیه السلام

مصیبت عبارت از این است که مرتبی به این عظمت، و تربیت به این رفعت، و دستگاه تعلیم به این رشد و ارتقاء ولی مردمی که خودشان را به امام حسین علیه السلام وصل نموده و نسبت می دهند، این گونه از حسین بن علی علیه السلام بیگانه و این طور از سیدالشهدا علیه السلام آواره‌اند.

وجهه، و يقول: يا بني! لعن الله قاتلك، ما أجرأهم على الله ورسوله. و هملت عيناه بالدموع حزنا لمصابه، ثم إنَّ الحسين علیه السلام وضع ولده في حجره، وقال: يا ولدي [يا بني]! أما أنت فقد استرحت من هم [كرب] الدنيا، وغمها، و سرت إلى روح، وريحان، و جنة، و رضوان، و بقي أبوك لهما، و غمها، فما أسرع لحوقه بك [اللحوق بك]». هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید زنان صدا به شیون بلند کردند، سیدالشهدا علیه السلام فرمود: "ساکت باشید که بعد از این گریه بسیار خواهید نمود." [امام حسین علیه السلام خود را به سر نعش فرزندش علی رسانید] و سر علی اکبر علیه السلام را گرفت و آن را در دامن خود گذاشت و خاک و خون را از صورت جوانش پاک می کرد و می فرمود: "ای فرزند! خدا لعنت کند قاتل تو را؛ چه بسیار جرأت کردند بر خدای رسول او." و اشک چشمهای آن حضرت علیه السلام به خاطر حزن از آنچه به علی اکبر علیه السلام اصابت کرده بود فرو ریخت، سپس حسین علیه السلام فرزندش را در دامن خود نهاد و فرمود: تو ای فرزندم آسوده شدی از هم و غم دنیا و شتافتی به سوی راحت و ریحان و جنت و رضوان؛ و باقی ماند پدر تو برای هم و غم دنیا و چه بسیار زود است که به تو ملحق شود." مقتل اَبی مخنف (مشهور)، ص ۸۱-۸۳؛ منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۴۳-۴۴۴؛ اسرار الشَّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰-۳۷۱؛ (ترجمه اسرار الشَّهاده: ج ۲، ص ۱۲۰۱)؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ دمعة السَّاکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۲۸-۳۲۹.

تناسب با امام حسین علیه السلام

جوانان و پیرمردان و زنانی که حرف مرا می شنوید، این انبوه جمعیت که در این حسینیه، بالا و پایین را پر کرده و خیابان را مسدود کرده و در این خیابان پشت حسینیه روی خاک نشسته اید، به تمام این جمعیت می گویم: باید جمعیت با اباعبدالله الحسین علیه السلام، در چنین مقامی تناسب پیدا کنند تا از او استفاده نمایند. تناسب چیست؟

این شیشه ای که می بینید اگر این شیشه در دل سنگ بود هرگز روشن نمی شد. اگر این شیشه از دل سنگ درآمد و آب شد ولی جدا از سیم برق بود. این شیشه هرگز نور نمی گرفت.

معنای تناسب این است که این شیشه باید از دل سنگ درآید و آن کدورتها سیاهی ها، چرکها از او گرفته شود، بعد که گرفته شد، آن وقت باید خودش را به کانون نور وصل کند. تا اتصال به کانون نور پیدا نکند و لو صفا پیدا کند باز روشن نخواهد شد.

تقوا و دوری از تیرگی گناه، مقدمه وصل شدن به امام حسین علیه السلام

جان سخن دو کلمه است ای مردم دل شما جمعیت تا وقتی که با سنگ معصیت و گناه همنشین است تا وقتی که با تیرگی نافرمانی خدا همنشین است، ممکن نیست از حسین بن علی علیه السلام نور بگیرد. دلی که می خواهد از امام حسین علیه السلام نور بگیرد، از این شیشه که از کارخانه برق نور می گیرد کمتر نیست. این شیشه اگر سنگ را از خود جدا نمی کرد، کجا می توانست مشعل نور بشود؟ شما مردم باید گناه را از خود جدا کنید امام حسین علیه السلام جوهر فضل است، آلوده به ظلم کجا؟ و حسین بن علی علیه السلام کجا؟ آلوده به فحشاء کجا؟ حسین بن علی علیه السلام کجا؟ آلوده به منکر کجا؟ حسین بن علی علیه السلام کجا؟ تارک الصلوة کجا؟ و آنکسی که دیشب تا به صبح بانگ نماز شبش

عرش را به لرزه آورده بود کجا؟ تناسب باید محفوظ باشد و مردم باید راه تقوا را پیش بگیرند اگر این راهی که گفتم پیش بگیرید بعد مرحله وصل می‌رسد.

وصل شدن و روشنایی به برق ولایت کبری

مرحله وصل چیست؟ آنجاست که اعلان کرد اگر کسی عبادت جن و انس را بکند ولی مربوط به شاه سیم ولایت کبری نشود برق نخواهد گرفت^(۱) اگر این شیشه از دل سنگ درآمد و لامپ درخشان شد، یک میلیون سال در میان انبار الکتریک فروش‌ها باشد، روشنی نخواهد داد. اتصال به سیم برق لازم است. معنای ولایت این است. «أشهد أنّ عليّاً وليّ الله» معنایش این است که باید دل ما بعد از صاف شدن، به شاه سیم برق بندگی خدا وصل شود. وقتی به این شاه سیم وصل شد و ارتباط با آن کسی که او مربی و معلّم دین و توحید است، پیدا شد^(۲) آن وقت است که این دل منور می‌شود.

برنامه افلاکیان در بیابان کربلا

مثل دیشبی تا صبح در میان بیابان نینوا برنامه ملائکه سماوات بر پا بود. دیشب حرم امام حسین علیه السلام عکس فلک بود. ملائکه در آسمان چهار دسته‌اند: یک دسته در حال رکوع‌اند؛ یک دسته در حال سجودند؛ یک دسته در حال قیام؛ یک دسته در حال قعود.^(۲) ۱۶

۱. رجوع شود به مجلس هفتم، ص ۳۲۴، پاورقی ۱.

۲. حضرت علی علیه السلام در مورد خلقت ملائکه، فرمودند: «...فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ وَصَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ...»؛ [خدای تعالی] برگشود میانه هفت آسمان بلند را، و پر کرد آنها را از فرشته‌های گوناگون، برخی همیشه در سجده‌اند و رکوع ندارند برخی دائم در رکوع که برپا نایستند، برخی صف بسته که از صف به در نشوند، و تسبیح‌گویانی که خسته نشوند. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ تفسیر المحيط الاعظم، سید حیدر آملی، ص ۱۵۰؛

دیشب برنامه خیمه‌ها را اینطور تنظیم کرد. اصحابش بین قائم و قاعد و راکع و ساجد بودند. دیشب در کربلا غوغایی بر پا نمود که اصلاً تاریخ به خود ندیده است. این بزم حسین بن علی علیه السلام بود. یک عده ایستاده دست به دعا برداشته؛ یک عده نشسته در حال تلاوت قرآن و ذکر؛ یک عده در حال رکوع؛ یک عده در حال سجود؛ «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ»^(۱) ۱۷۰ مانند زمزمه زنبورهای عسل در میان کندوها از اول شب تا وقت اذان صبح، زمزمه ذکر و قرآن و استغفار میان خیمه‌ها برقرار بود، دیشب وضع حرم این گونه بود.

اذان شاهزاده علی اکبر علیه السلام

مؤذنش را خواسته و فرمود: تو همه جا برای ما اذان گفتی، از مدینه تا مکه، از مکه تا کربلا ولی من امروز صبح از تو یک درخواست دارم. عرض کرد: آقا امر، امر، توست؛ فرمان، فرمان، توست. از تو به یک اشارت، از ما به سر دویدن. فرمود: آرزو دارم اذان امروز صبح را با کمال رضایت به پسرم علی اکبر علیه السلام واگذاری، او امروز اذان بگوید،^(۲) چون روز آخر است و این روز روز معراج ماست. نماز امروز باید با اذان او شروع شود. یک چنین اذانی و یک چنین نمازی. اذان صبح گفته شد و نماز اقامه گردید و برنامه امروز شروع شد که عالم را منقلب و جهان را بیچاره کرد و من از برنامه امروز نمی‌گذرم و همگی باید آماده شوند و حدّاکثر فیض را از درگاه سیدالشهدا علیه السلام بگیرند. مردم! اولاً باید بدانید که کجا آمده‌اید؟ و در خانه که را می‌کوبید؟ بیدار باشید! در خانه آن کسی آمده‌اید که در روزگار دستی از درگاهش نا امید نرفته است.

→ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۴، ص ۱۷۷.
 منابع اهل تسنن: ربیع الابرار، زمخشری، ج ۱، ص ۳۱۳؛ مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۱۵۶.
 ۱. رجوع شود به مجلس اول: صفحه ۴۶، پاورقی ۱.
 ۲. رجوع شود به مجلس دوم: ص ۱۱۱، پاورقی ۱.

امام حسین علیه السلام بر کرسی کرامت

امروز در خانه کسی آمده‌اید که وقتی به کرسی کرم می‌نشست، وقتی بر مسند سخاء تکیه می‌داد، اعلان می‌کرد که مردمان گرفتار و حاجتمند، وقتی با من روبرو می‌شوند، حاجتشان را به زبان نیاورند.

چرا؟ برای این که وقتی یک محتاج اظهار حاجت می‌کند به اظهار حاجت، عرق خجالت به جبینش می‌نشیند و در سؤال یک ذلی است و او نمی‌تواند این مذلت را در چهره آفریدگان خدا ببید، لذا می‌فرماید: حوائجتان را در نامه‌ها بنویسید. وقتی در نامه می‌نوشتند و می‌خواستند نوشته را تحویلش بدهند نوشته را تحویل نمی‌گرفت. به غلامش اشاره می‌کرد و می‌فرمود: حاجت، روا هر چه نوشته، نوشته باشد. گفتند آقا ممکن است حوائج، سنگین باشد. چرا نامه‌ها را نمی‌خوانید؟ فرمود: از این می‌ترسم که تا نامه را می‌خوانم دل او مضطرب باشد که آیا حاجتش برآمده است یا نه؟^(۱)

لنگر عالم وجود

صاحب امروز چنین کسی است با خدا کار را به آنجا رساند، با خلق هم کار را به اینجا رساند، آنوقت یک چنین بشری لنگر عالم وجود است. او کجا ظاهر می‌شود؟ در عالم دنیا ابداً. دنیا کجا استعداد ظهور او را دارد؟ می‌دانی این مقام چه زمانی ظاهر می‌شود؟

ظهور مقام سید الشهداء علیه السلام در غوغای محشر

مقام او آنوقت ظاهر می‌شود که غوغای محشر به اعلی درجه برسد. چنان

۱. رجوع شود به مجلس سوم: ص ۱۶۳، پاورقی ۱.

غوغایی بشود که داد «وانفسا» از اولین و آخرین بلند بشود.^(۱) آن روز شدت به جایی خواهد رسید که خدا در قرآن می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾^(۲) روز قیامت که می شود غوغای آن روز آن اندازه بزرگ است که خدا در قرآن می فرماید: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾^(۳). روز قیامت روزی که اسم مقدس ﴿الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾^(۴) باید ظهور کند.

پناه اهل محشر به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام

وقتی همه جمع شدند شدت محشر به جایی می رسد که تمام اهل محشر یکباره به حضرت آدم علیه السلام پناه‌دهنده می شوند و می گویند: ای ابوالبشر توبه داد ما برس. آدم می گوید: من امروز کاره‌ای نیستم. بروید از حضرت نوح علیه السلام استمداد کنید.

همه پروانه‌وار دور مشعل وجود شیخ الانبیا نوح علیه السلام جمع می شوند و به او می گویند: تو به فریاد ما برس. او جواب می دهد مگر امروز خلیل لب به درگاه پروردگار بگشاید و کاری کند!

همه پناه می برند به حضرت ابراهیم علیه السلام. او می گوید: همگی یک‌باره پناه ببرید به کلیم، مگر آن کس که ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^(۵) امروز کاری انجام دهد. باز همه پناه می برند به موسی علیه السلام. او حواله می دهد به مسیح علیه السلام و می گوید بروید

۱. رجوع شود به مجلس چهارم؛ ص ۲۰۰، پاورقی ۱.

۲. ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است، روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می دهد [از ترس] فرو می گذارد. . الحج (۲۲): ۲۰۱.

۳. هنگامی که آن واقعه [روز قیامت] به پا شد که در وقوع آن دروغی نیست. الواقعة (۵۶): ۲۰۱.

۴. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. الحشر (۵۹): ۲۳.

۵. «وخدا با موسی آشکارا سخن گفت». النساء (۴): ۱۶۴.

نزد آن کسی که خدا در باره اش فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^(۱) مگر او به وجاهتش کاری نکند. همچنان که دور عیسی علیه السلام جمع شدند، بانگ بر می آورد که: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^(۲) من همچنان که در دنیا مبشّر بودم، در این جا هم مبشّر م. سَمَت من در دنیا این بود که گفتم: من می روم و پس از من فارقلیط^(۳) می آید. روح حق و راستی می آید^(۴) و من از خدا آرزو کردم که بند نعلین او را ببندم امروز هم پناه به او ببرید.

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

۱. «ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد، در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است. آل عمران (۳): ۴۵.
۲. به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم. الصف (۶۱): ۶.
۳. اصل این واژه، پریکلوتوس (periklytos) به معنی «ستایش شده» است که مفهوم این واژه، منطبق با معنای نام مبارک محمد صلی الله علیه و آله است. لذا برخی دانشمندان اسلامی بر اساس منابع اسلامی (بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۶ و ۲۱۰)، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان فارقلیط موعود مسیح معرفی کرده اند.
- بعضی در تعریف این واژه گفته اند: فارقلیط یا پارکلیت (parakletos) از زبان یونانی (παράκλητος) گرفته شده است که به معنای «کسی است که دلداری می دهد: تسلی بخش» یا «کسی که میانجی گری می کند: شفاعت کننده». این واژه چند بار در عهد جدید، (به ویژه در انجیل یوحنا: ۱۴:۱۶، ۱۴:۲۶، ۲۰:۲۲، ۱۶:۷، ۱۵:۲۶) ذکر شده است. کلیسای قدیم در اثر عدم اطلاع از تطابق واژه فارقلیط با معنای نام مبارک محمد (ستوده شده)، پارکلیت، را روح القدس می دانست (اعمال رسولان ۱:۵، ۱:۸، ۲:۴، ۲:۳۸) و مسیحیان هنوز این نام را برای روح القدس بکار می برند.
- یکی از شواهد این تطبیق نادرست، آن است که در متن انجیل از فارقلیط، به روح القدسی دیگر، یاد شده است بنابراین نمی توان مراد از روح القدس را همان فرشته وحی گرفت. و شاهد دیگری بر این معنا آن است که در منابع معتبر علمی روایی شیعی، چنین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای پنج روح می باشند که یکی از این ارواح خمسه، روح القدس نام دارد. رجوع شود به: کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۲.
۴. در انجیل یوحنا، ۱۴: ۱۵-۱۸ از قول حضرت عیسی چنین آمده است: «اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست تا «فارقلیط» دیگری به شما بدهد، تا ابد با شما خواهد ماند. او روح حق و راستی است که جهان نمی تواند او را قبول کند: زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد، اما شما را می شناسد، زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود».

جمع شدن تمام انبیا علیهم السلام و تمام اُمم، به دور خاتم الانبیا علیه السلام

غوغا آن وقت می شود که تمام انبیا علیهم السلام با تمام اُمم یکسره دور یک آفتاب فروزان به نام پیغمبر خاتم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ^(۱) جمع می شوند. وقتی انبیا علیهم السلام و امم همه یکسر دامن او را گرفتند، آنوقت است که رو می کند به جبرئیل و می فرماید: جبرئیل الآن برو بگو دخترم فاطمه علیها السلام بیاید. زهرا علیها السلام باید بیاید و تا او نیاید کار تمام نمی شود یعنی چه این کلمه؟

گوهر وجود در دستان فاطمه زهرا علیها السلام

یعنی خزینه دار من فاطمه علیها السلام است. گنجینه دار من فاطمه علیها السلام است. من یک گوهری نزد زهرا علیها السلام دارم. آن گوهر را باید امروز سر دست بگیرم به درگاه پروردگار ببرم. آن وقت بانوی جهان خواهد آمد. با چه جلالی خواهد آمد؟ بر چه مرکبی سوار خواهد بود؟ بر محملی که ظاهرش از باطن نمایان و باطنش از ظاهر درخشان. در آن کجاوه ای می نشیند که باطنش عفو پروردگار و ظاهرش رحمت حق متعال. در میان آن تشریفاتی که هفتاد هزار ملک زمام مرکبش را می کشند ^(۲) و می آورند، آن کسی که دل شب جنازه اش را به خاک سپردند ^(۳) باید نیمه آن روز با آن جلال وارد

۱. رجوع شود به مجلس چهارم: ص ۲۰۰، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به مجلس چهارم، ص ۲۰۷، پاورقی ۳.

۳. «أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام دَفِنَتْ لَيْلًا». مناقب الإمام أمير المؤمنين علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۱۹۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۳۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۳۸۹ و ج ۴۳، ص ۱۸۳.
منابع اهل تسنن: مصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۳، ص ۲۲۶ و ج ۸، ص ۶۲؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹؛ آحاد و مثانی، ضحاک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۳۱؛ معرفة السنن و الآثار، بیهقی، ج ۳، ص ۱۶۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

محشرش کنند، وقتی می‌رسد مقابل قائمه عرش، یک منبر هفت پایه^(۱) در مقام و جایگاه پیامبر ﷺ که «وسيله»^(۲) نام دارد، برایش نصب می‌کنند. آن وقت است که پیغمبر ﷺ می‌گوید: دخترم دست به دعا بردار. وقتی که فاطمه زهرا علیها السلام می‌ایستد، امیر مؤمنان علیه السلام لوائ تهلیل به دست دارد، یک طرفش جعفر طیار با لوائ تسبیح و یک طرفش اسدالله حمزه سیدالشهدا با لوائ تکبیر،^(۳) در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام لوائ حمد را برافراشته می‌کند^(۴) در یک چنین هنگامه‌ای باید فاطمه زهرا علیها السلام

۱. رجوع شود به مجلس چهارم، ص ۲۰۹، پاورقی ۱.

۲. «عن امیرالمؤمنین قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ تُسَمَّى الْوَسِيلَةَ وَ هِيَ لِنَبِيِّ فَإِذَا سَأَلْتُمُوهَا فَاسْأَلُوهَا لِي فَقَالُوا مَنْ يَسْكُنُ مَعَكَ فِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَاطِمَةُ وَ بَعْلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت، درجه‌ای است که "وسيله" نامیده می‌شود و آن برای پیامبر است. هر گاه آن را خواستید، پس به خاطر من آن را بخواهید. گفتند: چه کسی با شما در آن سکونت دارد؟ فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین علیهم السلام. دُرُ النظم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۷۶۴؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۴۵۲. منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۲۰۲؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۸۸.

* علامه مجلسی در مورد "وسيله" می‌گوید: «هي [الوسيلة] درجة الشفاعة الكبرى "والوسيلة" هي المنبر المعروف الذي يعطيه الله في القيامة». بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸۱، ص ۳۷۵.

۳. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ ... أَنِّي أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَةَ أَلْوِيَّةٍ فَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِي وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّهْلِيلِ لِعَلِيِّ وَ أُوجِّهُهُ فِي أَوَّلِ فَوْجٍ وَ هُمُ الَّذِينَ يُحَاسِنُونَ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ عَلَيْهِمْ وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّكْبِيرِ إِلَى حَمْرَةَ وَ أُوجِّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّانِي وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّسْبِيحِ إِلَى جَعْفَرٍ وَ أُوجِّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّالِثِ ثُمَّ أُقِيمُ عَلَيَّ أُمَّتِي حَتَّى أَسْتَفْعَ لَهُمْ»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردای قیامت چهار لواء (پرچم) به من داده می‌شود. پس لواء حمد به دست خودم است و لواء تهلیل را به علی علیه السلام می‌دهم و او را در اولین گروه روانه می‌سازم. و آنان کسانی‌اند که حسابشان آسان است و بی حساب داخل بهشت گردند و لواء تکبیر را به حمزه می‌دهم و او را در گروه دوم روانه می‌کنم. و لواء تسبیح را به جعفر طیار می‌دهم و او را در گروه سوم روانه می‌کنم سپس نزد امتم باشم تا برای آنان شفاعت نمایم. تفسیر فرات کوفی، فرات کوفی، ص ۵۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸، ص ۷ و ج ۴۰، ص ۶۵.

۴. امام رضا علیه السلام از اجدادش روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «...أَنَا عَلَى دَابَّةِ اللَّهِ الْبُرَاقِ وَ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عَقَرَتْ وَ عَمِّي حَمْرَةَ عَلَى نَاقَتِي الْعَضْبَاءِ وَ أَخِي عَلِيُّ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نَوَاقِ الْجَنَّةِ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ يُبَادِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛ [فردای قیامت] من بر بُرَاق دابه خدا، برادر صالح بر شتری

دست به دعا بردارد تا عقده محشر گشوده شود. چه زمانی دست به دعا برمی دارد و حساب محشر خاتمه پیدا می کند؟

پیراهن غرقه به خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام

آن وقتی که دست به طرف قائمه عرش دراز می کند به یک دست قائمه عرش را می گیرد و به یک دست یک پیراهن کهنه غرقه به خون،^(۱) آنگاه که آن پیراهن را گرفت ارکان عرش به لرزه می آید، این پیراهن چیست؟ این پیراهن چه حساب دارد؟ این پیراهن حسابش این است که تار و پودش با یک خونی آغشته شده که آن خون به عشق پروردگار از این عروق بیرون آمده است. این خون همان نفس مطمئنه ای است که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^(۲).

رضای امام حسین علیه السلام

متن قرآن این است بیا به جانب پروردگارت هم راضیه هم مرضیه. امام حسین علیه السلام چه وقت راضی می شود؟ امام حسین علیه السلام در کدامین هنگام آسوده دل می شود؟

→ که خدا فرستاد و قومش آن را پی کردند، و عمویم حمزه بر ناقه عضباء من، و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشت سوار است، در حالی که پرچم حمد در دستش می باشد فریاد می زند: لا اله الا الله، محمد رسول الله... مسند زید بن علی، ص ۴۵۸؛ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، ص ۱۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۲۰۴؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ امالی، شیخ مفید، ص ۲۷۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۳۵؛ کفایة الاثر، خزاز قمی، ص ۱۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۰۹؛ دُرُ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۲۹۲؛ التحصین، سید بن طاووس، ص ۵۷۲؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۲۳۳.

منابع اهل تسنن: مناقب، خوارزمی، ص ۲۹۵؛ فرائد السمطين، جوینی، ج ۱، ص ۸۸؛ ینایع الموده، قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۱. رجوع شود به مجلس چهارم: ص ۲۱۴، پاورقی ۱.

۲. ای نفس مطمئنه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، فجر (۸۹): ۲۷-۲۸.

اگر بنا بشود در مجلس عزای یک شخصیتی یک نفر خدمت کند، در آن جا عزاداری کند صاحب عزا هنگام ظهر که می شود این طرف نگاه می کند، آن طرف نگاه می کند. این خدمتگزار کجا رفت؟ چرا به دنبال او می گردد؟ برای خاطر این که صاحب عزا دلش قرار ندارد ببیند آن کسی که از اول صبح تا ظهر در عزای او دویده، دست خالی از در خانه او برود.

یا ابا عبدالله علیه السلام! ای کریم کریمان! ای اقیانوس سخاء! این مردم از مرد و زن، ده روز است که در مجلس عزای تو می دوند؛ از این محفل به آن محفل؛ از آن خیمه به این خیمه؛ گاهی پای آن ذکر، گاهی پای این مصیبت؛ دیشب تا به سحر، من گوش می دادم، دیدم بانگ: «واحسینا» از این حسینیّه بلند است. همه حسینیّه ها دیشب به عشق تو در اضطراب بود.

ای پسر زهرا علیها السلام! تو هرگز راضی نخواهی شد که در بهشت تکیه دهی و این ها در آتش جهنم بسوزند. به خدا باید پیراهن غرقه به خون تو مشکل را بگشاید.

صف آرای لشکر امام حسین علیه السلام در عاشورا

دیگر دل ها منقلب شد. امروز روز عاشورا است. مردم قلب های شما آماده شد. الآن وقت آن است که یک سره به کربلا برویم. دیگر معطل نشوید. وقت باقی نمانده است. ببینیم در کربلا چه خبر و چه داستان است؟ دو سه کلمه از کربلا بگویم و برویم در خانه خود سیدالشهدا علیه السلام او را در درگاه پروردگار وسیله قرار بدهیم.

صبح امروز کربلا غوغایی بود. خوب توجه کنید. صف آرائی شد. صف دشمن از میمنه و میسره بسته شد، و میمنه و میسره و قلب صف لشکر امام حسین علیه السلام هم بسته شد. یک طرف لشکر زهیر را قرار داد، یک طرف حبیب بن مظاهر را قرار داد، و قلب و علم را به قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام سپرد.^(۱)

۱. «عباً الحسین علیه السلام أصحابه [بعد] صلاة الغداة، و كان معه اثنان و ثلاثون فارساً و أربعون راجلاً، فجعل زهیر

دعایی که ارکان عالم را لرزاند

بعد یک نگاهی به این سپاه کرد. خدا می داند با خدا چه راز و نیاز کرد؟ دست به دعا برداشت. دعایی را بر فرزندش امام زین العابدین علیه السلام خواند که ارکان عالم را به لرزه در آورد، این دعا یادگار مادرش فاطمه زهرا علیها السلام بود. در آن دعای عظیم الشأن فرمود: «بِحَقِّ يَسِّ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طَهِّ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ»^(۱).

→ بن القین فی میمنه أصحابه [علی میمنته]، و حبیب بن مظهر فی میسرة أصحابه [علی میسرته]، و أعطی رابته [ودفع الراية الى اخيه] العباس بن علی آخاه، و جعل البيوت فی ظهورهم». مقتل الحسين علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص ۱۱۳؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۵؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۴؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۴۸. دمعۃ الساکبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۲۷۱؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۶.

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبہ، ص ۲۵۶؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۴، ص ۳۲۰؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۲۸.

۱. «عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ علیه السلام قَالَ: صَمَّيْتُ وَالِدِي علیه السلام إِلَى صَدْرِهِ يَوْمَ قُتِلَ وَ الدَّمَاءُ تَعْلِي وَ هُوَ يَقُولُ يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي دُعَاءَ عَلَمْتَيْهِ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ عَلَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَمَهُ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فِي الْحَاجَةِ وَ الْمُهَمِّمِ وَ الْعَمِّ وَ النَّازِلَةِ إِذَا تَزَلَّتْ وَ الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْفَادِحِ قَالَ ادْعُ: بِحَقِّ يَسِّ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طَهِّ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الصَّخِيرِ يَا مَنْفَسَ [مُنْفَسًا] عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا مَفْرَجَ [مُفْرَجًا] عَنِ الْمُغْمُومِينَ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّقْسِيرِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَفْعَلُ بِي كَذَا وَ كَذَا.» حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: در روز عاشورا، پدرم در حالی که خون از بدنش می جوشید مرا به سینه اش چسبانید و فرمود: پسرم، حفظ کن از من دعایی را در موقع نیاز و آنچه مهم است و غم و غصه و مشکلی که پیش می آید و امر بزرگ. این دعا را مادرم فاطمه زهرا علیها السلام به من آموخته است و او خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود و وی از جبرائیل آموخته بود. فرمود: بخوان: به حق یاسین و قرآن حکیم، و به حق طه و قرآن عظیم، ای کسی که توانایی بر نیازهای درخواست کنندگان، ای کسی که به آنچه در ضمیر و باطن است، آگاهی! ای زداننده اندوه دل شکسته گان، ای گشاینده غم افسردگان! ای مهربان نسبت به پیرمرد کهنسال، و ای روزی دهنده کودک خردسال! ای کسی که نیازمند به تفسیر و بیان نیست، بر محمد و خاندان محمد درود بفرست! دعوات، قطب الدین راوندی، ص ۵۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۲، ص ۱۹۶.

خدا را امروز به این دو اسم قسم داد. عالم را منقلب کرد. بعد راز و نیازش با پروردگار را تمام کرد.

ارکان وجود، بر در خانهٔ معبود

آنوقت ارکان وجود را آمادهٔ رفتن به در خانهٔ معبود کرد. یکی بعد از دیگری رفتند و وظیفهٔ خود را انجام دادند. هر کدام می‌خواهند بروند، اول می‌آیند اجازه می‌گیرند.^(۱) وقتی اجازه گرفتند، بعد می‌روند دامن خیمهٔ ولیّ عهد امامت را بالا می‌زنند، به جانشینش سلامی می‌کنند و می‌روند. یکی بعد از دیگری آمدند و این برنامه را انجام دادند و رفتند. امام چهارم علیه السلام فرمود: مدّتی گذشت دیدم دامن خیمه‌ام بالا زده نشد کسی دیگر وارد این خیمه نشد.

وداع امام حسین علیه السلام با ولی عهد امامت علیه السلام

همچنان که نگرانم و مضطربم، ناگهان نگاه کردم من نمی‌توانم تعبیر امام علیه السلام را بگویم. جز این نمی‌توانم بگویم که فرمود: ناگهان نگاه کردم، دیدم پدرم مانند یک مرغ خون آلودی بالین من نشسته، نفس می‌کشد، خون از حلقه‌های زره می‌جوشد،^(۲) عمّه‌ام زینب علیها السلام هم سر پا بر در خیمه ایستاده، دیگر کسی را ندیدم یک نگاهی به چهرهٔ بابا کرد. تا نگاه کرد، پرسید: پدر جان! عمویم قمر بنی هاشم علیه السلام چه شد؟ خواست بگوید: ای سلطان! چرا تنها بی علمدار آمده‌ای؟! جواب داد: «یا بی‌بی! إنّ عمک قد قتل، قطعوا یدیه علی شاطئ الفرات» پسر عمویت کشته شد و دو دستش را در کنار فرات از بدن جدا نمودند. در آن حال علی بن الحسین علیه السلام چنان گریست که

۱. رجوع شود به مجلس دوم: ص ۱۱۵، پاورقی ۱.

۲. «عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ علیه السلام قَالَ: صَمَّيْتُ وَالِدِي علیه السلام إِلَى صَدْرِهِ يَوْمَ قُتِلَ وَ الدَّمَاءُ تَغْلِي...» در روز عاشورا، پدرم در حالی که خون از بدنش می‌جوشید مرا به سینه‌اش چسبانید. رجوع شود به صفحهٔ قبل.

غش نموده و بیهوش گردید. تا به هوش آمد، سؤالی کرد که عقده راه گلوی پدر را گرفت، فرمود: پدر! برادرم علی اکبر چه شد؟ سپس فرمود: پدر! حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین چه شدند؟ یک نگاهی به چهره پسر کرد و گفت: فرزندانم دیگر غیر از من و تو کسی باقی نمانده است.^(۱)

ای مردم! خجالت نکشید روز شهادت پدر شماست؛ روز عزای پدر عالم و آدم است؛ روزی است که امام زمان علیه السلام مثل ابر بهار اشک می ریزد.^{۲۱}
ای ولی عصر علیه السلام! ای حجة بن الحسن علیه السلام! ای صاحب عزا! شما می بینی در این مجلس این گونه اشک می ریزند.

۱. قد رأیت فی بعض مؤلفات أصحابنا: «أنه لما ضاق الأمر بالحسين عليه السلام، و قد بقى وحيدا فريدا، التفت إلى خيم بني أبيه، فرأها خالية منهم، ثم التفت إلى خيم بني عقیل، فوجدها خالية منهم، ثم التفت إلى خيم أصحابه، فلم ير أحدا منهم، فجعل يكثر من قول: لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم. ثم ذهب إلى خيم النساء، فجاء إلى خيمة ولده زين العابدين عليه السلام، فرأه ملقى على نطح من الأديم، فدخل عليه، وعنده زينب تمرضه. فلما نظر علي بن الحسين عليه السلام أراد التهوؤ، فلم يتمكن من شدة المرض، فقال لعمته: سئدني إلى صدرك، فهذا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أقبل. فجلست زينب خلفه، وأسندته إلى صدرها، فجعل الحسين عليه السلام يسأل ولده عن مرضه، وهو يحمد الله تعالى. ثم قال: يا أبتاه! ما صنعت اليوم مع هؤلاء المنافقين؟ فقال له الحسين عليه السلام: يا ولدي! قد استحوذ عليهم الشيطان، فأنساهم ذكر الله، وقد شبَّ الحرب بيننا وبينهم لعنهم الله حتى فاضت الأرض بالدم منا ومنهم. فقال علي عليه السلام: يا أبتاه! و أين عمي العباس؟ فلما سأله عن عمه، اختفت زينب بعبرتها، وجعلت تنظر أخيها كيف يجيبه، لأنه لم يخبره بشهادة عمه العباس خوفا من أن يشتد مرضه عليه السلام، فقال عليه السلام له: يا بني! إن عمك قد قتل، قطعوا يديه على شاطئ الفرات. فبكى علي بن الحسين عليه السلام بكاء شديدا حتى غشى عليه، فلما أفاق من غشوته، جعل يسأل عن كل واحد من عمومته، و الحسين عليه السلام يقول له: قتل. فقال: و أين أخي علي، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجة، و زهیر بن القین؟ فقال له: يا بني! أعلم أنه ليس في الخيام رجل حي إلا أنا و أنت، و أما هؤلاء الذين تسأل عنهم، فكلهم صرعى على وجه الثرى. فبكى علي بن الحسين عليه السلام بكاء شديدا؛ «... پس سید الشهدا عليه السلام به خیمه فرزندش زین العابدین عليه السلام پیامد، او را بر نطعی از ادیم افتاده دید بر او داخل شد و عمه اش زینب خاتون علیها السلام را به پرستاریش بدید. علی بن الحسین علیه السلام چون پدرش را دید، خواست برخیزد. از شدت مرض قدرت نیافت به عمه اش فرمود: سینه ات را تکیه گاه من قرار ده. این پسر رسول خدا ست که آمده است. پس زینب علیها السلام پشت آن حضرت بنشست و او را به سینه خود تکیه داد. سید الشهدا علیه السلام از رنجوری پسرش همی کرد و امام زین العابدین علیه السلام حمد خدای می نمود. آن گاه عرض کرد: ای پدر! امروز با این گروه منافق چه کردی؟

سپردن اسم اعظم و مواریث انبیا و سفرا علیهم السلام به امام زین العابدین علیه السلام

سر را نزدیک گوشش آورد «فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ»^(۱) سرّ نهایی اسم اعظم را به پسر گفت. سپس سید الشهداء علیه السلام اشاره کرد به خواهرش گفت: خواهر! مواریث انبیا علیهم السلام و آثار اصفیا را بیاور. آهسته آهسته بنا کرد به راز دل گفتن با پسر. گفت: پسر! یک صندوقی^{۲۲} که در آن علوم و صحف و وصایا و سلاح است، به دست امّ سلمه سپرده‌ام و به او گفته‌ام که آنگاه که پسر آمد و آن صندوق را خواست، صندوق را به او

فرمود: ای فرزند! شیطان بر این جماعت مسلط گشت و یاد خدای را فراموش کردند و آتش حرب در میان ما و ایشان که خدا لعنتشان کند افروخته شد؛ چندان که زمین از خون ما و ایشان رنگین شد. علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: «ای پدر! کجاست عمویم عباس؟» چون این سؤال کرد، گریه در گلوی حضرت زینب خاتون علیها السلام گره گشت، و همی در چهره مبارک برادرش نظر می‌کرد تا چه پاسخ فرماید. چه از بیم این که مرض آن حضرت شدید گردد، از شهادت عمویم عباس خیر نداده بودند. پس حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود: ای فرزند! عمویت کشته شد، دو دست او را در کنار نهر فرات بردند. علی بن الحسین علیه السلام چنان بگریست که بیهوش بیفتاد؛ چون به هوش آمد، از هر یک از عموها همی پرسید و آن حضرت می‌فرمود: کشته شد. از برادرش علی اکبر و حبیب ابن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر ابن قین پرسید. امام علیه السلام فرمود: دانسته‌باش که در این خیمه‌ها جز من و تو مردی زنده نیست و اما این جماعت که تو از ایشان پرسش می‌گیری، به جمله روی خاک بیفتاده‌اند. امام زین العابدین علیه السلام بسیار بگریست. دمه‌ة الساکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۵۱-۳۵۳؛ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج ۱، ص ۲۱۷؛ ریاض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۲-۲۴؛

۱. «ثمّ أحضر عليّ بن الحسین علیه السلام و كان علیلاً، فأوصی إليه بالاسم الأعظم و مواریث الأنبياء علیهم السلام، و عرّفه أن قد دفع العلوم، و الصحف و المصاحف، و السلاح إلى أم سلمة رضي الله عنها، و أمرها أن تدفع جميع ذلك إليه». بعد از آن امام حسین علیه السلام حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که مریض بود احضار کرد، و به اسم اعظم خدا و میراث‌های انبیا علیهم السلام به آن حضرت وصیت کرد، و به او فرمود که علوم الهی و صحف و مصاحف و سلاح را به ام سلمه سپرده است، به ام سلمه هم دستور داد که همه آنها را به علی بن الحسین علیه السلام تقدیم نماید. إثبات الهداه، حر عاملی، ج ۴، ص ۶۰؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۰۳؛ نفس المهموم، محدث قمی، ۳۱۶؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۱-۲۲؛ وسیلة الدّارين، زنجانی، ص ۳۱۸.

منیع اهل تسنن: إثبات الوصیة، مسعودی، ص ۱۶۷.

بده و کسی از این راز خبر ندارد الا من و او. فرمود: وقتی سفر طی شد، به مدینه رفته و صندوق را از ام سلمه بگیر. ۲۳.

زینب کبری علیها السلام جواب گوی تمام مباحث دین

بعد فرمود: پسر! از این تاریخ به بعد زینب علیها السلام کنار توست. هر کس هر حکمی از احکام خدا از تو پرسید، تو حجت پروردگاری، اما هر کس در دین هر سؤالی از تو کرد، جواب آن سؤال را به عمّات زینب علیها السلام حواله کن^(۱). جان به قربان آن بانویی که باید جواب گوی تمام مباحث دین باشد تا دین محفوظ بماند. این هم یک وصیت! دختر زهرا علیها السلام دارد نگاه می کند این حرف ها را می شنود. یک وقت دیگر زینب

۱. « حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا أُخْتِ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليها السلام فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ بِالْمَدِينَةِ فَكَلَّمْتُهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ دِينِهَا فَسَمَّتْ لِي مَنْ تَأْتُمُ بِهِ ثُمَّ قَالَتْ فَلَانَ بْنِ الْحَسَنِ عليه السلام فَسَمَّيْتُهُ فَقُلْتُ لَهَا جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مُعَايَنَةً أَوْ خَيْرًا فَقَالَتْ خَيْرًا عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام كَتَبَ بِهِ إِلَى أُمِّهُ فَقُلْتُ لَهَا فَأَيْنَ الْمَوْلُودُ فَقَالَتْ مُسْتَوْرٌ فَقُلْتُ فَايَ مَنْ تَفْرَعُ الشَّيْعَةَ فَقَالَتْ إِلَى الْجَدَّةِ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليها السلام فَقُلْتُ لَهَا أَقْتَدِي بِمَنْ وَصِيَّتُهُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَتْ أَقْتَدَاءُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام أَوْصَى إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي الظَّاهِرِ وَ كَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ تَسْتَرًا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَتْ إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَصْحَابُ أَخْبَارٍ أَمَا رَوَيْتُمْ أَنَّ التَّاسِعَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ فِي الْحَيَاةِ. » احمد بن ابراهيم گوید: در مدینه بر حکیمه دختر امام جواد علیه السلام و خواهر امام هادی علیه السلام در سال ۲۶۲ وارد شدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم و از دینش پرسیدم امام را نام برد و گفت: فلان بن الحسن و نام وی را بر زبان جاری ساخت. گفتم: فدای شما شوم! آیا او را مشاهده کرده ای و یا آنکه خبر او را شنیده ای؟ گفت: خبر او را از ابو محمد علیه السلام شنیده ام که آن را برای مادرش نوشته بود، گفتم: آن مولود کجاست؟ گفت: مستور است، گفتم: پس شیعه به چه کسی مراجعه کند؟ گفت: به جدّه او مادر ابو محمد علیه السلام، گفتم: آیا به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیت کرده است؟ گفت: به حسین بن علی علیه السلام اقتداء کرده است زیرا حسین علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب علیها السلام وصیت کرد و علمی که از علی بن حسین علیه السلام می شد، به خاطر حفظ جانش به زینب علیها السلام نسبت داده می شد. سپس گفت: شما اهل اخبارید آیا برای شما روایت نشده است که نهمین فرزند حسین علیه السلام میراثش در دوران حیاتش تقسیم می شود؟ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۵۰۱؛ غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۴. و به همین مضمون: هدایة الکبری، خصیصی، ص ۳۶۶.

کبری علیها السلام بیچاره شد. شما مردم هم یقیناً وقتی بشنوید، منقلب می شوید. در چه هنگام زینب کبری علیها السلام مضطر گردید؟ وقتی دید حرف‌ها همه تمام شد. سیدالشهدا علیه السلام دست دراز کرد و انگشتر را از انگشتش بیرون آورده و به انگشت پسر کرد. ^(۱) ۲۴ تا انگشتر را بیرون آورد یک مرتبه زینب علیها السلام صدا زد: «وا محمد! وا علی!». پسر را در بر گرفت و بر روی او بوسه‌ای نهاد. ^(۲) پسر هم دست پدر را بوسید.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى مَنْ صَارَ وَ ذَكَرْتُ لَهُ أَنِّي سَمِعْتُ أَنَّهُ أَخَذَ مِنْ إِبْصَعِهِ فِيمَا أَخَذَ قَالَ علیه السلام لَيْسَ كَمَا قَالُوا إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِبْصَعِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ كَمَا فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ فَعَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالْحَسَنِ علیه السلام وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ علیه السلام بِالْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْخَاتَمَ إِلَى أَبِي بَعْدَ أَبِيهِ وَ مِنْهُ صَارَ إِلَيَّ فَهُوَ عِنْدِي وَ إِنِّي أَلْبَسُهُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ أَصَلِي فِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يُصَلِّي فَلَكَأ فَرَّغَ مِنَ الصَّلَاةِ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ فَرَأَيْتُ فِي إِبْصَعِهِ خَاتَمًا نَقَشُهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةً لِلِقَاءِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا خَاتَمُ جَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام». محمد بن مسلم گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انگشتر حضرت حسین بن علی علیه السلام به چه کسی رسید، شنیده‌ام از انگشت آن جناب بیرون آورده‌اند، حضرت فرمود آن طور که گفته‌اند نیست. [آن انگشتری که به غارت بردند خاتم امامت بوده] حضرت حسین علیه السلام به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام وصیت نمود و انگشتری خود را به انگشت او نمود و امر خود را به او تفویض کرد. همان کاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام نمود و امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به امام حسن علیه السلام انجام داد و حضرت امام حسن علیه السلام نسبت به امام حسین علیه السلام سپس این انگشتر رسید به پدرم و از او رسید به من، و آن انگشتر اکنون در اختیار من است که هر جمعه به انگشت می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم، محمد بن مسلم گفت روز جمعه خدمت آن حضرت علیه السلام رسیدم در حال نماز، پس از پایان نماز دستش را به جانب من دراز کرد دیدم انگشتری در دست دارد که نقش آن "لا اله الا الله عده للقاء الله" است. فرمود این انگشتر جدم حسین بن علی علیه السلام است. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۴۷؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۳۱.

۲. [چون امام حسین علیه السلام برای بار دوم به سوی خیمه آمد] و قدم در سرا پرده نهاد، مخدّرات اهل بیت هم به خدمت او حاضر شدند. فرمود: که ای پردگیان، چادرها را در سر کنید و میانها را استوار بر بندید و مصیبت مرا آماده باشید اما جامه مدرید و فزع منمائید و یتیمان مرا نیکو دارید. پس امام زین العابدین علیه السلام را در برگرفت و روی او را بوسه داده گفت: ای پسر! چون به مدینه رسی دوستان را سلام من برسان... روضه الشهداء، کاشفی، ص ۴۳۴.

آفتابی از ماه تاب جدا شد. گفت: پسر من تو دیگر از خیمه بیرون میا. تو در این خیمه بمان^(۱). در آن خیمه بود و بود تا کی؟ تا وقتی که زینب علیها السلام سراسیمه وارد خیمه شد.

آنگاه که زمین لرزید و خورشید بگرفت

یک وقت دامن خیمه بالا زده شد. دختر زهرا علیها السلام پا برهنه خودش را انداخته و فرمود: میوه دل من چه خبر است؟ چرا زمین می لرزد؟ چرا آفتاب گرفته است؟ فرمود: عمه ام! بیا زیر بازوی مرا بگیر. زیر بازویش را گرفت. به سینه زینب علیها السلام تکیه داد و قلب زینب علیها السلام را مدد کرد، آن وقت فرمود: عمه ام دامن خیمه را بالا بزن. همچنان که دامن خیمه را بالا زد و نگاه کرد، دید خون از رگ های گلوی بریده می ریزد. (۲) ۲۰.

۱. «... قال [علي بن الحسين عليه السلام] لعمته زینب: یا عمّته! علی بالسیف و العصا. فقال له أبوه: و ما تصنع بهما؟ فقال: أما العصا فأتوكأ عليها، و أما السیف فأذب به بین یدی ابن رسول الله صلی الله علیه و اله، فإنه لا خیر فی الحیاة بعده. فمنعه الحسين من ذلك». امام زین العابدین علیه السلام به عمه اش زینب فرمود: ای عمه! شمشیری و عصایی به من بده. پدرش فرمود: با این ها می خواهی چه کنی؟ عرض کرد: بر عصا تکیه کنم و با شمشیر در پیش روی فرزند رسول خدا جنگ نمایم. چه بعد از وی، خیری در زندگی نیست. اما امام حسین علیه السلام آن حضرت را منع کرد. دمعة الساکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۵۱-۳۵۳؛ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج ۱، ص ۲۱۷؛ ریاض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۲-۲۴.

۲. چون به سبب بریدن سر آن مظلوم زلزله و اضطراب در زمین افتاد و هوا تاریک شد به حدی که هیچ کس دیده نمیشد. به روایتی چون زینب خاتون علیها السلام اوضاع عالم دگرگون دید، سراسیمه به نزد امام بیمار آمد و سبب پرسید. حضرت امام زین العابدین علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود: ای عمه دامن خیمه را بلند کن پس نظر امام علیه السلام به سر بریده پدر افتاد که بر نیزه آویخته بودند، فرمود: ای عمه مهیای اسیری باش که پدرم را شهید کردند. حضرت زینب علیها السلام عرض کرد این جوان سفید پوش کیست که در پای نیزه بر سر و سینه می زند؟ فرمود: این گهواره جنبان پدرم، جبرئیل علیه السلام است. تذکره الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۱۶۵.

همچنین: چون امر شهادت به اتمام رسید... اصوات تکبیر و غیر تکبیر آن قوم کفار بلند شد حرم محترم رسول الله صلی الله علیه و آله از نسوان زاهرات و بنات فاطمیات سراسیمه دویدند به خدمت آن امام مبین و خلیفه الله تعالی علیه السلام حتی زینب صدیقه معصومه مظلومه. بنا بر آن تحقیقی که در حین اتمام شهادت در نزد

﴿فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلْيُنَبِّئِكِ الْبَاكُونَ﴾.^(۱)

لا إله إلا الله نزدیک ظهر روز عاشورا است. ناله‌های شما باید الآن کنار آن قبر شش گوشه برود و مسلم می‌رود و می‌رسد. مردم بیرون حسینیه هم شیون بزنند، زن و مرد با حال منقلب بگویند: «یا مظلوم یا اباعبدالله! علی المظلوم واویلا! علی المظلوم واویلا! علی العطشان واویلا! علی العطشان واویلا!»، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾،
باسمک العظیم الأعظم الأعزّ الأجلّ الأکرم! بدم الحسین ﷺ یا الله!
پروردگارا! تو را قسم می‌دهیم به دستهای بریده علمدارش این دست‌ها را نا امید از درگاہت برنگردان. مردها همه با صدای بلند آمین بگویند که دیگران هم با شما در دعا شرکت کنند مجلس مجلسی است که یقین ملائکه حاضرند.
پروردگارا! به آخرین قطره خونش؛ خدایا! به آخرین نفسش؛ ما را آمرزیده از این دنیا ببر.

پروردگارا! بارالها! در دنیا و آخرت بین ما و او جدایی میانداز.
پروردگارا! به آبروی سیدالشهدا ﷺ در دنیا و در عقبا آبروی ما را مریز. گناهان ما را بریز.
خدایا! به حرمت پدر و مادرش، پدر و مادر ما را الآن غرق نور و رحمت کن، تمام اموات ما را به سیدالشهدا ﷺ ببخش و بیامرز.

→
مصراع امام شهید ﷺ نبود پس اهل حرم از سرّ و سبب بلند شدن اصوات با تکبیرات و غیر تکبیرات از آن امام پرسیدند. فرمود: یا عمتی یا زینب دامن خیمه را بردارید پس دامن خیمه را برداشتند چون که نظر کرد فرمود ای اهل بیت رسول الله چادرشها بپوشید و کمرها ببندید و آماده و مستعد باشید برای اسیری این است پدر مرا شهید کرده اند و سر انور اقدسش را بر نیزه بلند زده اند. جواهر الايقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۶۵-۳۶۶.

خدایا! پریشانی از همهٔ پریشانان برطرف کن. خدایا! مریضان مسلمان را الآن
لباس عافیت بپوشان. پروردگارا! اهل این مجلس را با حوائج برآمده از این حسینیه
بیرون بفرست.
بارالها! این مجلس را از مؤسّسین و خدمتگزاران و شنوندگان به شرف قبول امام
زمان عجل الله فرجه برسان.

پی نوشت:

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَزِيزِ السَّمَرْقَنْدِيِّ الْفَقِيهِ بِأَرْضِ بَلْخِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّاهِدِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ وَ عِلْمُهُ كَبِيرٌ وَلَا بُدَّ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَادْكُرْ مَا يَسْهُلُ الْوُقُوفُ عَلَيْهِ وَ يَتَهَيَّأُ حِفْظُهُ. فَقَالَ عليه السلام أَمَا التَّوْحِيدُ فَإِنَّ لَا تَجَوَّرَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَارَ عَلَيْكَ وَ أَمَا الْعَدْلُ فَإِنَّ لَا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَمْ يَكَمْ عَلَيْهِ.»؛ مردی از حضرت امام صادق عليه السلام سؤال کرد و به ایشان عرض نمود که اساس و بنیاد دین، توحید و عدل است و علمش زیاد و عاقل را از آن چاره نیست پس ذکر کن آنچه را که وقوف و اطلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهیا باشد، حضرت عليه السلام فرمود اما توحید آن است که روا نداری بر پروردگارت آنچه را بر تو روا باشد و اما عدل آنست که نسبت ندهی به سوی آفریدگارت آنچه تو را بر آن ملامت و سرزنش فرموده. توحید، شیخ صدوق، ص ۹۶؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۱؛ مشکات الانوار، علی طبرسی، ص ۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۶۴ و ج ۵، ص ۱۷.

۲. «فَمِنْ حُطْبَةِ لَعَلِي فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ... أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ نَبَّأَهُ وَ مَنْ نَبَّأَهُ فَقَدْ جَرَّأَهُ وَ مَنْ جَرَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ وَ مَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ وَ مَنْ قَالَ فِيهِمْ فَقَدْ ضَمَّنَهُ...»؛ آغاز دین شناخت او است، و کمال شناختش باور کردن او، و کمال باور او یگانه‌شناسی او است، و کمال یگانه‌شناسی او، اخلاص به او، و کمال اخلاص به او نفی صفات از او است، زیرا هر صفتی گواه است که جز موصوف است و هر موصوفی گواه است که جز صفت است، پس هر که خدا سبحانه را با صفتی داند او را قرین ساخته، و هر که او را قرین قرار دهد او را دو قرار داده، و هر که او را دو کرد، او را تجزیه کرده است، و هر که او را تجزیه کرد او را ندانست، و هر که به او اشاره کرد، او را محدود ساخت، و هر که محدودش کرد به شماره‌اش گرفت هر کس گفت در چه جایی است البته او را در ضمن چیزی دانست... نهج البلاغه، خطبه اول؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۳۶۷؛ نهج الحق، علامه حلی، ص ۶۵؛ حقائق الإیمان، شهید ثانی، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۴۷.

۳. شخصی از حضرت صادق عليه السلام معنای توحید را سؤال کرد، و ایشان فرمودند: «هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُثَبَّتٌ مُوجُودٌ لَا مُبْتَلٌ وَلَا مَعْدُودٌ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُعُوتٌ وَ صِفَاتٌ فَالْصِّفَاتُ لَهُ وَ الْأَسْمَاءُ وَهَا جَارِيَةٌ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ وَ التُّعُوتُ نُعُوتُ الدَّاتِ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ نُورٌ لَا ظِلَامَ فِيهِ وَ حَيٌّ لَا مَوْتَ لَهُ وَ عَالِمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ وَ صَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ رَبُّنَا نُورِيُّ الدَّاتِ حَيٌّ الدَّاتِ عَالِمٌ الدَّاتِ صَمَدِيُّ الدَّاتِ.»؛ خداوند عز و جل مثبت و موجود است نه مبطل و نه معدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان و آن حضرت را عز و جل و نعوت و صفاتی چند است

→

پس صفات از برای او است و نامهای آنها بر آفریدگان جاریست مانند شنوا و بینا و مهربان و بخشاینده و امثال اینها و نعوت نعت‌های ذات است و لیاقت ندارد مگر به خدای تبارک و تعالی و خدا نوریست که ظلمتی در آن نیست و زنده‌ایست که مرگی در آن نیست و عالمی که جهلی در آن نیست و صمدی که مدخلی در آن نیست و پروردگار ما نوری الذات و حی الذات و عالم الذات و صمدی الذات است که ذاتش نور و هادی و زنده و دانا و بی نیاز از همگانست. توحید، شیخ صدوق، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۶۸.

۴. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ فَلَمَّا أَحَدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا قَالَ إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّمًا.»؛ ابو بصیر گفت شنیدم از حضرت صادق عليه السلام که می فرمود خدای عز و جل که پروردگار ماست همیشه بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید و شوائی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود که در حیطه شنیدن در آید و بینائی ذات او بود و هیچ دیده شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانائی در آید بعد از آن چون چیزها را احداث فرمود و آنها را پدید آورد و معلوم موجود شد علم از آن جناب بر معلوم و شنیدن بر شنیده شده و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد واقع شد ابو بصیر می گوید که عرض کردم پس خدا همیشه سخنگو بوده فرمود که سخن گفتن صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشه نیست و خدای عز و جل بود و هیچ سخنگویی نبود. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۱۳۹؛ فصول مهمه، حرعاملی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۴، ص ۱۶۱.

۵. «قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: وَ سِئَلُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا يُؤَدُّهُ حِفْظُ شَيْءٍ وَ لَا يَعْرُزُ عَنْهُ شَيْءٌ.»؛ حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمودند: از امام علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد فرمود که صمد آنست که او را شریکی نیست و نگاه داشتن چیزی او را سخت نباشد و چیزی از او دور نشود. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۲۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۶. «قَالَ مَوْلَانَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام .. وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِعْلَامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ يَقُولُ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقْرَبُ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ..»؛ معنای «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اعلام است به اینکه شهادت روا نباشد مگر به معرفت و شناختی از دل گویا که او می گوید: می دانم که هیچ معبودی نیست مگر خدای عز و جل و می دانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عز و جل و به زبانم اقرار و اعتراف میکنم آنچه را در دل منست از علم به اینکه هیچ خدائی نیست مگر الله و شهادت می دهم که پناهی از خدا نیست مگر بسوی او.. توحید، شیخ صدوق، ص ۲۳۹؛ فلاح ←



السائل، سید بن طاووس، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۸۱، ص ۱۳۲.

۷. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمِلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ [رحمة الله] وَجْهَ اللَّهِ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ وَ [ثم] أَدْخَلَ فِيهِ رِضَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكًا»؛ زراره و حمران از امام باقر عليه السلام روایت می کنند فرمود: اگر بنده ای کاری انجام دهد و در آن عمل رضایت خداوند را در نظر بگیرد و طالب آخرت باشد، ولی در آن میان رضایت دیگری را هم دخالت دهد مشرک خواهد بود. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۴۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۲۹۷.

همچنین: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كُلُّ رِيَاءٍ شَرٌّ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ.» حضرت فرمودند: هر نوع ریائی شرک است، هر کس که عملی را برای مردم انجام دهد ثوابش برای مردم است و هر کس که عملی را برای خداوند متعال انجام دهد ثواب آن عمل را خدا خواهد داد. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۲۲۶؛ مشکات الانوار، علی طبرسی، ص ۵۳۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۷۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۲۸۱.

همچنین: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا [یوماً] ظَهَرَتْ [فَتَحَّ] اللَّهُ؛ فَجَرَّ اللَّهُ [يَتَابِعِ] الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.» عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص ۲۱۸؛ رواشح سماویه، محقق داماد، ص ۲۸۵؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ص ۱۲۸؛ شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۸، ص ۴۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۰؛ معارج الیقین فی أصول الدین، شیخ محمد سبزواری، ص ۲۴۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۴۹. و با اختلاف کم: عیون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۴۲. و به این مضمون: مسند زید بن علی، ص ۳۸۴.

منابع اهل تسنن: تفسیر رازی، رازی، ج ۱۶، ص ۲۰۴؛ مصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۸، ص ۱۳۱؛ مسند الشهاب، ابن سلامه، ج ۱، ص ۲۸۵.

۸. «عَنْ يُونُسَ بْنِ زَيْبَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ فَطَبَقَةُ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْحَرِصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لِكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمِنِدْ آمِنُونَ﴾ وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ مِنَ الْأَمِينِينَ.» امام صادق عليه السلام فرمود مردم خدای عز و جل را به سه روش می پرستند یک طبقه برای رغبت در ثواب او را عبادت می کنند، این پرستش حریصانست و بر اساس طمع است و طبقه دیگر از ترس دوزخ او را می پرستند، این عبادت بندهها است و از ترس است ولی من از روی محبت او را می پرستم این عبادت کریمانست و مایه آسودگیست برای گفته او عز و جل: و آنها در آن روز از ترس آسوده‌اند و برای گفته خدای عز و جل بگو اگر شما دوست دارید خدا را پیرو من باشید تا خدا شما را دوست دارد و گناهانتان را بیامرزد. و هر که خدا را دوست دارد خدا او را





دوست می‌دارد و هر که را خدا دوست دارد از آسودگانست. امالی، شیخ صدوق، ص ۹۱؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۱۸۸؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۱۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۳۵۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۲۳۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۱۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد رضا قمی مشهدی، ج ۳، ص ۶۹.

همچنین: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ (احزاب: ۴): قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع: لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ إِنْ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ فَيَحُبُّ هَذَا وَ يُبْغِضُ هَذَا فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحَبَّ لَنَا كَمَا يُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لَا كَدَرَ فِيهِ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبُّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرَيْئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.» امام باقر ع درباره آیه: ﴿وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ «خدا دو قلب در نهاد یک فرد قرار نداده» از علی بن ابی طالب ع نقل کرد که فرمود محبت ما و محبت دشمن ما در یک قلب جمع نمی‌شود زیرا خدا برای یک فرد دو قلب قرار نداده که با یکی ما را دوست بدارد و با دیگری دشمن ما را. دوست ما محبتش برای ماست همان طور که طلا را آتش پاک و خالص می‌کند به گونه‌ای که هیچ کدورتی در طلا نمی‌ماند. هر که می‌خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار می‌دهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم. خداوند، جبرئیل و میکائیل با او دشمنند خدا دشمن کافران است. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج ۲، ص ۴۶۶ (روایت را مفصل تر ذکر نموده)؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۴۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۵؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۴، ص ۲۳۴؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

و همچنین: «رَوَوْا عَنْ عَمَارَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، وَ هُوَ فِي مَيْمَنَةِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ عِنْدَهُ النَّاسُ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهُ إِنِّي لِأُحِبُّكَ، فَقَالَ: لِكَيْنِي وَ اللَّهُ مَا أُحِبُّكَ، كَيْفَ حُبِّكَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ؟ فَقَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي لِأُحِبُّهُمَا حُبًّا شَدِيدًا، قَالَ: كَيْفَ حُبِّكَ لِغُثْمَانَ قَالَ: قَدْ رَسَخَ حُبُّهُ فِي السُّوَيْدَاءِ مِنْ قَلْبِي، فَقَالَ عَلِيُّ ع: أَنَا أَبُو الْحَسَنِ.» از عماره روایت شده که گفت: من نزد امیر مؤمنان ع نشسته بودم و ایشان در سمت راست مسجد کوفه بودند و مردم نیز در کنار ایشان نشسته بودند که در این هنگام مردی وارد شد و بر ایشان سلام کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین به خدا قسم که من شما را دوست دارم. امیر مؤمنان ع فرمود اما به خدا قسم که من تو را دوست ندارم. [سپس حضرت برای این که به مردم بفهماند چرا او را دوست ندارد از او سؤال کرد] محبت تو نسبت به ابوبکر و عمر چگونه است؟ جواب داد که آنها را بسیار دوست دارم. حضرت ع سؤال کرد که محبتت به عثمان چگونه است؟ جواب داد که محبتت به او در قلبم رسوخ نموده است. حضرت ع فرمود: من ابوالحسن هستم. [کنایه از این که با وجود محبت دشمنان ما محبت من علی در قلبت وجود ندارد.] تقریب المعارف، ابو الصلاح حلبی، ص ۲۴۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۰، ص ۳۷۹.

۹. «قَوْلِ الرَّسُولِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ يَوْمَ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ



خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي إِلَّا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَنْ تَصِلُوا مَا اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا.» كمال الدين، شيخ صدوق، ج ۱، ص ۹۴.

همچنین: «عَنْ حُدَيْفَةَ الْيَمَانِ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فَارَزَ وَغَنِمَ وَأَنْجَحَ وَمَنْ تَرَكَهَا حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ فَالْتَمَسُوا بِالتَّقْوَى السَّلَامَةَ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَأَنِّي أُدْعَى فَأُجِيبُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا...» كفاية الأثر، على بن محمد خزاز، ص ۱۳۷.

همچنین: «قال رسول الله ﷺ في المتواتر بين العامة والخاصة في عرفات، و مسجد الخيف بمنى، و غدیر خم: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» أمالي، شيخ صدوق، ص ۵۰۰؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۶۸؛ كمال الدين، شيخ صدوق، ص ۶۴؛ وسائل الشيعه، حرّ عاملی، ج ۱، ص ۷۶؛ أمالی، شيخ طوسی، ص ۵۴۸؛ احتجاج، شيخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۲۶ و...»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷؛ طبقات كبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مسند ابن جعد، على بن جعد، ص ۳۹۷؛ مناقب على بن ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، ص ۳۲۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص ۱۶؛ كنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ ینابيع الموده، قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۱۱۵ و...»

۱۰. «عَنْ ابْنِ شَدَّادٍ عَنْ مَطَرِ الْوَرَّاقِ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ [اللَّهُ] لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا وَ هُوَ يَوْمٌ غَدِيرٌ حُمٌّ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ [النبي] يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ أَلَسْتُ وَلِي [أولى] بِالْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَى [نعم] يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بَخِ نَحْ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ [علي] أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ [مؤمن و مؤمنة] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»»؛ ابی هریره روایت نموده است كه: هر كسی روز هجدهم ذی الحجه روزه بگیرد خداوند روزهی شصت ماه را برای او ثبت می کند، و آن روز، روز غدیر خم است، روزی كه نبی صلی الله علیه و آله وسلم دست علی [رضی الله عنه] را گرفت، و فرمود: آیا من ولی مؤمنین نیستم؛ يك صدا گفتند: بلی یا رسول الله! چنین است. سپس فرمود: هر كسی من مولای اویم، علی بن ابی طالب [رضی الله عنه] مولای اوست. پس عمر بن خطاب به او گفت: ای پسر ابو طالب این ولایت بر تو مبارك باد! مولای من و مولای هر مؤمنی گشتی، پس خداوند آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل نمود. امالی، شيخ صدوق، ص ۵۰؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۱۵۸؛ روضة الواعظین، قتال نیشابوری، ص ۳۵۰؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن بطریق، ص ۱۰۶؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۷، ص ۱۰۸ و...»

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۸۴؛ مناقب علی بن ابی طالب [رضی الله عنه]، ابن مغازلی، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۴؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۵۶؛ البداية و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳ و ج ۷، ص ۳۸۶؛ سیره

→

نبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۵؛ سیره حلبیه، حلبی، ج ۳، ص ۳۳۷؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۹۵.
 و همچنین: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». منابع شیعه: کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۲۰؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۱۸۴؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۲۱۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۱۳۰؛ مناقب الإمام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۴۲۳؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ مسترشد، طبری، ص ۴۵۴؛ امالی، شیخ مفید، ص ۵۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۲۵۴؛ جواهر الفقه، قاضی ابن براج، ص ۲۴۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۸۹؛ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۲۹؛ طرائف، سید بن طاووس، ص ۱۴۶.
 و همچنین: «من كنت مولاه فهذا مولاه»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۰؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۹۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۰۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹ (فهدا ولیه)؛ استذکار، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۲۳۹؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۰۹؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۱؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۱؛ مجمع الزوائد، هیمی، ج ۹، ص ۱۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۸۹.
 لازم به ذکر است حدیث غدیر خم که دلالت صریح و آشکار بر منصوب شدن امیر مؤمنان علیه السلام به امامت از جانب خداوند دارد به طور مفصل در کتب شیعه و کتب معتبر اهل تسنن آمده و برای تحقیق بیشتر رجوع شود به کتاب «امیر المؤمنین نفس نفیس خاتمیت» از معظّم له.

۱۱. «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب». شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۸۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۳۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۱۴؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۹۶؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۱۳۰؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۵۱؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الأبرار، ابن بطریق، ص ۲۹۳.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغزلی، ص ۸۷ الی ص ۹۱؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۶؛ قال: «هذا حديث صحيح الاسناد»؛ مناقب، خوارزمی، ص ۸۲ و ۸۳؛ جامع صغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵.

و همچنین: «عن عليّ علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا مدينة العلم وعليّ بابها، [ولا تزوتی البيوت إلا من أبوابها]». عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۷۱؛ العمدة، ابن بطریق، ص ۲۹۳؛ غایة المرام، بحرانی، ج ۵، ص ۲۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۲۰۱.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغزلی، ص ۸۸؛ ینایع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۲۰.

←



و همچنین: «عن ابن عباس ان رسول الله ﷺ قال: انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد بابها فليأت عليا.»
 منابع اهل تسنن: معارج الوصول، زرندي حنفي، ص ۴۷؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۱۱۳.
 و همچنين: «عن أمير المؤمنين ﷺ، قال: قال لي رسول الله ﷺ على منبره: ... يا علي، انا مدينة العلم وانت بابها، وهل تؤتي المدينة إلا من بابها.» تفسير فرات كوفي، فرات بن ابراهيم كوفي، ص ۲۶۵؛ امالي، شيخ صدوق، ص ۶۵۵؛ فصول مهمه، حر عاملي، ج ۱، ص ۵۵۰.

و همچنين: «قال النبي ﷺ: انا مدينة العلم، وعلي بابها، ولا [ما] تؤتي المدينة إلا من بابها [الباب].» كفاية الأثر، خزاز قمي، ص ۱۸۴ تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسي، ج ۲، ص ۲۸.
 و همچنين: «... قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا ﷺ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ الْبَابُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَّا مِنَ الْبَابِ.» عمده، ابن بطريق، ص ۲۹۴؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ۳۴۲؛ الدر النظيم، يوسف بن حاتم عاملي، ص ۳۰۶؛ غاية المرام، علامه بحراني، ج ۵، ص ۲۲۷.

منابع اهل تسنن: مناقب علي بن أبي طالب ﷺ، ابن مغازلي، ص ۹۱؛ ينابيع المودة، قندوزي، ج ۱، ص ۲۲۰.
 و همچنين: «عن جعفر بن محمد قال: قال رسول الله ﷺ: انا المدينة وعلي بابها ولن تدخل علي مدينتي إلا من بابها.» مناقب امام أمير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفي، ج ۲، ص ۵۵۸.

و همچنين: «عَنْ حَمْرَةَ بِنِ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَقْتَسِمُهُ مِنْ عَلِيٍّ.» شنيدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: من شهر علم و دانشم، و علی در آن شهر است، پس هر که علم خواهد باید آن را از علی فرا گیرد. ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۳.
 و همچنين: «اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْمَدِينَةَ مِنْ بَابِهَا كَمَا أَمَرَ اللَّهُ فَقَالَ: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.» امالي، شيخ طوسي، ص ۵۵۹.

۱۲. روایتی مفصل از حکایت سعد بن عبدالله قمی که در زمان امام عسکری ﷺ به خدمت امام زمان ﷺ مشرف می گردد: قَالَ ﷺ: إِنَّ مُوسَى ﷺ نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَ كَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ أَي انزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَ قَلْبُكَ إِلَيَّ مِنْ سِوَايَ مَغْسُولًا... حضرت موسی ﷺ در وادی مقدس با پروردگار خود راز گفت عرض کرد پروردگارا من دوستی را از سوی خود برای تو خالص کردم و هر چه جز تو است از دلم شسته ام با آنکه خانواده خود را بسیار دوست میداشت، پس خدای تعالی به او فرمود: نعلین خود را بکن یعنی اگر محبت تو خالص برای من است، محبت خانواده ات را از دلت بیرون کن و قلبت را از میل غیر من بشوی. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۴۶۰؛ دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص ۵۱۳؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۲۷۲؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۸، ص ۵۷ و...

۱۳. «إِنَّهُ لَمَاتَ قَتَلَ عَلِيٌّ بَنَ الْحُسَيْنِ ﷺ فِي طَفِّ كَرْبَلَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ عَلَيْهِ جَبَّةٌ خَزَّ دُكْنَاءَ، وَ عِمَامَةٌ



→

مورده، و قد أرخى لها غرتين، فقال مخاطبا له: أما أنت يا بني فقد استرحت من كرب الدنيا، وغمها، و ما أسرع اللحوق بك». أسرار الشهداء، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰-۳۷۱؛ منتخب، طریحی، ص ۴۵۰؛ تظلم الزهراء، قزوینی، ص ۱۹۵؛ شرح شافیه ابی فراس، ابن امیر الحاج، ص ۳۶۶.

۱۴. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْعَزِيزُ... يَا مُحَمَّدُ [إِنِّي] خَلَقْتُكَ [وَأَخْلَقْتُ] عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ أَشْبَحَ نُورٌ مِنْ نُورِي [مِنْ سِنِّ نَوْرِي] وَ عَرَضْتُ وَ لَا يَتَكُمُّ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِهَا وَ عَلَى الْأَرْضِينَ وَ مَنْ فِيهِنَّ فَمَنْ [مَنْ] قَبِلَ وَ لَا يَتَكُمُّ كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكُفَّارِ [الضَّالِّينَ]. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقُطَ أَوْ يَصِيرَ كَالسَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَكُمُّ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُعْرَبَ بَوْلًا يَتَكُمُّ...» امام باقر عليه السلام از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت می فرمایند که فرمودند: آن شبی که مرا به آسمان بردند خداوند عزیز به من فرمود:... ای محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین عليه السلام را شبهای نور از نور خودم خلق کردم و ولایت شما را بر آسمانها و اهل آن و بر زمینها و آنها که در آن هستند عرضه نمودم هر کس ولایت شما را پذیرفت پیش من از مقربان است و هر کس آن را انکار کرد، نزد من از کافران می باشد. ای محمد هر گاه بنده ای از بندگانم آنقدر مرا عبادت کند که اعضایش از هم بگسلد یا این که مثل مشک کهنه گردد بعد به سوی من آید در حالی که منکر ولایت شماست هرگز او را نمی آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار کند. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۷۴؛ مقتضب الأثر، أحمد بن عیید الله جوهری، ص ۱۱؛ مائة منقبة، محمد بن أحمد بن علی بن حسن قمی، منقبة سابعة عشر، ص ۳۸؛ أربعون حدیثا، منتجب الدین بن بابویه، ص ۴؛ طرانف، سید ابن طاووس، ص ۱۷۳؛ صراط مستقیم، علی بن یونس عاملی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۵۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۶، ص ۳۶۲ و ج ۲۷، ص ۲۰۰ و ج ۳۶، ص ۲۱۶.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ فرائد السمطين، حمونبی [جونی]، ج ۲، ص ۳۲۱.

لازم به ذکر است که روایت فوق را فرات کوفی از امام باقر عليه السلام نقل نموده و منابع دیگر با سند دیگری ذکر نموده اند.

و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ... يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقُطَ وَ يَصِيرَ كَالسَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَكُمُّ مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي...» امام صادق از اجداد مطهرینش عليه السلام از امیر المؤمنین عليه السلام نقل نمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: وقتی مرا به آسمان (یعنی معراج) بردند، پروردگام به من وحی کرده فرمود:... ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند آن گونه که بریده گردد و همچون مشک کهنه شود، سپس در حال انکار ولایت این چند نفر پیش من آید، او را در بهشت خود ساکن نخواهم گردانید و در سایه عرشم قرار نخواهم داد. عیون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۱؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۵۲؛ کفایة الأثر، خزاز قمی، ←



ص ۱۵۲؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۴۵.
و همچنین: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ... فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ مَاتَ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لِأَهْلِ [الْأَل] بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ لِأَكْبَةِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ... و اگر مردی بایستد میان رکن و مقام و نماز گزارد و روزه دارد تا بمیرد و او مبغض اهل بیت محمد ﷺ باشد جای او دوزخ است. کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۹۴.

منابع اهل تسنن: معجم کبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۱۴۲؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹ (قال المحاکم: هذا حدیث حسن صحیح)؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری، ج ۵، ص ۳۱۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۱؛ جواهر العقلمین، سمهودی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ خصائص کبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۱، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۴۲؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۱۱۵.

و همچنین: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نَوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَا يَتَيْنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا.» از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: علی بن الحسین ﷺ از ما پرسید: کدام سرزمین افضل است؟ پس گفتیم: خدا و رسول او و فرزند رسول او دانانترند. پس گفت: اما افضل سرزمینها ما بین رکن و مقام است، و اگر کسی چندان عمر کند که نوح ﷺ در قوم خود عمر کرد چنان که روز را روزه بدارد، و شب را در آن مکان به نماز بایستد، و آنگاه خدا را بدون ولایت ما دیدار کند این عبادات، هیچ سودی برای او نخواهد داشت. تفسیر ابی حمزه ثمالی، ابو حمزه ثمالی، ص ۱۳۶؛ محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۹۱؛ اصول الستة عشر، عدة من المحدثین، ص ۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بشارة المصطفی، ابی القاسم طبری، ص ۱۲۰؛ دُرُ النظم، مشغری عاملی، ص ۵۸۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۱۵. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ مُتَّوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَّفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ خَلَقَ خَلْقًا فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِ فَنَحْنُ هُمْ. يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ شَهَادَةُ عَلِيٍّ خَلْفِهِ وَ أَمْنَاؤُهُ عَلِيٌّ وَ حُزْنَانُهُ عَلِيٌّ عِلْمُهُ وَ وَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ عَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ الْوَاعِي وَ بَابُهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ الدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عَيْدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَا مَا عَيْدَ اللَّهُ.» امام صادق ﷺ فرمود خداوند یکتای بی همتا است در وحدانیت تک است و به تنهایی عهده دار امر خویش است. گروهی را خلق نمود و به آنها امر دینش را واگذار کرد ما آن گروه هستیم. ای پسر ابی یعفور ما حجت خدا در میان بندگان او و گواهان او بر خلقتش و امنای بر وحی و خزینهداران علم او هستیم و وجه خدائیم که از آن باید بسوی خدا رفت و دیده او میان مردم و زبان گویا و قلب نگهدار اویم و ما باب خداوندیم که



→

راهنما بسوی اویم و عالم به امر و دعوت کننده به راهش هستیم بوسیله ما خدا شناخته شد و پرستش گردید ما راهنمایان بسوی خدائیم اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی شد. توحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۲۶۰.

۱۶. «قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مُخْتَلِفَةً... إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِسِيمِ الْعَرْشِ، وَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً رُكَّعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَجْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...» امام صادق عليه السلام فرمود: خدا فرشته‌ها را گوناگون آفریده... فرشته‌ها نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نکاح نمی‌کنند. به همان نسیم عرش زنده باشند. خدا ملائکی دارد که تا روز قیامت در رکوع هستند، و ملائکی دارد که تا روز قیامت در سجده اند. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج ۴، ص ۳۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۶، ص ۱۷۴؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۵۳۶. همچنین: «عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: «إن لله تبارك و تعالی ملائكة ليس شيء من أطباق أجسادهم إلا وهو يسبح الله عز و جل و يحمده من ناحيته، بأصوات مختلفة، لا يرفعون رؤوسهم إلى السماء، و لا يخفضونها إلى أقدامهم، من البكاء و الخشية لله عز و جل»؛ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: که خدا را فرشته‌هایی است که به همه اندام با صداهای گوناگون تسبیح و حمد خدا کنند و سر به آسمان برنیارند، و به قدم‌های خود سر به زیر نیفکنند از گریه و ترس از خدای عز و جل». توحید، شیخ صدوق، ص ۲۸۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۸۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۶، ص ۱۸۲؛ نور البراهین، سید نعمه الله جزائری، ج ۲، ص ۱۰۴.

همچنین: «ما رواه القوم: منهم العلامة الشيخ عز الدين عبد السلام الشافعي في رسالة فضل الخلفاء على ما في تجهيز الجيش روى حديثا طويلا في تكلم فاطمة مع أمه في بطنها و تزويجها لعلني، جاء ملك إن الله يأمرك بتزويج فاطمة لعلني فإن الله أمر سبعين ألف ملك سجد لا يرفعون رؤوسهم إلى يوم القيامة أن يرفعوا رؤوسهم عن السجود حتى يشهدوا لعقد علي و فاطمة.» شرح احقاق الحق، مرعشي، ج ۶، ص ۶۲۳.

۱۷. «فقال [الحسين] للعباس: ارجع يا أخي إلى القوم فإن استطعت أن تصرفهم و تدفعهم عنا باقي هذا اليوم فافعل لعلنا نصلي لربنا ليلتنا هذه و ندعو الله و نستغفیه و نستنصره على هؤلاء القوم. فأقبل العباس إلى القوم و هم وقوف، فقال لهم: يا هؤلاء! إن أبا عبد الله يسألكم الانصراف عنه باقي يومكم هذا، حتى ينظر في هذا الأمر، ثم نلقاكم به غدا إن شاء الله، فأخبر القوم أميرهم عمر بن سعد، فقال للشمر: ما ذا ترى يا شمر؟ فقال: إني ما أرى إلا رأيك، أنت الأمير علينا فافعل ما تشاء، فقال: إني أحببت أن لا أكون أميراً، فلم أترك و اكرهت، ثم قال لأصحابه: ما ترون؟ قالوا له: أنت الأمير، فقال له عمرو بن الحجاج الزبيدي: سبحان الله العظيم، و الله لو كان هؤلاء من - الترك و الديلم - ثم سألوكم هذه الليلة، لقد كان ينبغي أن تجيئوهم إلى ذلك، فكيف و هم آل الرسول محمد صلى الله عليه و آله. فقال [عمر] ابن سعد: أخبرهم إننا أجلناهم باقي يومنا هذا إلى غد، فإن استسلموا و نزلوا على الحكم و جهننا بهم إلى الأمير عبید الله، و إن أبوا ناجزناهم، فانصرف الفريقان و عاد كل إلى معسكره، و جاء الليل فبات الحسين عليه السلام تلك الليلة راكعا ساجدا باکیا

←



مستغفرا متضرعا، و بات أصحابه و لهم دوي كدوي النحل.» تذكرة الشهداء، علامه ملا حبيب الله كاشاني، ج ۱، ص ۲۷۶.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمي، ج ۱، ص ۳۵۵.

همچنين: «جاء الليل فبات الحسين عليه السلام في الليل ساجدا راکعا مستغفرا يدعو الله تعالى، له دوي كدوي النحل.» فتح، احمد بن اعثم كوفي، ج ۵، ص ۹۹.

و همچنين: «فَلَمَّا كَانَ التَّاسِعُ مِنَ الْمُحَرَّمِ دَعَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْمُحَارَبَةِ فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْعَبَّاسَ عليه السلام يَلْتَمِسُ مِنْهُمْ تَأْخِيرَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَقَالَ عُمَرُ لِيَسْمُرَ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: أَمَا أَنَا لَوْ كُنْتُ الْأَمِيرَ لَمْ أَنْظِرُهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ يَغُوثِ الزُّبَيْدِيِّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ مِنَ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ وَسَأَلُوكَ عَنْ هَذَا مَا كَانَ لَكَ أَنْ تَمْنَعَهُمْ حِينَئِذٍ أَمَهُلَهُمْ. فَكَانَ لَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ دَوِيٌّ كَالنَّحْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالتَّلَاوَةِ فَجَاءَ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ.» مثير الاحزان، ابن نما حلي، ص ۳۸؛ ترجمه اسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ج ۱، ص ۷۷۴ (با اندکی تفاوت).

و همچنين: امام حسين عليه السلام به عباس فرمود: «...فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغَدْوَةِ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنُدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ [كنت] أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ [كثرة] الدُّعَاءِ وَ الإِسْتِغْفَارِ.» اگر میتوانی تا فردا ایشان [دشمن] را عقب بیندازی و امشب ایشان را از ما باز گردانی چنین کن، باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم. خدا میداند که من نماز و تلاوت کتابش و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف ازدي، ص ۱۰۶؛ ارشاد، شيخ مفيد، ج ۲، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ۴، ص ۳۹۲؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص ۲۴۳. به همين مضمون: لهوف، سيد ابن طاووس، ص ۵۴.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبري، محمد بن جرير طبري، ج ۴، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ كامل، ابن اثير، ج ۴، ص ۵۷؛ به همين مضمون: البداية و النهايه، ابن كثير، ج ۸، ص ۱۹۱.

همچنين: «بات الحسين عليه السلام و أصحابه طول ليلهم يصلون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون، و خيول حرس عدوهم تدور من ورائهم.» البداية و النهايه، ابن كثير، ج ۸، ص ۱۹۲.

همچنين: «فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ وَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ وَقَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَيَدْعُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ.» ارشاد، شيخ مفيد، ج ۲، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ۴، ص ۴۵؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص ۲۴۶.

و همچنين: «فلما أمسى [امسوا] حسين وأصحابه قاموا الليل كله يصلون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون.» مقتل الحسين عليه السلام، ابو مخنف ازدي، ص ۱۱۲.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبري، طبري، ج ۴، ص ۳۱۹. و در اين منابع با اندکی تفاوت: المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك، ابن جوزي، ج ۵، ص ۳۳۸؛ مختصر في أخبار البشر، ابى الفداء، ج ۱، ص ۱۹۱.

۱۸. «أَنَّ عَلِيًّا دَفَنَ فَاطِمَةَ لَيْلًا.» مصنف، عبد الرزاق صنعاني، ج ۳، ص ۵۲۱؛ مصنف، ابن ابى شيبه كوفي، ج ۳، ص ۲۲۶؛ طبقات كبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹؛ أحاد و مثاني، ضحاک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ معجم



→

كبير، طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۹۸؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷.
 همچنین: «لما [فلما] توفيت دفنها [زوجها] علي [بن أبي طالب] [عليه السلام] ليلا.» صحيح بخاری، بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحيح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۸ (... و لم يؤذن بها ابوبكر)؛ عمدة القاری، عینی، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ البداية و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السيرة النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۸ و ص ۲۸۰؛ سقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۷؛ مسند الشاميين، طبرانی، ج ۴، ص ۱۹۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۲۹؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۴، ص ۵۷۳.
 و همچنین: «عن عائشة قالت: دفنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ليلا دفنها علي ولم يشعر بها أبو بكر حتى دفنت وصلى عليها علي ابن أبي طالب.» مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۲.
 و همچنین: فتح الباری، ابن حجر، ج ۳، ص ۱۶۷ (ابن حجر گوید: و صح أن عليا دفن فاطمة ليلا)؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج ۴، ص ۱۳۷ (شوکانی گوید: قال الحافظ في الفتح: و صح أن عليا دفن فاطمة ليلا).
 مسأله دفن شبانه در این منابع نیز آمده است:
 مصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲؛ تاریخ مدینه، نمیری، ج ۱، ص ۱۹۷؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ تاریخ طبری، طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ شرح صحيح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۳؛ صواعق محرقة، هیتمی مکی، ص ۱۵.

۱۹. مقام وسیله، بالاترین مقام در بهشت:

«كان النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم يقول: إن في الجنة درجة لا ينالها إلا رجل واحد - يعني نفسه - و هي الوسيلة.» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در بهشت درجه‌ای است که به آن درجه و مقام نمی‌رسد مگر یک نفر - یعنی خود حضرتش - و آن درجه، مقام وسیله می‌باشد. شرف المصطفى، خرگوشی نیشابوری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۸.

همچنین: «عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال إذا صليتم على فاسألوا الله لي الوسيلة. قيل يا رسول الله وما الوسيلة قال أعلى درجة في الجنة لا ينالها الا رجل واحد.» مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۶۵؛ مصنف، صنعانی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج ۷، ص ۴۴۲؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ فضل الصلاة على النبي، جهضمی، ص ۴۸؛ بغية الباحث، علی بن ابی بکر هیتمی، ص ۳۱۸؛ تفسیر سمرقندی، سمرقندی، ج ۳، ص ۶۸؛ تهذيب الكمال، مزی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۵؛ فيض القدير، مناوی، ج ۱، ص ۴۷۳؛ صحیح الأعمش، قلقشندي، ج ۱۰، ص ۶۰؛ جامع صغير، سيوطي، ج ۲، ص ۵۳؛ كنز العمال، متقى هندي، ج ۱، ص ۴۹۵؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۲، ص ۴۱۷؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۱۶، ص ۵۱.

و همچنین: «عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ عَشْرًا ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهَا دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَبْغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» سنن کبری، بیهقی، ج ۱،

←



ص ۴۰۹؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۴، ص ۵۸۹؛ معجم صغیر، طبرانی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ امتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۱، ص ۱۲۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ مجموعه الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۹۲؛ ایمان، ابن تیمیه، ص ۳۳۵ و...

همچنین: «وسل الله له الوسيلة التي هي أعلى درجة في الجنة تنل بذلك شفاعه خاصة.» فضل الصلاة على النبي، جهنمی، ص ۱۶.

فرازی از خطبه و سیله:

امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای طولانی به نام خطبه و سیله فرمودند: «...أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَعَدَّ نَبِيَّهٗ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَسِيْلَةَ وَوَعَدَهُ الْحَقُّ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ أَلَا وَإِنَّ الْوَسِيْلَةَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ وَ ذُرْوَةَ ذَوَائِبِ الرُّقْلَةِ وَ نِهَآئَةَ غَايَةِ الْأُمْنِيَّةِ لَهَا أَلْفُ مِرْقَاةٍ مَا بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ مِائَةَ عَامٍ وَ هُوَ مَا بَيْنَ مِرْقَاةٍ ذُرَّةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ جَوْهَرَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ زَبْرَجْدَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ لَوْلُؤَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ يَاقُوتَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ زُمْرَدَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ مَرْجَانَةٍ إِلَى مِرْقَاةٍ كَافُورٍ إِلَى مِرْقَاةٍ عَنَبَرٍ إِلَى مِرْقَاةٍ بَلَنْجُوجٍ إِلَى مِرْقَاةٍ ذَهَبٍ إِلَى مِرْقَاةٍ غَمَامٍ إِلَى مِرْقَاةٍ هَوَاءٍ إِلَى مِرْقَاةٍ نُورٍ قَدْ أَنَاثَتْ عَلَى كُلِّ الْجِنَانِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمِيذٍ قَاعِدٌ عَلَيْهَا مُرْتَدٍ بِرِيْطَتَيْنِ رِيْطَةٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ رِيْطَةٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَلَيْهِ تَاجُ النَّبُوَّةِ وَ إِكْلِيلُ الرَّسَالَةِ قَدْ أَشْرَقَ بِنُورِهِ الْمَوْقِفُ وَ أَنَا يَوْمِيذٍ عَلَى الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ وَ هِيَ دُونَ دَرَجَتِهِ وَ عَلَيَّ رِيْطَتَانِ رِيْطَةٌ مِنْ أَزْجَوَانِ النَّوْرِ وَ رِيْطَةٌ مِنْ كَافُورٍ وَ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ قَدْ وَقَفُوا عَلَى الْمَرَاقِي وَ أَعْلَامِ الْأُرْمَتَةِ وَ حُصْحِ الدُّهُورِ عَنْ أَيْمَانِنَا وَ قَدْ تَجَلَّلَهُمْ حُلُّ النَّوْرِ وَ الْكِرَامَةِ لَا يَرَانَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بُهِتَ بِأَنْوَارِنَا وَ عَجِبَ مِنْ ضِيَائِنَا وَ جَلَّأَتِنَا وَ عَنْ يَمِينِ الْوَسِيْلَةِ عَنْ يَمِينِ الرَّسُولِ صَغَمَامَةٌ بَسْطَةُ الْبَصْرِ يَأْتِي مِنْهَا النَّدَاءُ يَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّ الْوَصِيَّ وَ آمَنَ بِالنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْعَرَبِيِّ وَ مَنْ كَفَرَ فَالْتَأَتْ مَوْعِدُهُ وَ عَنْ بَسَارِ الْوَسِيْلَةِ عَنْ بَسَارِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَلَّةٌ يَأْتِي مِنْهَا النَّدَاءُ يَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّ الْوَصِيَّ وَ آمَنَ بِالنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ الَّذِي لَهُ الْمُلْكُ الْأَعْلَى لَا فَازَ أَحَدٌ وَ لَا نَالَ الرَّوْحَ وَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ لَقِيَ خَالِقَهُ بِالْإِخْلَاصِ لَهْمَا وَ الْإِقْتِدَاءِ بِنُجُومِهِمَا...»...ای مردم همانا خدای تعالی به پیامبرش محمد وعده (مقام)

وسيله را داده، و وعده او حق است و خدا هرگز خلف وعده نمی کند، همانا که وسيله، برترین درجه بهشت بوده و برترین درجات قرب به حق و آخرین حد آرزو است، مقامی است که هزار پله دارد، و میان هر پله تا پله دیگر به اندازه یک صد سال دویدن اسب تندرو است، یک پله مروارید، و پله دیگر گوهر تا پله زبرجد، و پله لؤلؤ، و پله یاقوت، و پله زمرد، و پله مرجان، و پله کافور، و پله عنبر و پله عود پله طلا، پله تا ابر، تا پله از هوا، تا پله نور و آنجا مشرف بر همه بهشت هاست، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن روز روی آن پله نشست و دو جامه نرم به تن کرده یکی از آن جامه ها از رحمت خدا و جامه دیگر از نور خدا است، تاج پیامبری و اکیل رسالت بر سر دارد به نور آن حضرت تمام صحرای محشر روشن شود، و من در آن روز بر درجه رفیع قرار دارم که پایین تر از درجه اوست و دو جامه لطیف در بر دارم یکی از ارغوان سرخ و یکی از کافور سفید، و پیامبران و رسولان نیز بر پله های دیگر ایستاده اند و بزرگان زمانه و حجت های روزگار نیز در سمت راست مایند که جامه هایی از نور و کرامت آنان را پوشانده، نبیند ما را فرشته مقربی و نه پیامبر مرسلی جز آنکه از انوار ما مبهوت و از درخشندگی و جلالت ما در شگفت شود، و در طرف راست (مقام) وسيله سمت راست رسول





خدا ﷺ ابری است که به قدر دید چشم گسترده است و از آن ابر ندا رسد: ای اهل محشر خوشا به حال کسی که دوست دارد وصی (پیغمبر) را و ایمان دارد به پیامبر اُمّی عربی، و هر که کفر ورزد دوزخ وعده‌گاه او است، و از سمت چپ وسیله از طرف چپ رسول خدا ﷺ ابری است که از آن نداء آید: ای اهل محشر خوشا به حال کسی که دوست دارد وصی (پیغمبر) را و ایمان دارد به پیامبر اُمّی سوگند بدان که فرمانروائی اعلا (وبرتر) از اوست هیچ کس رستگار نشود و روی آسایش و بهشت را نبیند جز آنکه آفریدگار خود را از روی اخلاص نسبت به آن دو [پیامبر ﷺ و امیر مومنان ﷺ] دیدار کند و به اختران (امامان از فرزندان) آن دو اقتداء کند.

کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۲۵؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلّی، ص ۲۸۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۱۲۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۱، ص ۶۲۵.

خصوصیات وسیله:

«عن أبي عبد الله قال كان رسول الله ﷺ [النَّبِيُّ ﷺ] يَقُولُ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ لِي فَاَسْأَلُوهُ الْوَسِيلَةَ فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْوَسِيلَةِ فَقَالَ هِيَ دَرَجَتِي فِي الْحَنَّةِ وَ هِيَ أَلْفُ مِرْقَاةٍ بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ شَهْرًا وَ هِيَ مَا بَيْنَ مِرْقَاةِ جَوْهَرٍ إِلَى مِرْقَاةِ زَبَرَجَدٍ إِلَى مِرْقَاةِ يَاقُوتٍ إِلَى مِرْقَاةِ ذَهَبٍ إِلَى مِرْقَاةِ فِصَّةٍ فَيُؤْتَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُنْصَبَ مَعَ دَرَجَةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي دَرَجٍ [درجه] النَّبِيِّ ﷺ كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لَا صَدِيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ إِلَّا قَالَ طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ هَذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ فَيُنَادِي مُنَادٍ يَسْمَعُ النَّدَاءَ جَمِيعُ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ دَرَجَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ [وَ عَلِيِّ] [وَ أَهْلِ بَيْتِهِ] فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلُ أَنَا يَوْمَئِذٍ مُتْرًا بَرِيظَةً مِنْ نُورِ عَلِيٍّ تَاجُ الْمُلْكِ وَ الْكَلِيلُ الْكَرَامَةِ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَمَامِي يَدِيهِ لَوَائِي وَ هُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمُفْلِحُونَ هُمْ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ...» رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر گاه از خدا برای من طلب و سؤال نمودید، وسیله را بخواهید. از محضرش پرسیدیم: وسیله چیست؟ فرمودند: درجه من در بهشت می‌باشد و آن هزار پله دارد بین هر پله تا پله بعدی فاصله‌اش به مقداری است که اسب تندرو یک ماه بدود، پله‌های این نردبان از سنگ قیمتی و زبرجد و یاقوت و طلا و نقره می‌باشند، این درجه را روز قیامت می‌آورند و همراه درجات انبیاء نصب می‌کنند این درجه در بین آنها به منزله ماه بین ستارگان می‌باشد، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی در آن روز نیست مگر آن که می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این درجه تعلق به او دارد، پس منادی با صدایی که تمام انبیاء و صدیقین و شهداء و مؤمنین آن را می‌شنوند ندا می‌کند: این و درجه تعلق به محمد ﷺ [وَ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ] دارد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: من آیم و قبائی از نور در برم و تاج ملک و اکلیل کرامت بر سرم باشد و علی بن ابی طالب ﷺ جلوی من و لوائی من که لواء حمد است در دست اوست و بر آن نوشته است لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رستگاران آنانند که به خدا رسیدند. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۲۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۲۶.

و با اندکی تفاوت از ابی سعید خدری در این منابع:

امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۸؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۵؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق،





ص ۱۱۶؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۴۶؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۱۳؛ أعلام الدین، دیلمی، ص ۴۶۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۴، ص ۱۰۵. منبع اهل تسنن: دُرّ بحر المناقب، ابن حسنویه [م. ۶۸۰]، ص ۱۳۲ مخطوط (بنابر نقل شرح إحقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۷)؛ فرائد السمطين، جوینی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۲۵۰. و همچنین: امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به فرد یهودی فرمودند: «... وَ أَمَّا مِنْبِرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ مَسْكَنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَنَّةٌ عَدْنٌ وَ هِيَ جَنَّةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ بِيَدِهِ وَ مَعَهُ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا وَ فَوْقَهَا قُبَّةٌ يُقَالُ لَهَا قُبَّةُ الرَّضْوَانِ وَ فَوْقَ قُبَّةِ الرَّضْوَانِ مَنْزِلٌ يُقَالُ لَهُ الْوَسِيلَةُ وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلٌ يُشَبَّهُهُ وَ هُوَ مِنْبِرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله...» امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: و اما منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله: همانا قرارگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بهشت عدن است و آن بهشتی است که خدای تعالی آن را به دست خود ساخته، و در آن همراه با پیامبر دوازده وصی هستند، و بر فراز آن گنبدی است که به آن «قبة رضوان» گفته می شود و بر بالای قبة رضوان، جایگاه دیگری است که «وسيله» نامیده می شود و در بهشت هیچ منزلی شبیه به آن نیست و آن منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، ص ۴۸؛ کتاب غیبت، ابن ابی زینب نعمانی، ص ۱۰۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۰، ص ۱۰۱.

۲. «عَنْ مَخْدُوجِ بْنِ زَيْدِ الدُّهْلِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ ... أَلَا وَ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ يَا عَلِيُّ أَنْ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يُحَاسِبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أُبَشِّرُكَ يَا عَلِيُّ أَنْ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِكَ هَذَا لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ مَنْزِلَتِكَ عِنْدِي فَيُدْفَعُ إِلَيْكَ لِيُوَاطِي وَ هُوَ لِيُوَاءُ الْحَمْدِ فَتَسْبِيْرُ بِهِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ إِنَّ آدَمَ وَ جَمِيعَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ لِيُوَاطِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»؛ مخدوج بن زيد ذهلی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را با هم برادر ساخت آنگاه فرمود... ای علی به تو خبر دهم که امت من اول امتی هستند که در قیامت محاسبه شوند و تو را بشارت دهم ای علی که تو اول کسی باشی که روز قیامت دعوت شوی برای نزدیکی که نسبت به من داری و مقامی که نزد من داری و پرچم مرا که پرچم حمد است به تو دهند و میان دو صف با آن حرکت می کنی و آدم و همه خلق خدا روز قیامت در سایه پرچم من باشند... مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۴۰۲؛ طرائف، سید بن طاووس، ص ۷۱؛ عمده، ابن بطریق، ص ۲۳۰؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ۴۰۲؛ الدر النظيم، يوسف بن حاتم شامی، ص ۳۰۶؛ كشف الغمة، اربلی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۸، ص ۳۴۱. منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، ص ۵۶؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۴۰؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۴۳۲.

و همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا نَبِيٌّ جَبْرَيْلُ وَ بِيَدِهِ لِيُوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ سَبْعُونَ شِقَّةً الشَّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرُ فَيُدْفَعُهُ إِلَيَّ فَأَخْذُهُ وَ أَدْفَعُهُ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام...» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ... روز قیامت جبرئیل نزد من آید و لواء حمد را به دست دارد که هفتاد شقه دارد و هر شقه اش از خورشید و ماه وسیع تر است آن را به من دهد و من بگیرم و به علی بن ابی طالب علیه السلام دهم... امالی، شیخ صدوق، ص ۷۵۶؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۵۸۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ





صدوق، ج ۱، ص ۲۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۰۹؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن حسن قمی، ص ۳۵؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۲، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸، ص ۲.

و همچنین: «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَا عَلِيُّ تَسَعُ خِصَالٌ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ وَ اثْنَتَانِ لَكَ وَ وَاحِدَةٌ أَخْفَاهَا عَلَيْكَ فَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَأَنَّكَ وَ صَبِيَّ وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ قَاضِي دِينِي وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنِّي أُعْطِيَ لُؤَاءَ الْحَمْدِ فَأَجْعَلُهُ فِي يَدِكَ وَ آدَمَ وَ ذُرِّيَّتَهُ تَحْتَ لُؤَائِي وَ تُعَيِّنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ وَ أَحْكَمَكَ فِي شَفَاعَتِي لِمَنْ أَحْبَبْتَ ...» زيد بن ارقم گوید رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب فرمودند که تو به من داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو خصلت برای توست و یکی که از آن بر تو میترسم. آن سه که در دنیا است: تو وصی و جانشین و ادانکنده دین منی و آن سه که در آخرت است: پرچم حمد را به من می دهند و من به دست تو می سپارم و آدم و همه فرزندان او زیر پرچم من هستند؛ تو در کلیدهای بهشت به من کمک می کنی و من اختیار شفاعت خود را در باره هر که بخواهی، به تو می دهم... مناقب الإمام امیر المؤمنین ﷺ، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۴۱۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۳۵.

و همچنین: «تَبَأْنِي أَبُو الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ بِالإِسْتِادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَوْلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّنَ وَ الصِّدِّيقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو دُجَانَةَ فَقَالَ لَهُ أَلَمْ تُخْبِرْنَا أَنَّ الْجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتُكَ؟ قَالَ ﷺ بَلَى وَ لَكِنْ أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ حَامِلَ لُؤَاءِ الْحَمْدِ إِمَامَهُمْ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ حَامِلُ لُؤَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَ أَنَا عَلَى أَمْرِهِ.» مائة منقبه، ابن شاذان، ص ۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن حسن قمی، ص ۸۱.

و همچنین: امام صادق ﷺ فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ مِنْبَرٌ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ لَهُ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ مِرْقَاةً وَ يَجِيءُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ يَبْدُو لُؤَاءَ الْحَمْدِ فَيَرْتَمِيهِ وَيُعْلُوهُ وَ يُعْرَضُ الْخَلَائِقُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَرَفَهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ دَخَلَ النَّارَ» هنگامی که روز قیامت بر پا می شود، منبری که بیست و چهار پله دارد در سمت راست عرش نصب می گردد و علی بن ابی طالب ﷺ در حالی که لواء حمد به دست اوست آمده و از این منبر بالا می رود و تمام مخلوقات بر ایشان عرضه می شوند، پس در آن هنگام هر کس که علی بن ابی طالب ﷺ را شناخت وارد بهشت می گردد و هر کس علی بن ابی طالب ﷺ را انکار کرد داخل آتش جهنم می شود. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۳۱.

و همچنین: «قال رسول الله صلى الله عليه [واله] وسلم: سألت الله فيك خمسا فأعطاني أربعا ومنعني واحدة سألته فأعطاني فيك انك أول من تشق الأرض عنه يوم القيامة وأنت معي معك لواء الحمد وأنت تحمله وأعطاني انك ولي المؤمنين من بعدي.» تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج ۵، ص ۱۰۰.





وهمجنین: «عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعلي: أنت أمامي يوم القيامة، فيدفع إليّ لواء الحمد، فأدفعه إليك، و أنت تذود الناس عن حوضي.» تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۳۵، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۴۵.

به این منابع نیز رجوع شود: تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۵۸؛ مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۴۱۵؛ مائة منقبه، ابن شاذان، ص ۸۳؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن حسن قمی، ص ۸۱؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۸۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸ و ص ۵۵؛ حلیة الابرار، بحرانی، ج ۱، ص ۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۸، ص ۲۰۷ و ج ۴۰، ص ۳۵ و ج ۷، ص ۳۳۱ و ج ۳۸، ص ۳۳۲؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۲، ص ۲۶۳ و...

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۱۳ و ج ۱۳، ص ۱۲۳؛ تاریخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۲۶؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج ۳، ص ۳۸۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۲۹ و...

۲۱. فراهایی از زیارت ناحیه مقدسه علیه السلام: «فَلَيْتَ أَخَرْتَنِي الدُّهُورَ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقَدُّورَ، وَ لَمْ أَكُنْ لِيَمَنُ حَارِبَكَ مُحَارِبًا، وَ لِيَمَنُ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً، وَ لَا يُكَيِّنَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَيَّ مَا ذَهَبَ وَ تَلَهَّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ...» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۵۰۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۲۳۹.

۲۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام [الْوَفَاةَ] أَلْمُوتُ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ السَّفَطَ أَوْ الصُّنْدُوقَ عِنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحَمِلَ بَيْنَ أَرْبَعَةِ [رِجَالٍ] فَلَمَّا تَوَفَّيَ جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدْعُونَ [مَا] فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَعْطِنَا نَصِيبَنَا مِنَ الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحٌ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُتُبُهُ». امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام در حال احتضار بود صندوقی را که نزدش بود در آورد و [به محمد بن علی علیه السلام فرزندش توجه نموده] فرمود محمد! این صندوق را ببر. پس آن صندوق بین چهار نفر حمل شد وقتی آن حضرت وفات کردند. برادران ادعای آنچه در صندوق است نمودند و گفتند: به ما نصیبان از صندوق را بده. فرمود به خدا قسم به شما چیزی از آن نمی رسد اگر شما نصیبی داشتید صندوق را به من نمی داد و در صندوق سلاح پیغمبر علیه السلام و نامه هایش بود. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۰۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۰۰؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۲۹؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲۳. «فَلَمَّا قَرِبَ اسْتَشْهَدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، دَعَاهُ وَ أَوْصَى إِلَيْهِ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَتَسَلَّمَ مَا خَلْفَهُ عِنْدَ أُمِّ سَلْمَةَ رَحِمَهَا اللَّهُ مَعَ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ السَّلَاحِ وَ الْكِتَابِ». موقعی که شهید شدن امام حسین علیه السلام نزدیک شد علی بن الحسین علیه السلام را خواست، به آن حضرت دستور داد تا آنچه پیش ام سلمه نهاده به همراه میراثهای انبیاء علیهم السلام و شمشیر و کتاب تحویل بگیرد. منبع اهل تسنن: إثبات الوصیة، مسعودی، ص ۱۷۰.





همچنین: «وداع هفتم وداع با امام زین العابدین علیه السلام بود چنانچه مرویست که در دفعه آخر که از جنگ مخالفان مراجعت نمود با بدن چاک چاک آمد بر سر بالین امام سجاد علیه السلام و او را صدا زد که یا علی سر از بالین بردار و پدر خود را وداع کن که دیگر او را نخواهی دید. که ناگاه امام سجاد علیه السلام از بستر بیماری چون سپند از جای برجست و نظرش بر بدن پاریاره آن امام مظلوم افتاد « و صار جلده كجلد القنفذ». دید بدن پدرش از کثرت تیرها که بر آن نشسته است پر و بال در آورده است پس عرض کرد ای پدر این چه حالی است که در تو مشاهده میکنم فرمود این زخم های خنجر و نیزه و شمشیر است که در راه امت به بدن پدرت رسیده است پس آن دو بزرگوار دست در گردن یکدیگر در آوردند و اینقدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند پس اسرار امامت و رموز غیبیه را تسلیم او نمود. «و سلم اليه الودائع التي كانت من جده و ابيه منها: الصحف الذي بخط اميرالمؤمنين علیه السلام و صحيفة فاطمه علیها السلام و الجفر الابيض و الاحمر و الجامع و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ودائع الانبياء علیهم السلام. پس تسلیم او نمود امانت های پدر و جد خود علیهم السلام را و از جمله آنها بود قرآنی که به خط امیرالمؤمنین علیه السلام بود و صحيفة فاطمه علیها السلام و زهرا علیها السلام و جفر، ایض، و احمر و جامع و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امانتهای پیامبران علیهم السلام. انوار الشهادة، یزدی، ص ۱۷۰-۱۷۱.

و همچنین: «[بعد از آنکه امام حسین علیه السلام مانع از جهاد امام سجاد شد علیه السلام خطاب به فرزندش فرمود] اینک من تو را وصی خود ساخته عورات را به تو می گذارم و امانتی که از جد و پدر هست به تو می سپارم اول قرآن که کلام الهی و مجمع حقایق نامتناهی است و دیگر مصحف فاطمه علیها السلام و جفر ایض و جفر احمر و علم قیامت و زبور و باقی علوم که غیر از ائمه را بدان اطلاع نیست.». تذکره الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۶۱ و به همین مضمون در ص ۶۵.

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ زَوْجِي اللَّهُ عَنْهَا الْكُتُبَ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام دَفَعَهَا إِلَيْهِ». امام صادق علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام به جانب عراق رهسپار گشت، کتب و وصیت را به ام سلمه امانت سپرد و چون علی بن الحسین علیه السلام به مدینه برگشت ام سلمه آنها را به او تحویل داد. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۸؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۳۲۱؛ دمعۃ الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۷ (با تفاوت اندک در الفاظ)

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ كَانَ عَصَى مُوسَى لَأَدَمَ فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ إِنَّهَا لَعُنْدَنَا وَ إِنَّ عَهْدِي بِهَا آيَةً وَ هِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتَرَعَتْ مِنْ شَجَرِهَا وَ إِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطَقَتْ أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا لِيَصْنَعَ كَمَا كَانَ مُوسَى يَصْنَعُ بِهَا وَ إِنَّهَا لَتَرُوعُ وَ تَلْقَفُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ أُرِزَتْ عَلَيًّا علیه السلام عِلْمُهُ وَ سِلَاحُهُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام ثُمَّ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام اسْتَوْدَعَهُ أُمَّ سَلْمَةَ ثُمَّ قُبِضَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهَا قَالَ [الراوي] فَقُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ». بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۰۳؛ بحار الانوار،

علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۲۰۹

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الْكُتُبَ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيٍّ علیه السلام فَلَمَّا سَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ الْكُتُبَ أُمَّ





سَلَمَةَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ كَانَتْ عِنْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ كَانَتْ عِنْدَ أَبِيهِ. امام صادق عليه السلام می فرمایند: کتب انبیا و اوصیا نزد حضرت علی علیه السلام بود و چون به طرف عراق رفت به ام سلمه سپرد پس از شهادت حضرت علی علیه السلام در اختیار امام حسن علیه السلام بود پس از امام حسن علیه السلام در نزد حضرت حسین علیه السلام بود بعد از شهادت حضرت حسین علیه السلام پیش علی بن الحسین علیه السلام بود سپس نزد پدرم بود. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۵۰

و همچنین: «عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْوَصِيَّةَ وَالْكَتُبَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وُلْدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا قَدْ دَفَعْتُ إِلَيْكَ فَلَمَّا قُبِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». امام باقر علیه السلام فرمود هنگامی که حضرت حسین علیه السلام اراده سفر عراق داشت وصیت و نامه‌ها و چیزهای دیگر را به ام سلمه همسر پیامبر علیه السلام در اختیار او گذاشت، فرمود هر وقت بزرگترین فرزندم پیش تو آمد و ام سلمه آنچه به تو دادم در اختیار علی بن الحسین علیه السلام بگذارد. پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام پیش ام سلمه آمد آنچه امام حسین علیه السلام به او سپرده بود در اختیارش گذاشت. کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۹۵؛

بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۸؛ اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۴، ص ۵۹
و همچنین: «عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ صَاحِبَةً مَخْتُومَةً فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قُبِضَ وَرَثَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَمَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ إِلَى ابْنِهِ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ». عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع به آنچه مردم می گویند که صحیفه مهر شده‌ای به ام سلمه داده شد، امام باقر علیه السلام فرمود: چون پیغمبر علیه السلام رحلت فرمودند، علمش و سلاحش و آنچه از میراث انبیا علیه السلام داشت، به علی علیه السلام به ارث رسید، سپس به حسن علیه السلام و پس از او به حسین علیه السلام رسید، و عرض کردم: سپس به علی بن حسین علیه السلام و پس از او به پسرش و سپس به شما رسید؟ حضرت فرمود: آری. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۹۷ و ۲۰۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۸۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۲۱۰؛ كشف الغممة، اربلی، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

و همچنین: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَعُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِئْتُ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشْهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِيَّ أَمْرِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعُ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمْرِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَحْيَاكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ يَدِي عَلَيَّ بْنَ





الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَقْرَبُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِنِّي السَّلَامُ.» کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۱۷۶؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ كشف الغمه، علی بن ابی الفتح اربلی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۳۲۲.

* طبق روایات برخی از موارث را امام حسین ﷺ به دخترش فاطمه داد که به امام سجاد ﷺ دهد:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَفَعَهَا إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ وَاللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ. قَالَ قُلْتُ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ؟ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ فِيهِ وَاللَّهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْتِيَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ إِنَّ فِيهِ الْخُدُودَ حَتَّىٰ إِنَّ فِيهِ أَرْضَ الْخُلْدِ.» امام باقر ﷺ فرمود: چون هنگام شهادت حسین بن علی ﷺ فرا رسید، دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین ﷺ را طلبید و کتابی پیچیده و وصیتی آشکار به او داد، زیرا علی بن الحسین ﷺ مریض بود [به مرض شکم] که نمی دیدند او را جز این که به سبب مرضی که دارد از دنیا خواهد رفت، سپس فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین ﷺ داد، ای زیاد! [نام راوی] سپس به خدا آن کتاب به ما رسید، راوی گوید عرض کردم: خدا مرا قربانت گرداند، در آن کتاب چه نوشته است؟ فرمود: به خدا آنچه از زمان خلقت آدم تا به آخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدم است در آن است، به خدا که احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۶۸؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ الامامة والتبصرة، علی ابن بابویه قمی، ص ۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۸؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۳۵.

همچنین: «ثم دعا الحسين ﷺ بزين العابدين ﷺ، و أودعه أسرار الإمامة و الخلافة، و أوصى إليه، و لما كان الحسين ﷺ عالما بشهادته قبل توجهه إلى العراق، فأودع أم سلمة زوجة النبي ﷺ كتب الأنبياء و الأوصياء، و سائر ودائعهم، و لتسلمها إلى عليّ زين العابدين ﷺ بعد مراجعته من العراق، و لما كان عليّ بن الحسين ﷺ مريضاً، جعل الحسين ﷺ وصيته، و أودعها عند ابنته فاطمة ﷺ حتىّ تسلّمها إلى أخيها». دمعة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۷.

* سلاح و صندوق در روایات:

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتٍ وَ حِجْدِ التَّابُوتِ عَلَىٰ بَابِهِمْ أَوْ تَوَّابُوا التُّبُوءَةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِنَّا أَوْ تَوَّابُوا إِلَيْهِ الْإِمَامَةَ». امام صادق ﷺ فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می گشت، نبوت به آنها داده می شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد، امامت به او داده می شود. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحار الانوار،





علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۴۵۶؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۵۳.
 و همچنین: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ عِنْدِي الْجَعْفَرُ الْأَبْيَضُ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام مَا أَزْعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ أَرْشُ الْخَدَشِ وَ عِنْدِي الْجَعْفَرُ الْأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَعْفَرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يَفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ». حسین بن ابی العلاء گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا جعفر سفید نزد من است، عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السلام و گمان نمی کنم در آن چیزی از قرآن باشد. و در آن است، آنچه مردم به ما احتیاج دارند و ما به کسی احتیاج نداریم حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و جریمه خراش در آن هست. و جعفر سرخ هم نزد من است، عرض کردم: در جعفر سرخ چیست؟ فرمود: سلاح است و آن تنها برای خون گشوده می شود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه السلام) آن را برای قتل باز می کند.

کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۳۷.
 و همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الْمُعْزَى عَنْ عَنبَسَةَ بِنِ مِصْعَبٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَتَيْتَنِي عَلَيْهِ بَعْضُ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَ مِنْ قَوْلِهِ وَ أَخْرَجَنِي اللَّهُ عِدْوَكَ مِنَ الْجِحْنِ وَ الْإِنْسِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَقَدْ كُنَّا وَ عِدُونَا كَثِيرٌ وَ لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِنْ ذَوِي قَرَابَاتِنَا وَ مَنْ يَنْتَحِلُ حَبْنًا إِنَّهُمْ لَيَكْدُبُونَ عَلَيْنَا فِي الْجَعْفَرِ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ مَا الْجَعْفَرُ؟ قَالَ وَ هُوَ وَ اللَّهُ مَسْكَ مَاعِزٍ وَ مَسْكَ صَانٍ يَنْطِقُ أَحَدُهُمَا بِصَاحِبِهِ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ الْكُتُبُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَزْعُمُ أَنَّهُ قُرْآنٌ». عنبسه بن مصعب گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم یکی از حاضرین آن جناب را ستود از جمله حرفهایش این بود که خدا دشمنانت از جن و انس را خوار کند حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما پیش از این دشمنانمان زیاد بودند اما هم اکنون احدی دشمن تر با ما از خویشاوندانمان و کسانی که مدعی محبت ما نیست آنها در مورد جعفر بر ما دروغ می بندند. عرض کردم خدا [امور] تو را اصلاح کند، جعفر چیست؟ فرمود: بخدا قسم پوست بز و میش است باندازه هم در آن سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و کتابها و مصحف فاطمه علیها السلام است بخدا قسم گمان نمی کنم در آن قرآن باشد. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۴۵

۲۴. [امام حسین در وداع دوم که پس از آن به شهادت رسید به خیمه امام سجاد رفته و] خاتم امامت و انگشتر ولایت را از انگشت مبارک به در آورد و در انگشت میمون و اصبع موزون امام زین العابدین نمود.... بعد از سپردن ودائع مواریث احتضنته و قبله و سَلَاةَ صَبْرٍ حضرت فرزند بیمار خود را در برگرفت صورتش را بوسیده و در مصائب و نوائب امر به صبر فرمود و نیز فرمود نور دیده یک ساعت دیگر مهمان توام... امام بیمار از فرمایشات پدر بیهوش شد وقتی به هوش آمد که دید زمین میلرزد و هوا تاریک شده باد سرخ میوزد صدای جبرئیل بلند است. ریاض القدس، ج ۲، ص ۱۴۴.



→

۲۵. «در بحر المصائب مسطور است که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شد، جناب زینب خاتون علیها السلام بر بالین حضرت سجاده علیه السلام آمد و عرض کرد: یا علی! نمی دانم چه حادثه و سانحه‌ای روی داده که از زمین و آسمان صدای وا حسینه و ناله وا غریبه بلند است. و هم به روایت آن کتاب چون بانگ جبرئیل به شهادت آن حضرت برخاست. جناب زینب علیها السلام از خیمه بیرون دوید. چون آثار ظلمت و گرد و غبار را دید، نگران شد و برادرش را ندید. در خدمت سید سجاده علیه السلام شد و عرض کرد: ای برادرزاده! بین چه واقع شده است و خبر چیست؟ فرمود: ای عمه! دامن خیمه را بر زن. چون به صفحه میدان نگران شد، اظهار سوگواری کرد و فرمود: ای عمه! همانا پدرم بمرد! جود و کرم بمرد! ای عمه! بروید و کمرهای اطفال را استوار ببندید و آماده اسیری شوید که پدرم شهید شد و در هر حال، صبر و شکیبایی را پیشه خود سازید و وصیت‌های پدرم را فراموش نکنید.» نسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵

همچنین: «نیز گویند چون حضرت سید الشهداء علیه السلام به فیض شهادت رسید و جبرئیل بانگ: "قتل الإمام ابن الإمام أبو الأنمة" را بلند کرد، زینب علیها السلام سراسیمه به بالین بیمار کربلا دوید و عرض کرد: ای برادرزاده! بین چه واقع شده و خبر چیست. فرمود: ای عمه! دامن خیمه را بالا بزن. آن حضرت چون به صفحه میدان نگران شد، اظهار سوگواری کرد و فرمود: ای عمه! همانا پدرم شهید شد. اکنون مهیای اسیری شوید و صبر و شکیبایی را پیشه گیرید و وصیت‌های پدر مرا فراموش نکنید. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳، ص ۹۹.

و همچنین: «قَالَ الرَّاَوِي فَازْتَفَعْتُ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةً شَدِيدَةً سَوْدَاءُ مُظْلِمَةً فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أُتْرُ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ.» راوی گفت: هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، گرد و غبار شدید آسمان کربلا را فرا گرفت [که روز روشن همچون شب تاریک شد] و بادی سرخ وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمی شد به گونه‌ای که مردم گمان کردند که عذاب بر آنان فرود آمد. فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج ۵، ص ۱۱۹؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۷؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۰۰.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۳.

همچنین: [امام حسین علیه السلام در خیمه امام سجاده، به فرزندش] فرمود: نور دیده من همین قدر بدان که دیگر میان این خیم مردی به غیر از من و تو باقی نمانده یعنی برادرت را هم کشتند با این حالت حضرت سیدالساجدین دیگر طاقت نیاورد آهی کشید و در ضعف رفت یقین دارم به هوش نیامد مگر وقتی که دید زینب سر برهنه وارد خیمه شد و فرمود ای پسر برادر برخیز و بین اوضاع عالم منقلب شده قرص خورشید گرفته از آسمان خون می بارد فرمود عمه جان دامن خیمه را بالا زن بینم چه خبر است چون پرده را بالا زدند امام بیمار نظر به میدان کرده فرمود عمه عیالات پدرم را جمع کن و بگو چادر اسیری بر سر کنند و کمرشان را محکم ببندند چراکه سر پدرم بالای نیزه است. ریاض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۱۲۳.

مجلس هفتم:

ابا عبدالله الحسين عليه السلام اكسير عالم وجود

ابا عبدالله الحسین علیه السلام اکسیر عالم وجود

قرآن خلاصه براهین و فصول علمی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنٍ لَّكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^(۱)

از آنجا که قرآن مجید، مهم‌ترین کتاب تعلیم و تربیت بشری است به طور فشرده و خلاصه همه براهین و فصول علمی را برای کمال عقلی و عملی بشر ذکر کرده است.

۱. ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی [ولی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. الحج (۲۲): ۵.

برهان حیات

در این آیه خدا برای اثبات دو امر مهم؛ یکی مبدأ و دیگری معاد، به برهان حیات استدلال کرده است. دو استدلال در این آیات است:

یکی: استدلال به خلقت انسان از تراب که آدمی را از خاک آفریدیم.

دوم: استدلال به مرگ زمین در زمستان و زنده شدن زمین در فصل بهار و اهتزاز که در ارض هامده پیدا می‌شود و بعد از این اهتزاز، حالت رشد و نموی در زمین پیدا می‌شود و دنبال آن ﴿وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ﴾ هر جفتی از نباتات بهجت‌انگیز را از خاک می‌رویاند، یکی از آیات قرآن این آیه است از یک طرف معجزه می‌کند در برهان حیات از یک طرف معجزه می‌کند در برهان زوجیت در نباتات ﴿وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ﴾.^(۱)

استدلال به برهان حیات بر وجود حی قیوم

استدلال به این جهت که چطور زمین مرده زنده می‌شود، از دوراه بشر را بیدار می‌کند: یکی این که این عالم مرده، مربوط است به یک حی و از آن جا حیات افاضه

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ﴾ ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستیه‌های] نیکو می‌رویاند. الحج(۲۲): ۵.

می‌شود و گر نه محال است از خودِ مرده زندگی تولید شود. تولید ضدی از ضدی و نقیضی از نقیضی از نظر عقلی قابل تصوّر نیست.

از مرگ، زندگی پیدا نمی‌شود. از مرده، حیات سر نمی‌زند. اگر مادهٔ مرده، زنده شد، این خود بزرگ‌ترین دلیل است بر این که یک موجود زنده‌ای هست که از آن موجود زنده افاضهٔ حیات به مرده می‌شود. ما وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم این یک سیره است. این سنگ نور ندارد. بعد این سنگ روشن شد، خود عقل این جا قضاوت می‌کند که نور از سنگ تاریک تولید نمی‌شود. اگر روشن شد در اثر ارتباط با یک مرکز نور است؛ پس وجود حیات در زمین در بهار پس از زمستان، دلیل بر وجود حیّ قیوم است. این یک استدلال بر وجود خداست.

استدلال به برهان حیات بر معاد

استدلال دوم این که به این آدمی می‌فهماند: همان قدرتی که زمین را در زمستان می‌میراند و استعداد رویش گیاه را از زمین می‌گیرد و باز در فصل تابستان دوباره این استعداد را به او می‌دهد، همان قدرتی است که از این بشر استعداد حیات را می‌گیرد و آن روزی هم که اراده‌اش تعلق بگیرد، دوباره حیات را به او می‌دهد. آن وقت یک آیهٔ قرآن، هم اثبات می‌کند وجود مبدأ حیّ را و هم اثبات می‌کند حیات بعد از مرگ بشر را و هم اثبات می‌کند نبوت پیغمبر ﷺ را. چرا؟!!

معجزهٔ پیامبر ﷺ در اخبار قرآن به قانون زوجیت نباتات

برای این که جفت بودن، نر و ماده بودن، در بین مردمان قبلاً فقط منحصر بود به عالم حیوانات و خیال می‌کردند که نر و ماده تنها در عالم حیوان است. کم‌کم تجربه‌ها نشان داد که بعضی از نباتات هم نر و ماده دارند؛ مثل خرما که مادهٔ خرما از آن مایه‌ای که از نر بر آن پاشیده می‌شود، آبستن می‌شود. اما دیگر این مطلب را بشر پی نبرده بود که تمام نباتات روی زمین جفت هستند، و این نباتات به وسیلهٔ لقاح ماده‌هایشان از نرها آبستن می‌شوند.

این آیه‌ای که گفته شد پرده از این راز برداشت ﴿وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^(۱) آن وقت یک آیه قرآن در یک عبارت کوتاه، هم مبدأ را نشان می‌دهد، هم معاد را اثبات می‌کند، هم حقانیت پیغمبر ﷺ را، اثبات می‌نماید؛ چرا که قرآنی که آورده است اعجاز نموده و پرده از قانون زوجیت برداشته که بشر از آن اطلاعی نداشت.

تدبّر در قرآن با صفای دل و تقوا

معنای تدبّر در قرآن این است؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۲) مردم وقتی قرآن می‌خوانند باید در مقام خواندن قرآن، منتها درجه دقت فکر را به کار ببرند. با این تدبّر اگر صفای دل و تقوای او توأم شود، خواه ناخواه از قرآن حقایقی استخراج می‌شود. این تازه پرده اول بود.

حیات قلوب با بارش آب قرآن بر دل‌های مرده

پشت سر این، یک پرده دیگری است. تا این جا فقط این مرحله را گفتیم که آدمی از مرگ و زندگی زمین به یک خدای زنده‌ای پی ببرد و از زنده شدن زمین بعد از مرگ، به زنده شدن تنش بعد از مردن پی ببرد.

اگر یک کمی بالاتر بروی ممکن است از همین آیه پیدا کنی چه رقم جان آدم می‌میرد و چه رقم روح آدم زنده می‌شود. این است که باز برای قرآن یک ظاهری، و یک باطنی است.^(۳) اگر به آن جا بررسی آن وقت بیانات اولیای دین هم کمک می‌کند.

۱. الحج (۲۲): ۵.

۲. آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟ محمد (۴۷): ۲۴.

۳. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»؛ به درستی که برای قرآن ظاهر و باطنی هست و برای آن باطن نیز باطنی است تا هفت باطن. تفسیر محیط اعظم، سید حیدر آملی، ص ۱۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۱ و ۵۹.

مراد از زمین، بنابر بعضی تفاسیر عبارت است از قلب مردم. قلب مردم زمین است ﴿تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾^(۱) زمین هاملده، دل‌های مرده مردم است، و آن آبی که بر دل مرده انسان‌ها می‌ریزد و دل مرده ایشان را زنده می‌کند، قرآن است. قرآن آبی است که بر مرده دلان پاشیده می‌شود.^(۲) آسمانی که از آن آسمان این باران می‌بارد، خود پیغمبر خاتم محمد بن عبد الله ﷺ است. از این آسمان بر قلب‌های مرده باران می‌بارد.^(۳) دل‌های مرده زنده می‌شود. وقتی زنده شد از آن دل‌ها چه می‌روید؟ ﴿أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ آن وقت گل‌های کمالات از آن دل‌های زنده به قرآن روئیده می‌شود. آن وقت ظاهر قرآن بر عالم ظاهر تطبیق می‌کند. باطن قرآن بر عالم باطن تطبیق می‌کند. پس خود قرآن عالی‌ترین دانشگاهی می‌شود که آدم آنچه بخواد در آن پیدا می‌کند.

زنده شدن دل به نسیم بهار امامت و ولایت

حالا چطور دل مرده زنده می‌شود؟ باید رفت دید که کیفیت احیای دل‌ها به دخول این آب چیست؟ اینگونه است که آن مردم یک خاصیت را پیدا کردند؛ اینها توانستند خودشان را به فصل بهار برسانند. زمین در نسیم بهار زنده می‌شود. اولاً زمین تا نسیم بهار را نخورد زنده نمی‌شود. زمستان اگر ادامه پیدا کند هر بارانی بیارد زمین این خاصیت را پیدا نمی‌کند که دانه از آن بروید و سبز بشود. شرط اساسی پیدا شدن ناموس حیات، وزیدن نسیم بهار است. ولایت، نسیم بهارِ قلوب است. مردم مادامی

۱. ﴿و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ و زمین را خشکیده می‌بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. الحج(۲۲): ۵.

۲. حضرت علی علیه السلام در خطبه ای فرودند: «تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ أَبْلَغُ الْمُوعِظَةِ وَ تَقَمُّهُوَ فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» قرآن را بیاموزید که نیکوترین سخن و رساترین پند است و آن را دریابید که بهار دلهاست و از پرتو قرآن درمان جوید که آن شفاست برای آنچه در سینه هاست [که آن شفاى دلهاى مریض است]. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

که نسیم بهار امامت به قلبشان نخورد زمین دلشان زنده نمی‌شود، چرا؟ نکته این است که این زمین، دل و نسیم بهار، ولایت است، ولایت نقش نسیم بهار را دارد.^۴

نور آفتاب نبوت و نسیم بهار ولایت، در منظومه شمسی روح

نبوت نقش نور آفتاب دارد، هر یک از این‌ها یک تأثیری در منظومه شمسی عالم روح دارد، نسیم بهار ولایت وقتی به دل بخورد آن دل زنده می‌شود. در آن بیان شریفی که پیغمبر ﷺ فرمود و این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند که اگر کسی بین رکن و مقام عبادت کند تا وقتی که مثل مشک پوسیده شود ولی به ولایت تو ای علی ﷺ راه نداشته باشد، به رو در آتش جهنم می‌افتد^(۱). نماز و روزه و حج، همه دانه‌هایی است که پاشیده می‌شود، اما اگر به ولایت راه نداشته باشد، آن عبادت اثر ندارد.^۵ چرا اثر ندارد؟ نماز او مثل تخمی است که پاشیده می‌شود، اگر این دانه‌ها را در فصل زمستان به زمین بپاشند، دانه‌ها می‌پوسد و هیچ کدام به ثمر نمی‌رسد؛ ولی اگر در بهار چند دانه روی زمین بریزی همه سبز می‌شود.

دلی که از ولایت بیگانه است، این دل زمستان دارد؛ تمام انبادهای اعمال را در آن بریزی، به غیر از این که پیوسد اثر ندارد. از آن طرف اگر آن نسیم بهار به دل خورد، یک دانه در این دل بکاری دانه به ثمر می‌رسد. وقتی هم به ثمر رسید کارها می‌کند.

۱. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ... فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلَّى وَصَامَ ثُمَّ مَاتَ وَهُوَ مُبْغَضٌ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ [لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ] دَخَلَ النَّارَ [لَا كُفَّةَ لِلَّهِ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ].» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ... و اگر مردی بایستد میان رکن و مقام نماز گذارد و روزه دارد تا بمیرد و او مبغض اهل بیت محمد ﷺ باشد جای او دوزخ است. کشف الغممه، فی معرفة الأئمة، اربلی، ج ۱، ص ۹۴.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۱۴۲؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹ (قال الحاکم: هذا حدیث حسن صحیح)؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری، ج ۵، ص ۳۱۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۱؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۱، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۴۲؛ سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۵؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۱۵.

باز این جا این بحث پیش می آید که در این جا چه اثری گرفت؟ چه خاصیتی این اثر را دارد؟

اکسیر و کیمیا

خدا برای هر مطلبی یک نمونه در این عالم قرار داده. اکسیر یک معجون است؛ گاهی مفرد، و گاهی مرکب است. اگر مرکب باشد کیمیا، اگر مفرد باشد اکسیر می گویند. فرق ما بین اکسیر و کیمیا این است. از نظر اهل فن چنانچه مرکب باشد از روح، نفس و جسد، این را می گویند کیمیا. کیمیا سه جزء دارد: یکی روح، یکی نفس، یکی جسد. این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

خُذِ الْفَرَّازَ وَالطَّلَقَا وَشَيْئاً يُشْبِهُ الْبَرْقَا^(۱)

ریشه علم کیمیا این شعر امیر المؤمنین علیه السلام است. یک جزء کیمیا جسد است، و جسد عبارت است از طلق. دومین جزء کیمیا روح است، و روح عبارت است از سیماب [جیوه]، و فرار همان سیماب است. جزء سوم عبارت است از نفس «و شَيْئاً يُشْبِهُ الْبَرْقَا» آن چیزی که شبیه به برق است. منتها امیر مؤمنان علیه السلام علی علیه السلام می داند چه جور حرف بزند؛ این است که کلمه ای فرموده و

۱. این شعر از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده:

خُذِ الْفَرَّازَ وَالطَّلَقَا وَشَيْئاً يُشْبِهُ الْبَرْقَا
فإن احسنت مزجهما ملكت الغرب والشرقا

در نسخه ای: «إذا مزجته سحقاً» در نسخه ای: «إذا أمليتهم سحقاً»، و در نسخه ای: «فإن أحكمتهما سحقاً»؛ و در نسخه ای: «إذا أجودتهم سحقاً»؛ و در نسخه ای: «إذا ما خلط جمعاً» و در نسخه ای: «فإن احسنت مزجهما».

الفرار: زئبق [جیوه]؛ الطق: نشادر. در لغت نامه دهخدا آمده که «نشادر» یکی از عقاقیر کیمیاست و آن بر دو نوع است معدنی و مصنوعی. در لغتنامه ده خدا آمده است «طلق» سنگی است سفید و براق که آن را ابرک گویند و چون بر چیزی بمالند آتش آن را نسوزد و اگر حل گردد و مانند آب شود اکسیر شود.

همه را حیران نمود. مگر عده‌ای که به راز مطلب برسند و به سرّ قضیه پی ببرند، «و شیئاً یُشبهُ البرق» یک چیزی که به برق شبیه است، حالا این چیزی که به برق شبیه است چیست؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام دو نمونه را خوب روشن نموده، و یکی را سر بسته فرموده است.

چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه حرف می‌زند نکته‌ای دارد. اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام آن یک سوّم را هم روشن بگوید، ملّت همه قارون می‌شوند. درد این است. از طرف او منعی نیست؛ منع از بی‌لیاقتی مردم است.^۷

قارون به ظاهر شخص مقدّسی بود.^(۱) این مرد کم‌کم از راه خدعه و نیرنگ، سرّ کیمیا را از موسی بن عمران علیه السلام به دست آورد.^(۲) وقتی سرّ کیمیا را از این طریق پیدا نمود، شروع کرد به ساختن کیمیا و الاّ از نظر قواعد ظاهری در آن عصر و زمان یک چنین گنجینه‌ای پیدا نمی‌شود.

خدا در قرآن می‌فرماید: مفاتیح و کلیدهای گنج‌های قارون را عُصبه حمل و نقل

۱. «عن أبي سليمان الداراني أنه قال: تبدّى إبليس لقارون و كان قارون قد أقام في جبل أربعين سنة حتى غلب بني إسرائيل في العبادة، فبعث إبليس إليه شياطينه فلم يقدرُوا عليه؛ فأتاه و جعل يتعبد معه، و جعل قارون يتعبد و إبليس يقهره في العبادة و يفوقه؛ فخضع له قارون؛ فقال له إبليس: يا قارون، قد رضينا بهذا الذي نحن فيه، لا نشهد لبني إسرائيل جماعة، و لا نعود مريضا، و لا نشهد جنازة؟ قال: فأحدره من الجبل إلى البيعة، فكانا يؤتيان بالطعام، فقال له إبليس: يا قارون، قد رضينا أن نكون هكذا كلاً على بني إسرائيل؟ فقال له قارون: فأى رأى عندك؟ قال: نكسب يوم الجمعة، و نتعبد بقية الجمعة. قال: فكسبوا يوم الجمعة و تعبدوا بقيتها؛ فقال إبليس: قد رضينا أن نكون هكذا؟ قال قارون: فأى رأى عندك؟ قال: نكسب يوماً و نتعبد يوماً فتصدّق و نعطي. قال: فلما كسبوا يوماً و تعبدوا يوماً خنس إبليس و تركه، ففتحت على قارون أبواب الدنيا، فبلغ ماله...» نهاية الأرب، نویری، ج ۱۳، ص ۲۳۴.

۲. ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ گویند: مراد [از علم در این آیه] علم کیمیا است که موسی علیه السلام آن را به خواهر خود آموخته بود و او به قارون تعلیم داد. و از سعید بن مسیب روایت شده که حضرت موسی علیه السلام علم کیمیا می‌دانست. ثلث آن را به یوشع بن نون آموخت و ثلث دیگر به کالب بن یوحنا و ثلث دیگر را به قارون و هر یک در آن صنعت ناتمام بودند. قارون ایشان را فریب داد و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت و چون این صنعت او به اتمام رسید مالی عظیم حاصل کرد. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج ۷، ص ۱۰۴. و به همین مضمون: روض الجنان، ابوالفتوح رازی، ج ۱۵، ص ۱۶۹.

می کردند. مردمان قوی هیکل کلیدهای گنجینه های قارون را می بردند.^(۱) این خصوصیت را از علم کیمیا درآورد. کم کم همان کیمیا کار را به جایی رساند که زمین، خودش را با گنجینه اش فرو برد.^(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام اقیانوس علم وجود

مردم باید برای کمالات، ظرفیت پیدا کنند؛ «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»^(۳)

۱. «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»؛ قارون از قوم موسی بود که بر آنها افزونی جست و به او چنان گنجهایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار بود. آنگاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش؛ زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد. القصص (۲۸): ۷۶.

* «العصبة ما بين العشرة إلى تسعة عشر قال كان يحمل مفاتيح خزائنه العصبة أولو القوة.» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۲۸۷؛ ...

۲. «فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَبْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»؛ پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود نیز بر یاری کردن ناتوان بود. القصص: ۸۱.

۳. «عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: «أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ يَا كَمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَخَيْرُهَا [فَخَيْرُهَا] أَوْعَاهَا أَحْفَظُ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ»؛ کمیل گوید: روزی امیر مؤمنان علیه السلام دست مرا گرفت و به پشت مسجد کوفه برد هنگامی که به صحرا رسیدیم نفس و آه عمیقی کشید و فرمود: ای کمیل! به راستی این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها آن است که ظرفیتش بیشتر باشد. آنچه می گویمت از من (فراگیر و) به دل بسپار. مردم سه گروهند: دانشمندی ربّانی، و دانشجویی بر راه رستگاری، و مردمان نادان که هیچ خیری در آنها نیست. نهج البلاغه، خطبه: ۱۴۷؛ غارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج ۱، ص ۱۴۹؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۸۹؛ خصائص الأئمة، شریف رضی، ص ۱۰۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۲۷؛ امالی، شیخ مفید، ص ۲۴۷؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۲۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۱۶۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۰؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۰۸؛ اختیار مصباح سالکین، ابن میثم بحرانی، ص ۶۱۴؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۱۸۴؛ اعلام الدین، دیلمی، ص ۸۵؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج ۷، ص ۳۸۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۸.

مردم به منزله ظرف هاینده؛ هر دل که ظرفیتش بیشتر باشد، آن دل بهتر است. علی بن ابی طالب علیه السلام اقیانوس علم وجود است. هر علمی پیش امیرمؤمنان علی علیه السلام است،^(۱) این دیگر گفتگو ندارد. این حرف‌ها از قطعیات است. به حرف خرده‌گان مطالب به هم نمی‌خورد، شب که می‌شود ماهتاب می‌درخشد. دیده‌اید سگ‌ها در شب چقدر عوعو می‌کنند؛ اینها از نور ماه ناراحتند.

مه فشانند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می‌تند

به عوعو سگ جلوی نور مهتاب گرفته نمی‌شود. این شب‌پره‌ها را دیده‌اید؟ شب‌پره‌ها خاصیتشان این است که از صبح تا غروب در لانه‌ها لمیده‌اند، و دم غروب آفتاب بیرون می‌آیند و این طرف و آن طرف پرواز نموده و بعد هم به خانه‌هایشان می‌روند. چرا شب‌کوره‌ها دم غروب آفتاب در می‌آیند؟ چرا که چشمی که آفتاب را ببیند، ندارند. حال اگر سگ به عوعو افتاده و شب‌کوره با خورشید قهر کند، نه بازار آفتاب کساد می‌شود و نه طلعت مهتاب از رواج می‌افتد.

→ منابع اهل تسنن: معیار و موازنه، أبو جعفر اسکافی، ص ۷۹-۸۰؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ دستور معالم الحکم، محمد بن سلامه قضاعی، ص ۸۲-۸۳؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۶، ص ۳۷۶؛ مناقب، موفق خوارزمی، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ جامع بیان العلم و فضله، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، حلوانی، ص ۵۶-۵۷؛ إحياء علوم الدین، غزالی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ تذکرة حمدونیه، ابن حمدون، ج ۱، ص ۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۰، ص ۲۵۲؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۴۵؛ الجوهره، بری، ص ۸۳؛ فتاوی‌الکبری، ابن تیمیه، ج ۵، ص ۵۴؛ مجموعه الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۹، ص ۳۱۵؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۲۰، ص ۳۰۳؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۹، ص ۵۷؛ اعتصام، غرناطی، ج ۲، ص ۵۱۳؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ حیاة الحیوان الکبری، کمال الدین دمیری، ج ۲، ص ۵۳۰؛ سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۲۹۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۰، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ فیض القدر، مناوی، ج ۶، ص ۳۸۳؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۸۷.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ [أَنَّ] أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ [يَقُولُ] أَنَا عَلَّمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ [أَنَا] لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ». بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۸۴؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۱۶۴؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۷۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۱۹۸.

حضرت علی علیه السلام آفتاب عالم انسانیت و بدر تمام بشریت

حضرت علی علیه السلام آن آفتاب عالم انسانیت است. حضرت علی علیه السلام آن بدر تمام بشریت است. نه به عوعو سگ‌ها، دست از مسیرش برمی‌دارد، نه به ندید شب‌کوره‌ها نقشش از بین می‌رود. علی علیه السلام باب مدینه علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

به حکم برهان و به حکم عقل، تمام علوم عالم باید در خاتم صلی الله علیه و آله جمع شود؛ چرا که خاتم صلی الله علیه و آله انسان کامل است، و انسان دعامه‌اش عقل است،^(۱) و کمال عقل عبارت است از عقل کل، و کمال «عقل کل» عبارت است از علم؛ پس خواه ناخواه به این معنا می‌رسد که «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ». این دو حدیث را همه اهل سنت نوشتند: یک حدیث این است: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ»^(۲) و^(۱) حدیث دیگر این است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ».^(۳) هم در حدیث «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ» دارد «عَلِيٌّ بَابُهَا»، و هم در حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» دارد «عَلِيٌّ بَابُهَا». این روی حساب علمی عالم، تمام است.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ»؛ پایه شخصیت انسان، عقل است. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۵.
۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»؛ من خانه حکمت‌ام و علی علیه السلام درب آن است.
منابع شیعه: طرائف، سید بن طاووس، ص ۱۹۲؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ العمده، ابن بطریق، ص ۲۸۵ و ۲۹۵؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۵۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص ۳۴۲؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج ۱، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۲۰۳.
منابع اهل تسنن: فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۷۸۹، ح ۱۰۸۱؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۹۴؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص ۹۳؛ مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۱۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر؛ ج ۴۲، ص ۳۷۸؛ ریاض النضره، محب طبری، ج ۳، ص ۱۵۹؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ص ۱۱۶۴؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ فیض القدیر، مناوی، ج ۳، ص ۶۰؛ جواهر المطالب، دمشقی، ص ۱۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱، ص ۴۵۷.

۳. رجوع شود به مجلس ششم: ص ۲۷۰، پاورقی ۱.

خاتم عليه السلام جامع تمام علوم و وصی عليه السلام کلید جمیع علوم

بشیرت باید از نظر علم به حد کمال برسد. حد کمال بشریت، نه در کمال قوه شهوت است، نه در کمال قوه غضب؛ چرا که شهوت، مشخص بهائم است و غضب، مشخص سباع و درندگان.

کمال انسان در جهت کمال عقلی است، و کمال عقل هم کمال علمی است. این است که دانایان، از حکمت تعبیر کردند به «صیرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني»^(۱) و این کمال باید در خاتم عليه السلام ظاهر بشود، چرا؟ چرا که خاتم عليه السلام آخر فرد آدمیت است، وقتی خاتم عليه السلام آخرین فرد آدمیت شد و جامع تمام علوم، لامحاله جانشین او و وصی او کلید جمیع علوم اوست.^(۲) این است که قهراً تمام علوم نزد علی بن ابی طالب عليه السلام است.

۱. «و اعلم أن الشيخ نص في بعض رسائله بان كل شئ بصورته هو ذلك الشئ لا بمادته و بالغ في بيان ذلك حتى قال السرير سرير بهيته لا بخشبتة و السيف سيف بحدته لا بحديده و الحكماء ذكروا في فائدة اقتناء الحكمة و غايتها انها تصير نفس الانسان بها عالماً عقلياً مضاهياً لهذا العالم الحسى مستدلين بان العالم عالم بصورته لا بمادته». الحكمة المتعالية، ج ۶، ص ۳۰۰.

همچنین: «(يا أعظم من كل عظيم) ... لان الحكمة صيرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني في صورته و رقشه» شرح أسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۳۴.

و همچنین: «و هو القلب المؤيد الذي ذكره رسول الله عليه السلام فيما رواه حذيفة قال عليه السلام: القلوب أربعة قلب أجرد فيه سراج يزهو فذلك قلب المؤمن: و هو نور التوحيد و ما أوفق و أطبق الشكل الصنوبري الذي أشير بالسراج إليه للقلب لان قلب المؤمن العارف و الحكيم عالم عقلي مضاه للعالم العيني و عالم الوجود العيني كمخروط نور» تعليقه الحكمة المتعالية، ج ۹، ص ۳۲۱.

۲. «عن ابن حمزة عن أبي الطفيل قال: قام أمير المؤمنين عليه السلام علي عليه السلام على المنبر فقال إن الله بعث محمداً عليه السلام بالنبوة و اصطفاه بالرسالة فأنال في الناس و أنال و عندنا أهل البيت مفاتيح [مفاتيح] العلم و أبواب الحكمة و ضياء الأمر و فصل الخطاب» امير المؤمنين عليه السلام روى منبر ايستاد و فرمود خداوند، محمد عليه السلام را به پیامبری برگزید و او را به رسالت اختیار کرد و او به مردم رسانید (آنچه را باید برساند)، و کلیدهای دانش و درهای حکمت و روشنائی امر (و امر نورانی) و فصل الخطاب نزد ماست. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۳۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۴۸ و ج ۶۵، ص ۹۵.

علی علیه السلام سر رشته را به دست می دهد («عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ») ^(۱) ۰۱۳ بقیه باید این اصول را شاخ و برگ بدهند. باری از مطلب نگذریم. به علم کیمیا که می رسد می فرماید:

خُذِ الْفَرَارَ وَالطَّلِقَا وَشَيْئًا يُشْبَهُ الْبَرْقَا ^(۲)

فَرَار یعنی زبیق ^(۳) را بگیر و طلق را بگیر. بعد می گوید و چیزی را که شبیه به برق است «إِذَا مَزَجْتَهُ سَحَقًا» بعد اینها را ممزوج کن چه جور ممزوج کن؟ به سحوق، یعنی به ساییدن. هزار سال است روی این دو بند شعر کار می شود، طلقش پیدا شد، فَرَارش پیدا شد، ولی «شَيْئًا يُشْبَهُ الْبَرْقَا» بر بکارتش باقی ماند. در این تعبیر رمزی است که اگر کسی به آن نرسد قصور از طرف او است، نه از طرف حضرت علی علیه السلام. این را کیمیا می گویند که مرکب است، اگر مفرد شد می شود اکسیر.

فرق کیمیا و اکسیر

اینها همه مقدمه حرف است، اگر مفرد شد، اکسیر می شود، اگر کسی توانست این سه چیز را با هم جمع کند، یکی فَرَار که عبارت است از زبیق و دوّم طلق و سوّم هم چیزی که شبیه برق است، او حامل کیمیاست. کیمیا این است، اکسیر هم این است، فرق این دو تا چیست؟ اکسیر آن وقت خاصیتی دارد که کیمیا آن خاصیت را ندارد، خاصیت اکسیر عبارت است از این که کیمیا می شود، خود آن چیز می شود کیمیا.

۱. عَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: «عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ [التَّفْرِيعُ]». حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: جز این نیست که بر ما است که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شما است که از اصول، فروع را در آورید. مستطرفات السرائر، ابن ادریس حلی، ص ۵۷۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۶۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. رجوع شود به ص ۳۲۵، پاورقی ۱

۳. زَبِيق [زَبِيق]: به معنی جیوه است و در فارسی به آن سیماب گویند.

کیمیا با اکسیر فرقس این است. کیمیا به مس می خورد، مس طلا می شود. اکسیر به مس می خورد، مس کیمیا می شود. باز این کیمیا به چیز دیگر می خورد، و آن چیز طلا می شود.

حیات کیمیایی و حیات اکسیری اولیای خدا

اگر روح و جان آدم زنده شد، حیات کیمیایی یا اکسیری پیدا می کند. زنده شدن دو جور است: یکی زنده شدن به حیات کیمیایی، یکی به حیات اکسیری. اگر به حیات کیمیایی زنده شود، به هر روحی بخورد آن را طلا می کند. این است که اولیای خدا نفسشان این اثر را دارد. اگر اینان به کسی بر بخورند، و کلمه ای بگویند، عوضش می کنند، چرا که ایشان جنبه کیمیا دارند. اکنون غافل نشو، با مردان خدا بنشین، نفس آنها خاصیت کیمیا را دارد، کیمیا به مس می خورد، مس طلا می شود.

اگر یک آدم کامل پیدا کنی، و یک مؤمن کامل با تو بنشیند، نفس او عوضت می کند. این مطلب در اخبار و روایات آمده است. با آن کسی بنشینید که رؤیتش خدا را به یاد شما می آورد؛ وقتی او را می بینید به یاد خدا می افتید؛ عملش شما را به آخرت رغبت می دهد، منطقتش بر علم شما می افزاید.^(۱) با چنین مردمی بنشینید، اگر به ولیّی از اولیای خدا بر خوردید، از او استفاده کنید.

به این مطلب این قدر اهمیت دادند که می گویند چه چیزها را مراقب باشید. یکی

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَتِ الْخَوَارِثُونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ مَنْ يُدَكِّرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرْعَبُّكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.»؛ امام صادق عليه السلام از پیامبر صلى الله عليه وآله روایت کردند که فرمودند: حواریان به عیسی صلى الله عليه وآله گفتند: یا روح الله! با چه کس بنشینیم و معاشرت کنیم؟ گفت: با کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد، و سخن او بر دانش شما بیفزاید، و عمل او شما را به آخرت متمایل سازد. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۹؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۴؛ تحریر الأحکام، علامه حلی، ج ۱، ص ۳۹؛ عوالی اللئالی، احسانی، ج ۴، ص ۷۸؛ مجمع البحرین، طریحی، ج ۴، ص ۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۴، ص ۳۳۱.

می‌گویند در روز جمعه ساعات دعا را مراقبت نمایید که ساعت دعا مخفی است. در همه ساعات، دعا کنید تا به آن ساعت که دعا مستجاب می‌شود برسید،^(۱) یکی می‌فرمایند از معصیت‌ها همه اجتناب کنید؛ چون غضب خدا در معصیت‌ها گم است؛ معلوم نیست کدام معصیت است که منشأ غضب او می‌شود، از همه صرف نظر کنید تا به آن گرفتار نشوید. یکی این‌که می‌گویند به طاعت‌های خدا پرداز که رضای حق در طاعت‌ها گم است. کدام طاعت مقبول درگاه شود کسی خبر ندارد و دیگر این‌که به هر یکی از مؤمنین که رسیدید، او را احترام نمایید که شاید در بین آنان ولی خدا باشد.^(۲) اینها جنبه کیمیایی دارند، به یک آدم برمی‌خورند عوض می‌شود.

۱. عَنْ جَابِرٍ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: «أَكْثَرُوا الْمَسْأَلَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَالدُّعَاءَ فَإِنَّ فِيهِ سَاعَاتٍ يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ وَالْمَسْأَلَةُ مَا لَمْ تَدْعُوا بِقَطِيعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ عَقُوقٍ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ يُضَاعَفَانِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»؛ جابر بن عبدالله انصاری گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در روز جمعه زیاد دعا کنید، زیرا در این روز ساعاتی است که دعا و خواسته‌ها در آن مستجاب می‌شود، مادامی که برای قطع رحم، یا معصیتی یا نافرمانی والدین نباشد. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۵۸؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۷، ص ۳۸۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸۶، ص ۳۴۹.

۲. «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْبَاقِرِ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاءَ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاءَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطَهُ مَعْصِيَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دَعْوَاتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى وَلِيَّتَهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ.»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: خوشنودی خودش را در اطاعتش پنهان کرده؛ پس چیزی از اطاعت او را کوچک مشمار، چه بسا که با رضایت او همراه شود و تو ندانی، و خشم خود را در نافرمانی خود پنهان کرده؛ پس چیزی از نافرمانی او را کوچک مشمار، چه بسا گناهی سبب خشم او شود و تو ندانی، و اجابت خود را در دعا کردنش پنهان کرده؛ پس چیزی از دعا کردن او را کوچک مشمار، چه بسا با اجابتش همراه شود و تو ندانی، و ولی خود را در میان بندگانش پنهان کرده؛ پس هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، چه بسا او ولی خدا باشد و تو ندانی. خصال، شیخ صدوق، ص ۲۰۹؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۹۷؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۱۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶، ص ۲۷۵ و ج ۶۸، ص ۱۷۷ و ج ۹۰، ص ۳۶۳.

امام علیه السلام اکسیری کیمیا ساز

امام علیه السلام خاصیت اکسیری دارد. آن وقت معلوم می شود آن روحی که به آن حیات می رسد و به حکم برهان به حیات کامل زنده می شود، چه روحی است؟
امام علیه السلام جنبه کیمیایی ندارد، جنبه اکسیری دارد، یعنی چه؟ یعنی امام علیه السلام به یک نفر می خورد، او کیمیا می شود، آن کیمیا به هر کس که بخورد طلا می شود. این است که علی بن ابی طالب علیه السلام به سلمان می خورد، سلمان می شود کیمیا. سلمان به هر کس بخورد او طلا می شود. قضیه این قدر فرق می کند. امام علیه السلام به جابر بن یزید جعفری می خورد، جابر بن یزید جعفری در اثر برخورد با امام علیه السلام کیمیا می شود. جابر یزید جعفری خود به هر کس بخورد او طلا می شود. علی بن ابی طالب علیه السلام به رشید هجری می خورد، رشید هجری کیمیا می شود. رشید به هر کس می خورد او طلا می شود.

قابلیت اکسیر

ای خوشا به حال آن کسانی که به اکسیر بخورند. اثر به کیمیا خوردن این است. حال ببینید می شود به کیمیا شدن راه پیدا کنیم تا مطلب تمام بشود، یا نه؟
اکنون می خواهیم قابلیت اکسیر را بگویم. می دانید قابلیت اکسیر چیست؟ اکسیر خاصیتش این است، فکر ما کوتاه است، به خدا هر چه هم بگویم هنوز کم گفتم، هنوز ما در خور این نیستیم که برسیم به این مطالب تا ببینیم چه خبر است!
مثلاً درجه تعقل مردم این قدر است، اینها می گویند امام حسین علیه السلام هزار و سیصد سال قبل کشته شده است، چرا این قدر برایش گریه کنیم؟ می بینید درک این مردم چه قدر است؟ حد فهمشان چه قدر است؟ اینها این جور حساب می کنند، می گویند امام حسین علیه السلام یک آقا، یک مولا است، این درست است. همه اینها را قبول داریم، مردم می میرند برای مردم سه روز گریه می کنند، خب برای امام حسین علیه السلام ده سال گریه کن، بیست سال گریه کن نه دیگر هزار سال، می دانید درد این مردم چیست؟ درد این مردم این است که عقل نرسیده. این قیاس را از نظر منطق می گویند قیاس

تمثیل. منتها مایه قیاسی در آنی که تنظیر می شود اقوی است از اینی که تنظیر به آن می شود؛ مثلاً گل، بوی عطر می دهد گلاب هم بوی عطر دارد؛ اما عطر خالص گل، یک بوی دیگر دارد. همه این حرف ها این جا که می رسد غلط است.

فصل امتیاز امام علیه السلام از تمام بشریت

اصلاً بین امام حسین علیه السلام و بین تمام بشر، وجه شبه نیست. اصلاً، حدّ اشتراک نیست، یک فصلی است که به آن فصل از همه جدا می شود.^(۱) برای این که مطلب را توضیح بدهم می گویم آدمیزاد حیوان است ولی چه حیوانی؟ حیوان ناطق، این حیوان یک فصلی پیدا می کند. این فصل به قدری عجیب است که اصلاً آن را از عالم حیوانات خارج می کند انسان در اثر پیدا کردن عقل از عالم حیوان به کلی جدا می شود و جنبه حیوانی در مقابل فصل انسانی در اثر اندکاک، محو و نابود می شود. در امام علیه السلام یک فصلی پیدا می شود که آن فصل کاری می کند که جنبه انسانی در او مندک می شود و او اصلاً یک بشری می شود که له جسد و روح ملکوتی؛ این چنین وجودی می شود.^(۲)

امام حسین علیه السلام بالاتر از افق زمان

اگر کسی بگوید هزار سال یا دو هزار سال باید بر چنین موجودی گریه کرد، غلط است. این است که وقتی امام علیه السلام بیان می کند، می فرماید: بر حسین بن علی علیه السلام ابد الدهر باید گریه کرد ابد الدهر؛ چرا که وجود امام حسین علیه السلام از افق زمان بالاتر است. وجود او وجود دهری است. حساب او حساب دیگری است.

۱. «عَنْ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ علیهم السلام لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ»؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: ما نیمی اهل بیت علیهم السلام

و احدی را نباید با ما قیاس کرد. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۷۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۷، عنوان: امام حسین علیه السلام انسان لاهوتی و جوهره عرش.

امام حسین علیه السلام اکسیر عالم وجود

این را می‌گویند اکسیر عالم وجود. اثر اکسیر عالم وجود چیست؟ اثر اکسیر عالم وجود به قدری قوی است که تماس آن با یک خاک کاری می‌کند که آن خاک از نظر طبیعی و از نظر روحانی عوض می‌شود. این جاست که عقل بشر عاجز می‌شود.

تا این خاک با امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا کرد، این ارتباط، خاک را جوری می‌کند که طلا شده، و شفا می‌گردد. (۱) ۱۰۰.

حال که این تربت طلا شده و شفا گردیده، می‌بینند که امام ششم علیه السلام در یک پارچه زرد، تربتی را ذخیره نموده و وقت نماز این بسته را باز می‌کند، و پیشانی روی این تربت می‌گذارد. از آن حضرت علیه السلام می‌پرسند در این بسته چیست؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در این بسته تربت قبر جدّ من حسین علیه السلام است. سجده بر این خاک، هفت آسمان را خرق نموده و حُجُبِ سبعة را باز می‌کند. این خاک کیمیایی است که عالم ماده و معنا را منقلب می‌کند. (۲) ۱۰۶.

وقتی این مطلب را فهمیدید دیگر به حرف‌های بی‌جه‌ها اعتنا نمی‌کنید. آن وقت می‌فهمید که عزای امام حسین علیه السلام، مجلس امام حسین علیه السلام، اسم امام حسین علیه السلام، قبر

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: «طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۱۲؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۹۲؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۴؛ مزار، مشهدی، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ص ۹۸، ص ۱۲۳.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَصْبَاحِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام خَرِيْطَةٌ دِيْبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةٌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ». مصباح المتعجب، شیخ طوسی، ص ۷۳۳؛ دعوات، قطب الدین راوندی، ص ۱۸۸؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج ۲، ص ۹۸؛ وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۵، ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۲، ص ۱۵۳؛ الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۸، ص ۵۲۵.

امام حسین علیه السلام قابل قیاس با هیچ چیز دیگر نیست، و اشتراکش با هر چیز دیگر اشتراک لفظی است، نه اشتراک معنوی.

حکایت یوحناى نصرانى طبیب و مرگ موسی بن عیسی

یک نمونه برایتان بگویم: یوحناى نصرانى یکی از بزرگان اطباء در زمان خلفای عباسی است. علم طب ایران ترجمه شد و اطباء عالی مقامی پیدا شدند و غالب این طبیبان نصرانى بودند؛ مانند بختیشوع، مانند یوحناى نصرانى و امثال ایشان، و اینان نوابغ علم طب بودند، و خلفای بنی عباس اینها را برای خودشان استخدام می کردند و اینان مردمانی بودند بسیار فاضل و برجسته و دانشمند. یکی از اینان یوحناى نصرانى است.

از موسی بن عبد العزیز پرسید: این قبری که نزدیک قصر ابن هُبیره است، و مردم به زیارتش می روند، قبر کیست؟ موسی بن عبد العزیز می گوید: من گفتم این قبر پسر دختر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است. بعد موسی بن عبد العزیز می گوید از او پرسیدم: تحقیق تو از این قبر برای چیست؟ گفت: من یک داستانی از این قبر دارم که برای تو می گویم.

آن داستان این است که من یک شب در خانه ام خوابیده بودم. یک وقت دیدم شاپور، غلام هارون سراسیمه در خانه من آمد. حلقه در را زد و مرا خواسته و گفت: الآن خلیفه تو را می طلبد.

گفتم: چه خبر است؟ گفت: زود بیا که حادثه ای رخ داده است. مرا یک سر به خانه موسی بن عیسی هاشمی برد. موسی بن عیسی هاشمی از اکابر و سادات بنی العباس و مردی بسیار متشخص بوده و از زمان منصور دوانقی مورد احترام تمام خلفای بنی عباس قرار داشت.

گفت: هارون دستور داده به سرعت هرچه تمام تر به بالین موسی بن عیسی هاشمی برویم. من به بالین موسی بن عیسی هاشمی وارد شدم. نگاه کردم دیدم

عقلش زایل شده است. متحیر شدم، چه خبر است؟ دیدم یک طشتی پیش روی اوست، به طشت نگاه کردم دیدم طشت پر از خون است و در این طشت لخته‌هایی است. به من گفتند: خلیفه تو را برای علاج موسی بن عیسی فرستاده که امشب معالجه‌اش کنی. من یک نگاهی کردم، گفتم: خون‌ها چیست؟ گفتند: خون‌ها از دهان این مرد در آمده است. یک ساعت قبل این‌جا صحیح و سالم نشسته بود. ناگهان بی‌معطلی فریاد زد: «النَّارُ النَّارُ، الطَّسْتُ الطَّسْتُ»؛ آتش گرفتم، آتش گرفتم، طشت بیاورید، طشت بیاورید. دنبال این کلمه طشت خواست و قی کرد و الآن وضع او این‌جور است.

یوحنای نصرانی یک نگاهی کرد و دید علم طب در مقابل این حادثه عاجز است. علم طب نمی‌تواند نظر بدهد. علم طب این‌جا ناتوان است. درخواست نمود تا قضیه را برایش بگویند تا روی این قضیه فکر کند.

گفتند: یک ساعت قبل سالم بود، ناگهان این‌طور شد. یوحنای نصرانی دید عالم، اسباب دارد، هر چیزی روی اسباب پیدا می‌شود. تا نگویند چه شده، نمی‌شود او را علاج نمود.

آنان گفتند: یک ساعت قبل مجلسی بود که بزرگان و شرفاء در این مجلس حاضر بوده‌اند، یکی از اینها گفت: من یک دردی داشتم که تمام اطباء از علاج دردم عاجز شدند. یکی به من گفت: اگر علاج این درد بی‌درمان را می‌خواهی، علاج این درد تربت قبر حسین بن علی علیه السلام است، من آن تربت را خوردم و آن درد رفت. این کلمه را گفت.

موسی بن عیسی گفت: آن تربت را داری؟ گفت: بله دارم. گفت: برو زود آن تربت را بیاور. آن تربت را آورد و این خاک را به موسی بن عیسی هاشمی داد، او خاک را برداشت و اهانتی به این خاک کرد. تا اهانت به این خاک کرد، فریاد زد: سوختم سوختم، طشت خواست کار به این‌جا کشید، مطلب به این‌جا تمام شد.

گفتم: حال که مطلب این است، این درد در علم طب سابقه ندارد. علم طب این‌جا ناتوان است. این درد سبب معنوی دارد. مگر عیسی بن مریم علیها السلام بیاید تا این

درد را علاج کند. مرد چیز فهم این جور است. عیسی بن مریم علیه السلام چه دردی را علاج می‌کند؟ البته عیسی بن مریم علیه السلام آن دردی را علاج می‌کند که آن درد از طریق اسباب بیاید؛ اما اگر دردی بدون اسباب ظاهری، از اراده خدا بیاید، عیسی بن مریم علیه السلام هم آن دردی را که به خواست خدا آمده، علاج نخواهد نمود.^(۱)

۱. أَخْبَرَنَا ابْنُ خَشِيصٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الشَّرِيعِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: لَقَيْتَنِي يَوْحَنَّا بْنُ سَرَاقِيُونَ النَّصْرَانِيَّ الْمُتَطَبِّبَ فِي سَرَاغِ أَبِي أَحْمَدَ فَاسْتَوْقَفَنِي وَقَالَ لِي بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَدِينِكَ، مَنْ هَذَا الَّذِي يَزُورُ قَبْرَهُ قَوْمٌ مِنْكُمْ بِنَاحِيَةِ قَصْرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ؟ مَنْ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ؟ قُلْتُ: لَيْسَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ، هُوَ ابْنُ بَنْتِهِ. فَمَا دَعَاكَ إِلَى الْمَسْأَلَةِ لِي عَنْهُ؟ فَقَالَ لَهُ: عِنْدِي حَدِيثٌ طَرِيفٌ. فَقُلْتُ: حَدِّثْنِي بِهِ. فَقَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ سَابُورُ الْكَبِيرِ الْخَادِمُ الرَّشِيدِي فِي اللَّيْلِ فَصَرْتُ إِلَيْهِ. فَقَالَ: تَعَالَ مَعِيَ فَمَضَى وَأَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْهَاشِمِيِّ فَوَجَدْنَاهُ زَانِلَ الْعَقْلِ مُتَكِنًا عَلَى وَسَادَةٍ وَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا حَشُو جَوْفِهِ وَكَانَ الرَّشِيدُ اسْتَحْضَرَهُ مِنَ الْكُوفَةِ فَأَقْبَلَ سَابُورُ عَلَى خَادِمٍ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ مُوسَى. فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ مَا خَبَرُهُ فَقَالَ لَهُ: أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ كَانَ مِنْ سَاعَتِهِ جَالِسًا وَحَوْلَهُ نَدْمَاؤُهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ جِسْمًا وَأَطْيَبِيهِمْ نَفْسًا إِذْ جَرَى ذِكْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام. قَالَ: يَوْحَنَّا هَذَا الَّذِي سَأَلْتِكَ عَنْهُ. فَقَالَ مُوسَى: إِنَّ الرَّافِضَةَ لَيُعْلُونَ فِيهِ حَتَّى إِنَّهُمْ فِيمَا عَرَفْتُ يَجْعَلُونَ تَرْبَتَهُ دَوَاءً يَتَدَاوُونَ بِهِ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَ حَاضِرًا: قَدْ كَانَتْ بِي عِلَّةٌ غَلِيْلَةٌ فَتَعَالَجْتُ لَهَا بِكُلِّ عِلَاجٍ فَمَا تَفْعَلُنِي حَتَّى وَصَفَ لِي كَاتِبِي أَنَّ خُذْ مِنْ هَذِهِ التُّرْبَةِ فَأَخِذْهَا فَتَفْعَلُنِي اللَّهُ بِهَا وَزَالَ عَنِّي مَا كُنْتُ أُحِدُّهُ. قَالَ [مُوسَى بْنُ عَيْسَى]: فَبَقِيَ عِنْدَكَ مِنْهَا شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ فَوَجَّهَ فَجَاءَهُ مِنْهَا بَقِيعَةٌ، فَتَنَاوَلَهَا مُوسَى بْنُ عَيْسَى فَأَخَذَهَا مُوسَى فَاسْتَدَّ حَلْهَا دُبْرَهُ اسْتَهْرَاءً يَمْنُ تَدَاوَى بِهَا وَاحْتِقَارًا وَتَضْغِيرًا لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هِيَ تَرْبَتُهُ يَعْنِي الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ اسْتَدَّ حَلْهَا دُبْرَهُ حَتَّى صَاحَ النَّازِ النَّازِ، الطَّسْتُ الطَّسْتُ. فَجَنَنَاهُ بِالطَّسْتِ فَأَخْرَجَ فِيهَا مَا تَرَى، فَانصَرَفَ التُّدْمَاءُ وَصَارَ الْمَجْلِسُ مَاتَمًا فَأَقْبَلَ عَلَى سَابُورٍ فَقَالَ: انظُرْ هَلْ لَكَ فِيهِ حَيْلَةٌ؟ فَدَعَاؤْتُ بِسَمْعَةٍ فَتَنَطَّرْتُ فَإِذَا كَبِدُهُ وَطِحَالُهُ وَرَيْتُهُ وَفُوَادُهُ خَرَجَ مِنْهُ فِي الطَّسْتِ فَتَنَطَّرْتُ إِلَيْهِ أَمْرٌ عَظِيمٌ. فَقُلْتُ: مَا لِأَحَدٍ فِي هَذَا صُنْعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لِعَيْسَى علیه السلام الَّذِي كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى. فَقَالَ لِي: سَابُورُ صَدَقْتَ وَ لَكِنْ كُنْ هَاهُنَا فِي الدَّارِ إِلَى أَنْ يَبَيِّنَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ، فَبِتَ عِنْدَهُمْ وَهُوَ يَبْتَلِكُ الْحَالَ، مَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَمَاتَ فِي وَقْتِ السَّحْرِ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: قَالَ لِي مُوسَى بْنُ سَرِيعٍ: كَانَ يَوْحَنَّا يَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ عَلَى دِينِهِ ثُمَّ أَسْلَمَ بَعْدَ هَذَا وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ؛ اِمَالِي شَيْخَ از موسی بن عبد العزیز نقل می‌کند که یوحنا پسر سراقیون نصرانی که طیب بود مرا در خیابان ابو احمد ملاقات کرد و گفت: تو را به حق پیامبر و دینی که دارید قسم می‌دهم این شخصی که قبرش طرف قصر ابن هبیره است و گروهی از شما آن را زیارت می‌کنند کیست؟ آیا او از اصحاب پیغمبر شماست؟ گفتم: نه، او پسر دختر پیامبر ما است. منظور تو از این پرسش چه بود؟ گفتم: من راجع به او اتفاق عجیبی سراغ دارم. گفتم: چه اتفاقی؟ گفت: یک شب شاپور کبیر، خادم رشید را نزد من فرستاد و مرا خواست. وقتی من نزد او

رفتم به من گفت: با من بیا، با او رفتم و بر موسی بن عیسی هاشمی وارد شدیم. موسی را در حالی یافتیم که عقلش زایل شده و به متکائی تکیه کرده بود. جلوی موسی طشتی بود که اعضای شکم را در میان آن می ریخت. در آن موقع هارون الرشید او را از کوفه خواسته بود. شاپور متوجه یکی از خادم‌های خصوصی موسی شد و گفت: چه خبر است؟! آن خادم گفت: موسی الآن در حالی نشسته بود که ندماء و یارانش در اطرافش بودند. موسی با کمال صحت و سلامتی جسم بود. ناگاه نام حسین بن علی علیه السلام به میان آمد. یوحنا گفت: این همان کسی است که من درباره او از تو جويا شدم. موسی گفت: رافضی‌ها یعنی شیعیان راجع به این حسین علیه السلام غلو می‌کنند و می‌گویند: تربت قبر او دواء است و امراض خود را با آن تربت معالجه می‌نمایند. مردی از بنی هاشم که در آن مجلس حضور داشت گفت: من یک مرض بسیار شدیدی داشتم. هر نحوه معالجه‌ای که ممکن بود کردم، ولی ثمری نداشت تا اینکه کاتب من به من گفت از تربت امام حسین علیه السلام برای معالجه استفاده کن. هنگامی که من با آن تربت معالجه نمودم مرضی که داشتم بر طرف شد. موسی گفت: از آن تربت نزد تو هست؟ گفت: آری. سپس فرستاد تا آن تربت را آوردند. موسی بن عیسی آن تربت را گرفت و زیر تهیگاه خود نهاد. منظور موسی از این عمل تمسخر افرادی بود که با آن تربت معالجه می‌کردند و تحقیر آن مردی بود که با تربت امام حسین علیه السلام مداوا کرده بود و می‌خواست صاحب آن تربت یعنی امام حسین علیه السلام را کوچک شمارد. وقتی موسی تربت حسین علیه السلام را زیر تهیگاه خود نهاد، ناگاه فریادش بلند شد: النار! النار! الطست! الطست! یعنی فریاد از آتش! فریاد از آتش! طشت! طشت! موقعی که ما طشت آوردیم این چیزهایی را که می‌بینی از دهانش بیرون ریخت. ندماء برگشتند و این مجلس به مجلس ماتم تبدیل شد. یوحنا می‌گوید: شاپور به من گفت: ببین می‌توانی او را معالجه کنی؟ من شمعی خواستم و به آنچه که وی استفراغ کرده بود نظر کردم. ناگاه دیدم: اجزاء کبد و سپرز و ریه و جگر او در میان طشت ریخته است. این موضوع به نظر من بزرگ آمد. لذا گفتم: احدی نمی‌تواند: این بیمار را معالجه کند مگر عیسی که مردگان را زنده می‌کرد. شاپور به من گفت: راست می‌گویی؛ ولی تو در این خانه باش تا وضع عیسی روشن گردد. من آن شب را نزد آنان بیتوته کردم. عیسی در همان حال بود و سر خود را بلند نکرد تا وقت سحر هلاک شد. موسی بن سریع می‌گوید: یوحنا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کرد و به دین آن حضرت بود. سپس اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. امالی، شیخ طوسی، ص ۳۲۰؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۳۴۳؛ خرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۸۷۴ و نظیر این حکایت در این منابع آمده است: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۰؛ إثبات الهداه، حر عاملی، ج ۴، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۳۹۹؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج ۱، ص ۳۰۷؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۷۱۷؛ حدائق الناصره، محقق بحرانی، ج ۲، ص ۴۵.

پی نوشت:

۱. عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ كُنْتُ أَجَبْتَنِي [أَجَبْتُ] فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِقُرْآنَ بَطْنًا وَ لِبَطْنٍ بَطْنًا وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبَدٌ مِنْ عَقُولِ الرَّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنْ الْآيَةَ يَكُونُ أَوْلُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُتَّصِرٌ عَلَى وَجْهِهِ. محاسن، أحمد بن محمد بن محمد بن خالد برقي، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تفسير عياشي، محمد بن مسعود عياشي، ج ۱، ص ۱۲؛ وسائل الشيعه، حر عاملي، ج ۲۷، ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار، علامه، مجلسي، ج ۸۹، ص ۹۱؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمي مشهدي، ج ۱، ص ۴.

همچنین: امام باقر عليه السلام ضمن روايتي فرمودند: «إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مُعَانِيًا وَ نَاسِخًا وَ مُنْسُوخًا وَ مُحْكَمًا وَ مُشَابِهًا وَ سُنَنًا وَ أَمْثَالَ وَ فَصَلًا وَ وَصَلًا وَ أَحْرَفًا وَ تَصْرِيْفًا فَمَنْ رَزَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْتَهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ...». محاسن، برقي، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۸۹، ص ۹۰.

همچنین: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأُمَّةُ». بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۸۹، ص ۹۸.

۲. حضرت علي عليه السلام در خطبه‌ای فرمودند: «... اَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى وَ اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْغِيُّ وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ... إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْطُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُ الْأَمِينِ وَ فِيهِ رَيْبُ الْقَلْبِ وَ يَتَابِعُ الْعِلْمَ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ». بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی‌کند، و هدایتگری است که گمراه نمی‌نماید، و سخن‌گویی است که دروغ نمی‌گوید. احادی با قرآن نشست جز اینکه به فزونی یا کمی از پیش آن برخاست: فزونی در هدایت، و کم شدن در کور دلی. بدانید برای کسی بعد از بودن با قرآن تهیدستی نیست، و برای احادی منهای قرآن بی‌نیازی نیست. از قرآن برای بیماریهای خود شفا جویید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید، که شفای بزرگترین بیماریها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت است در قرآن است. پس به وسیله قرآن از خدا بخواید، و با عشق به قرآن به خدا توجه کنید... خداوند احادی را به مانند قرآن پند نداده، که رشته متین خدا و وسیله امین اوست. در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است. دل را به غیر آن مایه جلا نیست. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

همچنین: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ [إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ]. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ». این دلها نیز همانند آهن زنگار می‌بندد. عرض شد: ای



رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ حضرت ﷺ فرمودند: تلاوت قرآن و یاد مرگ. دعوات، قطب الدین راوندی، ص ۲۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۳۰، ص ۳۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج ۱، ص ۲۷۹.

منیع اهل تسنن: فضائل الثقلین، ایچی، ص ۴۸.

و همچنین: جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى شَهَوَاتِكُمْ تَحُلُّ قُلُوبَكُمْ الْحِكْمَةَ جِلَاءً هَذِهِ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ وَ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. فرازی از خطبه امیر مؤمنان ﷺ در مورد پیامبر اکرم ﷺ «... اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَشَاكَاةِ الصَّيْبِ وَ ذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَ يَتَابِعِ الْحِكْمَةَ طَبِيبٌ دَوَّارٌ بَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِي وَ آذَانِ صُمَّ وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزَنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ فَهَمُّ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّحُورِ الْقَاسِيَةِ...» خداوند متعال [پیامبر ﷺ] را از شجره انبیا، و از چراغدان نور، و از مرتبت بلند، و از مرکز سرزمین بطحاء، و از چراغهای بر افروخته در ظلمت، و چشمه‌های حکمت اختیار نمود. طبیعی است که همراه با طبیب در میان مردم می‌گردد. مرهمهایش را محکم و آماده ساخته، و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد در زمینه دل‌های کور، و گوشهای کر، و زبانهای لال بکار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماریهای غفلت، و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن نموده، و با دانش‌های درخشان، در وجود خود نوری نیفروخته‌اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده، و سنگهای سخت‌اند. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۴. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْدَاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ اللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْزَلَ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطْهَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطْهَرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فِرَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ». ابو خالد کابلی گوید: از امام باقر ﷺ از تفسیر قول خدای عز و جل «به خدا و رسولش و نوری که فرستاده‌ایم ایمان آورید» پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا خالد، به خدا سوگند که مقصود از نور، انمه از آل محمد ﷺ هستند تا روز قیامت. به خدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین. به خدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن‌تر است. به خدا که انمه دل‌های مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد. پس دل آنها تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد، بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده باشد و چون ←



تسلیم ما شد خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۷۳؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۹۶؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

۵. «[قال رسول الله ﷺ لعلي بن ابيطالب] وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ مَا بَيَّنَّ الرَّكْنَ وَالْمَقَامَ ثُمَّ أَتَى جَا حِدًا يُولَايَتِهِمْ لِأَكْبَةِ اللَّهِ فِي النَّارِ كَانِنًا مَا كَانَ.» كفاية الأثر، خزاز قمی، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۳۱۴.

همچنین: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا.» از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: علی بن الحسین (علیه السلام) از ما پرسید که: کدام سرزمین افضل است؟ گفتیم: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. گفت: اما افضل سرزمینها ما بین رکن و مقام است، و اگر کسی مانند نوح (علیه السلام) عمر کند و روز را روزه بدارد، و شب را در آن مکان به نماز بایستد، و آنگاه خدا را بدون ولایت ما دیدار کند این عبادات، هیچ سودی برای او نخواهد داشت. تفسیر ابی حمزه ثمالی، أبو حمزه ثمالی، ص ۱۳۶؛ محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۹۱؛ اصول الستة عشر، عدة محدثین، ص ۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بشارة المصطفی، أبی القاسم طبری، ص ۱۲۰؛ دُرُ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص ۵۸۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

و همچنین: «عَنْ قَيْسِ بِنَاعِ الرُّطْبِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ لِي جَارًا لَسْتُ أَتَّبُهُ إِلَّا عَلَى صَوْتِهِ إِمَّا تَالِيًا كِتَابًا يَخْتِمُهُ أَوْ يُسَبِّحُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبِيًّا فَسَأَلْتُ عَنْهُ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ. فَقِيلَ لِي إِنَّهُ مُجْتَمِعُ الْمَحَارِمِ. قَالَ فَقَالَ يَا مَيْسِرَةَ يَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ. فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ فَوَجَدْتُهُ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِ الرَّجُلِ فَقَالَ لِي مِثْلَ مَا قَالَ فِي الْعَامِ الْمَاضِي يَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ لَا. قَالَ: يَا مَيْسِرَةَ أَيُّ الْبِقَاعِ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. قَالَ: يَا مَيْسِرَةَ مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْحَنَّةِ وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمَّرَهُ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ أَلْفَ عَامٍ وَفِيمَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمُنْبَرِ يَعْبُدُهُ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ ذَبِحَ عَلَى فِرَاشِهِ مَظْلُومًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ الْأَمْلَحُ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَلَايَتِنَا لَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَبِّهَ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.» ميسر بن عبد العزيز گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم: قربانت کردم در همسایگی من مردی است که من شب برای نماز بیدار نمی شوم مگر از صدای او. گاهی مشغول خواندن قرآن است و آیات را مکرر می خواند و می گرید و ناله می کند و گاهی دعا می کند. من احوال او را از این و آن جستجو کردم پنهان و آشکارا همه گفتند: مردیست که از محرّمات





الهی اجتناب می‌کند، امام فرمود: ای میسر، آیا به آنچه تو معتقدی اعتقاد دارد (یعنی ولایت اهل بیت دارد؟) گفتم خدا بهتر می‌داند، این تمام شد و سال بعد به حج رفتم و از احوال آن مرد پرسیدم آگاهی یافتم که معرفت به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ندارد و به امامت آنها معتقد نیست. پس بر امام وارد شدم و شروع کردم به گفتن حالات آن مرد که در عبادت چنین و چنانست، امام علیه‌السلام باز سخن سال قبل را تکرار فرمود و پرسید آیا آنچه تو معتقدی او باور دارد؟ عرض کردم: نه، فرمود: ای میسر، کدامین سرزمین حرمش افزونتر است؟ گفتم: خدا و پیغمبر و فرزند او دانانند. فرمود: ای میسر، میان رکن و مقام باغی‌ست از باغهای بهشت، و میان قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و منبر او گلشنی‌ست از گلشن‌های بهشت و به خدا سوگند اگر بنده‌ای را خدا عمر بسیار دهد و او ما بین رکن و مقام هزار سال خدا را عبادت کند، و نیز ما بین قبر و منبر هزار سال خدا را عبادت نماید و سپس او را مظلوم و بی‌گناه در بسترش مانند گوسفند زاغ چشم سر برند و خدا را با آن حال ملاقات نماید و دارای اعتقاد به ولایت ما نباشد بر خدا روا باشد که او را با صورت در آتش دوزخ افکند. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۱۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۷۹.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْعَزِيزُ ... يَا مُحَمَّدُ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَّكُمُ مَا عَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّ بَوْلَايَتِكُمْ...» امام باقر علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌فرماید که فرمودند: آن شبی که مرا به معراج بردند خداوند جلیل به من فرمود: ... ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، هرگاه بنده‌ای از بندگانم آن قدر مرا عبادت کند که اعضایش از هم بگسلد یا این که مثل مشک کهنه گردد بعد به سوی من آید در حالی که منکر ولایت شماست هرگز او را نمی‌آمرزم؛ مگر این که به ولایت شما اقرار کند. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۷۴؛ مقتضب الأثر، جوهری، ص ۱۱؛ مائة منقبة، محمد بن أحمد بن علی بن حسن قمی، المنقبة السابعة عشر، ص ۳۸؛ أربعون حديثاً، منتجب الدين بن بابويه، ص ۴؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص ۱۷۳؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۵۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۶، ص ۳۶۲ و ج ۲۷، ص ۲۰۰ و ج ۳۶، ص ۲۱۶.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ فرائد السمطين، جوینی، ج ۲، ص ۳۲۱. و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ... يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَّكُمُ مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي» امام صادق از اجداد مطهرش علیهم‌السلام از امیر المؤمنین علیهم‌السلام نقل نموده: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: وقتی که مرا به آسمان (معراج) بردند، پروردگارم به من وحی کرده فرمود: ... ای محمد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند آنگونه (گرنش) قطع گردد و از شدت و کثرت عبادت همچون مشک کهنه شود، سپس در حال [نکار ولایت ایشان] [اهل بیت علیهم‌السلام] بمیرد، او را در بهشت خود ساکن نخواهم کرد و در سایه عرشم قرار نخواهم داد. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۱؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۲۵۲؛ کفایة





الأثر، خزاز قمی، ص ۱۵۲؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۴۵.

همچنین: قال رسول الله ﷺ: «... لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ بَيْنَ الصَّغَا وَالْمُرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِيِ ثُمَّ [وَأَوْ] لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا [صَحْبَتَنَا] أَكْبَهُ [كَبَّهُ - لَأَكْبَهُ] اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ... اگر بنده ای خدا را بین صفا و مروه هزار سال عبادت نماید و سپس هزار سال دیگر پرستش کند و سپس هزار سال دیگر عبادت نماید به طوری که همچون مشک پوسیده شود اما درک محبت ما را ننماید خداوند او را با صورت در آتش می اندازد و بعد این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾. مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۹، ص ۴۸-۴۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج ۲، ص ۵۴۸؛ زبدة التفاسیر، ملافتح الله کاشانی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۳۷۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۴، ص ۵۷۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۳۵؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری شافعی، ج ۵، ص ۲۹۹؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۲۰۳؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۱۸ (گنجی شافعی گوید: هذا حديث حسن عال رواه الطبرانی فی معجمه كما اخرجه سواء و رواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی)؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳، ص ۳۴۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۱۷، ص ۳۱۷ ط دار الفكر (بنا بر نقل احقاق الحق، مرعشی نجفی، ج ۳۱، ص ۸۴)؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۴۳۴.

۶. امام باقر ﷺ فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أُمُيَّاتٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ [فَأَيُّ ذَلِكَ] أَفْضَلُ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ [أَفْضَلُهُنَّ] لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ...» بنای اسلام روی پنج چیز است؟ نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت. زرارہ گوید به حضرت عرض کردم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست. محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱، ص ۱۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۶۶۴ - ۶۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۳۲ و ج ۷۹، ص ۲۳۴.

همچنین: قَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْوَلَايَةِ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَيُجْعَلُ فِي أَزْبَعِ مِنْهَا رُخْصَةٌ وَلَمْ يُجْعَلْ فِي الْوَلَايَةِ رُخْصَةٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَالٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ حَجٌّ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا صَلَّى قَاعِدًا وَأَقْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَالْوَلَايَةَ صَحِيحًا كَانَ أَوْ مَرِيضًا أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لَا مَالٍ لَهُ فَهِيَ لِأَزْمَةٍ وَاجِبَةٌ»؛ امام باقر ﷺ فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار است، بر پا داشتن نماز، دادن زکاة، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، پذیرفتن ولایت ما اهل بیت ﷺ پس در چهار تایی آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست، کسی که



→

مال ندارد زکات بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می خواند روزه رمضان را افطار می کند ولی تندرست یا بیمار دارا باشد یا ندارد در هر صورت ولایت و دوستی ما لازم و واجب است. خصال، شیخ صدوق، ص ۲۷۷-۲۷۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱، ص ۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۷۶.

همچنین: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «بَيْنَ الْإِسْلَامِ عَلَى خُمْسِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ»؛ امام باقر عليه السلام فرمود اسلام بر پنج پایه استوار است، بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، و درباره هیچ چیز همچون ولایت خطاب نشده، مردم چهار تا را گرفتند و این یعنی ولایت را رها کرده اند. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸؛ غایبه المرام، سید هاشم بحرانی، ج ۶، ص ۱۸۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

۷. «سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الصَّنْعَةِ فَقَالَ: هِيَ أُخْتُ التُّبُوَّةِ وَ عِصْمَةُ الْمُرُوَّةِ وَ النَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ فِيهَا بِالظَّاهِرِ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا هِيَ وَ اللَّهُ مَا هِيَ إِلَّا مَاءٌ جَامِدٌ وَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ وَ نَارٌ جَانِبَةٌ وَ أَرْضٌ سَائِلَةٌ. وَ سُئِلَ عليه السلام فِي أَثْنَاءِ خُطْبَتِهِ هَلِ الْكِيمِيَاءُ يَكُونُ؟ فَقَالَ: الْكِيمِيَاءُ كَانَ وَ هُوَ كَائِنٌ وَ سَيَكُونُ. فَقِيلَ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنَ الرَّثْبِيِّ الرَّجْرَجِ وَ الْأُسْرَبِّ وَ الرَّاجِ وَ الْحَدِيدِ الْمُرْعَفَرِ وَ زَنْجَارِ التُّحَاسِ الْأَخْضَرِ الْجُبُورِ إِنْ لَا تَوْقَفَ عَلَى عَابِرِهِنَّ فَقِيلَ فَهَمْنَا لَا يَبْلُغُ إِلَى ذَلِكَ. فَقَالَ: اجْعَلُوا الْبَعْضَ أَرْضًا وَ اجْعَلُوا الْبَعْضَ مَاءً وَ أَقْلِحُوا الْأَرْضَ بِالْمَاءِ وَ قَدْ تَمَّ. فَقِيلَ: زِدْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: لَا زِيَادَةَ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْحُكَمَاءَ الْقَدَمَاءَ مَا زَادُوا عَلَيْهِ كَيْ مَا يَتَلَاَعَبُ بِهِ النَّاسُ.» مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۱۶۸.

۸. «قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة [تورات] اقرء [خوش صداترین] بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او بود ایمان به موسی آورده بود و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بوده و گویند وی به ظاهر ایمان آورده بود و در باطن کافر بود مانند سامری. حقتعالی خواست تا او را ممتحن سازد تا نفاق و کفر او بر عالمیان ظاهر گردد پس او را بواسطه کثرت مال و جاه امتحان کرد. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج ۷، ص ۱۰۱.

همچنین: «كَانَ سَبَبُ هَلَاكِ قَارُونَ أَنَّهُ لَمَّا أَخْرَجَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ مِصْرَ وَ أَنْزَلَهُمُ الْبَادِيَةَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ عَزَقِ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ أَمْرَهُمْ بِقِتَالِ الْجَبَابِرَةِ فِي أَرِيحَا أَرْضِ الشَّامِ فَلَمَّ يُطِيعُوهُ وَ قَالُوا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ فَقَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ دُخُولَهَا وَ حَرَمَهَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ كَانُوا فِي النَّيِّهِ وَ كَانَ قَارُونَ مِنْهُمْ وَ كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَحْسَنُ صَوْتًا مِنْهُ وَ كَانَ يُسَمَّى الْمُنُونِ لِحُسْنِ قِرَاءَتِهِ وَ قَدْ كَانَ يُعْمَلُ الْكِيمِيَاءَ فَلَمَّا طَالَ الْأَمْرُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي النَّيِّهِ وَ التَّوْبَةِ وَ كَانَ قَارُونَ قَدْ امْتَنَعَ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُمْ فِي التَّوْبَةِ وَ كَانَ مُوسَى يُحِبُّهُ فَدَخَلَ إِلَيْهِ مُوسَى فَقَالَ لَهُ يَا قَارُونَ قَوْمُكَ فِي التَّوْبَةِ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ هَاهُنَا اذْخُلْ مَعَهُمْ وَ إِلَّا نَزَلَ بِكَ الْعَذَابُ فَاسْتَهَانَ بِهِ وَ اسْتَهْزَأَ بِقَوْلِهِ فَخَرَجَ مُوسَى مِنْ عِنْدِهِ مُغْتَمًا...»؛ علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل می کند: علّت هلاکت قارون این بود که وقتی موسی عليه السلام بنی اسرائیل را از مصر خارج نمود و آنها در بیابان ساکن گردیدند. موسی به آنها فرمان داد که با ستمگران ساکن شام مبارزه کنند؛ اما آنها از او اطاعت نکردند ←



و گفتند: "تو پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می نشینیم"، لذا خداوند ورود به آنجا را به آنها واجب کرد، لیکن تا چهل سال ورود به آنجا را به آنان حرام نمود و آنها در بیابان سرگردان بودند و قارون در میان آنها از همه خوش صدتر بود و همواره تورات قرائت می کرد و به علت حسن قرائتش "منون" نامیده می شد و دستی نیز در علم کیمیا داشت. وقتی مدّت سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان به درازا کشید، تصمیم گرفتند توبه کنند؛ اما قارون از توبه خودداری کرد و چون موسی علیه السلام از اقربای او بود و به وی علاقه داشت به نزد او رفت و به او فرمود: ای قارون؛ قوم تو می خواهند توبه کنند و تو امتناع می کنی؟ اگر تو نیز همراه آنها توبه نکنی، عذاب الهی بر تو نازل خواهد شد؛ اما قارون به گفته موسی علیه السلام توجهی نکرد، موسی علیه السلام هم با ناراحتی از نزد او بیرون رفت. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۱۰۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۲۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۲۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۴، ص ۱۴۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۱۰۲.

۹. حکى أن موسى عليه السلام علم قارون الثلث من صنعة الكيمياء و علم يوشع الثلث منها و علم ابن هارون الثلث منها فخدعهما قارون حتى علم ما عندهما و عمل بالكيمياء فكثرت أمواله. «حكايت شده كه حضرت موسى عليه السلام ثلث صنعت كيميا را به قارون و ثلث ديگر را به يوشع و ثلثي را نيز به ابن هارون تعليم داد. قارون آن دو نفر را فريب داد و آنچه را نزد ايشان بود ياد گرفت و به كيميا عمل نمود و اموالش بسيار گشت. تفسير مجمع البيان، ج ۷، ص ۴۶۰؛ و با اختلاف كم: زبدة التفاسير، ملا فتح الله كاشاني، ج ۵، ص ۱۹۴. همچنين: «عن سعيد بن المسيب: كان موسى عليه السلام يعلم [علم] الكيمياء، فأفاد [فعلّم] يوشع بن نون ثلثه ذلك العلم [،] و علم كالب بن يوفنا [يوقنا] ثلثه، و علم قارون ثلثه، فخدعهما قارون حتى أضاف علمهما إلى علمه فكان يأخذ الرصاص و النحاس فيجعلهما ذهباً. و في خبر آخر [و قيل] أنّ الله سبحانه و تعالى علم موسى علم الكيمياء، فعلم موسى أخته، فعلمت أخته قارون.»

به همین مضمون در منابع اهل تسنن: تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۴۳۲؛ تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج ۷، ص ۲۶۲؛ تفسیر کشف، زمخشری، ج ۳، ص ۴۳۱؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۶؛ تفسیر بغوی، بغوی، ج ۳، ص ۴۵۵؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۳، ص ۳۱۵؛ تفسیر عز بن عبد السلام، عز بن عبد السلام، ج ۲، ص ۵۰۰؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۱۳، ص ۲۳۴.

۱۰. «عَنْ حَيْثِمَةَ قَالَتْ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا حَيْثِمَةُ نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ...» خيشمه گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: ای خيشمه، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و معدن دانش و محل رسالت هستیم. بصائر الدرجات، صفار، ص ۷۷؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۲۱.

همچنين: ورد عنه عليه السلام في خطبة الافتخار: «رواها الأصعب بن نباتة قال: خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال في خطبته: أنا أخو رسول الله و وارث علمه، و معدن حكمه، و صاحب سرّه، و ما أنزل الله حرفاً في كتاب من كتبه إلا و قد صار إليّ، و زاد لي علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة، أعطيت علم الأنساب و الأسباب، و



→

أعطيت ألف مفتاح يفتح كل مفتاح ألف باب، و مددت بعلم القدر، و إن ذلك يجري في الأوصياء من بعدي ما جرى الليل و النهار حتى يرث الله الأرض و من عليها، و هو خير الوارثين... أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربي و علم الله الذي خصني به... مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسي، ص ٢٦٠.
همچنين: «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلِيُّ عَلَّمَ عِلْمًا عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَّمَهُ اللَّهُ فَعَلِمَ النَّبِيُّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِيٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ وَ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ وَ مَا عَلِمِي وَ مَا عَلِمِي وَ عِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أَبْحُرٍ.» مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٣١٠؛ سعد السعود، سيد بن طاووس، ص ٢٨٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٣٢، ص ٣٥٠.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزي حنفي، ج ١، ص ٢١٥.

١١. رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا مدينة الحكمة و علي بن أبي طالب بابها [و أنت بابها]، و لن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب». امالي، شيخ صدوق، ص ١٨٨؛ كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، ص ٢٤١؛ فضائل اميرالمؤمنين، ابن عقده كوفي، ص ٤٤؛ روضة الواعظين، فتال نيشابوري، ص ١٠٣؛ بشاره المصطفى، ابى القاسم طبرى، ص ٥٠؛ مائة منقبه، ابن شاذان، ص ٤١؛ التحصين، سيد بن طاووس، ص ٦٢٠؛ وسائل الشيعه، حر عاملي، ج ٢٧، ص ٧٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٣٧، ص ١٠٩.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزي، ج ١، ص ٣٩٠.

همچنين: رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا مدينة الحكمة و علي بابها فمن أزد الحكمة فليأتها من بابها»؛ من شهر حكمت ام و علي درب آن است. كسى كه جويای حكمت است بايد از در آن وارد شود. امالي، شيخ طوسى، ص ٤٨٣؛ فضائل امير المؤمنين، ابن عقده كوفي، ص ٤٣؛ تحصين، سيد بن طاووس، ص ٦٣٧؛ عوالى اللئالى، احسانى، ج ٤، ص ١٢٣؛ كشف اليقين، علامه حلى، ص ٥١؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٤٠، ص ٢٠١.

منابع اهل تسنن: تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج ١١، ص ٢٠٤؛ فيض القدير، مناوى، ج ٣، ص ٦٠؛ مناقب على بن ابى طالب، ابن مغازلى، ص ٩٣؛ ميزان الاعتدال، ذهبى، ج ٣، ص ٤١؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج ٤، ص ١٤٤؛ كامل، جرجانى، ص ١٧٧.

١٢. «و بالجمله أفضل الناس من استجمع أصول الأخلاق و الملكات، التي هي رؤوس الفضائل العملية و ينابيعها، و استكملت نفسه بقوته النظرية عقلا مستفادا بالفعل، فصارت عالما عقليا مضاهيا لعوالم الوجود». رواشح السماويه، سيد محمد باقر حسيني أسترآبادى، ص ٦٣.

همچنين: «و إذا غدا يجهد ان يكون حكيما إلهيا يعنى عالما عقليا مضاهيا للعالم العيني و إذا بلغ إلى هذا المقام الذي هو عزيز المنال يبتغى ان يكون متألها عارفا ربانيا مقتدرا متصرفا ذا الرياستين فانزا بالحسنين متخلقا بأخلاق الله جل جلاله علما و عملا». تعليقه حاجى بر حكمة متعالیه، ج ٨، ص ٤٢.

١٣. «من جامع البرنطبي عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقْرَعُوا.» مستطرفات السرائر، ابن إدريس حلى، ص ٥٧٥؛ عوالى اللئالى، احسانى، ج ٤، ص ٦٣-٦٤؛ فصول المهمه، حر عاملي، ج ١، ص ٥٥٣-٥٥٤؛ فوائد طوسيه، حر عاملي، ص ٤٦٣؛ بحار الأنوار، علامه

←



مجلسی، ج ۲، ص ۲۴۵ و ج ۱۰۵، ص ۹۱.

۱۴. خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجُمُعَةِ فَقَالَ: ... «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمٌ جَعَلَهُ اللَّهُ لَكُمْ عِيدًا وَهُوَ سَيِّدُ أَيَّامِكُمْ وَأَفْضَلُ أَعْيَادِكُمْ ... وَأَكْثَرُهَا فِيهِ [مِنْ] التَّضَرُّعِ [إِلَى اللَّهِ] أَوْ الدُّعَاءِ وَمَسْأَلَةِ الرَّحْمَةِ وَالْغُفْرَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَجِيبُ لِكُلِّ مَنْ [مُؤْمِنٍ] دَعَاهُ وَ يُورِدُ النَّارَ [مَنْ عَصَاهُ] وَ كُلُّ مُسْتَكْبِرٍ عَنْ عِبَادَتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾. وَ فِيهِ سَاعَةٌ مُبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نماز روز جمعه فرمود: بدانید همانا امروز روزی است که خدا آن را برای شما عید قرار داده است و آن، سرور روزهای شما و برترین اعیاد شما است... و در این روز بر تضرع و دعای خود، و بر تقاضای رحمت و مغفرت بیفزایید. زیرا خداوند عز و جل هر کس را که دست دعا به سویش بردارد اجابت می‌کند، و هر که را به معصیت او اقدام کند و از عبادتش کبر ورزد، به دوزخ داخل می‌سازد. خداوند عز و جل فرموده است: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. زیرا کسانی که از عبادت من کبر می‌ورزند با خواری به دوزخ داخل خواهند شد» در روز جمعه، ساعت مبارکی است که بنده مؤمن در آن زمان چیزی از خداوند درخواست نمی‌کند، مگر آن که خداوند به او عطا می‌کند. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۳۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۷، ص ۳۷۹؛ و با اختلاف کم: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۶، ص ۲۳۸ و ج ۹۰، ص ۳۴۸؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيهِ سَاعَةٌ مُبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ فِيهَا مُؤْمِنٌ خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ).

همچنین: عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ علیها السلام، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُؤَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ سَاعَةٍ هِيَ؟ قَالَ: إِذَا تَدَلَّى نِصْفُ عَيْنِ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ. قَالَ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام تَقُولُ لِغُلَامَيْهَا: اصْعَدْ عَلَيَّ الظَّرَابِ [السَّطْحِ]، فَإِن رَأَيْتَ نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّى لِلْغُرُوبِ فَأَعْلِمْنِي حَتَّى أَدْعُو. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۳۹۹؛ دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص ۷۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۶، ص ۲۶۹.

۱۵. امام رضا علیه السلام فرمودند: «طِينُ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ». فقه الرضا علیه السلام، ابن بابویه قمی، ص ۳۴۵؛ هداية الامه، حر عاملی، ج ۵، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۳۱.

همچنین: «عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يَقُولُ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ هُوَ لِمَا أُخِذَ لَهُ». طب الانمه، ابنی بسطام نیشابوری، ص ۵۲؛ الفصول المهمه فی اصول الانمه، حر عاملی، ج ۳، ص ۳۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۳۲. و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامٌ زَائِرِيهِ جَانِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمْرِهِ.» از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه السلام مقام امامت را نصیب ذریه آن بزرگوار نمود، و شفاء امراض را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر





مبارک آن بزرگوار قرار داد و ایامی که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند جزء عمر آنان شمرده نمی‌شود. امالی، شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ بشاره المصطفی، طبری، ص ۳۲۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۲۱. و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ مَسْكَةٌ مُبَارَكَةٌ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ شَيْعَتِنَا كَانَتْ لَهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَمَنْ أَكَلَهُ مِنْ عَدُوِّنَا ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْأَكِيَّةُ»؛ تربت قبر امام حسین علیه السلام: مُشْكِي مَبَارَكِ اسْت، اگر از شیعیان ما از آن بخورد، از هر بیماری شفا یابد، و اگر از دشمنان ما از آن بخورد، چون دنبه آب می‌شود [کنایه از اینکه برای او شفا نیست]. مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۳۲.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ مَرِيضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلَا يَتَهُ أَخَذَ مِنْ طِينِ قَبْرِهِ مِثْلَ رَأْسِ أَثْمَلَةٍ كَانَ لَهُ دَوَاءٌ»؛ اگر مریضی از اهل ایمان که به حق حضرت سید الشهداء علیه السلام آگاه و عارف است و به حرمت و ولایت آن جناب آشنا است از تربت قبرش به مقدار سر بند انگشت بردارد همان برای او دواء است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۶۵؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۷۳۲؛ مزار مشهدی، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۲۲. و همچنین: عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَأْخُذُ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَيَنْتَفِعُ بِهِ وَ يَأْخُذُ غَيْرَهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا يَأْخُذُهُ [أَخْذُهُ] أَحَدٌ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ اللَّهَ يَنْفَعُهُ بِهِ إِلَّا نَفَعَهُ [يَنْفَعُهُ] اللَّهُ بِهِ»؛ ابن ابی یعفر می‌گوید: محضر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: شخصی تربت قبر امام حسین علیه السلام را اخذ نموده و از آن انتفاع می‌برد [برای او شفاست] ولی شخص دیگری وقتی از آن اخذ می‌کند از آن نفعی نمی‌برد. حضرت فرمودند: نه این چنین نیست! قسم به خدایی که جز او خدایی نیست هر آنکه تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد است خدا در آن منفعت و شفا قرار داده است، اخذ کند بدون شک برای او نفع و شفا دارد. کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۶۱؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۲۳.

و همچنین: عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ. وَإِذَا أَكَلْتَهُ قُلْتُ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقًا وَاسِعًا وَ عِلْمًا نَافِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۷۶؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۴۹؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۷۳۳؛ مزار، مشهدی، ص ۳۶۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۲، ص ۳۴.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «حَنَّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ أَمَانٌ»؛ کام فرزندان را با تربت سید الشهداء علیه السلام بردارید که امان است برای فرزندان شما. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۶۶؛ مزار، شیخ مفید، ص ۱۴۴؛ مزار، مشهدی، ص ۳۶۲؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۲۴.

و همچنین: عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْعَلَلِ وَ الْأَمْرَاضِ، وَ مَا تَرَكْتُ دَوَاءً إِلَّا تَدَاوَيْتُ بِهِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِشَيْءٍ مِنْهُ. فَقَالَ لِي: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّ



فِيهِ شَفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ أَمْنَا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا أَخَذْتَهُ فَقُلْ هَذَا الْكَلَامَ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطَّيْبَةِ، وَ بِحَقِّ الْمَلِكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِي بَيْنِي، وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا". قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمَا الْمَلِكُ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ جَبْرَائِيلُ، وَ أَرَاهَا النَّبِيَّ عليه السلام، فَقَالَ: هَذِهِ تَرْبَةُ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام، وَ أَمَا الْوَصِيُّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا فَهُوَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ الشَّهَدَاءُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ). قُلْتُ: قَدْ عَرَفْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الشَّفَاءُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، فَكَيْفَ الْأَمْنُ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ فَقَالَ: إِذَا خِفْتَ سُلْطَانًا أَوْ غَيْرَ سُلْطَانٍ فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ مَنزِلِكَ إِلَّا وَ مَعَكَ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَتَقُولُ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُهُ مِنْ قَبْرِ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ، فَاجْعَلْهُ لِي أَمْنًا وَ حِرْزًا لِمَا أَخَافُ وَ مَا لَا أَخَافُ" فَإِنَّهُ قَدْ يَرُدُّ مَا لَا يَخَافُ. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ: فَأَخَذْتُ كَمَا أَمَرَنِي، وَ قُلْتُ مَا قَالَ لِي فَصَحَّ جِسْمِي، وَ كَانَ لِي أَمَانًا مِنْ كُلِّ مَا خِفْتُ وَ مَا لَمْ أَخَفْ، كَمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَمَا رَأَيْتُ مَعَ ذَلِكَ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهًا وَ لَا مَحْذُورًا. «؛ راوی گوید: محضر امام صادق عليه السلام عرضه داشتند: من مردی هستم مبتلا به بیماری های فراوان و هیچ دوائی نیست مگر اینکه مصرف کرده ام ولی بهبودی برابم حاصل نشد. چه بکنم؟ حضرت به من فرمودند: چرا از تربت حسین عليه السلام غافل هستی؟ همانا در آن تربت شفای هر دردی و مایه امن از هر خوف و هراسی است. پس هرگاه آن را اخذ می کنی بگو: خدایا از تو می خواهم به حق این تربت و به حق فرشته ای که آن را اخذ نموده و به حق پیامبری که آن را قبض کرده و به حق وصی پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن قرار گرفته، درود و سلام بفرست بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام و قرار بده برای من در آن شفای از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی. سپس حضرت فرمودند: فرشته ای که آن تربت را اخذ کرد جبرئیل بود و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داده و گفت: این تربت فرزندت حسین است، که بعد از تو امتت او را خواهند کشت. پیامبری که آن را قبض نمود وجود مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. و اما وصی که در آن حلول کرده حضرت حسین بن علی علیه السلام است. محضر مبارکش عرض کردم: اینکه تربت شفای از هر دردی است را دانستم؛ اما چگونه امان از هر خوف و هراسی است؟ ایشان فرمودند: هرگاه از سلطانی خوف داشتی یا خوفی دیگر در تو پیدا شد از منزلت بیرون میا مگر آنکه با تو تربت قبر حسین عليه السلام باشد و هنگامی که می خواهی آن را برداری بگو: خدایا همانا برداشته ام تربت قبر ولی تو حسین عليه السلام و فرزند ولی تو را، پس قرار بده آن را برای من مایه امن و حرز برای آنچه که از آن خوف دارم و و از آنچه خوف ندارم. راوی گوید: پس تربت را طبق دستور حضرت برداشتم. به خدا سوگند بدنم صحت یافت و برابم امان شد از تمام خوفها و پس از آن هیچ امر مکروه و ناگواری برابم پیش نیامد. امالی، شیخ طوسی، ص ۳۱۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۳۳۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۱۸.

و همین روایت با سند دیگر در این منابع: کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۷۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۴؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۵۲۴.

۱۶. «وَجَدْتُ بِحِطِّ شَيْخِنَا الشَّهِيدِ الثَّانِي نَقَلْتُ عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَيْسِيِّ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى أَيَّامَهُ عَنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَمَاعٍ الْكُوسِيِّ عَنْ أَبِي سَيِّفِ الْحَاسِيِّ عَنِ الشَّهِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تَقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْلَا

→

السُّجُودُ عَلَيْهَا» از شهید اول نقل [روایت] شده که سجده کردن بر تربت امام حسین علیه السلام نمازی را که در درگاه خدا مقبول نبوده به درجه قبولی می‌رساند. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۴، ص ۱۲.

همچنین: «قَالَ عليه السلام السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ [الارضين السبعة] وَمَنْ كَانَ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام كُتِبَ مُسَبِّحًا وَإِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا.» امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: سجده کردن بر خاک قبر حضرت امام حسین عليه السلام زمین را تا هفت طبقه منور می‌سازد. و اگر شخصی تسبیحی از تربت امام حسین عليه السلام به همراه داشته باشد او را از مُسَبِّحِينَ به شمار می‌آورند اگر چه تسبیح هم نگوید. مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ذکری الشیعة فی احکام الشریعه، شهید اول، ج ۳، ص ۱۵۳؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج ۲، ص ۹۸؛ ذخیره المعاد، محقق سبزواری، ج ۱، ص ۲۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۵، ص ۳۶۶؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۸، ص ۷۳۱؛ الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۸، ص ۵۲۴.

و همچنین: «كَانَ الصَّادِقُ عليه السلام لَا يَسْجُدُ إِلَّا عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام تَذَلُّلاً لِّلَّهِ وَاسْتِكَانَةً لِإِيَّاهِ.» امام صادق عليه السلام سجده نمی‌کردند مگر بر تربت امام حسین عليه السلام به جهت تذلل و خضوع به سوی خدا. ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۶۰۸ و ج ۵، ص ۳۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۲، ص ۱۵۸.

مجلس هشتم:

قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه السلام

قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه السلام

قدرت عقل بر درک اسرار خلقت و رموز وجود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا^(۱).

مسئولیت‌هایی که از طرف پروردگار عالم هست دائر مدار درجه عقل و ادراکی است که به مسئول داده می‌شود و هر چه درک بیشتر شد مسئولیت بالاتر می‌شود،^۱ و فلسفه این همه مسئولیت و گرفتاری برای بشر در بین تمام موجودات عالم، این است که در انسان، قدرت عقل و درک اسرار خلقت است و بقیه موجودات و کائنات این عالم جز بهره حسّی نمی‌برند؛ بلکه فقط آشکالی می‌بینند و اصواتی می‌شنوند و روایحی استشمام می‌کنند و طعم‌هایی می‌چشند، ولی حدّ انسان درک اسرار خلقت و رموز وجود و آن لطائف صنع و آن حکمتی است که در تمام کائنات عالم می‌باشد؛ مثلاً حیوانات هم از این آسمان، عکس برمی‌دارند، و بشر هم عکس برمی‌دارد؛ اما این عکس برداری از این آسمان در حیوان غیر از این نیست که یک مثنی رباط نورانی در چشم یک حیوان منعکس می‌شود.

۱. آیا انسان زمانی را به یاد می‌آورد که چیزی قابل یاد کردن نبود؟ الإنسان (۷۶): ۱.

عظمت کهکشان‌ها

این بشر است که وقتی پشت رصد می‌نشیند و به این ستاره‌ها نگاه می‌کند، صد میلیون کهکشان پیدا می‌کند. بعد کم‌کم می‌رسد به این که کهکشان ما، یکی از این کهکشان‌ها می‌باشد. روی قوانین ریاضی این کهکشان را اندزه‌گیری می‌کند و می‌بیند عمق این کهکشان صد هزار سال نوری است. ارتفاع این کهکشان ده هزار سال نوری است. تازه این کهکشان کوچک‌ترین کهکشان از آن صد میلیون کهکشان که بشر به او پی برده و همین عالم قطرش چقدر است؟ صد هزار سال نوری، و هر سال نوری، هر ثانیه‌اش پنجاه هزار فرسخ است.

بعد پشت سر این کهکشان یک کهکشان دیگر است، که باز او از بقیه کوچک‌تر است ولی از این کهکشان بزرگ‌تر می‌باشد. به آن کهکشان که می‌رسد می‌بیند باز وسعت آن کهکشان ششصد و هشتاد هزار سال نوری است، که هر ثانیه‌اش، پنجاه هزار فرسخ است.

بازخواست آدمی

این بشر است که به این مطلب می‌رسد و موجودات دیگر غیر از انسان، قدرت درک این معنا را ندارند و وقتی آدم این مطلب را درک کرد، خواه ناخواه بازخواست می‌شود که ای آدمی که این عظمت و بزرگی و این همه آیات قدرت و علم را در پوسته این عالم دیدی، چرا در مقابل عظمت لا یتناهی و قدرت نامحدود آن کسی که این دستگاه را ساخت، سر فرود نیاوردی؟

تو ای بشری که فهمیدی این عالم این قدر پر معناست و این دستگاه این قدر حامل اسرار است، چرا به سرّ خلقت پی نبردی. و چرا در اعماق وجود مطالعه نکردی؟ چرا در نظام آفاق تأمل نکردی که چه کسی این‌ها را ساخت؟ برای چه ساخت؟ چرا در این دستگاه درس نخواندی که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ؟^(۱) چرا در این عالم، از این علم و معرفت میوه نچیدی؟ همه این چراها در برابر ماست. فلسفه اش این است که آن را که ما یافتیم، بقیه نیافتند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

روز قیامت تمام خلائق را در محکمه عدل حاضر می کنند و آن اندازه حساب مهم است که احدی را از قلمرو حساب خارج نمی کنند.
یکی از سؤالاتی که از مردم می شود، عبارت است از این که چرا وظیفه خود را انجام ندادید؟^(۲) چرا از عهده مسئولیت برنیامدید؟

مسئولیت و وظیفه آدمیان در قبال نعمت عقل

وظیفه و مسئولیت چیست؟ وظیفه این است که چرا معرفتی متناسب با این قدرت و علم و این کمال و جلال و عظمت و کبریا به دست نیاوردی؟ چرا سزاوار او بندگی نمودی؟ چرا حبّ و خشیت و ادب در خور جلال و مجد او نیاوردی؟ چرا به تناسب حق نامحدود او شکر به جا نیاوردی؟ این مسئولیت است.

-
۱. ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید، و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد. الأنعام (۶): ۱.
 ۲. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ [و عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ] وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»؛ امیرمؤمنان عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت می کنند که ایشان فرمود: در روز قیامت بنده ای گام بر ندارد تا از چهار چیز پرسش شود: از عمرش که در چه گذرانده و از جوانی اش که در چه به سر رسانده و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی انفاق نموده و از دوستی ما اهل بیت. أمالی، شیخ صدوق، ص ۹۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۲۵۳؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۵۶؛ أمالی، شیخ طوسی، ص ۵۹۳؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور أحسانی، ج ۱، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۲۵۸.
- منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۸۴؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزالی، ص ۳۴۶؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۱۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص ۱۸۹؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج ۲، ص ۲۲۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۴، ص ۳۷۹؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۳۶۰.

و این مسئولیت در قانون منطقی دیگر، حساب عقلی دیگری دارد. مثلاً اگر الآن کسی به شما هزار تومان بدهد یا صد هزار تومان بدهد، اگر در مقابل هزار تومان و صد هزار تومان به یک گونه سپاس گذاری نمایید، شما ظالمید؛ چرا که حق آن کسی صد هزار تومان داده، بیشتر از آن کسی است که هزار تومان به شما داده است. این مطلب در فطرت آدمیان است.

اگر عالمی دانا، کتابی نوشت و در این کتاب درجه‌ای از علم را اظهار کرد، و شما در مقابل این درجه از علم تقدیر کردید، و از طرفی دیگر علامه حلی رحمته الله علیه هم کتاب نوشت و از کتاب او به قدر کتاب این عالم تقدیر نمودید، شما ظالم بوده، و در محکمه فطرت مسئولید.

وقتی بنا بشود سپاس گذاری و عبادت و بندگی و حق شناسی در مقابل آن صاحب حقی که به یک نطفه گندیده، چنین مغزی عطا می نماید که می تواند تمام کهکشان‌ها را اندازه گیری نموده و می تواند از قلب اتم تا سحاب‌ها و توده‌های انجمی را موشکافی کند و اسرارش را درآورد، با سپاسگزاری در مقابل خلق او یکنواخت باشد، شما ظالمید و در مقابل این ظلم مسئولید. این مسئولیت فردای قیامت است و حسابش هم روشن است. دستگاه خدا هم نه دستگاه زورگویی است و نه سازمان سودجویی؛ بلکه دستگاه قضاوت عادلانه است؛^(۱) یعنی خدا روز قیامت یک محکمه قضایی و یک عدلیه نهایی روی عالی ترین قانون نظام عادلانه تشکیل می دهد که ما نسبت به تو چه کردیم و تو نسبت به ما چه انجام دادی؟

این حسابی است که بین دو دستگاه رد و بدل می شود ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^(۲)

۱. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ پس هر که هم وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هم وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. الزلزلة (۹۹): ۷ و ۸
 همچنین: ﴿وَنُصِّعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾ و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی بیند، و اگر [عمل] هم وزن دانه خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم. الانبیاء (۲۱): ۴۷.
 ۲. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. الحج (۲۲): ۷۴ و الزمر (۳۹): ۶۷ و الأنعام (۶): ۹۱.

آن چنان که حق قدر ما بود از ما تقدیر کردی؟ آن چنان که سزاوار جلال ما بود در مقابل ما عرض ادب کردی؟ این اول سؤالی است که می شود. جوابی که این بشر می دهد چیست؟ جوابی که این انسان می دهد این است که پروردگارا «مَا عَلِمْتُ» نمی دانستم. تا انسان گفت: نمی دانستم، باز به او می گویند: «هَلَّا تَعَلَّمْتَ»؟^(۱) چرا نرفتی بیاموزی؟ چرا نرفتی یاد بگیری؟ مگر مایه تعلّم را به تو ندادیم؟ مگر مایه درک را به تو ندادیم؟ پس چرا نرفتی تا درک کنی و بفهمی؟ ما این ابزار را بی خود به تو ندادیم.

روزگاری پیشین که نشانی از انسان نبود

این آیه ای که امشب خوانده شد مقدمه این بحث است: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾^(۲). شاید ما لا اقل پنج مرتبه این سوره را خوانده و هر بار یک تفسیر جدیدی از این سوره ارائه کرده ایم.

۱. يقال للعبد يوم القيامة: هل علمت؟ فإن قال: نعم، قيل: فهل عملت؟ وإن قال: لا، قيل له: هل تعلمت حتى تعمل؟ فوائد الاصول، شيخ انصاری، ج ۲، ص ۴۱۳.

اما در کتب روایی به این صورت آمده است: «حَدَّثَنِي مَسْعَدَةُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ فَقَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ أَكُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ؟ فَيَخْصِمُهُ فِتْلِكَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ.» مسعدة بن زیاد گوید: از امام صادق رضی الله عنه از تفسیر این آیه «برای خداوند حجّت رسا است» پرسش شده بود، و شنیدم که فرمود: چون روز قیامت شود خدای متعال به بنده گوید: تو می دانستی (یا نه)؟ پس اگر گوید: آری، می فرماید: پس چرا تو به دانسته ات عمل نکردی؟ و اگر گوید: جاهل بودم: می فرماید: پس چرا نرفتی بیاموزی؟ بنا بر این او را محکوم می نماید، و حجّت رسای خدا عزّ و جلّ بر بندگان خود همین است. امالی، شیخ مفید، ص ۲۲۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۹؛ تنبیه الخواطر، ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۴۹۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۶۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۲، ص ۴۹۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۷ و ج ۲، ص ۲۹؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۱، ص ۷۷۶؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد مشهدی، ج ۴، ص ۴۷۴.

۲. آیا انسان را آن هنگام از روزگار [به یاد] آید که چیزی درخور یاد کرد نبود؟ ما انسان را از نطفه ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم. الإنسان (۷۶): ۱ و ۲.

امشب هم باز باید یک بحر افاضه‌ای از این سوره بگیریم؛ چراکه حقایق قرآن تمام شدنی نیست «لَا تُحْصَىٰ عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَىٰ غَرَائِبُهُ»^(۱) و هر چه از این دریا جواهر استخراج نماییم، هنوز گوهر این دریا تمام شدنی نیست.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرٍ سَفَرٍ وَ السَّيْرِ بِكُمْ سَرِيعٍ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يَمُرَّانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُوا الْجَهَّازَ لِيُعَدَّ الْمَجَارِزَ قَالَ فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدَىٰ قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُسْتَفْعٌ وَ مَاجِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرٍ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلُ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أُنْبُؤٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ تَخَوْمٌ وَ عَلَى تَخَوْمِهِ تَخَوْمٌ لَا تُحْصَىٰ عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَىٰ غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَىٰ وَ مَنَازِلُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.»؛ امام صادق ع از پدرانش از رسول خدا ص حدیث فرماید که آن حضرت ص فرمود: ای مردم شما اکنون در دنیا و خانه سازش و صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و به شتاب شما را خواهند برد، و شما می‌نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه‌ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است. فرمود: پس مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا خانه سازش یعنی چه؟ فرمود: خانه‌ای که رساننده است (انسانی را به گور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزلهای آخرت) و جدا شونده (یعنی انسان روزی از دنیا جدا گردد) پس هرگاه آشوبها چون شب تاریک شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زبند) زیرا آن است شفيعی که شفاعتش پذیرفته است (درباره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته‌اش (درباره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آن را پیشوای خود کرد به بهشتش رهبری کند و هر که (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد به دوزخش کشاند، و قرآن راهنمایی است که به بهترین راهها راهنمایی کند، و کتابی است که در آنست تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقائق) و آن است جدا کننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است نهایتی دارد و برای نهایت آن نهایت دیگری است. شگفتی‌هایش به شماره در نیاید و عجائزش کهنه نگردد. در آن است چراغهای هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که صفت را بشناسد. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۹۹ (له نجوم و علی نجومه نجوم [و در وافی فیض کاشانی، ج ۹، ص ۱۷۰۱ عبارت: له تخوم و علی تخومه تخوم آمده است])؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳؛ نوادر، راوندی، ص ۱۴۴؛ إكمال النقصان من تفسیر منتخب التبیان، ابن ادریس حلی، ص ۶ (له نجوم و علی نجومه نجوم)؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۱۵؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۴، ص ۱۳.

این کتابی که با ما این گونه حرف می‌زند، از چه روزگاری شروع می‌کند؟ از آنجا که به من و تو می‌گوید: دو یست سال پیش کجا بودید؟ سیصد سال پیش کجا بودید؟ چهار صد سال پیش کجا بودید؟ ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾^(۱) این پیرمردان و جوانان و کهول و شیوخ و صبیان که الآن در این مجلسند، آیا یکی از اینان سیصد سال قبل نشانی داشتند؟! ابدأ، ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾. دو روز دیگر نیز از هیچ یک از اینان خبری نخواهد بود، بلکه اینان فقط برای محکمه روز بازخواست مضبوطند، ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾.

اعطای سمع و بصر برای هدایت انسان

قرآن از گذشته برای ما حرف می‌زند؛ ولی گذشته‌ای که آینده را هم مجسم می‌کند. بعد می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ ما این انسان را از یک نطفه به هم آمیخته آفریدیم، به منظور این که او را آزمایش کنیم. برای این آزمایش، وسائل امتحان را به او دادیم. اول وسیله‌ای را که خدا ذکر می‌کند، چیست؟ نمی‌گوید به تو دست و پا و دستگاه هاضمه دادیم. اول کلمه‌ای که می‌گوید این است: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^(۲)

برای این که بفهماند ای انسان تو را برای هدایت آفریدیم، اول ابزار هدایت را ذکر می‌کند: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ما تو را شنوا و بینا نمودیم تا به شنوایی و بینایی، هم صور را ببینی، هم اصوات را بگیری و با آن هدایت عقل و دین که به تو دادیم، مغز را از این پوست در بیاوری: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^(۳) این جا دارد به ما می‌فهماند که ما تو را آفریدیم که ببینی و از این بصیرت به

۱. آیا انسان زمانی را یاد می‌آورد که چیزی قابل یادکردن نبود؟ الإنسان(۷۶): ۲ و ۱.

۲. و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. الإنسان(۷۶): ۲.

۳. و وی را شنوا و بینا گردانیدیم ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. الإنسان: ۲ و ۳.

هدایت برسی؛ یعنی وقتی ستاره را می بینی، همان ستاره ای که نورش را می بینی به تو می گوید: عقلت را بیدار کن و بین من چه هستم و از کجا می آیم و به کجا می روم و که مرا می آورد و چه کسی مرا می برد؟^(۱)»

خلقت روز و شب

به ماه نگاه کنید، اما نگاهی که ابراهیم علیه السلام کرد، ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^(۲)

بینید خداوند در شب تاریک با آدمی چه می کند و راستی تربیت تکوینی خدا بهت آور است. در روزها خداوند عالم، آسمان را پنهان و زمین را نمایان می کند، و در شبها زمین را پنهان و آسمان را نمایان می کند. هیچ در این داستان فکر کرده اید که شب و روز چه جور دارد کار می کند؟ روز که می شود مثل چه می ماند؟ مثل یک کتابی که دو ورق دارد، گاهی این ورق را می زند تا این طرفش را بخوانید، گاهی این ورق را می زند تا این طرفش را بخوانید. هنگامی که روز می شود، این ورق را می زند تا این جبال، این معادن، این نباتات، این حیوانات، و این انسان را ببینید، نگاه کنید ببینید آن مرغ بر روی تخم خوابیده و حرارت متعادلی که زیر بالش است، این تخم را می پروراند؛ او را نگاه کنید و در آن جا یک دنیا توحید و معرفت بخوانید.

تمام این عالم فلسفه اش درس خواندن است. درس خواندن در مکتب پیغمبران علیهم السلام این است که از این جا مطالعه را شروع کنید.

۱. «عن أمير المؤمنين عليه السلام رحم الله امرء أعد لنفسه واستعد لرمسه و علم من أين وفي أين و إلى أين.»
امیر مومنان علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند کسی را که خود را برای قبرش آماده نماید و این که بداند از کجا آمده است و الآن در کجاست [و چه وظیفه ای دارد و برای چه آمده است] و بالاخره او را به کجا خواهند برد. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی، ص ۴۸۶؛ شرح أصول کافی، ملا صدرا، ج ۱، ص ۵۷۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. و اینگونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. الأنعام (۶): ۷۵.

مادّی‌گرایی از قبل میلاد مسیح تا فلسفهٔ مارکس و انگلس

فلسفهٔ مادّی از زمان اپیکور^(۱) تا زمان مارکس^(۲) و انگلس،^(۳) یعنی از اوّل سیر مادّی‌گری تا مرحلهٔ دیالکتیکی ادامه یافته و این مرحلهٔ مادّی‌گری اوّلش از آن زمان پدید آمده و آخرش به این جا ختم می‌شود. از زمان فلاسفه قبل از میلاد مسیح، تخم مادّی‌گری یعنی انکار خدا در مغز این مردم پیدا شد. این دانه سبز شد و در طول تاریخ هم جریاناتی پیش آمد، تا کم‌کم به فلسفهٔ مارکس رسید. حال عده‌ای که از این علوم سر در نیاورده و گمان می‌کنند که به فلسفهٔ مادّی آگاهی دارند، باید بیایند تا به ایشان بفهمانیم که نه از فلسفه الهی خبر دارند، نه از فلسفه مادّی. آنان که مرد میدان هستند، بیایند تا برایشان روشن کنیم که اصلاً مادّیون چه می‌گویند؟

شخصی که مسلمان است، و جدّ و آبائش مسلمان بوده‌اند، حال گرایش به مادّی‌گرایی پیدا نموده است. این بدبختی اینگونه مسلمانان است؟!

آیا می‌دانی فلسفهٔ مادّی چند شعبه دارد؟ خبر داری که افکار مادّی کجا از هم جدا می‌شود؟ تو که اطلاع نداری چرا دنبال یک راهی می‌روی؟ کسی که دنبال یک راه می‌رود باید راه را بداند؛ تمام پیچ و خم راه را بداند. تو از ماتریالیسم تاریخی خبر داری؟ تو از ماتریالیسم دیالکتیک خبر داری؟ تو از اصول تضاد خبر داری؟ تو از نوامیس مستقرّه در تمام کون که اصول مادّی‌گری است، چه اطلاع داری؟ از آن نوامیسی که فقط در جهان جانداران است، خبر داری؟ اگر یک کمی از این مسائل از

۱. اپیکور، فیلسوف یونانی است که در سال ۳۴۱ پیش از میلاد به دنیا آمد و از جمله اولین فیلسوفان مادّی شمرده شده که تعالیمش تمایل به ماتریالیسم داشته وی در سال ۲۷۱ پیش از میلاد از دنیا رفت.

۲. کارل ماکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ میلادی)، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، و اقتصاد دان آلمانی است که به همراه انگلس، مانیفست حزب کمونیست را تدوین و تئوری علمی سوسیالیسم را پایه‌گذاری نمود.

۳. فریدریش انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵) فیلسوف، اقتصاد دان و مورخ آلمانی که از نزدیکترین همفکران مارکس بود.

تو بپرسند آن وقت می فهمی که هیچ بلد نیستی، با این حدّ معلومات می گویی نه خداست، نه پیغمبر ﷺ نه قیامت؛ نه بهشت؛ نه جهنّم. چنین مردمی با این درجه از معلومات با این درجه از اطلاعات منکر خدا هستند.

حکایتی از یک استاد ماده گرا

در همین کویت شبی به دیدن یک آقای رفتیم، بعضی از مؤمنین هم بودند که الآن پای مجلسند. یکی از اساتید همین دانشگاه کویت آنجا نشسته بود. به نظر استاد تاریخ بود. یکی از اساتید مهم دانشگاه بود. این آقای که ما به دیدنش رفتیم، ما را به او معرفی کرد. البتّه او خیلی درباره ما آب و تاب داد و بعد هم تلفن را برداشته و به یکی دیگر از اساتید مهمّ فلسفه دانشگاه کویت خبر داد که ما آمده ایم تا او هم بیاید. ما خواستیم کمی این استاد را بیازماییم تا ببینیم این چه کاره است؟ البتّه این استاد دانشگاه از مملکتی دیگر آمده بود تا اینجا استادی کند. صاحب منزل به من گفت که این استاد دانشگاه فکرش مادی است. گمان نمود ما از این حرفها بی خبریم. وقتی گفت این استاد دانشگاه معتقد به فلسفه مادی است، ما از او پرسیدیم شما که مادی هستید، مطلبتان چیست؟

گفت: مطلب این است که جز ماده چیزی نیست. وقتی گفت غیر از ماده چیزی نیست، ما همین قضیه را گرفتیم، و با همین کلمه، هم ماده را باطل کردیم و هم خدا را ثابت کردیم. بعد این مرد گیج شد که چه خبر است؟ تو با این درجه از معلومات می خواهی منکر خدا بشوی؟

اگر یک کمی بشر درک و عقل پیدا کند، آنوقت می فهمد چه خبر است. هر شخصی که عالم تر است، احتیاطش بیشتر، تواضعش بالاتر، و خضوعش برای مبدء وجود بیشتر و ترسش از خداوند جهان کاملتر است.^(۱)

۱. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾؛ از بندگان خدا تنها عالمانند که از او می ترسند. آری، خدا شکست ناپذیر آمرزنده است. فاطر (۳۵): ۲۸.

خلاصه شبهه آن استاد دانشگاه به چند دقیقه فوراً حل شد و دیگر قضیه تمام شد. این حد درک این مردم است. آن وقت اینها با این اندازه معلومات می خواهند به جنگ دین بروند. تازه این استاد است؛ دیگر شاگردش چه خواهد بود. دیگر وای بر روزگار آن شاگرد.

شخصی منکر خدا در محضر امام هشتم علیه السلام

حضور امام هشتم علیه السلام به امام علیه السلام گفتند: این شخص منکر خداست. عقیده به خدا ندارد. امام علیه السلام نگاهی به قد و بالایش نموده و خوب براندازش کرد. امام علیه السلام معدن شناس عالم است، فرمود: به چه منکر خدا شدی؟ گفت: من خدا را ندیده‌ام و چیزی را که ندیده‌ام باور ندارم.

امام علیه السلام جوابی به او فرمودند که این مرد برای همیشه رفت و حسابش را صاف کرد. امام علیه السلام فرمودند: اگر او را می دیدی که او دیگر خدا نبود. چون او را ندیدی، باید او خدا باشد. یک دنیا علم در این کلمه است. چون او را ندیدی او خداست و الا اگر او را بینی که خدا نیست؛ یعنی اگر او را بینی، او شخصی است که مخلوق و مصنوع است.

ای بیچاره بشر، تو به ندیدن خدا می گویی خدا نیست. برهان امام علیه السلام این است که چون نادیده است خداست. امام علیه السلام برهان را از این جا شروع نمود. برهان امام علیه السلام دامنه دار است.^(۱)

۱. « حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَمِينَةَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّبْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَّاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الرَّنَادِقَةِ عَلَى الرَّضَا علیه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجَدَنِي كَيْفَ هُوَ وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ علیه السلام وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطَ هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ وَكَانَ وَلَا أَيْنَ وَهُوَ كَيْفَ الْكَيْفِ وَكَانَ وَلَا كَيْفَ وَلَا يَعْرِفُ بِكَيْفِيَّتِهِ وَلَا بِأَيْنِيَّتِهِ وَلَا يُدْرِكُ بِحَاسَةٍ وَلَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ قَالَ الرَّجُلُ فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذْ لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَيْلَكَ لَمَّا عَجَزْتَ حَوَاسِّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسِّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيَقْنَأَنَّ أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافَ الْأَشْيَاءِ » محمد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت امام رضا علیه السلام گفت مردی از زندیقان

این است که وقتی بشر مغزش بیدار شود به تمام ذرات وجود که نگاه کند حق را می بیند.

نمونه ای از حکمت های الهی

از نظر نژاد طبیعی حیوان، دو خاصیت دارد. این دو خاصیت در حیوان مسلط است: یکی جلب منفعت است؛ یکی دفع مضرت. لذا مشخصه زندگی حیوانی، شهوت و غضب است. شهوت یعنی چه؟ یعنی جمع ملائمت و دفع منافات. این خاصیت حیوان است، ولی همین مرغ به مجرد این که در آن فصل وارد می شود که باید جوجه ها را درست کند، ناگهان منقلب می شود. از کجا منقلب می شود؟ انقلاب درونی این حیوان، عالم را بیهوش کرده است. این حیوان کم کم یک حالت پکری پیدا می کند. به گوشه ای می رود، وقت آن

→ بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شد و در نزد آن حضرت جماعتی بودند... آن مرد زندیق گفت خدا تو را رحمت کند مرا به جواب خود بی نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم و بفرما که خدا چیست و کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود که وای بر تو به درستی که آنچه تو به سوی آن رفته و آن را مذهب خود ساخته غلط و اشتباه است. خدا حقیقت کو و کجا را موجود فرموده و آن جناب بود و کو و کجائی نبود یعنی مکان را که کور و کجا سؤال از آنست بوجود آورده بی آنکه مکانی باشد که بگو و کجا از آن سؤال شود و او حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آن است به عرصه وجود آن سؤال شود و آنکه چیزی را خلق می کند خود متصف به آن نمی شود زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف آن را ندارد و کسی که چیزی را ندارد آن را اعطاء نمی تواند کرد و خدا که خالق است به خود چیزی نمی دهد که به آن کامل گردد و لذا می فرماید که آن جناب به چگونه بودن و در کجا بودن شناخته نمی شود چه معلوم شد که چون و کجا مخلوق او است و او بر آنها مقدم است و به هیچ حاسه که چیزها را دریابد او را نتوان شناخت و او را به چیزی قیاس نمی توان نمود. آن مرد عرض کرد که حال که به هیچ حاسه از حواس درک نشود خدا نیست. امام رضا علیه السلام فرمود که وای بر تو! چون حواست از ادراکش عاجز شدند، پروردگارش را انکار کردی و ما چون حواسمان از ادراک کهنش باز مانده، یقین نمودیم که او پروردگار ما و به خلاف سایر اشیاء است... کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۷۸؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۵۱؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۳۷.

رسیده است که باید تخم‌ها را بگذارد و برود و روی آن‌ها بخوابد. بعد که روی تخم می‌خوابد، از عجایب این است که مرغ کاری می‌کند که بعد از چندین هزار سال دنیا را گیج کرده است.

یکی از دانشمندان بزرگ آمریکا آن وقتی که می‌خواستند دستگاه جوجه‌کشی را اختراع نمایند، روی حساب دقیق اندازه‌گیری کرد که حرارت بال مرغ چقدر است؟ اندازه حرارت را گرفتند و اندازه حرارت را درست کردند و تخم‌ها را گذاشتند ولی هرچه گذشت دیدند جوجه نمی‌شود، ماندند که چه سری است؟ با خود گفتند که حرارت را اندازه‌گیری کردیم و دستگاه را روی قانون علمی ساختیم، اما هرچه تخم می‌گذاریم، جوجه نمی‌شود.

بعد این دانشمند، زندگی مرغ را زیر نظر گرفت تا ببیند این مرغ چه می‌کند؟ دید مرغ هنگامی که روی تخم می‌خوابد، در شبانه‌روز یک مرتبه این تخم را زیر و رو می‌کند و برمی‌گرداند.

وقتی این مطلب را دیدند، رفته و این کار را کردند، و جوجه بیرون آمد. آن وقت معلوم شد که بشر با این همه قدرت در مقابل یک مرغ، این‌گونه عاجز و درمانده است.

این مرغ از کجا خبر دارد؟ در کدام مدرسه درس خوانده است؟ چه کسی به او فلسفه برگرداندن تخم را یاد داده است؟ فلسفه‌اش این است که در زمین قوه جاذبه است. خواه ناخواه موادی که در تخم است، به طرف پایین کشیده می‌شود. اگر این تخم همیشه در یک حال باشد، روی آن طرف سنگینی می‌آید و هیچ وقت این دستگاه درست نمی‌شود. این تخم باید بچرخد تا این دستگاه مرتب شود.

این حساب دقیق از کدام مدرسه به این مرغ تلگراف می‌شود؟ از کدام عالم به این مرغ این مطلب را اطلاع می‌دهند؟ آیا مرغ دانشگاه رفته است؟ آیا مرغ دبیرستان رفته است؟ پشت پرده عالم چه مدرسه‌ای است که یادش می‌دهد؟

جلوه‌گری خدا در عالم

گوشهٔ زمین نگاه کنید در اندرون تخم‌مرغ خدا جلوه‌گر است. در اعماق کهکشان‌ها و میلیون‌ها ستاره، خدا جلوه‌گر است. در عالم نباتات، خدا جلوه‌گر است. در رحم حیوانات، آیات قدرت او جلوه‌گر است.

فردای قیامت بار سنگین مسئولیت برای من و شماست که در این عالم آمدیم، این چشم و گوش و این فهم به ما عطا شده بود، چرا نرسیدیم و از این عالم رفتیم؟ خدایا! به حقیقت صاحب امشب دل‌های ما را به خودت آشنا کن. ای خوش آن مردمی که آمدند و بیدار شدند و در این خانه به مقصد رسیدند.

خداشناسی، غرض خلقت

شب اربعین جوهر مطلب را بگویم. جوهر مطلب عبارت از این است که مقصد از آنکه من و تو را در این خانه آوردند، این است که صاحب خانه را بشناسیم،^۱ و وظیفه‌مان را نسبت به او انجام دهیم و از این جا برویم. مسئولیت و وظیفه بسیار سنگین است.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چارهٔ تیره شب وادی ایمن چه کنم

حدیث پیامبر ﷺ به معاذ

چقدر کار مشکل و چه اندازه امر دشوار است! پیغمبر ﷺ به معاذ بن جبل وصیتی فرمودند. وصیت پیغمبر ﷺ در این حدیث، خیلی عجیب است، و این حدیث را امشب برایتان بخوانم و فراموش نکنید. پیغمبر ﷺ به معاذ بن جبل فرمود: بیا. وقتی معاذ آمد، فرمود: ای معاذ کار کن، عمل انجام می‌شود، اما این را بدان خدا قبل از آن که آسمان و زمین را خلق کند، هفت ملک آفریده، و هر ملکی را برای آسمانی. وقتی اعمال مردم انجام می‌شود؛ حفظهٔ عمل که در قرآن از آن‌ها تعبیر می‌شود به «رقیب و

عتید»، این‌ها آن عمل را ضبط می‌کنند،^(۱) این‌جا یک خراطی می‌شود، یعنی رقیب و عتید عمل‌های خوب و بد را از هم جدا می‌کنند. آنها عمل را به ملائکه‌ای که اعمال را بالا می‌برند می‌رسانند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^(۲) یک عده اعمال که اصلاً بالا نمی‌رود.

ردّ شدن اعمال در آسمان اول در اثر غیبت

آن اعمالی که بالا می‌رود به آسمان اول می‌رسد. عمل را مثل ماه درخشان به آسمان اول می‌برند. تا عمل را به آسمان اول بردند، آن ملک می‌آید و ملائکه‌ای که از مقرّبین و کروّیین و قدّیسین عالمنند، نگاهی به این عمل می‌کنند. آن ملک می‌گوید عمل را برگردانید و به سر صاحبش بزنید که این عمل پذیرفته درگاه نیست. در این عمل چه عیبی است؟ صاحب این عمل اهل غیبت است، و عمل مردم مغتاب مقبول درگاه ما نیست. کسی که غیبت می‌کند مردار می‌خورد ﴿أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾^(۳) ما عمل مردارخواران را نمی‌پذیریم. خیلی بیان عجیب است. برادر دینیّت وقتی که از مجلس غائب است، حکم مرده را دارد. عرض او و اعتبار او، گوشت اوست. وقتی به دندان‌زبان خیانت پیشه‌ات، عرض او را قطعه قطعه می‌کنی، تو مردارخواری، عمل مردارخوار، مقبول درگاه نیست. عمل این عده را از آنجا برمی‌گردانند.^(۴)

۱. ﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته‌اند [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند]. ق (۵۰): ۱۷-۱۸.

۲. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود. فاطر (۳۵): ۱۰.

۳. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ الحجرات (۴۹): ۱۲.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ سَبْعَةَ أَمْلاكٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ فَيَجْعَلَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مَلَكًا قَدْ جَلَّلَهَا بِعَظَمِيَّتِهِ وَجَعَلَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَلَكًا بَوَّابًا فَتَكْتُبُ الْحَفَظَةَ عَمَلِ الْعَبْدِ مِنْ جِنِّ يُصْبِحُ إِلَى جِنِّ يُمَسِّي ثُمَّ يَرْتَفِعُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِهِ لَهُ نُورٌ كَنُورِ الشَّمْسِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ سَمَاءَ الدُّنْيَا فَيَرْكَبُهَا وَبِكَثْرَةِ قَوْلِهِ لَهُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا

ردّ شدن اعمال در آسمان دوم در اثر دلدادگی دنیا

عمل دیگری می آید که صاحبش ابتدا غیبت نکرده است. پروانه عبور از آنجا را می دهند. به آسمان دوم می رسد، به آسمان دوم که رسید آن ملک می آید، رسیدگی می کند تا رسیدگی کرد می گوید عمل را برگردانید، چرا؟ صاحب این عمل دلداده دنیا است و ما اعمال دنیاپرستان را نمی پذیریم. این عمل از آنجا برمی گردد.^(۱)

ردّ شدن اعمال در آسمان سوم در اثر کبر

یک عدّه اعمال از این مرتبه می گذرند و به آسمان سوم می رسند. ملک آن آسمان می آید و رسیدگی می کند و می گوید: اعمال از آن دو مرحله گذشته است، اما ما این

→ الْعَمَلُ وَجْهَ صَاحِبِهِ أَنَا مَلِكُ الْغَيْبَةِ فَمَنْ اغْتَابَ لَا أَدْعُ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي أَمْرِي بِذَلِكَ رَبِّي... خداوند متعال پیش از خلقت آسمانها هفت فرشته آفرید و پس از خلقت آسمانها که سراسر آنها را پرده ای از عظمت و جلال پوشانیده بود در هر یک از آنها ملائکه ای قرار داد و بر در هر آسمانی ملکی به عنوان دربان مقرر داشت و فرشتگان اعمال که تمامی عمل انسان را از صبح تا شب حفظ و ضبط می نمایند و می نویسند عمل بنده را به طرف عالم بالا می برند. و این عمل مانند آفتاب می درخشد. هنگامی که به آسمان اول می رسند از عمل بنده تعریف و تمجید می نمایند. فرشته دربان می گوید توقف کن و عبور نما و این عمل را به صورت صاحب عمل بزن. من فرشته موکل به غیبت هستم. هرکس غیبت کسی را نموده باشد نمی گذارم عملش از اینجا عبور نماید. این مأموریتی است که پروردگار به من داده است. عدة الداعي، ابن فهد حلی، ص ۲۲۸؛ فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۲۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۱۱۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۹۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۴۷.

۱. ثُمَّ يَجِيءُ مِنَ الْعَدُوِّ وَمَعَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ فَيَمُرُّ بِهِ وَيُزَكِّيهِ وَيُكْثِرُهُ حَتَّى يَبْلُغَ السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَيَقُولُ الْمَلِكُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ قِفْ فَاصْرَبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا الْعَمَلِ عَرَضَ الدُّنْيَا أَنَا صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا أَدْعُ عَمَلَهُ يَجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي. فرمود: روز بعد که می شود فرشته نگهبان عمل، باز عمل بنده را بالا می برد و با تزکیه و تمجید عمل را از آسمان اول عبور می دهد و به آسمان دوم می رسد. در آن هنگام فرشته دربان اخطار توقف نموده و می گوید: این عمل را برگردان و به صورت صاحبش بزن؛ زیرا منظور صاحب عمل انگیزه دنیوی بوده و من مأمور بازرسی اغراض دنیوی اعمال هستم و نمی گذارم این عمل از اینجا عبور کند. همان.

اعمال را نمی‌پذیریم، چرا؟ برای خاطر این که ما موکل بر کبریم و در دل این آدم کبر است و ما کردار متکبرین را قبول نمی‌کنیم. این اعمال را برگردانید و به سر صاحبش بزنید.^(۱)

رَد شدن اعمال در آسمان چهارم در اثر عجب

اعمالی از آسمان سوم می‌گذرد و به آسمان چهارم می‌رسد. ملک موکل آن جا می‌آید. صاحب این عمل اهل غیبت نیست؛ صاحب این عمل دلداده به دنیا نیست؛ صاحب این عمل اهل کبر نیست؛ اما صاحب این عمل «مُعْجِبٌ بِنَفْسِهِ»، یعنی خودش از خودش خوشش می‌آید. آن ملک می‌گوید: عمل چنین مردمی مقبول درگاه ما نیست. از این جا برگردانید.^(۲)

۱. «قَالَ ثُمَّ يَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُتَّبِعًا بِصَدَقَةٍ وَصَلَاةٍ فَتُعْجَبُ الْحَفَظَةُ وَيُجَاوِزُهُ إِلَى السَّمَاءِ الثَّلَاثَةِ فَيَقُولُ الْمَلِكُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَظَهْرَهُ أَنَا مَلِكُ صَاحِبِ الْكِبْرِ فَيَقُولُ إِنَّهُ عَمِلَ وَتَكَبَّرَ فِيهِ عَلَى النَّاسِ فِي مَجَالِسِهِمْ أَمْرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدْعُ عَمَلَهُ يَتَجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي»؛ حضرت فرمود: سپس مجدداً عمل بعدی را با کمال سرور و خوشحالی بالا می‌برد (از قبیل صدقه و انفاق و نماز) و نگهبانان عمل خوشحالند و می‌رود تا آسمان سوم. آن فرشته دربان می‌گوید بایست و این عمل را بر پشت و صورت صاحبش بزن من فرشته مأمور متکبران هستم. این شخص با این عمل بر دیگران تکبر نموده و در مجالس خود را برتر از آنها دید. پروردگار من فرمان داده که نگذارم چنین عملی از اینجا عبور نماید. همان.

۲. «قَالَ وَتَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ يَزْهَرُ كَالْكَوْكَبِ الدَّرِّيِّ فِي السَّمَاءِ لَهُ دَوِيٌّ بِالتَّسْبِيحِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ فَيَمُرُّ بِهِ إِلَى مَلِكِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَيَقُولُ لَهُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَبَطْنَهُ أَنَا مَلِكُ الْعُجْبِ فَإِنَّهُ كَانَ يُعْجِبُ بِنَفْسِهِ وَإِنَّهُ عَمِلَ وَأَدْخَلَ نَفْسَهُ الْعُجْبَ أَمْرَنِي رَبِّي لَا أَدْعُ عَمَلَهُ يَتَجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي وَأَضْرِبْ بِهِ وَجْهَ صَاحِبِهِ»؛ فرمود: حافظان عمل باز هم عمل دیگر بنده را که مانند ستاره درخشان نورانی و روشن است و صدای تسبیح از او می‌آید و روزه و حجش پیدا است بالا می‌برند تا آسمان چهارم آن فرشته دربان می‌گوید توقف کن و این عمل را به صورت و شکم صاحبش بزن. من فرشته عجب و خودبینی هستم این شخص با این عمل به خود خوش بین شده و به خود می‌بالید پروردگار من دستور داده که مانع از عبور چنین عمل بشوم این عمل را به صورت صاحبش بزن. همان.

ردّ شدن اعمال در آسمان پنجم در اثر حسد

اعمالی دیگر از این آسمان چهارم می‌گذرد و به آسمان پنجم می‌رسد. در آسمان پنجم آن ملک که در آنجا موکل است، می‌آید. این عمل معایب مراحل قبل را ندارد ولی آن ملک می‌گوید صاحب این عمل حسود است و ما اعمال حسودان را قبول نداریم.

حسد مادامی که در دل است، خدا محاسبه نمی‌کند؛ اما همین‌که به مقام اظهار رسید، محاسبه می‌شود و آن را می‌نویسند؛ یعنی اگر در قلبش حسد باشد، جلوی عمل را نمی‌گیرد؛ اما اگر به مقام اظهار رسید، آفت عمل می‌شود. این عمل هم از آنجا بر می‌گردد.^(۱)

ردّ شدن اعمال در آسمان ششم در اثر بی‌رحمی

باز یک عمل از آنجا هم می‌گذرد و به آسمان ششم می‌رسد. به آنجا که رسید، ملک موکل بر آن آسمان می‌آید و نگاه کرده و می‌گوید: صاحب این عمل اهل غیبت

۱. «قَالَ ﷺ وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ كَالْعُرُوسِ الْمَرْفُوفَةِ إِلَى أَهْلِهَا فَيَمُرُّ بِهِ إِلَى مَلِكِ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ بِالْجِهَادِ وَالصَّلَاةِ مَا بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ وَلِذَلِكَ رَزَيْنَ كَرِيمِينَ الْإِبِلِ عَلَيْهِ صَوٌّ كَصَوِّ الشَّمْسِ فَيَقُولُ الْمَلِكُ قِفْ أَنَا مَلِكُ الْحَسَدِ فَأَضْرِبُ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ تَحْمَلُهُ عَلَى عَاتِقِهِ إِنَّهُ كَانَ يَحْسُدُ مَنْ يَتَعَلَّمُ وَيَعْمَلُ لِلَّهِ بِطَاعَتِهِ فَإِذَا رَأَى لِأَحَدٍ فَضْلًا فِي الْعَمَلِ وَالْعِبَادَةِ حَسَدَهُ وَ وَقَعَ فِيهِ فَيَحْمِلُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَيَلْعَنُهُ عَمَلُهُ»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: ملائکه اعمال عمل بنده را که در کمال آراستگی و زینت است مانند عروسی که آرایش و آراسته شده بالا می‌برد با جهاد و نماز و نوافل ما بین نمازهای واجب و آثار ناله و تضرع چون ناله شتر از آن عمل پیدا است و مانند آفتاب می‌درخشد تا به آسمان پنجم می‌رسد. فرشته دربان فرمان توقف داده و می‌گوید من مامور بازرسی اعمال حسودان هستم برگرد و این عمل را به صورت صاحبش بزن و بر کول او بار کن که این شخص بر کسانی که علم و دانش فرا می‌گرفتند و برای خدا اعمال را انجام می‌دادند حسد ورزیده و رشک می‌برد و اگر در کسی امتیاز و فضیلتی در عمل و عبادت می‌دید ناراحت شده و حسادت می‌نمود و غیبت و تهمت بر او می‌زد و این فرشته عمل آن شخص را بر دوش او بار می‌زند و همین عمل صاحبش را لعنت می‌کند. همان.

نیست، اهل دنیا نیست، اهل کبر نیست، اهل عجب نیست، اهل حسد نیست، اما در دل این آدم رحم نیست و ما عمل بی‌رحمان را نمی‌پذیریم.^(۱)

مراد از بی‌رحمی چیست؟ پیغمبر ﷺ و امام باقر ﷺ بیان نموده و می‌فرمایند: هر آن‌کس که مسلمانی را در گرفتاری مادی و در گرفتاری معنوی ببیند، و اعتنایی نکند بی‌رحم است؛^(۲) یعنی اگر ببینی یک مسلمان گرسنه است و بر او ترحم نکنی تو رحم نداری. اگر ببینی یک مسلمان شراب می‌خورد و تو آرام‌گیری، تو رحم نداری. اگر کسی درد ظاهری دارد باید بر او ترحم کنی. اگر درد باطنی هم دارد، باید بر او ترحم کنی. آنها که مردم را از نظر مادی و معنوی گرفتار ببینند و دلشان ناراحت نباشد، چنین کسانی در قاموس پروردگار، رحم ندارند و عمل این مردم مردود است. یک عده مردم از این‌جا برمی‌گردند.

۱. «قَالَ ﷺ: وَ تَصَعَّدُ الْحَفَظَةُ فَيَمُرُّ بِهِمْ إِلَى مَلِكِ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَيَقُولُ الْمَلِكُ قَفْ أَنَا صَاحِبُ الرَّحْمَةِ اضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ اطْمِسْ عَيْنَيْهِ لِأَنَّ صَاحِبَهُ لَمْ يَرْحَمْ شَيْئًا إِذَا أَصَابَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ذَنْبًا [ذَنْبٌ] لِلْآخِرَةِ أَوْ ضَرًا [ضَرًّا] فِي الدُّنْيَا يُسْمِتُ بِهِ أَمْرِي رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: باز عمل را بالا برده تا آسمان ششم فرشته دربان می‌گوید توقف کن من مأمور بررسی رحمت و مهربانی صاحب اعمال هستم این عمل را به صورت صاحبش بزن و چشمش را نابود کن چون این شخص محبت و رأفتی ندارد اگر بنده‌ای از بندگان خدا در اثر لغزش گناهی را مرتکب می‌شد و یا اتفاق ناگوار و مصیبت و زبانی برای او رخ می‌داد این شخص به جای خیرخواهی و همدردی آن طرف را سرزنش و شماتت می‌نمود. پروردگار من فرمان و دستور داده که نگذارم عمل چنین اشخاصی از اینجا عبور کند. همان.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.» امام صادق ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت نقل می‌فرمایند که فرمود: هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد. از آنها نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می‌زند "مسلمانها به دادم برسید" و جوابش نگوید مسلمان نیست. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۱۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۳۹.

ردّ شدن اعمال در آسمان هفتم در اثر حبّ شهرت و نبودن اخلاص

جمعی اعمالشان از این مرحله هم می‌گذرد. وقتی اعمالشان از آسمان ششم هم گذشت، ملک موکل بر آسمان هفتم آن اعمال را برمی‌گرداند، چرا که صاحب این اعمال قصدش آن بوده که آوازه‌اش در محافل و مجالس بیچند و در شهرها شهره آفاق گردد.^(۱)

ردّ شدن اعمال در پیشگاه خداوند در اثر اینکه اراده خدا را ننموده

وقتی اعمال از آسمان‌های هفتگانه گذشت، دیگر این ملائکه در خور این نیستند که بفهمند چه خبر است؟ از همه می‌گذرد و به آخرین مرحله می‌رسد. آخر مرحله کجاست؟ خود خداست. به آن جا که رسید فرمان می‌آید، عمل را برگردانید و به سر صاحبش بنزید. این عمل را انجام داد، اما در آن سویدای قلبش تنها ما را در نظر نداشت و ما مشکل پسندیم عمل خالص مخلصانه می‌خواهیم. این سیر عمل

۱. «قَالَ ﷺ: وَ تَصَعَّدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ أَعْمَالًا بِفِقْهِهِ وَ اجْتِهَادِهِ وَ وَرَعَ لَهُ صَوْتٌ كَالرَّعْدِ وَ صَوْتٌ كَصَوْتِ الْبَرْقِ وَ مَعَهُ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مَلَكٍ فَيَمُرُّ بِهِمْ إِلَى مَلِكِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيَقُولُ الْمَلِكُ قِفْ وَ اضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ أَنَا مَلِكُ الْحِجَابِ أَحْجُبُ كُلَّ عَمَلٍ لَيْسَ لِلَّهِ إِنَّهُ أَرَادَ رَفْعَهُ عِنْدَ الْقَوَادِ وَ ذَكَرَ فِي الْمَجَالِسِ وَ صَوْتًا فِي الْمَدَائِنِ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدْعَ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي مَا لَمْ يَكُنْ خَالِصًا؛ رسول خدا ﷺ: فرمود: ملائکه اعمال دیگر را که توأم با فقه و فقاہت و کوشش کامل و توأم با ورع و تقوی است بالا می‌برد و این عمل صدائی رعد آسا و نور و روشنایی همچو برق درخشان دارد و سه هزار فرشته همراه او هست و تمام آسمانهای شش‌گانه و درجات و مراتب را پیموده تا به آسمان هفتم می‌رسد. ناگهان فرشته آسمان هفتم اخطار توقف داده و دستور میدهد که این عمل را به صورت صاحبش بزن من مأمور بازرسی حجاب اعمال هستم هر عملی که بین آن و خدا حجابی باشد و در آن انگیزه غیر خدا باشد برمی‌گرداند صاحب این عمل منظورش از این عمل آن بود که ارتقاء مقامی در نظر فرماندهان به دست آورد و نام بلندی در مجالس و محافل کسب کند و شهره آفاق گردد. پروردگار بزرگ به من دستور داده هر عملی که خالص برای او نباشد بازگردانم و مانع از عبور آن شوم. رجوع شود به صفحه قبل.

است.^(۱) اینها را گوش دادید. این حدیث را شنیدید، لامحاله دل‌های شما مضطرب شد.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام سبب قبولی اعمال

اما یک مژده هم برای شما دارم. آن مژده چیست؟ آن مژده این است که احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام باید همگی با هم جمع شود. مثل چه؟ مثل سیم مثبت و منفی، باید سیم مثبت و سیم منفی به هم بخورند تا برق تولید کند. عمل این اندازه در درگاه خدا قبولش مشکل است. آنوقت یک روایت داریم، آن روایت این است که هرکس با حضور دل با حضور قلب به درگاه خدا برود و هنگام نماز، سجده بر تربت قبر حسین بن علی علیه السلام بکند آن سجده حجب سبعة را خرق می‌کند.^(۲) آن سجده که بر خاک قبر حسین علیه السلام است، تمام این آفات را از میان می‌برد.

۱. «قَالَ صَلَّى: وَ تَصْعَدُ الْحَفْظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُتَّبِعًا بِهٖ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ وَ صَمْتٍ وَ ذِكْرٍ كَثِيرٍ تُشِيعُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَةِ بِجَمَاعَتِهِمْ فَيَطْنُونُ الْحُجْبَ كُلَّهَا حَتَّى يَقُومُوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَشْهَدُوا لَهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ وَ دُعَاءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ أَنْتُمْ حَفْظَةُ عَمَلِ عَبْدِي وَ أَنَا رَقِيبٌ عَلَى مَا نَفْسُهُ عَلَيْهِ لَمْ يَرُدَّنِي بِهَذَا الْعَمَلِ عَلَيْهِ لِعَنْتِي فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهِ لِعَنْتِكَ وَ لِعَنْتِنَا»؛ رسول خدا صَلَّى فرمود: سپس ملائکه عمل بنده را از قبیل اخلاق نیک و سکوت و ذکر فراوان (همه گونه عبادت) با کمال خوشحالی بالا می‌برد و تمام ملائکه هفت آسمان در مشایعت آن عمل هستند و مراحل هفتگانه را گذر کرده و می‌پیمایند تا به حریم خداوندی رسیده و همگی آنها به اعمال صالحه و دعاء و مناجات این شخص گواهی می‌دهند ولی خداوند متعال می‌فرماید: ملائکه من شما فقط حافظ و نگهبان عمل هستید ولی من به اعماق دل او و خاطرات و نيات پنهان او آگاه و مراقبم. در این عمل هدف حقیقی او من نبوده‌ام. لعنت من بر این شخص باد. ملائکه هم می‌گویند خدایا لعنت تو و لعنت ما بر او باد. همان.

۲. «كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى خَرِيْطَةٌ دِيْبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةٌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ صَلَّى إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى يُخْرِقُ الْحُجْبَ السَّبْعَ.» مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۷۳۳؛ دعوات، قطب الدین راوندی، ص ۱۸۸؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج ۲، ص ۹۸؛ وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۵، ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۲، ص ۱۵۳؛ الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۸، ص ۵۲۵.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به ص ۳۳۶، پاورقی ۲ و پی نوشت ۱۶.

ارتباط با حسین بن علی، جبران نواقص اعمال

جان قربان تو یا اباعبدالله علیه السلام! تو چه کرده‌ای که یک چنین مرهمی به یادگار گذاشته‌ای که به خدا، نواقص اعمال مردم را جز ارتباط با تو هیچ چیز نمی‌تواند جبران کند.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم ^(۱)

خاک کربلا و همنشینی با گل زهرا علیها السلام

شب اربعین است. دل‌ها آماده شد. وقت آن است که درب خانه خدا برویم. خاک قبر به این جا رسید. چرا به این جا رسید؟ فلسفه‌اش چه بود؟ این امر سرّ و رازی دارد. در دنیا همه چیز روی حساب است. شما مردم وقتی درون شیشه، عطر می‌ریزید، شیشه بوی عطر می‌گیرد، زمانی که عطر درون شیشه تمام می‌شود، روزها می‌گذرد، اما باز شیشه بوی عطر می‌دهد. این بوی عطر از کجا پیدا شد؟ از مجاورت با عطر پیدا شد. یک گل چند صباح با گل می‌نشیند، بوی گل را به خود می‌گیرد. خواه ناخواه از همان گل، بوی گل استشمام می‌شود. چه خوش گفت شاعر شیرین زبان شیراز:

رسید از دست محبوبی به دستم	گلی خوشبوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مُشکی یا عیبری
ولیکن مدّتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
وگر نه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

ای خاک کربلا تو خاکی، اما با گل زهرا علیها السلام نشستی. همنشینی با این گل، کار تو را به این جا رساند.

۱. غزلیات حافظ، غزل ۳۴۵.

حکایتی از حضور اهل بیت علیهم السلام در کربلا در شب جمعه

آن مرد عالی مقام می‌گوید: یک شخص بزرگی شبی به خانه ما آمد و صحبت از زیارت قبر سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام به میان آمد این مرد برگشت به من یک نگاهی کرد و گفت: زیارت قبر حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعتی در آتش است. این کلمه را به من گفت. من سکوت اختیار کردم و چیزی نگفتم. ولی عشق زیارت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله دست از من برنداشت. به این سخن از راه در نرفتم. بار سفر بستم برای زیارت نینوا، وارد کربلا شدم. نگاه کردم دیدم همان پیرمرد دانا که آن روز به من گفت: زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعتی در آتش است کنار قبر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله به سجده افتاده است، مثل ابر بهار اشک می‌ریزد. من حیران شدم و گفتم: ای مرد! چه شد تغییر عقیده دادی؟ تو که می‌گفتی زیارت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعت است.

گفت: ای مرد! آن شب که آن سخن را به تو گفتم، به خانه‌ام رفته و خوابیدم. آنگاه که سر بر بستر نهادم، یک وقت دیدم عالم، عالم دگریست. چشمم افتاد، دیدم یک اسب سوار آمد. یک تاجی بر سر دارد و در این تاج سه دانه گوهر است. هر گوهری را که نگاه کردم، دیدم تا مسافت سه فرسخ زمین را نورباران کرده است. این اسب سوار مثل برق هاتف از مقابل نظر من رفت. باز دیدم پشت سرش یک سواره دیگر آمد. نور جمال او تمام عرصه را منور کرد. او هم مثل برق از مقابل چشم من گذشت. یک وقت دیدم یک محفلی سراسر نور نمایان شد، من هیچ نمی‌دیدم جز این که یکی می‌گفت: سر به زیر بیندازید و چشم‌ها را بپوشید. این کوکب درخشان همچنان که آمد، از مقابل چشم من رفت. دیده باز کردم، دیدم عده‌ای که شماره آن‌ها را جز خدا نمی‌داند، دنبال سر این جمع می‌روند. از یکی از این‌ها پرسیدم: چه خبر است؟ این‌ها کیانند؟ کجا می‌روند؟

گفت: آن اولی که دیدی با آن تاج بر سر، که آن سه گوهر نورش تا چند فرسخ می‌رفت او خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود. آن دومی که پشت سرش دیدی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. آن محملی که فرمان آمد چشم پوشید، در آن محمل دو زن نشستند: یکی فاطمه زهرا علیها السلام، یکی خدیجه کبری علیها السلام.

گفتم: اینان کجا می رفتند؟ گفت: امشب شب جمعه است و اینان به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام رفتند. نه تنها اینها، بلکه تمام پیغمبران علیهم السلام امشب به زیارت آن قبر می روند. تا این کلمه را شنیدم نگاه کردم دیدم اوراقی دارد از آسمان می بارد پرسیدم این اوراق چیست؟ گفتند: اینها برات آزادی از آتش جهنم است «لِرُؤَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام». (۱) ۶.

۱. «رُؤِيَ عَنِ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ نَازِلًا بِالْكَوْفَةِ وَكَانَ لِي جَارٌ وَكُنْتُ أَتِي إِلَيْهِ وَاجْلِسُ عِنْدَهُ فَأَتَيْتُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا هَذَا مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؟ فَقَالَ لِي هِيَ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا مُمْتَلِيٌّ عَلَيْهِ غَيْظًا فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِذَا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ آتِيَهُ وَ أَحَدُهُ شَيْئًا مِنْ فَضَائِلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِنْ أَصَرَ عَلَيَّ الْعِنَادُ فَتَلْتُهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ أَتَيْتُهُ وَ قَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ وَ دَعَوْتُهُ بِاسْمِهِ فَإِذَا بَرَّوْحَتِهِ تَقُولُ لِي إِنَّهُ قَصَدَ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَسَرْتُ فِي آثَرِهِ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمَّا دَخَلْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَإِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ سَاجِدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ يَدْعُو وَ يَبْكِي فِي سُجُودِهِ وَ يَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ فَرَأَيْتُ قَرِيبًا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا شَيْخُ بِالْأَمْسِ كُنْتُ تَقُولُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَدْعَةٌ وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَ الْيَوْمَ أَتَيْتُ تَرَوُرَهُ فَقَالَ يَا سُلَيْمَانُ لَا تَلْمَنِي فَإِنِّي مَا كُنْتُ أَتَيْتُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِمَامَةً حَتَّى كَانَتْ لِي بَيْتِي تِلْكَ فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالِكِي وَ رَوَعْتَنِي فَقُلْتُ لَهُ مَا رَأَيْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ قَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا جَلِيلَ الْقَدْرِ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّاهِقِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ لَا أَقْدِرُ أَصِفُهُ مِنْ عَظَمِ جَلَالِهِ وَ جَمَالِهِ وَ بَهَائِهِ وَ كَمَالِهِ وَ هُوَ مَعَ أَقْوَامٍ يَحْفُونَ بِهِ حَفِيفًا وَ يَرْفُونَهِ زَفِيفًا وَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ وَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ وَ لِيَتَاجُ أَزْبَعَةُ أَزْكَانٍ وَ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تُضِيءُ مِنْ مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَقُلْتُ لِبَعْضِ خُدَامِهِ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ هَذَا مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى قُلْتُ وَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ فَقَالَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَ صِي رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ مَدَدْتُ نَظْرِي فَإِذَا أَنَا بِتَاقَةٍ مِنْ نُورٍ وَ عَلَيْهَا هُودَجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِيهِ امْرَأَتَانِ وَ النَّاقَةُ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ؟ فَقَالَ: لِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ علیهما السلام فَقُلْتُ وَ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ فَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ وَ إِلَى أَيْنَ يَرِيدُونَ بِأَجْمَعِهِمْ؟ فَقَالُوا لِي زِيَارَةَ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا شَهِيدِ كَرْبَلَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ثُمَّ إِنِّي قَصَدْتُ نَحْوَ الْهُودَجِ الَّذِي فِيهِ فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءِ وَ إِذَا أَنَا بِرِقَاعٍ مَكْتُوبَةٍ تَسَاقُطُ مِنَ السَّمَاءِ فَسَأَلْتُ مَا هَذِهِ الرِّقَاعُ؟ فَقَالَ هَذِهِ رِقَاعٌ فِيهَا أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَطَلَبْتُ مِنْهُ رَفْعَةً فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَقُولُ زِيَارَتَهُ بَدْعَةٌ فَإِنَّكَ لَا تَنَالُهَا حَتَّى تَرُورَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ تَعْتَمِدَ فَضْلُهُ وَ شَرَفَهُ فَاتَّبَعْتُهُ مِنْ نَوْمِي فَرَعَا مَرْغُوبًا وَ قَصَدْتُ مِنْ وَقْفِي وَ سَاعَتِي إِلَى زِيَارَةِ سَيِّدِي الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَنَا نَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَوَ اللَّهُ يَا سُلَيْمَانُ - لَا أَفَارِقُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي.؛ سليمان اعمش گفت: من در کوفه

بودم. همسایه‌ای داشتم که نزد او می‌نشستم. یک شب جمعه نزد او رفتم و گفتم: در باره زیارت حسین علیه السلام چه عقیده‌ای داری؟ گفتم: بدعت است. هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی اهل جهنم خواهد بود. اعمش می‌گوید: من در حالی که به او خشمناک بودم برخاستم و با خویشتن گفتم: من در وقت سحر نزد او می‌روم و مقداری از فضائل و مناقب امام حسین علیه السلام را برایش شرح می‌دهم. اگر دیدم در عناد خود اصرار دارد او را به قتل می‌رسانم. وقتی هنگام سحر فرا رسید متوجه آن همسایه شدم و دق الباب نمودم و نام او را صدا زدم. ناگاه شنیدم زوجه‌اش می‌گوید: شوهرم از اول شب به قصد زیارت حسین علیه السلام رفته است. موقعی که من به دنبال او متوجه قبر مقدس امام حسین علیه السلام شدم دیدم وی در حال سجده، دعا، گریه، توبه و استغفار است! بعدا سر خود را برداشت و مرا نزدیک خود دید. من به او گفتم: ای مرد بزرگ تو دیروز می‌گفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی در دوزخ خواهد بود. ولی امروز آمده‌ای و آن را زیارت می‌کنی؟! او گفت: ای سلیمان! مرا ملامت مکن. زیرا معتقد به امامت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودم تا اینکه دیشب فرا رسید و خوابی دیدم که مرا دچار هول و ترس کرد. گفتم: چه خوابی دیدی؟! گفت: مرد جلیل القدری را دیدم که زیاد بلند بالا و کوتاه قامت نبود. من این قدرت را ندارم که عظمت جلال و جمال و بهاء و کمال او را شرح دهم. او با گروه‌هایی بود که در اطرافش بودند و وی را به سرعت می‌آوردند. در جلو او سواری بود که تاجی بر سر داشت. آن تاج دارای چهار پایه بود، در هر پایه آن یک گاوهر بود که مسافت سه روز راه را نورانی می‌نمود. من به یکی از خدامان او گفتم: این شخص کیست؟ گفت: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. گفت: آن شخص دیگر کیست؟ گفت: علی مرتضی علیه السلام است که وصی وی است. به دقت نظر کردم و ناگاه ای از نور دیدم که هودجی از نور بر پشت آن بود. در میان آن هودج دو نفر زن بود. آن ناهه در بین آسمان و زمین پرواز می‌نمود. من گفتم: این ناهه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی علیه السلام است. گفتم: ایشان کجا می‌روند؟ گفت: برای زیارت حضرت حسین بن علی علیه السلام که مقتول و شهید شده است به کربلا می‌روند. سپس من متوجه هودج فاطمه زهرا علیهما السلام شد. ناگاه دیدم رقعه‌هایی که چیزی در آنها نوشته شده بود از آسمان فرو می‌ریزد. جویا شدم: این رقععه‌ها چیست؟ گفت: این رقععه‌ها امان نامه‌ای است از آتش دوزخ برای زواری که شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند. هنگامی که من خواهان یکی از آن رقععه‌ها شدم به من گفت: تو می‌گوئی: زیارت قبر امام حسین علیه السلام بدعت است. تو این رقععه را بدست نخواهی آورد مگر موقعی که حسین علیه السلام را زیارت کنی و به فضیلت و شرافت آن حضرت معتقد شوی. در حالی که مضطرب و هراسان بودم از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به قصد زیارت مولایم امام حسین علیه السلام خارج گردیدم: من توبه کردم. ای سلیمان! من از قبر حسین مفارقت نمی‌کنم تا روح از بدنم مفارقت نماید. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۰۲ و ج ۵۳، ص ۳۱۵؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۷۱۵.

یا اباعبدالله علیه السلام! ای پسر زهر علیه السلام! ای یگانه بشری که هستی ات را برای خدا دادی! باید کار توبه این جا برسد که: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِشَطِّ الْفَرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»^(۱).

سرّ تجلیات ارواح انبیا علیهم السلام و اوصیا علیهم السلام در کنار قبر امام حسین علیه السلام

امشب شب اربعین است و قلبها آماده شد. امشب بسیار مغتنم است. ای مردم! چنین شبی کنار قبر سیدالشهدا علیه السلام، غوغای تجلیات ارواح است. این بارگاه حریمی است که هیچ ملک مقربّی در آسمان باقی نمی ماند، هیچ پیغمبر مرسل علیهم السلام باقی نمی ماند مگر این که از خدای تعالی می طلبد که به زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام بیاید.^(۲) سرّش چیست؟

سرّش عبارت است از این که بیایند و سپاسگزاری کنند؛ بیایند از پسر فاطمه علیها السلام تشکر کنند.

۱. هر که مزار امام حسین علیه السلام را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش او زیارت نموده است. (روایت از امام رضا علیه السلام): کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۷۹؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۸۵؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۴۶؛ مزار، مشهدی، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۹.

همچنین رجوع شود به مجلس سوم: ص ۱۶۲، پاورقی ۱.

۲. ابن سنان می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: «قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عَشْرِينَ ذِرَاعاً مَكْسِراً رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَفِيهِ [أَوْ مِنْهُ] مِعْرَاجٌ [الْمَلَائِكَةِ] إِلَى السَّمَاءِ وَكَيْسٌ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَهُوَ يُسْأَلُ اللَّهُ أَنْ يُزَوَّرَهُ [يُزَوَّرُ الْحُسَيْنِ] فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ»؛ قبر حسین بن علی علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع باغی است از باغهای بهشت و از آنجا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته مقربّی و نبی مرسل نیست مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن را می کند لذا فوجی از آسمان به زمین آمده [تا زیارت کرده] و فوجی [پس از زیارت] از زمین به آسمان می روند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۲۲ و ۲۲۵؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۰.

بقاء توحید و رسالت و امامت و نبوت انبیا علیهم السلام به امام حسین علیه السلام

امشب موسی بن عمران علیه السلام باید کنار قبر شش گوشه بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از موسی علیه السلام و تورات نبود. امشب عیسی بن مریم علیه السلام باید بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از عیسی علیه السلام و انجیل نبود. امشب حضرت داوود علیه السلام باید بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از داوود و مزامیر نبود. امشب باید پیغمبر خاتم صلوات الله علیهم بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از احمد علیه السلام و قرآن نبود. امشب باید علی بن ابی طالب علیه السلام بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از علی علیه السلام و نهج البلاغه نبود. امشب باید قدیسین بیایند و بگویند: اگر تو نبودی اثری از بزرگان وجود نبود.

به خدا امشب طبق‌های نور از ساحت جلال پروردگار بر آن قبر شش گوشه می‌بارد که ای حسین بن علی علیه السلام اگر تو نبودی، اثری از توحید نبود.

بقاء قرآن به وجود امام حسین علیه السلام

شیخ محمد عبده^(۱) اعلان کرد و این اعلان در روزگار ماند که اگر روز عاشورای حسین بن علی علیه السلام نبود و اگر سر پسر فاطمه زهرا علیه السلام از کربلا تا شام نرفته بود و اگر خطبه زینب کبری علیه السلام دم دروازه کوفه و بیانات زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید نبود، حکومت بنی امیه اثری از قرآن در روی زمین نگذاشته بودند.^۸

۱. «محمد عبده بن حسن خیر الله، من آل التركمانی، فقیه، مفسر، متکلم، حکیم، ادیب، لغوی، کاتب، صحافی سیاسی. ولد فی شنیرا من قری الغربیة بمصر فی أواخر ۱۲۶۶ هـ و نشأ فی محلة نصر بالبحیره، و تعلم بالجامع الأحمدي بطنطا، ثم بالأزهر، و عمل فی التعلیم، و تولى تحرير الوقائع المصریة، و شارك فی مناصرة الثورة العربیة، فسجن ثلاثة أشهر للتحقیق، و نفي إلى بلاد الشام، و سافر إلى باريس، و أصدر مع جمال الدين الأفغانی جريدة العروة الوثقی، و عاد إلى بیروت فاشتغل بالتدریس و التألیف، و سمح له بدخول مصر، فعاد و تولى منصب القضاء، ثم جعل مستشارا فی محكمة الاستئناف، فمفتیا للديار المصریة، و استمر إلى أن توفي بالإسكندریة، و دفن بالقاهرة.

منبع اهل تسنن: معجم المؤلفین، عمر كحاله، ج ۱۰، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

قلب زینب کبری علیها السلام و دل خلائق مجذوب قبر سید الشهداء علیه السلام

ای حسین بن علی علیه السلام! آن چه درباره تو بگویند کم است. به خدا اگر تربت قبر تو حُجُب سَبَعه را خرق کند ^(۱) جا دارد.

یا اباعبدالله علیه السلام! این جمع هم که این جا نشسته‌اند، از مرد و زن همه به این عشق آمده‌اند که اگر کنار قبر تو نیستیم، از همین جا یک گوشه دل به آن قبر مقدس می‌بندیم.

خدایا! امشب چه شبی است؟ فردا چه روزیست؟ مردم غبار آلوده از خیابان‌ها سراسیمه می‌ریزند، گاهی دور آن قبر شش گوشه می‌گردند می‌گویند: «علی المظلوم و اوایلا» گاهی در بازار بین الحرمین دوان دوان می‌دوند و دور آن قبر می‌گردند و می‌گویند: «علی العباس و اوایلا، علی العباس و اوایلا». ما هم از همین جا دلی کنار آن قبر شش گوشه بفرستیم. به خدا دل انبیا علیهم السلام آنجاست. دل اولیا آنجاست. ولی از همه بیشتر دل زینب کبری علیها السلام مجذوب آن قبر است.

عشق و علاقه فرزندان سید الشهداء علیه السلام به زیارت قبر پدر

دیگر شب اربعین است و دو سه کلمه مصیبت بخوانم. امشب اگر دیرتر بشود بشود، شما مردم کمی بی‌خوابی بکشید. امشب تا به صبح زواری قبر حسین علیه السلام خواب ندارند. خدا می‌داند مثل امشب بی‌چه‌های در به در به چه عشق و علاقه‌ای به آرزوی زیارت قبر پدر به سر می‌برند.

مقنعه حضرت زهرا علیها السلام و عمامه سید الشهداء علیه السلام

آنگاه که اوضاع شام منقلب شد، ^(۲) دو سه کلمه ردّ و بدل شد؛ این دو سه کلمه

۱. رجوع شود به ص ۳۳۶، پاورقی ۲ و پی نوشت ۱۶.

۲. «قال [الراوی]: فكانَ أهل السّام نيام فانتهوا فعطّلوا الأسواق وجدّوا العزاء وأظهروا المصيبة لأهل العباء

خیلی دل‌سوز است. امام چهارم علیه السلام فرمود: باید آنچه از ما به تاراج بردند به ما برگردانند. یزید گفت: چند برابر از خزینه‌ام به شما خواهم داد. امام علیه السلام فرمود: ما به خزائن تو کار نداریم. فقط آن‌ها که از ما به تاراج رفته، باید به ما برگردد. چرا؟ برای این‌که میان آنچه که از اهل بیت امام حسین علیه السلام به تاراج رفته است، مقنعه حضرت فاطمه زهرا علیه السلام بوده است. (۱) ۹۰

→ وقالوا: والله ما علمنا أنه رأس الحسين عليه السلام وإنما قيل رأس خارجي خرج بأرض العراق، فلما سمع يزيد (لعنه الله) ذلك استعمل لهم أجزاء القرآن وفرقها في المسجد فكانوا إذا فرغوا من الصلاة وضعوها بين أيديهم ليشتغلوا بها عن ذكر الحسين عليه السلام فلم يشغلهم عن ذكره شيء. « [پس از خطبه حضرت زینب علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام] مردم شام از خواب غفلت بیدار شدند لذا بازارها را تعطیل نمودند و شروع به عزاداری کردند و می‌گفتند که ما نمی‌دانستیم که این سر مقدس حسین علیه السلام است و گفته شده بود سر یک خارجی است که از دین خارج شده. هنگامی که این حکایت به گوش یزید رسید دستور داد که قرآن‌ها را جزء جزء نموده و بین مردم در مسجد پخش کنند تا بعد از نمازهایشان به قرآن مشغول شوند و از ذکر و یاد حسین علیه السلام غافل گردند پس این کار را انجام دادند و دیدند که نتیجه ای نداد. مقتل ابی مخنف (المشهور)، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ دمعۃ الساکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۵، ص ۱۵۵؛ اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶؛ ترجمه اسرار الشهادة: ج ۲، ص ۱۷۸۳؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۳۹۱؛ ناسخ التواریخ سید الشهداء علیه السلام، سپهر، ج ۳، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.

۱. «قال [یزید] لعلی بن الحسین عليه السلام اذكر حاجاتك الثلاث اللاتي وعدتك بقصائهن فقال له الأولى: أن تريني وجه سيدي و مولاي و أبي الحسين عليه السلام فأترود منه و الثانية: أن ترد علينا ما أخذ منا و الثالثة: إن كنت عزمت على قتلي أن توجه مع هؤلاء النسوة من يردهن إلى حرم جدن عليه السلام فقال: أما وجه أبيك فلن تره أبداً و أما قتلك فقد عفوت عنك و أما النساء فما يردهن غيرك إلى المدينة و أما ما أخذ منكم فأنا أعوضكم عنه أضعاف قيمته فقال عليه السلام أما مالك فلا نريد و هو موفر عليك و إنما طلبت ما أخذ منا لأن فيه مغزل فاطمة بنت محمد عليه السلام و مقتنعتها و فلادتها و قميصها فأمر برد ذلك و زاد فيه من عنده ما نتي دينار فأخذها زين العابدين عليه السلام و فرقها في الفقراء.» یزید به امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: آن سه حاجتی را که وعده داده بودم برآورم بگو. حضرت فرمود: اول این‌که، اجازه بدهی برای آخرین بار صورت سید و مولا و پدر خود حسین علیه السلام را ببینم. دوم این‌که، آنچه از ما به یغما برده‌اند، به ما باز گردانی. سوم این‌که، اگر تصمیم کشتن مرا داری، کسی را به همراه این زنان بفرست تا آنان را به حرم جدشان برساند. گفت: اما روی پدرت را که هرگز نخواهی دید؛ اما کشتت؛ تو را بخشیدم و زنان را جز تو کسی دیگر به مدینه باز نمی‌گرداند و اما آنچه از

←

در آنچه به غارت رفته بود عمامه امام حسین علیه السلام نیز بود که هر آنکس آن عمامه را به سر بگذارد، دیوانه خواهد شد. (۱)

می‌دانید آن عمامه، کدام عمامه بود؟ همان عمامه‌ای بود که وقتی امام حسین علیه السلام قنடைه علی اصغر علیه السلام را سر دست گرفت، آن عمامه گلرنگ را روی سر گذاشت با همان عمامه رو به لشکر آمد و با همان عمامه کشته شد. (۲)

شما به یغما برده‌اند، من از خود چندین برابر قیمتش را می‌پردازم. حضرت فرمود: اما از اموالت هیچ نمی‌خواهم و ارزانی خودت باد و من که اموال تاراج شده را باز خواستم، به این منظور بود که جزو آن اموال مقنعه دستبافت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و روسری و گردنبند و پیراهنش بود. یزید دستور داد که این اثاثیه را بازگردانند و دو بیست دینار هم از مال خودش اضافه کرد. زین العابدین علیه السلام آن دو بیست دینار را در میان فقیران پخش کرد. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۱۳؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۸۵ (با اندکی تفاوت)؛ منتخب، طریحی، ج ۲، ۴۹۷-۴۹۸؛ تسلیة المجالس، محمد ابن ابی طالب، ج ۲، ص ۴۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۴؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۴۴۴؛ دمهة الساکبه، بهبهانی، ج ۵، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ أسرار الشَّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۵۲۴-۵۲۵؛ ترجمه اسرار الشَّهادة: ج ۲، ص ۱۷۸۹؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۳۸۸؛

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام ... أَخَذَ عِمَامَتَهُ أَحْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيِّ وَقِيلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَأَعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهُاً» امام صادق علیه السلام فرمود ... اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی عمامه حضرت را برد و گفته شده است که جابر بن یزید اودی بود و چون بر سر گذاشت، دیوانه شد. لهوف، سید بن طاووس، ص ۷۶؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۷؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۳۰۱؛ الدمهة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۶۲؛ أسرار الشَّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۳۴؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۵۲.

۲. کلام امام حسین علیه السلام قبل از جنگ در معرفی خود و اتمام حجّت بر لشکر: «ثُمَّ وَتَبَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مُتَوَكِّئًا عَلَي سَيْفِهِ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ سِبْطُهُ، قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. ... قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ أَنَا مُتَّقِلُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَا لَا يَسْهَأُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ... قَالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لَوْاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشًا...» امام حسین علیه السلام

طلب نمودن پیراهن خونین ابا عبدالله الحسین علیه السلام

آخر کلمه‌ای که گفت و مجلس را منقلب کرد این بود، فرمود: مردم آن پیراهن غرقه به خونی که از آن بدن کشیده شده^(۱) آن پیراهن باید به ما برگردد. این پیراهن را برای چه خواست؟ این پیراهن را برای این خواست که مادرش زهرا علیها السلام روز قیامت باید این پیراهن پر خون را روی موی پریشان بیندازد و عالمی را منقلب کند.^(۲) این یک درخواست من، باید این‌ها به ما برگردد. بعد که این درخواست تمام شد، یکی یکی این اثاث آورده شد و تحویل امام علیه السلام داده شد.

→ در حالی که به شمشیر خود تکیه کرده بود متوجه آن گروه نابکار شد و با بلندترین صدا فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری، تو پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سبط او هستی. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید جد من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید مادر من فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است! گفتند: آری... حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که من بسته‌ام. گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید این عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله است که من بر سر نهادم؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید علی علیه السلام از لحاظ اسلام آوردن اول و از همه اعلم و از نظر حلم از همه بزرگتر و ولی هر مؤمن و مؤمنه‌ای بود؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: پس چرا ریختن خون مرا حلال می‌دانید؟! در صورتی که پدرم فردای قیامت دشمنان دین را به نحوی از لب حوض کوثر دور می‌کند که شتر تشنه از لب آب برگردد!! و نیز فردای قیامت پرچم حمد به دست جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود! آن گروه گفتند: ما همه این مطالب را می‌دانیم ولی در عین حال تو را رها نخواهیم کرد تا به وسیله تشنگی طعم مرگ را بچشی! «امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۳۱۸؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۱۶۷.

۱. «فَلَمَّا قُتِلَ صلی الله علیه و آله جَرَدُوهُ مِنْهُ...»؛ چون به شهادت رسید آن پیراهن را نیز بردند. رجوع شود به مجلس اول: ص ۵۴، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به مجلس چهارم: ص ۲۱۴، پاورقی ۱.

اقامة عزای امام حسین علیه السلام و عزیزان آل الله علیهم السلام در شام

اهل بیت علیهم السلام به یزید فرمودند: ما دوست داریم که بر امام حسین علیه السلام عزاداری و نوحه نماییم. آنگاه تمام زنان هاشمیه و قریشیه در عزای امام حسین علیه السلام سیاه به تن نمودند و هفت روز بر امام حسین علیه السلام عزاداری و ندبه کردند. (۱) ۱۰۰

حکایت باز پس گرفتن سر بریده سید الشهدا علیه السلام

آنگاه این کلمه دلخراش را بیان کرده و فرمود: خواسته دیگرم این است که سر بریده پدرم را به من نشان دهی. می خواهم با این سر عهدی تازه کنم. تا یزید این کلمه را شنید، گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام سر پدرت را نخواهی دید. همین که این کلمه از دهان یزید در آمد، یک مرتبه اشک دور چشم حجت خدا علیه السلام حلقه زد، تا اشک دور چشمش حلقه زد، دیدند سر بریده میان طشت طلا به حرکت آمد. خواست بگوید: پسر من و تو جدایی نیست. (۲)

۱. «... فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَدْعَى بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُنَّ أَيَّمَا أَحَبِّ إِلَيْكُنَّ الْمَقَامُ عِنْدِي أَوِ الرَّجُوعُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ لَكُمْ الْجَائِزَةُ السَّنِيَّةُ قَالُوا نُحِبُّ أَوْلَا أَنْ نَنُوحَ عَلَى الْحُسَيْنِ قَالَ أَفَعَلُوا مَا بَدَأَ لَكُمْ ثُمَّ أُخْلِيتَ لَهُنَّ الْحَجْرُ وَ الْبُيُوتُ فِي دِمَشْقَ وَ لَمْ تَبَقْ هَاشِمِيَّةٌ وَ لَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَيْسَتْ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ وَ نَدَّبُوهُ عَلَى مَا نُفِلَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ...» چون صبح شد یزید حرم و اهل بیت رسول خدا علیه السلام را خواست و به ایشان گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا به جانب مدینه مراجعت نمایید؟ من جایزه فراوانی به شما خواهم داد. آنان گفتند: ما اولاً دوست داریم برای امام حسین علیه السلام نوحه و عزاداری کنیم. یزید گفت: هر چه در نظر دارید انجام دهید. سپس حجره‌هایی در دمشق برای آنان تخلیه شد و تمام زنان هاشمی و قریشی لباس سیاه بر تن نموده و هفت روز بر امام حسین علیه السلام عزاداری کردند...؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۹۶؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۲۲، أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ۵۲۳؛ تذكرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. قال علي بن الحسين علیه السلام ليزيد: أريد أن تريني وجه أبي! فقال: لن تراه. وكان الرأس الشريف في طشت من المسجد مغطى بمنديل زبقي، فإذا بالمنديل ارتفعت، وناداه: السلام عليك يا ولده! السلام عليك يا علي.

یزید دید الآن رسوا می شود، سر بریده را تحویل داد^(۱) - لا إله إلا الله - تا سر سیدالشهداء علیه السلام به دست امام زین العابدین علیه السلام رسید، اولین کاری که کرد سر بریده پدر را در آغوش گرفت.

سر بریده سید الشهداء علیه السلام در دستان اهل حرم و بر مزار حضرت رقیه

اگر شب اربعین نبود این مطلب را نمی گفتم. هرگز دیده‌اید یک دسته گل چه جور دست به دست می‌گردد. زینب کبری علیه السلام این سر بریده را گرفت و به سینه چسبانید و

→ فصاح علي بن الحسين علیه السلام: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، يا أبتاه! أيتمتني وذهبت يا أبتاه عني، وفرق بيني وبينك، فهذا أنا راجع إلى حرم جدِّي رسول الله صلی الله علیه وآله، اودعك الله تعالى وأسترعيك، وأقرأ عليك السلام؛ علي بن الحسين علیه السلام به یزید فرمود: اراده نموده‌ام که روی پدرم را به من نشان دهی. یزید گفت: هرگز نمی‌بینی. و آن سر مبارک در تشتی از طلا بود و به مندیلی [دستمال] پیچیده بودند. پس به ناگاه آن مندیل مرتفع شد و آن سر مبارک امام زین العابدین علیه السلام را ندا کرد: السلام عليك يا ولداه! السلام عليك يا علي. پس علی بن الحسين علیه السلام صیحه‌ای برکشید و گفت: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أيتمتني وذهبت يا أبتاه عني، وفرق بيني وبينك، فهذا أنا راجع إلى حرم جدِّي صلی الله علیه وآله اودعك الله تعالى وأسترعيك وأقرأ عليك السلام. چنان می‌رسد که همان وقت روی داده و آن سر مبارک از آن مکان که بوده، با فرزند خویش مکالمت فرموده است. شرح السّافیه، ابن امیر الحاج، ص ۳۸۲؛ محرق القلوب، ملا محمد مهدی نراقی، ص ۶۱۷-۶۱۸؛ ناسخ التواریخ حضرت سجاد علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۲۵۷؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ معالی السّبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ أسرار الشّاهه، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۵۷۱ (به همین مضمون).

۱. « عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيِّ علیه السلام ثُمَّ إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَحُجِسْنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي مَحْبَسٍ لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ حَتَّى تَقْشَرَتْ وَجُوهُهُمْ ... خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِالنَّسْوَةِ وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ. » فاطمه دختر امام حسین علیه السلام گفت: سپس یزید دستور داد زنان حسین علیه السلام را با امام بیمار در زندانی جا دادند که از سرما و گرما جلوگیری نداشت تا چهره‌هایشان پوست گذاشت ... علی بن الحسين علیه السلام با زنان از زندان بیرون شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا برگرداند. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۴۰. دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج ۵، ص ۱۱۹؛ معالی السّبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۱۶۶.

بوسید و بویید. یک به یک این مخدرات سرها را گرفتند و بوسیدند.^(۱) ولی جای یک نفر خالیست یک نفر مانده است که باید این سر را ببیند آن یک نفر کیست؟ آن همان کسی است که به دیدار این سر بریده جان داد.

سر بریده را میان خرابه شام و کنار قبر آن دختر سه ساله آوردند، گویا خواستند بگویند: ای دختر یتیم سر از خاک بردار.^(۲) ۰۱۲

۱. و به روایتی خواهش کردند که در این ایام [در خرابه شام]، سرهای بریده را برای آنها بفرستد. پس سرها را در طبقها گذاشته برای آنها می فرستاد. پس هر یک سر را به سینه می چسبانیدند و آن قدر گریه می کردند که بیهوش می شدند. تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۳۷۹.

همچنین: در کتابی به نظر فقیر رسیده که: زینب خاتون از یزید خواست که سرهای شهدا را به مجلس عزای ایشان بفرستد و یزید هم قبول کرد و گفت: هر چه خواهید بکنید و خانه‌ای برای ایشان مقرر نمود. پس جمیع زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و به اتفاق مصیبت زدگان کربلا در مصیبت و تعزیه داری کوشیدند. یزید امر کرد که سرهای شهدا را بر طبقها گذاشته و به مجلس اهل بیت فرستاد، در حینی که مجلس ماتم منعقد شده بود سرها را حاضر کردند. غلغله و زلزله بر اهل بیت افتاد و فغان از زمین و آسمان برآمد. زینب خاتون علیها السلام سپندوار از جای جست و سر سید الشهداء علیه السلام برداشته و بر سینه چسبانید، و ام کلثوم برخاست و سر عباس علیه السلام را برداشته روی خود را بر روی وی نهاد. و فاطمه علیها السلام برخاست سر برادر خود علی اکبر علیه السلام را بر دست گرفت و سکنه برخاست و سر علی اصغر علیه السلام را بر دامن گذاشت و مادر قاسم برخاسته سر قاسم علیه السلام را برداشت و همگی موها را پریشان کرده و گریبان چاک زده و آغاز گریه و زاری نمودند و این قدر بر رو و فرق زدند که بیهوش گشتند. تا هفت روز آن بی کسان دشت بلا بر شهیدان کربلا نوحه و زاری نمودند. محرق القلوب، عالم ربانی ملا محمد مهدی نراقی، ص ۶۱۶.

۲. از این حکایت معلوم می گردد که سر بریده حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دو مرتبه به خرابه شام آورده شد. مرتبه اول هنگامی که حضرت رقیه علیها السلام خواب پدر علیه السلام را دیده و آن حضرت علیه السلام را طلب نمود. مرتبه دوم پس از شهادت و تدفین حضرت رقیه علیها السلام چنان که در متن مجلس مذکور است.

* مصیبت حضرت رقیه علیها السلام در خرابه شام: «روي: أنه لما قدم آل الله و آل رسوله على يزيد في الشام، أفرد لهم دارا، و كانوا مشغولين بإقامة العزاء، و إنه كان لمولانا الحسين عليه السلام بنتا عمرها ثلاث سنوات و من يوم استشهاد الحسين ما بقيت تراه، فعظم ذلك عليها، و استوحشت لأبيها، و كانت كلما طلبت، يقولون لها: غدا يأتي و معه ما تطيبين. إلى أن كانت ليلة من الليالي رأته أباه بنومها. فلما انتهت صاحت و بكت و انزعجت فهجعوها، و قالوا: لما هذا البكاء و العويل؟ فقالت: أتوني بالدي و قرّة عيني. و كلما هجعوها ازدادت حزنا و بكاء. فعظم ذلك على أهل البيت، فضجوا بالبكاء، و جدّوا الأحران، و لطموا الخدود، و حثوا على رؤوسهم التراب، و نشروا الشعور، و قام الصباح. فسمع يزيد صيححتهم و بكاءهم. فقال: ما الخبر؟

«لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم باسمك العظيم الأعظم الأجل الأكرم يا الله».

بارالها! به سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام، امشب ما را از درگاہت نا امید برمگردان.
 حوائج این جمع را به روح مقدس آن حضرت برآور.
 در دنیا و عقبی بین ما و این خاندان جدایی نینداز.
 مفسد امور ما را امشب اصلاح کن.
 اموات ما را غرق رحمت بفرما.
 خدایا! تو را قسم می دهیم به خون مقدس آن حضرت علیه السلام، امشب که شب مزد و
 عنایت و لطف و مرحمت است، اسم تمام این جمعیت را در دفتر عزاداران و در
 صحیفه زوار قبر سیدالشهداء علیهم السلام ثبت بفرما.
 خدایا! تا سال دیگر یک چنین ایام و لیالی عموم این جمعیت را از مرد و زن برای
 اقامه عزا زنده بدار.

→ قالوا: إن بنت الحسين الصغيرة رأت أبها بنومها فانتبهت، وهي تطلبه، و تبكي، و تصيح. فلما سمع يزيد ذلك، قال: ارفعوا رأس أيها و حطوه بين يديها لتنظر إليه، و تتسلى به. فجأؤوا بالرأس الشريف إليها مغطى بمنديل ديبقي، فوضع بين يديها، و كشف الغطاء عنه. فقالت: ما هذا الرأس؟ قالوا لها: رأس أهلك. فرفعته من الطشت حاضنة له، و هي تقول: يا أباه! من ذا الذي خصبك بدمائك؟ يا أبته! من ذا الذي قطع ويريدك؟ يا أبته! من ذا الذي أيتمني على صغر سني؟ يا أبته! من بقي بعدك نرجوه؟ يا أبته! من لليثيمة حتى تكبر؟ يا أبته! من للنساء الحاسرات؟ يا أبته! من للأرامل المسييات؟ يا أبته! من للعيون الباكيات؟ يا أبته! من للضائعات الغريبات؟ يا أبته! من للشعور المنشرات؟ يا أبته! من بعدك و اخيبتنا يا أبته! من بعدك و غربتنا؟ يا أبته! ليتني كنت الفدى، يا أبته! ليتني كنت قبل هذا اليوم عمياء، يا أبته! ليتني وسدت الثرى و لا أرى شيك مخضباً بالدماء. ثم أنها وضعت فمها على فمه الشريف، و بكت بكاء شديدا حتى غشي عليها، فلما حرکوها فإذا بها قد فارقت روحها الدنيا، فلما رأوا أهل البيت ما جرى عليها أعلنوا بالبكاء و استجدوا العزاء، و كل من حضر من أهل دمشق. فلم ير في ذلك اليوم إلا باك و باكية. «منتخب، طريحي، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ دعة الساكبة، بهباني، ج ۵، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ أسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ص ۵۱۵؛ ترجمه اسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ج ۲، ص ۱۷۵۲؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۴۵۶-۴۵۷؛ معالی السبطين، حائری مازندرانی، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱.

خدایا! تمام این مردم را مالشان را، جانشان را، عرضشان را بیمهٔ سید الشهداء علیه السلام
قرار بده.

خداوندا تو را قسم می‌دهیم به خون مقدّسش، ولی عصرت علیه السلام را امشب از همهٔ
ما راضی کن.

«وَعَجِّلِ اللّٰهَ فِی فِرْجِ مَوْلَانَا».

پی نوشت:

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَأَنْظِرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ». امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید که: چون خوبی حال مردی به شما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می یابد. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۴۰.

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّا كَأَمْرٍ وَ إِلَّا كَأَنْهَى وَ إِلَّا كَأَنْهَى وَ إِلَّا كَأَنْهَى وَ إِلَّا كَأَنْهَى». امام باقر علیه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود به عزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۶.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ ﷺ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعَقْلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ﴾. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده ای واجبات را به عقل خود در نیابد آنها را انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان به پای عاقل نرسند. عاقلان همان صاحبان خردند که در باره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز می گیرند. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۱۹۳؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۱.

و همچنین: «مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ. فَقَالَ كَيْفَ عَقْلُهُ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَقَالَ: إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ...» سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فلانی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنانست فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم نمی دانم، فرمود، پاداش به اندازه عقل است... کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۲؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۴، ص ۵۰۶.

۲. در تفسیر آیه «وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» چنین آمده است: «أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ. ثُمَّ قَالَ: وَ كَانَ هَذَا هُوَ مُرَادُ الْوَاحِدِيِّ بِقَوْلِهِ: رُوي فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» أَي عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام [وَ أَهْلِ الْبَيْتِ لِأَنَّ اللَّهَ



أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُعَرِّفَ الْخَلْقَ أَنَّهُ لَا يَسْأَلُهُمْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوْدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَالْمَعْنَى أَنَّهُمْ يُسْأَلُونَ...». منابع اهل تسنن: مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه اصفهانی، ص ۳۱۲؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۴؛ مناقب، خوارزمی، ص ۲۷۵؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۸؛ نظم درر السمطین، زرنندی حنفی، ص ۱۰۹؛ معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۴۴؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۱۲؛ صواعق المحرقة، أحمد بن حجر هیتمی مکی، ص ۱۴۹؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۳۳۴ و ج ۲، ص ۳۱۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۸۰.

همچنین: از ابن عباس و ابی سعید خدری از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ قَالَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ: رَسُولُ خِذَا صلی الله علیه و آله فرمود در این آیه شریفه ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ مقصود، سؤال از ولایت علی علیه السلام است. تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۴۰۵؛ مناقب امام امیر المؤمنین علیه السلام، احمد ابن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ تفسیر فرات، فرات ابن ابراهیم کوفی، ص ۳۵۵؛ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقدة کوفی، ص ۹؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۴؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۶۷؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۲۹۰؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۸، ص ۳۰۱؛ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۱۶۱؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی قاسم طبری، ص ۳۷۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص ۷۴؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۰۱؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص ۱۴۲؛ الروضة، شاذان ابن جبرئیل قمی، ص ۶۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص ۵۰۵؛ محتضر، حسن ابن سلیمان حلی، ص ۱۱۷؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۳۶۱؛ منهاج الکرامه، علامه حلی، ص ۱۲۷؛ نهج الحق وکشف الصدق، علامه حلی، ص ۱۸۱؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف الدین استرآبادی، ج ۲، ص ۴۹۲؛ إلزام التواصب، صیمری بحرانی، ص ۱۴۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد قمی مشهدی، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا مِنْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَعْنَى»؛ هیچ حرفی از حروف قرآن نیست مگر آن که برای آن حرف، هفتاد هزار معنا می باشد. مجمع البحرین، طریحی، ج ۴، ص ۳۱۳.

همچنین: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله والامام الصادق علیه السلام: إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِيُظَنَّهُ بَطْنٌ إِلَيَّ سَبْعَةَ أْبْطُنٍ.»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام فرمودند: به درستی که برای قرآن ظاهر و باطنی هست و برای آن باطن نیز باطنی تا هفت باطن می باشد. تفسیر محیط اعظم، سید حیدر آملی، ص ۱۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۱ و ۵۹.

۴. مرحوم صدر الدین شیرازی [ملا صدرا] در تفسیر حدیث «رحم الله امرء أعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من أين و في أين و إلى أين» می فرماید: «فالاول اشارة الى معرفة الاول تعالى و ملائكته و رسله و كتبه، و





الثانی اشاره الی معرفة النفس و کیفیت کونها فی هذه النشأة و معرفة عبودیتها و افتقارها و کیفیت سلوکها منهنج النجاة و صراط الآخرة، و الثالث اشاره الی العلم باحوال المعاد و منازلها من القبر و البرزخ و الصراط و میزان و الكتاب و الحساب و العرض و الجنة و النار، و معرفة ذلك كله من تأیید العقل، ای من العقل المنور ذاته بنور العلم و البصيرة، اذ بذلك النور یرخرج ذاته من النقص و القصور و یرسعی الی الله بقدمی الايمان و العبودية و یرطیر بجناحیه العلمی و العملی الی فضاء عالم القرب و الشهود. «فقرة اول حدیث [من این] دلالت می کند به معرفت و شناخت اول یعنی خداوند متعال و ملائکه و رسولان و کُتُبش و فقره دوم [فی این] اشاره دارد به معرفت نفس و کیفیت بودنش در این دنیا و شناخت نسبت به عبودیت و این که محتاج بودن این نفس را بشناسد و معرفت به سلوک نفس در راه نجات و شناخت راه آخرت و فقره سوم [الی این] اشاره دارد به عالم شدن به احوال معاد و منازل آخرت از قبر و برزخ و صراط و میزان و کتاب و حساب و عرضه اعمال و بهشت و جهنم و معرفت همه اینها به تأیید عقل می باشد یعنی عقلی که نورانی شده به نور علم و بصیرت چرا که به واسطه نور علم خارج می کند ذات خودش را از نقص و قصور و تلاش می کند برای رفتن به سوی خدا به دو قدم ایمان و عبودیت و پرواز می کند با دو بال علمی و عملی به سوی فضای عالم قُرب و شهود الهی. شرح اصول کافی، ملا صدرا، ج ۱، ص ۵۷۲.

۵. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند. الذاریات(۵۱): ۵۶.

در تفسیر آیه شریفه فرموده اند: «و الله عز اسمه حيث انبأنا عن غاية وجود العالم قال: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ای ليعرفون، و قوله في الحديث القدسي: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف [لكي أعرف]»، و خداوند عزیز ما را از غایت خلقتش آگاه ساخته آن جا که فرموده: «جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند» یعنی مرا بشناسند و در حدیث قدسی فرمود: من کنز مخفی بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس مخلوقاتم را خلق کردم تا این که مرا بشناسند. شرح اصول کافی، ملا صدرا، ج ۳، ص ۱۲۰.

همچنین: قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ: ... «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ». امام حسین علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود: اصحاب من! خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند وقتی شناختند او را می پرستند وقتی او را پرستیدند از پرستش دیگران بی نیاز می شوند. مردی عرض کرد یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدایت معنی معرفت خدا چیست؟ فرمود همان معرفت و شناخت به امام زمان که اطاعتش بر آنها واجب است. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۹؛ کنز الفوائد، کراچی، ص ۱۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۳۱۲.

۶. «... عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَمَّا أَتَى الْحَبِيرَةَ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَلْتُ وَ تَزْوُرُهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزْوُرُهُ وَ اللَّهُ يَزْوُرُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانٌ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَتَزْوُرُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى



→

تُذَرِكُ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الرَّمُ ذَلِكَ يُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ. « صفوان جمال نقل کرده که وقتی امام صادق ﷺ به حیره تشریف آوردند به من فرمودند: آیا مایل به زیارت قبر حسین ﷺ هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟ حضرت فرمودند: چگونه آن را زیارت نکنم و حال آنکه خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند. البته حضرت محمد ﷺ افضل انبیاء و ما افضل اوصیاء هستیم. سپس صفوان عرض کرد: فدایت شوم پس، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم؟ حضرت فرمودند: بلی، ای صفوان ملازم این باش برایت زیارت قبر حسین ﷺ را می نویسند و این تفضیلی است و این تفضیلی است. (یعنی زیارت قبر امام حسین ﷺ این فضیلت را دارد که در آن زیارت پروردگار نیز می باشد). کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۲۲۲؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۰.

۷. همچنین: اسحاق بن عمار گوید از امام صادق ﷺ شنیدم که می فرمودند: «لَيْسَ نَبِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ]. كَافِي، كليني، ج ۴، ص ۵۸۸؛ كامل الزيارات، ابن قولويه، ص ۲۲۰؛ ثواب الاعمال، شيخ صدوق، ص ۹۶؛ مزار، شيخ مفيد، ص ۱۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۱۰.

همچنین: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: «يَقُولُ إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حُرْمَةً مَعْلُومَةً مِنْ عَرَفَهَا وَ اسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ قُلْتُ فَصِفْ لِي مَوْضِعَهَا جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ فَأَمْسَحْ خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ وَ خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ وَ خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَ خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ وَ مَوْضِعَ قَبْرِهِ مُنْذُ يَوْمِ دُفْنِ رَوْضَةِ مَنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ مِعْرَاجٌ يَعْرُجُ فِيهِ بِأَعْمَالِ زُورِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ.» كَافِي، كليني، ج ۴، ص ۵۸۸؛ كامل الزيارات، ابن قولويه، ص ۴۵۷؛ ثواب الاعمال، شيخ صدوق، ص ۹۴ (شيخ صدوق عبارت: "وليس من ملك و لانيبي...." را نقل نکرده)؛ وسائل الشيعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۵۱۱. و با اختلاف در این عبارت: «فليس ملك في السماوات و لا في الارض..» در این منابع: مزار، شيخ مفيد، ص ۱۴۱؛ تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، ج ۶، ص ۷۲؛ مصباح المتعجد، شيخ طوسي، ص ۷۲۲؛ مزار، مشهدي، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۰.

همچنین: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ [مِنْ] مَلِكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ. كامل الزيارات، ابن قولويه، ص ۲۲۴؛ ثواب الاعمال، شيخ صدوق، ص ۹۶؛ روضة الواعظين، فتال نيشابوري، ص ۱۹۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۲؛ جامع الاخبار، شعيري، ص ۲۶؛ بحار الانوار، ←



علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۶۱.

و همچنین: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَيْسَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَهُمُ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ فَوْجٌ يَنْزِلُ وَفَوْجٌ يَعْرُجُ. تهذيب الاحكام، شيخ طوسی، ج ۶، ص ۴۶؛ وافى، فیض کاشانی، ج ۱۴، ص ۱۴۷۱.

و همچنین: از امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيِّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرُونَ أَلْفِ نَبِيِّ فَلْيَزُرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ يَسْتَأْذِنُونَ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ مِنْهُمْ خَمْسَةَ أَوْلَادٍ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ قُلْنَا مَنْ هُمْ قَالَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس دوست دارد که صد و بیست هزار پیامبر با او مصافحه کنند، پس قبر حسین بن علی علیه السلام را در نیمه شعبان زیارت کند چراکه ارواح پیامبران علیهم السلام از خداوند اذن می گیرند برای زیارت امام حسین علیه السلام و به ایشان اذن داده می شود. که در بین انبیا پیامبران اولو العزم؛ نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد علیهم السلام می باشند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۳۳۴؛ مزار، شیخ مفید، ص ۴۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۳۳. و در این منابع تنها صدر روایت ذکر شده: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۸۳۰؛ تهذيب الاحكام، شيخ طوسی، ج ۶، ص ۴۸؛ مزار، مشهدی، ص ۳۴۶؛

و همچنین: عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى أَنْ تَكُونَ لَيْلَةَ الْقَدَرِ وَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ صَافِحَهُ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ نَبِيِّ كُلُّهُمْ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ؛ امام جواد علیه السلام فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم ماه رمضان - آن شبی که امید هست شب قدر باشد - زیارت کند، با بیست و چهار هزار فرشته و پیامبر که همه آن‌ها برای زیارت امام حسین در این شب از خدا رخصت می طلبند، مصافحه خواهد کرد. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۵، ص ۱۶۶.

و همچنین: امام رضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ فَقَدْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ قَالَ قُلْتُ يَطْرُقُ عَنْهُ حِجَّةُ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا هِيَ حِجَّةُ الضَّعِيفِ حَتَّى يَقْوَى وَ يَحْجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْبَيْتَ يَطُوفُ بِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُمُ اللَّيْلُ صَعِدُوا وَ نَزَلُوا غَيْرُهُمْ فَطَافُوا بِالْبَيْتِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ لَا كَرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِنَّهُ فِي وَفْتِ كُلِّ صَلَاةٍ لِيُنزَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ سَعَتْ غُبْرٌ لَا تَقَعُ عَلَيْهِمُ النَّوْبَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت بکند پس یک حج و یک عمره به جا آورده. راوی گوید: عرض کردم یعنی حجة الإسلام از او دیگر ساقط است؟ حضرت فرمودند: خیر. مقصود این است که این زیارت حج افراد ضعیف محسوب شده تا قوی گردند و به بیت الله الحرام بروند، آیا نمی دانی که هر روز هفتاد هزار فرشته بیت الله را طواف کرده تا شب فرا برسد و پس از آمدن شب به آسمان رفته و فرشتگان دیگر نازل شده و تا صبح بیت را طواف می کنند و اما حضرت امام حسین علیه السلام نزد خدا عزیزتر از بیت بوده و در هر وقت نماز هفتاد هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلوده و گرفته هستند نازل



→

شده و قبر مطهر را طواف می‌کنند و تا روز قیامت به ایشان دیگر نوبت نمی‌رسد. کامل زیارات، ابن قولویه، ص ۲۹۹؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۵۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۴۰.

و همچنین: فضیل بن یحیی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «رُورُوا كَرْبَلَاءَ وَلَا تَقْطَعُوهُ فَإِنَّ خَيْرَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ضُمَّنْتُهُ إِلَّا وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ زَارَتْ كَرْبَلَاءَ أَلْفَ عَامٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْكُنَهُ جَدِّي الْحُسَيْنُ وَمَا مِنْ لَيْلَةٍ تَمْضِي إِلَّا وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ يَزُورَانِهِ فَاجْتَهِدْ يَا يَحْيَى أَنْ لَا تَفْقَدَ مِنْ ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ»؛ كربلا را زیارت کنید و آن را ترک نکنید زیرا این سرزمین بهترین فرزند انبیا را در خود گرفته، آگاه باشید هزار سال قبل از اینکه جدم حسین علیه السلام در آن ساکن گردد ملائکه این سرزمین را زیارت کرده‌اند و هیچ شیئی نیست مگر آنکه جبرئیل و میکائیل این مکان را زیارت می‌کنند، پس ای یحیی سعی کن جایت در این مکان خالی نباشد. کامل زیارات، ابن قولویه، ص ۴۵۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۰۹.

۸. أَنْ مُنَازَعَةَ الْإِمَامِ الْحَقِّ فِي إِمَامِيهِ لِنَزْعِهَا مِنْهُ لَا يَجِبُ إِلَّا إِذَا كَفَرَ كُفْرًا ظَاهِرًا، وَكَذَا عَمَّالُهُ وَوَلَاتُهُ، وَأَمَّا الظُّلْمُ وَالْمَعَاصِي فَيَجِبُ إِزْجَاعُهُ عَنْهَا مَعَ بَقَاءِ إِمَامِيهِ وَطَاعَتِهِ فِي الْمَعْرُوفِ دُونَ الْمُنْكَرِ، وَإِلَّا خُلِعَ وَنُصِبَ غَيْرُهُ. وَهَذَا الْبَابُ خُرُوجُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ سِنِطِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى إِمَامِ الْجَوْرِ وَالْبَغْيِ الَّذِي وَلِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْقُوَّةِ وَالْمَكْرِ، يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ خَذَلَهُ اللَّهُ وَخَذَلَ مَنْ اتَّصَرَ لَهُ مِنَ الْكِرَامِيَّةِ وَالنَّوَاصِبِ الَّذِينَ لَا يَزَالُونَ يَسْتَحْبِبُونَ عِبَادَةَ الْمُلُوكِ الظَّالِمِينَ عَلَى مُجَاهَدَتِهِمْ لِإِقَامَةِ الْعَدْلِ وَالِدَيْنِ. تفسير المنار، محمد رضا رشید (از شاگردان محمد عبده)، ج ۶، ص ۳۰۴.

۹. در بعضی از کتب متاخره مسطور آنکه از جمله اسباب های غارتی ساروق بسته بود که آوردند و در حضور یزید ملعون بنهادند چون سر ساروق گشودند در آن پیراهنی بود عتیق خون تازه در روی مانند عتیق سرخ رنگین لیکن سوراخ سوراخ یزید ملعون از روی تامل بر آن پیراهن نگریست. پرسید که این چیست؟ گفتند: هذا قميص الحسين اخذه اخنس بن مرقد. ای یزید ملعون این پیراهن سلطان مظلومان حسین علیه السلام است که اخنس بن مرقد ملعون حرام زاده از بدن حضرت بیرون آورده یزید ملعون گفت نباید چنین باشد زیرا حسین علیه السلام دعوی سلطنت می‌کرد البسه فاخره قیمتی می‌پوشید او را به این پیراهن کهنه چه کار؟ گفتند امیر، حسین علیه السلام این پیراهن کهنه را در بر کرده برای اینکه رغبت نکند از بدنش بیرون آورد به جای کفن بماند لیکن چنان مجرد و عریان ساختند بدن او را که گرد و غبار کفن او شد. یزید ملعون پرسید این چاک ها و سوراخ ها چیست؟... زینب خاتون آن پیراهن را چون جان شیرین در بر گرفت و همراه خود به مدینه آورد همین که سر قبر فاطمه زهرا رسید خروشی از دل برآورد که مادر جان حسین را بردم و نیاوردم لیکن یک نشانه آورده ام پس دست در زیر چادر برده و آن پیراهن پاره پاره را روی قبر مادر نهاد قبر شکافته شد دست فاطمه بیرون آمد پیراهن را در میان قبر برده. ریاض القدس، قزوینی، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵.

۱۰. «قال [یزید بن معاوية]: أَيُّمَا أَحَبَّ إِلَيْكَ الْمَقَامَ عِنْدِي أَوْ الْمَسِيرَ إِلَى الْمَدِينَةِ؟ فَقُلْنَا: نَحْبُ أَنْ نَسِيرَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام أَيَّامًا وَنَسِيرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَأَمْرٌ لِهِنَّ بَدَارٍ وَهَيَأُوهُنَّ لِهِنَّ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَيَجْعَلُنَّ يَنْحُنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمْ يَبْقَ فِي دِمَشْقَ قَرْشِيَّةٌ إِلَّا لِبَسْتِ السَّوَادِ وَجَعَلُنَّ يَبْكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام سَبْعَةَ أَيَّامٍ. فَلَمَّا كَانَ

←



اليوم الثامن خَيْرَهُنَّ بين المقام عنده والمسير إلى المدينة فأخترن المسير. قال: فدعا لهنَّ بالمحامل وفرشها بالأبريسم وصبَّ الأموال وقال: يا أمَّ كلثوم! خذي هذه الأموال عوضاً عن الحسين عليه السلام، فقالت له أمَّ كلثوم عليها السلام: ما أقسى قلبك تقتل أخي وتعطيني عوضه مالاً، والله لا كان ذلك أبداً.» چون صبح شد، یزید [از روی مکر و حيله چون می دید پایه های حکومتش به لرزه افتاده] اهل بیت رسالت را طلبید و ایشان را میان ماندن در شام با حرمت و کرامت و برگشتن به سوی مدینه باصحت و سلامت مخیر گرداند. گفتند: اول می خواهیم ما را رخصت دهی که به ماتم تعزیه آن امام مظلوم قیام نماییم. گفت: آنچه خواهید بکنید. و خانه‌ای برای ایشان مقرر کرد و ایشان جامه‌های سیاه پوشیدند و هرکه در شام بود، از قریش و بنی هاشم با ایشان در ماتم و زاری و تعزیت و سوگواری موافقت کردند و تا هفت روز بر آن جناب، ندبه و نوحه و زاری کردند. و روز هشتم، ایشان را طلبید. نوازش و عذرخواهی و تکلیف به ماندن در شام کرد. چون قبول نکردند، محمل‌های مزین برای ایشان ترتیب داد و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت: اینها عوض آنچه نسبت به شما واقع شده است. امَّ کلثوم گفت: ای یزید! چه بسیار کم‌حیایی. برادران و اهل بیت مرا کشته‌ای که جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمی‌شود و می‌گویی اینها عوض آنچه من کردم. مقتل ابی مخنف (المشهور)، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ دمعۃ الساکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۵، ص ۱۵۵؛ أسرار الشَّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶؛ ترجمه اسرار الشَّهادة: ج ۲، ص ۱۷۸۵؛ زینب الکبری، علامه نقدی، ص ۶۰-۶۱.

۱۱. «مسألة: هل ما روي من حمل رأس مولانا الشهيد أبي عبد الله عليه السلام إلى الشام صحيح؟ وما الوجه فيه؟. الجواب: هذا أمر قد رواه جميع الرواة والمصنفين في يوم الطف وأطبقوا عليه. وقد رووا أيضاً "أن الرأس أعيد بعد حمله إلى هناك ودفن مع الجسد بالطف." [سید مرتضی از علمای قرن چهارم، می فرماید: آیا آنچه روایت کرده‌اند که سر مقدس مولای شهید ما اباعبدالله عليه السلام را به شام فرستادند صحیح است؟ در جواب می فرماید: این امری است که جمیع راویان و مصنفین که تاریخ کربلا را نوشته‌اند این حکایت را نقل نموده‌اند و همچنین راویان، روایت کرده‌اند که رأس مقدس عليه السلام بعد از فرستادنش به شام دوباره به کربلا بازگردانیده شد و به پیکر مطهر منتقل گشت. رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۳۰. همچنین: «وَذَكَرَ الْمُرْتَضَى فِي بَعْضِ مَسَائِلِهِ: أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عليه السلام رُدَّ إِلَى بَدَنِهِ بِكَرْبَلَاءَ مِنَ الشَّامِ وَضُمَّ إِلَيْهِ. [قال ابن شهر آشوب] و قال الطوسي و منه زيارة الأربعين.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۷۷.

و همچنین: «و أمَّا رأس الحسين عليه السلام فقال بعض أصحابنا: أنه ردَّ إلى بدنه بکربلاء من الشَّام و ضمَّ إليه.» تاج الموالید (المجموعه)، شیخ طبرسی، ص ۳۳.

و همچنین: «وَقَدْ رَوَى السَّيِّدُ الرَّضِيُّ الدِّينَ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ فِي كِتَابِ الْمُهْوَفِ وَغَيْرِهِ أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أُعِيدَ فَدُفِنَ مَعَ بَدَنِهِ بِكَرْبَلَاءَ. وَذَكَرَ أَنَّ عَمَلَ الْعَصَابَةِ عَلَى ذَلِكَ.» وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۰۳.

و همچنین: «فَأَمَّا رَأْسَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَرَوِيَ أَنَّهُ أُعِيدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ عليه السلام وَكَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ



→

عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُسَارِ إِلَيْهِ...» لهوف، سيد ابن طاووس، ص ۱۱۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۴؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص ۴۵۲.
و همچنين: «و الَّذِي عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ مِنَ الْأَقْوَالِ أَنَّهُ أُعِيدَ إِلَى الْجَسَدِ بَعْدَ أَنْ طُيْفَ بِهِ فِي الْأَبْلَادِ وَ دُفِنَ مَعَهُ.»
مثير الأحزان، ابن نما حلي، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۴؛ عوالم امام حسين عليه السلام،
شيخ عبد الله بحراني، ص ۴۵۲.

و همچنين: «و في العشرين [من صفر] ردّ رأس الحسين إلى جثته حتى دفن مع جثته، وفيه زيارة الأربعين،
و هم حرمة بعد انصرافهم من الشام.» آثار الباقيه، أبو ريحان بيروني، ص ۳۳۱.
و همچنين: و قيل: «أعيد إلى الجثة بكر بلاء بعد أربعين يوما من قتله.»
منبع اهل تسنن: اتحاف بحب الأشراف، شبروي، ص ۱۸۱.

۱۲. در كتاب «الحاوية في مذمّات معاوية» [قاسم بن محمد بن احمد مأموني، اهل تسنن - متوفى ۴۴۸هـ] آمده است که زنان خاندان نبوت در حالت اسيری حال مردان که در كربلا شهيد شده بودند، بر پسران و دختران ايشان پوشيده می داشتند و هر کودکی را وعدهها می دادند که: «پدر تو به فلان سفر رفته است. باز می آید.» تا ايشان را به خانه يزيد آوردند. دخترکی بود چهار ساله. شبی از خواب بيدار شد و گفت: «پدر من حسين کجاست؟ اين ساعت او را به خواب دیدم، سخت پریشان.» زنان و کودکان جمله در گريه افتادند و فغان از ايشان برخاست. يزيد خفته بود. از خواب بيدار شد و حال تفحص کرد. خبر بردند که حال چنين است. آن لعين در حال گفت که بروند و سر پدر او را بياورند و در کنار او نهند. ملاعين سر بياوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسيد: اين چيست؟ ملاعين گفتند: سر پدر تو است. آن دختر فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسليم کرد. عماد الدين طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹.
و همچنين: «قال الشّعرازي في الباب العاشر من كتاب المنن: و أخبرني بعض الخواص: إن رقية بنت الحسين عليه السلام في المشهد القريب من جامع دار الخليفة أمير المؤمنين يزيد، و معها جماعة من أهل البيت و هو معروف الآن بجامع شجرة الدرّ، و هذا الجامع على يسار الطالب للسيدة نفيسة، و المكان الذي فيه السيدة رقية عليها السلام [عن يمينه، و مكتوب على الحجر الذي باباه: هذا البيت بقعة شرفت بآل النبي صلى الله عليه و اله و سلم و بنت الحسين الشهيد رقية عليها السلام] هذا، و قد أخبرني بعض الصّالحاء إن للسيدة رقية بنت الحسين عليها السلام ضريحا بدمشق الشام و إن جدران قبرها قد تعيّت، فأرادوا إخراجها منه لتجديده، فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة، فحضر شخص من أهل البيت يدعى السيد ابن مرتضى، فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لثما فيه، و أخرجها، فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ، و كان متنها مجروحا من كثرة الضرب، و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل، فحدّثني به ناقلا له عن بعض أشياخه.» معالي السبطين، حائري مازندراني، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱.

و همچنين: نام حضرت رقيه عليها السلام در قصيده سوزناک سيف بن عميره که از اصحاب بزرگوار امام صادق عليه السلام و امام کاظم عليه السلام می باشد:

←



وَرُقِيَّةَ رَقِّ الْحَسُودِ لَصَعْفِهَا وَغَدَا لِيَعْدِلَ رَهَا الَّذِي لَمْ يَعْدُرْ
لَمْ أَنْسِهَا سُكِينَةَ وَرُقِيَّةَ يَبْكِينَهُ بِتَحْسُرٍ وَتَرْفُرٍ

منبع: منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۴۷.

و همچنین: نام بردن از حضرت رقیه رضی الله عنہا هنگامی که ایشان را به صبر سفارش می فرماید: «قال فعزاهما الحسين وقال لها: " يا أختاه تعزي بعزاء الله فان سكان السموات يفتنون، وأهل الأرض كلهم يموتون، وجميع البرية يهلكون قال: يا أختاه يا أم كلثوم! وأنت يا زينب! وأنت يا رقية! وأنت يا فاطمة! وأنت يا رباب!...» لهوف، سيد ابن طاووس، ص ۱۰۴.

و همچنین: هنگام وداع با اهل بیت: «فی کتاب المعدن: فنادی فی تلك الحالة: يا زينب يا أم كلثوم ويا سكينه يا رقية يا فاطمة، عليك مني السلام...» أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۳؛ دمعۃ الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۴۵-۳۴۶؛ ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری رضی الله عنہا، سپهر، ج ۱، ص ۲۲۱؛ معالی السبطين، حائری مازندرانی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶؛

و همچنین: «قد أخبرني بعض الشوام أن للسيدة رقية ضريحاً بدمشق الشام و أن جدران قبرها كانت قد تعيبت فأرادوا إخراجها منه لتجديده فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة فحضر شخص من أهل البيت يدعى السيد بن مرتضى فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لفها فيه و أخرجها فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل فحدثني به ناقلاً عن أشياخه.»

منبع اهل تسنن: نور الأبصار، شبلنجی، ص ۳۶۴.

و همچنین: علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی مشهور به ابن فندق از علمای اهل تسنن متوفای ۵۶۵ قمری در مورد فرزندان امام حسین رضی الله عنہ گوید: «و لم یبق من اولاده الا زین العابدین و فاطمة و سکینه و رقیة...» منبع اهل تسنن: لباب الانساب، ابن فندق، ج ۱، ص ۳۵۵.

مجلس نهم:

انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا

انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا

ریشه پیدایش عاشورا و عظمت آن

باید در چنین شبی مردم به دو مطلب مهم توجه کنند: یکی ریشه پیدایش این حادثه غم انگیز و این واقعه اسف آور که تمام نظام خلقت از آن متأثر شده و دیگری اندازه اهمیت و عظمت این حادثه. اگرچه کم‌کم در اثر تابش آفتاب علم و کنار رفتن ابرهای جهل، حقایق مذهب شیعه روز به روز بر جهانیان روشن‌تر می‌شود و ابرهای متراکمی که دست تعدی حکومت آل ابوسفیان و قلم‌های نویسندگان تواریخ آن زمان در میان مردم پخش کردند، کم‌کم به قدرت علم و منطق از میان می‌رود ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^(۱) در عین حال باید مردم روشندل و متفکر متوجه این مطالب شوند. مثلاً بسیاری از سبک‌مغزان و مردمان فرومایه در علم و منطق، تخم این شبهه را در اذهان مردم می‌پاشند که چرا مردم این‌قدر این عزارا عظمت می‌دهند؟ چرا هیچ‌سالی آن را فراموش نمی‌کنند؟ چرا این اندازه بر حسین بن علی علیه السلام اشک می‌ریزند؟^(۲)

۱. و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» الإسراء (۱۷): ۸۱.

۲. رجوع شود شود به مجلس دهم، ص ۴۹۷، پی نوشت ۱۶.

لزوم اشک ریختن در عزای امام حسین علیه السلام بر طبق همه مذاهب

این گونه کلمات گاه در اذهان طفلان و کودکان خطور می کند. بنابراین برای روشن شدن افکار مجبورم امشب با یک روش علمی این مطلب را روشن کنم تا مردم بدانند هر مسلمانی بدون استثناء، اگر آن مسلمان حنفی مذهب است، اگر آن مسلمان شافعی مذهب است، اگر آن مسلمان مالکی مذهب است، اگر آن مسلمان حنبلی مذهب است، اگر آن مسلمان جعفری مذهب است، بر طبق وظیفه مذهبش، باید هر ساله بر امام حسین علیه السلام اشک بریزد؛ نه هر ساله، بلکه هر روزه اشک بریزد و هر که اشک نریزد، ضرر کرده و هر که در این عزا تأثر نداشته باشد، خسارت کرده است.^(۱)

لزوم تحصیل علوم و معارف نظری در دبیرستان و دانشگاهها

جای عجب این است که عده ای تصوّر می کنند که این عصر، عصر علم است و خیال می کنند با تأسیس دبیرستانها و دانشکدهها و دانشگاهها مردم بر تمامی علوم آگاه شده اند. تمام اینها که می بینید، ساختمانهای آبادی است که بدون علم و آگاهی و معرفت به حقایق دین، بی مغز خواهد بود.

وضع آخر الزمان

در آخر الزمان نقشه دشمنان دین آن است که بدیها بر خوبیها غالب شده^(۲) و ظاهر بر باطن حاکم گردد. وضع آخر الزمان این است که اگر به مسجدهای مردم بروی «مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى».^(۳) این خاصیت این زمان

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۷۷، پی نوشت ۱۹ و مجلس سوم: ص ۱۷۳، پی نوشت ۶.

۲. رجوع شود به مجلس دهم، ص ۴۶۱، عنوان: خطرات آخر الزمان

۳. می آید بر مردم روزگاری که در آن روز مسجدهاشان از جهت ساختمان (وزینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت ویران. (این حدیث از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است): نهج البلاغه، حکمت ۳۶۹: کافی،

است. همچنان که مسجدش خیلی آباد و معمور است، اما در آن مسجد از عبادت خبری نیست، در آخر الزمان دانشکده‌ها هم خیلی هیمنه دارد ولی آن چنان که باید، از علم و فلسفه و از حکمت و دانش اثری نیست. اگر مغز از میان مردم رفته و پوست در میان جمعیت بماند، قهراً تعقل مردم ضعیف می‌شود و این مردم با کمی اطلاع از یک طرف و با ضعف قدرت تحقیق از طرفی دیگر، در هر مطلبی به خود حقّ دخالت و اجازه رسیدگی می‌دهند و حال آن که برای هر یک از رشته‌های علمی و برای هر میدانی از میادین آن، مردانی دانشمند و عالم هستند که باید آنان به آن مطالب رسیدگی کنند.

اقامه عزای امام حسین علیه السلام سنت و ترک آن بدعت

اما بحث اول که چرا اقامه عزای امام حسین علیه السلام لازم است و چرا آدمیت باید برای حسین بن علی علیه السلام عزا بگیرد و اگر عزا نگیرد مقصّر است؟ چرا عزا گرفتن برای امام حسین علیه السلام سنت است و عزا نگرفتن برای حسین علیه السلام بدعت است؟ عجب این است که مردم نادان بدعت را با سنت اشتباه کرده‌اند و عزا را بدعت دانسته‌اند و ترک عزا را سنت! این مردم بی اطلاع از حدیث و تاریخ و علم و منطق باید این مطالب را بشنوند و منقلب شوند؛ یعنی بفهمند که عزا گرفتن برای امام حسین علیه السلام متن سنت است. ما مدارک را به طور اجمال می‌گوییم، نه بطور تفصیل. مدارک خیلی زیاد است. آنچه که امشب در این موضوع می‌گوییم اصلاً از هیچ یک از مدارک شیعه نیست. از مردمانی است که در صف مخالفند و تمام کسانی را که برای اثبات این مطلب ذکر

→ کلینی، ج ۸، ص ۳۰۸؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۵۳؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۶۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۰۹ و...

منابع اهل تسنن این روایت را به نقل از امیر مومنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند: شعب الإیمان، بیهقی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۹۹؛ جوهره فی نسب الإمام علی و آله، بری، ص ۸۶؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۴۱۷؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۲۸۳.

می‌کنیم، در فنون مختلف علمی، همه از اسطوره‌ها و فحول و مردمان صاحب ارزشند. برخی از اینان در شمار محدّثین عظام عامّه‌اند؛ مانند طبرانی و برخی دیگر از مفسّرین و محدّثین و ادبا و مورّخینند؛ مانند سیوطی و برخی از بزرگان و دانایان متبحّر در فنّ تاریخ و حدیث و از اساطین حفاظند؛ مانند حافظ ابونعیم و شماری از این کسانی که این مطالب را از آنها نقل می‌کنیم، از رجال فنّ هستند، از قبیل بیهقی، و شماری دیگر از بزرگان عصر اولند؛ از قبیل زهری، و عدّه‌ای از دشمنان ناصبی هستند؛ از قبیل عبدالملک مروان، و شماری دیگر از مخالفین مذهب شیعه‌اند؛ از قبیل ابن حجر.

این مطالب را از اینها نقل می‌کنیم. بعد تحقیق مطلب را هم از زبان یک دانشمند محقّق سنّی نقل می‌کنیم. خودمان نه در اصل متن و نه در تحقیق آن، به هیچ وجهی دخالت نمی‌کنیم تا مردم بفهمند قضیه از چه قرار است. باز هر یک از این ارکان از نظر تاریخی و از نظر رجالی و از جنبه علمی دارای چه موقعیت خاصی هستند و چه ارزشی دارند خود بحث خیلی عمیق و مفصّلی است. تازه این‌ها که اسامی آنها شمرده شد، همه ناقلان این مطلب نیستند بلکه شماره آنان بیشتر از این است.

باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ

تمام این ارکان متفقاً می‌گویند که وقتی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، از آسمان خون بارید^(۱) ۲ تمام این‌ها این قضیه را نقل کردند. مطلب از اینجا

۱. «عَنْ نَضْرَةَ الْأُرْدِيَّةِ قَالَتْ لَمَّا [أَنَّ] قُتِلَ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَأَصْبَحَتْ [فَأَصْبَحَ] - فَأَصْبَحَتْ خِيَامَنَا - فَأَصْبَحْنَا وَخَبَاؤُنَا - حَبَابَنَا] جَرَارَنَا وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا [مِنَّا] مَلَانٌ دَمًا [مَلَأَى] دَمَا - مَلَى دَمًا - مَلَأَ دَمًا»؛ نضرة ازدیه گوید: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد آسمان خون بارید. هنگام صبح همه چیزهای ما از جمله ظروفمان پُر از خون شده بود. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۹۰؛ ثقات، ابن حبان، ج ۵، ص ۴۸۷؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج ۶، ص ۴۷۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ ترجمه

شروع می‌شود که وقتی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا کشته شد، هر سنگ که از زمین برداشتند دیدند جای سنگ پر از خون است^(۱) تا بعد کم‌کم دامنه سخن به این جا می‌رسد که از آسمان قطره قطره خون می‌بارید.^(۲) این کلماتی است که از آنجا

→ امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۷؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص ۱۴۶؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ (مطرت السماء ماء)؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ محاضرات و المحاورات، سیوطی، ص ۷۹؛ مواهب اللدنیه، قسطلانی، ج ۳، ص ۱۳۹.

همچنین: «لقد مطرت [امطرت] السماء دما بقي أثره في الثياب [مدة] حتى تقطعت.» هنگام کشته شدن حسین بن علی علیه السلام [مدت زمانی آسمان خون می‌بارید و اثر این خون در لباسها به جا ماند تا این که بارش خون قطع شد.

منابع اهل تسنن: نظم در السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۲۲؛ معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۹۹؛ تذكرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۴۷ (با اندکی تفاوت)؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۴؛ ینابيع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۲۰.

۱. «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِذْ أَخْبَرْتَنِي [اعلمتني] أَيُّ عَلامَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ قُلْتُ لَمْ تُرْفَعْ حِصَاةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَيْطٌ فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِنِّي وَ إِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لِقَرِينَانِ [قربان].»؛ زهري گوید که عبد الملک مروان به من گفت: به من خبر بده که چه نشانه ای در روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام [اتفاق افتاد؟ گفتم: که هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافت شد. پس عبد الملک گفت: من و تو در این حدیث و گفتار قرین و مثل هم هستیم. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۹؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۶ (هیشمی گوید: رواه الطبرانی و رجاله ثقات)؛ کفاية الطالب، کنجی شافعی، ص ۴۴۴.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس دوم، ص ۹۵، عنوان: جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ

۲. «...» عن أبي القاسم مؤذن بني مازن عن عبيد المكتب عن إبراهيم النخعي قال: لما قتل الحسين احمرت السماء من أقطارها ثم لم تزل حتى تقطرت فقطرت دما.» بغیة الطلب، ابن العدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۶.

همچنین: «إِنَّ الشَّمْرَ الْكَافِرَ لَمَّا شَالَ الرَّأْسَ الشَّرِيفَ فِي رَمَحٍ طَوِيلٍ قَانَالًا: وَاللَّهِ قَدْ ابْتِ رَأْسُكَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ خَيْرَ النَّاسِ جَدًّا وَ أَبًا وَ أُمَّا وَ خَالًا وَ عَمًّا، وَ كَبْرَ هَذَا الْكَافِرِ وَ كَبْرَ الْعَسْكَرِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، زَلْزَلَتِ الْأَرْضُ وَ أَظْلَمَتِ السَّمَاوَاتُ وَ قَطِرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ نَادَى مُنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: قَتَلَ اللَّهُ الْإِمَامَ، ابْنَ الْإِمَامِ، أَخُو الْإِمَامِ، قَتَلَ اللَّهُ الْهَمَامَ ابْنَ الْهَمَامِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام.» أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۹.

شروع می شود و تا به اینجا می رسد. تمام ناقلان هم از آن سرشناسان دانشمندانند که اصلاً هیچ یکشان قابل انکار نیستند تا برسد به مجموعشان.

حقیقت باریدن خون از آسمان و جوشیدن خون از زمین

همه این ها را که توجّه کردید آن وقت یک مطلب اینجا پیش می آید و آن این است که از نظر علمی خون باریدن از آسمان یعنی چه؟ خون جوشیدن از زمین یعنی چه؟ خون یک مایع مخصوصی است و ترکیب طبیعی دارد. کسانی که تشریح بدن و وظائف اعضا را خوانده اند و ترکیب خون را می دانند، می گویند خون یک ماده مخصوصی است که گلبول های سفید و گلبول های قرمز آن را تشکیل می دهد و در عروق حیوان زنده یک مسؤلیت اساسی و حیاتی را انجام می دهد و آن این است که از نظر قانون طبیعی و تکوینی باید در بدن حیوان زنده جاری باشد.

بر اساس قانون طبیعی معنی ندارد که از خاک خون بجوشد. روی عوامل طبیعت به هیچ منطق سازگار نیست؛ یعنی تمام قدرت عالم جمع بشود، قضیه تولید شدن خون در خاک یا ریختن خون از آسمان ممکن نیست.

گسستن شیرازه قوانین خلقت، در شهادت رکن ارکان عالم وجود

پس مطلبی که این جا معلوم می شود این است که دستگاه مدبّر عالم، یعنی آن سازمان چرخاننده وجود، آن دستگاهی که نظام را اداره می کند، در مقابل مصیبت حادثه شهادت قطب اقطاب عالم امکان و رکن ارکان عالم وجود، یعنی امام ابو عبد الله حسین بن علی ارواحنا لتراب مقدمه الفدا اصلاً قوانین عالم طبیعت را به هم زده و در روز عاشورا در اثر این حادثه بزرگ و در اثر این مطلب عظیم که مهم ترین گوهر خلقت و نتیجه آفرینش به یک چنین حادثه ای گرفتار شده اصلاً سنن طبیعت تغییر کرده و شیرازه قوانین خلقت از هم گسسته است.

انقلاب ناگهانی در نظام وجود در واقعه عاشورا

این یک مطلبی است که از نظر علمی هر انسانی را عاجز و بیچاره می‌کند. معنای این مطلب این است که در فاجعه عاشورا واقعه‌ای ظاهر شده و نمود کرد، مانند داستان قیام موسی بن عمران علیه السلام و اژدها شدن عصا^(۱) و منقلب شدن رود نیل به خون.^(۲) همانطور که در قضیه عیسی بن مریم علیه السلام احیاء موتی، ابراء اکمه و ابرص و تکلم بچه سه روزه پیدا شد.^(۳) همانطور که در زمان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله باز آن اراده و مشیت، این قوانین را تغییر داد و نظام عالم تغییر کرد. پس معلوم می‌شود، همچنان

۱. ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾. پس [موسی علیه السلام] عصایش را افکند و بناگاه اژدهایی آشکار شد. الأعراف (۷): ۱۰۷.

همچنین: رجوع شود به مجلس دوم: ص ۹۷، عنوان: معجزه عاشورا در نظام هستی

۲. «فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَخْلُوعُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَوَّلَ اللَّهُ مَاءَ النَّيْلِ دَمًا فَكَانَ الْقَبْطِيُّ يَرَاهُ دَمًا وَ الْإِسْرَائِيلِيُّ يَرَاهُ مَاءً فَإِذَا سَرِبَهُ الْإِسْرَائِيلِيُّ كَانَ مَاءً وَإِذَا سَرِبَهُ الْقَبْطِيُّ كَانَ دَمًا فَكَانَ الْقَبْطِيُّ يَقُولُ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ خُذِ الْمَاءَ فِي فَمِكَ وَ صَبَّهُ فِي فَمِي فَإِذَا صَبَّهُ فِي فَمِ الْقَبْطِيِّ تَحَوَّلَ دَمًا فَجَزَعُوا جَزَعًا شَدِيدًا، فَقَالُوا لِمُوسَى لِمَنْ رَفَعَ اللَّهُ عَنَّا الدَّمَ لِمَنْ سَلَّمَ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الدَّمَ غَدَرُوا وَ لَمْ يَخْلُوعُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ...» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر اصفی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۲، ص ۵۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۱۱۲.

۳. ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تورا به روح القدس تأیید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالگی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آن گاه که تورا کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من، از گیل، [چیزی] به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی، و به اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زننده از قبر] بیرون می‌آوردی و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجتهای آشکار آورده بودی - از تو باز داشتیم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز سحر آشکار نیست. المائدة (۵): ۱۱۰.

که هنگام قیام ابراهیم علیه السلام به حکم **يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ** ^(۱) اصلاً حرارت از آتش سلب شده و قانون طبیعت در آنجا شکست خورده، در زمان حادثه عاشورا هم یک انقلاب ناگهانی و یک وضع جهشی در نظام وجود پیدا شده است. معلوم می‌شود همان اراده‌ای که در زمان قیام موسی بن عمران علیه السلام در دستگاه فرعون رود نیل را در دهان قبطی‌ها به خون مبدل کرد، ^(۲) همان اراده در واقعه حسین بن علی علیه السلام سنت خلقت را تغییر داده است.

دگرگونی قوانین طبیعت در عوالم علوی و سفلی در بعثت خاتم الانبیا علیهم السلام

البته در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام و در قضیه حضرت موسی علیه السلام و در قضیه حضرت عیسی علیه السلام در نظام قوانین طبیعت در کره زمین تغییر پیدا شد. اما در زمان بعثت پیغمبر خاتم علیه السلام چون آن بعثت، بعثت ختمیه بود و چون موقعیت اسلام اصلاً موقعیت دیگری بود و نسبت اسلام و پیغمبر خاتم علیه السلام به تمام ادیان و پیغمبران علیهم السلام نسبت شمس به کواکب بود.

اخترانی که به شب در نظر ما آیند پیش خورشید محال است که پیدا آیند

این است که در قضیه پیغمبر خاتم علیه السلام خدا قوانین طبیعت را خنثی کرد؛ هم در زمین و هم در آسمان و این بود که یک حادثه اتفاق افتاد که در زمان هیچ پیغمبری اتفاق نیفتاده بود. از یک طرف در زمان پیغمبر اسلام علیه السلام سنگریزه به سخن آمد ^(۳).

۱. گفتیم: «ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش». الانبیاء (۲۱): ۶۹.

۲. رجوع شود به صفحه قبل.

۳. أَنَّهُ صَلَّى أَخَذَ الْحَصَى فِي كَفِّهِ فَقَالَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ». خرائج

و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

همچنین اهل تسنن در کتبشان بابتی دارند تحت عنوان تسبیح گفتن سنگریزه در دستان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معجزات دیگر ایشان؛ رجوع شود به: عیون الأثر، ابن سید الناس، ج ۲، ص ۳۶۰؛ نهایة الأرب، نویری، ج ۱۸، ص ۳۲۱؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج ۱، ص ۸۲؛ بدایة و

و از یک طرف به اشاره پیغمبر ﷺ ماه دو نیمه شد و به هم وصل شد^(۱) پس در بعثت پیغمبر خاتم ﷺ قوانین طبیعی هم در عالم سفلی هم در عالم علوی^(۲) به اراده غیبی تغییر کرد تا عظمت این واقعه را نشان بدهد.

تغییر قانون خلقت در آسمان و زمین، در واقعه عاشورا

به شهادت تمام این اسطوره‌های اهل سنت، این مطلب در واقعه عاشورا اتفاق افتاد، یعنی قانون خلقت هم در زمین و هم در آسمان تغییر کرد. در زمین چه جور تغییر کرد؟ در آسمان چه جور تغییر کرد؟ بزرگان علمای اهل سنت در واقعه عاشورا کلماتی را به طور مسلم نقل کرده‌اند و قضیه را غیر قابل مناقشه تلقی کرده‌اند. این قضایا آن قدر روشن بوده که دم زده‌اند. آنان که اهل نظر و فکرنند، اوج مطلب را به

→
النهاییه، ابن کثیر، ج ۶، ص ۱۴۶؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۹، ص ۵۰۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ فیض القدير، مناوی، ج ۳، ص ۲۵؛ فتح القدير، شوکانی، ج ۳، ص ۲۳۱؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۷، ص ۱۴۷؛ أضواء البیان، شتیطی، ج ۹، ص ۱۰۶ و...
۱. «قَوْلُهُ ﴿وَإِنسَقَّ الْقَمَرُ﴾ فَإِنَّ قُرَيْشًا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً فَدَعَا اللَّهَ فَانْسَقَّ الْقَمَرُ بِنُصْفَيْنِ حَتَّى نَظَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ التَّامَ فَقَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ». تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۷، ص ۳۵۱.

معجزة شق القمر توسط پیامبر ﷺ با عبارات متفاوت در این منابع نیز آمده است:
تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۹، ص ۳۱۰؛ دُر النظیم، شامی عاملی، ص ۱۳۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۹۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۲۱۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۵، ص ۱۷۴؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۲، ص ۵۲۸ و...
منابع اهل تسنن: مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۷ و ج ۳، ص ۲۷۵ و ج ۴، ص ۸۲؛ صحیح بخاری، بخاری، ج ۴، ص ۱۸۶ و ج ۶، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۸، ص ۱۳۲؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۷۲ (هذا حدیث حسن صحیح)؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۴۷۲ (و هو صحیح علی شرطهما)؛ دُر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۱۳۳؛ دیباج علی مسلم، سیوطی، ج ۶، ص ۱۵۶ و...

۲. سلفی: عالم دنیا (عالم طبیعت). علوی: عالم ماوراء طبیعت.

حدی بالا بردند که از آنچه من می گویم بیشتر بوده و مطالبی که نقل می نمایم، در مقابل عظمت این قضیه ناچیز است و من بر اساس وظیفه علمی ای که دارم فقط بعضی از آن کلمات را می گویم.

خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز

مثلاً اینان می گویند که در روز عاشورا خورشید گرفت. ^(۱) این مسأله از نظر قواعد نجومی برای کسانی که در هیئت و نجوم واردند، خیلی بیهت انگیز است که آفتاب در آن روز چنین حالی پیدا کند. از آن طرف قضیه را که نقل نموده اند، بالاتر از این است. بزرگان دانیان سنی می گویند: در قضیه عاشورا طوری شد که سه شبانه روز آسمان تاریک شد و مردم روز و شب ستاره ها را می دیدند. ^(۲) این چنین مطالب

۱. «قَالَ أَبُو قُبَيْلٍ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُسِفَتِ [انكسفت] الشَّمْسُ كَسْفَةً [حتى] بَدَتِ الْكُوكَبُ نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهَا هِيَ»؛ ابی قبیل گفت، هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد خورشید گرفت [و آسمان چنان تاریک شد که] ستاره ها نمایان شدند تا جایی که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ در النظم، یوسف بن حاتم شامی عاملی، ص ۵۶۷؛ ذکری الشیعه، شهید اول، ج ۴، ص ۲۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۶.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۳۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج ۵، ص ۸۴؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۹۷ (بیان هیثمی ذیل روایت: رواه الطبرانی و إسناده حسن)؛ المحاضرات و المحاورات، سیوطی، ص ۴۰۵؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیثمی مکی، ص ۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۱۹.

و همچنین نزدیک به همین مضمون در این منابع: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۲؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. «روی ابن لهیعه: عن أبي قبيل المعافري: أن الشمس كسفت يومئذ حتى بدت النجوم وقت الظهر... وأن الارض أظلمت ثلاثة أيام.» ابن لهیعه از ابی قبیل روایت می کند که: در روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام خورشید گرفتگی شد تا جایی که ستاره ها در وقت ظهر نمایان گشتند و زمین سه روز در ظلمت و تاریکی بود. بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۹.

در قضیه عاشورا هست و همه این‌ها سند زنده دارد و در هر محکمه‌ای هم با این سندهای زنده حاضریم.

عاشورا قیامت و محشر کبری

اینان باید بفهمند که شهادت امام حسین علیه السلام ورق خلقت را برگردانده و قیامت عاشورا، عالم را تکان داده است. پس عاشورا قیامت است. این سخنان که نوحه خوانها می‌خوانند، صحیح و درست است. منتها یک عده عوام نمی‌فهمند. این‌ها اگر داد بزنند: «زمان محشر کبری است امروز» یا بگویند: «زمان محشر کبری است امشب» اینها از روی علم می‌گویند نه روی جهل. اینها حرف‌های جاهلانه نیست. این‌ها حرف‌های عالمانه است. این‌ها همه سند دارد.

عده‌ای بی‌خبر خیال می‌کنند آنها کتاب و سنت را فهمیده‌اند و از احادیث و تاریخ آگاهی دارند. از چه خبر دارید؟ اگر از فقہتان خبر دارید، بیاید. اگر از حدیثان خبر دارید، بیاید. اگر از تاریخان خبر دارید، بیاید تا مطلب روشن بشود. گفتگوی علمی که دعوا ندارد. بیاید تا روشن بشود که نادانی‌ها و جهالت‌ها کار را به جایی رساند که کم‌کم این سبک مغزان تصوّر کردند که اگر حسین بن علی علیه السلام این حرکت روز عاشورا را نمی‌کرد، بهتر بود.

→ همچنین: «عَنْ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو الْكِنْدِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أُمُّ حَيَّانَ (أُمُّ حَبَانَ) قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَظْلَمْتُ عَلَيْنَا ثَلَاثًا...» زید بن عمرو کندی نقل می‌کند ام حیان برای من این چنین حدیث کرد: روزی که حسین علیه السلام کشته شد ما سه روز در ظلمت و تاریکی بودیم. منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر [م. ۵۷۱]، ص ۳۶۲؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۷؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۹؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۲؛ نظم در السمطین، زرنندی حنفی، ص ۲۲۰؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۶ (و أخرج البيهقي عن أم حبان قالت...); صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۴.

دستور رحمانی و قیام سبحانی

خود بخاری در تاریخش می نویسد که پیغمبر ﷺ فرمود: پسر من حسین علیه السلام در کربلا شهید می شود، به نصرتش بروید. ^(۱) پس این فرمان، فرمان الهی و این دستور، دستور رحمانی و این قیام، قیام سبحانی است. مطلب این نیست که امام حسین علیه السلام به منظور خلافت حرکت کرده است. خلافت پیش امام حسین علیه السلام چیست؟ خلافت به حسین بن علی علیه السلام شرف دارد، نه حسین بن علی علیه السلام به خلافت.

۱. في الإصابة... قال البخاري في تاريخه، و البغوي و ابن السكين و غيرهما: عن أشعث بن سحيم، عن أبيه عن أنس بن الحارث، قال: سمعت رسول الله يقول: إن ابني هذا - يعني الحسين - يقتل بأرض يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك منكم فلينصره. ينابيع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۸.

همچنین: ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مؤلفین شیعه و عامه، این روایت را در سندی که مشتمل بر بخاری است نقل نموده اند: «حدثنا منصور بن محمد بن منصور الوكيل الأصبهاني حدثنا إسحاق بن أحمد الفارسي قال حدثنا البخاري (محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابن المغيرة بن بردزبة) قال حدثني محمد صاحب لنا خراساني قال حدثنا سعيد بن عبد الملك بن واقد الجزري حدثنا عطاء بن مسلم الخفاف عن الأشعث بن سحيم عن أبيه عن أنس بن الحارث قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم يقول: إن ابني هذا - يعني: الحسين - يقتل بأرض [من] العراق، فمن أدركه منكم فلينصره، قال: فقتل أنس مع الحسين علیه السلام». انس بن حارث گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم، می فرمود: پسر من حسین علیه السلام، در زمینی از حوالی سرزمین عراق به شهادت می رسد. کسی که او را در آن حال درک کند، باید او را یاری کند. پس انس بن حارث به همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مشیر الأحزان، ابن نما حلی، ص ۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص ۱۵؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۵۳۰ (فقتل أنس بن سحيم مع الحسين علیه السلام)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۸، ص ۱۴۱.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوه، أبو نعیم الأصفهانی، ج ۲، ص ۵۵۵؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۲۳؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبري، ص ۱۱۴۶ (خرجه الملا في سيرته)؛ فضائل الثقلين، ایجی شافعی، ص ۵۰۳؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۰ و ج ۱۴، ص ۱۴۸ (خرجه الحافظ أبو نعیم من حديث عطاء بن مسلم الخفاف: عن الأشعث ابن سحيم، عن أبيه، عن أنس بن الحارث).

امام حسین علیه السلام بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله

حسین بن علی علیه السلام همان کسی است که بر آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا می‌رفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرمود: بالا بیا، بالا بیا. وقتی این بچه می‌آمد، پایش را روی زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذاشت. این بچه یک مجسمه علم بود. امام حسین علیه السلام می‌دانست جایگاه سینه پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر خطیر است و محضر چقدر عظیم است. امام حسین علیه السلام بچه هم که بود می‌دانست از زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رفتن خیلی مشکل است. اما پیغمبر صلی الله علیه و آله باز می‌فرمود: «تَرَقَّ تَرَقَّ»^(۱) بیا بالا، بیا بالا، برای چه؟ تا او این پاهای کوچکش را بردارد و بگذارد روی شکم پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد پاها را بگذارد روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله.

قلب پیامبر صلی الله علیه و آله عرش اعظم و امام حسین علیه السلام قلب توحید

قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله عرش اعظم پروردگار است. سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله حامل تمام اسرار خداست^(۲) و پیامبر می‌خواهد به دنیای علم بفهماند که تنها این بشر حق دارد، پایش

۱. «سمعت أبا هريرة يقول: أبصرت عينايا هاتان، و سمعت أذنايا رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم، و هو أخذ بكفّي حسين [علیه السلام]، و قدماه على قدم رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و هو يقول: ترقّ عين بقّه. قال: فرقى الغلام حتى وضع قدميه على صدر رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم، ثم قال له رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: افتح فاك، ثم قبله، ثم قال: اللّهم أحبه، فأني أحبه». ابو هريره گفت: با دو چشم دیدم و با دو گوش شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کف دست حسین علیه السلام را گرفت و قدمهایش را روی قدمهای خود جای داد و فرمود: «ترقّ ترقّ عين بقّه» بالا بیا بالا بیا. کودک به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می‌رفت تا قدمهایش را روی سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهاد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود: دهانت را بگشای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهانش را بوسید و فرمود: خدایا! حسین را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم. ادب المفرد، بخاری، ص ۶۲؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۹۷؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۵۷۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۲۲؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی و آله، بری، ص ۴۰؛ فضائل الثقلین، ایچی شافعی، ص ۴۷۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۷۱.

۲. رجوع شود به مجلس دوم، ص ۱۰۶، عنوان: امام حسین علیه السلام صاحب تمام اسرار الهی، پی نوشت ۳.

را روی سینه من گذاشته و قدم روی قلب من بگذارد و این همان کسی است که قلب تو حید و قلب اسلام است و غرض از بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام را زنده می‌کند.

تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در تمام خلقت

حالا که مطلب به اینجا رسید خوب توجه کنید پس شهادت امام حسین علیه السلام در تمام عالم خلقت تأثیر کرد هم در زمین تأثیر کرد و هم در آسمان تأثیر کرد. شهادت امام حسین علیه السلام در آفاق تأثیر کرد^(۱) در انفس تأثیر کرد ﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾^(۲)

استمداد از علم ماوراء طبیعت و حکمت علیا در تبیین واقعه کربلا

قضیه از نظر علمی روی قوانین طبیعی نیست، یعنی علم تشریح و علم فیزیولوژی یا وظائف الاعضاء با قواعد علمی اش، نمی‌تواند مطلب را توضیح دهد. علم ماوراء طبیعت و فلسفه اولی باید در این مطلب نظارت کند. هر مطلبی در یک منطقه‌ای از علم باید رسیدگی بشود. این مطلب اصلاً در محدوده رسیدگی کتب تشریح و وظائف الاعضاء نیست. این مطلب در محدوده دید علماء طبیعی و قوانین طبیعت نیست. اینجاست که باید از متافیزیک یعنی ماوراء طبیعت مدد گرفت؛ نه از عالم فیزیک و طبیعت. اینجاست که باید از حکمت علیا مدد گرفت؛ نه از حکمت سُفلی. اینجاست که باید از فلسفه اولی و قواعد اساسی وجود استمداد کرد و قضیه در آن منطقه باید حل بشود که این مطلبی که اتفاق افتاده در اثر چیست؟

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۲، پاورقی ۱.

۲. به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های [گونگون] و در وجود خودشان نشان خواهیم داد. فصلت (۴۱): ۵۳.

حکومت اراده مسبب الاسباب بر قوانین عالم طبیعت

در اثر این است که آن اراده‌ای که عالم را ساخته و قوانینش را بر عالم حاکم کرده و موجودات عالم را تحت حکومت آن سنن قرار داده، همان دستگاه یک سنت شکن دارد که «دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن». در اثر حکومت آن دستگاه که اراده مسبب الاسباب است، اسباب طبیعت در روز عاشورا به هم می‌خورد و در اثر به هم خوردن اسباب طبیعت، یک امر غیر طبیعی در عالم جاری می‌شود.

سرخ شدن آفاق و جوشیدن خون از زمین در عاشورا

این جا ابن جوزی به قدر عقل خودش در مطلب وارد می‌شود. ابن جوزی یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت است. او می‌گوید چه شد که در شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید؟ چه شد که در شهادت امام حسین علیه السلام از زمین خون جوشید؟ چه شد که در شهادت امام حسین علیه السلام آفاق سرخ شد؟^(۱) بعد وارد تحقیق مسأله می‌شود. این مرد دانشمند این جور تحقیق می‌کند و می‌گوید: این قضیه عجیب نیست.

اعتراف ابن حجر به باریدن خون بر در و دیوار

حتی ابن حجر مکی که متعصب‌ترین عالم سنی است، او هم نوشته که در شهادت امام حسین علیه السلام عالم تکان خورد و نظام تغییر کرد و در شهادت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام خون بر در و دیوار بارید^(۲) او هم این را می‌گوید. این مطلب

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۷، عنوان: سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه السلام

۲. «في رواية أنه مطر كالدّم على البيوت و الجدر بخراسان و الشام و الكوفة.» بارانی همانند خون بر خانه‌ها و دیوارها در خراسان و شام و کوفه بارید.

منبع اهل تسنن: صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي مكي، ص ۱۹۴.

قهرماً باید رسیدگی بشود. معلوم می‌شود قضیه دیگر قابل انکار نیست. مطلب چیست؟

نمایان شدن غضب پروردگار به صورت سرخی عالم

ابن جوزی می‌گوید: وقتی آدمی غضب می‌کند، اثر غضب عبارت است از حُمره در چهره. وقتی آدم غضبناک می‌شود صورت سرخ می‌شود. این اثر غضب انسان است. خوب دقت کنید، چنانکه آدمیزاد وقتی غضبناک شد، غضبش با سرخی صورتش نشان داده می‌شود، پروردگار اقدس و اعلی و اکبر و اعظم است از این‌که غضبش مانند غضب یک مخلوق نمایش پیدا کند. این است که غضب پروردگار به صورت سرخی تمام عالم نمایان شد. این نمایش غضب خدا بود.^(۱) انصافاً این مرد عجب شیرین حرف زده و چه اندازه پخته سخن گفته است.

ابن جوزی می‌گوید اگر آفاق خون شد، نکته‌اش این است که وقتی بشری چون شما از یک حادثه ناگوار و غیر مترقبه ناراحت می‌شوید، صورت و پیشانی‌تان سرخ می‌شود و چهره شما دگرگون می‌شود و بعد هم اندامتان به لرزه می‌افتد و دست و پای شما می‌لرزد. این مظهر غضب شماست. وقتی حضرت ربّ اعلی جلّ و علا هم خواست غضبش را در این واقعه کبری که مهم‌ترین جنایت عالم است نشان بدهد، به این صورت نشان داد و از آن اراده غیبی که ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^(۲) عالم را به لرزه آورد. خداوند خواست بفهماند: ای بشر! همچنان که هر

همچنین: «قال حصين فلما قتل الحسين [عليه السلام] لبثوا شهرين أو ثلاثة كأنما تلتطخ الحوائط [للتلخ الحائط]-

تلتطخ الحيطان] بالدماء ساعة [ما] تطلع الشمس حتى ترتفع.»

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۲۹۶؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۹؛ بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۸۵؛ فصول المهمه، ابن صباغ،

ج ۲، ص ۸۴۲؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۳۰، عنوان: سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی

۲. خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست. الرعد (۱۳): ۳۹.

کسی وقت غضب بدنش می لرزد، بین غضب من در شهادت حسین علیه السلام به کجا رسیده که عالم را لرزاندم.

لرزیدن زمین جلوه غضب خدا

این است که زینب کبری علیها السلام نگاه کرد و دید سر بریده بالای نیزه است، اما زمین دارد می لرزد^(۱) این لرزه جلوه غضب خداست. آن سرخی در آفاق و آن حمره، نمایش و مَثَلی است برای غضب حضرت ربّ الارباب پس این مطلب تمام شد. تا اینجا بحث ما روی دو مطلب تمام شد: یک مطلب از نظر نقل، و یک مطلب از نظر تحقیق. چون بحث علمی باید روی دو پایه استوار بشود: یکی روی نقل درست و یکی روی موشکافی نقل و تحقیق در قضیه.

اما در مقام نقل، من از مهمترین ارکانی که روایت و حفاظ تواریخ و سیر و احادیث اند، نام بردم. در میان این عده که امشب نام بردم از مفسرین هستند. در میان این عده که گفتم از محدثین هستند، در میان این عده که گفتم از مورّخین هستند. در میان این عده که گفتم از رجالیین و منقّدین هستند، در میان این عده که گفتم از ادبا هستند. در میان این عده که گفتم از حکماء هستند. در میان این عده که گفتم از

۱. «و تزلزلت الأرض و أظلم الشرق و الغرب، و أخذت الناس الرّجفة و الصّواعق.» روایت است که بعد از شهادت آن حضرت، زلزله عظیم در زمین ایجاد شد و شرق و غرب عالم سیاه شد و باد مخوف وزید و از آسمان صداهاى مهیب [شنیده شد]. مقتل أبی مخنف (المشهور)، ص ۹۳؛ دمعَة السّاکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۵۴.

و همچنین: «قال ابو مخنف:... ثم إن الملعون قطع الرأس الشّریف المبارك، و کلّموا قطع منه عضواً یقول: «یا جدّاه! یا محمّداه! یا أباً القاسماه! یا أبّتاه! یا علیّاه! یا أمّاه! یا فاطماه! أقتل مظلوما، و أذبح عطشانا، و أموت غریبا. فلما اجتزّه و علاه علی القنّاة کتبر و کتبر العسکر ثلاث تکبیرات و تزلزلت الأرض و اظلمت الدنیا، و أمطرت السماء دما عیظا، و ینادی فی السماء: قتل و الله الحسین بن علی بن أبی طالب، قتل و الله الإمام ابن الإمام، قتل الأسد الباسل، و كهف الأرامل.» ینابیع المودّه، قندوزی، ج ۳، ص ۴.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس ششم، ص ۲۹۲، پاورقی ۲.

فقهاء هستند؛ یعنی از تمام شعب علمی اهل سنت رجالی را به میان آوردم و از تمام اینان نقل کردم. پس دیگر کار در نقل مطلب تمام است. بعد به تحقیق مطلب رسیدیم، خودم در مطلب یک تحقیقی دارم که چون نمی‌خواهم از غیر دانایان سنی حرف بزنم آن را امشب نمی‌گویم تا این مجلس از اول تا به آخر از عامه باشد. این است که تحقیق قضیه را هم باز از خود آنان گفتم.

احتجاج بر عامه با روایات بیان شده

حال وقت احتجاج است. حال وقت نتیجه گرفتن است. حال وقت آن است که با این دانایان و با این رجال علم و با این مردم پخته با یک بیان علمی حرف بزنم که آنان غیر از بقیه هستند. آنان اهل فکرند. طبقه علما و دانشمندان غیر از مردم عوامند. وقت آن است که به این طبقه بگویم: ای دانشمندان! امروز این مطالب در دسترس است اگر بخواهید می‌توانید رجوع کنید و از نظر تحقیق هم با شما سخن گفتم.

اشک نریختن و نلرزیدن در مصائب امام حسین علیه السلام، تخلف از اراده خدا

اگر مطلب این است و در شهادت امام حسین علیه السلام خدا خواست که عالم بلرزد، پس ما هم باید بلرزیم. اگر ما در این مصیبت نلرزیم، از اراده خدا تخلف کردیم. در شهادت امام حسین علیه السلام خدا خواست آسمان خون بگیرد، اگر ما اشک نریزیم، از آیین خدا تخلف کردیم.

آنکه می‌گوید: عزا و گریه در دستگاه امام حسین علیه السلام بدعت است، اگر قدرت دارد با منطق و بیان علمی اثبات کند. حساب، حساب علم و استدلال است. حساب علم و استدلال، یک حساب مقدس جهانی و یک حساب مقدس اسلامی و یک حساب مقدس قرآنی است. ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱)

۱. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید. البقرة (۲): ۱۱۱.

تقصیر ما در گریه اندک بر امام حسین علیه السلام

پس ما امشب فقط باید یک معذرت بخواهیم آن معذرت چیست؟ آن معذرت این است که بگوییم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! ما مقصّریم. ای دستگاه قرب! ما سراپا تقصیریم که بر حسین بن علی علیه السلام این اندازه گریه کردیم. بر ما ببخشید ما دیگر بیش از این، قیمت و ارزش نداریم؛ لذا گریه ما باید همین اندازه باشد.

گریه صبح و شام امام زمان علیه السلام و غبار غم بر عالم هستی

اما امام زمان حجة بن الحسن علیه السلام می گوید: ای جد بزرگوار! صبح و شب بر شهادت تو گریه می کنم. ^(۱) او هر صبح و هر شب گریه می کند و باید هر صبح و هر شب گریه کند، «المَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ». ^(۲) از وقتی سر حسین علیه السلام بالای نیزه رفت، ^(۳) غبار غم بر باطن هستی نشست و این غبار غم شسته نخواهد شد مگر در آن وقتی که خدا وعده داده ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾ ^(۴) ۱۰.

۱. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه: «فَلَا تُدْبِتُكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَا بُكِيَّتَ عَلَيَّكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا حَسْرَةً عَلَيَّكَ وَ تَأْسُفًا وَ تَحَسُّرًا عَلَى مَا ذَهَبَ وَ تَلَهْفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمَصَابِ وَ غَضَةِ الْإِكْتِيَابِ»؛ صبح و شب برای تو ناله می کنم و به جای اشک بر تو خون می گریم؛ به خاطر حسرت خوردن بر تو و از روی تأسف و بلایی که بر تو وارد شده و از روی اندوه و حزن بر تو. تا این که از غم مصیبت ها و غصه ناراحتی بمیرم. المزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۵۰۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۲۳۸.

۲. امام حسین علیه السلام ضمن روایتی فرمودند: «سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ»؛ از جدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: باید به هر کسی به قدر معرفتش عطا کرد. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۳۷؛ معارج الیقین، شیخ محمد سبزواری، ص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۹۶ - ۱۹۷.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. رجوع شود به مجلس ششم، ص ۲۷۲، پاورقی ۱.

۴. و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم. الإسراء (۱۷): ۳۳.

هدف امام حسین علیه السلام از کشته شدن

امام حسین علیه السلام کشته شد و کشته شدن او برای هیچ هدفی نبود الا یک هدف؛ آن هدف چه بود؟ آن هدف، خداست. آن هدف، رضای خداست. امام حسین علیه السلام کشته نشد مگر برای این که توحید زنده شود. یکی از اهداف امام حسین علیه السلام از شهادت این بود که ذکر خدا عَلَم بشود. «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ»^(۱) یکی از اهداف امام حسین علیه السلام از شهادت این بود که شراب و قمار برآفتد و به جای شراب و قمار، قرآن و نماز و علم و حکمت و معرفت بیاید.^(۲)

نام مقابله کنندگان با اهداف امام حسین علیه السلام، در طومار عمر سعد

آن طبقات مردم که الآن در شکستن هدف امام حسین علیه السلام می کوشند، آن مردمی که در شکستن نماز می کوشند، یقین بدانند که باید اسمشان را در طومار عمر بن سعد پیدا کنند؛ چرا که سیدالشهدا علیه السلام کشته هدف است. امام حسین علیه السلام برای خاطر جسمش و برای خاطر مالش کشته نشده است. امام حسین علیه السلام به عشق خدا و به عشق اسم خدا و به عشق دین خدا کشته شده است.

نام خدمت گزاران به دین، در طومار حسینی

هر کس امروز به دین خدمت کند، اسمش را در طومار حسینی بنویسند. هر کس به گفتارش، به رفتارش، به قدمش، به قلمش، به عملش، کوچک ترین صدمه‌ای به دین بزند، اسمش را در دفتر مخالفین سیدالشهدا علیه السلام پیدا کند. جنگ، جنگ حق و

۱. فرازی از زیارت نزد رأس امام حسین علیه السلام: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ.» کافی، ج ۴، ص ۵۷۸؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۷۲ و...

۲. رجوع شود به ص ۲۳، عنوان: شهادت امام حسین علیه السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم السلام

باطل است. جنگ، جنگ کفر و اسلام است. جنگ، جنگ عدل و ظلم است. جنگ، جنگ امانت و خیانت است. جنگ، جنگ غیرت و بی غیرتی است. جنگ، جنگ حقیقت و مجاز است. جنگ، جنگ دنیا و آخرت است.

ترک حجاب بانوان و ترک نماز، باعث حذف نام از دفتر امام حسین علیه السلام

مردها باید متوجه باشند. زنانی که ادعا می کنند ما کنیزان حسینیم و ما ربطی به آن دستگاه نداریم، این زنان باید بدانند اگر با سر لخت و بدن برهنه در کوچه آمدند، این ها به قدم اول اسمشان را از این دفتر قلم می زنند. چرا؟ چرا که قیام امام حسین علیه السلام برای حفظ احکام الهی و اقامه حدود و احکام قرآن است. قرآن چیست؟ قرآن این است: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ﴾^(۱) این قرآن است. و قیام امام حسین علیه السلام برای اقامه احکام الهی و حفظ این آیه است. آن زنی که به آن وضع فریبنده بیرون می آید، این زن، حسین بن علی علیه السلام را غضبناک می کند. او باید خود را فردای قیامت برای حساب آماده کند.

آن جوانی که تارک الصلوة است، شب صبح می شود و صبح شب، و پیشانی برای خدا روی خاک نمی گذارد، آن جوان باید بداند که یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام اقامه ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^(۲)

۱. به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه تر است؛ زیرا خدا به آنچه می کنند آگاه است. * و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیدا است. و باید روسری خود را بر گردن خویش [فرو] اندازند. التور (۲۴): ۳۰-۳۱.

۲. نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره مورد مشاهده است. الإسراء (۱۷): ۷۸.

است. یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام اقامه ﴿وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾^(۱) است. یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام اقامه ﴿قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ﴾^(۲) است.

اگر به اهل دین و آیین راه ندارید، یقین بدانید به امام حسین علیه السلام راه ندارید و هر چه زودتر فکری کنید. تصوّر نکنید راه پیدا کردن به امام حسین علیه السلام مشکل است.

دعوت گنه کاران و اهل معصیت به دستگاه امام حسین علیه السلام

هر کس هستی، هر کاره هستی، بیا! اگر زنی بودی که تا کنون بی پرده حجاب بودی، امشب بیا! اگر مردی بودی که تا امشب تارک الصلوة و شراب خوار بودی، امشب بیا! هر کاره که هستی بیا!

نا امید مباش که اگر از آن طرف مطلب این قدر شدید است، از این طرف امام حسین علیه السلام دریای بی پایان رحمت و اسعه است. او کسی است که چهره حرّ بن یزید ریاحی را به مشتی آب شست، و بعد فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ». (۳) ۱۱۰.

۱. و بارکوع کنندگان رکوع کنید. البقرة (۲): ۴۳.

۲. به راستی که مؤمنان رستگار شدند همانان که در نمازشان فروتنند. المؤمنون (۲۳): ۱ و ۲.

۳. پس از رفتن حر به میدان و مجروح شدنش امام علیه السلام بر بالین او آمد در حالیکه رمقی داشت، و از بدن او خون جاری بود خاک از چهره او پاک کرد و خطاب به او فرمودند: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ حُرًّا [وَأَنْتَ الْحُرُّ] فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»: لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۲؛ اسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۲۹۱. فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج ۵، ص ۱۰۲؛ روضة الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حبيب السیر، خواند امیر، ج ۲، ص ۵۲.

و به این عبارت: «بَخَّ بَخُّ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيْتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»: امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۳؛ روضة الواعظین، قتال نیشابوری، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

همچنین: پس از آنکه به میدان رفت و به مقام شهادت رسید: «و اجترّوا رأسه و رموه نحو الإمام، فوضعه في حجره و هو يبكي و يمسح الدم عن وجهه: «و الله ما أخطأت أمك إذ سمّتك حرّاً، فأنت و الله حرّ في الدنيا و سعید في الآخرة». مقتل ابی مخنف (مشهور)، ص ۷۹؛ اسرار الشّهاده، دربندی، ص ۲۷۹؛ ینایع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۷۷.

شما مردم هم از مرد و زن امشب بیاید و بگویید: یا ابا عبدالله علیه السلام! ما یک عهد مخلصانه با تو می‌بندیم. اگر نمازخوان نبودیم، از امشب دیگر اهل نمازیم. اگر شراب‌خوار بودیم، امشب دیگر لیمان را شستیم. لبی که حسین علیه السلام بگوید، دیگر به این چیزها آلوده نمی‌گردد. با امام حسین علیه السلام یک عهد مردانه رندانه ببند. اگر تو مسلمانی ولی اهل آلودگی و فحشا بودی، یک مرتبه برگرد و بگو دامن ناپاک به دامن عصمت راه ندارد.

یا ابا عبدالله علیه السلام! دامن ناپاکم را می‌آورم آن را بشوی تا گرهش بزخم به آن دامنی که ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۱) اگر گناه‌کاری بیا! اگر تارک الصلواتی بیا! اگر شراب‌خواری بیا! هر کاره هستی بیا! این درگاه، درگاه ناامیدی نیست، همه را می‌پذیرد و همه را می‌شوید و یک مهر می‌زند، همه پاکیزه بیرون می‌آیند.

دست به دامان امام حسین علیه السلام و رهایی از آلودگی‌ها

این را که می‌گویم یقین دارم و تردیدی در آن ندارم. به خود امام حسین علیه السلام قسم! این قدر این دستگاه در نزد خدا اعتبار دارد که هر آلوده‌ای امشب وارد این حسینیه شده اگر او وساطت کند، پاکیزه بیرون خواهد رفت. همین جا بین خودت و

→ همچنین قبل از رفتن به میدان و اظهار ندامت و پشیمانی خدمت حضرت علیه السلام، امام حسین علیه السلام نامش را می‌پرسد و در جواب حضرت علیه السلام می‌گوید: «أنا الحرّ [بن یزید]» سپس حضرت علیه السلام اینگونه او را پاسخ دادند: «أنت الحرّ كما سمّتك أمك، أنت الحرّ إن شاء الله في الدنيا والآخرة» و پس از آن اذن میدان گرفت و به شهادت رسید: تسلیة المجالس، محمد بن ایطال، ج ۲، ص ۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۳؛ الدمعة الساکبة، بهیانی، ج ۴، ص ۲۹۴.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۲۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۵.

۱. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزاید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. الأحزاب (۳۳): ۳۳.

پروردگارت و امام حسین علیه السلام معامله ای کن. تو یک طرف، خدا یک طرف، واسطه این معامله هم سر بریده پسر زهرا علیها السلام است. این وساطت در هر عصری هم برقرار است و الآن هم فریاد می زند: «هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین ینعیننی؟ هل من ذاب یدب عن حرم الرسول؟»^(۱) «هل من جوانان می گوید: «هل من ناصر ینصرنی؟». به مسجد آمدن شما یاری سیدالشهدا علیه السلام است. به شما زنان می گوید: «هل من ناصر ینصرنی؟». پرده داشتن شما یاری سیدالشهدا علیه السلام است.^{۱۳}

ای خدمتگزاران حسین بن علی علیه السلام! حال که آمده اید تا عهد ببندید و بگویید: یا ابا عبدالله علیه السلام! ما آمدیم، اما پیش خدا آبرو نداریم، همین که بگویید: ما پیش خدا آبرو نداریم، فوراً دو دست بریده برادرش را به شما نشان می دهد و می گوید: این دو شاخه ریحان را بگیرید و ببرید به در خانه پروردگار.

انقلاب تمام مراتب هستی در شب و روز عاشورا

امشب، شب عاشورا است. فردا چه پیش می آید؟ کسی خبر ندارد. آیا طومار زندگی پیچیده بشود یا نشود. حوادث روزگار ضمانت ندارد. دیگر فردا شب، شب عاشورا پیدا نمی شود. دیشب، شب عاشورا نبود و فردا شب هم نیست. شب عاشورا منحصر به فرد است. روز عاشورا منحصر به فرد است. در شب و روز عاشورا تمام مراتب هستی منقلب است.^(۲) امشب قلب امام زمان علیه السلام برای روی پریشان زینب

۱. «فلما کان الیوم العاشر و قتل أصحاب الحسین و جعل الحسین ینادی: ألا ناصر فینصرنا...» أعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۴۵.
و همچنین: «نادی [الحسین بن علی علیه السلام] هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله هل من موحد ینخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله یاغائتنا هل من معین یرجو ما عند الله فی إعانتنا فارتفعت أصوات النساء بالعوایل. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۶؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۹.

منع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۲۲، پاورقی ۱.

کبری علیها السلام می تپد. امشب قلب علی بن ابی طالب علیه السلام می زند. امشب قلب امام هشتم علیه السلام مثل پروانه دور قبر شش گوشه می گردد. امشب تمام ارواح انبیا علیهم السلام متوجه به حسین علیه السلام است. امشب شبی است که ارواح انبیا علیهم السلام اولیا علیهم السلام، شهدا، صدیقین از ملا اعلی برای زیارت امام حسین علیه السلام می آیند و خیمه می زنند.

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یا رب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است

عهد با امام حسین علیه السلام

یک چنین شبی همه آلوده آمده ایم. همه با او عهد بستیم تا شسته بیرون برویم. ای سینه زانی که دستتان را برای امام حسین علیه السلام به سینه زدید! دیگر بعد از این مبادا این دست گناهی بکند. مبادا به ورق بخورد. ای گریه کنندگانی که در این شبها و روزها بر امام حسین علیه السلام اشک ریختید! این چشم پاک را دیگر به صورت بیگانگان آلوده نکنید. ای زنانی که آمدید، این جا موی پریشانتان را به موی پریشان زینب کبری علیها السلام وصل کردید! بیدار باشید. دیگر این مورا به بیگانگان نشان ندهید. فرصت امشب را غنیمت بشمارید. ﴿تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾^(۱)

امید به دامنه شعاع رحمت امام حسین علیه السلام

یا اباعبدالله علیه السلام! دلها الآن آماده است. الآن وقت آن است که عنایتی کنید. الآن وقت آن است که نظری کنید. ای پسر زهرا علیها السلام! ما خیلی پستیم. تو خیلی بلندی. ما کجا و تو کجا؟

پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

۱. ای کسانی که ایمان آورده اید، به درگاه خدا توبه ای راستین کنید. التَّحْرِيم (۶۶): ۸.

ذره کجا و آفتاب کجا! قطره کجا و دریا کجا! هر چه گفتم، غلط گفتم که تو از آن طرف بزرگتری؛ ما از این طرف پست تریم.
ای حسین بن علی علیه السلام! با همه این گفتگوها فقط مطلبی که ما را امیدوار می کند، این است که دامنه شعاع رحمت تو و دامنه اشعه جود و کرم تو به قدری است که بر سر همه گنهکاران سایه می اندازد.

بیست و پنج سفر پیاده امام حسین علیه السلام به زیارت بیت الله الحرام

ای حسین بن علی علیه السلام! تو همان کسی هستی که تاریخ از زندگانی تو عکس برداری کرده و امروز به روزگار نشان می دهد؛ بیست و پنج مرتبه در عمرت با پای پیاده به زیارت بیت الله الحرام رفتی.^(۱)
یا اباعبدالله علیه السلام! برادرت امام حسن علیه السلام این کار را کرد.^(۲) تو هم خواستی مانند او

۱. «إِبَانَةُ ابْنِ بَطَّةَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُبَيْدٍ أَبُو عُمَيْرٍ لَقَدْ حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَإِنَّ النَّجَائِبَ تَقَادُّ مَعَهُ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۹۳.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن سعد، ص ۳۵؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۹۷؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۸۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۵۷۲؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام حَجَّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَقَاسَمَ اللَّهُ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَيْرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْهِ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

همچنین: «قال ابن عباس ما ندمت على شيء فانتني في شبابي الا اني لم أحج ماشيا ولقد حج الحسن بن علي علیه السلام خمسة وعشرين حجة ماشيا وان النجائب لتقاد معه ولقد قاسم الله ماله ثلاث مرات حتى أنه يعطى الخف ويمسك النعل.»

منابع اهل تسنن: سنن الكبرى، بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۲؛ سیر اعلام النبلا، ذهبی، ج ۳، ص ۲۶۰.

به همین مضمون در منابع اهل تسنن: مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۹؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۳، ص ۳۰۳؛ زاد المسیر فی علم تفسیر، ابن جوزی، ج ۵، ص ۲۹۰؛ عمدة القاری، عینی، ج ۹، ص ۱۳۰؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۴۲۴.

گوشواره برای عرش معرفت باشی؛^(۱) این است که تو هم بیست و پنج مرتبه با پای پیاده به کعبه رفتی و مقابله اسبها را می کشیدند تا بفهماند به مردم که این پیاده رفتن از ناداری و از ذلت نیست؛ از عشق به پروردگار است که با پای پیاده به راه او می رود. اینجا پیاده می رفت. از آن طرف در مقابل محتشمان و صاحب منصبان و رجال حکومت آل ابوسفیان سواره راه می رفت. آن چنان که جلوه جلالش همه را خیره می کرد.

عطای امام حسین علیه السلام

می دانید امام حسین علیه السلام که بوده؟ اگر می خواهید بدانید در خانه که آمده اید و این درگاه، درگاه ناامیدی نیست. امام حسین علیه السلام آن کسی است که به بالین یک مریض به

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ شَفَعَا الْعَرْشَ وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ؟ فَقَالَ اللَّهُ لَهَا: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، قَالَ: فَمَا سَأَلْتُ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرَحًا»؛ حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمودند: همانا حسن و حسین علیهما السلام دو گوشواره عرش خدایند، و بهشت به خدا گفت: بار پروردگارا! ناتوانان و مستمندان را در من جای داده ای؟! خدای تعالی به او فرمود: آیا خوشنود نشوی که من ارکان تو را به حسن و حسین علیهما السلام زینت بخشیدم؟ حضرت صلى الله عليه وآله فرمود: پس بهشت از شادی همانند عروس به خود می بالید. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ألقاب الرسول و عترته، من قدماء المحذثين، ص ۴۶؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۶۵؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۲؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۷۵.

همچنین در منابع اهل تسنن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ شَفَعَا الْعَرْشَ وَ لَيْسَا بِمُعْلَقَيْنِ. [وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ قَالَ إِذَا [لَمَّا] اسْتَقَرَّ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ قَالَتْ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ وَعَدْتَنِي أَنْ تَرِيَنِي بِرُكْنَيْنِ مِنْ أَرْكَانِكَ قَالَ أَلَمْ أَزِينِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.]]، مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۱۸۴؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمی، ص ۱۹۲؛ جامع الصغير، سيوطی، ج ۱، ص ۵۹۰؛ فيض القدير، مناوی، ج ۳، ص ۵۵۱

و عبارت «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَمَوْتَ الْعَرْشِ» در این منابع: معجم الاوسط، طبرانی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۲۳۵.

عیادت آمد تا به بالینش رسید، آن مریض یک آهی کشید. سیدالشهدا علیه السلام فرمود: چرا آه می کشی؟ عرض کرد: آقا یک غمی به دل من است.

مرا دردی است اندر دل که گر گویم زبان سوزد

این غم من خیلی بزرگ است، برای آن غم، آه می کشم. پرسید: آن غم چیست؟ این درد که برای آن، آه می کشی چیست؟ گفت: شصت هزار مثقال نقره بدهکارم و می ترسم مرگم برسد و بار ذلت دین [قرض] در دنیا و آخرت بر گردنم بماند. تا این کلمه را شنید، فرمود: غصّه نخور. دین تو از گردنت برداشته شد و به گردن من است. کار تمام است. من ضامن دین تو هستم. دیگر چه غصّه ای داری؟ مرد این کلمه را شنید؛ اما کجا باور می کند که شصت هزار مثقال نقره ادا شود. امام حسین علیه السلام تا به آن نظر بینای ولایتش این مطلب را در اعماق قلب این مرد دید، یک مرتبه به غلامش رو کرد و فرمود: برو هر چه اندوخته داری جمع کن و بیاور که من از کنار این بستر حرکت نمی کنم تا جلوی چشم خودش قرضش را ادا کنم و او آسوده گردد. ^(۱) ۱۴۰

این است حسین بن علی علیه السلام. وقتی هم راه می رفت، با حشمت تمام راه می رفت؛ یعنی روی نجیب ترین اسب های عربی با جلال و کبریائی که لایق سلطان دنیا و آخرت است، حرکت می کرد. جلوه نبوت و سلطنت هر دو به هم آمیخته و خداوند تمام محاسن را در این بشر جمع کرده است. «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»، تا آمد از میان رهگذر بگذرد، یک مشت فقیران بودند، نانی به صدقه تقسیم کرده بودند. سر سفره گرد هم نشسته بودند. دیدند موکب همایون امام حسین علیه السلام می آید. به لحاظ ادب یک تعارفی کردند که بی ادبی از آنان نباشد ولی کجا بشر باور می کند!

۱. «عَمَرُو بُنْ دِينَارٍ قَالَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَ هُوَ مَرِيضٌ وَ هُوَ يَقُولُ وَاعْمَاءَهُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ مَا عَمُّكَ يَا أَخِي؟ قَالَ دَيْنِي وَ هُوَ سِتُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام هُوَ عَلَيَّ. قَالَ إِنِّي أَخْسِي أَنْ أَمُوتَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لَنْ تَمُوتَ حَتَّى أَقْضِيهَا عَنْكَ قَالَ فَقَضَاهَا قَبْلَ مَوْتِهِ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۸۹؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۶۲.

یک وقت دیدند امام حسین علیه السلام به غلامش فرمود: زمام مرکب را نگه‌دار. سیدالشهدا علیه السلام از مرکب پایین آمد. مردم حیرانند که سیدالشهدا علیه السلام می‌خواهد چه کار بکند؟ دیدند روی خاک‌های کوچه با آن جبه خز قیمتی دو زانو کنار فقیران بیچاره نشست. یک نگاهی به این سفره کرد و یک نگاهی به فقیران کرد و گفت: **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾** پروردگار مردم متکبر را دوست ندارد.^(۱)

سیره سیدالشهدا علیه السلام راه سیاست مُدُن

این کاری که امام حسین علیه السلام کرد امروز می‌تواند دنیا را متحوّل نماید. بشریت اگر از عمل سیدالشهدا علیه السلام سرمشق بگیرد، یعنی مستکبرین قدرت، مستکبرین ثروت، از اسب قدرت و ثروت پیاده شوند، زانو به زانوی زیردستان و فقراء بنشینند، این آتش خانمان سوزی که در دنیا بین دو گروه شرق و غرب و بین طبقه فقراء و اغنیاء پیدا

۱. عَنْ مَسْعَدَةَ قَالَتْ: «مَرَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بِمَسَاكِينَ قَدْ بَسَطُوا كِسَاءَ لَهُمْ وَ أَلْقَوْا عَلَيْهِ [و بین ایدیهم] كِسْرًا فَقَالُوا هَلُمَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلُمَّ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [فحول] فَتَنَى [فحول] وَرَكَهَ فَأَكَلَ مَعَهُمْ ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ ثُمَّ قَالَ ﷺ: قَدْ أَجَبْتِكُمْ فَأَحِبُّونِي قَالُوا: نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَامُوا مَعَهُ [إلى منزله فاطمهم وسقاهم وأعطاهم وانصرفوا] حَتَّى أَتَوْا مَنزِلَهُ فَقَالَ لِلرَّبَابِ [يعني امرأته] أَخْرِجِي مَا كُنْتِ تَدَّخِرِينَ. [فقاموا معه]» امام حسین علیه السلام به گروهی از فقرا عبور کرد که عبای خود را گسترده بودند و چند پاره‌ای نان روی آن ریخته و مشغول خوردن بودند. آنان به امام حسین علیه السلام گفتند: یا بن رسول الله! بیا (با ما غذا بخور). امام علیه السلام نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد و این آیه را تلاوت کرد: **﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾** یعنی خدا افراد متکبر را دوست ندارد. سپس به فقرا فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم دعوت مرا اجابت نمائید! گفتند: اطاعت می‌کنیم یا بن رسول الله. آنگاه برخاستند و با آن حضرت وارد منزل امام حسین علیه السلام شدند. آن بزرگوار به حضرت رباب فرمود: آنچه را که ذخیره نموده‌ای بیاور. تفسیر عیاشی، ج ۲؛ ص ۲۵۷؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۴، ص ۳۰۰؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

منابع اهل تسنن: تواضع والخمول، ابن ابی الدنيا، ص ۱۴۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۰، ص ۹۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۸۱؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۲۱۸؛ تذکره الحمدونیه، ابن حمدون، ج ۹، ص ۸۴.

شده است، یک مرتبه به این آب خاموش می شود. سیدالشهدا علیه السلام به یک عمل، عالم را منقلب می کند و راه سیاست مُدُن را به جهان نشان می دهد.

همنشینی با فقرا و دعوت ایشان، درسی به عالم انسانیت

بعد که کنار این سفره نشست بر ایشان عذر آورده و فرمود: اگر از غذای شما نمی خورم تصوّر نکنید که من از غذای شما اعراض دارم، فقط به منظور این است که نان شما صدقه است و صدقه بر من حرام است، از این جهت نمی خورم. حال شما مرا دعوت کردید، من پذیرفتم. من هم در مقابل دعوت می کنم، شما بپذیرید.^(۱) جان به قربانت! اصلاً حساب، حساب این نیست که من امر می کنم که شما به منزلم بیایید، این گونه دارد رفتار می کند؛ می گوید: شما مرا خواندید و من آمدم ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^(۲) شما هم به خانه ما بیایید. اینها برخاستند و امام علیه السلام جلو و یک مشت مردم، افتاده عقب.

خدایا خوابیم؟ بیداریم؟ این چه لطفی است! این چه عنایتی است! نمی دانند اینها برای چیست؟ تا وارد خانه شدند، سیدالشهدا علیه السلام فرمود: کسانی که به خانه ما آمدند باید جوری از این خانه بروند که روی فقر و تنگدستی را دیگر نبینند. این کار امام حسین علیه السلام است همه را غنی کند بعد از خانه بیرون بروند.

تورا به خدا جا ندارد عالم بر شهادت یک چنین بشری خون بگیرد؟ تورا به خدا فرض کن یک چنین کسی کنار آب روان بگوید: جگرم از تشنگی می سوزد.^(۳) یک

۱. همان.

۲. مگر پاداش احسان، جز احسان است؟ الرَّحْمَن (۵۵): ۶۰.

۳. إنَّ الحسینَ علیه السلام أقبل علی عمر بن سعد و قال له: أُخْتِرِكَ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: تَتْرَكُنِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى حَرَمِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: مَا لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ. قَالَ: اسْتَقْوَنِي شُرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ نَشَفْتُ [تَفَقَّتْ] كَبِدِي مِنْ [شِدَّةِ] الظَّمَا. فَقَالَ: وَ لَا إِلَى الثَّانِيَةِ سَبِيلٌ. قَالَ: وَ إِنْ كَانَ لَا بَدَّ مِنْ قَتْلِي فَلْيَبْرِزْ إِلَيَّ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ. فَقَالَ: ذَلِكَ لَكَ؛ حَسِينَ علیه السلام بِرِخَاسْتِ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ رَا طَلَبَ نَمُوْدَ وَ فَرَمُوْدَ: يَا ابْنَ سَعْدِ! بَيْنَ ابْنِ سَهْ كَارِ يَكِي رَا اخْتِيَارَ كُنْ: اَوَّلَ أَنْ كَهْ دَسْتُ اَزْ مَا بَاذَرَارَ تَا بَهْ مَدِيْنَهْ حَرَمِ جَدِّمَانِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

چنین کسی بچه شیرخواره را سر دست بگیرد.^(۱) مردم! برای بچه شیرخواره یک جرعه آب بس بود. جان ما قربان تو یا ابا عبدالله علیه السلام.

امشب شب عاشورا است. محتاج نیست که من برای شما روضه بخوانم. در و دیوار برای شما حال تأثر را نشان می‌دهد. این پرده سیاه می‌گوید: هنوز عزای پسر

→ برویم. ابن سعد گفت: برای این حاجت راهی نیست. حضرت علیه السلام فرمود: پس به من آبی دهید که جگرم از شدت عطش در هم شکافت. گفت: این نیز اجابت نشود. حضرت علیه السلام فرمود: پس اگر از قتل من ناگزیرید، چون من یک نفر بیشتر نیستم، من یک تنه آهنگ میدان می‌کنم. از شما نیز مردی از پس مردی یک تنه به میدان آید و رزم کند. ابن سعد گفت: این روا باشد. المنتخب، طریحی، ص ۴۳۹؛ دمعة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۴۱؛ ناسخ التواریخ سید الشهداء علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۶۵؛ (به نقل از منتخب طریحی)؛ ترجمه معالی السبطين، مازندرانی، ص ۶۶۹.

۱. «... قال هشام بن محمد: لما رآهم الحسين مصرين على قتله أخذ المصحف ونشره وجعله على رأسه و نادى بيني وبينكم كتاب الله و جدي محمد رسول الله يا قوم بم تستحلون دمي الست ابن بنت نبيكم أ لم يبلغكم قول جدي في و في أخي هذان سيدي شباب أهل الجنة إن لم تصدقوني فسألوا جابرا و زيد بن أرقم و أبا سعيد الخدري أ ليس جعفر الطيار عمي؟ فناداه شمر الساعة ترد الهاوية؛ فقال الحسين (الله أكبر) اخبرني جدي رسول الله فقال رأيت كأن كلبا ولغ في دماء أهل بيتي و ما أخالك إلا إياه، فالتفت الحسين فاذا بطفل له يبيكي عطشا فأخذه على يده و قال يا قوم إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل؛ فرماه رجل منهم بسهم فذبحه، فجعل الحسين يبكي و يقول: اللهم احكم بيننا و بين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا، فنودي من الهوى دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة.» سبط ابن جوزي در تذكرة از هشام بن محمد كلبی نقل کرده که چون حسين علیه السلام [دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند، قرآن مجید را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد: بیني و بینكم كتاب الله و جدي محمد رسول الله. ای قوم! برای چه خون مرا حلال می‌دانید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا به شما نرسید قول جدم در حق من و برادرم حسن: هذان سيّدا شباب اهل الجنة؟ در این هنگام که با آن قوم احتجاج می‌نمود ناگاه نظرش افتاد به طفلی از اولاد خود که از شدت تشنگی می‌گریست، حضرت آن کودک را بر دست گرفت و فرمود: ای لشکر! اگر بر من رحم نمی‌کنید پس بر این طفل رحم کنید. پس [حرمله] تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبح نمود. حسین شروع کرد به گریستن و گفت: ای خدا، حکم کن بین ما و بین قومی که خواندند ما را که یاری کنند بر ما، پس کشتند ما را، پس ندایی از هوا آمد که بگذار او را یا حسین که از برای او مرضع یعنی دایه‌ای است در بهشت. نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۱۹؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ۴۲۴-۴۲۵.

منبع اهل تسنن: تذكرة الخواص، سبط بن جوزي، ص ۲۲۸.

فاطمه علیها السلام تمام نشده است. رقت حال شما نشان می دهد که هنوز عزادارید. شما مردم سینه می زنید، خسته می شوید، مجلس تمام می شود و می روید و می خوابید. البته حق دارید، اما کسی که امشب تا صبح خواب ندارد زینب علیها السلام است. کسی که امشب تا به صبح خواب ندارد، قمر بنی هاشم علیه السلام است. باید با شمشیر برهنه دور خیمه ها قدم بزند^(۱) تا شیئه اسبها دل طفلان خردسال را نلرزاند. امشب چه شبی بود؟ امشب هر لحظه اش بر دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله چون سالی می گذشت. یک مرتبه نزدیک اذان صبح ورق منقلب شد و دلها یک سره آماده شد. زینب کبری علیها السلام دم به دم میان خیمه بیمار کربلا می رفت و خبر می گرفت که حال زین العابدین علیه السلام چطور است. مگر وظیفه یک وظیفه بود! دختر زهرا علیها السلام چند وظیفه داشت:

وظایف زینب کبری علیها السلام در شب و روز عاشورا

یک وظیفه زینب کبری علیها السلام این بود که بیاید از این بیمار پرستاری کند. این است که خودش می گفت «عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ مَرَضُنِي»^(۲) عمه ام پرستاری ام می کند. این یک وظیفه زینب کبری علیها السلام بود.

۱. در بعض کتب متأخرین روایت است که حضرت ابی الفضل علیه السلام در تمام شب عاشورا نخوابید و پروانه وار بر دور خیم با احتشام می گردید و حراست اهل بیت اطهار می نمود. کبریة احمر، بیرجندی، ص ۸۴۸. همچنین: «إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ علیهم السلام بَاتُوا لَيْلَةَ الْعَاشِرِ مِنَ الْمَحْرَمِ مَا بَيْنَ قَانِمٍ وَقَاعِدٍ وَرَاكِعٍ وَسَاجِدٍ، لَكِنْ خَصَّصَ الْعَبَّاسُ مِنْ بَيْنِهِمْ بِحِفْظِ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، كَانِ رَاكِبًا جَوَادَهُ، مُتَقَلِّدًا سَيْفَهُ، آخِذًا رِمْحَهُ، يَطُوفُ حَوْلَ الْخَيْمِ لِأَنَّهُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ أَرَادَ أَنْ يُوْفِيَ مَا كَانَ عَلَيْهِ، وَيَرْفَعُ الْوَحْشَةَ عَنْ قُلُوبِ الْهَاشِمِيَّاتِ حَتَّى يَجِدْنَ طَيْبَ الْكُرَى وَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ، وَكَانَتْ عَيُونَ الْفَاطِمِيَّاتِ بِهِ قَرِيرَةً، وَعَيُونَ الْأَعْدَاءِ مِنْهُ بَاكِيَةً سَاهِرَةً لِأَنَّهُمْ خَائِفُونَ مَرْعُوبُونَ مِنْ أَبِي الْفَضْلِ، وَمَا تَمَّ أَعْيُنُهُمْ خَوْفًا مِنْ بَأْسِهِ وَسَطْوَتِهِ، وَنَكَالٍ وَقَعْتِهِ. وَانْعَكَسَ الْأَمْرُ لَيْلَةَ الْحَادِي عَشَرَ، قَرَّتْ عَيُونَ الْعَسْكَرِ وَبَكَتْ وَسَهَرَتْ عَيُونَ الْفَاطِمِيَّاتِ لَنَعْمَ مَا قِيلَ: الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنُ بَكٍّ لَمْ تَمَّ وَتَسَهَّدَتْ أُخْرَى فَعَزَّ مَنَامُهَا

منابع: معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۴۳. و به همین مضمون: وسیلة الدارين، زنجانی، ص ۲۷۰.
۲. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ أَبِي فِي صَبِيحَتِهَا وَعِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ مَرَضُنِي...»؛ امام سجاد علیه السلام می فرماید: در آن شبی که پدرم صبح آن شهید شد [شب عاشورا] من نشسته

وظیفه دیگر زینب کبری علیها السلام این بود که برود نماز شبش را بخواند^(۱) که مبادا مثل امشب نماز شبش فوت بشود که امشب نماز شب زینب کبری علیها السلام عرش را می لرزاند. این هم یک وظیفه زینب بود.

وظیفه دیگرش چیست؟ یک وظیفه دیگر این است: یک بچه شیرخواره را در بغل گرفت و از این خیمه به آن خیمه می رفت. اما این طفل خردسال کاری کرد که جوان مردان بیچاره شدند و دیگر نتوانستند قرار بگیرند. عده ای دست به دست هم دادند و گفتند ما می رویم به هر قیمت باشد و لو به قیمت جانمان یک مشک آب می آوریم. دیگر بیشتر از این ما نمی توانیم حال کودکان را به این وضع رقت بار ببینیم. این بچه های لب تشنه و طفلان جگر سوخته، همه مثل پروانه دور زینب کبری علیها السلام می گردند. از آن طرف مصیبت دلسوز این است یک بچه شیرخواره مرتب زبان کوچکش را از دهان در می آورد و دور لبها می گرداند. این منظره جوان مردها را بی تاب کرد. کنار فرات رفتند و جنگ کردند و یک مشک آب برداشتند و آوردند.

شب عاشورا است و دلها منقلب است. من هم به شما نمی گویم: گریه کنید، چون شبی نیست که به شما بگویم گریه کنید. همان تأثر شما بس است. گریه تان

→
بودم و عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف الازدی، ص ۱۱۱؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲. دمعة الساکبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۲۷۵؛ أسرار الشهادة، علامه دربندی، ص ۲۶۹.

منابع اهل تسنن: تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۲۵.

۱. «قالت فاطمة بنت الحسین علیها السلام: و أما عمّتی زینب، فإنّها لم تزل قائمة في تلك اللیلة في محرابها تستغیث إلى ربّها». فاطمة علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام فرمود: اما عمه ام زینب علیها السلام در شب عاشورا پیوسته در محراب خود قیام نموده بود و به سوی پروردگارش استغاثه می نمود. مثیر الاحزان، شیخ الشریف (سبط صاحب جواهر)، ص ۵۶؛ زینب الکبری، علامه کبری، ص ۱۹؛ ریاحین الشریعة، محلاتی، ج ۳، ص ۴۰؛ ناسخ التواریخ حضرت زینب، ج ۱، ص ۴۲.

همچنین رجوع شود به مجلس پنجم: ص ۲۵۲، عنوان: زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا

بیاید یا نیاید، امام حسین علیه السلام همه را می بیند. شما بعد از این هنوز می خواهید عزاداری کنید. امشب و فردا هنوز می خواهید به سر بزنید و فریاد «واحسینا» بر آورید. می خواهید به امیر مؤمنان علی علیه السلام سرسلامتی بدهید. شما زن ها می خواهید به حضرت زهرا علیها السلام دلداری بدهید. فقط آنچه می خواهم بگویم این است که: بچه های خردسال وقتی دیدند که رفته اند آب بیاورند، با دلخوشی دور هم حلقه زدند. اگر بچه ای می گفت تشنه ام، آن بچه می گفت: غم نخور الآن می آیند برای ما آب می آورند. همه به همدیگر مژده می دادند.

همچنان در این انتظار نشسته بودند که ناگهان خبر آمد که آب آوردند. تا این خبر آمد انسان مرده یک مرتبه زنده شد. این بچه ها بیرون ریختند. خدایا! من چطور بگویم؟ دیگر فرصت این نیست که بند مشک را باز کنند و آب بریزند و این بچه ها آب بیاشامند.

خدایا! عده ای بچه بی گناه و طفلان معصوم، آن هم پاره های تن پیغمبر صلی الله علیه و آله. ای مردم در این شهر هوای سوزان تابستان را دیدید. وقتی تابستان می شود، نگاه می کنید و می بینید این گنجشک ها این مرغ ها دم به دم میان خانه ها خودشان را به ظرف های آب می زنند. خیلی دل آدم می سوزد. یک حیوان این طور تشنه است. تشنه بشود اینجور بیچاره می شود. آخر این ها میوه های دل پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند. اینها طفلان فاطمه زهرا علیها السلام هستند. همچنان که دور مشک آب ریختند، یک مرتبه بند مشک پاره شد و آبها روی خاک ریخت.

امید بچه های خردسال ناامید شد. این طفلان دیگر چاره نداشتند. فقط دم به دم می آمدند دامن پیراهن را بالا می زدند سینه ها را روی خاک نمناک می گذاشتند. ^(۱)۱۶۰

۱. «روي عن سكينه بنت الحسين عليه السلام قالت: عزّ ماؤنا في التاسع من المحرم، حتّى كظنا العطش وقد نفذ الماء كلّهُ، و خلت الأواني، و جفّت القرب التي فيها الماء، حتّى ييسر من شدّة الحرّ، فلمّا أمسى المساء عطشت أنا، و بعض فتياتنا، فقمّت إلى عمّتي زينب، أخبرها بعطشنا لعلّها ادّخرت لنا ماء، فوجدتها في خيمتها و في حجرها أخي الرضيع، و هي تارة تقوم، و تارة تقعد، و هو يضطرب اضطراب السمكة في الماء،

و يصرخ، و هي تقول له: صبرا صبرا، يا ابن أخي! و أنى لك الصبر، و أنت على هذه الحالة المشومة، يعزّ على عمّتك أن تسمعك و لا تنفعلك. فلمّا سمعت انتحبت باكياً فقالت: سكينه! قلت: نعم. قالت: ما بيكيك؟ فقلت لها: حال أخي الرضيع، و لم أعلمها عطشي خشية أن يزيد همّها، و وجدها، ثمّ قلت لها: يا عمّناه! لو أرسلت إلى بعض عيالات الأنصار فلربّما أن يكون عندهم ماء. فقامت، و أخذت الطّفل بيدها، و مرّت بخيم عمومتي، فلم تجد عندهم ماء، فرجعت، و تبعها بعض أطفالهم رجاء أن تسقيهم ماء، ثمّ جلست في خيمة أولاد عمّي الحسن عليه السلام، و أرسلت إلى خيم الأصحاب لعلّ عندهم ماء فلم تجد... فلمّا آيست رجعت إلى خيمتها و معها ما يقرب من عشرين صبيّاً و صبيّة، فأخذت بالعويل، فنحن نتصارخ بالقرب منها، فلمّا علينا رجل من أصحاب أبي، و هو برير الهمدانيّ و كان يقال له سيّد القراء، فلمّا سمع بكاءنا رمى نفسه على الأرض، و حثى التراب على رأسه، و نادى بأصحابه: ما عندكم من الرّأي؟ أيسرّكم أن تموت بنات فاطمة عطشا، و في أيدينا قوائم سيوفنا؟ لا و الله لا خير في الحياة بعدهم، بل نرد قبلهم حياض الموت. أصحابي، فليأخذ كلّ واحد منّا بيد فتاة من هذه الفتيات، و نهجم بهم على مشرعة الغاضريّات، قبل أن يهلكن من الظّمأ، و إن قاتلنا القوم قاتلناهم. فقال لهم يحيى المازنيّ: إنّ الحرسه يصرون على قتالنا لا محالة، فإذا أخذنا بأيدي الفتيات، ربّما ينال إحداهنّ سهم، أو رمح، فنكون نحن السبب لذلك، لكن الرّأي أن نحمل معنا قرية و نملاها لهم، فإن قاتلنا أحد قاتلناه، و إن قتل منّا أحد يكون فداء لبنات فاطمة الزّهراء عليها السلام. فقال برير: شأنك. ثمّ أخذوا قرية و ساروا قاصدين الفرات، و كانوا أربعة نفر، و أقبلوا نحو المشرعة، فحسّ بهم الحرّاس، فقالوا: من هؤلاء القوم؟ فقال لهم، أنا برير، و هؤلاء أصحابي، و قد كظنا العطش، و نريد أن نرد الفرات. فقالوا لهم: مكانكم حتّى نخبر رئيسنا بخبركم، و كان بين برير و بين رئيسهم قرابة، فلمّا أخبروه، قال لهم: أفرجوا لهم المشرعة حتّى يشربوا. فلمّا نزلوا إلى المشرعة و حسّوا ببرودة الماء انتحب برير و أصحابه، و قالوا: لعن الله ابن سعد، هذا الماء يجري و أكباد آل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لا تبلّ منه بقطرة. فقال برير: يا أصحابي اذكروا ما وراءكم و املاؤا القرية، و عجلوا فقد ذابت قلوب أطفال الحسين عليه السلام من الظّمأ، و لا تشربوا حتّى تروى أكباد بنات فاطمة الزّهراء عليها السلام، فقالوا: لا و الله يا برير! لا نشرب قبل أن تروى قلوب أطفال الحسين عليه السلام. فسمعه رجل من الحرسه، فقال لهم: ما كفاكم الورد حتّى تحملوا إلى هذا الخارجي! و الله لأخبرنّ إسحاق بخبركم، فإن أغضى روعتكم بسيفي هذا حتّى يصل خبركم إلى الأمير. فقال له برير: يا هذا اكنم علينا أمرنا. ثمّ دنى منه و هو يريد قبضه، فولّى منهزما، و أخبر إسحاق بذلك، فقال: اعترضوا طريقهم، و أتوني بهم فإن أبوا قاتلوهم. فلمّا اعترضوهم، قالوا: يا برير! لا يرضى إسحاق بحملكم الماء إلى صاحبكم. فقال له برير: ثمّ ماذا؟ إراقة دمائكم. فقال برير: إراقة الدماء أشهى من إراقة الماء، و يلکم، ما ذاق منّا أحد طعم فرائكم و أنما همّتنا ري أكباد أطفال الحسين عليه السلام، فو الله لا ندعكم حتّى تراق دماؤنا حول هذه القرية. فقال أحدهم: إنّ هؤلاء مستميتون على يسير ماء، و لا يجدي لهم نفعا. و قال بعضهم: لا تخالفوا حكم الأمير. فحاطوا بهم حلقا. فوضع برير و أصحابه القرية على الأرض، و جثوا دونها، و برير يبكي و يقول: وا لهفتاه على أكباد البنات، صدّ الله رحمته عمّن صدّنا

یا ابا عبدالله علیه السلام کی آسوده شدی؟ ای حجت پروردگار کی از این زندگی راحت شدی؟ آن دم آخر که میان گودال قتلگاه افتاده بود، نگاه به رنگ پریده این بچه‌ها می‌کرد. خدا می‌داند آن وقت چه حالی پیدا کرد یک کلمه گفت: «یا اِلهی صَبْرًا عَلَی قَضَائِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ یَا غَیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِینَ»^(۱) و وقتی آسوده شد که زینب علیها السلام آهسته آهسته داشت رو به خیمه‌ها می‌آمد. ناگهان متوجه شد صدای «الله اکبر» بلند است.^(۲)

عَنْكَ، فحملها رجل علی عاتقه فاحتوشوهم الحرسه، و جعلوا یرشقون القربة بالسهم، فأصاب جبل القربة سهم حتّی خاطه إلى عاتق الرّجل و سال الدّم علی ثوبه و قدمیه. فلمّا نظر الدّم یسیل، و القربة سالمة قال: الحمد لله الذی جعل رقبتي و قاء لقربتی. فلمّا رأى بریر أنّ القوم غیر تارکیه صاح صوته: و یلکم یا أعوان بنی سفیان لا تثیروا الفتنة، و دعوا أسیاف بنی همدان فی مغامدها، و کان حول الحسین علیه السلام جماعة، فقال رجل منهم: إنّی أسمع صوت بریر ینتدب و یعظ القوم، فقال الإمام علیه السلام: الحقوا به. فركب جماعة إلیهم، فلمّا رأوهم الحرسه رجعوا منهزمین. فجاء بریر بالماء حتّی دنی من الخیمة، فرمى القربة، و قال: اشربوا یا آل الرسول صلی الله علیه و آله هنیئا مرینا. فتباشرت الأطفال بالماء، و صحن صیحة واحدة: هذا بریر جاءنا بالماء. و رمین بأنفسهنّ علی القربة، فمنهنّ من تحصنها، و منهنّ من تضع خدّها علیها، و منهنّ من تلقی فؤادها علیها، فلمّا کثر ازدحامهنّ علی القربة انفلت الوکاء و أریق الماء، و تصارخت الفتيات، و صحن: أریق الماء یا بریر! فجعل یلطم جبینه، و یقول: و اهفتاه علی أکباد بنات رسول الله صلی الله علیه و آله. اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ معالی السبّطین، مازندرانی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ (به نقل از اسرار الشهادة با اختلاف در عبارت).

۱. «[قال أبو مخنف]: و بقي الحسین علیه السلام ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه رامقا بطرفه إلى السماء و ینادی: یا اِلهی صبرا علی قضائک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین.» مقتل أبی مخنف (المشهور)، ص ۹۳؛ اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۶؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹۴. منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۸۲.

همچنین: «صبرا علی قضائک، و بلانک، یا رب! لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین!» معالی السبّطین، مازندرانی، ج ۲، ص ۳۵.

و همچنین: «... یا أرحم الرّاحمین. صبرا علی قضائک یا رب، لا إله سواک، یا غیاث المستغیثین، ما لی رب سواک، و لا معبود غیرک، صبرا علی حکمک، یا غیاث من لا غیاث له، یا دائما لا نقاد له، یا محیی الموتی، یا قائما علی کلّ نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و أنت خیر الحاکمین.» مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، ص ۳۵۵-۳۵۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص ۴۴۷، ۴۴۸.

۲. «هو [ای: ابا عبدالله علیه السلام] ینادی: و اجداه! و محمّده! و ابا قاسما! و اعلیاه! أقتل عطشاننا و جدّی محمّد

→ المصطفى؟ أقتل عطشاناً و أبي علي المرتضى، و أمي فاطمة الزهراء عليها السلام؟ فلما احتزّ الملعون رأسه شاله في قناة، فكبر و كبر العسكر معه. «منتخب، طريحي، ج ٢، ص ٤٦٣ - ٤٦٥؛ دمة الساكبه، مولى محمد باقر بهباني، ج ٤، ص ٣٥٨ - ٣٥٩.

و همجنين: «[قال ابو مخنف:.... ثم إن الملعون قطع الرأس الشريف المبارك،..] فاحتز رأسه و علاه على قناة طويلة فكبر [كبر و كبر] العسكر ثلاث تكبيرات.» مقتل أبي مخنف (المشهور)، ص ٩٣؛ أسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ص ٤٢٥ و در ص ٤٢٩ به همين مضمون؛ ناسخ التواريخ سيد الشهداء عليه السلام، سپهر، ج ٢، ص ٣٩٤ (به همين مضمون).

منيع اهل تسنن: ينايع المودة، قندوزي، ج ٣، ص ٤.

پی نوشت:

۱. « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطَوَّنُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَنِسَاؤُهُمْ قَبْلَتُهُمْ وَدَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَشَرَفُهُمْ مَنَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى... » رسول خدا ﷺ فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که خدای ایشان، شکمهایشان می شود و قبله شان، زنانشان می باشد و دینشان، اموالشان است و شرف و عزت خویش را به متاع دنیایی می بینند و از ایمان فقط اسمی و از اسلام فقط نام و نشانی و از قرآن فقط خطوطی بیشتر باقی نمی ماند. در این زمان مساجدشان آباد است اما قلوبشان خراب و از هدایت دور است. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۴۵۳؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۱، ص ۳۷۶.
۲. بزرگان اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، می نویسند: «الْخَيْرَنَا سَلِيمٌ الْقَاضِي الْقَاصِ» قَالَ مُطَرْنَا دَمًا أَيَّامَ [يَوْمِ] قَتْلِ الْحُسَيْنِ [ع]. در زمان کشته شدن حسین [ع] باران خون بر ما بارید.
- منابع اهل تسنن: جرح و التعديل، ابن ابی حاتم رازی، ج ۴، ص ۲۱۶؛ كشف و البيان، ثعلبی، ج ۸، ص ۳۵۳؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ نظم در السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۲۲؛ محاضرات والمحاورات، سیوطی، ص ۷۹.
- همچنین: «عن أم سلمة قالت لما قتل الحسين مطرنا دما.» ام سلمه نقل می کند که هنگام کشته شدن حسین بن علی [ع] آسمان بر ما خون بارید.
- منبع اهل تسنن: ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۵.
- و همچنین: «قَالَتْ نَضْرَةُ الْأَزْدِيَّةُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [ع] أَفْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ جِبَابُنَا وَ جِرَارُنَا صَارَتْ مَمْلُوءَةً دَمًا.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۱۵؛ عوالم امام حسین [ع]، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۶۶.
- منابع اهل تسنن: امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۵؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۸۰؛ ینایع المودة، قندوزی حنفي، ج ۳، ص ۱۵.
- و همچنین: قال جعفر بن سليمان: «حدثني أم سالم خالتي قالت: لما قتل الحسين مطرنا كالدَّمِ مِنَ الْبُيُوتِ وَ الْجَدْرِ.»
- منابع اهل تسنن: تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ تاريخ اسلام ذهبی، ج ۵، ص ۱۶؛ سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۲.
- و همچنین قریب به همین مضمون در این منابع: دلائل النبوه، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۳؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ۳، ص ۴۱؛ تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۳.
- همچنین: امام رضا [ع] فرمود: يَا ابْنَ شَيْبِ بْنِ لَقْدَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [ع] أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي

→

۴. همچنین: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَيْلَةَ جَالِسًا فِي الْحِجْرِ وَكَانَتْ قُرَيْشٌ فِي مَجَالِسِهَا يَتَسَامَرُونَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَدْ أَعْيَانَا أَمْرُ مُحَمَّدٍ فَمَا نَدْرِي مَا نَقُولُ فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ قَوْمُوا بِنَا جَمِيعًا إِلَيْهِ نَسْأَلُهُ أَنْ يُرِينَا آيَةً مِنَ السَّمَاءِ فَإِنَّ السَّحْرَ قَدْ يَكُونُ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَكُونُ فِي السَّمَاءِ فَصَارُوا إِلَيْهِ. فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ إِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا الَّذِي تَرَى مِنْكَ سِحْرًا فَأَرِنَا آيَةً فِي السَّمَاءِ فَإِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ السَّحْرَ لَا يَسْتَمِرُّ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَسْتَمِرُّ فِي الْأَرْضِ. فَقَالَ لَهُمْ أَلَسْتُمْ تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ فِي تَمَامِهِ لِأَرْبَعِ عَشْرَةَ؟ فَقَالُوا بَلَى. قَالَ أَفَتَحِبُّونَ أَنْ تَكُونَ الْآيَةُ مِنْ قَبْلِهِ وَجَهْتِهِ؟ قَالُوا قَدْ أَحْبَبْنَا ذَلِكَ. فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِإِصْبَعِهِ فَأَنْشَقَّ بِنِصْفَيْنِ فَوَقَعَ نِصْفُهُ عَلَى ظَهْرِ الْكَعْبَةِ وَنِصْفُهُ الْآخَرَ عَلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ وَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ فَرَدَّهُ إِلَى مَكَانِهِ فَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى النَّصْفِ الَّذِي كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْكَعْبَةِ وَبِيَدِهِ الْآخَرَ إِلَى النَّصْفِ الَّذِي كَانَ عَلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ فَطَارَا جَمِيعًا فَالْتَقِيَا فِي الْهَوَاءِ فَصَارَا وَاحِدًا وَاسْتَقَرَّ الْقَمَرُ فِي مَكَانِهِ عَلَى مَا كَانَ. فَقَالُوا قَوْمُوا فَقَدْ اسْتَمَرَ سِحْرُ مُحَمَّدٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿اقتربت الساعة وانشق القمر وإن يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر﴾. پیامبر اکرم ﷺ در حجر اسماعیل نشسته بود و قریش با هم گفتگو می کردند و به یکدیگر می گفتند: محمد ما را عاجز کرده، نمی دانیم چه کار کنیم؟ بعضی از آنها گفتند: برخی از او بخوایم که علامتی در آسمان به ما نشان دهد؛ زیرا سحر در آسمان اثر نمی کند. به سوی پیامبر اکرم ﷺ روانه شدند و گفتند: ای محمد! اگر تو ساحر نیستی، علامتی را در آسمان به ما نشان بده؛ چون ما می دانیم که سحر در آسمان اثر نمی کند. حضرت فرمود: این ماه شب چهارده را می شناسید؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: آیا می خواهید علامت شما، این ماه باشد؟ گفتند: بلی. حضرت با انگشت مبارک به ماه اشاره کرد. ماه دو نیمه شد؛ نیمی در پشت کعبه قرار گرفت و نیمی دیگر در بالای کوه ابو قُبَیس و مردم نگاه می کردند. سپس گفتند: ماه را به جای خود برگردان. حضرت دوباره با دستش به نیمی که در پشت کعبه بود اشاره کرد و با دست دیگرش به نیمی که در کوه ابو قُبَیس بود. آنها نزدیک هم شدند و به هم چسبیدند و ماه در جای خود قرار گرفت. مشرکین گفتند: برخی از سحر محمد در آسمان نیز اثر کرد! خداوند متعال درباره شق القمر و عکس العمل ناشایست قریش، این آیات را نازل کرد: ﴿اقتربت الساعة وانشق القمر وإن يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر﴾. خرائج

والجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۷، ص ۳۵۵.

و همچنین: «أَجْمَعَ الْمُفْسِرُونَ وَ الْمُحَدِّثُونَ سِوَى عَطَا وَ الْحُسَيْنِ وَ الْبَلْحَجِي فِي قَوْلِهِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ لَيْلَةَ بَدْرِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَشَقِّ لَنَا الْقَمَرَ فِرْقَتَيْنِ قَالَ إِنْ فَعَلْتُ تَوَمَّنُونَ؟ قَالُوا نَعَمْ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِإِصْبَعِهِ فَأَنْشَقَّ شَقَّتَيْنِ رُبِّي حَرَى بَيْنَ فَلَاقِيهِ وَ فِي رِوَايَةٍ نِصْفًا عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ وَ نِصْفًا عَلَى قَعْبَقَانَ وَ فِي رِوَايَةٍ نِصْفٌ عَلَى الصَّفَا وَ نِصْفٌ عَلَى الْمَرْوَةِ فَقَالَ ﷺ اشْهَدُوا اشْهَدُوا فَقَالَ نَاسٌ سَحَرَنَا مُحَمَّدٌ. فَقَالَ رَجُلٌ إِنْ كَانَ سَحَرَكُمْ فَلَمْ يَسْحَرَ النَّاسَ كُلَّهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ وَ بَقِيَ قَدْرٌ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ فَتَزَلَّ ﴿وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا الْآيَاتِ﴾ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَدِمَ السَّمَاءُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ فَمَا مِنْ أَحَدٍ قَدِمَ إِلَّا أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ رَأَوْا مِثْلَ مَا رَأَوْا نَصْرًا بِنِ الْمُنْتَصِرِ.»

مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۷، ص ۳۵۶.

همچنین: «قال ابن عباس: اجتمع المشركون إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم فقالوا: إن كنت

←



صادقا فشق لنا القمر فرقتين، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إن فعلت تؤمنون؟ قالوا: نعم، فسأل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ربه أن يعطيه ما قالوا، فانشق القمر فرقتين، ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ينادي: "يا فلان يا فلان اشهدوا، وذلك بمكة قبل الهجرة. وقد روى البخاري ومسلم في صحيحهما من حديث ابن مسعود قال: انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم شقتين، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: اشهدوا. وقد روى حديث الانشقاق جماعة، منهم عبد الله بن عمر، وحذيفة، وجبير بن مطعم، وابن عباس، وأنس بن مالك، وعلى هذا جميع المفسرين." زاد المسير في علم التفسير، ابن جوزي، ج ۷، ص ۲۴۲.

۵. «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ... وَإِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكُوفِ وَالْحُمْرَةَ...» زواره از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: ... و خورشید تا چهل روز به واسطه گرفته شدن [کسوف] و سُرخ شدن نورش بر امام حسین علیه السلام گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۷ باب ۲۶ ح ۸؛ مدینه المعاجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۱۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۶۲.

۶. «قال خلف بن خليفة عن أبيه لما قتل الحسين علیه السلام [أسودت السماء وظهرت الكواكب نهارا حتى رأيت الجوزاء عند العصر...» خلف بن خليفة از پدرش نقل می کند هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد آسمان سیاه گشت تا جایی که در وسط روز ستارهها نمایان شد و من هنگام عصر ستاره جوزا [ستاره ای که در بعضی از سالها دیده می شود] را مشاهده کردم.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۵۴؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۶، ص ۴۳۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۳۰۵. (ابن حجر عبارت «حتى رأيت الجوزاء عند العصر» را نقل نکرده است.)
همچنین: «انكسفت الشمس لقتله حتى بدت الكواكب نصف النهار وظن الناس أن القيامة قد قامت.» هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد خورشید گرفت [کسوف شد] تا جایی که ستارهها در وسط روز نمایان شدند و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده است.

منابع اهل تسنن: نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۲۰؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي مکی، ص ۱۹۴؛ ینابيع الموده، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۱۹.

همچنین: «حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاقِدُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْبُلْخِيُّ [السُّلَمِيُّ] قَالَ لِي أَبُو الْحُسَيْنِ وَأَخْبَرَنِي عَمِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَنَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ... وَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ تَجَلَّتْ عَنْهَا وَانْشَبَكَتِ النُّجُومُ فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أُرْجِفْنَا بِقَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرٌ شَيْءٍ حَتَّى نُعِيَّ [لَيْنَا] الْحُسَيْنِ علیه السلام» ابو الحسين احمد بن عبد الله بن علي علیه السلام ناقد می گوید: عبد الرحمن بلخی برایم نقل نمود و ابو الحسين برایم گفت و عمویم از پدرش برایم خبر داد، از ابی نصره و او از شخصی از اهالی بیت المقدس که وی گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و حوالی آن به عصری که حضرت حسین بن علی علیه السلام کشته شدند و در آن شب ستارهها نمایان شدند و من هنگام عصر ستاره جوزا [ستاره ای که در بعضی از سالها دیده می شود] را مشاهده کردم.



→

علی علیه السلام در آن شهید شدند آگاه و مطلع شدیم. به او گفتیم: چه طور؟ گفت: ... تا سه روز خورشید در نظر ما به حالت کسوف دیده می شد و پس از سه روز باز مشاهده گردید و ستاره ها از کثرت و به جهت تراکمی که داشتند به طور خاصی دیده می شدند. فردای آن روز از قتل و شهادت آن حضرت پی گیری نمودیم اما چیزی عائد ما نشد تا خبر شهادت و قتل آن حضرت علیه السلام به ما رسید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۱ باب ۲۵ ح ۲؛ مدینه المعجز، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۴۵۶.

۷. [عن انس بن حارث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم]: إن ابني هذا يعني الحسين علیه السلام يقتل بأرض يقال لها: كربلا فمن شهد ذلك منكم [شهد منكم ذلك] فليصره قال: فخرج أنس بن الحارث إلى كربلا فقتل بها مع الحسين علیه السلام. انس گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: فرزندم حسین، در سرزمین کربلا شهید می شود. کسی که او را در برابر دشمنان و تیره دوزان مشاهده کند، باید از او حمایت کند و به یاری او برخیزد. هنگامی که انس بن حارث فهمید امام حسین علیه السلام عازم کربلا شده است، بلا درنگ به سوی کربلا رفت و در آن سرزمین در رکاب امام مبین علیه السلام شهید شد. فصول المهمة فی تألیف الأئمة، سید شرف الدین، ص ۱۹۰.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۴۸-۳۴۹ (أبناؤنا أشعث بن سليم عن أبيه قال: سمعت أنس بن الحارث يقول..). تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ بداية و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۷؛ اصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۷۱؛ خصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج ۱۱، ص ۷۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۸.

۸. «قال جعفر بن سليمان: حدثني [خالتي] أم سالم خالتي قالت: لما قتل الحسين مطرنا مطرا كالدّم علي البيوت و الجدر [و الحيطان كالدّم]». جعفر بن سليمان گوید که خاله ام برای من گفت هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد بارانی همانند خون بر خانه ها و دیوارها بارید. منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص ۳۶۰؛ بغية الطلب، ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۳۶ [فبلغني أنه كان بالبصرة و الكوفة و بالشام و بخراسان حتى كنا لا نشك أنه سينزل عذاب]؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص ۱۴۵؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶.

۹. «في مقتل أبي مخنف: زلزلت الأرض، و اظلمت المشرق و المغرب، و أخذت الناس الصّواعق». مروی است که بعد از شهادت آن حضرت عالم سیاه شد و زلزله عظیم و باد مخوف وزید و از آسمان صدهای مهیب [شنیده شد] و بعد از لحظه ای دنیا به حال خود آمد. شرح الشافیة، ابن امیر الحاج، ص ۳۷۳. همچنین: «در روایات معتبره وارد شده است که چون آن حضرت را شهید کردند، بادی عظیم وزید و زمین بلرزید و باد سیاهی برخاست که هوا تیره شد و آفتاب منکسف گردید و مردم گمان کردند که قیامت برپا شد و عذاب حق تعالی نازل گردید. پس به برکت وجود شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام ساکن گردید. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۶۹۰-۶۹۱.

و همچنین: «فاضل نراقی می فرماید: در آن وقت که امام حسین علیه السلام به روی خاک افتاد زمین کربلا از

←



خجلت به خود لرزید و غبار زردی از آن برخاست که بر هر کسی نشستی زرد شدی.» محرق القلوب، عالم ربانی فاضل نراقی، ص ۴۹۴ (انتشارات سرور)؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۶ (به نقل از فاضل نراقی).

و همچنين: «قَالَ الرَّوَايِ فَازَتْعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ.» راوی گفت: هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، گرد و غبار شدیدی آسمان کربلا را فرا گرفت که روز روشن همچون شب تاریک شد و آن چنان باد سرخی وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمی شد و مردم گمان کردند که عذاب بر آنان نازل می شود. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۱۵۴؛ فتوح، أحمد بن أعمش کوفی، ج ۵، ص ۱۱۹ (با اندکی تفاوت)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۷ (به نقل از سید بن طاووس)؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۰۰.

۱۰. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُوِيٍّ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِفِعَالٍ أَبَانِهِمْ. فَقَالَ عليه السلام: هُوَ كَذَلِكَ. فَقُلْتُ: وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنَّ ذَرَارِيَّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالٍ أَبَانِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَّ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ أَبَانِهِمْ»؛ از اباصلت مروی است که گفت به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه می فرمائی در حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرموده که چون حضرت قائم علیه السلام خروج کند ذریه و اولاد کشتندگان حسین علیه السلام را به قتل رساند به جهت کردار پدران آنها. فرمود بلی چنین است. عرض کردم پس معنی آیه شریفه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ چیست؟ چرا که خداوند می فرماید هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد. فرمود خدای تعالی راست گفته در گفته خود؛ اما اولاد کشتندگان حسین علیه السلام راضی هستند به کردار پدرانشان و به این عمل افتخار می کنند و کسی که راضی باشد به عملی مثل اینست که این عمل از او صادر شده باشد و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب راضی به قتل او باشد در نزد خدا شریک قاتل است و حضرت قائم علیه السلام چون خروج کند اولاد کشتندگان حسین علیه السلام را به قتل رساند به جهت اینکه به کردار پدرانشان راضی هستند. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۴۷؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۶، ص ۱۳۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۹۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۶۱۱.

۱۱. «قَالَ الرَّوَايِ ثُمَّ صَاحَ [الحسين] عليه السلام أَمَا مِنْ مِغِيثٍ يُعِينُنَا لَوْجَهُ اللَّهِ أَمَا مِنْ ذَابٍ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فِذَا الْحُرُّ بْنُ زَيْدٍ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيَّ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ أَمْقَاتِلْ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَ اللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ





تَطْبِیرِ الرُّؤُوسِ وَ تَطْبِیحِ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الحُرُّ وَ وَقَفَ مَوْقِفاً مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَ اللَّهُ إِنْ أَمَرْتُكَ لَمُرِيبٍ وَ لَوْ قِيلَ لِي مَنْ أَشْجَعُ أَهْلَ الكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَ اللَّهُ إِنِّي أَحْبَبْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِعَتْ وَ أُحْرِقَتْ ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِداً إِلَى الحُسَيْنِ عليه السلام وَ يَدُهُ عَلَيَّ رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَبْتُ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَيْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَانِكَ وَ أَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ جَعَجَعَ بِكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنْ القَوْمَ يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الحُسَيْنُ عليه السلام نَعَمْ يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزَلَ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِساً خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاحِلاً وَ إِلَى التُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذَنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَبِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عليه السلام غداً فِي الْيَوْمِ. فَأَذَنْ لَهُ فَجَعَلَ يَقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانَ وَ أَبْطَالٍ ثُمَّ اسْتَشْهَدَ فَحَمِلَ إِلَى الحُسَيْنِ عليه السلام فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.» راوی گفت: سپس امام حسین عليه السلام فریاد بر آورد آیا دادرسی نیست که برای رضای خدا به داد ما برسد؟ آیا دفاع کننده ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ راوی گفت: چون امام حسین عليه السلام این دادخواست را نمود حرّ بن یزید روی به عمر بن سعد آورده و گفت: راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت آری به خدا، جنگی که آسانترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن ها بپرد و دست ها از پیکرها بیفتند. گوید: پس حرّ از نزد عمر بن سعد گذشت و در جایی نزدیک سربازانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود، مهاجرین اوس به او گفت: به خدا قسم که من در کار تو در مانده ام! چه اگر از من پرسش می شد دلآورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جز تو نامی از دیگری نمی بردم. این چه حالتی است که در تو می بینم؟ گفت: به خدا که خود را بر سر دوراهی بهشت و دوزخ می بینم و به خدا قسم به جز راه بهشت نخواهم رفت هر چند پاره پاره شوم و پیکرم به آتش بسوزد. این را گفت و رکاب بر اسب زد و متوجه حسین عليه السلام گردید در حالی که دست بر سر خود گذاشته و عرض می کرد: بار الها بسوی تو بازگشتم توبه ام را بپذیر که من دلهای دوستان تو و فرزندان دختر پیغمبر تو را لرزاندم. پس به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم من همانم که به همراه تو بودم و نگذاشتم تو باز گردی و کار را بر تو تنگ گرفتم ولی گمان نمی بردم که این مردم کار را با تو تا به این حدّ خواهند رساند و من اکنون بسوی خدا بازگشته ام. آیا توبه مرا پذیرفته می بینی؟ امام حسین عليه السلام فرمود: آری، خداوند توبه تو را می پذیرد. از اسب پیاده شو. عرض کرد: حال، سواره بودنم بهتر است تا پیاده شدن و پایان کارم به پیاده شدن می انجامد. سپس گفت: چون من نخستین کس بودم که سر راه بر تو گرفتم اجازه فرما تا اولین شهید راه تو من باشم شاید فردای قیامت از افرادی باشم که با جدّت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه می کنند. باری امام حسین عليه السلام به حرّ اجازه فرمود. حرّ جنگ نمایانی کرد تا آنکه عده ای از دلاوران و قهرمانان دشمن را کشت سپس شربت شهادت نوشید. پیکرش را نزد امام حسین عليه السلام آوردند؛ امام حسین عليه السلام با دست خود گرد و غبار از صورت حرّ پاک می کرد و می فرمود: هم چنان که مادرت تو را حرّ نامید واقعا تو آزاد مردی در دنیا و آخرت. لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۲؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقّق علامه دربندی، ص ۲۹۱.





همچنین: کلام امام حسین علیه السلام هنگامی که حُرّ برای توبه می‌آید: «أفترى ذلك لي توبة؟ قال نعم يتوب الله عليك ويغفر لك ما اسمك؟ قال أنا الحر بن يزيد. قال: أنت الحر كما سمتك أمك أنت الحر إن شاء الله في الدنيا والآخرة.»؛ آیا این را به عنوان توبه‌ام می‌پذیری؟! امام حسین علیه السلام فرمود: بله، خدا توبه‌ات را بپذیرد و تو را ببخشد، نام تو چیست؟ گفت: من حُرّ بن یزید هستم! فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده‌ای، به امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی [از اسب] پائین بیا. مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص ۱۲۲.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۲۵.

۱۲. «فقام و نادى هل من ذاب عن حرم رسول الله هل من موحد هل من مغيث هل من معين فضج الناس بالبكاء.» مثير الأحران، ابن نما حلی، ص ۵۲.

و همچنین: «فجعل الحسين علیه السلام ينظر يمينا و شمالا فلم ير أحدا يبارز أعداءه، فبكى بكاء شديدا و هو ينادي: وا محمدا و علياه و حمزته و جعفره و عباساه، يا قوم أما من معين يعيننا، أما من خائف من عذاب الله فيذب عنا.»

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۷۵.

و همچنین: «ثم صاح [الحسين علیه السلام]: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله، أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله فتوح، أحمد بن أعثم كوفی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ لهوف، سيد ابن طاووس، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۲؛ عوالم امام حسين علیه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص ۲۵۶.

منبع اهل تسنن: فصول المهمة في معرفة الأنمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۲۳.

۱۳. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام: «... إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِئْصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ رَأْيِي وَ هَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِحَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُتَّجِبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْأَمِينِ الْمُسْتَحْزَنِ وَ الْمُؤَدِّي الْمُبْلَغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُضْطَهَدِ جِبْتِكَ يَا مَوْلَايَ انْقِطَاعاً إِلَيْكَ وَ إِلَى جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ وَ وُلْدِكَ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِكَ فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ وَ يَبْعَثَكُمْ...» امام صادق علیه السلام فرمود هرگاه خواستی حسین بن علی علیه السلام را زیارت کنی بگو: [یا ابا عبد الله علیه السلام] اگر در هنگام استغاثه‌ات، بدن و جسمم تو را اجابت نکرد و زبانم هنگام طلب نصرت تو را یاری نکرده است پس همانا قلب و گوش و چشمم تو را اجابت می‌نمایند، و فکر و هوای من فرمانبردار و تسلیم فرزند نبی مرسل و سبط پیامبر برگزیده و مطیع راهنمای آگاه و امین نگاهدار و اداکننده رساننده و مظلوم مقهور است، ای آقای من، به نزد تو آمدم در حالی که از همه قطع و به تو و جد و پدر و فرزندان که جاننشینان بعد از تو هستند خود را وصل نموده‌ام؛ پس قلبم تسلیم تو و رأی و فکرم تابع تو، و کمکم برای تو آماده بوده تا زمانی که خدا حکم برای دینش نموده و شما را برانگیزد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۴۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۷۹ و..

۱۴. «قال عصام [عصار] بن المصطلق: دخلت المدينة فرأيت الحسين بن علي علیه السلام فأعجبني سمته و رواؤه و آثار من الحسد ما كان يخفيه صدي لأبيه من البغض، فقلت له: أنت ابن أبي تراب؟ فقال: نعم. فبالغت في



→

شتمه و شتم آیه، فنظر إلي نظرة عاطف رثوف ثم قال: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم، ﴿خُذِ الْعُقُوفَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ، وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ﴾. ثم قال لي: خفض عليك أستغفر الله لي ولك، إنك لو استعنتنا لأعناك ولو استرقدتنا لرفدناك و لو استرشدتنا لارشدناك. قال عصام: فتوسم مني الندم على ما فرط مني فقال: لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین أمن أهل الشام أنت؟ قلت: نعم. فقال: شنشنة أعرها من أخرج حيانا لله و إياك انبسط الينا في حوائجك و ما يعرض لك تجدني عند أفضل ظنك إن شاء الله تعالى. قال عصام: فضاقت علي الأرض بما رحبت و وددت لو ساحت بي ثم سللت منه لوادا و ما على الأرض أحب إلي منه و من آیه، «عصام بن المصطلق شامی گوید: داخل شدم در مدینه معظمه، وقتی حسین بن علی علیه السلام را دیدم از روش نیکو و منظر پاکیزه او تعجب کردم و حسد مرا واداشت که بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او ظاهر کنم، نزدیک او شدم و گفتم: تویی پسر ابو تراب؟ فرمود: بلی. هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم. حسین بن علی علیه السلام نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، خُذِ الْعُقُوفَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ... پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود. طلب آموزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنیم، و اگر عطا طلب کنی تو را عطا کنیم، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم. عصام گفت: من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت متوجه شدند که من پشیمان شدم. فرمود: لا تثریب علیکم الیوم، یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین. آن حضرت به من فرمود که از اهل شامی؟ گفتم: بلی. فرمود: این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوبی است در اهل شام که معاویه در میان آن‌ها سنت کرده، فرمود: «حیانا الله و ایتاک» هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده رویی حاجت خود را از ما بخواه که می‌یابی مرا در نزد افضل ظن خود به من. ان شاء الله تعالى. عصام گفت: از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد. چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم؛ لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می‌بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود. لکن بعد از آن مجلس نزد من شخصی محبوب تر از آن حضرت و پدرش نبود. تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، فضیل بن رسان کوفی از اصحاب امام باقر علیه السلام، ص ۱۷۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۵۵۸؛ منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۲، ص ۶۷۲.

۱۵. چون شمر بر سینه امام حسین علیه السلام نشست و اراده قتل ایشان را کرد امام علیه السلام به او فرمودند: «اسقني شربة من الماء فقد تفتت كبدي من الظمأ، فقال الملعون: الآن أسقيك ماء سيقي هذا...» مرا شربت آبی ده. همانا جگر من از شدت عطش در هم شکافت. آن ملعون گفت: هم اکنون از آب شمشیر سیرایت کنم. تظلم الزهراء، قزوینی، ص ۲۱۹؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۲، ص ۳۹؛ ترجمه، ص ۷۰۶؛ (به نقل از تظلم الزهراء علیه السلام) همچنین: «أنه جاء إليه شمر بن ذي الجوشن، و سنان بن أنس و الحسين عليه السلام بأخر رمق يلوك بلسانه [لسانه] من العطش و يطلب الماء فرسه شمر برجله، و قال: يا ابن أبي تراب، ألسنت تزعم أن أباك

←



علی حوض التبیّی سقّی من أحبّه؟ فاصبر حتّی تأخذ الماء من یده))؛ در آخرین لحظات شمر و سنان کنار حسین علیه السلام آمدند و این در حالی بود که حضرت علیه السلام از شدت تشنگی زبان مبارک خود را به اطراف می گردانید و طلب آب می نمود. شمر ملعون پای نحسش بر حضرت زد و گفت: ای پسر ابی تراب، مگر تو اعتقادات این نیست که پدرت ساقی کوثر است و مردم را سیراب می کند؟ پس صبر کن تا از دست او سیراب شوی. تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج ۲، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۶؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۳۰۰؛ اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۲۴-۴۲۶؛ ترجمه اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ج ۲، ص ۱۳۹۹؛ ترجمه معالی السبطين، مازندرانی، ص ۷۰۶ (به همین مضمون).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۱.

و همچنین: «فنادی ابن سعد: من یأتینی برأسه و له ما یتهنأ به؟ فقال السّمر: أنا أيّها الأمير! فقال: أسرع، و لك الجائزة العظمی. فأقبل إلى الحسين، و قد كان غشی علیه، فدنا إلیه و ركب علی صدره، فحسّ به علیه السلام، و قال: یا و یلك من أنت، فقد أرتقیّت مرتقی عظیمًا؟ فقال: هو السّمر. فقال له: و یلك من أنا؟ فقال: أنت الحسين بن علیّ و ابن فاطمة الزّهراء، و جدّك محمّد المصطفى! فقال الحسين: و یلك إذا عرفت هذا حسبي و نسبي فلم تقتلني؟ فقال السّمر: إن لم أقتلك فمن يأخذ الجائزة من یزید؟ فقال علیه السلام: أيما أحبّ إلیك الجائزة من یزید، أو شفاعة جدّي رسول الله صلی الله علیه و اله؟ فقال اللّعين: دانق من الجائزة أحبّ إلیّ منك، و من جدّك. فقال الحسين علیه السلام: إذا كان لا بدّ من قتلي، فاسقني شربة من الماء. فقال له: هیهات، و الله لا ذقت قطرة واحدة من الماء، حتّی تذوق الموت غصّة بعد غصّة))؛ پس ابن سعد ندایی کرد و گفت چه کسی راس حسین علیه السلام برای من می آورد تا برای او جایزه ای بزرگ دهم؟ شمر از دیگران سبقت گرفته و گفت: من حاضریم! ابن سعد گفت: عجله کن که برای تو جایزه بزرگی است! شمر به طرف امام حسین علیه السلام رفت. حضرت [به خاطر جراحات وارده] از هوش رفته بودند. شمر به ایشان نزدیک شد و بر سینه ایشان نشست. حضرت به هوش آمدند و فرمودند: وای بر تو، کیستی؟ به جای بلندی بالا رفته ای [که پیغمبر مکرر آن را می بوسید]. آن ملعون گفت: من شمر هستم! حضرت فرمودند: می دانی من کیستم؟ او گفت: بله تو را خوب می شناسم نامت حسین و نام پدرت علی بن ابی طالب و نام مادرت فاطمة زهرا و نام جدت محمد مصطفی. پس حضرت فرمودند: وای به حال تو پس چرا مرا می کشی؟ ملعون جواب داد به خاطر جایزه بزرگی که از یزید طلب کنم. امام علیه السلام فرمودند: وای به حالت! آیا شفاعت جدم محبوب تر است یا جایزه یزید؟ ملعون پاسخ داد: یک دانق جایزه یزید در نزد من محبوب تر است از تو و از شفاعت جد تو و پدر تو! حضرت فرمودند: ای شمر اکنون که می خواهی مرا بکشی مرا شربتی آب بنوشان! شمر گفت: قسم به خدا که قطره ای از آب نخواهی چشید تا آنکه از جرعه های مرگ بنوشی. منتخب، طریحی، ص ۴۵۲؛ الدمعة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۵۸؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ترجمه معالی السبطين، مازندرانی، ص ۷۰۶.

۱۶. «لما اشتد علی الحسين و أصحابه العطش دعا العباس بن علی بن أبی طالب أخاه فبعثه فی ثلاثین فارسا



→

وعشرين راجلا و بعث معهم بعشرين قربة، فجاءوا حتى دنوا من الماء ليلا، واستقدم امامهم باللواء نافع بن هلال الجملي، فقال عمرو بن الحجاج الزبيدي: من الرجل فجئى ما جاء بك؟ قال: جئنا نشرب من هذا الماء الذي حلا تمونا عنه، قال: فاشرب هنيئا، قال: لا والله لا اشرب منه قطرة و حسين عطشان و من ترى من أصحابه فطلعوا عليه، فقال: لا سبيل إلى سقى هؤلاء، انما وضعنا بهذا المكان لنمنعهم الماء، فلما دنا منه أصحابه قال لرجاله: املؤوا قريكم فشد الرجالة فملأوا قريهم و ثار إليهم عمرو بن الحجاج و أصحابه، فحمل عليهم العباس بن علي و نافع بن هلال فكفوهم، ثم انصرفوا إلى رحالهم فقالوا: امضوا، و وقفوا دونهم، فعطف عليهم عمرو بن الحجاج و أصحابه و اطردها قليلا، ثم إن رجلا من صداء طعن من أصحاب عمرو بن الحجاج طعنه نافع بن هلال فظن أنها ليست بشئ، ثم انها انتقضت بعد ذلك فمات منها. و جاء أصحاب حسين بالقرب فأدخلوها عليه. [و فى تسلية المجالس و بحار الانوار و العوالم: و لهذا سمي العباس عليه السلام السقاء]. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف ازدي، ص ٩٨ - ٩٩.

حكايت فوق در اين منابع نيز با تفاوتى اندك آمده است: الفتوح، أحمد بن أعثم كوفي، ج ٥، ص ٩٢؛ تجارب الأمم، أحمد بن محمد مسكويه رازي، ج ٢، ص ٧٠؛ تسلية المجالس، محمد بن ابيطالب، ج ٢، ص ٢٦٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٤٤، ص ٣٨٨؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبدالله بحراني، ص ٢٣٩.

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبه، ص ٢٥٥؛ أنساب الأشراف، بلاذري، ج ٣، ص ١٨١؛ تاريخ طبرى، طبرى، ج ٤، ص ٣١٢؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج ٦، ص ٢٦٢٧؛ نهاية الأرب، نويري، ج ٢، ص ٤٢٨.

مجلس دهم:

چشمهٔ راحوما در کربلا و عطش سید الشهدا علیه السلام

چشمهٔ راحوما در کربلا و عطش سید الشهدا علیه السلام

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ * رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿١﴾

استعداد تکامل و ترقی در بشر

خداوند عالم ظرفیت و استعدادی برای ترقی و تکامل در بشر قرار داده است که این استعداد در تمام قلمرو خلقت وجود ندارد. نکته‌ای که در آدم وجود دارد و در سایر موجودات عالم نیست این است که تمام کائنات عالم از پست‌ترین موجودات این عالم که جماداتند تا ارفع موجودات عالم که ملائکه‌اند، محدود به حدود هستند. حدّ سیر جماد، معین است و حدّ ملک هم معین است و هر یک از آنها دارای مقامی معلوم است. از این رو حجّت خدا در معرفّی ملائکه می‌فرمایند که بعضی از آنان همیشه در حال قیام و جمعی در حال رکوع و عده‌ای در حال سجودند^(۲)، پس هر یک از آنها از نظر کمال و ترقی حدّ معینی دارند. بین موجودات عالم فقط بشر

۱. «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن

[خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند». النور(۲۴): ۲۶ و ۲۷.

۲. رجوع شود به مجلس اول: صفحه ۴۶، پاورقی ۱.

است که حدّ شکن است و انسان است که در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌شود و این آدم است که آن قدرت را دارد که تمام مرزهای کمال را بشکند و همه ممالک عظمت و ترقی را طی کند.

امانت الهی

این استعداد فقط در انسان است. آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾^(۱) اشاره به این است که «آسمان بار امانت نتوانست کشید» ﴿وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^(۲) انسان توانست بار این امانت را بردارد که هم در معرفت و هم در عبادت در هیچ پایه متوقف نماند و ترقی کند تا به آنجا که از حوصله ادراک بشر خارج است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی، توز پای بند شهوت

به درآی تا ببینی طیران آدمیت^(۳)

انسان فرمانده قوای عالم وجود

اگر روزی انسان قفس طبیعت را بشکند و بتواند خودش را از قید هوس آزاد کند و هوا را در مقابل عقل و دین تسلیم کند، آن وقت است که این انسان می‌شود فرمانده قوای عالم وجود. قدرت عقل و اراده آدمی زاد این اندازه سعه دارد.

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾. ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را برداشت، که او ستمکار و نادان بود. الأحزاب (۳۳): ۷۲.

همچنین: رجوع شود به مجلس سوم، ص ۱۵۱، عنوان: امانت عقل

۲. همان.

۳. غزل ۱۸ از غزلیات سعدی.

الآن در درون هر آدمی نمونه این کمال هست و حکمای بزرگ عالم و محققین بشرشناس از این جا به سر عظمت انسان پی می‌برند. مثلاً شما که اینجا نشستید، قدرت دارید به اراده خلاقه خودتان هر صورتی را در خیال ایجاد کنید. این قدرت الآن در اراده بشر در مرحله خیال هست؛ یعنی الآن که این جا نشستی می‌توانی یک کوه یا قوت را تصوّر کنی و به مجرد این که آن را تصوّر کردی به وجود ذهنی موجود می‌شود. فلاسفه این را وجود ذهنی می‌گویند. این کوه یا قوت وجود عینی ندارد، اما وجود ذهنی دارد. این وجود ذهنی در قبال وجود عینی از چه پیدا شد؟ از اراده تو. همچنین الآن که این جا نشستی اگر اراده کنی، فوری یک ساختمان مجهز به تمام وسائل به وجود خیالی ساخته می‌شود. همان ساختمان اگر بخواهد در خارج به وجود بیاید، هزاران مواد و ابزار لازم دارد و مدّت‌ها زمان می‌خواهد. اما به قدرت اراده و تصویر در عالم ذهن و خیال به آنی موجودش کردی و این جاست سرچشمه قدرتی که بشر در باطن دارد.

کمال آدمیت در تأثیر اراده خلاقه بشر در عالم خارج

پیغمبران خدا، انبیا و رسل علیهم‌السلام آمدند که این قدرت ذهنی را در اثر تربیت و تکامل بشر از جنبه علمی و عملی به جایی برسانند که این قدرت بتواند در خارج کار کند. شما مردم الآن همین جا که نشستید به قدرت ذهنی و خیالی می‌توانید ماه را دو نیمه کنید. اصلاً اراده خلاقه بشر می‌تواند فوراً ماه را در خیال منشق کند. آن وقت این انسان وقتی به آن کمال آدمیت رسید، همان اراده ماه را در خارج دو نیمه می‌کند و این قدرتی است که فقط در آدم است.

ارزش آدم بیشتر از تمام عالم

اسرار خلقت این آدم بسیار مرموز است و هنوز دنیا در آدم شناسی در کلاس ابتدائی است. البته همه عالم عجیب است. بشر این اندازه زحمت کشیده و کار کرده

ولی آیا هنوز به قدرت یک اتم رسیده است؟ قدرت اتم یعنی چه؟ یعنی قدرت یک ذره بی جان. اتم یک ذره‌ای هست که جان ندارد. یک اتم از اجسام عالم شکافته می‌شود و این قدرت را از خودش بیرون می‌دهد.

اگر روزی عقل این آدم و روح این آدم شکافته شود، چه قدرتی خواهد داشت! این است که هیچ موجودی به قدر بشر اهمیّت نداشته و تربیت هیچ مخلوقی هم به قدر آدم اهمیّت ندارد. ارزش یک آدم از تمام عالم بیشتر است.

لزوم عصمت در مربّی بشریت و متمّم آدمیّت

سرّ این که خداوند متعال پیامبران معصوم علیهم‌السلام را می‌فرستد،^(۱) این است که باید در مربّی بشر اشتباه نباشد. نکتهٔ اینکه امام باید معصوم باشد، این است که مبادا در تربیت آدم خطا راه پیدا کند. این است فلسفهٔ عصمت در پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام؛ چرا که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام مربّی بشریّت^۱ و متمّم آدمیّت هستند. اینها آمده‌اند تا از شوره‌زار انسانیّت آن جواهری را که خدا خواسته به وجود بیاورند؛ چون چنین است باید دارای عصمت باشند تا بتوانند این بشر را علماً و عملاً بر صراط مستقیم ببرند تا این انسان به آن مقصد اقصی برسد.

شرایط و قیود تربیت آدمی (حلیت مولد و رزق)

روی همین حساب است که در تربیت آدم این قدر قیود و این قدر شرایط هست. این که صلب پدر مؤثر است، روی حساب است؛ رحم مادر مؤثر است، روی حساب است؛^۲ این که افکار پدر در وقتی که نطفه در صلبش می‌باشد، در فرزند مؤثر است، روی حساب است.

حدود دیانت و مقرّرات شریعت این قدر عظیم است که عالمی را متحرّیر می‌کند و

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۳۵، عنوان: عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه‌السلام در مذهب شیعه

اول جایی که خشت کمال آدمی زاد کج می‌رود، آنجاست که از نظر مایه وجود، کج بشود. این همه گفتگو در تحصیل رزق حلال برای این است. عبادت ده جزء است؛ نه جزئش در این است که یک لقمه حلال در آوری^(۱) و آن یک لقمه حلال می‌شود نه جزء عبادت. تمام دفتر دین را همین یک لقمه تشکیل می‌دهد؛ چرا که آن لقمه حلال، هم روغن و بنزین کارخانه بدن شماسست و هم مایه نطفه وجود فرزندان و وقتی آن لقمه پاک و حلال بود، هم در علم اثر می‌کند و هم در عمل. مقرراتی که از نظر نکاح در دین هست، به راستی بهت‌آور است؛ مثلاً در اخبار آل عصمت علیهم‌السلام این قدر اعلان خطر شده است که مبدا مولد یکی ناپاک باشد، مبدا یک نطفه‌ای به نامشروع بسته بشود. این که نطفه‌ای مشروع یا نامشروع باشد، در سیر سعادت بسیار مؤثر است؛^(۲) منتها از نظر عقل، خدا آن بچه را مؤاخذه نمی‌کند. بیچاره آن پدر و بدبخت آن مادر که آن نطفه را به ناپاک پروراندند. باب مسئولیت و مؤاخذه و حساب روی دوش آنهاست. نکته این که در آخر الزمان مردم از عقائد حقه بیگانه می‌شوند و سر این که مردم از کمالات بشری و می‌مانند همین است.

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ أَجْزَاءُ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»؛ «عبادت ده جزء دارد، که نه جزء آن، طلب روزی حلال است». جامع الاخبار، شعیری، ص ۱۳۹؛ محجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰۰، ص ۹؛ وج ۱۰۰، ص ۱۸.

۲. قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: «لَوْلَدَ الرَّئِيسُ عَلَامَاتٍ أَحَدُهَا بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ تَأْنِيهَا أَنَّهُ يَجْنُ إِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ وَ تَأْتِيهَا الْإِسْتِخْفَافُ بِالذِّينِ وَ رَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ لِلنَّاسِ وَ لَا يُسِيءُ مَحْضَرِ إِخْوَانِهِ إِلَّا مَنْ وُلِدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشِ أَبِيهِ أَوْ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ شَرِكُ شَيْطَانٍ وَ مَنْ شَعَفَ بِمَحَبَّةِ الْحَرَامِ وَ شَهْوَةِ الرَّئِيسِ فَهُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ...»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای ولد الزنا چند علامت هست که یکی از آنها بغض ما اهل بیت علیهم‌السلام است؛ دوم آنکه او همواره میل دارد به حرام؛ زیرا که از حرام خلق شده است؛ سوم: دین را سبک می‌شمارد؛ چهارم: در نزد مردم، بد منظر است و کسی که در حضور دوستانش عمل بدی انجام دهد او یا ولد الزنا است و یا شیطان در حملش شریک شده است و کسی که عشق به حرام و شهوت زنا داشته باشد پس این [نشانه] شریک بودن شیطان است. «خصال، شیخ صدوق، ص ۲۱۷؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۴۰۰؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۴۱۷؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۵۲.

تفکیک بین رشد صنعت و سیر در کمالات آدمیت

امروز دنیا در صنعت جلو هست؛ ولی در ممالک متمدن، به صورت نامشروع عمل می‌شود. امروز کار به جایی رسیده که همین چند روزه در روزنامه‌های دنیا نوشتند، در همان ممالک متمدن، در لندن که وقتی مریض می‌شوید، برای معالجه به آنجا می‌روید، دختر ده ساله مورد تجاوز واقع شده است. وقتی بشر رو به حیوانیت رفت چنین می‌شود.

مردم خیال می‌کنند که بشر به ساختن هواپیما و به ساختن بمب اتم می‌شود. اگر بشر به کره ماه برود ولی به حیوانیت پرداخت، هنوز به مرز آدمیت نرسیده است. بشریت به صنعت نیست. بشریت به حکمت است. بشریت به کمالات آدمیت است.

آن وقت عجب این است که این مسلمانان غرب‌زده که در مقابل اروپاییان عقل خویش را باخته‌اند، این اندازه ادراک و شعور ندارند که این مطالب را از هم تفکیک نمایند. آنها الآن در گنداب حیوانیت غوطه می‌زنند. در انگلستان عقلایشان در مجلس شورا جمع می‌شوند و لواط را قانونی می‌کنند! تو را به خدا فکر کنید و ببینید چه خبر است! چه غوغایی است! لواط از نظر علمی غلط است، از نظر طبیعی غلط است و از نظر ساختمان وجود باطل است. آن وقت در ممالک متمدن لواط را قانونی می‌کنند!

پس حساب صنعت و پیشروی در این فنون مادی یک حساب است و حساب آدمیت و بشریت و سیر در کمال یک مطلب دیگری است.

معنی آدمیت

این است که در روزگار روز به روز انسان کمتر می‌شود. آدم به حقیقت آدمیت نایاب‌تر می‌شود. آدم یعنی چه؟ آدم یعنی علم، یعنی حکمت، یعنی ادب، یعنی غیرت، یعنی عفت، یعنی کرم، یعنی شجاعت، یعنی فضیلت. این معنای آدمیت

است. این است که به جز قرآن یک چنین تخمی را به ثمر نمی‌رساند. این است که جز تربیت نهج البلاغه و کلمات امام جعفر صادق علیه السلام آدمی را به سر حد کمال بشری نمی‌رساند.

منشأ فساد عقیده مردم

حال در آخر الزمان یکی از خطرهای بزرگی که هست، عبارت از این است که عقائد مردم فاسد می‌شود. منشأ فساد عقیده مردم چیست؟ دو چیز باعث می‌شود که مردم از اعتقادات حق دست بردارند. الآن این حسیتیه که یک بنای خیلی ساده است، چند چراغ در این جا آویخته شده، چند پارچه آنجا زده شده است. هر آدمی که این جا وارد بشود تا چشمش به این بنای بسیط و ساده بیفتد، اول چیزی که اعتراف می‌کند این است که یک بتایی که از فنون معماری سر رشته داشته، با یک نظم دقیقی این بنا را به وجود آورده است و الا خشت و گل بی شعور، هرگز به این هیئت در نمی‌آید. همین بشر نگاه می‌کند و می‌بیند که از نطفه، مغز آدمی در می‌آید که قمر مصنوعی می‌سازد. آن وقت می‌گوید این مغز، ساخته ماده بی شعور و مصنوع طبیعت بی ادراک است. چه می‌شود که این جور می‌شود؟ این خود مرض است یا مرض نیست؟

همین آدم وقتی به یک کارخانه قند نگاه می‌کند و تشکیلات این کارخانه را می‌بیند در مقابل فکر و علم و عقل آن مهندس که طراحی کرده و بر یک مشت آهن این نقشه را پیاده کرده، انگشت حیرت به لب می‌گیرد، اما در مقابل آن قدرت و اراده و آن علم و حکمت که از یک زرده و سفیده، یک طاووس به وجود می‌آورد، از در انکار وارد می‌شود. طاووسی که چشمهای براقش، پرو بال زیبایش، سازمان قلب و دستگاه کلیه و نظام کبدش، بلکه تمام تشکیلات وجود این طاووس کارخانه‌های عالم را تحت الشعاع قرار می‌دهد. آیا این طاووس از میان یک زرده و سفیده بی علم و بی حکمت به وجود آمده ولی کارخانه برق با علم و با حکمت.

این بشر، بی خود به این درد مبتلا نمی‌شود. این خود یک درد است. این خود یک مرض است. یک بام و دو هوا چطور می‌شود؟ این دستگاه روی حساب نیست ولی آن دستگاه روی حساب است، چطور می‌شود؟ این تشکیلات و این کارخانه‌های بهت‌انگیز تمام اسراری که در آنهاست به اندازه اسراری که در تخم چشم یک طاووس است، نمی‌رسد؛ به اندازه اسراری که در نوک یک مرغ که از جنس شاخ درست شده است، نمی‌رسد. این چه حکیمی است که از این طرف، بدن مرغ را به این لطافت درست کرده از آن طرف منقار مرغ را به این ضخامت؟ به این حساب که مرغ، راه غذا خوردنش این است که این منقارش را به زمین بزند تا دانه پیدا کند و اگر لب و دهان مرغ را مثل لب و دهان من و تو درست می‌کرد، آن وقت یک مرغ می‌توانست دانه پیدا کند؟ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۱) اگر دنیا در یک منقار مرغ فکر کند، گیج می‌شود و می‌گوید: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر».

چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که منکر خدا می‌شوند؟ چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که از پیغمبر ﷺ بیگانه می‌شوند؟ چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که مقدّسات را به باد می‌دهند؟ فلسفه مطلب چیست؟

نکته‌اش عبارت از این است که گوهر ایمان به خدا و ایمان به انبیاء خدا ﷺ، این جوهر بسیار پاک و مقدّس است، شریف‌ترین گوهر عالم وجود است. اگر تمام عالم را پر از برلیان کنید، همه فانی می‌شود، اما یک دل پر از ایمان دیگر فنا و زوال ندارد. آن وقت خدا این گوهر به این عظمت را در هر دل ناپاکی نمی‌گذارد.^(۲) خیلی باید آن دل طهارت داشته باشد، خیلی باید آن روح، پخته و پاکیزه و پسندیده باشد تا

۱. المؤمنون (۲۳): ۱۴.

۲. امام باقر علیه السلام به یکی از اصحاب خاصشان فرمودند: «... وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهَّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا.» ای ابا خالد، به خدا بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند تا اینکه تسلیم امر ما باشد. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

خداوند او را نامزد بندگی خودش بکند. «جلّ جناب الحقّ عن أن يكون شريعةً لكلّ وارد»^(۱) حساب حقایق نورانی این جور است.

خطرات آخر الزمان

در آخرالزمان خطر های بزرگ بسیار است. یک خطر عبارت از این است که در آخر الزمان تخم زنا و ولد نامشروع زیاد می شود.^(۲) علّت زیاد شدن ولد نامشروع چیست؟ بعضی مردم از فقه دین خبر نداشته و از قواعد اسلام اطلاعی ندارند؛ نه علم دارند و نه در قید و بند عمل هستند. یک نمونه برایتان می گویم. یکی از حدود نکاح عبارت از این است: اگر یک مردی با مرد دیگری مرتکب عمل شنیع لواط شد، بنا بر فتوای جمعی از فقهاء فرق نمی کند چه هر دو صغیر باشند و چه هر دو کبیر، و چه یکی کبیر باشد و دیگری صغیر، به مجرد این که این عمل شنیع واقع شد، در بعضی از این صورتها به فتوی و در بعضی دیگر بنا بر احتیاط واجب، اول اثری که می گذارد این است که خواهر و مادر و دختر آن موطوء و آن مفعول بر فاعل حرام می شود^(۳) و یعنی دیگر آن فاعل، حق ندارد با خواهر این مفعول ازدواج کند. اگر با

۱. اشارات، ابو علی سینا، نمط ۹، فصل ۲۷، ص ۳۹۴؛ شرح اشارات، خواجه نصیرالدین طوسی، ج ۳، ص ۳۹۴.

۲. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ يَطْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ اقْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأَرْزِمَةِ نِسْوَةٌ مُبْتَرَجَاتٌ كَاشِفَاتٌ عَارِيَاتٍ مِنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحَلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ.» امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: در آخر الزمان و نزدیک قیامت که بدترین زمانهاست زنانی پیدا شوند. که خودشان را [برای مردان بیگانه] آراسته کرده، عریان، از دین بیگانه، دنبال فتنه ها و پیرو شهوت ها و شتابان به لذتها، حلال داننده گناه ها و به دوزخ ابدی گرفتار. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۳۹۰؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۲۲، ص ۸۰۹؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۰، ص ۳۵.

۳. من أوقب غلاماً أو رجلاً [بأن أدخل به بعض الحشفة] حرمت علی الموقب أم الموطوء وأخته و بنته مؤبداً. اللعنة الدمشقية، شهید اول، ص ۱۶۵؛ و...

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ يَعْبَثُ بِالْغُلَامِ قَالَ إِذَا أَوْقَبَ حَرَمَتْ عَلَيْهِ ابْنَتُهُ وَأُخْتُهُ.» کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۴۱۷؛ تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۳۱۰؛ و...

خواهر این ازدواج کرد هر چه بچه پیدا می‌شود، ولد الزناست و دیگر این حرام ابدی است و وقتی حرام ابدی شد فرزندی که از آنها پیدا می‌شود فرزند زناست. این جور اثری دارد. مشکل اینجاست که مادر این مفعول و خواهر او و دختر او و *إِنْ عَلَتْ وَ إِنْ نَزَلَتْ* تا هر که پایین بیاید تا هر که در این سلسله بالا برود، همه بر این مرد فاعل حرام می‌شود.^(۱)

اگر این پسر با یک دختر، شیر خورده و آن دختر، خواهر رضاعی این پسر شده، آن خواهر رضاعی هم بر این فاعل حرام می‌شود. آن زن هم که مادر این پسر مفعول نیست ولی شیرش داده او هم بر این واطی و فاعل حرام می‌شود و همچنین دختر رضاعی مفعول نیز بر واطی حرام می‌شود.

آن وقت، حرمت دو حرمت است: حرمت عینی داریم و حرمت جمعی؛ حرمت ابدی داریم و حرمت غیر ابدی. فقه اسلام دریا و اقیانوس است. این که حرمت ابدیه است، یعنی چه؟ یعنی برای ابد دیگر خواهر نسبی یا خواهر رضاعی این مفعول بر این فاعل حرام می‌شود و این دیگر قابل علاج نیست و چاره ندارد. پیش حاکم شرع بروی حاکم شرع نمی‌تواند بگوید جایز است. آن کسی که عالم و محقق در دین است، دیگر نمی‌تواند این ازدواج را اصلاح کند. ممکن است بگویند ما پیش کسی رفتیم که این ازدواج را اصلاح کرد، آن کسی که اصلاح کرد از آنها فاسق تر است.

قوانین الهی این رقم است چهارده قرن قبل، دین به اندازه‌ای به این مطلب اهمیّت می‌دهد که خدا در قرآن می‌فرماید: «ما بر قوم لوط حجارة سجّیل فرستادیم».^(۲) امام علیه السلام می‌فرماید: هر آن کس به این عمل بمیرد و توبه نکرده باشد، به مجرد این که از دنیا رفت، خدا یکی از آن سنگ‌ها که به قوم لوط زده است، به او خواهد زد و تا

۱. «فان أم الموطوءة تحرم علی الواطی و ان بعدت كالجدة أم امه و ام ابيه و ان علنا تحريما مؤبدا لأنهن أمهات و تحرم أيضا بنت بنت الموطوءة و بنت ابنه و بنت ابن بنته و ان نزلن تحريما مؤبدا.» تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۶۳۳.

۲. ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودَةٍ﴾؛ پس چون فرمان ما آمد، آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگپاره‌هایی از سنگ گِل‌های لایه لایه، بر آن فرو ریختیم». هود(۱۱): ۸۲.

قعر اسفل سافلین جهنم می رود؛^(۱) مگر توبه کند ﴿تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾^(۲) آن وقت اهمیت این مطلب به جوری است که لعنتی که در اسلام خیلی مشکل است و به آسانی نمی شود زبان به لعنت باز کرد، وقتی حجت خدا شمار ملعونین را ذکر می کند می فرماید: خدا و هر نبیّی مجاب یعنی پروردگار و هر پیغمبری که دعایش در درگاه خدا ردشدنی نیست، بر چند طایفه لعنت کرده اند. چقدر باید عمل شنیع باشد، تا خدا و پیغمبران علیهم السلام همه لعنت کنند.

آنان که مورد لعن خدا هستند

این طوائفی که مورد لعنت خدا و مورد لعنت تمام انبیانند کیانند؟ یکی مبدل سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی کسی که قانون و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تغییر بدهد.

دیگر «المُكذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ» کسی که تقدیر خدا را تکذیب کند.

مورد دیگر کسی که آنچه را خدا نسبت به عترت من حرام نموده، روا شمرد.^(۳)

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ ﴿وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةٍ﴾ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُخْرِجُ مِنَ الدُّنْيَا يَسْتَحِلُّ عَمَلٌ قَوْمٍ لَوْطٍ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ كِبْدَهُ مِنْ تِلْكَ الْحِجَارَةِ تَكُونُ مَنِيَّتُهُ فِيهَا وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ لَا يَرُونَهُ»؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۴۶۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۳، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۲، ص ۱۶۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی، ج ۶، ص ۲۰۸.

۲. التَّحْرِيم (۶۶): ۸.

۳. عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله سَبَعَةَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ الْمُعْتَرِّ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُكذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ الْمُبَدِّلُ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَسْلُطُ فِي سُلْطَانِهِ لِعِزٍّ مِنْ أَدَلِّ اللَّهُ وَ يُدَلُّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ وَ الْمُسْتَحِلُّ لِحَرَمِ اللَّهِ وَ الْمُتَكَبِّرُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای هفت دسته را لعنت کرده اند: ۱. تغییر دهنده کتاب خدا. ۲. تکذیب کننده قدر الهی. ۳. تبدیل کننده سنت پیامبر به چیز دیگر. ۴. کسی که آنچه را خدا نسبت به عترت من محترم دانسته روا شمرد (آنها را بکشد یا اهانت و انکار کند). ۵. و سلطانی که در سلطنت او، کسانی که خدا آن ها را ذلیل شمرده عزیز شوند، و عزیزان خدا ذلیل گردند. ۶. و کسی که حرامهای الهی را حلال شمارد. ۷. و کسی که نسبت به بندگان خدا تکبر ورزد. خصال شیخ صدوق، ص ۳۵۰.

دیگر شخصی که خدا و هر پیغمبر مجابی بر او لعنت می کند کیست؟ آن زنی است که شبیه به مردان بشود و آن مردی است که شبیه به زنان بشود^(۱)؛ این خود در ردیف آن کسی واقع می شود که مغیر سنت و آیین خداست. این اهمیّت امر، و این هم نشر حرمت. آن وقت با این عمل شنیع، خانه از پای بست ویران می شود. خانه از همان اول خراب می شود. اساس دین مردم بر عفت است. اساس دین بر تقوا و طهارت است.^(۲) ۰۶

حسینیه جایگاه پاکان

اینجا خانه یزید بن معاویه نیست که هر حیوان صفتی را راه بدهند. اینجا خانه حسین بن علی است. امام حسین علیه السلام کیست؟ امام حسین علیه السلام آن کسی است که خدا پیغمبر خاتم علیهم السلام را از عرش به زمین می فرستد، برای این که خون امام حسین علیه السلام را به عرش ببرد.^(۳) ۰۷ نمی شود با دامن آلوده به در خانه امام حسین علیه السلام راه پیدا کرد. این درگاه، درگاه عظمت است. این است

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا بِهِ تَأْنِيثٌ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ اخْرُجْ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ يَا مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ الْمُشَبَّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُشَبَّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ»؛ امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند: از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنت کرده است. سپس فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: خدا لعنت کند مردانی که خود را به زنها شبیه می کنند و زنانی که خود را به مردان شبیه می نمایند.؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۰۲؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱۷؛ ص ۲۸۴ و...

۲. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام] عَنِ النَّبِيِّ [صلی الله علیه و آله] أَنَّهُ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ إِنَّ الْإِسْلَامَ عَرِيَانٌ لِبَاسِهِ التَّقْوَى وَ رِيَاشَهُ الْهُدَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ مَلَكَهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي.» شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۵۱۵.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۲۴۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۱۰۵؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۳.

۳. رجوع شود به مجلس سوم، ص ۱۶۶، پاورقی ۱.

که کم کاری می شود که توفیق از مردم سلب می شود. او خیال می کند که شب تاسوعا و شب عاشورا به حسینیّه نیامده، بیچاره نمی داند که او را به حسینیّه راه نداده اند که نیامده است؛ نه این که خودش نیامده است.

مزاج عشق بس مشکل پسند است قبول عشق بر جایی بلند است

او تصوّر می کند خودش نیامده و نمی داند که نمی گذارند بیاید. وقتی بشر، آلوده و ناپاک شد این جور است، مقدّمات انصرافش را فراهم می کنند. ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾^(۱) این دستگاه، دستگاه غیرت و شهادت و طهارت است. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^(۲) اینجا جای تقواست.

اهمیت نماز

در شبانه روز این پنج وقت نماز چرا این قدر اهمیت دارد؟ چرا در دیانت هیچ امری به قدر نماز مهم نیست؛^(۳) در دین مقدّس اسلام هر عملی دائره اش محدود است. اگر مستطیع شدید در تمام دوره عمر یک حجّه الاسلام بیشتر بر شما واجب نیست؛ بقیّه حجها مستحبّ است.

در تمام سال یک، ماه رمضان، بیشتر روزه واجب نیست؛ آن هم قید دارد. اگر ضرر داشت همان روزه واجب، حرام می شود. به مجرد این که ضرر داشت، وجوبش برداشته می شود «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»^(۴) همین روزه با آن اهمیت که از ارکان

۱. «خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند، و ستمگران را

گمراه می گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد». ابراهیم (۱۴): ۲۷.

۲. «این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبشگان است». البقره (۲): ۲.

۳. رجوع شود به ص ۳۴۵، پی نوشت ۶.

۴. روایت «لا ضرر» از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است.

منابع شیعه: مقنع، شیخ صدوق، ص ۵۳۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴، ح ۵۷۱۸؛ (به این عبارت:

اسلام است، به مجرد این که مریض شدید روزه واجب حرام می شود ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ اسلام، شریعتی سهل و آسان و بر اساس حسابهای دقیق است. این حساب مطلب در شریعت است.

حقوق مالی واجب است، اما حقوق مالی بر عهده کیست؟ برکسی که مالش متعلق حق بشود. وقتی مال شما متعلق حق نشد، گرفتار حق کسی نیستید و آزاد هستید.

اما آنچه که در هر صورت واجب است و هیچ استثنا ندارد، آنچه در هر حالی از حالات هستید، در حال مریضی باشید، در بستر مرگ خوابیده باشید، در میدان جنگ باشید، در بیابان یکه و تنها باشید، نماز است. نماز در هیچ حالی ساقط شدنی نیست؛ «لا تسقط بحال»^(۱).

اگر در میان دریا کشتی شما غرق شد و شما به گرداب افتادید و هنگام جان دادن شما شد، و شما شعور و درک داشته باشید که الآن وقت نماز است، همان جا در حال غرق شدن و جان دادن باید نماز بخوانید و لو به یک الله اکبر. نمازتان به مقدار یک الله اکبر می شود. بله، اگر شعورتان گرفته شد و عقل نبود، تکلیف نیست «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ»^(۲). این اندازه در دین نسبت به نماز اهمیت داده می شود.

→ لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ؛ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۸۱؛ عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور احسانی، ج ۱، ص ۲۲۰، و به این عبارت: «لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» ج ۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۱۰؛ و..

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۶، ص ۳۳۵؛ جامع المدارک، سید خوانساری، ج ۱، ص ۲۶۶ و..

۲. «...إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ إِنَّهَا مَغْلُوبَةٌ عَلَى عَقْلِهَا وَنَفْسِهَا...»؛ مسوط، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۸، ص ۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۶، ص ۸۹ و...

محروم بودن تارک نماز از شفاعت و از تابش نور امام حسین علیه السلام

آن وقت شفاعتی که احدی را از آن ناامید نمی‌کنند به کسی که به نماز اهمّیت نمی‌دهد، نمی‌رسد.^(۱)

نور آفتاب از خورشید با سرعت تقریبی سیصد هزار کیلومتر در ثانیه سیر می‌کند، و حدوداً در مدّت هشت دقیقه و نوزده ثانیه به شما می‌رسد؛ یعنی نور آفتاب از وقتی که از خورشید جدا می‌شود هشت دقیقه و نوزده ثانیه در راه است تا به زمین می‌رسد. نور در هر ثانیه حدوداً مسافت سیصد هزار کیلومتر را در می‌نورد.

نور روح حسین بن علی علیه السلام هم به تمام عالم هستی می‌رسد، اما هزار آفتاب در مقابل نور ابا عبد الله الحسین علیه السلام اصلاً یک ذره است.^(۲) نور خورشید روح حسین بن علی علیه السلام به تمام اعماق وجود می‌رسد، اما به یک نفر نمی‌رسد؛ آن یک نفر کیست؟

۱. عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَتَأَلَّ شَفَاعَتِي مَنِ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ وَلَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ»؛ امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید که فرموده‌اند: شفاعت من به کسی که نماز خود را سبک بشمرد نمی‌رسد و سوگند به خدا که کنار حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۳۱۹؛ بحار الأنوار، علامة مجلسی، ج ۸۰، ص ۲۲ و..
همچنین: عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام: «إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاءَ قَالَ لِي يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ». کافی، شیخ کلینی، ج ۳، ص ۲۷۰؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۱۰۷ و..

۲. ابو خالد کابلی گوید از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه **﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾**، را پرسیدم. حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَيُظْلِمُ قُلُوبَهُمْ»؛ ای اباخالد، به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند تا روز قیامت. به خدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده است. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین. به خدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن‌تر است. به خدا که ائمه صلی الله علیه و آله دل‌های مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس که خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، علامة مجلسی، ج ۲۳، ص ۳۰۸

تارک الصلاة.^۹ به کسی که تارک الصلاة است دیگر نمی‌رسد؛ چرا؟ رمز مطلب عبارت از این است که وقتی نماز از یک آدم گرفته شد، در آن دل ذکر خدا نبود، تخم هوی و هوس سبز می‌شود؛ هر روز به یک گناهی آلوده می‌شود^(۱) و کم‌کم آلودگی او تا آنجا پیش می‌رود که از درگاه امام حسین علیه السلام جدا می‌شود. این حساب طهارت اسلامی است. این طهارت باید رعایت بشود تا عقیده پاک بماند. دستگاه نورانی دین برای هر ناکسی نیست. این جا هرکسی را راه نمی‌دهند. از آن طرف آن چنان عنایت دارند که احدی را نمی‌رانند؛ ولی شرطش این است که کاری نکنید که قابلیت از دست برود.

راه معرفت امام علیه السلام: علم و استجابت دعا

می‌دانید امام حسین علیه السلام کیست و چه جور می‌شود به امام حسین علیه السلام راه پیدا کرد؟ یک مطلب امشب برایتان بگویم تا معلوم بشود امام حسین علیه السلام کیست. امام علیه السلام شناخته می‌شود به دو مزیت: یکی به علم. مزیت دوم استجابت دعوت است، «الْعِلْمُ وَ اسْتِجَابَةُ الدَّعْوَةِ»؛^(۲) یعنی اراده امام علیه السلام و فرمان او در تمام قلمرو

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شیطان از هر مؤمنی، ترسان است مادامی که نمازهای پنج‌گانه خود را محافظت می‌کند و هنگامیکه نمازهای خود را ضایع کند، شیطان بر او جرأت و غلبه پیدا می‌کند و او را در گناهان کبیره قرار می‌دهد. کافی، کلینی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۰، ص ۱۴.

۲. «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْمًا وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام وَقَدْ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرْقِ الْمُخْتَلِفَةِ فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَيِّ شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟ قَالَ علیه السلام: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ. قَالَ لَهُ فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ فِيمَا هِيَ؟ قَالَ علیه السلام: فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ» حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا علیه السلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه‌ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت سؤال کرده گفت: یا ابن رسول الله! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: به نص و دلیل. سائل پرسید: دلالت امام در چیست؟ فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او. تاریخ آل زراره،

هستی نافذ است. امام علیه السلام دارای سلطنت بر نظام هستی است. همان اراده‌ای که بشر در عالم خیال دارد و نافذ است امام علیه السلام در عالم خارج دارد و نافذ است. این مقام امامت است.

فناء اراده امام علیه السلام در اراده خدا و جلوه اراده حق از وجود امام علیه السلام

امامت وقتی است که بشر به این مقام می‌رسد. اصلاً عالم هستی در مقابل اراده او مثل یک گردو و مثل گویی در دستان اوست. ^(۱) «یک گوی را می‌توانید به هر طرف بگردانید. عالم هستی در دست امام علیه السلام این‌گونه است. نکته‌اش عبارت از این است که امام علیه السلام در اثر فناء اراده‌اش در اراده خدا اصلاً از خود، دیگر اراده ندارد. وقتی از خود اراده نداشت، اراده حق از وجود او جلوه می‌کند.» ^(۲)

→ أبو غالب زراری، ص ۱۹۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۱۶؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۱۳۴.

۱. «عَبِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام وَ مَعِي صَحِيفَةٌ أَوْ قِرْطَاسٌ فِيهِ عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ الدُّنْيَا مُثَلَّتْ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي مِثْلِ فَلَقَةَ الْجَوْزَةَ فَقَالَ يَا حَمْرَةُ ذَا وَاللَّهِ حَقٌّ فَأَنْقَلُوهُ إِلَيَّ أَدِيمٍ». راوی گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام وارد شدم. دست من صفحه‌ای یا کاغذی بود که در آن نوشته بود: روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که دنیا مجسم شد پیش امام به صورت یک پوست گردو. امام علیه السلام فرمود: ای حمزه، این یک واقعیت است؛ آن حدیث را در صفحه‌ای از چرم بنویسید. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۴۲۸؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام به روایت امام صادق علیه السلام: «... إِزَادَةَ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ...» کافی، شیخ کلینی، ج ۴، ص ۵۷۷؛ کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۳۶۶؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۵ و...
همچنین: «قال امير المؤمنين علیه السلام يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبَ... نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرَهُ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ حُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبَّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيئَتَهُ فِينَا...» مناقب علوی، علوی، ص ۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۷.

امام علیه السلام جلوه‌گاه قدرت حق و محلّ مشیت ربّ

این است که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾^(۱)
امام علیه السلام جلوه‌گاه قدرت حق و محلّ مشیت ربّ می‌شود. این مقام امامت است.

ظهور قدرت و علم امیرمؤمنان علیه السلام در کربلا در کنار دیر راهب

لشکر امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ با معاویه به بیابان کربلا رسید. آب در میان لشکر تمام شد. گاهی باید این‌گونه نمایش‌های علمی داده بشود و این نمایش‌ها خیلی اهمیت دارد. آب که تمام شد، به نزد شیر خدا شکوه آوردند که آب در لشکر پیدا نمی‌شود. امام علیه السلام فرمود: بگردید و جستجو کنید هرچه جستجو کردند آب نیافتند. کم‌کم سربازان، و همچنین چهارپایان همه از تشنگی به ستوه آمدند.

از دور نگاه کردند، ساختمانی دیدند؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به آنجا بروید. وقتی آنجا رفتند، دیدند در آنجا دیر راهبی است. راهب از دیر سر بیرون آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال فرمودند: آب در دستگاه تو پیدا می‌شود؟ گفت: از این جا تا آب دو فرسخ راه است و من هر چند وقت یکبار آب می‌آورم تا تمام بشود و الآن دیگر چیزی جز به قدر قوت خودم باقی نمانده است. وقتی راهب این کلمه را گفت جمعیت گفتند: یا علی علیه السلام تا رمقی در بدن هست اجازه بده برویم به دو فرسخی به آب برسیم. امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زدند و تبسمی فرمودند.

آشکار شدن سنگی براق

آن حضرت علیه السلام روی یک حساب دقیق چند قدم راه رفتند. راهب هم از دیر تماشا مینمود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: خاک اینجا را کنار بزنید. وقتی خاک را کنار زدند،

۱. «[ای رسول ما] و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند»؛ الأنفال (۸): ۱۷.

یک سنگ برّاقی نمایان شد. حال این احاطه تا کجاست؟ یک چنین انسانی می‌تواند بگوید: «سَلُونِي»، غیر از این مرد اصلاً کدام دهان قدرت دارد تا بگوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^(۱) اول به دیر می‌آید تا همه مقدمات آگاه نمودن مردم را فراهم کند، بعد علم را نمایش بدهد. نگاه کردند و دیدند آن سنگ، حلقه‌ای دارد. معلوم می‌شود قضیه یک قضیه طبیعی و عادی نیست. امیرمؤمنان علیه السلام به سپاه خویش رو نموده و فرمودند: بیاید این سنگ را بردارید. دلاوران آمدند، آن پهلوانان نامی که هر یک با

۱. «من كلام له عليه السلام في الإيمان ووجوب الهجرة. قال: أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلِهَا فَتَنْتَهَ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.» نهج البلاغه، خطبة ۱۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۲۸ و ج ۶۶، ص ۲۲۷.
منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۰۸ و ج ۳، ص ۴۵۲.

این فرمایش حضرت علیه السلام در قضایا و رویدادهای مختلفی از ایشان نقل شده است؛ مصادری که آن را ذکر کرده اند عبارتند از: کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس، ص ۳۳۱؛ غارات، ابراهیم بن محمد تقفی، ج ۲، ص ۶۷۷؛ تفسیر عیاشی، عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۶۸؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۳۹؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۵۵؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۹۲؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۳۰؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۷۹ و ص ۲۴۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۵۸ و ص ۱۹۶؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۳۲ و ص ۱۱۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۴ - ۳۸۵؛ عمدة، ابن بطریق، ص ۲۶۴؛ خرائج والجرانح، قطب الدین راوندی، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ روضة في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۳۳؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۹۸؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص ۷۳؛ یقین، سیدبن طاووس، ص ۴۸۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۱۲۸؛ الفوائد الطوسية، حر عاملی، ص ۲۶۸.
منابع اهل تسنن: معیار و الموازنة، أبو جعفر اسکافی، ص ۸۲ - ۸۳ و ۲۸۹؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ الاغانی، ابی الفرج اصفهانی، ج ۱۵، ص ۱۰۱؛ دستور معالم الحکم و ماثور مکارم الشیم من کلام امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب، محمد بن سلامة قضاعی، ص ۱۰۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۷، ص ۳۳۴ و ج ۴۲، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۸۶ و ج ۶، ص ۱۳۶ و ج ۷، ص ۴۶ و ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ تخريج الأحاديث والآثار، زیلعی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ محاضرات و المحاورات، سیوطی، ص ۱۷۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۶۵ و ج ۱۴، ص ۶۱۲؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی، ص ۲۹۱ (قال: أجمع الناس کلهم علی أنه لم یقل أحد من الصحابة، ولا أحد من العلماء «سَلُونِي» غیر علی بن ابی طالب عليه السلام).

هزار نفر برابر بودند، آمدند و هرچه کردند، دیدند هیچ قدرتی اینجا کارگر نیست. حلقه تکان می خورد اما از تکان خوردن سنگ خبری نیست. امیر مؤمنان علیه السلام هم آنجا ایستاده و گاهی هم یک لبخند پر معنایی می زدند. آن راهب هم از دیر تماشا می کرد. همه اینان که نا امید شدند، آن وقت فرمود: کنار بروید. تا کنار رفتند، امیر مؤمنان علیه السلام آمده و بند انگشتان را نزدیک آوردند. کسی که می گوید: «وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ»^(۱) دست دراز کرد با بند انگشت، حلقه را گرفت، و همچنان که مواز ماست کشیده می شود، سنگ را برداشت و پرتاب کرد.

پدیدار شدن آب سفید نقره فام از چشمه راحوما

سنگ را که پرتاب کرد، آب پیدا شد، اما چه آبی؟ آبی سفید مثل نقره فام. فرمود: از این آب بیاشامید که این آب، آب بهشتی است. از آب آشامیدند، وقتی همه سیراب شدند، باز آمده و به حلقه سنگ دست زده و سنگ را برداشته و آورد و در جای اولش

۱. نهج الحق، علامه حلی، ص ۲۵۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۵، ص ۴۷ و ج ۷۰، ص ۷۶ و .. همچنین: «قوله علیه السلام: [وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ] اورمیت بها خلف ظهري أربعين ذراعا بقوة جسدية [بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ] بقوة جسمانية [وَلَا بِحَرَكَةِ غَذَائِيَّةٍ لِكَيْ أُبَدِّثَ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ] لكن بقوة الهية - بل بقوة ربانية - ولكن قلعته بقوة ربانية [وَنَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٍ]؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من در خیبر را با قدرت جسمانی و تحرک غذایی، از جا نکندم. بلکه من به قوه ملکوتی و نفسی که به پرتو خدای خود نورانی بود از جای برکندم. امالی، شیخ صدوق، ص ۶۰۴؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۲۷؛ عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص ۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷۸؛ خرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۵۴۲؛ دُرُ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۲۷۱؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۳۲۵؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص ۵۱۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج ۱، ص ۸۸ [وَلَكِنْ قَلَعْتَهُ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ]؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۳۱۸ و ج ۵۵، ص ۴۷ و .. منابع اهل تسنن: تفسیر رازی، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۹۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷؛ مواقف، ایجی، ج ۳، ص ۶۲۸؛ تاریخ الخميس، دیار بکری، ج ۲، ص ۵۲، همچنین: «قال علیه السلام: وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَا بِحَرَكَةِ غَذَائِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتَهُ بِقُوَّةِ رَحْمَانِيَّةٍ مَلَكُوتِيَّةٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٍ.» ملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۲.

گذاشته و فرمود: خاک بریزید. آنان خاک ریختند و دو یا سه قدم که رفتند، رویشان را برگردانده و فرمودند: بروید و جایش را پیدا کنید. سپاهیان آمدند و هر چه گشتند و بیابان را زیر و رو کردند، دیگر اثری دیده نشد.

ایمان آوردن راهب

راهب از بالای دیر؛ سر برهنه و پای برهنه دوان دوان آمده و به قدم آن حضرت ﷺ افتاده و گفت: شما که هستید؟ اسم شما چیست؟ آن راهب به کسی که خود سَجَل و شناسنامه احوال عالم است، می گوید: شما که هستید؟ اسم شما چیست؟ آن حضرت ﷺ به گونه ای اسم خویش را فرمود که راهب فهمید چه خبر است؛ چرا که بین زبان عبری و زبان عربی، یک خویشاوندی عمیق و عریضی است و روی همین جهت از نظر مادّه، زبان عبری با زبان عربی یکی است، ولی از نظر هیئت دوتا هستند. موادّ زبان عبری با عربی یکی است، فقط تقدیم و تأخیر در حروف پیدا می شود. «عَرَبَ» «عَبْرَ» زبان عبری با عربی خیلی نزدیک است؛ مثلاً در زبان عربی وقتی می خواهید بگویید: برکت بده، چه می گوید؟ می گوید: «بَارِكْ فِی» در زبان عبری می گوید: «برکت». این اندازه فرق می کند خیلی قریب به هم است در زبان عربی یک مطلبی را که شنیدی می گویی: «سَمِعْتُ» در زبان عبری می گویی: «سَمِعْتُ».

همین که آمد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: اسم من «ایلیا» است. تا گفت: اسم من ایلیا است، فهمید چه خبر است. «ایلیا» در عبری، به معنی علی ﷺ در عربی است. راهب گفت: دیگر گمشده من پیدا شد و مقصود من حاصل شد. فقط یک سؤال از شما دارم. آن سؤال این است که اسم این چشمه ای که پیدا کردید و سنگ را از روی آن برداشتید، چیست؟ امیر مؤمنان ﷺ جواب فرمودند: ای شمعون اسم چشمه، راحوماست. تا فرمودند: ای شمعون اسم چشمه راحوماست، اصلاً مغز این راهب تکان خورده و گفت: آقا به جز مادر و پدرم احدی از این اسم من خبر نداشته است.

امیر مؤمنان علیه السلام پدر هستی و پدر وجود امکانی و فرمانده عالم امکان

ای بشر تا تو بفهمی که علی علیه السلام کیست، هنوز کار دارد. امیر مؤمنان علیه السلام پدر هستی است. امیر مؤمنان علیه السلام پدر وجود امکانی است.^{۱۲} عبد الرب است و فرمانده عالم امکان، عبدالله است و آقای تمام قلمرو امکان.

چشمه راحوما ذخیره پروردگار و یادگار عیسی علیه السلام در کربلا

وقتی فرمود: اسم چشمه راحوماست، راهب به بالای بلندی رفت و گفت: ای مردم! این چشمه‌ای است که سیصد و سیزده نفر نبی و وصی علیهم السلام از این چشمه آب آشامیده‌اند و این چشمه ذخیره پروردگار در اینجا و یادگار عیسی علیه السلام است، و اوصیا و انبیاء علیهم السلام فقط خودشان حق داشتند به این آب لب بزنند، اما آن آخرین وصی که باید از این چشمه آب بیاشامد، آن قدر در درگاه خداوند تعالی بزرگ است که امتیازش آن است که هم خودش از این چشمه باید بیاشامد و هم تمامی سربازانش. ای مردم! این آقایی است که نوکرانش دوش به دوش انبیا علیهم السلام می‌روند. شما از این آب خوردید یا نه؟ گفتند: بله. گفت: این آبی است که سیصد و سیزده پیغمبر علیهم السلام و وصی علیهم السلام از آن خورده‌اند. این آب به برکت چه شخصیتی به کام شما مردم رسیده است؟ وقتی علفی با گل نشست، به قصر سلطان راهش می‌دهند. «این همه آوازه‌ها از شه بود». راهب بعد از این کلمات گفت: آقا دیگر دست از دامنت برنمی‌دارم. این دیر برای دیدار تو بنا شده است. بزرگانی به انتظار رخسار تو مرده‌اند. حال این مطلب نصیب من شده است. راهب در قفای امیر مؤمنان علی علیه السلام راه افتاده و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله».

شهادت راهب در جنگ صفین

جنگ بین لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و لشکر معاویه شروع شد. اول مردی که از

لشکر علی علیه السلام در جنگ با معاویه کشته شد، همین راهب بزرگوار بود. خونش روی زمین ریخت. امیر مؤمنان علی علیه السلام به بالینش آمد و سرش را برداشته و روی زانو گذاشت ^(۱) ۳۰ چه سعادتتی! چه فضیلتی! آشنایان این جور بی تمییز! بیگانه‌ها این جور

۱. [قصه عین راحوما و الراهب بأرض كربلاء و الصخرة، و الخبر بذلك مشهور بین الخاص و العام]: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْفَرِّيَابِيُّ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ بِنَا عَلِيٍّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى بِلَادِ صِفِّينَ نَزَلَ بِقَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا صَنْدُودًا ثُمَّ أَمَرْنَا فَعَبَّرْنَا عَنْهَا ثُمَّ عَرَسَ بِنَا فِي أَرْضٍ بَلَّغَ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْجَرِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْزِلِ النَّاسَ عَلَيَّ غَيْرَ مَاءٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيَسْقِينَا فِي هَذَا الْمَكَانِ مَاءً أَعْدَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَالْأَيْنِ مِنَ الرُّبْدِ الرَّزَالِ وَ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَتَعَجَّبْنَا وَ لَا عَجَبَ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ أَقْبَلَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ بِيَدِهِ سَيْفُهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ أَرْضٍ بَلَّغَ فَقَالَ يَا مَالِكُ احْفَظْ أَنْتَ وَ أَصْحَابَكَ فَقَالَ مَالِكٌ وَ احْفَظْنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَخْرَةٍ سَوْدَاءَ عَظِيمَةٍ فِيهَا حَلْقَةٌ تَبْرُقُ كَاللَّجِينِ فَقَالَ لَنَا رُومُهَا فَرَمْنَاهَا بِأَجْمَعِنَا وَ نَحْنُ مِائَةٌ رَجُلٍ فَلَمْ نَسْتَطِعْ أَنْ نُزِيلَهَا عَنْ مَوْضِعِهَا فَدَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ رَافِعًا يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو وَ هُوَ يَقُولُ: «طَابَ طَابَ مَرِيَا عَالِمِ طَبِيبِو ثَابِوْثِهِ شَتْمِيَا كُوبَا حَاحَانُو ثَاتُودِيثَا بَرُوحُوَا أَمِينِ أَمِينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ» ثُمَّ اجْتَدَبَهَا فَرَمَاهَا عَنِ الْعَيْنِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا. قَالَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْجَرِيُّ فَظَهَرَ لَنَا مَاءٌ أَعْدَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَسَرَبْنَا وَ سَقِينَا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَةَ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحْنُوَ عَلَيْهَا التُّرَابَ ثُمَّ ازْتَحَلَ وَ سَبَرْنَا فَمَا سَبَرْنَا إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ. قَالَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ مَوْضِعَ الْعَيْنِ فَقُلْنَا كُنَّا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَجَعْنَا فَطَلَبْنَا الْعَيْنَ فَخَفِي مَكَانُهَا عَلَيْنَا أَشَدَّ خَفَاءً فَظَنْنَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَدْ رَهَقَهُ الْعَطَشُ فَأَوْمَأْنَا بِأَطْرَافِنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَوْمَعَةٍ رَاهِبٍ فَدَنَوْنَا مِنْهَا فَإِذَا نَحْنُ بِرَاهِبٍ قَدْ سَقَطَتْ حَاجِبَاهُ عَلَيَّ عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ فَقُلْنَا يَا رَاهِبَ عِنْدَكَ مَاءٌ نَسْتَمِي مِنْهُ صَاحِبِنَا قَالَ عِنْدِي مَاءٌ قَدْ اسْتَعْدَبْتَهُ مِنْذُ يَوْمَيْنِ فَأَنْزَلَ إِلَيْنَا مَاءً مَرًّا حَسَنًا فَقُلْنَا هَذَا قَدْ اسْتَعْدَبْتَهُ [اسْتَعْدَبْتَهُ] مِنْذُ يَوْمَيْنِ فَكَيْفَ وَ لَوْ شَرِبْتَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي سَقَانَا مِنْهُ صَاحِبِنَا وَ حَدَّثْنَا بِالْأَمْرِ فَقَالَ صَاحِبِكُمْ هَذَا نَبِيٌّ قُلْنَا لَا وَ لَكِنَّهُ وَصِيٌّ نَبِيٍّ فَنَزَلَ إِلَيْنَا بَعْدَ وَحْشَتِهِ مِنَّا وَ قَالَ انْطَلِقُوا بِي إِلَى صَاحِبِكُمْ فَانْطَلَقْنَا بِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ سَمِعُونَ قَالَ الرَّاهِبُ نَعَمْ سَمِعُونَ هَذَا اسْمُ سَمْتِنِي بِهِ أُمِّي مَا أَطْلَعَ عَلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ أَنْتَ فَكَيْفَ عَرَفْتَهُ فَأْتَمَّ حَتَّى أُتِمَّ لَكَ. قَالَ: وَ مَا تَسَاءَ يَا سَمْعُونُ؟ قَالَ: هَذَا الْعَيْنُ وَ اسْمُهُ؟ قَالَ هَذَا الْعَيْنُ رَاحُومًا وَ هُوَ مِنَ الْحِجَّةِ شَرِبَ مِنْهُ مِنْهَا ثَلَاثُمِائَةَ نَبِيٍّ وَ ثَلَاثُمِائَةَ وَصِيٍّ [ثَلَاثُمِائَةَ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصِيًّا وَ أَنَا آخِرُ الْوَصِيِّينَ شَرِبْتُ مِنْهُ. قَالَ الرَّاهِبُ هَكَذَا وَ جَدْتُ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْجِيلِ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ ثُمَّ رَحَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الرَّاهِبُ يَبْدُؤُهُ حَتَّى نَزَلَ صِفِّينَ وَ نَزَلَ مَعَهُ بَعَانِدَيْنِ [بَعَانِدَيْنِ] وَ التَّمِيَّ الصَّفَّانِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَصَابَتْهُ الشَّهَادَةُ الرَّاهِبُ فَنَزَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ [بِالدَّمْعِ] وَ هُوَ يَقُولُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ،

الرَّاهِبُ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ.» حبيب بن جهم گوید: چون علی بن ابی طالب علیه السلام ما را به بلاد صفین می برد در دهی به نام صندوقا منزل کرد؛ ولی دستور داد از خود ده گذشتیم و ما را در بیابان بی آبی فرود آورد؟ مالک بن حرث اشتر به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، ما را در محل بی آب منزل می دهی؟ فرمود: ای مالک، به راستی خدای عز و جل به زودی در اینجا ما را از آبی سیراب کند که شیرین تر از شکر و نرم تر از کره صاف و سردتر از برف است و زلال تر از یاقوت. ما تعجب کردیم ولی گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام تعجبی نداشت. سپس جلو آمده و رداء از دوش برداشت و شمشیر به دست در یک زمین لخت ایستاد و به مالک فرمود: با همراهانت اینجا را بکنید. مالک گوید آنجا را کندید و سنگ سیاه بزرگ دارای حلقه سیمگونی نمایان شد. فرمود: آن را دور کنید. با صد مرد بدان چسبیدیم و توانستیم آن را از جای خود بجنبانیم. امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک آمد و دست به دعا برداشت و فرمود: «طاب طاب مر یا عالم طیبو ثابو به شتمیا کو باحه حانوثا تودیتا بر حوثا آمین آمین رب العالمین رب موسی و هرون» و آن را کشید و از جا کند و چهل ذراع دور انداخت. مالک بن حرث اشتر گوید: چشمه آبی شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و پاکتر از یاقوت برای ما پدیدار شد. از آن نوشیدیم و آب برداشتیم و همان سنگ را روی آن نهاد و به ما دستور داد خاک بر آن ریختیم و از آنجا حرکت کرد. اندکی رفتیم. فرمود: کدام یک از شما جای چشمه را می داند؟ گفتیم یا امیرالمؤمنین همه میدانیم. برگشتیم و هر چه جستجو کردیم جای آن را ندانستیم. گمان کردیم امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار تشنه است و به اطراف رفتیم و صومعه راهبی عیان شد. نزدیک آن رفتیم. راهبی بود که از پیری ابروانش بر چشمانش افتاده بود. گفتیم ای راهب، آبی داری که به مولای خود بنوشانیم؟ گفت: آبی دارم که دور روز است آن را گوارا کردم اما آبی برای ما آورد تلخ و بدمزه. گفتیم دور روز است که برای شیرین کردن آن صرف وقتی کردی و هنوز به این بدمزه ایست. کاش از آن آبی نوشیده بودی که سرور ما به ما داد و داستان آن را برایش باز گفتیم. گفت: این سرور شما پیغمبر است؟ گفتیم نه، وصی پیغمبر است. پس از آنکه از ما وحشت داشت نزد ما فرود آمد و گفت: مرا نزد سرور خود برید. او را بردیم: چون امیرالمؤمنین علیه السلام او را دید فرمود: شمعون! راهب گفت: آری من شمعونم و مادرم مرا بدان نامیده و جز خدا کسی آن را نمی دانست و شما هم دانستی! از کجا دانستی؟ اکنون نشانه امامت را تکمیل کن تا من هم ایمان خود را به شما تکمیل کنم. فرمود ای شمعون، چه می خواهی؟ گفت داستان این چشمه و نامش را؟ فرمود: این چشمه «راحوما» نام دارد و از بهشت است [سیصد پیامبر و سیصد وصی پیامبر از آن نوشیده اند] و سیصد و سیزده وصی از آن نوشیده اند و من آخر اوصیائی هستم که از آن نوشیدم. راهب گفت: در همه کتابهای انجیل چنین دیده ام و گواهی می دهم که معبود حقی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و شما وصی محمدی. آن راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام کوچید تا به جبهه صفین و در عاندین نزول کرد. وقتی دو لشکر به هم حمله نمودند آن راهب که مسلمان شد، اول کسی بود که به شهادت رسید. امیرالمؤمنین علیه السلام بالینش آمد و اشک از دیدگانش سرازیر بود و می فرمود: در روز قیامت هر شخصی با کسی است که او را دوست دارد. این راهب روز قیامت رفیق بهشت من است. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۱؛

با تمییز! خوب توجه کردید. اینها خیلی معنا دارد. این که امیر مؤمنان علی علیه السلام به این بیابان آمده و سنگ را برداشتند و این چشمه نمایان شد و بعد سنگ را گذاشته و فرمودند: چشمه را پیدا کنید و همه برگشتند و آن چشمه را پیدا نکردند، خواستند چشمه‌ای از علم و قدرت خویش را نمایش بدهند، اما نه فقط به این مردم، بلکه حضرت ابراهیم علیه السلام باید این جا تماشاگر باشد. حضرت موسی علیه السلام باید این جا ناظر باشد. حضرت عیسی علیه السلام باید این جا ببیند.

لبان تشنه حضرت علی اکبر علیه السلام و پشت پا زدن به چشمه راحوما

این چشمه در این بیابان بود و همین چشمه زیر نظر حسین بن علی علیه السلام بود. پسر رشیدش از میدان آمد و گفت: «يَا أَبَتِ الْعَطْشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي»^{(۱) ۱۴۰}

→ فتوح، أحمد بن أعمش كوفي، ج ۲، ص ۵۵۵ (با تفاوت و نیز فرسخین را ذکر کرده است)؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۱۴؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۶ (قصه عمین راحوما و الراهب بأرض كربلاء و الصخرة، والخبر بذلك مشهور بين الخاص و العام)؛ ثاقب في المناقب، ابن حمزة طوسی، ص ۲۵۸؛ الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۸۶۴؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۱۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۳، ص ۳۹.

۱. «[حمل علي بن الحسين عليهما السلام على القوم... فلم يزل يقاتل حتى ضجَّ الناس من كثرة من قتل منهم. وروي أنه قتل على عطشه مائة وعشرين رجلاً، ثم رجع إلى أبيه، وقد أصابته جراحات كثيرة،] فقال يا أبا! [أَبَتِ] العَطشُ قد قتلني، و ثقل الحديد أجهدني، فهل إلى شربة من ماء سبيل أتقوى بها على الأعداء؟ فبكى الحسين عليه السلام و قال: يا بني! يعز علي محمد صلى الله عليه و آله، و علي علي بن أبي طالب، و علي أن تدعوهم فلا يجيبوك، و تستغيث بهم فلا يغثوك، يا بني! هات لسانك. فأخذ لسانه، فمصّه، و دفع إليه خاتمه، و قال عليه السلام: أمسكه [خذ هذا الخاتم] في فيك، و ارجع إلى قتال عدوك، فإني أرجو أنك لا تمسي حتى يسقيك جدك بكأسه الأوفى شربة لا نظماً بعدها أبداً. فرجع إلى القتال... [فلم يزل يقاتل حتى قتل تمام المائتين]...» پدر جان تشنگی، مرا از پا در آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت رنجورم. آیا جرعه آبی فراهم می‌شود؟ امام حسین علیه السلام پس از اینکه گریه کرد فرمود: ای پسر عزیزم، بر محمد و علی بن ابی طالب و من ناگوار است که تو ایشان را به یاری خود بخوانی و جواب تو را ندهند. تو استغاثه کنی و به داد تو نرسند. ای پسر عزیزم، زبان خود را بیاور! سپس زبان وی را مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان خود بگذار و متوجه قتال با دشمن خود شو؛ زیرا امیدوارم امروز را شب نکنی تا اینکه

چشمه زیر نظرش بود. با وجود این فرمود: پسر، زبانت را در بیاور. حضرت علی اکبر علیه السلام زبانش را در آورد زبان را در دهان جوانش گذاشت.^(۱) تا زبان را در دهان پسر گذاشت، اشک از چشم‌های حضرت علی اکبر علیه السلام جاری شد و خواست بگوید: بابا! زبان تو از دهان من خشک‌تر است. سید الشهداء علیه السلام خواست بگوید: پسر، این چشمه الآن زیر پای من است؛ ولی امروز، همان روزی است که ما باید در راه پروردگار، لب تشنه جان بدهیم. ما آنچه بود پشت سر انداختیم. این حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. به در خانه یک چنین حسینی علیه السلام راه پیدا کردن مشکل است.

سعادت حضور در مجلس عزای امام حسین علیه السلام

ای مردمی که خدا سعادتتان داده! ای زن‌هایی که بالا نشسته‌اید! ای مردهایی که در این حسینیه بیرون و اندرون انجمن کرده‌اید! حال که این سعادت نصیبتان شده که در خانه یک چنین کسی راهتان داده‌اند، کاری کنید که دستتان از دامنش کوتاه نشود. به خدا خیلی سعادت است. بروید به پدرتان دعا کنید. بروید به شیر مادران آفرین بگویید، که یک چنین توفیقی نصیبتان شده که امشب اینجا زانو به زمین بزنید. جایی که از اول تا به آخر، گفتگو از خدا و از یگانه سرباز راه خداست.

→ جلد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را با جرعه کاملی سیراب کند که بعد از آن تشنه نشوی. حضرت علی اکبر علیه السلام برگشت برای قتال با دشمنان... وی همچنان مشغول قتال بود تا تعداد دویست نفر را بقتل رسانید. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحار الأنوار علامه مجلسی، ج ۵، ص ۴۳؛ روضة الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۶۲-۱۶۴ (به نقل از خوارزمی)؛ تاریخ حبیب السیر، خواند امیر، ج ۲، ص ۵۴؛ شرح الشافیه، ابن امیر الحاج، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ الدمعة الساکبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۲؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ ناسخ التواریخ سید الشهداء، سپهر، ج ۲، ص ۳۴۹؛ تظلم الزهراء علیهما السلام، قزوینی، ص ۱۹۴؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۵؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۲۸۶.

منبع اهل سنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۶.

۱. همان.

مردم! امشب، شب بزرگی است. امشب، شب تاسوعای ابا عبد الله الحسین علیه السلام است. امشب، شبی است که یک قافله دل از این مجلس می خواهد حرکت کند و کنار دو گوشه قبر حضرت علی اکبر علیه السلام برود.^(۱)

گرچه دوریم به یاد تو سخن می گویم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

اگر شب دیر بشود، بشود؛ و اگر وقت بگذرد، بگذرد. مردم! شبها برای خواب زیاد است. اما این دو سه شب، دیگر خواب در چشم طفلان حسین علیه السلام نمی آید. شبها شبهای عزاست.

عاشورا اکسیر احمر

ای مردم! امشب و فردا شب و پس فردا شب را غنیمت بشمارید. عاشورا اکسیر احمر است. مبادا تاسوعا و عاشورا از دستتان برود. به حرفهای ابلهانه بچهها گوش ندهید. عزای امام حسین علیه السلام لازمه کتاب^(۲) و سنت و عقل و حکمت

۱. اهل عراق و بعضی مناطق جنوب مثل خوزستان و اهواز، شب و روز تاسوعا را به نام حضرت علی اکبر علیه السلام عزاداری می کنند.

۲. «أبي عن حنان بن سدير عن عبد الله بن الفضل الهمداني عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه قال: مرّ عليه رجل عدو لله و لرسوله فقال ﴿فما بكت عليهم السماء و الأرض و ما كانوا منظرين﴾ ثم مرّ عليه الحسين بن علي عليه السلام فقال لکن هذا لتبكين عليه السماء و الأرض و قال و ما بكت السماء و الأرض إلا على يحيى بن زكريا و الحسين بن علي صلوات الله عليهما.» از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی که دشمن خدا و رسول بود از کنار حضرت گذشت. حضرت علی علیه السلام این آیه را خواند: «و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند» پس از آن مرد امام حسین علیه السلام از نزد حضرت علی علیه السلام عبور کرد و حضرت فرمود: ولی آسمان و زمین برای این حسین گریان خواهند شد. سپس فرمود: آسمان و زمین جز برای یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام برای کسی گریان نشدند. تفسیر قمی، علی بن ابرهیم قمی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۴۰۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۱۴؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۱ و ج ۱۴، ص ۱۶۸؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۴، ص ۲۲۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

است. ^(۱) مبدا بین تو و گریه بر امام حسین علیه السلام جدایی بیفتد. مبدا بین تو و مجلس عزای امام حسین علیه السلام جدایی بیفتد. ^(۱۶)

امام حسین علیه السلام، رحمت و اسعه و کشتی نجات و وسیله بین خدا و مردم

رحمت و اسعه امام حسین علیه السلام است. کشتی نجات امام حسین علیه السلام است. ^(۲) باب و وسیله بین مردم و خدا، امام حسین است علیه السلام. ^(۳) ۱۷.

یا اباعبدالله علیه السلام! به آقائیت، به مولائیت، ما گدایان را از در خانه خود مران. کسی که در راه خدا جوانمردی را به اینجا رساند در درگاه خدا چه اعتباری دارد؟

برخاستن رمق از حضرت علی اکبر علیه السلام با دیدن تپشهای قلب زینب کبری علیه السلام

جوان از میدان برگشته صد و بیست نفر دلاور را کشته، ^(۴) ۱۸. خون از حلقه‌های

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص ۴۷، عنوان: دلیل گریستن بر اباعبدالله الحسین علیه السلام

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص ۵۷، پاورقی ۱.

۳. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ رِضَاةٍ مِنْ رِضَى الرَّحْمَنِ وَسَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمَنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَحُجَّتَهُ وَبَابَ اللَّهِ وَالدَّلِيلَ عَلَى اللَّهِ وَالدَّاعِيَ إِلَى اللَّهِ...» کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۱۶۶.

۴. روی آنکه قتل علی عطشه مائة و عشرين رجلا، ثم رجع إلى أبيه ... فرجع إلى القتال [موقف النزال]... فلم يزل [و جعل] يقاتل حتى قتل تمام المائتين. ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی علی مفرق رأسه ضربة صرعه فيها، و ضربه الناس بأسيا فمهم، فاعتنق الفرس [ثم اعتنق عليه السلام فرسه]، فحمله [فاحتمله] الفرس إلى عسكر عدوه، فقطعوه بأسيا فمهم [بسيوفهم] إربا إربا. فلما بلغت روحه التراقي، نادى بأعلى [قال رافعا] صوته: يا أبتاه! هذا جدی رسول الله قد سقاني بكأسه الأوفى شربة لا أظمأ بعدها أبدا...». تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحار الأنوار علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۳؛ شرح الشافية، ابن أمير الحاج، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ دمعة الساکبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۲؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ ناسخ التواریخ سید الشهداء، سپهر، ج ۲، ص ۳۴۹؛ (همین مضمون).

منیع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۶.

زره او می جوشید.^(۱) این جوان، یک دنیا ادب است. یک عالم غیرت است. آمده بگوید: بابا! اگر بیشتر از این نتوانستم هنرنمایی کنم، معذورم و عذر مرا بپذیر. بابا! وضع من این است: سنگینی زره خسته ام کرده، عطش مرا کشته.^(۲) به خدا علی اکبر علیه السلام یک مصیبت ندارد. شما مردم نگاه کنید و ببینید اگر در میان خانه یک دل گرفته ای دارید همین که نگاه به آن دل گرفته کنید، قلب شما دیگر افسرده می شود و رمق از اندام شما می رود. همین که حضرت علی اکبر علیه السلام یک نگاه به رنگ پریده حضرت زینب علیها السلام کند، بس است. همین که نگاه کند و ببیند این دختر زهرای اطهر علیها السلام است که قلبش در غربت برادرش می تپد، به خدا دیگر رمق در زانوی علی اکبر علیه السلام نمی ماند. خواست عذرخواهی کند.

بابا! دیگر بیش از این قدرت نداشتیم. دست به گردن جوانش انداخت. یک دعا درباره جوانش کرد و گفت: پسر! امیدوارم از دست جدت سیراب شوی.^(۳)

شهادت رعنا جوان سید الشهدا علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام

جوان رعنا سید الشهدا علیه السلام به میان میدان آمد. باز برای بار دوم حمله کرد و هشتاد نفر را روی زمین انداخت. یک جوان جگر سوخته، دویست نفر دلاور را کشت.^(۴) همین که این دلاوران کشته شدند عقده در دل اینان جا گرفت. مرد و زن متوجه هستند که الآن پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است. الآن علی علیه السلام اشک می ریزد. الآن فاطمه علیها السلام می نالد.

۱. علی اکبر از میان سپاه اعدا عنان برتافت و صف بشکافت و به حضرت پدر آمد و فریاد برداشت. یا ابا! العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی... و خون از اندام مبارکش می پالود و تنش از آهار خون چنان می نمود که جلباب (رولباسی) احمر دربر کرده. حسین علیه السلام در او نگرست و سخت بگریست. ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. یا ابا! [أبت] العطش قد قتلنی، و ثقل الحديد أجهدنی. رجوع شود به ص ۴۷۷.

۳. فإني أرجو أنك لا تمسي حتى يسقيك جدك بكأسه الأوفى شربة لا نظماً بعدها أبدا. همان.

۴. فلم يزل يقاتل حتى قتل تمام المائتين. همان.

یک چنین جوانی دارد با شدت شمشیر می‌زند.^(۱) یک مرتبه از پشت سر، شمشیری به فرق رعنا جوان سید الشهداء علیه السلام زدند.^(۲) ۱۹۰ همین که شمشیر از پشت سر آمد چه کرد؟ دست‌ها را باز کرد و بغل را گشود و دست به گردن اسب انداخت. همه همش این بود که این اسب باوفا او را کنار خیمه بابا برده و پیاده کند. لشکر دور این اسب را گرفتند. این اسب، این جوان را در میان لشکر دشمن گرداند.^(۳)

حضرت علی اکبر علیه السلام همچون قرآن ورق ورق، بر روی زمین کربلا

مردم! یک وقت یک قرآنی شیرازه‌اش کنده می‌شود. آیا دیده اید قرآنی که شیرازه‌اش کنده می‌شود، چگونه می‌شود؟ این قرآن ورق ورق روی زمین می‌افتد. خدایا! من چطور بگویم که این جوان چگونه روی زمین افتاد. اما همین که افتاد روی زمین با یک دنیا ادب گفت: «بابا! سلام من بر تو باد.»^(۳) تا این سلام به خیمه‌ها رسید،^(۴) سید الشهداء علیه السلام از حرم بیرون آمد.^(۴) ۲۲۰ امام حسین علیه السلام سوار شد. قمر بنی

۱. فمرّ یشد علی الناس بسيفه، فاعترضه مرة بن منقذ، فطعنه فصرع، واحتوله [واحتواه] الناس، [القوم] فقطعوه بأسيا فهم [إرباً إرباً]. مقتل الحسين، ابومخنف، ص ۱۶۴؛ إرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۵؛ الدمعة الساکبه، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰؛ أعيان الشيعة، امین، ج ۱، ص ۲۰۷؛ عیون العبری، میانجی، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. ثم ضربه منقذ بن مّرة العبدی علی مفرق رأسه ضربة صرعه فيها. رجوع شود به ص ۴۸۰، پاورقی ۴.
۳. عن المرحوم الحاج الشيخ جعفر قدس سره: إن السلام إماماً سلام تحية أو سلام توديع، ففي سلام التوديع يقدمون الخبر ويقولون: عليك مني السلام، قول علي عليه السلام: يا أبا! عليك مني السلام، يعني: أودعك، هذا آخر اللقاء والملقى يوم القيامة، انتهى. معالي السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۱۴. مجالس، علامه شیخ جعفر شوشتری، مجلس نهم ماه محرم.

۴. «... فصرعه فنادى يا أبا! عليك السلام هذا جدّي يقرؤك السلام و يقول لك عجل القدوم علينا ثم شهق شهقة فمات فجاء الحسين علیه السلام حتى وقف عليه و وضع خده على خده و قال قتل الله قوماً قتلوك...»؛ سپس علی اکبر علیه السلام از اسب بر زمین افتاد و صدا زد ای پدر، سلام بر تو. اینک جدم است که بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید هر چه زودتر نزد ما بیا. پس فریادی بر آورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امام

هاشم علیه السلام سوار شد. ابناء فواطم علیهم السلام همه سوار شدند و تاختند و یک سره خود را کنار نعش علی علیه السلام رساندند. تمام اعضایش مثل برگ خزان روی زمین ریخته. اول پدر آمد فرق شکافته را از روی خاک برداشت و روی زانو گرفت. ^(۱) ۲۳.

این کلمه را برای سادات مجلس بگویم: علویین و علویاتِ محفل، امشب حق دارند. ای فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله! سیدالشهدا علیه السلام سواره آمد. قمر بنی هاشم علیه السلام سواره آمد. قاسم بن الحسن علیه السلام سواره آمد. اما حضرت زینب علیها السلام با پای پیاده آمد. با چه عشقی خودش را با پای پیاده رساند. همین که آمد خودش را روی پاهای حضرت علی اکبر علیه السلام انداخت. ^(۲) ۲۴ تا سیدالشهدا علیه السلام نگاه کرد، دید خواهرش سر به بیابان گذاشته، برای این که مبادا حرمش همه سر به صحرا بگذارند فریاد زد: «جوان‌ها

حسین علیه السلام آمد تا بر بالینش نشست و صورت خود بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. مشیر الأحزان، ابن نما حلی، ص ۵۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۷. همچنین: «...ثم نادى: يا أبتاه! عليك السلام، هذا جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله يقرئك السلام و يقول: عجل القوم [القدم] إلينا [علينا]. و شق شقمة فارق الدنيا.» مقاتل الطالبین، أبو الفرج، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۵؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۷؛ عوالم، بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۸۸؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۱؛ و..

۱. فأقبل الحسين و فرّق القوم عنه، و صاح بأعلى صوته، فتصارخن النساء، فقال لهنّ الحسين: اسكتن، فإنّ البكاء أمامك، فأخذ رأس ولده و وضعه في حجره و جعل يمسح [يمس] الدم عن وجهه و هو يقول: قتلوك يا بنيّ.. [يا بنيّ! لعن الله قوما قتلوك]. منتخب، فخر الدين طريحي، ص ۴۴۳ - ۴۴۴؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰ - ۳۷۱؛

همچنین: فحمل عليهم الإمام، ففرّقه عن، و وضع رأسه في حجره، و جعل يمسح الدم عن وجهه [و] يقول: «لعن الله قوما قتلوك يا ولدي! ما أشدّ جرأتهم على الله، و على انتهاك حرم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم». ينابيع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۷۸.

۲. «خرجت زينب أخت الحسين علیه السلام مسرعة تنادي: يا أختيها! و ابن أختيها! و جاءت، حتّى أکبت عليه، فأخذ الحسين عليه السلام برأسها، فردّها إلى الفسطاط و أمر فتیانه، فقال: احمّلوا أحاکم. فحملوه [فحملوه من مصرعه] حتّى وضعوه بين يدي الفسطاط الذي كانوا يقاتلون أمامه». إرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۰۷؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۷.

بیاید نعش علی علیه السلام را بردارید.»^(۱) جنازه جوان را برداشتند. این جنازه را دارند رو به خیمه گاه می‌برند. سیدالشهدا علیه السلام با خواهرش دارند همراه جنازه می‌روند، تا به در خیمه رسید و دامن خیمه بالا زده شد، یک وقت نگاه کردند، دیدند خواهرش حضرت سکینه علیها السلام به پیشواز آمده است. تا خواهر از میان خیمه بیرون آمد، امام حسین علیه السلام فرمود: دخترم صبر کن. دخترم صبر را از دست نده. تا این کلمه را گفت عقده در گلوئی حضرت سکینه علیها السلام گیر کرد و ایستاد و یک نگاهی به این جنازه غرقه به خون کرد و یک کلمه دلسوزی به پدرش گفت که پدر دیگر جواب نداد. گفت: بابا! چگونه صبر کند خواهری که برادر را به این حال ببیند.^(۲)

۱. همان.

همچنین: «... وأقبل الحسين إلى ابنه، وأقبل فتياته إليه، فقال: احملوا أحاكم. فحملوه من مصرعه حتى وضعوه بين يدي الفسطاط الذي كانوا يقاتلون أمامه...» تاریخ طبری، طبری، ج ۴، ص ۳۴۱. با اختلاف کم: الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴؛ نهاية الأرب، نویری، ج ۲۰، ص ۴۵۵.

۲. قال: لما قتل علي بن الحسين عليهما السلام دخل الحسين إلى الفسطاط باكيا حزينا ميؤوسا عن نفسه، فقالت سكينه: مالي أراك تعني نفسك، وتدير طرفك؟ أين أخي علي؟ فقال عليه السلام لها: قتلوه اللّام. فلما سمعت بذلك صاحت: وا أخاه! وا مهجة قلباه! فأرادت أن تخرج من الفسطاط، فجاء الحسين عليه السلام، ومنعها، وقال لها: يا سكينه اتقي الله واستعملي الصبر. فقالت: يا أبتاه كيف تصبر من قتل أخوها و شرد أبوها. فقال الإمام عليه السلام: إنا لله و إنا إليه راجعون.؛ چون حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید، حضرت سیدالشهدا علیه السلام از سر پیکر مطهر جوانش با چشم اشکبار و دل داغدار به جانب خیمه روان گردید. عازماً علی الموت آیساً عن الحیاة. سکینه پدر را استقبال کرد و گفت: پدر جان چیست مرا که تورا می‌بینم خبر مرگ خود را می‌دهی و چشم بدین سوی و آن سوی برمی‌گردانی، برادرم علی به کجا رفت؟ فرمود: نوردیده سکینه، پست فطرتان او را کشتند. حضرت سکینه علیها السلام از شنیدن این خبر فریاد: [یا آخاه، یا علیاه، وا مهجة قلباه!] برآورد و خواست از خیمه بیرون رود. امام او را منع نمود و فرمود: دخترم سکینه صبر پیشه نما. حضرت سکینه علیها السلام در جواب عرض کرد: چگونه صبر کند خواهری که بدن برادرش را اینگونه و نیز پدرش را آواره ببیند. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: إنا لله وإنا إليه راجعون. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۱: (روی الشّیخ المفید: یرفعه إلى جابر بن عبد الله الأنصاري...); الدّعة السّاکیة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۲: (في بعض الكتب المعترية عن المفيد رحمه الله بإسناده إلى جابر بن عبد الله...); معالی السّبطین، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۱۲.

همچنین: «روي أنّ سكينه لما رأت نعشه، وقعت عليه وغشي عليها.» زينب الكبرى، علامه نقدي، ص ۱۰۴.

پی نوشت:

۱. امیر مومنان علیه السلام در معرفت امام به سلمان و ابوذر فرمودند: «... وَ أَنَا الْخَضِرُ مُعَلِّمٌ [عَالِمٌ] مُوسَى وَ أَنَا مُعَلَّمٌ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ [سليمان بن داوود]...» مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص ۲۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۶.

همچنین: «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَابِسِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ صَبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرِءُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ.» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۴، ص ۷۳۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۳۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۴، ص ۵۰۳؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

و همچنین: فرازی از زیارت جامعه کبیره: « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِبَوْلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرَّضْوَانِ...» عیون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۰۸؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۱۶؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۰۰؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص ۵۳۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱۴، ص ۱۵۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۹، ص ۱۳۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله اخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ الْخَالَ أَحَدُ الصَّحِيحِينَ.» کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۴۰۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۲۱، ص ۴۴ (قال الفیض: أي كما أن الأب ضجیع ابنه و مریبه فقد یكون الخال ضجیعة و مریبه، فکما أنه یکتسب من أخلاق الأب كذلك یکتسب من أخلاق الخال.) و...

همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّمَا الْمَرْأَةُ قِلَادَةٌ فَانظُرِي إِلَى مَا تَقْلُدُهُ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ خَطَرٌ لَا لِصَالِحَتِهِنَّ وَلَا لِطَالِحَتِهِنَّ أَمَّا صَالِحَتِهِنَّ فَلَيْسَ خَطَرُهَا الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ بَلْ هِيَ خَيْرٌ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ أَمَّا طَالِحَتِهِنَّ فَلَيْسَ التَّرَابُ خَطَرٌ مِنْهَا.» کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۴۴؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۴۰۲ و...

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُرَوَّجَ إِذَا خَطَبَ.» امام صادق عليه السلام از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت می فرماید که فرمود: هر که شراب بنوشد اگر خواستگاری کرد شایسته ازدواج نیست. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۴۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۰، ص ۸۰ و...

همچنین: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام أَنَّ لِي قَرَابَةً قَدْ خَطَبَ إِلَيَّ وَ

→

فِي خُلُقِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: لَا تَزُوجُهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ.» از حسین بن بشار روایت شده که گفت: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم که من قوم و خویشی دارم از من (دخترم را) خواستگاری کرده ولی در او بدخویی است، فرمود: اگر بد اخلاق است دخترت را به او تزویج نکن. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۵۶۳؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۴۰۹؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۰، ص ۸۱ و... وهمچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَمَقَاءِ؛ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ، وَ وُلْدَهَا ضَيَاعٌ.» امیر مومنان علیه السلام فرمود: از ازدواج با زن احمق، سخت پرهیزید، زیرا معاشرت و زندگی با او، بلا و رنج است، و فرزندان وی هم تباه و بی فایده اند. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۵۴؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۴۰۶.

و همچنین: «عن ابی عبدالله عليه السلام قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَظِيْبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدَّمَنِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضْرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنْبِتِ السَّوْءِ.» امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می فرماید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم از خضراء الدمن بر حذر باشید. پرسیدند یا رسول الله مراد از خضراء الدمن چیست؟ فرمود: زن خوش سیمایی است که در خاندانی بد و ناشایست رشد کرده است. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۴۰۲ - ۴۰۳ و...

۳. در حدیث قدسی مشهور به حدیث معراج چنین آمده است: «يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ فَإِنَّ أَطْيَبَ مَطْعَمِكَ وَ مَشْرَبُكَ فَأَنْتَ فِي حِفْظِي وَ كَنْفِي؛» «ای احمد! عبادت ده جزء دارد، و نه جزء آن در طلب روزی و کسب حلال است، پس اگر تلاش نمودی که خوراکت پاک و حلال باشد، در پناه من خواهی بود.» ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۲۶، ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۷.

✽ قتله امام حسین عليه السلام همه اهل لقمه حرام بودند:

«و أحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة فخرج عليه السلام حتى أتى الناس فاستصتصتهم فأبوا أن ينصتوا حتى قال لهم ويلكم ما عليكم أن تنصتوا إلي فتسمعوا قولي وإنما أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ بِطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ...» سپس آن مردم از خدا بی خبر از هر طرفی امام حسین عليه السلام را احاطه کردند و نظیر حلقه در اطراف آن حضرت گرد آمدند. امام حسین عليه السلام خارج شد و نزد آن گروه خونخوار آمد و از آنان خواست تا ساکت شوند؛ ولی ایشان ساکت نشدند؛ کار به جایی رسید که امام به آنان فرمود: وای بر شما! چه مانعی دارد که ساکت شوید و سخن مرا گوش کنید؟ جز این نیست که من شما را به راه هدایت دعوت میکنم، کسی که از من اطاعت کند هدایت می شود و کسی که نافرمانی نماید هلاک و کافر خواهد شد. هیچ کدام از شما امر مرا اطاعت نمی کنید، گوش به سخن من نمی دهید. زیرا شکم های شما از حرام پر شده و به قلب های شما مهر (قساوت) زده شده است. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۴۵،

←



ص ۸؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۵۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰.

همچنین: شریک شدن شیطان در نطفه به سبب لقمه حرام:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرْكِ الشَّيْطَانِ قَوْلَهُ ﴿ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾ قَالَ مَا كَانَ مِنْ مَالٍ حَرَامٍ فَهُوَ شِرْكُ الشَّيْطَانِ قَالَ وَيَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ حَتَّى يُجَامِعَ فَيَكُونُ مِنْ نُطْفَتِهِ وَ نُطْفَةِ الرَّجُلِ إِذَا كَانَ حَرَامًا».

از امام محمد باقر علیه السلام در مورد چگونگی شراکت شیطان در آیه ﴿ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾ پرسیده شد؛ فرمودند: آنچه از مال حرام باشد شیطان در آن شریک است... وقتی که شخص با همسر خویش نزدیکی می کند شیطان با او همراه می شود و اگر مال از حرام باشد، قسمتی از فرزند از نطفه شیطان و قسمتی، از نطفه خود شخص خواهد بود؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۲؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۲۱۶؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۱۱۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۷، ص ۳۴۲.

۴. «عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَحْبَبَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النِّعَمِ قِيلَ وَ مَا أَوَّلُ النِّعَمِ قَالَ طَيْبُ الْوِلَادَةِ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَ لَادَتْهُ [إِلَّا مُؤْمِنٌ طَابَتْ وَ لَادَتْهُ - إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلَاهُ]».

امام صادق علیه السلام از اجداد طاهرینش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرمایند که آن حضرت فرمود: هر که ما خاندان را دوست دارد خدا را به خاطر اولین نعمت او حمد کند. عرض شد: اولین نعمت کدام است؟ فرمود: حلال زاده بودن. و دوست ندارد ما را مگر حلال زاده. امالی، شیخ صدوق، ص ۵۶۲؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴۱؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۶۱؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۴۳؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۲۷۱؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۴۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا فِي كَبِدِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النِّعَمِ قَالَ قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَوَّلُ النِّعَمِ قَالَ طَيْبُ الْوِلَادَةِ» امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خنکی محبت ما را در دلش احساس کرد، باید خداوند را بر اولین نعمتهایش سپاس گوید. پرسیده شد: ای فرزند رسول خدا! اولین نعمتها چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۴۳؛ منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۸۳؛ مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۵۷۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج ۱۰، ص ۳۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۵۴۷.

۵. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مَيْسَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَمْسَةٌ لَعَنَتْهُمْ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ الرَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ التَّارِكُ لِسُنَّتِي - وَ الْمَكْذِبُ بِقَدْرِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُسْتَأْثِرُ بِالْفَيْءِ وَ الْمُسْتَحِلُّ لَهُ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج کس را من و هر پیغمبر مستجاب الدعوی لعنت کرده‌ام: ۱- کسی که چیزی در کتاب خدا زیاد کند ۲- آنکه سنت مرا ترک کند ۳- هر که قدر خدا را تکذیب کند ۴- کسی که آنچه را خدا نسبت به عثرت من محترم دانسته روا شمرد (آنها را بکشد یا اهانت و انکار کند) ۵- غنیمت جنگی را (که دیگران هم در آن شرکت دارند) به خود اختصاص دهد و حلال دارد؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۱۱۶... ←

→

۶. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَزِينَتُهُ الْوَفَاءُ [الْوَقَارُ] وَ مُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ». امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: اسلام برهنه است و لباسش حیا و زینتش وقار است و مردانگیش عمل صالح و ستون و پایه اش پرهیزکاری است، و هر چیزی را اساس و پایه ای است و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۴۶؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۱؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۳۰۷.

۷. «أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ فِي نِصْفِ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ وَ بِيَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَةُ قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ [وَأَصْحَابِهِ] لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ [أَتَبِعُهُ] مُنْذُ الْيَوْمِ فَحَفِظُ الْيَوْمَ فَإِذَا هُوَ يَوْمٌ قَتَلَهُ.» «ابن عباس» گفت: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را در خواب نیم روزی، در عالم رؤیا دیدم که به موهای مبارکش غبار غم نشسته و در دست مقدسش شیشه ای است و در آن شیشه، خونی است. پیش رفتم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد ای پیامبر خدا! این شیشه ای که در دست دارید چیست؟ پیامبر فرمود: این خون فرزند گرانمایه ام، حسین و اصحابش، است. آن روز را بخاطر سپردم و بعد فهمیدم که روز کشته شدن حسین عليه السلام بوده است. مثير الأحران، ابن نما حلی، ص ۶۲.

همچنین به همین مضمون در این منابع: إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۳۰؛ دُرُ النظم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۵۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۳۱؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص ۵۱۰.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام، ابن مغزلی شافعی، ص ۳۱۷؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ترجمه امام حسین (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۴۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر، ص ۲۳۵؛ معجم الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۰ و ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۳۹۸ (قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه)؛ استيعاب، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۹۶؛ دلائل النبوة، أحمد بن الحسين بيهقي، ج ۶، ص ۴۷۱ و ج ۷، ص ۴۸؛ تذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج ۹، ص ۲۴۵؛ تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ ترجمة الإمام الحسين، ابن عساکر، ص ۳۸۶؛ بغية الطلب، ابن العديم، ج ۶، ص ۲۶۳۵؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۸؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۱۵؛ تاريخ الإسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۷؛ الجوهرة في نسب الإمام علي وآله، البری، ص ۴۶؛ البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۶، ص ۲۵۸ و ج ۸، ص ۲۱۸ (قال ابن كثير: اسناده قوي)؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۱۸؛ تهذيب الكمال، مزي، ج ۶، ص ۴۳۹؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۶؛ اصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۱؛ مجمع الزوائد، هيثمي، ج ۹، ص ۱۹۴ (رواه أحمد والطبراني و رجاله أحمد رجال الصحيح)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ تاريخ الخلفاء، سيوطی، ص ۲۲۷؛ خصائص الكبرى، سيوطی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الصواعق المحرقة، أحمد ←



بن حجر هیتمی مکی، ص ۱۹۳؛ فیض القدر، مناوی، ج ۱، ص ۲۶۵.
همچنین: «فی أثر ابن عباس رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنَامِهِ بَعْدَ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَهُوَ مُغْبِرُّ الْوَجْهِ حَافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَقَدْ صَمَّ حَجْرٌ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَهُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ وَقَالَ إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَالتَّقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ ﷺ مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ ذَا فِي حَجْرِي وَأَنَا مَاضٍ أَخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّي.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۶.

۸. «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكِبَائِرِ. فَقَالَ: هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ ﷺ سَبْعُ الْكُفْرِ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ أَكْلُ الرَّبَا بَعْدَ الْبَيْتَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ الْفِرَاقُ مِنَ الرَّحْفِ وَ التَّعْرُبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ. قَالَ فَقُلْتُ فَهَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَأَكُلُ ذَرْهَمًا مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا أَكْبَرُ أَمْ تَرُكُ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: تَرُكُ الصَّلَاةَ. قُلْتُ: فَمَا عَدَدَتْ تَرُكُ الصَّلَاةِ فِي الْكِبَائِرِ؟ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتَ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ الْكُفْرُ. قَالَ: فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ.» عبيد بن زراره گوید: از امام صادق ﷺ راجع به کبائر پرسیدم، فرمود: آنها در کتاب علی ﷺ هفت است: ۱- کفر به خدا. ۲- آدم کشی. ۳- نافرمانی پدر و مادر. ۴- خوردن ربا بعد از دانستن. ۵- خوردن مال یتیم. ۶- فرار از جهاد. ۷- اعرابی شدن بعد از هجرت (بعد از اسلام آوردن به زمان جاهلیت برگشتن)، عرض کردم: اینها بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری، عرض کردم: گناه خوردن یک درهم از مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز، عرض کردم: شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی؟ فرمود: نخستین چیزی که به تو گفتم چه بود؟ عرض کردم: کفر. فرمود: تارک نماز کافر است؛ یعنی [اگر نماز را] بدون علت و عذر ترک نماید. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۴۴۵؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۳۲۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۵، ص ۲۰۴؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۳، ص ۳۸۹.

۹. «امام رضا ﷺ فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ بَيْتَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ كُلَّمَا احتَاجَ إِلَيْهِ لِلدَّلَالَةِ اطلَعَ عَلَيْهِ... وَ دَلَالَتُهُ فِي حَصَلَتَيْنِ فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ وَ كُلَّمَا أُخْبِرَ بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ قَبْلَ كَوْنِهَا فَذَلِكَ بِعَهْدِ مَعْهُودِ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَوَّرَتْهُ مِنْ آبَائِهِ» و امام صادق ﷺ فرمود: امام مؤید به روح القدس است، و بین او و خدا ستونی از نور وجود دارد که اعمال مردم را در آن می بیند، و آنچه را بدان احتیاج دارد بر آن آگاه می گردد... نشانه امام در دو خصلت است در دانش و مستجاب شدن دعا، و آنچه از پیش آمدها پیشاپیش خبر می دهد، این همان عهدی است که از رسول خدا ﷺ به او رسیده و وی آن را از ناحیه پدرانش به ارث برده است. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۹۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۵۲۸ (با اختلاف کم)؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۸۳...»

۱۰. «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ قَالَ: كَتَبْتُ فِي ظَهْرِ قِرْطَاسٍ إِنَّ الدُّنْيَا مُمَثَّلَةٌ لِلْإِمَامِ كَقِلْعَةِ الْجَوْزَةِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ﷺ وَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا رَوَوْا حَدِيثًا مَا أَنْكَرْتُهُ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ فَنَظَرُ فِيهِ ثُمَّ طَوَّاهُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ سَقَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هُوَ حَقٌّ فَحَوَّلَهُ فِي أَدِيمِي.» بصائر الدرجات، صفار، ص ۴۲۸؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۳۶۸.



همجنين: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ الدُّنْيَا تُمَثَّلُ لِلْإِمَامِ فِي فَلَقَةِ الْجَوْزِ فَمَا تَعَرَّضَ لِشَيْءٍ مِنْهَا وَإِنَّهُ لَيَسْتَأْوِلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا كَمَا يَتَأْوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَا نَدَيْتَهُ مَا يَشَاءُ فَلَا يُعْرَبُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ». بصائر الدرجات، صفار، ص ٤٢٨؛ اختصاص، شيخ مفيد، ص ٢١٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٢٥، ص ٣٦٧.

١١. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ عليه السلام فِي الْخِلَافَةِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَأَيْسَابُ بُرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَّعِلًا نَعَلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُتَحَنِّكًا ثُمَّ سَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا لِعَابُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا مَا زَقْنِي رَسُولُ اللَّهِ زَقًا زَقًا سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَبَيَّنْتُ لِي وَسَادَةٌ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوَارِيهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَأَفْتَيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَأَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِيهِ وَ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ يَمْحُوهُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ أُمَّ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ السَّمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ آتَتْ فِي لَيْلٍ أُنزِلَتْ أَوْ فِي نَهَارٍ أُنزِلَتْ مَكِّيَّهَا وَ مَدْيَنِيَّهَا سَفَرِيَّهَا وَ حَضْرِيَّهَا نَاسِحَهَا وَ مَنْسُوحَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُشَابِهَهَا وَ تَأْوِيلَهَا وَ تَنْزِيلَهَا إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ [لَأَخْبَرْتُكُمْ]... ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ مُتَوَكِّبًا عَلَى عِكَازَةٍ فَلَمَّ يَزَلُ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ذُلِّي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ نَجَانِي اللَّهُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ أَفْهَمَ ثُمَّ اسْتَيْقَنَ فَامْتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثَةِ بَعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَ بَغِيٍّ لَا يَتَحَلَّى بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَقِيْرٍ صَابِرٍ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخَلَ الْغَنِيُّ وَ لَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا يَعْرِفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى بَدْنِهَا أَيْ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيْمَانِ أَيُّهَا السَّائِلُ فَلَا تَغْتَرَنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاحِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَحْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَنَاةً وَ لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَنَّأُهَا بِقَلْبِهِ فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئًا صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرََّاغِبُ فَلَا يِيَالِي مِنْ حِلِّ أَصَابِهَا أَمْ مِنْ حَرَامِهَا قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّ فَيْتَوَلَاهُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ حَبِيْبًا قَرِيْبًا قَالَ صَدَقَتْ وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمَّ نَرَهُ وَ طَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمَّ يَجِدُوهُ فَتَبَسَّمَ عَلِيُّ عليه السلام عَلَى الْمُنْبَرِ ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ هَذَا أَخِي الْخَضِرُ عليه السلام ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَلَمَّ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام يَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعِدِ الْمِنْبَرَ فَتَكَلِّمْ بِكَلَامٍ لَا يُجْهِلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ لَا يُحْسِنُ شَيْئًا قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام يَا أَبْتَ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَنْتَ كَلَّمْتَ وَ أَثْنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَى قَالَ لَهُ يَا بَابِي وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَى وَ لَا تَرَانِي فَصَعِدَ الْحَسَنُ عليه السلام الْمِنْبَرَ؛ اصبح بن نباته گوید چون حضرت علی عليه السلام به خلافت مستقر شد و مردم با او بیعت



کردند به مسجد آمد در حالی که عمامه رسول خدا را بر سر داشت و بُرد او را بر تن و نعلین او را در پا و شمشیر او را بر کمر بسته بود بالای منبر رفت و با تحت الحنك نشست و انگشتان درهم نمود و پائین شکم قرار داده و فرمودند: ای گروه مردم، از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید. این سبب علم است و این شیره دهان رسول خداست، اینست که رسول خدا به خوبی در نای من فرو ریخته است. از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است و اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات از تورات خودشان فتوی دهم تا جایی که تورات به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت. به راستی شما را به همان فتوی داد که در من نازل شده و به اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت. بر راستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده و اهل قرآن را به قرآن فتوی دهم تا قرآن به سخن آید و گوید علی راست گفته و دروغ نگفته است. هر آینه به شما همان را فتوی داده که بر من نازل شده است. شما که شب و روز قرآن می خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود شما را خبر می دادم به آنچه بود و باشد و خواهد بود تا روز قیامت و آن این است «محو کند خدا هر چه را خواهد و برجا دارد هر چه را خواهد و دفتر کل نزد او است»: سپس فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه که مرا نیابید. سوگند به آن که دانه را شکافت و نفس را آفرید اگر از من بپرسید از هر آیه که در شب نازل شده یا در روز در مکه یا در مدینه، در سفر یا حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه، تأویل باشد یا تنزیل آن را به شما خبر دهم... سپس فرمود از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. مردی از دورترین نقاط مسجد تکیه بر عصا گام بر مردم نهاد و آمد تا نزدیک آن حضرت رسید و عرض کرد یا امیرالمؤمنین، مرا به کاری راهنمایی کن که اگر انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد، فرمود: ای مرد، بشنو و بفهم و یقین کن: دنیا بر سه کس استوار است؛ به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نوردد و به فقر شکیبیا. چون دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند وای، صد وای، در اینجا است که عارفان درک کنند دنیا به کفر برگشته. ای سؤال کننده، زیاد بودن مساجد تو را نفیید و جماعتی که تششان با هم فراهم است و دلشان پراکنده. ای مردم، مردم سه دسته اند: زاهد و راغب و صابر. زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدانچه از دستش رود غم دیده گردد. صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت روگرداند برای اینکه بدعاقبتی آن را می داند. ولی راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش به دست آرد یا حرام. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نشانه مؤمن در این زمان چیست؟ فرمود: ملاحظه کند که خدا بر او چه حقی واجب کرده و آن را دوست بدارد و ملاحظه کند چه کسی با حق مخالفت از آن بیزاری جوید اگر چه دوست و نزدیک او باشد. گفت: به خدا راست گفتم یا امیرالمؤمنین. سپس آن مرد غائب شد و ما او را ندیدیم و مردم دنبالش گردیدند او را نیافتند. علی علیه السلام بر منبر لبخندی زد و فرمود چه می خواهید؟! او برادرم خضر بود. سپس فرمود: بپرسید: پیش از آنکه مرا نیابید. کسی بر نخاست. خدا را حمد کرد و ستایش نمود و صلوات بر پیغمبر فرستاد و فرمود: ای حسن، بر منبر آی و سخنی گو؛ مبادا قریش پس از من تو را شناسند. امالی، شیخ صدوق، ص ۴۲۲؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۳۰۴؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۳۵؛



→

احتجاج؛ طبرسي، ج ١، ص ٣٨٩ با اختلاف كم.

همچنين: عن عباية بن ربعي قال سمعت علياً عليه السلام يقول: «سلوني قبل ان تفقدوني الا تسألون من عنده علم المنايا والبلايا والأنساب». بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن صفار، ص ٢٨٦؛ و با اختلاف كم: ثاقب في المناقب، ابن حمزة طوسي، ص ١٢١؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٢٦، ص ١٤٦.

و همچنين: حاكم نيشابوري در المستدرک، ج ٢، ص ٣٥٢ و عبارته كذا: حدثنا أبو الطفيل عامر بن واثلة قال سمعت علياً عليه السلام قام فقال: سلوني قبل أن تفقدوني و لن تسألوا بعدي مثلي ... هذا حديث صحيح عال. و باز حاكم نيشابوري در ج ٢، ص ٤٦٦ اين گونه نقل می كند: حدثنا أبو الطفيل قال رأيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قام على المنبر فقال سلوني قبل أن لا تسألوني و لن تسألوا بعدي مثلي ... هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه.

و همچنين: «و عن أبي الطفيل قال: شهدت علياً [و هو يخطب و هو] يقول: سلوني (فو الله) لا تسألوني عن شئ [يكون إلى يوم القيامة] إلا أخبرتكم [حدثتكم به]، و سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا و أنا أعلم أليل نزلت أم بنهار، (أم في سهل) أم في جبل». و به همين مضمون با اختلاف در عبارت و يا با اختلاف از راوی:

منابع شيعه: تلخيص البيان في مجازات القرآن، شريف رضى، ص ٣٥؛ تشریف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم و الفتن)، سيد ابن طاووس، ص ٦٥؛ عين العبرة في غبن العترة، سيد أحمد آل طاووس، ص ١٠؛ كشف الغمة، اربلي، ج ١، ص ١١٤؛ تفسير صافي، فيض كاشاني، ج ١، ص ١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٣٦، ص ١٩٠.

منابع اهل تسنن: أخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، محمد بن عبد الله ازرقى، ج ١، ص ٥٠؛ الفتن، نعيم بن حماد مروزي، ص ٢٠؛ جوهره في نسب الإمام علي و آلہ، بری، ص ٧٤؛ الجرح و التعديل، ابن أبي حاتم الرازي، ج ٦، ص ١٩٢؛ تفسير القرآن، عبدالرزاق صنعاني، ج ٣، ص ٢٤١؛ استيعاب، ابن عبد البر، ج ٣، ص ١١٠٧؛ جامع بيان العلم و فضله، ابن عبد البر، ج ١، ص ١١٤؛ تفسير سمعاني، سمعاني، ج ٥، ص ٢٥٠؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حاكم حسكاني، ج ١، ص ٤٢؛ تهذيب الكمال، مزى، ج ٢٠، ص ٤٨٧ و ج ٧، ص ٢٩٧؛ ذخائر العقبى، احمد بن عبد الله طبري، ص ٨٣؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج ٤، ص ٢٤٨؛ نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ١٢٥ و ١٢٦؛ فتح الباري، ابن حجر، ج ٨، ص ٤٥٩؛ عمدة القارى، عيني، ج ١٩، ص ١٩٠؛ تفسير الثعالبي، ثعالبي، ج ١، ص ٥٢؛ تفسير قرطبي، قرطبي، ج ١، ص ٣٥؛ اتقان في علوم القرآن، سيوطي، ج ٢، ص ٤٩٣؛ كنز العمال، متقى هندي، ج ٢، ص ٥٦٥؛ ينابيع المودة، قندوزي، ج ٢، ص ١٧٣.

و همچنين: «عن سعيد بن المسيب قال: ما كان أحد من الناس [الصحابه] يقول سلوني غير علي بن أبي طالب عليه السلام». بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية، سيد ابن طاووس، ص ٢٠٢.

منابع اهل تسنن: استيعاب، ابن عبد البر، ج ٣، ص ١١٠٣؛ جامع بيان العلم و فضله، ابن عبد البر، ج ١، ص ١١٤؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حاكم حسكاني، ج ١، ص ٤٢؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج ٤،

←



ص ۲۲؛ رياض النضرة، محب طبرى، ج ۳، ص ۱۶۶؛ ذخائر العقبى، محب طبرى، ص ۸۳؛ وافى بالوفيات، صفدى، ج ۲۱، ص ۱۷۹؛ كنز العمال، متقى هندی، ج ۱۳، ص ۱۳۰؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج ۲، ص ۱۷۳.

و همچنين: «سلوني قبل أن لا تسألوني، ولن تسألوا بعدي مثلي». زبدة التفاسير، ملافتح الله كاشانى، ج ۶، ص ۴۶۴؛

منايع اهل تسنن: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، محمد بن جرير طبرى، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حاكم حسانى، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۴ (و عبارته: سلوني يا اهل الكوفة قبل أن لا تسألوني).

۱۲. «... عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رَبِيعٍ قَالَ قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لِمَ كُنِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ﷺ أبا ترابٍ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ صَاحِبُ الْأَرْضِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِهَا بَعْدَهُ وَ بِهِ بَقَاؤُهَا وَ إِلَيْهِ سُكُونُهَا وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ رَأَى الْكَافِرُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِشِيعَةِ عَلِيِّ مِنَ الثَّوَابِ وَ الزُّلْفَى وَ الْكِرَامَةِ قَالَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا يَعْنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»». از سليمان بن مهران از عبايه بن ربيعى، وى مى گويد: به عبد الله بن عباس گفتم: چرا رسول خدا ﷺ كنيه على ﷺ را ابو تراب قرار داد؟ ابن عباس گفت: زيرا امير المؤمنين ﷺ صاحب زمين و حجت خدا بعد از رسول الله ﷺ بر اهل زمين بوده و به وجود حضرتش زمين باقى است و آرامش آن منتهى به آن جناب مى شود. از رسول خدا ﷺ شنيدم كه مى فرمود: روز قيامت وقتى كفار ثواب و قرب و كرامتى را كه حق تبارك و تعالى براى شييعان امير المؤمنين ﷺ آماده نموده ملاحظه كردند مى گویند: كاش ما خاك بوديم يعنى كاش شيعة على ﷺ بوديم و به همين معناست آيه شريفه: «و كافر مى گويد: اى كاش من خاك بودم». علل الشرائع، شيخ صدوق، ج ۱، ص ۱۵۶؛ معانى الأخبار، شيخ صدوق، ص ۱۲۰؛ بشارة المصطفى، محمد بن أبى القاسم طبرى، ص ۲۹؛ تفسير صافى، فيض كاشانى، ج ۵، ص ۲۷۸؛ تفسير برهان، علامه بحراني، ج ۵، ص ۵۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ۳۵، ص ۵۱؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمى مشهدى، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۱۳. «الإرشاد من مُعْجَزَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا رَوَاهُ أَهْلُ السَّبْرِ وَ اسْتَهْرَجَ بِهِ الْخَبَرَ فِي الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ حَتَّى نَظَّمَهُ الشُّعْرَاءُ وَ حَطَبَ بِهِ الْبُلْغَاءُ وَ رَوَاهُ الْفُهَمَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ مِنْ حَدِيثِ الرَّاهِبِ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَ الصَّخْرَةَ وَ شَهْرَتَهُ تُعْنِي عَنْ تَكْلِيفِ إِيرَادِ الْإِسْنَادِ لَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَمَاعَةَ رَوَتْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَى صِفِّينَ لِحَقِّ أَصْحَابِهِ عَطَشَ شَدِيدًا وَ نَقَدَ مَا كَانَ عِنْدَهُمْ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا يَلْتَمِسُونَ الْمَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ أَثَرًا فَعَدَلَ بِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنِ الْجَادَةِ وَ سَارَ قَلِيلًا وَ لَاحَ لَهُمْ دَيْرٌ فِي وَسَطِ الْبَرِّيَّةِ فَسَارَ بِهِمْ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا صَارَ فِي فِنَائِهِ أَمَرَ مَنْ نَادَى سَاكِنَهُ بِالْإِطْلَاعِ إِلَيْهِمْ فَنَادَوْهُ فَأَطْلَعَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ هَلْ قُرْبَ قَائِمِكَ هَذَا مِنْ مَاءٍ يَتَعَوَّثُ بِهِ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ فَقَالَ هِيَ هَاتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمَاءِ أَكْثَرَ مِنْ فَرْسَخَيْنِ وَ مَا بِالْقُرْبِ مِنِّي شَيْءٌ مِنْ الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنَّنِي أَوْتِي بِمَاءٍ يَكْفِينِي كُلَّ شَهْرٍ عَلَى التَّقْتِيرِ لَتَلَفْتُ عَطَشًا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَسْمِعْتُمْ مَا قَالَ الرَّاهِبُ قَالُوا نَعَمْ فَأَتَانَا بِالْمَسِيرِ إِلَى حَيْثُ أَوْ مَا إِلَيْهِ لَعَلْنَا أَنْ نُدْرِكَ الْمَاءَ وَ بِنَا قُوَّةً فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لَا





حَاجَةٌ لَكُمْ إِلَى ذَلِكَ وَ لَوَى عُنُقَ بَغْلَيْهِ نَحْوَ الْقَبِيلَةِ وَ أَسَارَ بِهِمْ إِلَى مَكَانٍ يَقْرُبُ مِنَ الدَّيْرِ فَقَالَ اكشِفُوا الْأَرْضَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَدَعَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً إِلَى الْمَوْضِعِ فَكَشَفُوهُ بِالْمَسَاحِي فَظَهَرَتْ لَهُمْ صَخْرَةٌ عَظِيمَةٌ تَلْمَعُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا صَخْرَةٌ لَا تَعْمَلُ فِيهَا الْمَسَاحِي فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ هَذِهِ الصَّخْرَةَ عَلَى الْمَاءِ فَإِنْ زَالَتْ عَنْ مَوْضِعِهَا وَجَدْتُمْ الْمَاءَ فَاجْتَهِدُوا فِي قَلْعِهَا فَاجْتَمَعُوا الْقَوْمُ وَ زَامُوا تَحْرِيكَهَا فَلَمْ يَجِدُوا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا وَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا رَأَهُمْ قَدِ اجْتَمَعُوا وَ بَدَلُوا الْجُهْدَ فِي قَلْعِ الصَّخْرَةِ وَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِمْ لَوَى رَجُلَهُ عَنْ سَرِّحِهِ حَتَّى صَارَ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعِيهِ وَ وَضَعَ أَصَابِعَهُ تَحْتَ جَانِبِ الصَّخْرَةِ فَحَرَكَهَا ثُمَّ قَلَعَهَا بِيَدِهِ وَ دَحَا بِهَا أَذْرَعًا كَثِيرَةً فَلَمَّا زَالَتْ مِنْ مَكَانِهَا ظَهَرَ لَهُمْ بَيَاضُ الْمَاءِ فَبَادَرُوا إِلَيْهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ فَكَانَ أَعْدَبَ مَاءٍ شَرِبُوا مِنْهُ فِي سَفَرِهِمْ وَ الْبُرْدَةِ وَ أَصْفَاهُ فَقَالَ لَهُمْ تَزَوَّدُوا وَ ازْتَوَّأُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الصَّخْرَةِ فَتَنَّاوَلَهَا بِيَدِهِ وَ وَضَعَهَا حَيْثُ كَانَتْ فَأَمَرَ أَنْ يُعْفَى أَثَرُهَا بِالْثَرَابِ وَ الرَّاهِبُ يَنْظُرُ مِنْ فَوْقِ دَيْرِهِ فَلَمَّا اسْتَوْفَى عِلْمَ مَا جَرَى نَادَى أَيُّهَا النَّاسُ أَتْرُلُونِي أَتْرُلُونِي فَاجْتَمَعُوا فِي إِزْرَالِهِ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا أَنْتَ نَبِيُّ مُرْسَلٍ؟ قَالَ لَا قَالَ فَمَلِكٌ مُقَرَّبٌ؟ قَالَ لَا قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا وَصِي رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عليه السلام قَالَ ابْسُطْ يَدَكَ أَسْلِمُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى يَدَيْكَ فَسَطَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدَهُ وَ قَالَ لَهُ أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ فَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَيْهِ سَرَائِطَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا الَّذِي دَعَاكَ الْآنَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ طَوْلِ مُقَامِكَ فِي هَذَا الدَّيْرِ عَلَى الْخِلَافِ قَالَ أَخْبِرْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ هَذَا الدَّيْرَ بُنِيَ عَلَى طَلَبِ قَالِعِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ مُخْرَجِ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِهَا وَ قَدْ مَضَى عَالِمٌ قَبْلِي فَلَمْ يَدْرِكُوا ذَلِكَ وَ قَدْ رَزَقْتَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا نَجِدُ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِنَا وَ نَأْتِرُ عَنْ عُلَمَائِنَا أَنَّ فِي هَذَا الصُّغْعِ عَيْنًا عَلَيْهَا صَخْرَةٌ لَا يَعْرِفُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيِّ وَ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ وَلِيِّ اللَّهِ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ آيَتُهُ مَعْرِفَةُ مَكَانِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ قُدْرَتُهُ عَلَى قَلْعِهَا وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ تَحَقَّقْتُ مَا كُنَّا نَنْتَظِرُهُ وَ بَلَّغْتُ الْأُمَمِيَّةَ مِنْهُ فَأَنَا الْيَوْمَ مُسْلِمٌ عَلَى يَدَيْكَ وَ مَوْمِنٌ بِحَقِّكَ وَ مَوْلَاكَ فَلَمَّا سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِكَى حَتَّى اخْصَلَتْ لِحْيَتُهُ مِنَ الدَّمُوعِ وَ قَالَ [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مُنْسِيًا] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ فِي كُتُبِهِ مَذْكُورًا ثُمَّ دَعَا النَّاسَ فَقَالَ اسْمَعُوا مَا يَقُولُ أَحُوكُمُ الْمُسْلِمُ فَسَمِعُوا مَقَالَهُ وَ كَثُرَ حَمْدُهُمْ لِلَّهِ وَ شُكْرُهُمْ عَلَى النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْهِمْ فِي مَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ سَارُوا وَ الرَّاهِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي جُمْلَةٍ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَقِيَ أَهْلَ الشَّامِ وَ كَانَ الرَّاهِبُ فِي جُمْلَةٍ مَنِ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ فَتَوَلَّى عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ وَ أَكْثَرَ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ لَهُ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ ذَلِكَ مُؤَلَّيًّا: «أَنْجِهَ تَارِيخَ نَوِيْسَانَ رَوَايَتِ كَرْدِهِ وَ دَاسْتَانَ أَنْ دَرِ مِيَانِ شِيْعِهِ وَ سَنِي مَشْهُورِ اسْتِ تَا أَنْجَا كِهْ شَعْرَاءِ أَنْ رَا بِهْ شَعْرَ دَرِ آوْرْدِهْ وَ سَخْنُورَانَ أَنْ رَا دَرِ خَطْبِهْ هَايِ خُوِيْشِ آوْرْدِهْ وَ دَانَشْمَنْدَانَ أَنْ رَا رَوَايَتِ كَرْدِهْ اَنْدَ وَ أَنْ دَاسْتَانَ مَرْدِ دِيرِنَشِيْنَ دَرِ زَمِيْنَ كَرَبِلَا وَ أَنْ سَنَگِ اسْتِ وَ شَهْرَتِ اِيْنَ دَاسْتَانَ مَا رَا زِ آوْرْدَنِ سَنَدِ أَنْ دَرِ اِيْنَجَا بِي نِيَازِ مِي كَنْدِ. جَرِيَانِ اَزِ اِيْنَ قَرَارِ بُوْدِ كِهْ گِرُوْهِي رَوَايَتِ كَرْدِهْ اَنْدِ: وَ قَتِي اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام بِهْ جَانِبِ صَفِيْنَ حَرَكَتِ كَرْدِ يَارَانَ وَ هَمْرَاهَانِ أَنْ حَضْرَتِ گِرْفَتَارِ تَشْنُگِي سَخْتِي شَدْنَدِ وَ هَرِ چِهْ آبِ هَمْرَاهِ دَاشْتَنْدِ تَمَامِ شُدِ. بِهْ دَنْبَالِ آبِ بِهْ سَمْتِ چِپِ وَ رَاسْتِ بِيَابَانَ رَفْتَنْدِ وَ اَثَرِي اَزِ آبِ نَدِيْدَنْدِ. اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام اَتَانَ رَا اَزِ رَاهِ وَ جَادِهْ بِهْ يَكْسُو بَرْدِ وَ كَمِي رَاهِ رَفْتَنْدِ. دِيْرِي دَرِ مِيَانِ بِيَابَانَ پَدِيْدَارِ شُدِ. عَلَى عليه السلام





آنان را به جانب آن دیر برد تا به پای آن رسیدند. دستور داد کسی آن دیرنشین را صدا کند. راهبی سر بیرون کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آیا نزدیک اینجا آبی هست که این گروه سیراب شوند؟ گفت: خیلی دور است؛ بیش از دو فرسنگ فاصله است و در این نزدیکی آبی پیدا نمی‌شود، و من خودم در اینجا ماهی یک بار برآیم آب می‌آورند، و اگر در آن صرفه‌جوئی نکنم از تشنگی هلاک خواهم شد امیرالمؤمنین علیه السلام به لشکریان فرمود: آیا شنیدید دیرنشین چه گفت؟ گفتند: آری، آیا دستور می‌فرمایید بدان جا که اشاره کرد برویم تا نیرو و تاب و توان از ما نرفته شاید به آب برسیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نیازی بدان نیست و گردن مرکبش را بسوی قبله کرده و به جای نزدیکی از آن دیر اشاره فرمود و بدیشان گفت: زمین را بکنید. پس گروهی آنجا را کنده و سنگ بزرگ براقی آشکار شد. عرض کردند: ای امیرمؤمنان در اینجا سنگ بزرگی است که بیلها در آن کارگر نیست؟ فرمود: این سنگ روی آب است، و اگر از جای خود حرکت کند به آب خواهید رسید. همگی برای کندن آن کوشش کردند و هرچه خواستند آن را تکان دهند نتوانستند و کار بر ایشان دشوار شد. همین که آن جناب دید همگی گرد هم فراهم شده و برای کندن سنگ تلاش می‌کنند و کاری از پیش نمی‌برند پای مبارک از رکاب بیرون آورده به زمین آمد و آستین بالا زد و انگشتان زیر آن سنگ انداخته آن را حرکتی داد و به آسانی از جا برکند و چندین ذراع زیادی به دور پرتاب کرد، و وقتی سنگ از جای کنده شد روشنی آب پدیدار گشت. لشکریان بر سر آن ریختند و همگی از آب آشامیدند، و آن آب گواراترین و سردترین و زلال‌ترین آبی بود که در این سفر خوردند، حضرت به ایشان فرمود: برای راه خود (تهیه آب نمائید و) از این آب بردارید و خود را سیراب نمائید، پس این کار را انجام دادند، و آن حضرت آمده آن سنگ را به دست مبارک برداشت و در همان جا که بود بنهاد و دستور داد خاک بر آن بریزند و نشان آن را با خاک بپوشانند، و در همه این احوال آن دیرنشین از بالای دیر خود تماشا می‌کرد و چون جریان را تا به پایان نگریست فریاد زد: ای مردم، مرا از دیر بزر آورید. مسلمانان با زحمت او را به زیر آوردند. آمد برابر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده عرض کرد: ای مرد، آیا تو پیغمبر مرسلی؟ فرمود: نه، گفت: آیا فرشته مقرب درگاه خداوندی؟ فرمود: نه، عرض کرد: پس تو کیستی؟ فرمود: من وصی رسول خدا محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران علیه السلام هستم. عرض کرد: دست خود باز کن تا من به دست تو به خدای تبارک و تعالی مسلمان شوم. امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک باز کرد و به او فرمود: شهادتین بر زبان جاری کن، پس آن راهب گفت: گواهی دهم معبود به حقی جز خدای یگانه که شریکی ندارد نیست، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده او است، و گواهی دهم که وصی رسول خدا و سزاوارترین مردمان به خلافت پس از او توهستی. امیرالمؤمنین علیه السلام از او پیمان گرفت که به دستورات اسلام عمل کند، و به او فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که پس از دیر زمانی که در این دیر بر کیش مخالف اسلام به سر برده‌ای اکنون اسلام آوری؟ عرض کرد: شما را را آگاه کنم ای امیرمؤمنان که بنای این دیر در این بیابان برای دست یافتن به کنگره این سنگ و بیرون آورنده این آب از زیر آن بوده، و پیش از من روزگار درازی گذشت و آنان که در این دیر بودند به این سعادت نرسیدند تا خداوند آن را روزی من کرد، و ما در کتابهای خود خوانده‌ایم و از دانشمندان خود شنیده‌ایم که در این سرزمین چشمه ایست و روی آن سنگی قرار دارد که جای آن چشمه را جز پیغمبر یا وصی پیغمبر





ندانند، و برای خداوند به ناچار ولّی هست و نشانه‌اش شناختن جای آن چشمه آب و نیروی او بر کندن آن سنگ است، وقتی دیدم که شما این کار را انجام دادی آنچه من چشم به راه آن بودم برای من محقق شد و به آرزوی دیرینه خود رسیدم، و اکنون من به دست تو اسلام آورده و به حق تو و فرمانروایت ایمان دارم، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این سخنان را شنید آن چنان گریست که محاسن شریفش از اشک چشم او تر شد و گفت: سپاس خداوندی را که من نزد او فراموش نشده‌ام، و سپاس خداوندی را که در کتابهای او یاد آوری گشته‌ام. سپس مردم را پیش خوانده فرمود: بشنوید آنچه این برادر مسلمان شما می‌گوید، پس سخنان او را شنیده و خدای را بسیار سپاس گذارده و بر این نعمتی که خداوند به ایشان ارزانی داشته و شناسائی به حق امیر المؤمنین علیه السلام پیدا نموده‌اند شکرگزاری کردند، و پس از آن به راه افتادند و آن دیرنشین هم به همراه آن حضرت در میان یارانش بود تا آنگاه که با مردم شام (در جنگ صفین) برخوردند این دیرنشین از کسانی بود که شهید شد، و خود آن حضرت علیه السلام بر او نماز خواند و کار دفن او را انجام داد و بسیار برایش آمرزش خواهی نمود، و هر گاه به یاد او می‌افتاد می‌فرمود: او دوست من بود؛^۱؛ إرشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۳۵؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۲۲۴؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص ۳۰۴؛ کشف الغمة، اربلی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ روض الجنان و روح الجنان، شیخ أبو الفتوح رازی، ج ۱۵، ص ۱۲۰؛ مستجدات من الإرشاد، علامه حلی، ص ۱۲۹؛ محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۱۹۹؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۱، ص ۲۶۱.

و به همین مضمون در این منابع:

شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۱۳۷؛ مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۳.
منبع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۳۰۲.

۱۴. همچنين: «يَا أَيُّهَا [أَبَةُ] الْعَطَشِ [قَدْ] قَتَلَنِي وَ ثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي [جهدي] [فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟] فَبَكَى [الْحُسَيْنُ عليه السلام] وَقَالَ: وَ أَعُوذُ بِ[يَا بُنَيَّ] قَاتِلِ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى [الملتقى] جَدَّكَ مُحَمَّدًا عليه السلام فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى [شَرْبَةً لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا] فَرَجَعَ [علي بن الحسين] إِلَى [الحرب] مَوْقِفِ التَّرَالِ [نزالهم و مازق مجالهم] [وَ قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ]؛ پدر جان، تشنگی مرا از پا در آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت رنجورم آیا جرعه آبی فراهم می‌شود؟ حسین علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: ای امان، پسر جانم، کمی به جنگ ادامه بده ساعتی بیش نمانده است که جدت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و او با کاسه‌ای لبریز از آب تو را سیراب خواهد کرد؛ آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد. پس آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود». مثير الأحزان، ابن نما حلی، ص ۵۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص ۶۷؛ فتوح، احمد بن أعثم کوفی، ج ۵، ص ۱۱۴؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۵؛ ۱۵. «مفسرین مشهور اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ (دخان: ۲۹). می‌نویسند: «و قال السدي: لما قتل الحسين بن علي عليه السلام بكت [عليه] السماء عليه، و بكأوها حمرتها». هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد آسمان بر او گریست و گریه آسمان سُرخی آن بود. جامع البیان، ←



محمد بن جریر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ الکشف و البیان، ابواسحاق ثعلبی، ج ۸، ص ۳۵۳؛ تفسیر البغوی، بغوی، ج ۴، ص ۱۵۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ نظم در السمطین، زرنندی حنفی، ص ۲۲۲؛ معارج الوصول، زرنندی حنفی، ص ۹۹؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۹۴؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۱۰۱.

۱۶. امام سجاده علیه السلام فرمودند: «... إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرِحًا فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِشَيْطَانِيهِ وَ عَفَارِيتهِ فَيَقُولُ يَا مَعَاشِرَ الشَّيَاطِينِ قَدْ أَذْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ وَ بَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمْ الْغَايَةَ وَ أَوْرَثْنَاهُمْ النَّارَ إِلَّا مَنْ اعْتَصَمَ بِهَيْدَةِ الْعَصَابَةِ فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَ حَمَلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَ إِعْرَازِهِمْ بِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكُمُوا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ. امام سجاده علیه السلام فرمود: ... ابليس لعنة الله عليه در روز عاشورا از خوشحالی به پرواز در می آید و در تمام نقاط، دستیاران و عفريت هايش را فرا خوانده و به آنها می گوید ای جماعت شياطين، طلب و تقاص خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم مگر کسانی که در این مصیبت گریه کنند و به دوستی آل محمد علیهم السلام پایبند باشند از این روسعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای بر ایشان نرسد. کامل الزیارات، ص ۲۶۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۸، ص ۶۰ و ج ۴۵، ص ۱۸۳.

۱۷. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله... وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْوُضْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَ لَنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْهَدَايَةُ وَ فِيْنَا النُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْإِمَامَةُ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا.»؛ جابر بن عبد الله در تفسیر آیه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ نقل کرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ... ما وسیله به سوی خداییم و رساننده به رضوان اوئیم عصمت و خلافت و هدایت متعلق به ما است و نبوت و امامت و ولایت در میان ما است ما معدن حکمت و درب رحمت و درخت عصمت و کلمه تقوی و مثل اعلی و حجت کبری و عروه وثقی هستیم که هر کس به آن چنگ زند نجات می یابد. مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص ۵۸؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۵، ص ۲۳.

اسود بن سعید گوید خدمت امام باقر علیه السلام بودم که خود حضرت بدون آنکه من چیزی ببرسم فرمود: «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۸۱؛ کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ خرائج و الجرائح، راوندی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۳۸۴ و...

۱۸. اقوال دیگر در تعداد کشته شدگان توسط حضرت علی علیه السلام:

مقتل ابي مخنف (المشهور) ص ۸۷: «حمل على القوم المارقين، و لم يزل يقاتل حتى قتل مائة و ثمانين فارساً»

مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹: «فقتل سبعين مبارزا، ثم رجع إلى أبيه»





امالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۲: «فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشْرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ... فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا». همچنین: روضة الواعظین، قتال، ص ۱۶۱؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۲۱؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ج ۱۷، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ ناسخ التواریخ حضرت سجاد علیه السلام، سپهر، ج ۲، ص ۱۱۹: (چهل و چهار تن از آن مردم خبیث را به در کات جحیم مقیم ساخت).

روضه الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۶۳: «به هر حمله سه چهار نفر را بیکند، بعد از آن دوازده حمله کرد و جمعی را افکنده بود» و همچنین: نفس المهموم، محدث قمی، ص ۶۵۲: «في بعض التواریخ إن حملاته بلغت اثنتي عشرة مرة.»

روضه الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۶۲ به نقل از خوارزمی: «چنانچه روایت کرده اند صد و بیست کس را از آن قوم ضال و مضل به قتل رسانید» همچنین: حبیب السیر، خواند امیر، ج ۲، ص ۵۴؛ مجلسی، جلاء العیون، ص ۶۸۱: (به روایت معتبره)؛ نفس المهموم، ص ۳۰۸؛ مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۳۲۰: (قتل مائة و عشرين فارساً)

ینابیع الموده، قندوزی، ص ۳۴۶: «لم یزل یقاتل حَتَّى قتل منهم ثمانین رجلاً.»

همچنین: منابعی که تعداد را مشخص نکردند عبارتند از:

الفتوح، ابن أعمش، ج ۵، ص ۲۰۸-۲۰۹: «حمل رضی الله عنه، فلم یزل یقاتل حَتَّى ضجَّ أهل الشام من یده و من كثرة من قُتل منهم.»

مثیر الأحزان، ابن نما، ص ۳۵؛ لهوف، ابن طاوس، ص ۱۱۳: «فقاتل قتالاً شديداً و قتل جمعاً كثيراً.»

منتخب، طریحی، ج ۲، ص ۴۴۳: «حمل علیهم، فقتل مقتلة عظيمة»

۱۹. در شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام توسط «منقذ بن مرة العبدي» اقوالی است از جمله:

(۱) شمشیری بر فرق مبارک حضرت علی اکبر علیه السلام زد

- ضربه منقذ بن مرة العبدي علی مفرق رأسه ضربة صرعه فيها. رجوع شود به ص ۴۸۰.
- ثم ضربه رجل من القوم علی رأسه الشریف، ینابیع المودة قندوزی، ج ۳، ص ۷۸
- ... فرجع و حمل علیهم فقتل مقتلة عظيمة ثم کمن له ملعون من أصحاب عمر بن سعد فضربه ضربة علی مفرق رأسه، فانصرع فنادی: یا أباه! هذا جدی محمد المصطفی... منتخب، طریحی، ص ۴۴۴.
- عاقبت منقذ بن مره عبدي تیغی بر فرق او زد و او گردن اسب، خود را در کنار گرفت. اسب روی به صف دشمنان نهاد و آن قوم ناپاک بی باک او را پاره پاره کردند. روضة الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۶۳ و همچنین در ج ۳، ص ۱۶۴: «علی اکبر بازگشت، بار دیگر حمله کرد و مردی از سپاه عمر بن سعد منقذ بن مره عبدي شمشیری بر پشت علی زد و از اسبش بیکند و خلقی گرد آمده، او را پاره پاره کردند» و همچنین در ج ۳، ص ۱۶۴: «آخر الامر منقذ بن مرة العبدي علیه لعاین الله تیغی بر فرق مبارک او زد؛ چنانچه از پای درآمد»
- آخر الامر منقذ بن مرة العبدي (علیه لعاین الله) تیغی بر فرق مبارک او زد؛ چنانچه از پای درآمد. حبیب السیر، خواند امیر، ج ۲، ص ۵۴.





- همچنین: «در آخر کار، منقذ بن مره عبدی ضربتی بر سر آن سرور زد که بر روی زین درافتاد و در گردن اسب چسبید و اسب او را به میان لشکر مخالفان برد. بی رحمان پرجفا، آن جگرگوشه رسول خدا را به ضرب شمشیر پاره پاره کردند. پس فریاد کرد که: ای پدر بزرگوار! اینک جد عالیمقدار مرا از کاسه ای سیراب گردانید که هرگز تشنه نخواهم شد و کاسه دیگر برای تو در کف گرفته [است] و انتظار تو می کشد. مجلسی، جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۶۸۲.
 - همچنین: منقذ بن مره عبدی فرصتی به دست کرده شمشیری بر فرق همایونش فرود آورد و بدان ضرب، زخمی گران یافت و دیگر سواران از چهار جانب او را جراحت کردند. توانایی یکبار از علی اکبر برفت. دست در گردن اسب درآورد، فروخفت و عنان رها داد و اسب در میان سواران از این سوی بدان سوی می تاخت و بر هر سواری عبور می داد، زخمی بر علی اکبر می زد. فقطعوه بسیوفهم ایربا ایربا. بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند. چون نزدیک شد که رخت به دیگر سرای برد، فریاد برآورد: یا اَبَناه! هذا جَدِّي رسول الله. سپهر، ناسخ التواریخ سید الشهداء علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۶.
 - همچنین: وأقبل يتقلب في دمه، و ضربه مرّة بن منقذ العبدی بالسيف علی مفرق رأسه، ثمّ طعنه بالرّمح في ظهره، و ضربه الناس بأسيا فهم. فاعتنق فرسه، فاحتمله الفرس إلى معسكر الأعداء، فقطعوه بسیوفهم ایربا ایربا. و لمّا بلغت روحه التراقي، نادى رافعا صوته: یا اَبَناه! عليك منّي السلام، هذا جدِّي رسول الله قد سقاني بكأسه الأوفى شربة لا أضما بعدها أبدا، و هو يقول لك: العجل، العجل، فإنّ لك كأسا مذخورة حتّى تشربها الساعة. بحر العلوم، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۳۴۶.
- (۲) تیری به سوی حضرت علی اکبر علیه السلام انداخت:
- فرماه منقذ بن مرّة العبدی (لعنه الله تعالى) بسهم، فصرعه، فنادی: یا اَبَناه! عليك السلام، هذا جدِّي یقرنك السلام... لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۱۳؛
 - فرماه منقذ بن مرّة العبدی، فصرعه، و احتواه القوم، فقطعوه... مثير الأحزان، ابن نما، ص ۳۵.
 - فلم یزل كذلك یحمل فیهم، و یقتل منهم حتّى أصاب حلقه سهم رمی به. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۱۵۳.
 - [عن سعید بن ثابت ... و جعل یکرّ کرة بعد کرة] حتّى رمی بسهم، فوقع فی حلقه، فخرقه، و أقبل ینقلب [یقلب] فی دمه، ثمّ نادى: یا اَبَناه! عليك السلام، هذا جدِّي رسول الله صلّى الله علیه و اله یقرنك السلام و یقول: عجل القوم [القدم] إلینا [علینا]. و شقّ شهقة فارق الدنیا. مقاتل الطالبین، أبو الفرج، ص ۷۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۵؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص ۳۰۷؛ عوالم، بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۸۸؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۱؛
- و.
- به روایتی دیگر، تیری بر حلق مبارکش آمد و سیلاب خون جاری شد. ناگاه فریاد زد که: ای پدر مهربان، بر تو باد سلام! اینک جدّ من رسول خدا تو را سلام می رساند و انتظار تو [را] می کشد. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۶۸۲.



→

- قيل: بل رماه بسهم... أعيان الشيعة، أمين، ج ١، ص ٦٠٧.
- (٣) نيزه اي به حضرت على اكبر عليه السلام زد:
- فنظر إليه مرة بن منقذ العبدي، فقال: عليّ آثام العرب إن هو فعل مثل ما أراه يفعل، و مرّ بي أن أأكله أمه. فمرّ يشدّ على الناس، و يقول كما كان يقول، فاعترضه مرة، و طعنه بالرمح، فصرعه، و اعتوره الناس، فقطعوه بأسيافهم. مقاتل الطالبين، أبو الفرج، ص ٧٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٤٥، ص ٤٥؛ نفس المهموم، محدث قمي، ص ٣٠٧؛ عوالم، بحراني، ج ١٧، ص ٢٨٨؛ أسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ص ٣٧١؛ و..
- فبصر به مرة بن منقذ بن التّعمان العبديّ، ثمّ اللّيثي، فقال: عليّ آثام العرب إن مرّ بي يفعل مثل ما كان يفعل [ما فعل ذلك] إن لم أأكله أباه [أمه]؛ فمرّ يشدّ على الناس بسيفه، فاعترضه مرة بن منقذ، فطعنه فصرع، و احتوله [و احتواه] الناس، [القوم] فقطعوه بأسيافهم [إرباً إرباً]؛ مرة بن منقذ عبديّ گفت: «گناه عرب به گردن من باشد اگر این جوان بر من بگذرد و چنین حمله افکند و من داغ مرگش را بر دل پدرش ننهم. پس همچنان که حمله افکند مرة بن منقذ راه بر او گرفت و با نيزه او را زد. آن جناب به زمین افتاد و آن بی شرم مردم گرد او را گرفته با شمشیرهای خود پاره پاره اش کردند. مقتل الحسين، ابومخنف، ص ١٦٤؛ إرشاد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١١٠؛ نفس المهموم، محدث قمي، ص ٣٠٥؛ الدمعة السّاكبة، بهبهاني، ج ٤، ص ٣٣١؛ أسرار الشهادة، اصولي مدقق علامه دربندی، ص ٣٧٠؛ أعيان الشيعة، امين، ج ١، ص ٢٠٧؛ عيون العبري، ميانجي، ص ١٥١-١٥٢؛ منبع اهل تسنن: تاريخ طبري، طبري، ج ٤، ص ٣٤٠.
- أقبل عليه رجل من عبد القيس يقال له مرة بن منقذ بن التّعمان، فطعنه، فحمل، فوضع قريبا من أبيه. ترجمه امام حسين، ابن سعد، عليه السلام، ص ٧٣.
- فلم يزل يقاتل حتى قتل، طعنه مرة بن منقذ العبديّ، فصرعه، و أخذته السيوف، فقتل. أخبار الطّوال، دينوري، ص ٢٥٤؛ بغية الطّلب، ابن عديم، ج ٦، ص ٢٦٢٨.
- فضربه مرة بن منقذ العبديّ، فطعنه، و صرعه، و احتوشه القوم، فقطعوه بأسيافهم، إعلام الوري، طبرسي، ص ٢٤٢.
- يقال: بل حمل عليه مرة بن منقذ بن التّعمان من عبد القيس، فطعنه، فأنفذه. شرح الأخبار، قاضي نعمان مغربي، ج ٣، ص ١٥٣.
- فطعنه مرة بن منقذ، فصرعه، و احتوشوه، فقطعوه بالسيوف. المنتظم، ابن جوزي، ج ٥، ص ٣٤.
- فطعنه رجل، فقتله. ابن جوزي، الرّد على المتعصّب العنيد، ص ٣٩
- فحمل عليه مرة بن منقذ العبديّ، فطعنه، فصرع و قطعته الناس بسيوفهم. ابن الأثير، الكامل، ٢٩٣/٣
- هو يشدّ على الناس بسيفه، فاعترضه مرة بن منقذ بن التّعمان العبديّ، و طعنه، فصرع، و قطعته الناس بأسيافهم، التّويري، نهاية الإرب، نويري، ج ٢٠، ص ٤٥٥.
- فلما طعنه مرة، احتوشته الرّجال، فقطعوه بأسيافهم، ابن كثير، البداية و النّهاية، ١٨٥/٨

←

→

- قطعنه مرة بن منقذ، فصرعه. ثم قطعوه بالسيوف. الباعوني، جواهر المطالب، ٢/ ٢٨٧
- فلم يزل يقاتل حتى طعنه مرة بن منقذ بن النعمان العبدي الليثي لعنه الله، فصرعه، وأخذته السيوف، فقتل. الحائري، ذخيرة الدارين، ١/ ١٣٧: (روى عنه ابن إدريس رضی الله عنه في السرائر، في باب المزار)

(٤) عمودي از آهن بر فرق مبارک حضرت علی اکبر عليه السلام زد:

حمل علی القوم المارقین، و لم یزل یقاتل حتی قتل مائة و ثمانین فارسا، فکمن له ملعون، فضربه بعمود من حديد علی أم رأسه، فانجدل صریعا إلى الأرض، و استوی جالسا، و هو ینادی: یا أبتاه! علیک منی السلام، فهذا جدی رسول الله صلی الله علیه و اله، مقتل أبي مخنف (المشهور)، ٨١-٨٣ همچنین: ملعونی بی رحم از کمین آن جوان تاخت و گرزى از آهن گران بر فرق همایون آن جوان نواخت که عمامه از سرش افتاد و مغز سرش مانند گیسوی معبرش پریشان شد. خون از سر و صورت آن جوان جاری شد. شمشیر از دستش و سپر از دست دیگرش افتاد. دست خود انداخت به گردن اسب و فریاد کرد: بابا مردم... کوفی بی مروت، دور آن ناکام حلقه زدند. هرچه هر که در دست داشت، مضایقه نکرد. ریاض القدس، قزوینی، ج ٢، ص ٩-١٠.

٢٠. احتمله الفرس إلى معسكر الأعداء لفظ احتمال له معنى غير الحمل و هو من باب الافتعال إشارة بأن علیاً لا یمكنه الاستقرار علی ظهر الفرس من كثرة ضرب السيوف و الجراحات، لكن الفرس احتمله و تكلف في حمله حتى لا یسقط، و كان الدم قد جرى من قرنه علی وجه الفرس، و أخذ علی عینیه، فمالت به إلى معسكر الأعداء، ففعلوا به ما فعلوا حتى لم یتمکن الفرس من احتماله، فسقط. معالی السبطين، مازندرانی، ج ١، ص ٤١٤.

٢١. أن علیاً سقط و نادى: یا أبة! علیک منی السلام، قالت سكينه: لما سمع أبي صوت ولده، نظرت إليه، فرأیته قد أشرف علی الموت و عیناه تدوران كالمحتضر، و جعل ینظر إلى أطراف الخيمة و كادت روحه أن تطلع من جسده، و صاح من وسط الخيمة: ولدی قتل الله قوماً قتلوك، إلى آخره. معالی السبطين، مازندرانی، ج ١، ص ٤١٦.

٢٢. «حمل علی القوم المارقین، و لم یزل یقاتل حتى قتل مائة و ثمانین فارسا، فکمن له ملعون، فضربه بعمود من حديد علی أم رأسه، فانجدل صریعا إلى الأرض، و استوی جالسا، و هو ینادی: یا أبتاه! علیک منی السلام، فهذا جدی رسول الله صلی الله علیه و اله» مقتل أبي مخنف (المشهور) ص ٨١-٨٣

٢٣. لما قتل علی بن الحسین صرخن النساء بالبكاء و التّحیّب، فصاح بهنّ الحسین علیه السلام أن: اسکتن، فإنّ البكاء أمامکّن. و جعل یتنفس الصّعداء، قال: ثمّ دعی ببردة رسول الله صلی الله علیه و اله، فلبسها، و أفرغ علی نفسه درعه الفاضل، و تعمّم بعمامته السّحاب، و تقلّد بسيفه ذي الفقار، و استوی علی ظهر جواده، و حمل علی القوم، و فرّقهم عنه، و أخذ رأسه، و وضعه في حجره، و جعل یمسح الدمّ و التّراب عن وجهه، و یقول: یا بنی! لعن الله قاتلك». مقتل أبي مخنف (المشهور)، ص ٨٢؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ١، ص ٤٠٩.

←

→

و همچنین: [قال أبو مخنف: ثم إنّه [الحسين] صلوات الله عليه وضع ولده في حجره، [و جعل يمسح الدم عن ثنياه، و جعل يلمسه و يقول] [و قال]: يا ولدي أما أنت فقد استرحت من هم الدنيا و غمها و [شدائدها]... مقتل أبي مخنف (مشهور)، ص ۸۲-۸۳؛ الدعمة الساكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۱۱.

همچنین اقوال دیگر:

- « حمل عليه مرة بن منقذ بن التعمان من عبد القيس، قطعنه، فأنفذه. فأخذه الحسين عليه السلام، فضمه إليه، فجعل يقول له: يا أبة! هذا رسول الله ﷺ يقول لي: عجل القدوم علينا. و لم يزل كذلك على صدره حتى مات. »، شرح الأخبار، قاضی نعمانج ۳، ص ۱۵۳.
 - « و ضمه إلى صدره و أتى به إلى باب القسطنطينية، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹.
 - « فضمه أبوه [الحسين] إليه حتى مات » ترجمة امام حسين (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۷۳؛ نسب قريش، مصعب زبيري، ص ۵۷
 - « فجاء الحسين ﷺ حتى وقف عليه، و وضع خده على خده، و قال: قتل الله قوما قتلوك، ما أجرأهم على الله و على انتهاك حرمة الرسول، على الدنيا بعدك العفاء. » لهوف، ابن طاووس، ص ۱۱۴.
 - پس حسين ﷺ اسب برجهاند و بشتافت و صفوف لشكر را بشكافت و مردم را بپراکند و صيحه همی زد و «على» همی گفت. چون بر سر علی رسید، از اسب پیاده شد و فرزند را به سينه خود بچسبانيد و چهره مبارك بر چهره او نهاد. ناسخ التواريخ سيد الشهداء ﷺ، سپهر، ج ۲، ص ۳۵۶.
- همچنین: « [في النسخ] أن الحسين ﷺ أقبل إلى ولده و شقّ الصّفوف حتى إذا وصل إليه و جعل يكرّر من قول: ولدي عليّ و يصيح، حتى إذا وصل إليه، نزل و أخذ رأسه و وضعه في حجره، و وضع خده على خده، ففتح عليّ ﷺ عينيه في وجهه، و كان به رمق من الحياة، قال: يا أبة! أرى أبواب السماء قد انفتحت و الحور العين بأيديهنّ كؤوس الماء قد نزلن من السماء و هن يدعونني إلى الجنة و أنا رائح معهنّ إلى الجنة... » معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۴۱۶-۴۱۷؛ ناسخ التواريخ حضرت زينب كبرى ﷺ، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۲۴. قال حميد: و كآتي أنظر إلى امرأة خرجت مسرعة كأنها الشمس الطالعة تنادي: يا حبيبا! يا ابن أخاه! فسألت عنها، فقالوا: هذه زينب بنت عليّ بن أبي طالب. ثم جاءت حتى انكبّت عليه، فجاءها الحسين، فأخذ بيدها إلى القسطنطينية، و أقبل إلى ابنه، و أقبل فتياه إليه، فقال: احملوا أحاكم. فحملوه من مصرعه ذلك. ثم جاء به حتى وضعه بين يدي فسطاطه.

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبين، أبو الفرج، ص ۷۶

منابع شيعه: بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۵؛ عوالم امام حسين ﷺ، شيخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۵؛ أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۱.

به همین مضمون و با اختلاف در عبارت در این منابع: تسلیة المجالس، محمّد بن أبی طالب ج ۲، ص ۳۱۳؛ شرح الشافية، ابن أمير حاج، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ دعة الساكبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۲۹-

←

۳۳۲؛ مثير الأحزان، جواهری، ص ۷۷.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

همچنین: زینب خواهرش از خیمه بیرون آمد و خود را بر علی بن الحسین افکند. بانگ و خروش برخاست.

امام حسین فرمود تا علی را به خیمه درآوردند. روضة الصفا، میرخواند، ج ۳، ص ۱۶۴.

همچنین: قال الزاوي: وخرجت زينب بنت عليؑ، تنادي: يا حبيبا! يا ابن أخاه! وجاءت، فأكبّت عليه،

فجاء الحسينؑ، فأخذها، وردّها إلى النساء.؛ راوی گفت: حضرت زینب دختر علیؑ از خیمه‌ها

بیرون شد و فریاد می‌زد ای دلبندم! ای فرزند برادرم! و می‌آمد تا آنکه خود را بر روی کشته آن جوان

انداخت؛ امام حسینؑ آمد و بازوی خواهر را گرفت و به سوی زنان حرم برگردانید. لهوف، سید بن

طاووس، ص ۶۸

به همین مضمون با اختلاف در عبارت در این منابع: إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۴۶۵؛

مثير الأحزان، این نما، ص ۵۱

منابع اهل تسنن: جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ منتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ البداية و

النهاية، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۶۹، ۱۶۹؛ مختصر ابن منظور،

ج ۹، ص ۱۷۴

همچنین: راوی گفت: چون علی اکبر شهید شد، دیدم زنی مانند آفتاب تابان بی تابانه از خیمه حرم محترم

آن حضرت بیرون دوید و فریاد و اوایلا و ائبوراه برکشید و می‌گفت: «ای نور دیده اخیار، و ای میوه دل افگار،

و ای حبیب قلب برادر بزرگوار!» پس جسد مطهر آن امامزاده بزرگوار را در بر کشید. پرسیدم که: «این خاتون

کیست؟» گفتند: «زینب، خواهر حضرت امام حسینؑ است.» ناگاه حضرت آمد و دست او را گرفت و

به سوی خیمه برگردانید و فرزند دلبنده خود را برداشت و در میان سایر شهیدان گذاشت. جلاء العیون،

علامه مجلسی، ص ۶۸۰-۶۸۲

همچنین: «وقار و سکینه‌اش به آن رتبت نایل گشت که چون روز عاشورا دو پسرش را شهید کردند، از خیمه

پا بیرون نگذاشت و در شهادت حضرت ابی الفضل العباسؑ از خیمه بیرون نتاخت؛ لکن چون نخل

قامت قیامت آیت جناب علی اکبرؑ را بر خالک افکندند، با دیده نمناک و سر و پای برهنه فریادکنان بیرون

دوید و همی فرمود: یا حبیبا! یا ثمره فؤاده! پرسیدند: کیست؟ گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالبؑ

است. پس خود را روی نعش علی اکبر انداخت. امامؑ دستش را بگرفت و به خیمه بازآورد.» ناسخ

التواریخ حضرت زینب کبریؑ، ج ۱، ص ۷۴-۷۵.

فهرست‌ها:

فهرست آیات

فهرست روایات

فهرست منابع

فهرست اعلام

فهرست آیات:

- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾... ٢٥٤
 ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَئِيسَ لَوْفَعَتِهَا كَازِبَةٌ﴾... ٢٨٠
 ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ٢٠٧
 ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾
 ٣٢٢
 ﴿أَفَرَأَىٰ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾
 ٢٠١, ١٩٦, ١٩١
 ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ
 وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾
 ٤٢٣
 ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
 وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ ٣٥٧
 ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ
 تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ١٩٤
 ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ ٣٦٩
 ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ
 السُّوءَ﴾ ٥٧, ٢٩٣
 ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾ ٢٠٥
 ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ ٢٦٧
 ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ ٤٣١
 ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي
 السَّمَاءِ﴾ ١٥٦
 ﴿إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى
 ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ
 الْمُقَرَّبِينَ﴾ ٢٨١
 ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ ٣٦١
 ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾ ٤٥٤
 ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ٥٦, ٢٩٣
 ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
 الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ٢٠, ٤٢٥
 ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ١٦٠
 ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ٢٧١
 ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ٢٧١
 ﴿أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ .. ٣٦٩
 ﴿آتَى الرِّحْمَانَ عَبْدًا﴾ ٢٦٧
 ﴿تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾ ٣٢٣
 ﴿تَوْبَةَ نَصُوحًا﴾ ٤٦٣
 ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾ ٤٢٧
 ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاَهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ ١٥٣, ١٥٢
 ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ٤٦٥
 ﴿سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ ٤١٦
 ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتَتْ
 مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ﴾ ٣١٩
 ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ١٥٣, ١٥٢
 ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ٤٦٠
 ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ٣٦١
 ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ٣٦١
 ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ لِيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ
 يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجُلًا لَا
 تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ

- ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ ٤٢٣
- ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ ٣٦٢
- ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ ٢٨٠
- ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ ٢٠٧
- ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ ٢٦٦
- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ ٢٠٦
- ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ ٣٥٨
- ﴿وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا﴾ ٤٢١
- ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ ٤٦٥
- ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ ٣٥٩
- ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ ٣٦١, ٣٥٥
- ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ ٤٢٢
- ﴿هُوَ الَّذِي يَصُورُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ١٥٦
- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾ ٢١١, ٢٠٧, ٢٦٥, ٢٧٤, ٢٨٤
- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ ١٥٧, ١٥٩
- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ ٢٨٠
- ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ ٤١٠
- ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ ١٩٧
- ﴿يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ ١٩٢
- ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ ٤١٨
- الصَّلَاةَ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾ ٤٥٣
- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ ٤٢٤
- ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْعُقُونَ﴾ ٤٢٣
- ﴿قُلْ هَانُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ٤٢٠
- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ٢٦٥
- ﴿كَالْجِبَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ ٩٨
- ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ ١٩١, ٢٤٧
- ﴿لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ ٢٧١
- ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ٢٨١
- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ ١٤٥
- ﴿وَ الْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي﴾ ٢١١
- ﴿وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ ٤٥٤
- ﴿وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ ١٩١
- ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ ١٥٢
- ﴿وَ مَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ ٤٦٦
- ﴿وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ ٤٧٠
- ﴿وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ٢٠٦
- ﴿وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ ٢٠٥
- ﴿وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّكَّعِينَ﴾ ٤٢٤
- ﴿وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ ١٩٩
- ﴿وَ أَنْبِئْتِ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ ٣٢٠, ٣٢٢, ٣٢٣
- ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ ٤٠٣

فهرست روایات

- أَلَسْتَ الْقَائِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ
 الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ
 يَسْتَعْظَمُونَ البِدْعَ وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً
 لائِمَةً ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ طُلْمًا وَ عُدْوَانًا..... ٢٤٤
- أَلَسْتَ الْمُدْعِي زِيَادَ ابْنِ سُمَيَّةَ الْمُؤَلَّودَ عَلَى
 فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ وَ
 قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ
 الْحَجَرُ فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَ
 تَبِعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ..... ٢٤٥
- أَلَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ
 ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيِّ صَلَوَاتِ
 اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ أَنْ أَقْتُلُ كُلَّ مَنْ كَانَ
 عَلَى دِينِ عَلِيٍّ فَقَتَلْتَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ
 دِينَ عَلِيٍّ وَ اللَّهِ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ
 وَ يَضْرِبُكَ وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي
 جَلَسْتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرُّكَ وَ شَرَّفُ
 أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ..... ٢٤٦
- أَيَكُونُ لِعَبْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ..... ٢٧٣
- أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ..... ٤٢٢
- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي
 حَلَّتْ بِفِتَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
 بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ
 آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى
 الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى
 أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ..... ١٦٨
- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
- وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ
 عِيسَى رُوحِ اللَّهِ..... ١٠٨
- الْعِلْمَ وَ اسْتِجَابَةَ الدَّعْوَةِ..... ٤٦٨
- الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ..... ٤٢١
- الْمُكَذَّبُ بِقَدْرِ اللَّهِ..... ٤٦٣
- أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ
 عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ وَ أَنَا بِغَيْرِهَا
 عِنْدَكَ جَدِيرٌ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَ لَا
 يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى
 إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّهُ إِذَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَافُونَ
 الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمِ وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ لَا
 عَلَيْكَ خِلَافًا وَ إِنَّمِ اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِيهِ فِي تَرْكِ
 ذَلِكَ وَ مَا أَطْرُقُ اللَّهُ رَاضِيًا بِتَرْكِ ذَلِكَ وَ لَا
 عَازِرًا بِدُونِ الإِعْذَارِ فِيهِ إِلَيْكَ وَ فِي أَوْلَيْكَ
 الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبِ الظُّلْمَةِ وَ أَوْلِيَاءِ
 الشَّيَاطِينِ..... ٢٤٣
- إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ. ٥٧.
- ٢٥٠
- إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا..... ٢٠٢
- إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَ حَيْرٌهَا أَوْعَاها..... ٣٢٧
- أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ..... ٣٢٩
- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا..... ٣٢٩، ٢٧٠
- أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمَّكَ..... ٤٢٤
- أَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ... ٢٢١

- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّفَلُّيْنَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ
بَيْتِي إِنْ مَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ إِنَّهُمَا لَنْ
يُفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ٢٦٩
- بِحَقِّ يَسِّ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طِهِ وَ الْقُرْآنِ
الْعَظِيمِ ٢٨٦
- بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ
رَسُولِ اللَّهِ ١٦٥
- تَرَقَّى تَرَقَّى ٤١٥
- دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ ٢٠٧
- رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ ٤٦٦
- زَارِكِ آدَمَ وَ مَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ ٢١٥
- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْضِدُونِي ٤٧١
- عَلَيْكَنْ مِنْهُ السَّلَامُ ٥١
- عَلَيْنَا لِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّيعُ ٣٣١
- عَمِيثٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ ١٥٨
- عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ مَهْرُضِنِي ٤٣٤
- فَأَبَشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ وَ اسْتَيْفِنْ بِالْحِسَابِ
وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كِتَابًا ٢٤٧
- فَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْإِسْمِ الْعَظِيمِ ٢٨٩
- فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ ٢٩٣
- فَقَدْ اسْتَرَحَتْ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا ٢٧٤
- كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ
إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ
حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ ١٥٨
- لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَرَائِبُهُ ٣٦٠
- لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ ٢٠٢
- لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ١٢٢
- لَا صَرَرَ وَ لَا صَرَرَ فِي الْإِسْلَامِ ٤٦٥
- لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ١٦١
- لِرُؤُوسِ الْحُسَيْنِ ٣٧٨
- لِيَطْلُبِ الْإِصْلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ
بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ
جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ١٠٠
- مُقَطَّعٌ بَدَمٌ ٢١٤
- مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ
الْهُدَى ٤٠٤
- مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ ٣٧١
- وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةِ حِسْمَانِيَّةِ بَلْ
بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةِ ٤٧٢
- وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ تَشْخُبُ دَمًا ٢١٥
- وَ قُلْتُ فِيمَا قُلْتُ أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ
مُحَمَّدٍ وَ اتَّقِ سَقَى عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ
تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ
عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلايَتِكَ عَلَيْهَا وَ لَا أَعْلَمُ
نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْنَا
أَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُجَاهِدَكَ ٢٤٦
- وَ قُلْتُ فِيمَا قُلْتُ إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تَنْكَرَنِي وَ إِنْ
أَكَّدْتُكَ تَكْذِبُنِي فَكِدْنِي مَا بَدَا لَكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ
لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ
أَضَرَّ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ ٢٤٧
- وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ
زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ ٢٤٨
- وَ مَنْ سَلَ سَيْفَ الْبَغْيِ قَتَلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بِئْرًا
لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا ٢٤٨
- وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ
قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ
قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ
النَّارَ ٢٤٨
- وَانفَسَاهُ ٢٠٠
- يَا أَبْتَ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدُ قَدْ
أَجْهَدَنِي ٤٧٧
- يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا
غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ ٤٣٨
- يَا بَيْتِي بَيْتُ الرَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَيَّ
الْعِبَادِ ٢٤٩
- يَا بَيْتِي! إِنْ عَمَكَ قَدْ قَتَلَ، قَطَّعُوا يَدَيْهِ عَلَى
شَاطِئِ الْفِرَاتِ ٢٨٧
- يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِيكُ] السَّمَاءِ
هَذَا حَسْبُ مَرْمَلٍ بِالذَّمَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ
مُقَطَّعِ الْأَعْضَاءِ ١٦٩

فهرست منابع

منابع شيعه:

١. أبصار العين في أنصار الحسين (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد جعفر الطبسي) / چاپ: الأولى / سال چاپ: رمضان المبارك ١٤١٩ - ١٣٧٧ ش / چاپخانه: حرس الثورة الإسلامية / ناشر: مركز الدراسات الإسلامية لممثلة الولي الفقيه في حرس الثورة الإسلامية) [الشيخ محمد السماوي م. ١٣٧٠]
٢. اثبات الهدى [حر عاملی م. ١١٠٤]
٣. احتجاج طبرسی (تحقيق: السيد محمد باقر الخراسان / المطبعة: منشورات دار النعمان للطباعة والنشر / الناشر: دار النعمان النجف الاشرف) [احمد بن علي الطبرسي م. ٥٦٠]
٤. الاختصاص (التحقيق: علي أكبر الغفاري - السيد محمد الزرندی / الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق / الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع) [الشيخ مفيد م. ٤١٣]
٥. اختيار مصباح السالكين (تحقيق وتقديم وتعليق: الدكتور شيخ محمد هادي الأميني / الطبعة: الأولى ١٤٠٨ - ١٣٦٦ ش / المطبعة: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للأستانة الرضوية المقدسة / الناشر: مجمع البحوث الإسلامية) [ابن ميثم البحراني م. ٦٧٩]
٦. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) (تصحیح وتعليق: مير داماد الأسترابادي / تحقيق: السيد مهدي الرجائي / سال چاپ: ١٤٠٤ / چاپخانه: بعثت - قم / ناشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]
٧. الإرشاد (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لتحقيق التراث / چاپ: الثانية / سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م / ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [الشيخ المفيد م. ٤١٣]

٨. إرشاد القلوب (چاپ: الثاني/ سال چاپ: ١٤١٥ - ١٣٧٤ ش/ چاپخانه: امير - قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضي) [الحسن بن محمد الديلمي م. ٨]
٩. أسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی [م. ١٢٨٥]
١٠. الإشارات والتنبهات (الشرح: نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي - شرح الشرح للعلامة قطب الدين محمد بن محمد أبي جعفر الرازي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٨٣ ش/ چاپخانه: القدس - قم/ ناشر: نشر البلاغة - قم) [أبو علي سينا م. ٤٢٨]
١١. الأصول الستة عشر (چاپ: الثانية/ سال چاپ ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش/ چاپخانه: مهديه/ ناشر: دار الشبستري للمطبوعات قم) [عدة محدثين م. ٢]
١٢. الاعتقادات في دين الإمامية (تحقيق: عصام عبد السيد/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
١٣. أعلام الدين في صفات المؤمنين (ناشر و تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث . قم) [الديلمي م. ق ٨]
١٤. إعلام الوری بأعلام الهدی (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الأول ١٤١٧ - / چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة) [الشيخ الطبرسي م. ٥٤٨]
١٥. أعيان الشيعة (تحقيق وتخریج: حسن الأمين/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات - بيروت - لبنان) [السيد محسن الأمين م. ١٣٧١]
١٦. اقبال الاعمال (طبع/ مكتبة الاعلام الاسلامی) [سيد بن طاوس م. ٦٦٤ أو ٦٦٨]
١٧. إكمال النقصان من تفسير منتخب التبيان (موسوعة ابن إدريس الحلبي) (تحقيق وتقديم: السيد محمد مهدي الموسوي الخرساني/ الطبعة: الأولى ١٤٢٩ - ٢٠٠٨ م/ ناشر: العتبة العلوية المقدسة) [ابن إدريس الحلبي م. ٥٩٨]
١٨. ألقاب الرسول وعترته (المجموعة) (سال چاپ: ١٤٠٦ / چاپخانه: الصدر/ طبعه: طبعة حجرية/ ناشر: مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [من قدماء المحدثين م. ق ٤]
١٩. امالی صدوق (تحقيق: قسم دراسات الاسلامیة - مؤسسة البعثة - قم/ الناشر: مؤسسة البعثة/ الطبعة الاولى ١٤١٧ هـ) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
٢٠. امالی طوسی (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامیة - مؤسسة البعثة/ الناشر و المطبعة/ دارالثقافة/ الطبعة الاولى ١٤١٤ هـ) [الشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي م. ٤٦٠]

فهرست منابع / ۵۱۳

۲۱. امالی مفید (تحقیق: الحسين استاد ولى على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [شيخ مفيد م. ۴۱۳]
۲۲. بحار الانوار (الطبعة الثانية المصححة ۱۴۰۳ هـ ق - ۱۹۸۳ م/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة الوفاء - بيروت، لبنان/) [علامه مجلسى م. ۱۱۱۰]
۲۳. بحر المصائب و كنز الغرائب [ملا محمد جعفر تبريزى م. ق ۱۳]
۲۴. البرهان فى تفسير القرآن (چاپ: الاولى/ سال چاپ: ۱۴۱۷ هـ ق/ چاپخانه: اسماعيليان - قم/ ناشر: مؤسسة دار التفسير) [سيد هاشم بحراني م. ۱۱۰۷]
۲۵. بشارة المصطفى (التحقيق: جواد القيومي الاصفهاني/ الناشر و الطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى - قم المقدسة/ الطبعة الاولى ۱۴۲۰ هـ ق) [محمد بن على الطبرى م. ۵۲۵]
۲۶. بصائر الدرجات (تصحیح و تعليق و تقديم: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي/ سال چاپ: ۱۴۰۴ - ۱۳۶۲ ش/ مطبعة الأحمدى - طهران/ ناشر: منشورات الأعلمي - طهران) [محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) م. ۲۹۰]
۲۷. البلد الأمين و الدرع الحصين (سال چاپ: ۱۳۸۳/ چاپخانه: چاپ أفست مروی/ ناشر: مكتبة الصدوق - طهران - بازار سراى اردبيهشت) [الشيخ إبراهيم الكفعمي م. ۹۰۵]
۲۸. بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية (تحقيق: السيد علي العدناني الغريفي/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث - قم) [السيد ابن طاووس م. ۶۶۴]
۲۹. بيت الاحزان (چاپ: الاولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲ هـ ق و طبع آخر: مكتبة الفدك/ چاپخانه: امير/ ناشر: دارالحكمة - قم/) [شيخ عباس قمى م. ۱۳۵۹]
۳۰. تاريخ آل زارة (سال چاپ: ۱۳۹۹/ چاپخانه: رباني) [أبو غالب الزراري م. ۳۶۸]
۳۱. تاريخ الفى في تاريخ ألف سنة من رحلة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وآله إلى دار البقاء إلى عصر مؤلفه وهو المورخ الكبير المعروف بقاضي زاده التنوي أحمد بن نصر الله الديلمي السندي التنوي الشهيد في لاهور. [م. ۹۹۶]
۳۲. التاريخ الاسلامى المعروف باسم التاريخ المظفرى (نشر: قاهره - مصر / ناشر دارالثقافه/ سال ۱۹۸۹ ميلادى) [القاضى شهاب الدين ابراهيم بن ابى الدم الحموى م. ۶۴۲]
۳۳. تأويل الآيات (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ۱۴۰۷ - ۱۳۶۶ ش - چاپخانه: أمير/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عج) - الحوزة العلمية - قم المقدسة) [شرف الدين الحسيني م. ن ۹۶۵]

٣٤. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام/چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش/ چاپخانه: أمير-قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [السيد شرف الدين علي الحسيني الأسترآبادي م. ٩٦٥]
٣٥. تحرير الأحكام (تحقيق: الشيخ إبراهيم البهاري/ إشراف: جعفر السبحاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠/ چاپخانه: اعتماد-قم/ ناشر: مؤسسة الإمام الصادق (ع)) [العلامة الحلبي م. ٧٢٦]
٣٦. التحصين (تحقيق: الأنصاري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣/ چاپخانه: نمونه-قم/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب (الجزائري)) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
٣٧. تحف العقول (تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري - ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش) [ابن شعبة الحراني م. ق ٤]
٣٨. تذكرة الفقهاء (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى محرم ١٤١٤/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم) [العلامة الحلبي م. ٧٢٦]
٣٩. تذكرة الشهداء (تحقيق وتعليق و تهذيب: موسسه فرهنگي شمس الضحى/ ناشر: شمس الضحى) [ملا حبيب الله كاشاني م. ١٣٤٠]
٤٠. تسلية المجالس [محمد بن ابيطالب معروف به كركي حانري م. ق ١٠]
٤١. التشریف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن) (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٥ شعبان ١٤١٦/ چاپخانه: نشاط - اصفهان/ ناشر: مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
٤٢. تظلم الزهرا [ملا رضى الدين قزوینی م. ١١٣٤]
٤٣. التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة (تصحيح وتخريج: فارس حسون كريم) [أبي الفتح الكراچكي م. ٤٤٩]
٤٤. تفسير أبي حمزة الثمالي (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ١٣٧٨ ش/ مطبعة الهادي/ ناشر: دفتر نشر الهادي) [أبو حمزة الثمالي م. ١٤٨]
٤٥. التفسير الاصفى (التحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية/ الناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي/ المطبعة: مكتب الإعلام الإسلامي/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [فيض كاشاني ١٠٩١]

٤٦. تفسير الإمام العسكري عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) / چاپ: الأولى محققة/ سال چاپ: دربيع الأول ١٤٠٩ / چاپخانه: مهر - قم المقدسة/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف - قم المقدسة)
٤٧. تفسير الصافي (چاپ: الثانية ١٤١٦ رمضان المبارك/ چاپخانه: مؤسسة الهادي - قم المقدسة/ الناشر: مكتبة الصدر - طهران) [فيض كاشاني ١٠٩١]
٤٨. تفسير العياشي (التحقيق و التعليق و التصحيح: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي/ الناشر و المطبعة/ المكتبة العلمية الاسلامية) [ابى النظر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى م. ٣٢٠ هـ ق]
٤٩. تفسير المحيط الأعظم والبحر الخظم في تأويل كتاب الله العزيز المحكم (تحقيق: السيد محسن الموسوي التبريزي/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤٢٨ / چاپخانه: الأسوة/ ناشر: مؤسسه فرهنگى و نشر نور علي نور) [السيد حيدر الأملي م. ٧٨٢]
٥٠. تفسير جوامع الجامع (التحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]
٥١. تفسير فرات الكوفى (التحقيق: محمد الكاظم/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٠ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي- طهران/) [فرات ابن ابراهيم الكوفى م. ٣٥٢]
٥٢. تفسير قمى (الناشر/ مؤسسة دار الكتاب- قم) [على بن ابراهيم قمى م. ٣٠٧]
٥٣. تفسير كبير منهج الصادقين في الزام المخالفين (فارسی) (سال چاپ: ارديهشت ١٣٣٣ ش/ چاپخانه: محمد حسن علمى) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]
٥٤. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب (تحقيق: حسين درگاهى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: نيمه شعبان ١٣٦٦ - ١٤٠٧ ش/ ناشر: مؤسسة الطبع و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي) [الشيخ محمد بن محمد رضا القمي المشهدي م. ١١٢٥]
٥٥. تفسير مجمع البيان (التحقيق و التعليق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]

٥٦. تفسير نور الثقلين (التحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة: مؤسسه ى اسماعيليان - قم/ الطبعة الرابعة ١٤١٢ هـ ق) [الشيخ عبد على بن جمعه العروسى الحويزى م. ١١١٢هـ ق]
٥٧. التمحيص (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام / ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم المقدسة) [محمد بن همام الإسكافي م. ٣٣٦]
٥٨. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش / چاپخانه: حيدري - تهران/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) (ورام بن أبي فراس المالكي الاثري م. ٦٠٥]
٥٩. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين (تحقيق: السيد تحسين آل شبيب الموسوي/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ٢٠٠٠ م / چاپخانه: محمد/ ناشر: مركز الغدير للدراسات الإسلامية) [المحسن ابن كرامة م. ٤٩٤]
٦٠. تهذيب الاحكام (تحقيق سيد حسن خراسان و تصحيح شيخ محمد آخوندى / چاپ: چهارم/ سال چاپ: ١٣٦٥ ش / چاپخانه: خورشيد/ الناشر: دارالكتب الاسلامية /) [شيخ طوسى م. ٤٦٠]
٦١. التوحيد (تصحيح وتعليق: السيد هاشم الحسيني الطهراني/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
٦٢. الثاقب في المناقب (تحقيق: نبيل رضا علوان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٢ / چاپخانه: الصدر، قم/ ناشر: مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، قم المقدسة) [ابن حمزة الطوسي م. ٥٦٠]
٦٣. ثواب الأعمال (تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن الخراسان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش / چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: منشورات الشريف الرضي - قم) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
٦٤. جامع أحاديث الشيعة (سال چاپ: ١٣٩٩ / المطبعة العلمية - قم) [السيد البروجردي م. ١٣٨٣]
٦٥. جامع الاخبار [محمد بن محمد بن حيدر شعيرى م. ٦ ق]
٦٦. جامع الأسرار و منبع الأنوار (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٣٦٨ / چاپخانه: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى / ناشر: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و انجمن ايرانشناسى فرانسه) [سيد حيدر آملی م. ٨]

٦٧. جامع المدارك (تعليق: علي أكبر الغفاري/ الطبعة: الثانية ١٤٠٥ - ١٣٦٤ ش/ الناشر: مكتبة الصدوق - طهران) [السيد الخوانساري م. ١٤٠٥]
٦٨. جواهر الايقان اصولى مدقق علامه دربندى [م. ١٢٨٥]
٦٩. جواهر السننية (المطبعة: النعمان - النجف الاشرف/ تاريخ الطبع: ١٣٨٤ هـ ق) [شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي م. ١١٠٤]
٧٠. جواهر الكلام (تحقيق وتعليق: الشيخ عباس القوجاني/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٥ ش/ چاپخانه: خورشيد/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [الشيخ الجواهري م. ١٢٦٦]
٧١. حبيب السير [خواند امير م. ٩٤١]
٧٢. الحدائق الناظرة (تحقيق: محمد تقى ايروانى/ الناشر جماعة المدرسين - قم) [محقق بحراني م. ١١٨٦]
٧٣. الحدائق الوردية فى مناقب الأئمة الزيدية (ناشر: مكتبه بدر / محل نشر: صنعا- يمن) [حميد بن احمد محلى م. ٦٥٢]
٧٤. الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة [صدر الدين محمد الشيرازي م. ١٠٥٠]
٧٥. حلية الأبرار فى احوال محمد وآله الاطهار (الناشر و المطبعة: دار الكتب العلمية- قم/ تاريخ الطبع ١٣٥٦ هـ ش) [سيد هاشم بحراني م. ١١٠٧]
٧٦. الخرائج والجرائح (تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع) / بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي / چاپ: الأولى / سال چاپ: ذي الحجة ١٤٠٩ / چاپخانه: العلمية - قم/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدي - قم المقدسة) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]
٧٧. الخصال (التحقيق: على أكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
٧٨. خصائص الأئمة (تحقيق: محمد هادي الأمينى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤٠٦ / ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - الآستانة الرضوية المقدسة - مشهد - إيران) [الشريف الرضى م. ٤٠٦]
٧٩. الخلاف (تحقيق: جماعة من المحققين - ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - سال چاپ: جمادى الآخرة ١٤٠٧) [لشيخ الطوسي م. ٤٦٠]
٨٠. الدر النظيم (ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [ابن حاتم العاملي م. ٦٦٤]
٨١. دعائم الاسلام (تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى/ الناشر: دار المعارف ١٣٨٣ هـ ١٩٦٣ م) [القاضى ابو حنيفه النعمان بن محمد التميمي المغربي م. ٣٦٣]

٨٢. الدعوات (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع)/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٧/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (ع) - قم) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]
٨٣. دلائل الامامة (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة البعثة- قم/ الطبعة الاولى ١٤١٣ هـ ق) [الشيخ ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى م. قرن ٤]
٨٤. الدمعة الساكبة [بهبهاني م. ١٢٨٥]
٨٥. ذخيرة المعاد (چاپخانه: حجري/ ناشر: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث) [المحقق السبزواري م. ١٠٩٠]
٨٦. ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة (تحقيق: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم ١٤١٩/ چاپخانه: ستاره- قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث) [الشهيد الأول م. ٧٨٦]
٨٧. ذوب النضار (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: شوال المكرم ١٤١٦/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [ابن نما الحلبي م. ٦٤٥]
٨٨. رجال ابن داود (تحقيق و تقديم: السيد محمد صادق آل بحر العلوم/ سال چاپ: ١٣٩٢ - ١٩٧٢ م/ ناشر: منشورات مطبعة الحيدرية - النجف الأشرف - منشورات الرضي - قم - ايران) [ابن داود الحلبي م. ٧٤٠]
٨٩. رسائل الكركي (تحقيق: الشيخ محمد الحسون، إشراف: السيد محمود المرعشي/ الطبعة: الأولى ١٤٠٩/ المطبعة: مطبعة الخيام - قم - مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [المحقق الكركي م. ٩٤٠]
٩٠. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن (فارسي) (تصحيح: دكتور محمد جعفر ياحقى - دكتور محمد مهدي ناصح/ سال چاپ: ١٣٧١ ش/ ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى) [الشيخ أبو الفتوح الرازي م. ٦]
٩١. روضة الشهداء (چاپ: سوم/ سال چاپ: ١٣٨٢ ش/ ناشر: نوید اسلام- قم) [ملا حسين كاشفي سبزواری م. ٩١٠]
٩٢. روضة الصفا [ميرخواند م. ق ٩]

٩٣. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (نمقه وعلّق عليه وأشرف على طبعه «السيد حسين الموسوي الكرمانى والشيخ علي پناه الإشتهاردى») / ناشر: بنياد فرهنگ اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور) [محمد تقي المجلسي (الأول) م. ١٠٧٠]
٩٤. روضة الواعظين (تحقيق: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرخسان/ الناشر: منشورات الرضى - قم، ايران) [العلامة زين المحدثين محمد بن الفتال النيشابورى الشهيد م. ٥٠٨]
٩٥. الروضة في فضائل أمير المؤمنين ﷺ (تحقيق: علي الشكرچي / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٣) [شاذان بن جبرئيل القمي (ابن شاذان) م. ٦٦٠]
٩٦. رياحين الشريعة [ذبيح الله محلاتي]
٩٧. رياض الأبرار (چاپ: اول / سال چاپ: ١٤٢٧ ق- ٢٠٠٦ م / ناشر: مؤسسة التاريخ العربى - بيروت) [سيد نعمت الله جزائرى م. ١١١٢ ق]
٩٨. رياض القدس المسمى بحدائق الانس (انتشارات كتابفروشى اسلاميه) [مرحوم صدر الدين واعظ القزوينى م. ١٣٣٠]
٩٩. زبدة التفاسير (تحقيق: مؤسسة المعارف / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٣ / چاپخانه: عترت / ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]
١٠٠. الزهد (تحقيق: ميرزا غلام رضا عرفانيان / سال چاپ: ١٣٩٩ / چاپخانه: العلمية - قم) [حسين بن سعيد الكوفي م. ٣ ق]
١٠١. زينب الكبرى [علامه نقدى م. ١٣ ق]
١٠٢. الشافي في الامامة (چاپ: الثانية / ١٤١٠ / ناشر: مؤسسة إسماعيليان - قم) [الشريف المرتضى م. ٤٣٦]
١٠٣. شرح إحقاق الحق (تعليق: السيد شهاب الدين المرعشي النجفي / تصحيح: السيد إبراهيم الميانجي / ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - ايران) [السيد المرعشي م. ١٤١١]
١٠٤. شرح اشارات [خواجه نصيرالدين طوسى م. ٦٧٣]
١٠٥. شرح أصول كافي [ملا صدرا م. ١٠٥٠]
١٠٦. شرح الأخبار في فضائل الانمة الاطهار (تحقيق: السيد محمد الحسينى الجلالى / الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم / الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق) [القاضى ابوحنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى م. ٣٦٣]

١٠٧. شرح الأسماء الحسنى [حاج ملاهادي السبزواري م. ١٢٨٩] (ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم - ايران/ طبعة حجرية)
١٠٨. شرح الشافيه [ابن امير الحاج م. ١١٨١]
١٠٩. شرح نهج البلاغة (چاپ: الأولى/ سال چاپ: تابستان ١٣٦٢ ش/ چاپخانه: دفتر تبليغات اسلامي/ ناشر: مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامي - الحوزة العلمية - قم - ايران/ چاپ أول: مؤسسه النصر) [ابن ميثم البحراني م. ٦٧٩]
١١٠. الصراط المستقيم الى صراط مستحقى التقديم (تحقيق: محمد الباقر البهردى/ المطبعة: الحيدرى/ الطبعة الاولى ١٣٨٤/ الناشر: المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية) [زيد الدين ابى محمد على بن يونس العاملى النباطى البياضى م. ٨٧٧]
١١١. الطوائف فى معرفة مذاهب الطوائف (المطبعة: الخيام- قم/ الطبعة الاولى ١٣٩٩) [سيد بن طاووس م. ٦٦٤]
١١٢. عدة الداعي ونجاح الساعي (تصحيح: احمد الموحدي القمي/ ناشر: مكتبة وجداني - قم) [ابن فهد الحلبي م. ٨٤١]
١١٣. العروة الوثقى (تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد اليزدي م. ١٣٣٧]
١١٤. العقد النضيد والدر الفريد (تحقيق: علي أوسط الناطقى / المساعد: سيد هاشم شهرستاني ، لطيف فرادي چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣ - ١٣٨١ ش/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر) [محمد بن الحسن القمي م. ٧]
١١٥. علل الشرايع (التحقيق و تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم/ الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية فى النجف سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م) و طبع آخر (شريعت قم) [صدوق م. ٣٨١]
١١٦. العمدة (تحقيق: جامعة المدرسين - قم/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [ابن البطريق الاسدى حلى م. ٦٠٠]
١١٧. العوالم الإمام الحسين عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)/ چاپ: الأولى المحققة/ سال چاپ: ١٤٠٧ - ١٣٦٥ ش/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [الشيخ عبد الله البحراني م. ١١٣٠]

١١٨. عوالى اللئالى العزىزىة فى الاحادىث الدىنىة (تحقىق: السىد المرعى و الشىخ معجبى العراقى / المطفعة: سىد الشهداء- قم / الطبعة الاولى ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م) [ابن ابى جمهور الاحصائى م. ٨٨٠]
١١٩. عىون اخبار الرضا (تحقىق: علامه الشىخ حسىن العلمى / الناشر و المطفعة: مؤسسه العلمى للمطفوعات- بىروت / الطبعة الاولى ١٤٠٤) [شىخ صدوق م. ٣٨١]
١٢٠. عىون العبرى [ابراهىم ميانجى م. ق ١٣]
١٢١. عىون المعجزات (سال چاپ: ١٣٦٩ / چاپخانه: الحىدرىة - نجف / ناشر: محمد كاظم الشىخ صادق الكتبى) [حسىن بن عبد الوهاب م. ٥]
١٢٢. الغارات (تحقىق: السىد جلال الدىن الحسىنى الأموى المحدث) [إبراهىم بن محمد الثقفى الكوفى م. ٢٨٣]
١٢٣. غایة المرآة (التحقىق: سىد على عاشور) و (مطفعة / مؤسسه التارىخ العربى - بىروت) [سىد هاشم بخرانى م. ١١٠٧]
١٢٤. الغدىر (چاپ: الرابعة / سال چاپ: ١٣٩٧ - ١٩٧٧ م / ناشر: دار الكتاب العربى - بىروت - لبنان) [الشىخ الأمىنى م. ١٣٩٢]
١٢٥. الغىبة (تحقىق: عباد الله الطهرانى و الشىخ على احمد ناصح / المطفعة: بهمن / الطبعة المحققة: الاولى ١٤١١ هـ ق / الناشر: مؤسسه المعارف الاسلامىة - قم المقدسة) [شىخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى م. ٤٦٠]
١٢٦. الغىبة (تحقىق: فارس حسون كرىم / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٢ / چاپخانه: مهر - قم / ناشر: أنوار الهدى) [ابن أبى زىنب النعمانى م. ٣٨٠]
١٢٧. الفتوح (تحقىق: على شىرى (ماجستر فى التارىخ الإسلامى) / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤١١ / چاپخانه: دار الأضواء / ناشر: دار الأضواء) [أحمد بن أعثم الكوفى م. ٣١٤]
١٢٨. فرائد الأصول (إعداد: لجنة تحقىق تراث الشىخ الأعظم / الطبعة: الأولى شعبان المعظم ١٤١٩ / المطفعة: باقرى - قم / الناشر: مجمع الفكر الإسلامى) [الشىخ الأنصارى م. ١٢٨١]
١٢٩. الفصول المختارة (التحقىق: السىد نور الدىن جعفرىان الاصبهانى، الشىخ يعقوب الجعفرى، الشىخ محسن الأحمدى / الطبعة: الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣ م / الناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزىع - بىروت - لبنان) [الشىخ المفید م. ٤١٣]

١٣٠. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تحقيق وإشراف: محمد بن محمد الحسين القائيني / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش / چاپخانه: نگین - قم / ناشر: مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام) [الحر العاملي م. ١١٠٤]
١٣١. الفضائل (الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية النجف الاشرف ١٣٨١هـ - ١٩٦٢م) [شاذان بن جبرئيل م. ٦٦٠]
١٣٢. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام [ابن عقدة الكوفي م. ٣٣٣]
١٣٣. فقه الرضا عليه السلام (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم المشرفة / چاپ: الأولى / سال چاپ: شوال ١٤٠٦ / ناشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة) [علي ابن بابويه القمي م. ٣٢٩]
١٣٤. فلاح السائل [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
١٣٥. الفهرست (التحقيق: الشيخ جواد القيومي / الطبعة: الأولى شعبان المعظم ١٤١٧ / المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامي / الناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]
١٣٦. الفوائد الطوسية (علق عليه وصححه العالمان المتتبعان الحاج السيد مهدي اللازوردي والشيخ محمد درودي / سال چاپ: شعبان ١٤٠٣ / المطبعة العلمية - قم) [الحر العاملي م. ١١٠٤]
١٣٧. فوائد المشاهد [جعفر بن حسين شوشتری م. ق ١٣]
١٣٨. قصص الأنبياء (تحقيق: الميرزا غلام رضا عرفانيان البيزدي الخراساني / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش / چاپخانه: مؤسسة الهادي / ناشر: الهادي) [الراوندي م. ٥٧٣]
١٣٩. كامل الزيارات (تحقيق: الشيخ جواد القيومي / چاپ: الأولى / سال چاپ: عيد الغدير ١٤١٧ / چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي / ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [جعفر بن محمد بن قولويه م. ٣٦٧]
١٤٠. كتاب سليم بن قيس (تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش / چاپخانه: نگارش / ناشر: دليل ما) [سليم بن قيس الهلالي الكوفي م. ١]
١٤١. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد (تقديم وتعليق و تحقيق: الشيخ السبحاني) [العلامة الحلبي م. ٧٢٦]
١٤٢. كشف اليقين (تحقيق: حسين الدرگاهي - چاپ: الأولى - سال چاپ: ١٤١١) [العلامة الحلبي م. ٧٢٦]

فهرست منابع / ۵۲۳

۱۴۳. كفاية الأثر (تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسيني الكوهكمري الخوئي/ سال چاپ: ۱۴۰۱ / چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: انتشارات بيدار) [الخزاز القمي م. ۴۰۰]
۱۴۴. كمال الدين وتمام النعمة (تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري / ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة / سال چاپ: محرم الحرام ۱۴۰۵ - ۱۳۶۳ ش) [الشيخ الصدوق م. ۳۸۱]
۱۴۵. كنز الفوائد (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ۱۳۶۹ ش / چاپخانه: غدیر / ناشر: مكتبة المصطفوي- قم) [أبي الفتح الكراچكي م. ۴۴۹]
۱۴۶. الكنى والألقاب (ناشر: مكتبة الصدر - طهران) [الشيخ عباس القمي م. ۱۳۵۹]
۱۴۷. الكافي (تحقيق: علي أكبر غفاري / الناشر: دارالكتب الاسلاميه آخوندى / المطبعة حيدرى / الطبعة الثالثة ۱۳۸۸هـ) [كلىنى م. ۳۲۹]
۱۴۸. كامل بهائى [عماد الدين طبرى م. ق ۷]
۱۴۹. كبريت احمر [محمد باقر بيرجندي م. ق ۱۳]
۱۵۰. كشف الغمة فى معرفة الائمة (الناشر و التحقيق: دار الاضواء- بيروت / المطبعة الثانية ۱۴۰۵ هـ - ق. ۱۹۸۵ م / و (طبع آخر) مطبعة شريعت قم [على بن عيسى ابن ابى الفتح الاربلی م. ۶۹۳]
۱۵۱. اللمعة دمشقية (الطبعة: الأولى ۱۴۱۱ / المطبعة: قدس - قم / الناشر: منشورات دار الفكر - قم) [الشهيد الأول م. ۷۸۶]
۱۵۲. اللهوف في قتلى الطفوف (چاپ: الأولى / سال چاپ: ۱۴۱۷ - چاپخانه: مهر / ناشر: أنوار الهدى - قم) [السيد ابن طاووس م. ۶۶۴]
۱۵۳. لواعج الأشجان (سال چاپ: ۱۳۳۱ / مطبعة: مطبعة العرفان - صيدا / منشورات مكتبة بصيرتي - قم) [السيد محسن الأمين م. ۱۳۷۱]
۱۵۴. مائة منقبة (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، إشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الأبطحي / چاپ: الأولى / سال چاپ: ذي الحجة ۱۴۰۷ / چاپخانه: أمير - قم / ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) بالحوزة العلمية - قم المقدسة) [محمد بن أحمد بن علي بن الحسن القمي (ابن شاذان) م. ۴۱۲]
۱۵۵. المبسوط (تصحيح وتعليق: السيد محمد تقى الكشفي / سال چاپ: ۱۳۸۷ / المطبعة الحيدرية- طهران / ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية) [الشيخ الطوسي م. ۴۶۰]

١٥٦. مثير الأحزان (سال چاپ: ١٣٦٩ - ١٩٥٠ م/ ناشر: المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف)
[ابن نما الحلبي م. ٦٤٥]
١٥٧. المجازات النبوية (تحقيق وشرح: طه محمد الزيتي/ ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم)
[الشريف الرضي م. ٤٠٦]
١٥٨. المجالس الفاخرة في مصائب العترة الطاهرة (مراجعة و تحقيق: محمود بدري/ چاپ:
الأولى/ سال چاپ: ١٤٢١/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية) [السيد شرف
الدين م. ١٣٧٧]
١٥٩. مجمع البحرين (چاپ: الثانية/ سال چاپ: شهر يور ماه ١٣٦٢ ش/ چاپخانه: طراوت/ ناشر:
مرتضوي) [الشيخ فخر الدين الطريحي م. ١٠٨٥]
١٦٠. مجمع النورين (طبعة حجرية) [الشيخ أبو الحسن المرندي]
١٦١. المحاسن (تصحيح و تعليق: السيد جلال الدين الحسيني (المحدث)/ سال چاپ: ١٣٧٠ -
١٣٣٠ ش/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [أحمد بن محمد بن خالد البرقي م. ٢٧٤]
١٦٢. المختصر (الطبعة الأولى ١٣٧٠ هـ ١٩٥١ م/ الناشر و المطبعة: المطبعة الحيدرية النجف) و موافقة
للطبع (طبع جديد تحقيق: سيد علي اشرف/ المطبعة: شريعت/ الطبعة الأولى ١٣٨٢ هـ ش
١٤٢٤ هـ ق/ الناشر: المكتبة الحيدرية) [الشيخ عز الدين حسن بن سليمان الحلبي م. قرن ٨]
١٦٣. المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء (صححه و علق عليه: علي أكبر الغفاري/ چاپ: الثانية/
چاپخانه: مهر- قم/ ناشر: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم)
[الفيض الكاشاني م. ١٠٩١]
١٦٤. محرق القلوب [ملا محمد مهدي نراقي م. ق ١٣]
١٦٥. مختصر بصائر الدرجات (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٧٠ - ١٩٥٠ م/ ناشر: منشورات
المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [حسن بن سليمان الحلبي م. ٩]
١٦٦. مدينة المعاجز (تحقيق: الشيخ عزة الله المولائي الهمداني/ چاپ: الأولى/ سال
چاپ: ١٤١٣ هـ ق/ چاپخانه: بهمن- قم/ الناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية) [سيد هاشم
بحراني م. ١١٠٧ هـ ق]
١٦٧. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (تحقيق: قدّم له: العلم الحجّة السيّد مرتضى
العسكري، إخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرّسولي/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤
- ١٣٦٣ ش/ چاپخانه: مروي/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) [العلامة المجلسي م. ١١١١]

١٦٨. المزار (تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤١٩/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: نشر القيوم- قم) [محمد بن المهدي م. ن ٦١٠]
١٦٩. المزار (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع) - ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (ع)- قم المقدسة- چاپ: الأولى - سال چاپ: ذي الحجة ١٤١٠- چاپخانه: أمير- قم) [الشهيد الأول م. ٧٨٦]
١٧٠. المزار (تحقيق: مدرسة الامام المهدي قم المقدسة- باشراف السيد الابطحي/ الناشر: مدرسة الامام المهدي قم المقدسة/ المطبعة مهر- قم/ الطبعة الاولى) [شيخ مفيد م. ٤١٣]
١٧١. مستدرک الوسائل (التحقيق و الناشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث/ الطبعة الاولى ١٤٠٨هـ) [ميرزا حسين نوری م. ١٣٢٠]
١٧٢. مستطرفات السرائر (تحقيق: لجنة التحقيق - ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤١١ - چاپخانه: مطبعة مؤسسة النشر الإسلامي) [ابن إدريس الحلبي م. ٥٩٨]
١٧٣. مسکن الفؤاد (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث/ الطبعة: الأولى ذي الحجة ١٤٠٧/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث - قم) [الشهيد الثاني م. ٩٦٥]
١٧٤. مسند زيد بن علي (تحقيق: احد علماء زيديين/ الناشر: دار الحياة ، بيروت) [زيد بن علي م. ١٢٢]
١٧٥. مشارق أنوار اليقين (تحقيق: السيد علي عاشور/ چاپ: الأولى - سال چاپ: ١٤١٩- ١٩٩٩ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات- بيروت- لبنان) [المحافظ رجب البرسي م. ح ٨١٣]
١٧٦. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار (تحقيق: مهدي هوشمند/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث) [علي الطبرسي م. ٧]
١٧٧. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية) (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الشيخ إبراهيم الكنعاني م. ٩٠٥]
١٧٨. مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة) (سال چاپ: ١٣٨٨) [الميرجهاني م. ١٣٨٨]
١٧٩. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان) [الإمام الصادق عليه السلام م. ١٤٨]

١٨٠. مصباح الفقيه (التحقيق: محمد الباقرى - نور علي النورى - محمد الميرزائى - الإشراف: السيد نور الدين جعفرىان/ الطبعة: الأولى ربيع الأول ١٤١٧/ المطبعة: ستاره - قم/ المؤسسة الجعفرية لإحياء التراث «قم المقدسة») [آقا رضا الهمداني م. ١٣٢٢]
١٨١. مصباح المتجهد (الناشر: مؤسسة فقه الشيعة- بيروت، لبنان) [شيخ طوسى م. ٤٦٠]
١٨٢. معارج اليقين في أصول الدين (تحقيق: علاء آل جعفر/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ - ١٩٩٣ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم) [الشيخ محمد السبزواري م. ٧]
١٨٣. معالى السبطين [حائرى مازندراني م. ١٣٨٥]
١٨٤. معانى الاخبار (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم ١٣٦١ هـ ش) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
١٨٥. مقتل الحسين (عليه السلام) (تعليق: حسين الغفارى/ چاپخانه: العلمية - قم) [أبو مخنف الأزدي م. ١٥٧]
١٨٦. مقتل الحسين عليه السلام (سال چاپ: ١٤٢٦ ق - ٢٠٠٧ م/ ناشر: مؤسسة الخرسان للمطبوعات - بيروت) [مقرم م. ١٨٩٨ م]
١٨٧. المقنع (لجنة التحقيق التابعة لمؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: اعتماد/ ناشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
١٨٨. مكارم الأخلاق (چاپ: السادسة/ سال چاپ: ١٣٩٢ - ١٩٧٢ م/ ناشر: منشورات الشريف الرضى) [الشيخ الطبرسي م. ٥٤٨]
١٨٩. من لا يحضره الفقيه (تحقيق: على اكبر غفارى/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤ هـ/ الناشر: جامعة المدرسين) [صدوق م. ٣٨١]
١٩٠. مناقب آل ابى طالب (تحقيق: لجنة من استاذة النجف الأشرف/ المطبعة: محمد كاظم الحيدرى - مطبعة الحيدرية النجف الأشرف/ الطبعة ١٣٧٦) [ابن شهر آشوب م. ٥٨٨]
١٩١. مناقب آل محمد ﷺ [عبد الواحد موصلى]
١٩٢. مناقب الإمام أمير المؤمنين ﷺ (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم الحرام ١٤١٢/ چاپخانه: النهضة/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم المقدسة) [محمد بن سليمان الكوفي م. ٣٠٠]
١٩٣. مناقب علوى معروف به عتيق [محمد بن على بن حسين م. ٥]

۱۹۴. المنتخب للطريحي في جميع المراثي و الخطب المشتهر بالفخرى (ناشر: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات / محل نشر: بيروت - لبنان) [فخر الدين محمد طريحي م. ۱۰۸۵]
۱۹۵. منتهى المطلب (ط.ق - طبعة حجرية) [العلامة الحلبي م. ۷۲۶]
۱۹۶. منتهى الامال [محدث قمى م. ۱۳۵۹]
۱۹۷. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (تحقيق: السيد عبد اللطيف الكوهكمري/ سال چاپ: ۱۴۰۶ / چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: مكتبة آية الله المرعشي العامة - قم) [قطب الدين الراوندي م. ۵۷۳]
۱۹۸. ناسخ التواريخ [سپهر م. ۱۲۹۷]
۱۹۹. نفس المهموم [محدث قمى م. ۱۳۵۹]
۲۰۰. نهج الإيمان (تحقيق: السيد أحمد الحسيني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۸ - چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مجتمع امام هادي عليه السلام - مشهد) [ابن جبر م. ق ۷]
۲۰۱. نهج البلاغة (شرح: الشيخ محمد عبده/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰ ش/ چاپخانه: النهضة - قم/ ناشر: دار الذخائر - قم - ايران) [خطب الإمام علي م. ۴۰]
۲۰۲. نهج الحق و كشف الصدق (التحقيق و التقديم: السيد رضا الصدر/ التعليق: الشيخ عين الله الحسنی الأرموي/ تاريخ الطبع: ۱۴۲۱ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الطباعة و النشر دار الهجرة - قم) [علامة حلبي م. ۷۲۶ هـ ق]
۲۰۳. النوادر (تحقيق: سعيد رضا علي عسكري/ چاپ: الأولى/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: مؤسسة دار الحديث الثقافية) [فضل الله الراوندي م. ۵۷۱]
۲۰۴. نوادر الاخبار [فيض كاشاني م. ۱۰۹۱]
۲۰۵. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲ / چاپخانه: مؤسسة الطبع و النشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - مشهد - ايران) [الحر العاملي م. ۱۱۰۴]
۲۰۶. الهداية الكبرى (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م/ ناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت - لبنان) [الحسين بن حمدان الخصبي م. ۳۳۴]
۲۰۷. الوافي (عني بالتحقيق و التصحيح و التعليق عليه و المقابلة مع الأصل ضياء الدين الحسيني «العلامة» الأصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: أول شوال المكرم ۱۴۰۶ هـ. ق ۱۹ / ۳ / ۶۵ هـ. ش) [الفيض الكاشاني م. ۱۰۹۱]

٥٢٨ / مصباح الهدى و سفينة النجاة (ج ٢)

٢٠٨. وسائل الشيعة (تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث- قم/ المطبعة: مهر- قم/ الطبعة

الثانية جمادى الآخرة ١٤١٤ هـق) [حر عاملى م. ١١٠٤]

٢٠٩. وسيلة الدارين في أنصار الحسين عليه السلام [زنجاني - معاصر]

٢١٠. اليقين (تحقيق: الأنصاري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣ / چاپخانه: نمونه/

ناشر: مؤسسة دار الكتاب (الجزائري)) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

منابع اهل تسنن:

۲۱۱. الإتحاف بحب الأشراف (چاپ: اول / سال چاپ: ۱۴۲۳ ق / ناشر: دار الكتاب-قم) [جمال الدين شبراوى م. ۱۱۷۱]
۲۱۲. اثبات الوصيه [مسعودى م. ۳۴۶]
۲۱۳. الآحاد و المثانى (التحقيق: باسم فيصل أحمد الجوابرة/ الطبعة: الأولى / تاريخ الطبع: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م الناشر: دار الدراية للطباعة و النشر و التوزيع) [ابن ابى عاصم (ضحاك) م. ۲۸۷]
۲۱۴. أحكام القرآن (التحقيق: عبد السلام محمد علي شاهين/ الطبعة: الأولى ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م / الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الجصاص م. ۳۷۰]
۲۱۵. إحياء علوم الدين (ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت) [الغزالي م. ۵۰۵]
۲۱۶. الأخبار الطوال (تحقيق: عبد المنعم عامر / مراجعة: الدكتور جمال الدين الشيال / الطبعة الأولى ۱۹۶۰ / الناشر: دار إحياء الكتب العربي) [ابن قتيبة الدينوري م. ۲۷۶]
۲۱۷. الأدب المفرد (چاپ: الأولى / سال چاپ: ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م / ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت - لبنان) [البخاري م. ۲۵۶]
۲۱۸. الاستيعاب (تحقيق: علي محمد الجاوي / چاپ الأولى / سال چاپ: ۱۴۱۲ / چاپخانه: بيروت - دار الجيل / ناشر: دار الجيل) [ابن عبد البر م. ۴۶۳]
۲۱۹. أسد الغابة (الناشر: انتشارات اسماعيليان - تهران) [عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير م. ۶۳۰]
۲۲۰. الاصابة فى تميز الصحابة (التحقيق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / الطبعة الاولى ۱۴۱۵ هـ ق) [احمد بن على بن حجر عسقلانى م. ۸۵۲]
۲۲۱. أضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، (الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان) [محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكني الشنقيطي م. ۱۳۹۳ هـ]
۲۲۲. الإعتصام (التحقيق: السيد محمد رشيد رضا منشئ مجلة المنار/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [إبراهيم بن موسى اللخمي الشاطبي الغرناطي م. ۷۹۰]

٢٢٣. إعجاز القرآن (تحقيق: السيد أحمد صقر/ چاپ: الثالثة/ ناشر: دار المعارف - مصر)
[الباقلائي م. ٤٠٣]
٢٢٤. الأغاني (ناشر: دار إحياء التراث العربي) [أبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦]
٢٢٥. إمتاع الأسماع (تحقيق: تحقيق و تعليق: محمد عبد الحميد النميسي/ چاپ: الأولى/ سال
چاپ: ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م/ ناشر: منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية - بيروت -
لبنان) [المقريري م. ٨٤٥]
٢٢٦. أنساب الأشراف (تحقيق: الدكتور محمد حميد الله/ سال چاپ: ١٩٥٩ م/ مطابع دار المعارف
بمصر - معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية بالاشتراك مع دار المعارف بمصر) [أحمد
بن يحيى بن جابر (البلاذري) م. ٢٧٩]
٢٢٧. البداية والنهاية (التحقيق و التدقيق و التعليق : على شيرى/ الطبعة: الأولى/ تاريخ الطبع:
١٤٠٨ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار إحياء التراث العربي - بيروت) [أبي الفداء اسماعيل بن
كثير الدمشقي م. ٧٧٤]
٢٢٨. بغية الطلب في تاريخ حلب (حققه و قدم له : الدكتور سهيل زكار/ سال چاپ: ١٤٠٨ -
١٩٨٨ دمشق/ ناشر: مؤسسة البلاغ - بيروت - لبنان) [عمر بن أحمد العقيلي الحلبي (ابن
العديم) م. ٦٦٠]
٢٢٩. تاريخ الاسلام ، عهد الخلفاء الراشدين (التحقيق : عمر عبد السلام تدمري / الطبعة: الأولى/
تاريخ الطبع: ١٤٠٧ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الكتب العربي) [ذهبي م. ٧٤٨]
٢٣٠. تاريخ الخلفاء (مطابع معتوق اخوان - بيروت/ توزيع دار التعاون عباس أحمد الباز مكة
المكرمة) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٢٣١. تاريخ الخميس [ديار بكرى م. ٩٦٦]
٢٣٢. التاريخ الكبير (ناشر: المكتبة الإسلامية) [البخاري م. ٢٥٦]
٢٣٣. تاريخ يعقوبي (ناشر: دار صادر - بيروت - لبنان) [يعقوبي م. ٢٨٤]
٢٣٤. تاريخ بغداد (دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ -
١٩٩٧ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الخطيب البغدادي م. ٤٦٣]
٢٣٥. تاريخ طبرى، تاريخ الامم و الملوك (التحقيق و التصحيح: نخبة من العلماء الاجلاء/ الناشر:
مؤسسة الاعلمى - بيروت) [ابن جرير الطبرى م. ٣١٠]

فهرست منابع / ٥٣١

٢٣٦. تاريخ مدينة دمشق (التحقيق: على شيرى/ الناشر و المطبعة: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان/ تاريخ الطبع ١٤١٥ هـ ق) [ابن عساكر م. ٥٧١]
٢٣٧. تخريج الأحاديث والآثار (تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤/ ناشر: الرياض - دار ابن خزيمة) [الزليعي م. ٧٦٢]
٢٣٨. التذكرة الحمدونية (تحقيق: احسان عباس و بكر عباس/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٩٩٦ م/ ناشر: دار صادر للطباعة والنشر) [ابن حمدون م. ٥٦٢]
٢٣٩. تذكرة الخواص (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٨ ق/ ناشر: منشورات الشريف الرضى - قم) [سبط بن جوزى م. ٦٥٤]
٢٤٠. تذكرة الحفاظ (ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [ذهبي م. ٧٤٨]
٢٤١. ترجمة الإمام الحسين (من طبقات ابن سعد) (تهذيب وتحقيق: السيد عبد العزيز الطباطبائي/ الطبعة الأولى) [ابن سعد م. ٢٣٠]
٢٤٢. ترجمة الإمام الحسين (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ قم چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - چاپخانه: فروردين/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية) [ابن عساكر م. ٥٧١]
٢٤٣. تفسير آلوسي [الآلوسي م. ١٢٧٠]
٢٤٤. تفسير البحر المحيط (الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م/ چاپخانه: لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية/ ناشر: دار الكتب العلمية) [أبي حيان الأندلسي م. ٧٤٥]
٢٤٥. تفسير الثعلبي (تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة و تدقيق الأستاذ نظير الساعدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠٢ م/ چاپخانه: بيروت - لبنان - دار إحياء التراث العربي/ ناشر: دار إحياء التراث العربي) [الثعلبي م. ٤٢٧]
٢٤٦. تفسير الرازي (تفسير كبير) [الرازي م. ٦٠٦]
٢٤٧. تفسير القرطبي (تحقيق: تصحيح: أحمد عبد العليم البردوني/ ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [القرطبي م. ٦٧١]
٢٤٨. تفسير كشاف [زمخشري م. ٥٣٨]
٢٤٩. تلخيص الحبير (ناشر: دار الفكر) [ابن حجر م. ٨٥٢]

٢٥٠. التمهيد (تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي, محمد عبد الكبير البكري/ سال چاپ: ١٣٨٧/
چاپخانه: مغرب - وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية/وزارة عموم الأوقاف والشؤون
الإسلامية) [ابن عبد البر م. ٤٦٣]
٢٥١. تهذيب التهذيب (الناشر: دارالفكر/ الطبعة الأولى ١٤٠٤هـ ق) [شهاب الدين احمد بن علي
بن حجر عسقلاني م. ٨٥٢]
٢٥٢. تهذيب الكمال (تحقيق: تحقيق و ضبط و تعليق: الدكتور بشار عواد معروف/ چاپ: الرابعة/
سال چاپ: ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م/ ناشر: مؤسسة الرسالة- بيروت- لبنان) [المزي م. ٧٤٢]
٢٥٣. التواضع والخمول (تحقيق: محمد عبد القادر أحمد عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٩ -
١٩٨٩ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ابن أبي الدنيا م. ٢٨١]
٢٥٤. الثقات (ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - چاپ: الأولى - سال چاپ: ١٣٩٣ - چاپخانه:
مجلس دائرة المعارف العثمانية. بحيدر آباد الدكن الهند) ابن حبان م. ٣٥٤
٢٥٥. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (ضبط و توثيق و تخريج: صدقي جميل العطار/ سال چاپ:
١٤١٥ - ١٩٩٥ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [محمد بن
جرير الطبري م. ٣١٠]
٢٥٦. الجامع الصغير (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠١ - ١٩٨١ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة و
النشر و التوزيع - بيروت) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٢٥٧. جامع بيان العلم وفضله (سال چاپ: ١٣٩٨/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبي عمر
يوسف بن عبد البر النمري القرطبي المعروف بابن عبد البر م. ٤٦٣]
٢٥٨. جواهر العقدين [سمهودي م. ٩٩١]
٢٥٩. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد باقر
المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: دانش/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة
الإسلامية - قم) [محمد بن أحمد الدمشقي الباعوني الشافعي م. ٨٧١]
٢٦٠. الجوهرة في نسب الإمام علي وآله (تحقيق: دكتور محمد التونجي/ چاپ: الأولى/ سال
چاپ: ١٤٠٢ / چاپخانه: مؤسسة الأعلام للطبوعات. بيروت/ ناشر: مكتبة النوري، دمشق)
[البري م. ق ٧]

فهرست منابع / ٥٣٣

٢٦١. حياة الحيوان الكبرى (الطبعة: الثانية ١٤٢٤/ الناشر: دار الكتب العلمية) [كمال الدين دميري م. ٨٠٨]
٢٦٢. خصائص أمير المؤمنين (تحقيق وتصحيح الأسانيد ووضع الفهارس: محمد هادي الأميني - ناشر: مكتبة نينوى الحديثة - طهران) [نسائي م. ٣٠٣ هـ ق]
٢٦٣. دستور معالم الحكم ومأثور مكارم الشيم من كلام أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام (ناشر: مكتبة المفيد - قم) [محمد بن سلامة القضاعي م. ٤٥٤]
٢٦٤. دلائل النبوة (تحقيق: أبو عبد الرحمن مساعد بن سليمان الراشد الحميد/ ناشر: دار العاصمة للنشر والتوزيع) [إسماعيل الأصبهاني م. ٥٣٥]
٢٦٥. دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨] (تحقيق: وثق أصوله وخرج حديثه وعلق عليه: الدكتور عبد المعطي قلعجي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]
٢٦٦. الديباج على مسلم (الطبعة: الأولى ١٤١٦ - ١٩٩٦ م/ الناشر: دار ابن عفان للنشر والتوزيع) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٢٦٧. ذخائر العقبي (سال چاپ: ١٣٥٦/ ناشر: مكتبة القدسي لصاحبها حسام الدين القدسي - القاهرة) [أحمد بن عبد الله الطبري م. ٦٩٤]
٢٦٨. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار (تحقيق: عبد الأمير مهنا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٢ - ١٩٩٢ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الزمخشري م. ٥٣٨]
٢٦٩. رياض الصالحين (الطبعة: الثانية ١٤١١ - ١٩٩١ م/ الناشر: دار الفكر المعاصر بيروت لبنان) [النوي م. ٦٧٦]
٢٧٠. الرياض النضرة في مناقب العشرة (ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أبي جعفر أحمد (المحب الطبري) م. ٦٩٤]
٢٧١. زاد المسير في علم التفسير (تحقيق: محمد بن عبد الرحمن عبد الله/ الطبعة الأولى/ سال چاپ: جمادى الأولى ١٤٠٧ - كانون الثاني ١٩٨٧ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [ابن الجوزي م. ٥٩٧]

٢٧٢. سبل الهدى و الرشاد (تحقيق: تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الصالحى الشامى م. ٩٤٢]
٢٧٣. سنن ابن ماجة (تحقيق: تحقيق و ترفيم و تعليق: محمد فؤاد عبد الباقي/ ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع) [محمد بن يزيد القزوينى م. ٢٧٣]
٢٧٤. سنن ابى داود (التحقيق و التعليق: سعيد محمد اللحام/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١٠ هـق/ الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع) [ابن الاشعث السجستاني م. ٢٧٥]
٢٧٥. السنن الكبرى (التحقيق: عبد الغفار سليمان البنداري و سيد كسروي حسن/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١١ هـق/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [نسانى م. ٣٠٣ هـق]
٢٧٦. السنن الكبرى (الناشر و المطبعة: دار الفكر-بيروت) [احمد بن الحسين بن على البيهقى م. ٤٥٨ هـق]
٢٧٧. سنن ترمذى (تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـق/ الناشر و المطبعة: دار الفكر - بيروت) [ابوعيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى م. ٢٧٩ هـق]
٢٧٨. سير اعلام النبلاء (شراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط و تحقيق: حسين الأسد/ الطبعة: التاسعة/ تاريخ الطبع: ١٤١٣ هـق/ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت) [ذهبي م. ٧٤٨]
٢٧٩. السيرة الحلبية (سال چاپ: ١٤٠٠/ ناشر: دار المعرفة- بيروت) [الحلبي م. ١٠٤٤]
٢٨٠. السيرة النبوية (عيون الأثر) (الطبعة: جديدة مصححة ١٤٠٦ - ١٩٨٦ م/ الناشر: مؤسسة عز الدين للطباعة و النشر - بيروت - لبنان) [ابن سيد الناس م. ٧٣٤]
٢٨١. شرح السير الكبير (تحقيق: الدكتور صلاح الدين المنجد/ سال چاپ: ١٩٦٠ م/ المطبعة: مطبعة مصر) [السرخسى م. ٤٨٣]
٢٨٢. شرح نهج البلاغة (التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم/ المطبعة: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى/ الناشر: دار احياء الكتب العربية) [ابن ابى الحديد م. ٦٥٦]
٢٨٣. شرف المصطفى [شرف النبى] (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٢٤ ق/ ناشر: دار البشائر الإسلامية- مكة) [ابوسعيد خرگوشى نيشابورى م. ٤٠٦]

٢٨٤. شعب الإيمان (تحقيق: أبي هاجر محمد السعيد بن بسونى زغلول/ تقديم: دكتور عبد الغفار سليمان البنداري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ - ١٩٩٠م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]
٢٨٥. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل (التحقيق: شيخ محمد باقر محمودى/ الناشر: مجمع احياء الثقافة الاسلامية- التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد/ الطبعة الاولى ١٤١١ هـ ق) [عبيد الله بن احمد المعروف بالحاكم حسانى م. ٤٩٠]
٢٨٦. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان (تحقيق: شعيب الارنؤوط/ الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ١٤١٤ هـ ق - ١٩٩٣ م/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة) [محمد بن حبان بن احمد م. ٣٥٤ هـ ق]
٢٨٧. صحيح بخارى (الناشر و المطبعة: دارالفكر - بيروت/ الطبعة بالافست عن طبعة دار الطباعة العامة باستانبول ١٤٠١ هـ ق) [محمد بن اسماعيل بخارى م. ٢٥٦ هـ ق]
٢٨٨. صحيح مسلم (الناشر: دارالفكر - بيروت/ طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة) [مسلم ابن الحجاج ابن مسلم القشيري النيشابورى م. ٢٦١ هـ ق]
٢٨٩. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة (خرج أحاديثه و علق حواشيه و قدم له: عبد الوهاب عبد اللطيف/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥ م/ چاپخانه: شركة الطباعة الفنية المتحدة/ ناشر: مكتبة القاهرة) [أحمد بن حجر الهيتمي المكي م. ٩٧٤]
٢٩٠. طبقات الشافعية الكبرى (تحقيق: محمود محمد الطناحي - عبد الفتاح محمد الحلو/ ناشر: دار احياء الكتب العربية) [عبد الوهاب بن علي السبكي م. ٧٧١]
٢٩١. الطبقات الكبرى (ناشر: دار صادر - بيروت) [ابن سعد م. ٢٣٠]
٢٩٢. عقد الدرر في أخبار المنتظر (تحقيق: الدكتور عبد الفتاح محمد الحلو/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٩٩ - ١٩٧٩ م/ ناشر: مكتبة عالم الفكر) [يوسف بن يحيى المقدسي م. ٧]
٢٩٣. عمدة القارى (الناشر و المطبعة: دار احياء تراث العربى) [عينى م. ٨٥٥]
٢٩٤. عيون الأخبار چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م/ ناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان) [ابن قتيبة الدينوري م. ٢٧٦]
٢٩٥. الفايق في غريب الحديث (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٦ م/ ناشر: دار الكتب العلمية) [زمخشري م. ٥٣٨]

٢٩٦. الفتاوى الكبرى (تحقيق: محمد عبد القادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا/ چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٠٨ - ١٩٨٧ م/ ناشر: دار الكتب العلمية) [ابن تيمية م. ٧٢٨]
٢٩٧. فتح الباري (الناشر و المطبعة: دار المعرفة للطباعة و النشر - بيروت / الطبعة الثانية) [ابن حجر عسقلاني م. ٨٥٢ هـ ق]
٢٩٨. فتح القدير (ناشر: عالم الكتب / چاپخانه: عالم الكتب) [الشوكاني م. ١٢٥٥]
٢٩٩. فرائد السمطين (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٠٠ ق/ ناشر: مؤسسة المحمود - بيروت) [ابراهيم بن سعد الدين شافعي م. ٧٣٠]
٣٠٠. الفصول المهمة في معرفة الأئمة (تحقيق: سامي الغريبي - چاپ: الأولى - سال چاپ: ١٤٢٢ - چاپخانه: سرور - ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر) [ابن الصباغ م. ٨٥٥]
٣٠١. فضائل الثقلين (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٢٨ ق - ٢٠٠٧ م/ ناشر: المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية - المعاونة الثقافية) [احمد بن جلال الدين الشافعي الإيجي م. ٨٢٠]
٣٠٢. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل [م. ٢٤١]
٣٠٣. فيض القدير، شرح الجامع الصغير (التحقيق و التصحيح: أحمد عبد السلام/ الطبعة: الأولى / تاريخ الطبع: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: دارالكتب العلمية - بيروت) [مناوي م. ١٠٣١]
٣٠٤. كتاب المجروحين (تحقيق: محمود إبراهيم زايد) [ابن حبان م. ٣٥٤]
٣٠٥. كشف الخفاء (ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - چاپ: الثالثة - سال چاپ: ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م) [العجلوني م. ١١٦٢]
٣٠٦. كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيبي (الخصائص الكبرى) (سال چاپ: ١٣٢٠ / مطبعه: طبع في حيدرآباد الدكن - الهند/ ناشر: دار الكتاب العربي) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٣٠٧. الكامل [ابن اثير م. ٦٣٠]
٣٠٨. كنز العمال (ضبط و تفسير: الشيخ بكرى حياني / تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا/ تاريخ الطبع: ١٤٠٩ هـ ق/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة - بيروت) و (طبع آخر) [المتقى الهندي م. ٩٧٥]

٣٠٩. لسان الميزان (الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ١٣٩٠ هـق/ الناشر: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات- بيروت) [شهاب الدين ابي الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني م.

[٨٢٥

٣١٠. مجمع الزوائد (الناشر و المطبعة: دارالكتب العلمية- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٨ هـق - ١٩٨٨ م) [نور الدين علي بن ابي بكر الهيثمي م. ٨٠٧ هـق]

٣١١. مجموعة الفتاوى [ابن تيمية م. ٧٢٨]

٣١٢. المحاضرات والمحاورات / (تحقيق: الدكتور يحيى الجبوري / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م / چاپخانه: دار الغرب الإسلامي / ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت - لبنان) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]

٣١٣. المختصر في أخبار البشر تاريخ أبي الفداء (المطبعة: شركة علاء الدين للطباعة والتجليد ادار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [أبي الفدا م. ٧٣٢]

٣١٤. المستدرک علی الصحیحین (التحقيق: الدكتور يوسف المرعشلي/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٦ هـق) [محمد بن محمد الحاكم النيشابوري م ٤٠٥ هـق]

٣١٥. مسند ابن الجعد (رواية وجمع: أبي القاسم عبد الله بن محمد البغوي (وفاة ٣١٧) / مراجعة وتعليق وفهرسة: الشيخ عامر أحمد حيدر / چاپ: الثانية / سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٦ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [علي بن الجعد بن عبيد الجوهري م. ٢٣٠]

٣١٦. مسند ابو يعلى الموصلي (التحقيق: حسين سليم اسد/ الناشر و المطبعة: دار المأمون للتراث) و (طبع آخر) [احمد بن علي بن المثنى التميمي الموصلي م. ٣٠٧ هـق]

٣١٧. مسند احمد (الناشر و المطبعة: دار صادر- بيروت) [احمد بن حنبل م. ٢٤١ هـق]

٣١٨. المصنف (التحقيق: سعيد محمد اللحام/ الناشر و المطبعة: دار الفكر/ الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـق) و طبع آخر (تاريخ الطبع ١٤١٤ هـق/ الناشر: دار الفكر بيروت) [ابن ابي شيبة الكوفي م. ٢٣٥ هـق]

٣١٩. مصنف عبد الرزاق (التحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي/ الناشر: المجلس العلمي) [أبي بكر عبد الرزاق الصنعاني م. ٢١١ هـق]

٣٢٠. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ﷺ (تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية) [محمد بن طلحة الشافعي م. ٦٥٢]

٣٢١. معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ - (تحقيق: ماجد بن أحمد العطية) [الشيخ محمد الزرندي الحنفي م. ٧٥٠]
٣٢٢. معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي) (تحقيق: خالد عبد الرحمن العك - چاپخانه: دار المعرفة - بيروت - ناشر: دار المعرفة) [البغوي م. ٥١٠]
٣٢٣. المعجم الأوسط - (تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين - سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥م - چاپخانه: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع) [الطبراني م. ٣٦٠]
٣٢٤. المعجم الكبير (التحقيق و التخریج: حمدى عبد المجيد السلفى / الطبعة: الثانى مزیدة و منقحة/ المطبعة: دار احياء التراث العربى / الناشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]
٣٢٥. معجم المؤلفين [عمر كحالة]
٣٢٦. معرفة السنن و الآثار (تحقيق: سيد كسروي حسن / چاپخانه: لبنان / بيروت - دار الكتب العلمية / ناشر: دار الكتب العلمية) [البیهقي م. ٤٥٨]
٣٢٧. معرفة الصحابة [ابو نعيم اصفهاني م. ٤٣٠]
٣٢٨. المعيار والموازنة (التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي / الطبعة: الأولى ١٤٠٢ - ١٩٨١م) [أبو جعفر الإسكافي م. ٢٢٠]
٣٢٩. المفردات في غريب القرآن - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٠٤ - ناشر: دفتر نشر الكتاب [الراغب الأصفهاني م. ٤٢٥]
٣٣٠. مقاتل الطالبين (تقديم و إشراف: كاظم المظفر / چاپ: الثانية / سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥م / چاپخانه: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف / ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم - ايران) [أبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦]
٣٣١. مقتل الحسين عليه السلام (چاپ: دوم / سال چاپ: ١٤٢٣ ق / ناشر: انوار الهدى - قم) [خوارزمي م. ٥٦٨]
٣٣٢. الملل والنحل (تحقيق: محمد سيد كيلاني - چاپخانه: دار المعرفة - ناشر: دار المعرفة - بيروت - لبنان) [الشهرستاني م. ٥٤٨]

۳۳۳. المناقب (تحقيق: الشيخ مالك المحمودي، مؤسسة سيد الشهداء (ع)/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ربيع الثاني ۱۴۱۴/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الموفق الخوارزمي م. ۵۶۸]
۳۳۴. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام (عام الأولى ۱۴۲۶ - ۱۳۸۴ ش/ چاپخانه: سبحان/ ناشر: انتشارات سبط النبي صلى الله عليه وآله) [ابن المغازلي م. ۴۸۳]
۳۳۵. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام (تحقيق: جمعه ورتبه وقدم له: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين - چاپ: الثانية - سال چاپ: ۱۴۲۴ - ۱۳۸۲ ش - چاپخانه: دار الحديث - ناشر: دار الحديث) [أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني م. ۴۱۰]
۳۳۶. منتخب مسند عبد بن حميد (حقيقه وضبط نصه و خرج أحاديثه: السيد صبحي البدري السامرائي، محمود محمد خليل الصعيدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م/ ناشر: مكتبة النهضة العربي) [عبد بن حميد بن نصر الكسي م. ۲۴۹]
۳۳۷. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك (دراسة وتحقيق: محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا - راجعه وصححه: نعيم زرزور - چاپ: الأولى سال چاپ: ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م - ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ابن الجوزي م. ۵۹۷]
۳۳۸. المواقف (تحقيق: عبد الرحمن عميرة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷ م/ چاپخانه: دار الجيل/ ناشر: دار الجيل - لبنان - بيروت) [الإيجي م. ۷۵۶]
۳۳۹. مواهب اللدنيه [احمد بن محمد قسطلاني م. ۹۲۳]
۳۴۰. ميزان الاعتدال (التحقيق: على محمد البجاوي/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ الطبعة الاولى ۱۳۸۲ هـ ق) و (طبع آخر) [ذهبي م. ۷۴۸ هـ ق]
۳۴۱. زهة الناظر و تنبيه الخاطر (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام / چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۰۸/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم المقدسة) [الحلواني م. ۵]
۳۴۲. نظم درالسمطين (الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ۱۳۷۷ هـ ق - ۱۹۵۸ م/ المطبعة: من مخطوطات مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام [محمد الزرندي الحنفي م. ۷۵۰]
۳۴۳. نهاية الأرب في فنون الأدب (مطابع: گوستاتسوماس وشركاه) [النويري م. ۷۳۳]
۳۴۴. نور الأبصار (ناشر: رضی - قم) [شبلنجی م. ق ۱۳]

٥٤٠ / مصباح الهدى و سفينة النجاة (ج ٢)

٣٤٥. نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار (الناشر: دار الجليل ، بيروت) [محمد بن على بن

محمد الشوكاني م. ١٢٥٥]

٣٤٦. الوافي بالوفيات (تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى - چاپخانه: بيروت - دار إحياء

التراث/ ناشر: دار إحياء التراث) [الصفدي م. ٧٦٤]

٣٤٧. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان (تحقيق: إحسان عباس - چاپخانه: دار الثقافة / لبنان - ناشر:

دار الثقافة) [ابن خلكان م. ٦٨١]

٣٤٨. ينابيع المودة لذوى القربى (التحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى / الطبعة: الاولى/ تاريخ

الطبع: ١٤١٦ هـ / الناشر والمطبعة: دارالاسوة) و (طبع آخر) [الشيخ سليمان بن

ابراهيم القندوزى الحنفى م. ١٢٩٤هـ ق]

(ح)
حافظ ابونعيم ٤٠٦
حبيب بن مظاهر ٢٨٨, ٢٨٥
حُجر بن عدى ٢٤٤
حرّ بن يزيد رياحى ٤٢٤
حمزة سيّد الشهداء ٢٨٣

(خ)
خديجة كبرى ٣٧٨
خطيب بغداد ٣٨

(د)
داوود ٣٨١

(و)
راهب ٤٧٥, ٤٧٤, ٤٧٣, ٤٧٢
رقيب ٣٦٨
رقية ٣٨٧

(ز)
زرارة ابن اعين ٤٢
زُهري ٤٠٦
زهير بن قين ٢٨٨, ٢٨٥
زينب كبرى ١١٩, ١٠٩, ٥٦, ٥٤, ٥٢, ٥١, ٤٩, ٤٦, ٤٥, ٤٤, ٤٣, ٤٢, ٤١, ٤٠, ٣٩, ٣٨, ٣٧, ٣٦, ٣٥, ٣٤, ٣٣, ٣٢, ٣١, ٣٠, ٢٩, ٢٨, ٢٧, ٢٦, ٢٥, ٢٤, ٢٣, ٢٢, ٢١, ٢٠, ١٩, ١٨, ١٧, ١٦, ١٥, ١٤, ١٣, ١٢, ١١, ١٠, ٩, ٨, ٧, ٦, ٥, ٤, ٣, ٢, ١
زيد بن سميه ٢٤٦, ٢٤٥, ٢٤٤

(س)
سكينة ٤٨٤, ١٢٢, ٤٩
سلمان فارسي ٣٣٤, ٤٢

امام رضا ٤٢٧, ٣٦٥
امام زمان ٤٢٦, ٤٢١, ٣٩٠, ٢٩٤, ٢٨٨

الف:

ابراهيم ٢٨٠, ٥٠, ٩٦, ١٠٧, ٢٠٥, ٢٧٢, ٢٧٣
٢٨٠, ٣٦٢, ٤١٠, ٤٧٧

ابن جوزى ٤١٨, ٤١٧, ٣٠, ٢٩
ابن حجر ٤١٧, ٤٠٦, ٣٩, ٣٨

ابن عباس ١٦٦, ١٦٢
ابن هُبَيْرَة ٣٣٧

ابو حنيفة ٣٩
ابوذر غفارى ٢٢٠

ابوسفيان ٢٤٥, ٢٤٤
اسماعيل ٩٦

ام سلمه ٢٩٠, ٢٨٩, ٢٥٤, ١٦٧
امّ كلثوم ٥١

ايليا ٤٧٣
آدم ٢٨٠, ٢٠٥

آل ابوسفيان ٤٢٩, ٤٠٣

(ب)

بخارى ٢٢
بختيشوع ٣٣٧

بنى امية ٣٨١, ٣٢
بنى عباس ٣٣٧

بيهقى ٤٠٦

(ج)

جابر بن يزيد جعفى ٣٣٤
جرثيل ٢٨٢, ٢١٢, ٢٠٩, ٢٠٦, ٤٨

جعفر طيار ٢٨٣
جلال الدين سيوطى ٩٤, ٢٧, ٢٦

ق

قارون..... ۳۲۷, ۳۲۶
 قاسم بن الحسن..... ۴۸۳
 قاضی ابو یوسف..... ۴۲, ۴۱, ۴۰, ۳۹
 قمر بنی هاشم..... ۵۶, ۱۰۱, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷
 ۴۸۳, ۴۳۴, ۲۸۷, ۲۸۵

م

مالك بن انس..... ۷۶
 محمد بن ابی عمیر..... ۴۲
 محمد حنفیه..... ۹۹
 مروان..... ۲۴۱
 مریم..... ۲۰۵
 مسلم..... ۲۲
 مسلم بن عوسجه..... ۲۸۸
 مسیح..... ۳۶۳
 معاذ بن جبل..... ۳۶۸
 معاویه ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۹,
 ۲۵۰, ۲۵۰, ۴۷۴, ۴۷۵
 مغیره بن شعبه..... ۲۲۲, ۲۲۱
 ملا آقای دربندی..... ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵
 منصور دوانقی..... ۳۳۷
 موسی بن عبد العزیز..... ۳۳۷
 موسی بن عمران.. ۲۸, ۵۰, ۹۶, ۹۷, ۱۰۷, ۲۰۵,
 ۲۱۱, ۲۸۰, ۳۲۶, ۳۸۱, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۷۷
 موسی بن عیسی هاشمی..... ۳۳۷, ۳۳۸

ن

نوح عليه السلام..... ۲۸, ۵۰, ۲۰۵, ۲۸۰

هـ

هارون..... ۳۳۷
 هارون الرشید..... ۴۲, ۴۱, ۴۰, ۳۹

سليمان عليه السلام..... ۱۰۷
 سمیه..... ۲۴۴, ۲۴۵
 سیوطی..... ۴۰۶

ش

شاپور..... ۳۳۷
 شمر..... ۱۹۳
 شمعون..... ۴۷۳
 شیخ انصاری..... ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳
 شیخ محمد عبده..... ۳۸۱

ط

طبرانی..... ۴۰۶

ع

عایشه..... ۴۸
 عباس عموی پیامبر..... ۲۱۸
 عبدالمکمل مروان..... ۴۰۶
 عتید..... ۳۶۹
 علامه حلی..... ۳۵۸
 علی اصغر عليه السلام..... ۳۸۴
 علی اکبر..... ۱۰۱, ۱۱۱, ۱۱۷, ۱۱۹, ۲۷۴, ۲۷۸,
 ۲۸۸, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲,
 ۴۸۳, ۴۸۴
 عمر بن سعد..... ۹۴, ۴۲۲
 عمرو بن الحمق..... ۲۴۴
 عیسی بن مریم..... ۲۹, ۵۰, ۹۶, ۹۷, ۱۰۷, ۱۰۴,
 ۲۰۶, ۲۷۲, ۲۸۰, ۲۸۱, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۸۱,
 ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۷۴, ۴۷۷

ف

فارقلیط..... ۲۸۱
 فرعون..... ۲۱۱, ۴۱۰

٥٤٤ / مصباح الهدى و سفينة النجاة (ج ٢)

يعقوب ٢٥٣

يوحناى نصرانى ٣٣٨, ٣٣٧

يوسف ٢٥٣

(٤)

يزيد بن معاويه ٣٢, ١٠٩, ١٩٣, ٣٨١, ٣٨٣,

٣٨٦, ٣٨٧, ٤٦٤